هنر و مردم



هنر برتر از گوهر آمد پدید

شمارهٔ هشتادم

Serial Number 80 June 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



یکی ازداستانهای شاهنامه
کار قوللر آقاسی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دورهٔ جدید – شماره هشتادم

خردادماه ۱۳۴۸

در این شماره :

مدیر : دکتر ا. خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۳ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲

دانشهای ایرانی در عصر ساسانی

و تأثیر آن در علوم و تمدن دوره اسلامی

علی سامی

عصرساسانی یکی ازدرخشانترین دوره‌های فرهنگ ودانش ایران پیش ازاسلام میباشد وبسیاری از پژوهندگان ودانشمندان برآنند که ریشه و شالوده تمدن و نهضت‌های علمی ودانشهای اسلامی ، همین فرهنگ و دانش ایرانی بوده ، زیرا نوشته‌ها وکتابهای علمی پهلوی و همچنین کتابهای یونانی و هندی که بزبان پهلوی برگردانده شده بود ، بعربی ترجمه و پایه و مایه فرهنگ اسلامی گردید . در پایان این مقاله سعی خواهد شد که برای تأیید این موضوع به آراء و عقاید دانشمندان و پژوهندگان دوره اسلامی وخاورشناسان قرون‌اخیر تا اندازه‌ای که مجال سخن باشد اشاره گردد .

جنبشهای علمی و پیشرفتهای فرهنگی ایران در عهد ساسانی اززمان اردشیر ، بنیان‌گزار شاهنشاهی ساسانی و شاپور اول آغاز ودر دوران فرخنده و طلائی خسرو انوشیروان به برترین پایه واوج خود رسید ، تا آنجا که ایران در بین کشورهای مشرق زمین از این لحاظ نیز در عداد بزرگترین و برجسته‌ترین دولت جهان شمرده میشد .

پادشاهان این دودمان ، آنهائیکه دانش‌پژوه ودانش‌پرور بوده‌اند از تجلیل وتشویق دانشمندان ، خواه ایرانی و غیر ایرانی وجلب آنها بدربار و مراکز علمی ، فروگذارنکرده‌اند، واین رویه تا بدان پایه رسید که انوشیروان پس ازبازگشت برزویه حکیم ازمسافرت هندوستان ، اورا با اعزاز تمام پذیرفت و نزد خود نشانید و باو گفت : هرچه خواهی بتو میدهم هرچندکه شرکت در پادشاهی باشد .

لیکن متأسفانه ذخایر و آثار علمی ایران که در این دوره اندوخته شده بود ، هنگام تاخت‌وتاز تازیان و برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی ، بدست مهاجمین بیدانش و متعصب ، ازبین رفت و طعمه آب و آتش گردید . معدودی از آن که از تباهی وررویدادهای تاریخی درامان بماند همان‌ها است که بعدها درزمان خلفای دانش‌پرور عباسی بعربی ترجمه شده و پایه و مایه دانش‌های اسلامی گردید .

بندهشن ومینوخرد ،دوکتاب پهلوی باقی مانده از عهد ساسانی مطالبی درباره علم هیئت ونجوم دارد که تائید مینماید علوم ریاضی وهیئت و نجوم و سایر علوم و معارف عقلی‌مراحل عالی خودرا میگذرانیده است .

درباره ازبین بردن وبآب انداختن کتابهای علمی وادبی فراوانی که دراین دوره تألیف وتدوین ویا ترجمه شده‌اند ، تاریخ‌نویسان بعدازاسلام اغلب متذکر گردیده وروایاتی دارند که کم‌وبیش ازآن آگاهند بنابراین ازذکر آنها خودداری میشود .

درباره سیر حکمت وفلسفه و مقام ارجمند آن مخصوصاً درزمان پادشاهی خسرو انوشیروان ، چون در شماره ۶۹ همین مجله تحت عنوان حکمت و فلسفه درایران باستان بتفصیل سخن گفته شده ، دراینجا از توضیح مجدد خودداری مینماید، بحث دراطراف علم پزشکی و گسترش و پیشرفت آن و علوم ادبیه وکتابهای باقی مانده از دوران ساسانی را نیز بمقالات دیگری موکول میسازد . دراین مقاله بطورکلی ازوضع علوم وجمع‌آوری کتابها وتأسیس کتابخانه‌ها و مراکز علم نجوم وهیئت بحث مینماید .

ابن‌الندیم در کتاب الفهرست مینویسد : «آنگاه که اردشیر بابك استیلا و غلبه یافت ، کتابهائیکه ازایران باستان مانده و پراکنده شده بودند ، از هندوستان و چین گردآورد ودر گنجینه‌ای آنهارا نگاهداری میکرد . پسرش شاهپوراول کاراورا دنبال نمود وآنچه اززبانهای دیگر بفارسی برگردانده شده وبصورت کتاب درآمده بود ، همه‌را فراهم آوردوهمچنین بگردآوری اوستا پرداخت و باکمك بزرگ موبدان ، اوستا را باردیگر پس‌ازاینکه اسکندر آنرا سوزانید احیاءکرد .»

درشاهنامه ثعالبی نیز همین موضوع را متذکر واینطور نوشته است که : «اردشیر دستور داد نسخ کتابهای دینی وطبی ونجومی را که اسکندر قسمتی از آنهارا سوزانیده و قسمت دیگررا بیونان برده بودند ، جمع‌آوری نمایند واز نونگاشته بتدریس آنها پردازند ، برای این منظور از هیچ اقدامی

کوتاهی نکرد ومبالغ گزافی بدان تخصیص داد.»[1]

ابن‌خلدون هم مینویسد : «واما ایرانیان برشیوه‌ای بودند که بعلوم عقلی اهمیتی بسزا میدادند ، ودایره این علوم در کشور ایران توسعه یافته بود ، زیرا دولتهای آنها درنهایت پهناوری و عظمت بود ، وهم گویند که این علوم پس ازآنکه اسکندر دارا را بکشت و برکشور کیانیان غلبه یافت ، از ایرانیان به یونیان رسیده است . چه اسکندر بر کتب و علوم بیشمار وبی‌حدوحصری ازایشان دست یافت.»

بنابراین در زمان اردشیر وشاهپور گام مؤثری در راه جمع‌آوری وتدوین وترجمه کتابهای علمی برداشته شد و همانطور که گفته شد از تشویق دانشمندان غیرایرانی هم ابا نداشته و مخصوصاً چند پزشك عالیمقام برای تدریس وتعلیم علم پزشکی هندی ویونانی جلب کردند . دربار ساسانی بتدریج مرکزتجمع دانشمندان‌گردید وصاحب مجمل‌التواریخ‌والقصص نام چندتن از دانشمندان را ذکر مینماید و مینویسد : «اندر عهد اردشیر بابکان ، سام‌ابن رجیع دستور بوده و ماهرموبدان موبد ، وحکیمان بسیاری جمع شدند پیش او که علم را خریدار بود ، چون هرمز آفرید ، بهروز ، بزرمهر ، ایزدداد، واینها همه مصنف کتابها و علوم بوده‌اند از هرنوع ، که ازآن بسیاری نقل کرده‌اند بالفاظ تازی» .

شاهپور اول کتابخانه معتبری در تیسفون فراهم آورد که پس ازشکست ایران از مسلمانان بدست تازیان افتاد ودر زمان خلفای عباسی قسمتهائی که مانده بود ببغداد برده شد و تازمان طغرل سلجوقی که بغداد را فتح کرد ، نگاهداری‌میشد وآنگاه دراین جنگ دچار آتش‌سوزی‌گردید .

از مخزن کتابی که در سارویه دژباستانی اصفهان بود وحمزه اصفهانی در کتاب تاریخ «سنی‌ملوك‌الارض‌والانبیاء» بدان اشاره‌کرده ، کم وبیش اطلاع دارند وچون دانشمند و پژوهنده محترم آقای رکن‌الدین همایونفرخ ضمن «تاریخچه کتابخانه وکتاب درایران» اززمان هخامنشیان تا حمله تازیان در همین مجله متذکر گردیده‌اند ، از نقل مطالبی‌که حمزه اصفهانـی وابومعشربلخی وابن‌الندیم دراین باره نوشته ، صرف‌نظر مینماید وتوجه خوانندگان ارجمند را بشماره ۴۳ و۴۴ همین مجله معطوف میدارد .

ابوسهل‌ابن نوبخت در کتاب «النهمطان» نوشته است که در زمان اردشیر و شاپور مقدار زیادی از کتابهای چین و هند وروم بفارسی برگردانده شد ، وپس ازآنها انوشیروان همه‌آنهارا جمع‌آوری کرده وبدانها عمل نمود ، زیرا خاطر او بدانش ودانشخواهی شیفته بود . ابن‌الندیم از کتابخانه بزرگی که خسرو انوشیروان در شهر دانشگاهی گندی‌شاهپور وابسته بدانشگاه آنجا تأسیس کرده بود ، یاد مینماید .

تنسر هیربدان هیربد یکی از دانشمندان معروف فارس درعصر ساسانی است . با آنکه پدرش یکی از شاهان وامرای محلی فارس بود ، باوجود براین به دانش و کمال گرائید و از وزراء ومشاوران بافضل و مقرب دربار اردشیر گردید . وی همان شخصی است که بهمراهی عده‌ای از دانشمندان روحانی برای جمع‌آوری وتدوین اوستا کوشش فراوانی نمود .

پدرمانی «پاتك» نیز یکی ازدانشمندان بنام و مقرب دربار اردشیر بود . او فرزند خود را طوری پرورش داد تا از لحاظ علمی جای ممتاز وارجمندی را در دربار شاهان ساسانی اشغال نماید . مانی در سن سی‌سالگی مراتب فضل و دانش زمان را فرا گرفت ودر زمره دانشمندان درآمد . مرسوم دربار ساسانی چنین بود که در روز تاجگذاری‌وجشنها ومراسم بار، دانشمندان نیزضمن دسته‌ها وصفوف شرکت‌کرده ومقدّم آنها تهنیت و شادباش میگفت . بروایت ابن‌الندیم مانی در روز یکشنبه اول نیسان سال ۲۴۲ میلادی که برابرباشب جشن مهرگان (۱۶ مهر) وروز جشن تاجگذاری شاپوراول بود از طرف گروه دانشوران و دانشمندان حاضر در جشن مأمور عرض تبریك وتهنیت گردید ودر همین روز ضمن شادباش تاجگذاری مبانی آئین خودرا با بیانی فصیح وگیرا گوشزد کرد .

درباره تقرب صاحبان کمال در دربار شاهان ساسانی ، نظامی عروضی در چهار مقاله مینویسد : «درزمان ملوك عصر وجباره روزگار پیشین ، چون پیشدادیان و کیانیان واکاسره وخلفا ، رسمی بوده است که بمفاخرت و مبارزت بعدل وفضل کردندی و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز ولغز ومسائل‌بااوهمراه کردندی‌دراین‌حالت پادشاه‌محتاج‌شدی‌بارباب عقل‌وتمیز واصحاب‌رأی‌وتدبیر. وچندمجلس‌درآن نشستندی‌و برخاستندی تا آنگاه که در آن جوابها بریك‌وجه قرارگرفتی وآن لغز ورموز ظاهر و هویدا شدی . پس ازاین مقدمات نتیجه آن همی‌آید ، که دبیر عاقل وفاضل ، مهین جمالی‌است از تجمل پادشاه وبهمین رفعتی است ازترفّع پادشاهی» .

دبیران دربار ازمیان فاضل‌ترین وکارآموزترین‌دبیران انتخاب میشدند . اران دیبهربذ «رئیس دبیران» در حضر در خدمت شاه ، ودر سفر از ملتزمین رکاب بوده است ، اران دیبهربذ در زمره وزراء وبعدازموبدان‌موبد ، مقام ارجمندی داشته است . مؤبدان نیز ازدانشمندان و دانایان بوده‌اند که دستورهای دینی و قوانین مدنی را اجرا مینموده اند .

برای کارهای کشوری ورتق وفتق امور وسفارت و وزارت و فرمانداری از اشخاص دانشمند و کاردان استفاده میکرد و هر کسی‌که دانش و وقوف و تجربه‌اش بیشتر بود ،

---

۱ – صفحه ۲۲۶ .

جاه ومنزلتش افزونتر میگردید واشخاصی که خط و ربط و معلومات آنها کمتر بود ، بکارهای کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر گمارده میشدند . تا دانش وتجربیات کافی در اشخاص مشاهده نمیشد ، بمشاغل مهم و حساس دیوانی مأمور نمیشدند . زیرا پادشاهان ساسانی معتقد بودند که آبادانی مرزوبوم کشور و آسایش مردم ونظم اجتماعی و اداره صحیح امور کشوری ، میسر نخواهد بود ، مگرآنکه مأمورین صاحب رأی و دانا و هوشمند بسرکارها گذارده شوند ، تا دراثر دانائی وکاردانی وخردمندی آن عاملان ، برثروت و حیثیت و تشخص کشور افزوده گردد . فردوسی را دراین زمینه اشعاری‌است‌که چند بیت برگزیده آن چنین است :

بلاغت نگـه داشتندی و خط
کسی کوبدی چیره بریك نقط
چو برداشتی آن سخن رهنمون
شهنشاه کردیش روزی فزون
کسی را که‌کمتربدی خط ودبیر
نرفتی بدرگـاه شاه اردشیر
سوی کارداران شدندی بکار
قلم زن بمانـدی بر شهریار
ستاینده بد شهریار اردشیر
چو دیدی بدرگاه مرد دبیر
نویسنده گفتی که گنج آکند
هم از رأی او رنج بپراکند
بدو باشد آباد شهر و سپاه
همان زیردستان فریـاد خواه
دبیران که پیوند جان منند
همه پادشه بر نهان منند

***

شهنشاه گوید که از گنج من
مبادا کسی شادوزرنج من
مگر مرد با دانش و یادگیر
چو نیکوتر از مرد دانا دبیر
جهاندیدگان را منم خواستار
جوان پسندیده و بردبار
جوانان دانا و دانش پذیر
سزد گر نشینند بر جای پیر

دوره انوشیروان مکمل دوره نهضت فرهنگی ایران ساسانی و فروزنده‌ترین قسمت تاریخ پیش از اسلام است . دانش و فرهنگ درعهد این شاهنشاه دانش پرور ودانشمند ، به‌برترین پایه ممکنه‌رسید. وی صمیمانه بدانش‌وادب‌وپیشرفت حکمت و فلسفه کمك کرد وراه را برای قرون بعد هموار ساخت .

صاحب مجمل‌التواریخ مینویسد : «اندرعهد کسرای نوشروان ، دانایان و حکیمان و مؤبدان بسیار جمع شدند ، چون بوذرجمهر بختگان ، برزوی طبیب که کلیله ودمنه‌آورد، مهبد فرمایاد ، خورشید خزینه‌دار ، مهابـد ، نرسی و سیما برزین . . . .»

کریستیان بارتلمه خاورشناس نامی آلمان مینویسد : «خسرو انوشیروان سبب شد که آثار ادبی هندی نیز بزبان فارسی میانه (پهلوی) ترجمه شود . کلیله ودمنه یکی از همین ترجمه‌هاست . کلیله و دمنه دراثر ترجمه عربی آن بوسیله ابن‌مقفع شهرت جهانی یافت ودر ردیف آثارمهم ادبیات‌جهانی بشمار میرود . ترجمه‌های فراوان این کتاب بزبان های‌اروپائی همه از روی ترجمه عربی آن صورت گرفته است . این‌ترجمه‌ها سرچشمه بسیاری از افسانه‌هـا و داستانهای کوچك مانند (داستانهای لافونتن‌که بزبان حیوانات تقریر شده‌اند) ، در میان اقوام اروپائی گشته است .»

اصل کتاب کلیله ودمنه تألیف بیدپای هندی بزبان سانسکریت بوده است ، برزویه رئیس پزشکان دربارانوشیروان هنگامیکه‌بهندوستان‌سفرمینماید، این‌کتاب‌را باچندکتاب‌دیگر همراه خود بایران میآورد وبزبان‌پهلوی ترجمه مینماید. کلیله و دمنه بزبان سانسکریت شامل پنج کتاب بنام «پنجاتنترا (پانیکاتنترا Panicatantara) یعنی پنج فصل ، در ۱۲ باب وبنام کرتکادمنکا معروف است .

نه سال پس ازمرگ انوشیروان یکی ازایرانیان عیسوی بنام «بود» این کتاب را بزبان سریانی ترجمه نمود ، که یك نسخه آن در سال ۱۲۸۷ بدست آمد . اصل آن ۱۲ باب بود ولـی سه‌باب در زمان ساسانیان ضمن ترجمه پارسی توسط دانشمندان ایرانی بدان اضافه میشود و شش باب نیز هنگام ترجمه ابن مقفع که رویهمرفته ۲۱ باب شده است .

روزبه پسر دادویه (ابن‌مقفع) کلیله ودمنه را در زمان خلافت منصور دوانیقی (۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ . ق .) بعربی نقل مینماید و اصل سانسکریت و پهلوی آن در اثرگذشت زمان ازبین میرود و بزبانهای اغلب ازکشورها ازقبیل یونانی ، رومی ، عبری ، اسپانیولی ، لاتینی ، انگلیسی ، روسی از روی همین نسخه عربی نقل وترجمه گردیده است .

در زمان قدرت برامکه (یحیی‌ابن خالد برمکی) توسط عبدالحمید لاحقی دانشمند ایرانی در چهارده هزار بیت بنظم درمیآید که قسمت اعظم آن از بین رفته و مختصری ازآن باقی مانده که در مصر بچاپ رسیده است . علی‌ابن داود کاتب زبیده دختر جعفر و همسر هارون‌الرشید نیز این‌کتاب را در عرض ده سال در ده هزار بیت بنظم درآورد ، ولی ازآن‌اشعار چیزی باقی نمانده است .

علت بنظم درآوردن کلیله ودمنه در زمان برامکه ،

اینطور نوشته‌اند که یحیی وزیر مهدی و رشید عباسی میل داشتند این کتاب را ازبر نمایند و چون حفظ نظم آسان‌تر از نثر است برای او آن کتاب را منظوم ساختند و بعضی نوشته‌اند که یحیی برای پسرش جعفر دستور منظوم ساختن آن را داد. رودکی نیز در زمان امیر نصرابن سامانی این کتاب را بشعر درآورد، که کمی از آن باقی مانده است. ترجمه مجدد این کتاب از عربی بفارسی در سال ۵۳۸ ه. ق توسط ابوالمعالی نصراله‌ابن محمد عبدالحمید منشی انجام گرفت. انوارسهیلی توسط ملاکمال‌الدین حسین‌ابن‌علی واعظ کاشفی جهت امیر شیخ معروف به سهیلی از امراء سلطان حسین بایقرا در قرن نهم هجری از کتاب کلیله و دمنه نقل شده توسط ابوالمعالی منشی، خلاصه و ساده گردید واینك نیز ازسلیس‌ترین ترجمه فارسی این کتاب میباشد. مؤلف انوار سهیلی بجای امثال و اشعار عربی، امثال و اشعار فارسی بکار برده حقاً خوب‌ازعهده برآمده است.

یکی دیگر ازکتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه گردیده و در دوره اسلامی مفاد آن بعربی برگردانیده شده بلوهروبوذاسف Biluhar Et Budhasaf میباشد. این کتاب بزبان سریانی ترجمه ودریونانی نیز داستانی ازآن اقتباس شده بنام «برلام ویواسف» Barlaam Et Yoasaph چندداستان از داستان‌های اروپا در قرون وسطی ازاین کتاب گرفته شده است[۲].

ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی، چون شخصاً اهل دانش و کمال و علم‌پرور بود، از علوم ایرانی استفاده میکرد ودر موارد دیگر نیز از تمدن و آداب ایران تقلید مینمود، تا آنجا که خودرا بلباس ایرانی درآورد. او دانشمندان‌ایرانی را بسوی خود جلب کرد و نخستین‌بار در عرب بنیاد حکمت و فلسفه را گذاشت و علوم عقلی را بین مسلمانان رواج داد و دستور داد کتابهای ناباب فلسفی و طبی ایرانی و غیر ایرانی را جمع‌آوری وبعربی برگردانیدند و بطوریکه گفته شد ابن‌مقفع که مشاور نزدیك او در اجرا و منویات خلیفه مساعی گرانبهائی مبذول داشت و علاوه برکتاب کلیله ودمنه، آئین نانك و مزدك نامه وانوشیروان نامه وکتاب بزرگ آداب‌الکبیر و ادب‌الصغیر را بزبان عربی ترجمه کرد.

از مدارس معروف زمان ساسانی یکی مدرسه‌ای بوده است که بدستور فیروز (۴۵۹ — ۴۸۳ میلادی) وتوسط بارسوما Barsauma اسقف ایرانی بهمراهی نرسز Narses اسقف دیگر ایرانی در اواسط قرن پنجم در نصیبین ایجاد گردید.

این مدرسه از مدارس معروف و مهم زمان بود و تعداد دانشجو وطلاب‌آنرا تا ۸۰۰ تن نوشته‌اند وهمچنین مدرسه رها «در شمال غربی جزیره» در قرن چهارم میلادی معروف بود وچون اکثر ازشاگردان آن ایرانی وبعداً درکلیساهای ایران مشغول خدمت شدند بنام «مدرسه ایرانیان» نامیده شد. در اواخر قرن پنجم میلادی این مدرسه بسته شد و شاگردان‌ایرانی بمیهن خود باز گشتند ودر محل اقامت خود هرکدام مدرسه‌ای تأسیس کردند از جمله «ریواردشیر» درناحیه ارّجان بودکه که مئنای پارسی متولد شیراز، دانشمند معروف در فلسفه ریاست آنرا داشته است.

از دانشمندان معروف ایرانی که در مدرسه نصیبین‌تحصیل نموده بودند، یکی همین‌مئنای پارسی Maanad De Perse پولس Pauls، ابراهیم مادی ونرسز میباشند.

ازدانشگاههای مهم زمان ساسانیان که تا چندی پس‌از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی دائر واز مراکز مهم علمی و پزشکی وفلسفی شرق‌میانه بوده‌است، گندی‌شاپور درخوزستان شمال‌شرقی شوشتر فعلی میباشد که شاپور اول آنجارا بنا کرد ودیگر شاهان ساسانی بروسعت وفعالیت علمی وازدیادکتابهای آن افزودند. کتابخانه این دانشگاه را نوشته‌اند که دارای ۲۵۹ اطاق و پرازکتابهائی بزبان پهلوی، سریانی، هندی و یونانی بوده است. دراین دانشگاه فلسفه وطب وحکمت ونجوم تدریس میشده وایرانیان معلوماتی کسب‌کرده بسایر نقاط شاهنشاهی اعزام میگردیدند.

دردانشکده پزشکی این دانشگاه طب ایرانی و هندی و یونانی، هرسه تدریس میشده است.

توضیح درباره اهمیت و موقعیت و سرنوشت این‌دانشکده بزرگ عهد ساسانی خود موضوع مقاله جداگانه‌ای است که درموقع دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

نجوم و هیئت

یکی از علوم متداول و پیش‌رفته در دوران ساسانیان‌علم نجوم وهیئت بود که دانشمندان ومنجمان دوره بعدازاسلام از بقایای کتابهای این دوره استفاده کردند واز عقاید ایرانیان در این‌باب هم‌ردیف با عقاید رومیان و بابلیان و هندیان مطالبی نقل نموده‌اند که مورد تأئید واستفاده ستاره‌شناسان وعلمای علم هیئت قرار گرفته است.

نویسنده کتاب کفایة التعلیم فی‌احکام التنجیم مینویسد: «علم‌نجوم بچهارقوم منسوب‌است: پارس، هند، روم و بابل. واما پارسیان متوسط‌الحالند هم در هیئت و هم در احکام و بسبب قوت وکثرت مملکت ودولت وتربیت ملوك علماء را. علمای ایشان مذاهب بابل و هند وروم معلوم توانستند کرد، وخود آنچه دریافتند بدان زیادت کردند، وبدان سبب کتاب ایشان منتشر شد و مذهب ایشان قبول گشت.»

---

۲ — صفحه ۳۰۱ تاریخ ساسانیان تألیف‌کریستن‌سن ترجمه استاد فقید رشید یاسمی سال ۱۳۱۷.

قاضی ابوالقاسم صاعدابن‌احمدبن صاعد اندلسی قاضی طلیطله متوفی ٤٦٢ هـ . ق برابر با ۱۰۷۰ میلادی در کتاب طبقات‌الامم در بحث راجع به‌تاریخ علم درایران ، مینویسد[۳] :

«دومین امت متمدن دنیا ایرانیان میباشند که ملتی باشرف و عزیز بشمارند و بلادشان در وسط معموره وآب و هوایشان معتدل است وحکومت وسلطنت آنان محکم است بطوریکه هیچ ملتی را نمی‌یابیم که ازحیث زمان ، عمر سلطنتشان بقدر ایرانیان بطول انجامیده باشد ، مملکت آنان منظم وهماره دفاع از مظلومین میکنند . . . . . .

. . . . ازفضائل سلاطین ایران حسن سیاست و تدبیر در مملکتداری است ، خاصه سلاطین ساسانی که مانند آنان در سلاطین قدیمه ازحیث شهرت واعتدال درسیاست مدن نیامده . وازمختصات ایرانیان توجه کامل به علم طب و احکام نجوم وعلم تأثیرات آنها در عالم سفلی میباشد واز برای آنان در حرکات کواکب ارصاد قدیمه بوده و مذاهب مختلفه درفلکیات داشته و یکی از این مذاهب طریقهٔاست که ابومشعر جعفربن محمد بلخی زیج خودرا برآن ترتیب داده ودر زیج خود آورده که این مذهب علماء متقدمین ایران و سایر نواحی است . . . . .

. . . . ابومعشر از طریقه ایرانیان در تنظیم ادوار عالم تمجید نموده‌و میگوید‌که : اهل حساب از فارس و بابل وچین وهند واکثرامم وطوائفی که معرفت باحکام نجوم دارند متفقند براینکه صحیحترین ادوار ، دوره‌ای است‌که ایرانیان منظم ساختند وآنرا بنام «سنیّ‌العالم» میخوانند و مللی که ازعلم احکام نجوم اطلاعی نداشتند از دیرزمانی این دوره را سنی‌العالم میخواندند واما علماء زمان آن‌را «سنی اهل فارس» مینامند .

وایرانیان را کتب مهمه دراحکام نجوم است که یکی کتاب«صوردرجات فلك منسوب به زردشت و دیگری کتاب تفسیر و کتاب جاماسب میباشد که کتاب مهمی بشمارمیرود.»

همین دانشمند ومورخ اندلسی در بحث راجع به «تاریخ علم» درهند مینویسند[٤] : «بطوریکه ازسلاطین چین منقول‌است: سلاطین دنیا پنج نفرند وتمام مردم رعایای آنها میباشند . پادشاه چین ، پادشاه هند ، پادشاه ترك ، پادشاه ایران ،پادشاه روم وهریك ازاین سلاطین را لقبی است بطوریکه پادشاه‌چین را پادشاه مردم ، چه چینیان از تمام رعایا بیشتر به پادشاه خود اطاعت میکنند و تبعیت سیاست وی را مینمایند و پادشاه هند را «پادشاه حکمت» مینامند بجهة شدت ورغبت او بکسب‌علوم وترویج معارف ، و پادشاه ترك را «پادشاه وحشیان» گویند بجهت شدت غضب وشجاعت در ترکان ، و پادشاه ایران را «شاهنشاه» یا شاه شاهان خوانند بواسطه وسعت مملکت که در هرقسمتی ازوسط معموره ، سلطانی نصب نموده وخود برآنان حکومت میکند و اقلیمش بهترین اقالیم است و پادشاه روم‌را «پادشاه مردان» نامند بجهة اینکه مردان رومی از سایرمردم خوشروتر واندامشان متناسب‌تراست . . . .»[۵]

. . . . زیج شهریار «زیك شترایار Zic Chatrayar» ازکتابهای نجومی معروف باقی مانده اززمان ساسانیان است که بموجب نوشته تاریخ‌نویسان ، جداول نجومی آن اززمان یزدگرد سوم تدوین شده ودر سده های نخستین اسلام‌ابوالحسن علی‌ابن‌زید تمیمی آنرا از پهلوی بعربی نقل کرده است . و اطلاعات دیگری نیز توسط خاندان نوبخت در زمان خلافت منصور ازکتابهای پهلوی بعربی ترجمه گردید.

استاد جلال همائی در مقدمه شیوا و محققانه‌ای‌که بکتاب «التفهیم لاوائل صناعته‌التنجیم» ابوریحان بیرونـــی نوشته متذکر شده که :[٦]

«فن نجوم میراث پارسیان قدیم است واین میراث بوسیله ابومعشر وگروه دیگر منجمان که در قرون اولیه اسلامی میزیستند ، بجهان رسید ، وازاینجهت است که بسیاری از اصطلاحات ریاضی و هیئت و نجوم بزبان پارسی قدیم باقی مانده ودر کتب عربی نیز بهمان صورت فارسی یا به تقریب نقل شده است از قبیل : هزارات ، نهبروهفت بهرودوازده بهرونیم بهروسه بهر (دریکان = دریجان) وکدخداه (ازدلائل نجومی برای کمیت عمرمولود) وپری (بدر) و نیم‌پری (تربیع) ودستوریت ودهگ ودهگان وکندر (حرکت خاصه کوکب در فلك تدویر) ونهندر (حصته‌المسیر) وگوی‌راست (فلك مستقیم) و کناروزی (مُشَرّق) کنارشبی (مُغَرَّب) پتیاره (وبال) ومرز (حدّ در اصطلاح نجوم) وجان‌بختاریا جان بخشان یـــا بخشار (قاسم‌الروح یا قاسم‌الحیاء) و فرداروکردجه (بعضی جداول) وپرکار (فرجار) و زایچه (معَرَّب زایش) وجوزهر (مُعَرَّب گوزچهر)[۷]

ونیز یکی از جهات اهمیت فن نجوم و کتب نجومی مخصوصاً برای ما اینست که کتب ادبی وتاریخی ما پر از

---

۳ – صفحه ۱٦۹ و ۱۷۰ طبقات‌الامم ترجمه دانشمند محترم آقای سید جلال‌الدین تهرانی ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۰ خورشیدی .

٤ – اولین مردم‌را این دانشمند اندلسی درتاریخ علم هندیان را برشمرده‌است صفحه ۱٦۵ همان کتاب .

۵ – صفحه ۱٦۵ طبقات‌الاممم .

٦ – صفحه (فز)

۷ – بعضی وجوه دیگر نیز ازتعریب این کلمه گفته شده‌است . رجوع شود بکتاب مفاتیح‌العلوم خوارزمی وشرح بیرجندی برتذکر خواجه و زیج الغبیك . درمفاتیح‌العلوم کلمه زیج‌را معرب زه فارسی نوشته و بعضی گویند معرب زیك هندی است . کلمه اوج را هم در مفاتیح‌العلوم معرب اوك فارسی‌میداند وبعضی‌گفته‌اندکه لفظ استرونومی Astronomi هم معرب ستاره‌نامه فارسی‌است .

اصطلاحات نجومی واستخراجات منجمان است وبدون اطلاع از فن نجوم بهیچوجه ازاینگونه دقائق تاریخی ولطائف ادبی آگاهی نتوان یافت .

مثلاً فردوسی در نامه رستم به برادرش زایچه طالعی را با احکام نجومی آن شرح میدهد که پراز دقائق فنی وتاریخی است و پژوهنده هوشیار نمیتواند از سراینگونه آثار ندانسته و نفهمیده بگذرد .

از شاهنامه فردوسی :

بدانست رستم[8] شمار سپهر
ستاره شمر بود با داد و مهر
بیاورد صلاب و اختر گرفت
ز زور بلا دست بر سر گرفت
یکی نامه سوی برادر بدرد
نبشت و سخنها همه یاد کرد
نخست آفرین کرد بر کردگار
کزو دید نیك و بد روزگار
دگر گفت کز گردش آسمان
پژوهنده مـــردم شود بدگمان
که این‌خانه ازپادشاهی‌تهی‌است
نه‌هنگام پیروزی و فرّهی است
زچارم همی بنگرد آفتاب
بجنگ بزرگانش آمد شتاب
زبهرام وزهره‌است مارا گزند
نشاید گذشتن ز چرخ بلند
همان تیروکیوان‌برابرشده‌است
عطارد ببرج دو پیکر شده‌است
همه بودنیها ببینم همـــی
وزآن خامشی برگزینم همی
کزین پس‌شکست آید ازتازیان
ستاره نگردد دیگر بر زبان
بـــدین سالیان چارصد بگذرد
کزین تخمه گیتی کس نسپرد

کریستن سن ایران‌شناس نامی معاصر که بیش ازهمه در تمدن و فرهنگ عهد ساسانی تحقیقات کرده مینویسد که : «درعهد ساسانی اشخاصی بودند که کم‌وبیش اوقات خودرا منحصراً صرف مطالعات علمی مینموده‌اند . چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب میشد ، تردیدی نمیتوان داشت‌که این علما همه از طبقه روحانیون بوده‌اند . درکتاب بوندهشن خلاصه فهرست مانندی از علوم طبیعی ونجوم‌بدان طریق که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن بدست میآمده ، ثبت شده است . از روایات عجیبی که در معجم‌البلدان یاقوت‌ضبط شده است ، چنین برمیآید که در زمان ساسانیان در ریشهر «ریواردشیر» که ناحیه کوچکی از ولایت ارّجان خوزستان بوده ، جماعتی ازنویسندگان جای داشته‌اند که باستعانت خطی مرموز موسوم به «گشتك» علم طب ونجوم و فلسفه را ثبت میکرده‌اند وآن طایفه را «گشته دبیران میخواندند» یعنی کسانی که مطالب را بخط گشتك ثبت میکنند[9] .

ویل‌دورانت مورخ عالیقدر معاصر دربخش اول کتاب عصرایمان قسمت مربوط به دانش ها وهنر ساسانی مینویسد :

«. . . . آنچه از علم هیئت ایرانی دراین دوران میدانیم اینست‌که این علم تقویم منظمی را بنیاد کرده بود . بموجب این تقویم سال بدوازده ماه سی‌روزه و هرماه بدو هفته هفت روزه ودوهفته هشت روزه تقسیم میشد و پنجروز هم بآخر سال اضافه میگردید . تنجیم و جادوگری امری عمومی بود و هیچگونه اقدام مهمی بدون رجوع بوضع فلکی بعمل نمیآمد وهرواقعه زمینی باعتقاد مردم نتیجه جنگ با ستارگان سعد ونحس در آسمان بود ، همانگونه که فرشتگان و شیاطین در روح انسان با یکدیگر میجنگند واین در حقیقت همان نبرد اورامزدا و اهریمن بود»[10] .

درنتیجه همین آشنائی وتبحرایرانیان بعلم نجوم وهیئت بـــود که در قرنهای اولیه اسلام منجمان و هیئت دانان و ریاضی دانان بزرگ و معروف دربار خلفارا دانشمندان‌ایرانی تشکیل میدادند ، مانند خاندان نوبخت (نوبخت اهوازی و فرزندش ابوسهل) و محمدابن ابراهیم فزاری (متوفـــی ۱۸٤ ﻫ . ق) درزمان‌منصور ، وخالدابن‌عبدالملك مرورودی[11] واحمدابن محمدابن کثیرفرغانی[12] واحمدبن‌محمد نهاوندی[13]

---

۸ - مقصود رستم فرخزاد است .

۹ - صفحه ۲۹۳ ایران درزمان ساسانیان تألیف پرفسورکریستن‌سن ترجمه دانشمند فقید رشید یاسمی ۱۳۱۷ خورشیدی .

۱۰ - صفحه ۵۳۵ کتاب چهارم عصر ایمان بخش اول روح اعتلاء بیزانس ترجمه آقای ابوطالب صارمی .

۱۱ - خالدبن عبدالملك مرو رودی اهل مرو رود خراسان‌معاصر مأمون خلیفه عباسی بود . بدستور او به رصد ستارگان درسالهای ۲۱۵ تا ۲۱۷ ﻫ . ق . اشتغال داشته . فرزند او محمد و نواده‌اش عمر ، هردو مانند خودش ازعلمای بزرگ ریاضی و نجوم بوده‌اند . خالد سرپرست رصدخانه درشماسیه بغداد وکوه قاسیون در دمشق بوده‌است .

۱۲ - ابوالعباس احمدابن محمد ابن کثیر فرغانی معاصرخوارزمی ازمردمان ماوراءالنهر ایران بوده‌است در ۲٤٦ ﻫ . ق . کتابی نوشت‌که ۷۰۰ سال دراروپا مرجع واستناد محققان بود . او قطر زمین و قطر سیارات وفواصل آنهارا ازیکدیگر حساب کردکه بامحاسبه امروز چندان اختلاف فاحشی ندارد .

فرغانی دراروپا بنام Alfraganus معروف وکتاب اخترشناسی او توسط ژیرارد دوکریموناویوحنای اشبیلی (اسپانیولی) و یعقوب آناطولی ، به‌لاتین ترجمه شد ودر ۱۵۳۷ چاپ ومنتشرگردید . اصول نجوم او سه‌بار بلاتین ترجمه شده‌که بار اول توسط ژان دوسویل

ومحمدابن عیسی ماهانی[۱۴] وابوحنیفه دینوری[۱۵] وابوالعباس سرخسی[۱۶] ومحمدابن موسی خوارزمی[۱۷] درزمان مأمون‌عباسی.

ایران‌شناس فقید پروفسور ادوارد براون نام سیزده‌تن ازدانشمندان بنام ایرانی را که منشاء خدمات بزرگ فرهنگی در تمدن اسلامی بوده‌اند از روی تحقیقات فن کرامر Von Keramer وکارل بروکلمان Carl Brokelmann درکتاب تاریخ ادبیات ایران ذکر کرده است ولی نام عده زیاد دیگری از ریاضی‌دانان و پزشکان و منجمان وتألیفات وآثار آنها علاوه برآن کسانی که ادوارد براون صورت‌داده دردست میباشد که ذکر آنها و تألیفاتشان از حوصله این‌مقاله خارج میباشد.

ابن‌الندیم درکتاب الفهرست نوشته است که : «نخستین کسی که دراسلام اسطرلاب ساخت ابراهیم‌بن‌حبیب فزاری‌منجم وریاضی‌دان شهیرایرانی بود. وی در زمان منصور عباسی میزیست‌وکتابهای «القصیده فی‌النجوم» ، «المقیاس‌للزوال» ، «العمل بالاسطراب‌المسطح» و «العمل باسطرلاب ذات‌الحق» ، ازتألیفات عمده اوست و زیچی ساخته بود بنام زیچ فزاری و اوساط ستارگان را در آن ضبط مینموده است.»

منصورعباسی بطوریکه نیزاشاره شد ، یکی ازدوستداران علم ومعرفت بود وعلاقه وافری به علوم ریاضی وهیئت ونجوم داشت ودرنتیجه بسیاری از دانشمندان این علوم راکه اغلب ایرانی بودند در دربار خود گرد آورد ودر آنزمان سه علم بیشتر از سایر علوم متداول بود : طب ، نجوم ، فقه ، ودراین باره میگفته‌اند : «ان‌العلوم ثلاثه الفقه الادیان والطب‌الابدان والنجوم‌الازمان» .

مأمون خلیفه دیگر عباسی (۱۹۸ تا ۲۱۸ هـ . ق) چون مادر و همسرش هردو ایرانی بودند ، مقدم دانشمندان ایرانی را در بار خود مغتنم و محترم شمرده ودر آن زمان دربار عباسیان محل اجتماع دانشمندان ایرانی ومرکز علم وادب و هنر گردیده بود. مادر مأمون دختر استاسیس و همسرش پوران دختر حسن‌ابن سهل وزیرش بود. مأمون دراثر تربیت آن مادر ایرانی و تعلیم آل‌برمك ، دانش‌پرور وروشن‌بین وبا اندیشه بار آمد.

سرویلیام مویر Sir William Muir مینویسد: «همینکه نفوذایران روبفزونی‌نهاد ، خشونت زندگانی عرب کاهش‌یافت وعصر فرهنگ وبحث و فحص علمی آغاز شد و تمایل به‌تحقیق وتتبع که از شرق سرچشمه میگرفت بتسریع این تحول کمك کرد . . .»

همین دانشمند انگلیسی اضافه مینماید : «دراینجا لازم میدانم نظر خوانندگان گرامی را به تغییرات مهمی که روی داد جلب کنم این تغییرات از آن رو پیش آمد که دستگاه خلافت رابطه نزدیکتری با ایران و خراسان پیدا کرد واین نزدیکی را سبب رسیدن بنی عباس بخلافت بود.»

ابن خلدون هم گفته است : «ازامور عرب یکی این است که حاملان علم در اسلام اغلب از عجم بوده‌اند خواه در علوم شرعی وخواه در علوم عقلی واگر درمیان آنها مردی در نسبت عرب بود ، در زبان و محل تربیت وپرورش از عجم شمرده میشد.»

Séville در قرن ۱۲ میلادی میباشد. کتاب‌الفصول اختیارالمجسطی - اصول‌الفلك - عمل‌الرخامات - الکامل فی‌الاسطرلاب ازتألیفات عمده اوست.

۱۳ - احمدابن محمد نهاوندی ازمنجمان بزرگ گندیشابور اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم هجری بوده است معاصر یحیی‌ابن خالد برمکی. نهاوندی دارای زیجی بودکه خلاصه ارصاد خودش‌را درآن ضبط میکرده‌است.

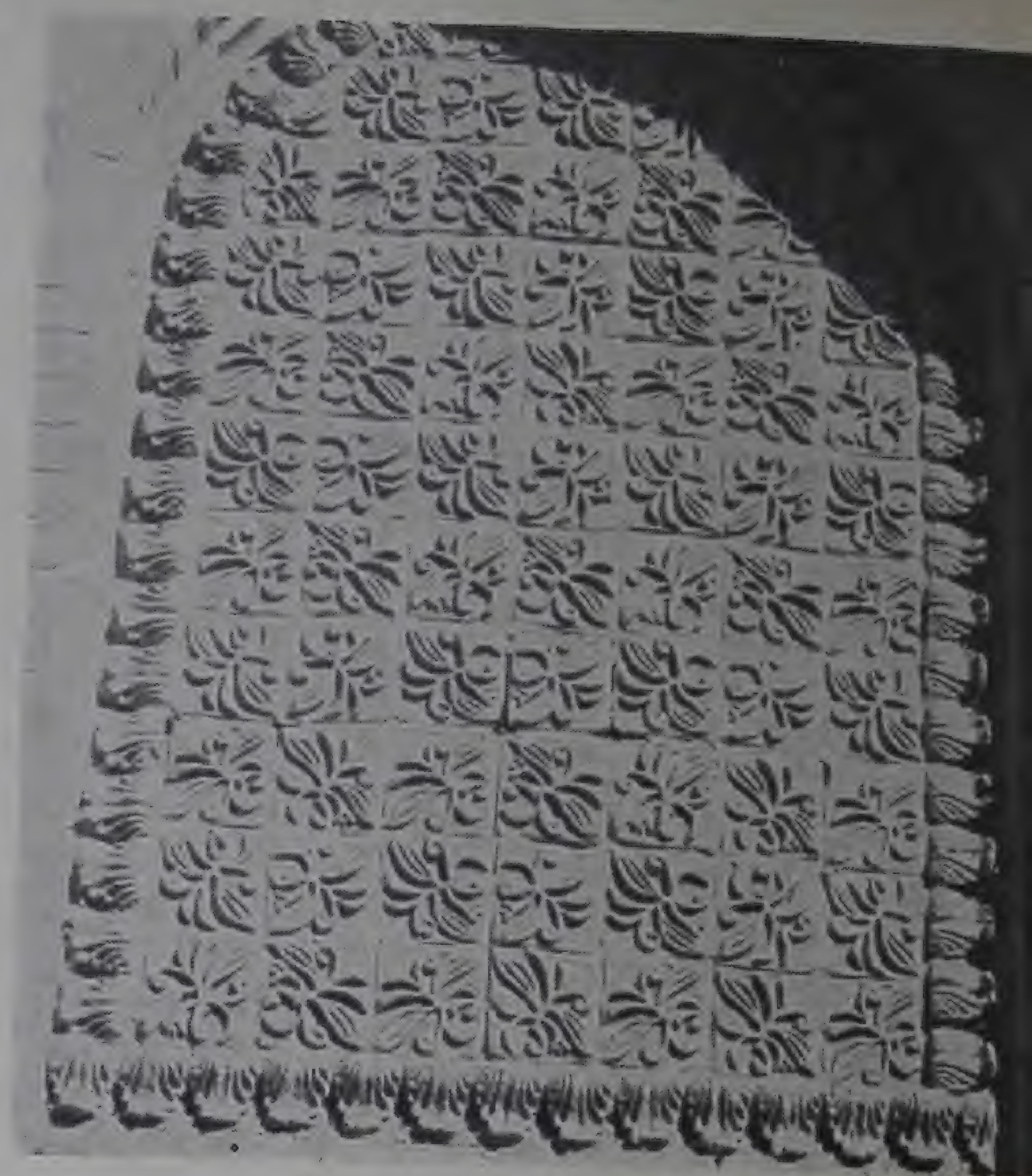
۱۴ - محمدابن عیسی ابوعبدالله ماهانی اهل ماهان کرمان متوفی ۲۴۶ هـ . ق. ازعلماء بزرگ علم ریاضی ونجوم بود ودردارالعلوم بغداد میزیسته. ابن‌الندیم درالفهرست این کتابهارا ازتألیفات او ذکرکرده : کتاب بنام «رساله فی‌عروش‌الکواکب» و «رساله فی‌النسبه» وکتاب فی‌سنة وعشرین شکلا من‌المقاله الاولی من اقلیدس.

۱۵ - ابوحنیفه احمدابن داود دینوری (۲۰۰ تا ۲۸۲ هـ . ق.) درنجوم و ریاضیات تبحر داشته وازتألیفات او : النبات درزیست‌شناسی و دارو، الجبر والمقابله ، البحث فی‌حساب‌الهند ، الجمع والتفریق ، زیج ابی‌خلیفه ، کتاب علی رصدالاصفهانی ، کتاب‌الانواء (درنجوم) ، قبله والزوال ، الاخبارالطوال.

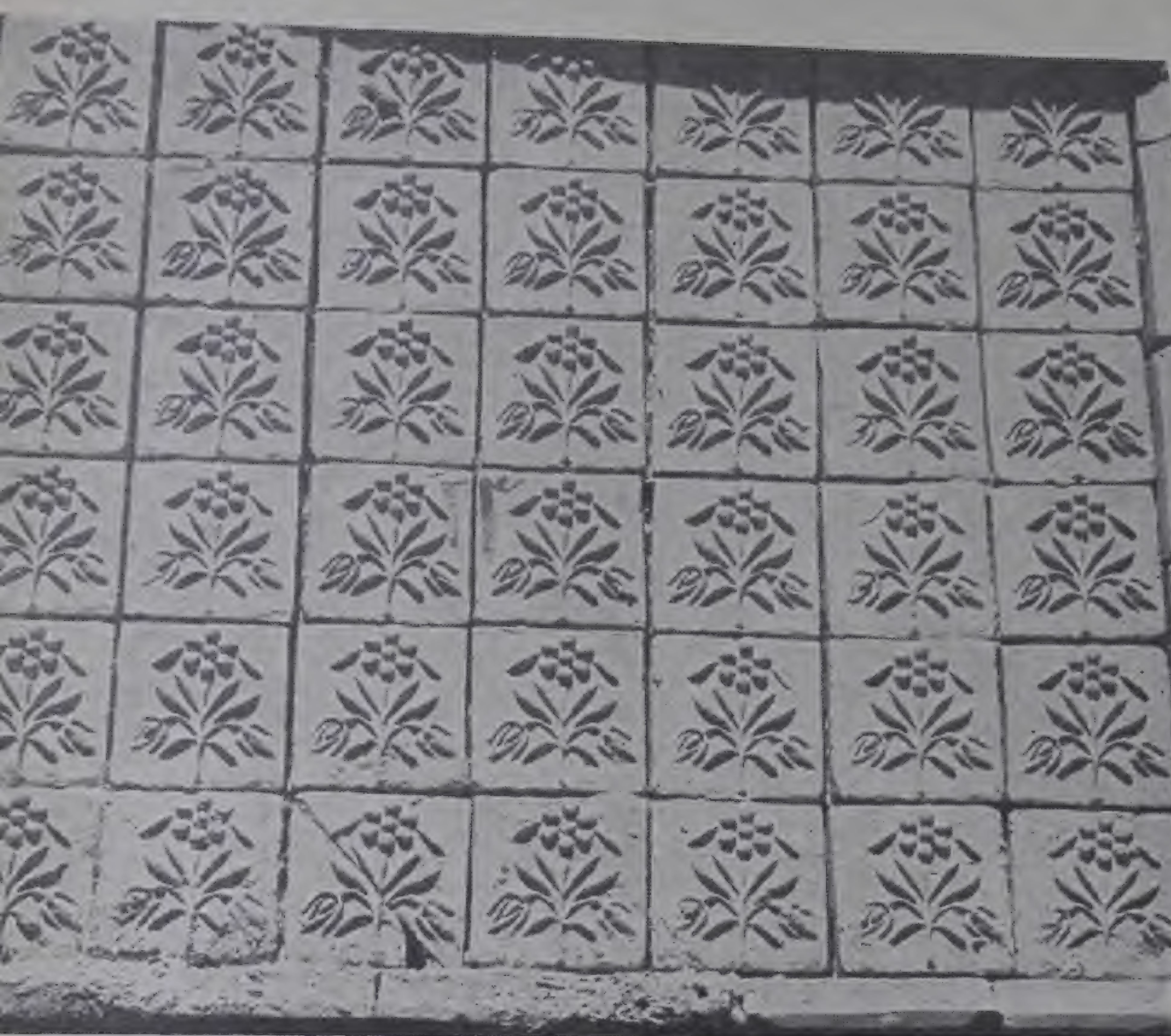
۱۶ - ابوالعباس احمدابن محمدابن مروان‌ابن طیب سرخسی‌متوفی ۲۴۶ هـ . ق. درعلوم نجوم ومنطق وجبر ومقابله وپزشکی و موسیقی کتابها ورساله‌های فراوانی دارد ازآنجمله : المدخل الی صناعته‌النجوم ، المدخل الی علم‌الموسیقی ، کتاب درجبر ومقابله ، کتاب در طب ، سرخسی بدواً معلم‌المعتضد باله خلیفه عباسی بود وبعد ندیم و مشاور او گردید ولی چون یکی از اسرار خلیفه را فاش‌کرده بود بامر خلیفه کشته شد.

۱۷ - محمدابن موسی خوارزمی‌المجوسی (۲۳۶ - ۱۶۴ هـ . ق.) اهل خیوه‌که ازایران بدربار مأمون خلیفه عباسی رفت و بدستور او کتابی درجبر ومقابله نوشت «المختصر فی‌حساب الجبر والمقابله» .

خوارزمی یکی ازدانشمندان بزرگ وازریاضی‌دانان بنام قرون وسطی‌است حاصل تحقیقات وتألیفات او هنوز مورد استفاده میباشد وکتاب جبر ومقابله‌اورا بسیاری ازمترجمان مشهور قرون وسطی مانند ژیرارد دوکریمون و ربرت چسترویوحناالاسبانی (اشبیلی) ورودلف دوبرجس ولئونارد دوپیزا درقرون میانه بلاتین ترجمه کرده‌اند. کلمه جبررا اروپائیان بطورکلی ازخوارزمی گرفته‌اند وآخرین ترجمه‌کتاب او درسال ۱۹۱۵ توسط کارپیوسکی ازروی ترجمه لاتین روبرت‌چستر چاپ و منتشرکرد (صفحه ٤٥٤ کتاب زندگی وتمدن درقرون وسطی تألیف آقای صدرالدین میرانی).



۱



۲

آجرهای نقش‌دار یزد

ایرج افشار

ساختن آجر نقش‌دار و به‌کاربردن آن دربنائی ازهنرهائی است که متأسفانه فراموش شده‌است . این‌هنرخوب وظریف تا چهل ، پنجاه سال پیش رواج داشت ودر اغلب شهرهای ایران مورد توجه بود .

درهمین تهران هنوز آثار و بقایای این نوع آجر در ابنیه‌ای که چهل پنجاه سال قبل ساخته‌اند و هنوز ویران نکرده‌اند دیده میشود . اما اکثریت این ساختمانها را خراب میکنند وآجرهای آنها هم از میان می‌رود .

نقشی که دراین آجرها بکار میرفت در شهرهای مختلف فرق داشت ودر سفرهائی که با منوچهر ستوده در یزد واطراف آن تجسس و گردش میکردیم عکس‌برداری از نقوش این آجرها مورد توجه ، قرار گرفت به منظور آنکه مورد معرفی قرار گیرد تا مگر دوباره این هنرظریف جان بگیرد یانقشهای زیبای آنها در کاشی و غیرآن به کار گرفته شود .

این آجرها را در چند جا استعمال میکرده‌اند :

۱) – بالای سردر خانه‌ها



٤



۳

۲) – دور سردر بصورت حاشیه
۳) – درلب و کنگره بامها
٤) – درسقف ایوان

طرز ساختن این آجرها و نقش‌اندازی برروی آنها علی‌الظاهر چهار نوع بوده است :

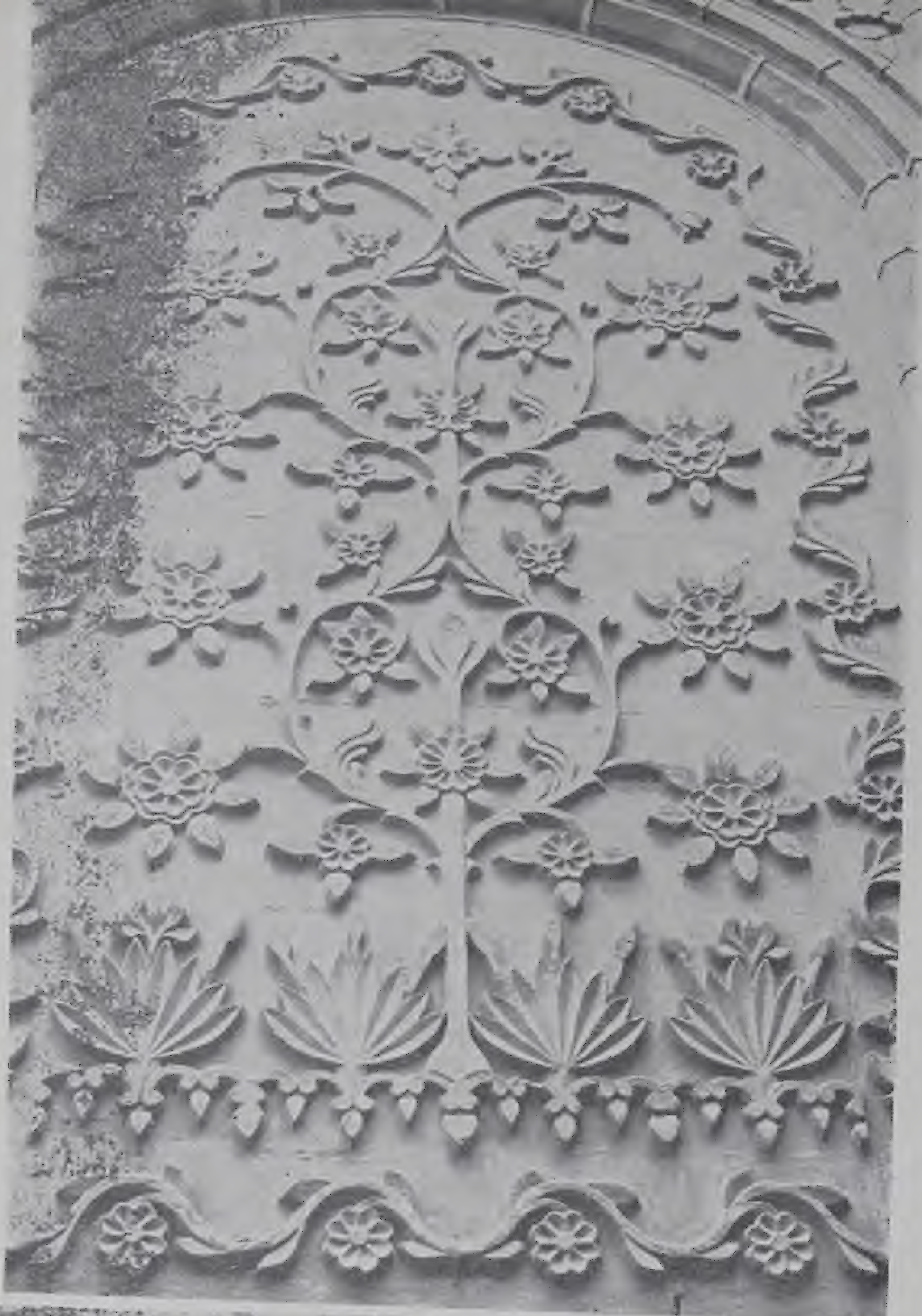
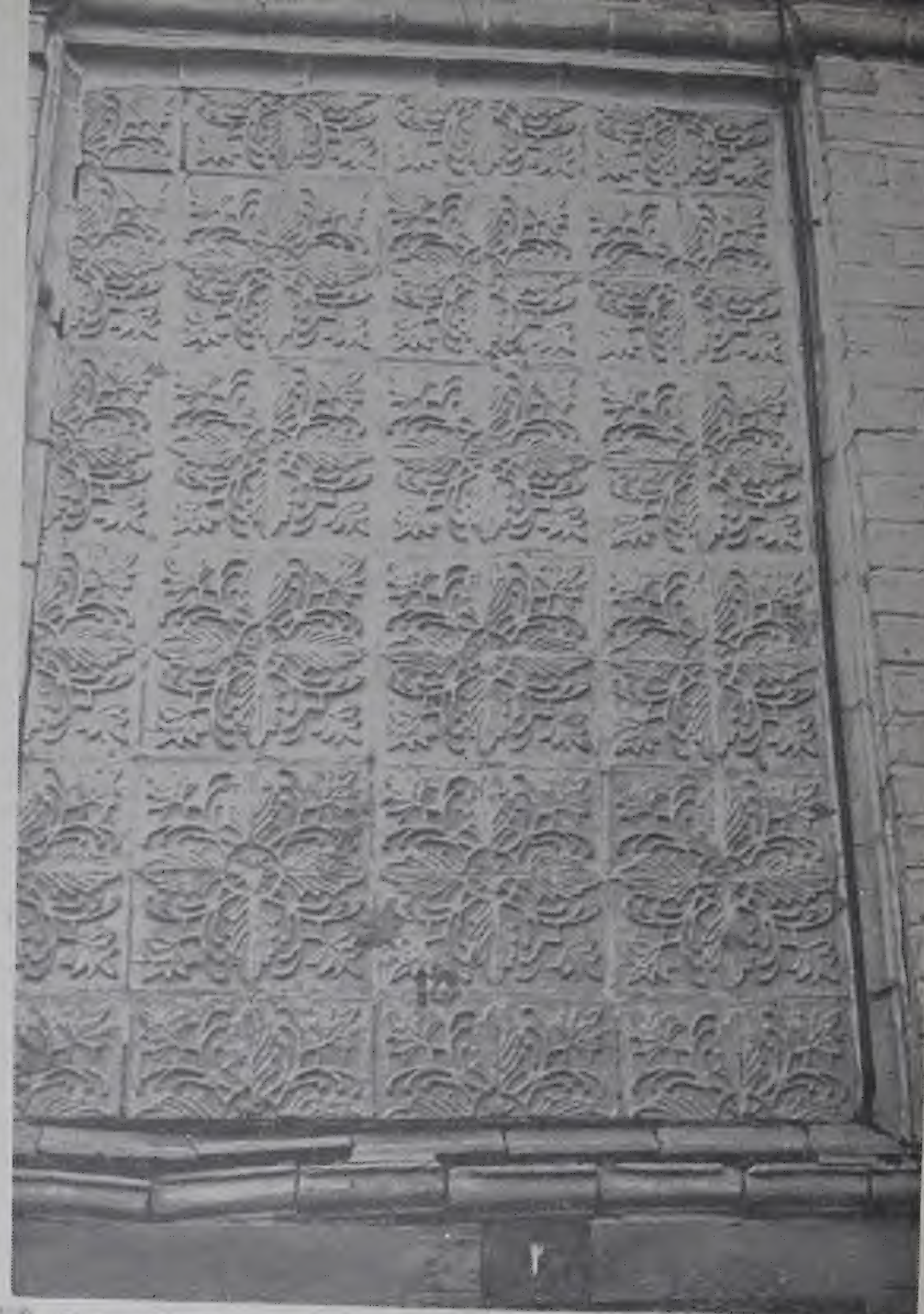
الف : آجرهائی که نقش مستقل برهریك ازآنهاست (تصاویر ۱ و ۲) .

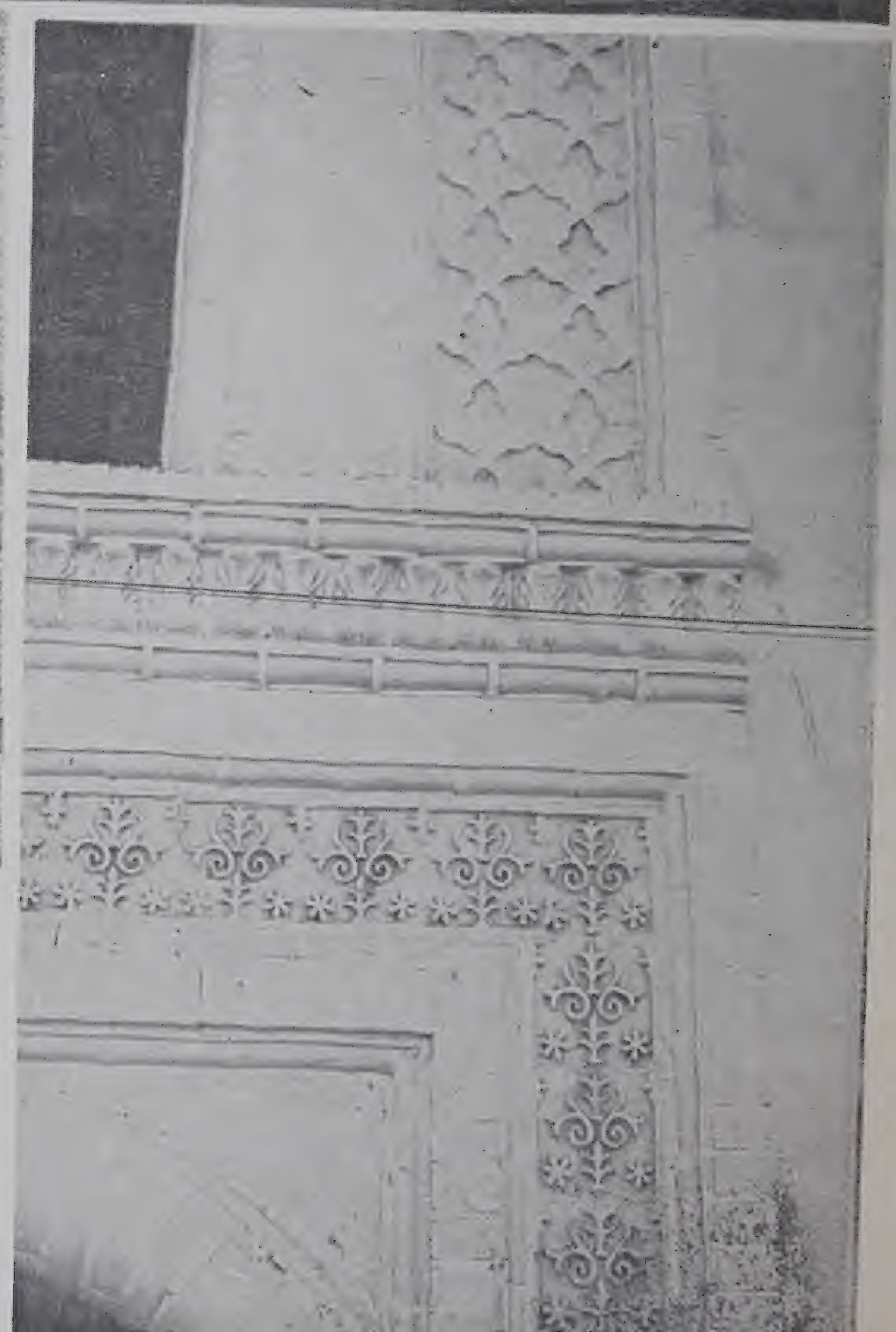
ب : آجرهائی که چون چهارتا از آنها را کنار هم بگذارند یك نقش واحد به وجود می‌آید . (تصاویر۳و٤و٥)

ج : نقش گل وبته که برروی چندین آجر می‌ساخته‌اند یك نمونه زیبای آن در یزد دیده شد . (تصویر ٦)

د : آجرهای کنار و حاشیه که بطور ردیف کنار هم قرارمیگرفت (تصویر ۷ و ۸) .

تصاویر متعددی از سردرها و طرزآجرچینی آنها جمع کرده‌ام که دراینجا چندتا به چاپ رسانیده میشود .



زبان و فرهنگ ایران در چین

علیقلی اعتماد مقدم

چنانکه پیش ازاین درمقاله‌ای زیر عنوان «موسیقی در ایران و چین» یاد کردیم اگرچندین قرن به عقب برگردیم برای ما خیلی دشوار خواهد بود که بتوانیم نشان دهیم که سرزمین ایرانی زبانان تاکجا از سرزمین چین اصلی جدا می‌شود. آثاری که در این شصت‌ساله اخیر در تورفان و توئن‌هانگ پیدا شده است که از جمله چندین هزار نسخه‌های خطی نامه‌های دینی، ادبی، هنری و علمی میباشد روشنائی خیره‌کننده‌ای بر پژوهندگان تاریخ تمدن می‌افکند که هم چگونگی مردم این بوم را می‌نمایاند وهم تاریخ تمدن ایران را روشنتر می‌کند. با آنکه مقدار زیادی ازاین آثار هنوز به چاپ نرسیده وانتشار نیافته ولیکن همین اندازه‌ای که دردست است به خودی خود برای نشان دادن اهمیت چنین فرهنگی کفایت می‌کند. درتاریخ اکتشافات و کاوش‌ها تاکنون چنین پیشینه‌ای دیده نشده است. جزء بسیار کمی در این آثار که درآن پژوهش شده ودقت گردیده تا نه قرن پیش ازمیلاد قدمت دارد. آثار جدیدتری که از سه قرن پیش از میلاد به بعدست و مربوط به آئین و مهر و کیش مانی است نیز در میان این آثار دیده میشود.

از روزگاران بسیار کهن میان دوسرزمین پهناور و آباد ایران و چین بستگی خیلی نزدیك فرهنگی دیده می‌شود. ازکوهستان پامیر که در قسمت شرقی فلات ایرانست رودخانه بزرگی سرازیر می‌شود و بطرف مشرق می‌رود. حوضهٔ این رودخانه وسیع است و سرزمین پهناوری را سیراب می‌کند. مردمان این‌بوم آباد با اهالی‌شمالی پنجاب وپامیر وبا ایرانیان شمالی سغد ومشرقی غورستان همگونه بستگی داشته‌اند. در همین‌جاست که روزگاری یکی ازبزرگترین کانونهای‌فرهنگی نژاد ایرانی بوده است. نام برخی از شهرهای آن همانطور که در قدیم بوده ودر ادبیات فارسی ذکر شده است هنوزهم به چشم می‌خورد. هرکس که به ادبیات فارسی آشنائی داشته باشد بی گفتگو نام «چگل»، «ختا»، «ختن» و همچنین نام «افسوس» را شنیده است.

ابی‌بطوطه در شرح سفر خود به چین نقل میکند که درکشتی چینی امیر ناحیهٔ کان‌سو درهنگامی که این شاهزادهٔ چینی به افتخار مهمان خود بزمی در کشتی تفریحی خویش در روی رودخانه می‌داد ملاحان وخنیاگران این شعر سعدی را می‌خواندند:

تا دل به مهرت داده‌ام در بحر غم افتاده‌ام
تا در نماز استاده‌ام گوئی به محراب‌اندری

جالب اینجاست که هنوز بیش‌ازپنجاه سال ازمرگ سعدی نگذشته بودکه آوازهٔ او در چین به گوش می‌خورد و مردم آنجا با این زبان شیرین فرهنگی آشنائی فراوان می‌داشتند.

همین ابن‌بطوطه نقل میکند که در خان‌بالغ (پکن) پایتخت چین، بزرگترین مرشد شهر خواجه برهان‌الدین ساغرچی نام داشت واو ایرانی بود ودر بسیاری نقاط دیگر نیز روحانیون ایرانی پایگاهی بلند داشتند. همو می‌نویسد که نگهبانان سلطان عنوان «پاسوانان» (پاسبانان) را داشتند و دستهٔ تیراندازان «سپاهیان» خوانده می‌شدند و به مأمورین انتظامات «درودگران» می‌گفتند و شیخ بزرگ خان‌بالغ لقب «صدرجهان» داشت.

شرق شناسان در هانگ‌چئو در کنار خلیج زرد یك‌کتیبه به زبان و خط فارسی یافته‌اند که هنوز هم هست و آن قصیدهٔ مفصلی است که نشان میدهد این مسجد بتوسط فخرالدین علاءالدین ترمذی ایرانی درزمان مینك خاقان چین ساخته شده است وبنای آن در ۸۵۶ هجری پایان یافته است. اندکی پیش ازاین درسال ۸۲۲ که شاهرخ پادشاه ایران بود هیئتی به ریاست غیاث‌الدین نقاش به سفارت خان‌بالغ فرستاده شد.

درچین ساختمانهائی است که شاید از طرف ایرانیان یا با الهام از معماری ایرانی بنیاد گذاشته شده است.

هیئتی به‌ریاست سرهنگ کزلف (Kozlov) در قراخوتو مسجدی ویرانه کشف کرد که باید تاریخش را در قرن ۱٤ گذاشت . دراین مسجد ویرانه قطعه‌هائی ازدستنویس‌های‌فارسی پیدا‌شد. این‌دومین مسجدکهنی است‌که درشرق دورمی‌شناسیم ولیکن اسلام بی‌گفتگو خیلی پیش از این‌تاریخ در چین راه یافته است . در ۵۰ – ۷٤۹ یك پرستار (کشیش) چینی دربارهٔ وجود یك کوچ‌نشین ایرانی مهمی در «های نان» اشاره می‌کند . جهانگردان مسلمان در قرن نهم ذکرکرده‌اند که مسلمانان چه اندازه با بندرهای شرق دور آمیزش داشتند. اینك سندی که ارائه داده میشود مارا به یك قرن پیشتر از کهن‌ترین سندهای مربوط درشرق دور می‌کشاند :

در ۱۹۰۹ مجلـهٔ چینی شن چئو کوئو کوانگ (Chen tcheou Kouo Kouang) نسخه بـدل یك صفحه دستنویس را که به خط عربی و چینی بود منتشر کرد . این نسخه‌بدل خیلی روشن نیست ولی متن فارسی آن خواناست :

جهانی خـُرّمی با کس نماند
فلك روزی دهد روزی ستاند
جهانی یادگـارست ما رفتنی
به مردم نماند بجز مردمی

***

گردرا حلمُ مسامحت خواهدبود
روشن‌کنم این‌دیده به دیدارتوزود
یعنی حلیف کرد دل من کبود
پدرود منست تو ز من پدرود

این شعرهای متوسط ، وزن ناجوری دارد و به خط نسخ نوشته شده که متعلق به روزگار پیش از تیموریهاست (قرن ۱۵) .

به گفتهٔ پلیو (Pelliot) زبان بازرگانی که به ویژه دربندرهای خاور دور با آن سخن می رانند فارسی بود . یك کتیبهٔ بزرگ اسلامی است‌که مربوط به ساختمان یا تعمیر یك مسجدیست که در محل پایتخت کهن مغولی در قرقورم پیدا شده است این کتیبه خیلی فرسوده شده ودر آن هیچگونه تاریخی نمی‌توان یافت ولیکن بنظر می‌آید که مـربوط به نخستین نیمه قرن ۱٤ باشد . این کتیبه به فارسی است ودر کنارهٔ رود زرد اورخـُن در مغولستان به دست آمده است .

در ۱۵۳۳ میرزا حیدر در تبت در شهر زونکا یك‌کتیبهٔ چینی دیدکه ترجمهٔ تبتی و فارسی آن همراهش بود . این آثار مربوط به دورهٔ مغولی است . زبان فارسی در شرق و در آسیای میانه رواج داشت و بازرگانان در بندرها با آن آشنا بودند .

درزادگاه کنفوسیوس درپرستشگاه‌ین‌تسو (Yen-tseu) کتیبه‌هائی است که دوتای آنها نوشته‌هائی به فارسی دارد . یکی از آنها خیلی فرسوده شده است و دیگری آثاری از جمله‌های فارسی برآن نقش بسته و آقای راس آنرا چنین خوانده است : « [یاد کرد مهر برین سنگ] [کسانی که [به این مکان با اسپها ؟ قاید باین جهات] در نیایند[هنوز ؟] زحمت نرسانید [احمدبن حسین‌بن محمدبن حسن احمد] کرد [بدین سنگ ؟ اگر بیرون فرستاد ؟ مظفرباد [؟ ؟] به تاریخ [سنه] .

هرچند که از این کتیبه چیز مهمی دستگیرمان نمیشود ولی اهمیت آن سرجای خودش است . این کتیبه مربوط به سال ۱۳۰۷ است . اگر صفحهٔ دستنویسی که یادش کردیم بطور اتفاق به دست ما رسیده است ولی کهن ترین نوشته‌ای‌که به خط عربی در چین می‌بینیم در خود زادگاه کنفوسیوس‌است . درشان تـُونگ (Chan-tong) دریك پرستشگاه تائوئی، کتیبهٔ دیگری به چشم می‌خورد که مشابهت با این کتیبه دارد . براین کتیبه یك فرمان کوتاهی از اوگتای قاآن نوشته شده کـه تاریخش ۱۲۳۵ است . در پایان فرمان نوشته‌ای به خط اسلامی دیـده میشود . می‌دانیم که در مهردارخانهٔ چنگیز خان و اوگتای قاآن ایرانیان به کار بودند وازینرو وجود یك خط درفرمان به زبان فارسی شگفت‌آورنیست . ما می‌توانیم بپذیریم که در زمان مغولها یك نوع خط کتیبه‌ای چین وایرانی وجود داشته است .

باری ، درطول چندین قرن کشتیهای بازرگانی ایران بطور منظم از خلیج فارس و کرانه‌های شرقـی افریقا و هندوستان به بندرهای چین آمدورفت می‌کردند . در قرن چهارم هجری ابوزید فارسی کتاب جامعی نوشت که درآن راه‌های دریائی ایران به هندوستان و چین مفصلاً شرح داده شده بود .

در کتاب سینو ایرانیکا (Sino - Iranika) کـه لوفر (Ch. Laufer) گرد آورده ودر ۱۹۱۹ درنیویورك منتشر شده ذکر اصطلاحات و کلماتی را می‌کند که اززبان فارسی به چینی یا برعکس راه یافته است[1].

دراین مقالهٔ مختصر ازکتابها ومجله‌های زیر استفاده شده‌است :

۱ – ایران‌کوده شماره ۱۵ «تقویم‌وتاریخ درایران»از ذ . بهروز .

۲ – ایران‌کوده شماره ۱۸ «تقویم نوروزی شهریاری» (شمسی قمری فرسی) از ذ . بهروز .

۳ – مجله موسیقی . مقاله‌ای زیرعنوان «موسیقی درایران وچین» از نگارنده .

٤ – ژورنال آزیاتیك « کهن‌ترین آثار خط عربی در چین » از پلیو (Pelliot)

۵ – جهان ایرانشناسی تألیف شجاع‌الدین شفا (که هنوز به چاپ نرسیده است وامید است‌که بزودی انتشار یابد) .

اهمیت فرهنگ

ناصر نیرمحمدی

دیری نیست که شورای عالی فرهنگ و هنر و دبیرخانه آن با همکاری گروهی از صاحب‌نظران فعالیت آغاز کرده‌است . این شوری چه میگوید ، هدف آن چیست واصولا بچه منظور بنیان‌گرفته است ؟

نوشته زیر ونوشته‌های دیگری که ازاین‌پس ازطرف دبیرخانهٔ شورای‌عالی فرهنگ‌وهنر دراین مجله منعکس خواهدگردید باین سئوالها پاسخ تواندگفت .

انسان روزگار ما زمین را گمانه می‌زند و از اسراردرون آن باخبر می‌شود ، به اعماق اقیانوسها می‌رود وازطبیعت و شکفتیهای آن آگاه میگردد ، با ماهواره‌ها درفضای بیکران شناور می‌شود وبه راز کیهان دست می‌یابد اما آنقدر مهربان نیست که پنجرهٔ خانهٔ همسایه دیوار بدیوار خودرا بگشاید واز رازونیاز او با خبر شود .

انسان روزگار ما در راه توسعهٔ فنون وصنایع ، در جایی ایستاده است که با انسان قرن نوزده فاصله‌ای هزارساله دارد اما همین انسان ، با بهره‌جویی از پیشرفته ترین وسائل رفاه مادی ، درشهرهای چندین میلیون نفری ، بیش‌ازهمیشه تنها ، بی‌پناه و مضطرب است .

انسان روزگار ما ، اصول دانش تجربی و فن و تکنیك راکه نتایج آزموده ومطمئن دارد ، بدون تأمل می‌پذیرد ودر زندگی روزمره خود بکارمی‌برد اما اصول‌فضیلتها و خصلتهای ممتاز انسانی را که به دنیای فرهنگ تعلق دارد ، به کتابها می‌سپارد و کتابها را به کتابخانه های خلوت و متروك .

تنهایی‌واضطراب‌مردمی که‌درپیشرفته‌ترین‌شهرهای‌صنعتی زندگی‌میکنندبازتاب فاصلهٔ‌عمیقی‌است‌که میان‌تمدن وفرهنگ جوامع آنها ایجاد شده وناکامیها و نابسامانیهای کشورهای در حال رشد – که با شوروشتاب ، شیوه‌های صنعتی غرب را بکار می‌بندند – حاصل جدایی وگریز ازفرهنگ ملی .

نگاهی به تاریخ اجتماعی معاصر و مسائل ملتهای‌آسیائی وآفریقایی می‌تواند مؤید این واقعیت باشد که اکثر شکستها وناکامیهای اجتماعی این ملل نتیجه مستقیم سرگشتگی‌فرهنگی ایشان بوده است .

اکثر ملتهای آسیایی و آفریقایی ، هنگام برخورد با مظاهر تمدن صنعتی ، به ایدئولوژی فرهنگی خاصی مجهز نبودند ورشته‌های همبستگی وپیوند ملی‌شان ازچنین مایه‌هائی نیرو نمی‌گرفت و چنین بود که نمی‌توانستند درمقابل فرهنگ صنعتی که ناگزیر بهمراه عوامل اقتصادی وسیاسی بسرزمینشان راه میبافت ، مقاومت‌کنند یا با تلفیقی آگاهانه ازمبانی و اصول دو فرهنگ ، هویت ملی خویش را حفظ کنند . تردیدی نیست که آشنایی با عوامل تمدن صنعتی وبکار بردن تکنیك ، جنبش وتحول وسیعی را در همه کشورهای غیراروپائی پدید آورد واز آنجا که این ملل شیوه‌ها ووسایل آزمایش شده وبه نتیجه رسیده غرب را در غالب ماشین وارد میکردند وبکار می‌بستند ، بزودی دربسیاری ازشئون اجتماعی آنها تغییرات کمّی‌چشم گیری بوجودآمد اما چون این دگرگونیها برمبانی فرهنگ ملی تکیه نداشت ، رفته‌رفته میان صورت وماهیت نهادهای اجتماعی فاصله‌ای عمیق افتاد وعدم تجانس دربافت کلی جامعه آشکارگشت .

چنین‌است‌که هنوزهم می‌بینیم دراکثرسرزمینهای‌آسیایی وآفریقائی مردم بجانب ارزشهای تمدن و فرهنگ صنعتی کشیده میشوند واغلب دست‌یافتن به این ارزشها را که ریشه‌ای

درنظام اجتماعی وفرهنگی آنان ندارد ، هدف خویش قرار میدهند . دراین کشش و شیفتگی شتابزده ، حتی بسیاری از افراد ، رشته‌های صوری پیوندهای خودرا با سنت‌های فرهنگی وشیوه‌های رفتار و سلوك ملی خویش می‌برند تا به اصطلاح خودرا با مظاهر تمدن و فرهنگ نوبنیاد وغالب ، منطبق و هماهنگ‌سازند . . . وازهمین‌جاست‌که نابسامانی آغاز می‌شود.

جامعه متحول ما نیز درسالهای اخیر با این مسائل بیگانه نبوده است . نیازهای فراوان اقتصادی ومسائل‌پیچیده اجتماعی و ملی به مسائل و نیازهای فرهنگی مجال خودنمائی نمی‌داده است . دهقان به زنجیر نظام ارباب ورعیتی بسته شده بود ونان و آبش بزحمت می‌رسید و بیمارش تا ازکوره راه‌ها به «حکیم» برسد ، از دست می‌رفت . محصولش را یا آفت میخورد یا ارباب و بهرحال او میماند و غم و آب ونان . در شهرها نیز وضع اکثر مردم ، چندان بهتر ازاین نبود و به‌این ترتیب اصولا نیاز و تقاضای فرهنگی نمی‌توانست مطرح گردد.

با تأمین ثبات سیاسی کشور ، واژگون ساختن نظام ارباب ورعیتی و آزاد ساختن دهقان و اعطاء حقوق اجتماعی به زنان که نیمی از جمعیت کشورند ، پایه های استوار یك جامعهٔ سالم بنیان گذاشته شد .

دراین مرحله ، کیفیت روابط تولید وتوزیع ثروت چنان بود که همهٔ کوششها و همهٔ نیروهای ملی ، می‌بایست در راه از میان برداشتن قیود و محدودیت های اقتصادی صرف شود .

با اصلاحات و تحولات عمیقی که درنظام‌اقتصادی‌کشور پدید آمد ، مرحله تحول در آموزش و جنبش در پیکار بـا بیسوادی فرا رسید و پیشگامی ایران دراین امر مورد توجه جهانیان قرار گرفت . به این ترتیب ، انقلاب همچنانکه طراح ورهبر گرانقدر آن پیش‌بینی کرده بود ، درهرمرحله به هدفهای خود نزدیکتر میشد و جامعه به نیازهای تازه‌ای می رسید .

اکنون برنامه های بزرگ توسعه اقتصادی با تکیه بر منابع ملی ، سیاست مشخصی را دنبال می‌کند . هدف این سیاست آنست که تولید افزایش یابد واکثریت افراد جامعه – با رهایی از غم معیشت وتأمین آینده – ازخدمات ووسایلی که شایستهٔ زندگی انسان قرن‌ماست برخوردارشوند. اما بهره‌جویی مطلوب ازاین خدمات ووسایل وکوشش در راه رشد وتعالی جامعه وتأمین تداوم وتکامل تحولات ، به مبانی‌استوارفرهنگی نیازمند است .

به این ترتیب با گسترش و توفیق برنامه‌های اقتصادی ، زمان کوششهای اصیل فرهنگی فرا رسید و شورای عالی فرهنگ وهنر تأسیس شد تا با همکاری وتبادل‌نظرباصاحب نظران وکارشناسان ، طرح سیاست فرهنگی کشوررا تنظیم نماید و با ایجاد هماهنگی در همهٔ کوششهای فرهنگی ، تحول وتحرك شایسته‌ای در فرهنگ کشور بوجود آورد .

این طرح در مرحله تکمیلی خود ، با اجرای دقیق می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای جامعهٔ ما باشد ، ما امروز به فرهنگ بارور و خلاقی نیازمندیم که بتواند در عین تحکیم بیشتر مبانی همبستگی و پیوند ملی ، همهٔ افراد را از شهری وروستائی ، با تحولات بزرگ اقتصادی و اجتماعی همگام سازد وبا ایجاد امکانات ضروری بـرای ابداع و آفرینندگی ونیز با پرورش شخصیت مطلوب درافراد، راههای رشد مطلوب و تعالی و کمال جامعه را هموار سازد .

باکوشش صادقانه دراین راه است که می‌توان ازعوارض بیمارگونه جوامع پیشرفته صنعتی ، مصون ماند وآن تنهائی واضطراب وبی‌پناهی وعدم تعادل را به کتابهای تاریخ‌سپرد.

***

توضیح : مقاله‌های «تمایلات نو درفرهنگ» و «میراث فرهنگی ایران» که درشماره‌های پیشین این مجله بچاپ رسید حاصلی ازجلسات بحث وگفتگو درباره برنامه‌های فرهنگی است‌که به‌کوشش دبیرخانه شوری ازچهارم تا دهم دیماه ۴۷ ازطرف شورایعالی فرهنگ وهنر برپا گردیده بود .



آشنائی و گفتگوئی با جمال میربابائی

عروسك سازی درایران سابقه‌ای دیرینه دارد . سنگهای گونه‌گون و آنگاه پارچه‌های رنگ‌برنگ درازمنه دور ابزار دست عروسك سازان بود . اما در گذشته هدف تنها ساختن وسیله‌ای زیبا و فانتزی بود، بازی ، برای سرگرمی ، برای بچه‌ها وبرای وقت گذرانی ... ولی امروز عروسك سازی ، هنری است که باری از فرهنگ را بدوش میکشد .

عروسکهای هنری امروزنمایشگران‌فرهنگ عامه‌اند، چرا که جامه مردم نواحی مختلف وزینت وآرایش مردان وزنان روستاها ، عشایر ، ایلات وآبادیهای‌دوورونزدیك را مینمایند – وبدینسان به‌گونه‌ای نمایشگر سمبل فولکلور ملل میشوند . از اینروست که عروسکها در موزه های هنری و فرهنگی جهان جایی در خور و مناسب به خود اختصاص داده‌اند .

عروسك‌سازی در مسیر هنر و فرهنگ – ونه در سیمای فانتزی و تفننی آن – مولودی تازه برای جامعه ماست و با آنکه هنوز بیش از ۳۰ سال از عمر این مولود ظریف و زیبا نمیگذرد ، در دنیا اعتبار و خواستاران بسیاری برای خود بدست آورده است – واینك عروسکهای ایرانی درگوشه وکنار جهان رسولان فرهنگ عامهٔ ما هستند .

از جمله کسانیکه در معرفی نفوذگر عروسکهای زیبای ایران نقشی برجسته داشته «جمال میربابائی» رئیس کارگاه عروسك‌سازی موزه مردم شناسی است.

***

۲۰۰۰ عروسك که طی ۳۰ سال در زیر پنجه‌های پرتلاش او متولد شده‌اند ، نیمی از جهان را پیموده‌اند ، به کشورهای دور و نزدیك رفته‌اند ، به موزه های هنری و فرهنگی گونه‌گون سر کشیده اند و همه جا فرهنگ عامه ایران را با همه تنوع گسترده و جاذبه آمیزش معرفی کرده‌اند . اما پیروزی یکی از این عروسکها از همه درخشانتر بوده است . او یك زن قاجار بود ، با پیکری مومی . قامتش به ٥٦ سانتیمتر میرسید . زینت وآرایشش به سبك زنان ۱۰۰ سال پیش بود . موهای بلند سیاهش روی گردن عاج‌گونش تاب خورده و بر شانه‌هایش افشان شده بود . چشمهایش برق نگاه زنان ایل را داشت . او همراه ٤ هزار عروسك دیگر که از سراسر دنیا آمده بودند در گالری پاریس شرکت کرد . مقام اول گالری به این زن سیاه چشم قاجار رسید و داوران گالری ۲۵۰ هزار ریال برای آن ارزش تعیین کردند .

***

«میربابائی» تنها عروسك‌ساز نیست . پیکره‌های او اگر جاذبه و اعتباری بیش از عروسکهایش نداشته باشند ، کمتر ندارند . میگوید :

– تا بحال ۸۰ مجسمه به اندازه‌های طبیعی ساخته‌ام . بیشتر این مجسمه‌ها در موزه‌های رضائیه ، آبادان ، کاشان ، میاندواب و دیگر موزه های شهرستانی نگهداری میشود .

***

روی آوری «میربابائـی» به هنر عروسك سازی و پیکرتراشی کاملا اتفاقی بود . پیش ازآن او با هنرو مجسمه و عروسك بیگانه بود . و حتی تصور نمیکرد که روزی زندگیش با عروسکهای جوراجور و دنیای خاموش و سنگین مجسمه‌ها بیامیزد .

او تعریف میکند که :

– به سال ۱۳۰۳ در طالقان متولد شدم . دوسال بعد پدرم راهی بندر پهلوی شد . تا هشت سالگی دراین شهر بودم و بعد همراه خانواده‌ام به شهسوار رفتم . ۱۲ ساله بودم‌که به تهران آمدم و تا نیمه دبیرستان را گذراندم ، اما زندگی گاه چهره عبوس‌وسختی به‌خودمیگیرد ، خشمگین وقهرآلودنگاه میکند وهرآنچه را که برای آینده آرزو داریم ازهم میپاشد . من به ناگهان با این چهره گرفته و تلخ زندگی روبرو شدم . نیاز مالی ناگزیرم کرد که ترك تحصیل‌کنم . این شکست با خودش فتحی همراه داشت . شکست هدفهای من بود ، اما سرآغاز آشنائی من با هنر شد . به‌موزه مردم شناسی رفتم وهنرجوی رشته مجسمه سازی شدم .

استاد من « کاتاگالی» نام داشت . یك افسر تزاری بود که‌در مجسمه‌سازی و ماکت سازی اعجاز میکرد . میگفتند : «درهرانگشت او یك‌گنج هنر نهفته است» .

واین ادعا نبود ، بیراه نبود .

«کاتاگالی» از پایه‌گزاران موزه مردم شناسی بود . او باهنرش به رونق واصالت این موززه یاری داد . پیکره‌های او که در موزه مردم‌شناسی نگهداری میشود ، از بهترین آثار مجسمه‌سازی ماست .

تا سال ۱۳۲٤ زیر نظر او به رموز و ظرایف هنری کار آشنا شدم تا اینکه او برای ساختن ماکتی از تخت جمشید رهسپار شیرازگشت واداره‌کارگاه مجسمه‌سازی وعروسك‌سازی موزه به من واگذار شد .

عروسکهائی که ازآن پس میساختم از طرف دولت به کشورهای مختلف هدیه میشد . به ژاپن ، آمریکا ، کانادا ، ترکیه ، انگلیس ، فرانسه ، دانمارك ، برزیل وبسیاری‌دیگراز کشورها . واین عروسکها پیش ازآنکه جنبه زیبائی وزینتی داشته باشند ، روح سنت‌ها ورسوم وعادات مردم کشورما را با خود به سرزمین‌های دیگر میبردند و به تماشا میگذاشتند . این وسیله‌ای بود برای معرفی مردم سرزمین های دیگر . در واقع عروسکها پل پیوند و آشتی و آشنائی بودند . . .

***



تعدادی ازعروسکهای ملبس به لباسهای محلی‌که بوسیله آقای میربابائی ساخته شده است

عروسك‌سازی ، پیکرتراشی ، مانکن‌سازی ، دردنیای امروز هنرهای معتبری است . برای آنکه این هنرها نمیرد ، برای آنکه رشد کند و مانند درخت تناوری شاخ‌وبرگش را برجهان بگسترد لازم بود که چون میراثی به نسل تازه سپرده میشد ، نسلی که در حال رویش بود و آفتاب فردا در میان دستهای او طلوع میکرد . با این همه فواید بود که از سال ۱۳۳۳ کارگاه مجسمه‌سازی و عروسك سازی در موزه مردم شناسی توسعه پیداکرد وشاگردان وهنرآموزان بیشتری پذیرفت . از آن هنگام تا به امروز حدود ٤٠ شاگرد داشته‌ام و آنهارا آموزش داده‌ام . بعضی از شاگردانم اینك در عروسك سازی و پیکرتراشی به حد خلاقیت رسیده‌اند ، کارهایشان پرازلطف وهنر وزندگی است . مثلاً خانم منتخب صبا ، حسین فخیمی ، یانشان تانیك هریك مجسمه‌ساز و عروسك‌پرداز قابلی هستند و آثارشان حتی قابل عرضه درسطح جهانی است .

***

«میربابائی» ادامه میدهد :

برای ساختن یك عروسك یك گروه ٥ نفری ٤ تا ٥ ساعت کار میکنند . اینکه میگویم یك گروه برای اینست که یك عروسك از اجزاء متفاوتی تشکیل میشود که هریك ازاین اجزاء مصالحی خاصی میخواهد و شگرد ویژه‌ای برای ساختن آن لازمست .

هزینه مصالحی که برای ساختن یك عروسك بکار گرفته میشود حدود ۷۵۰ ریال است ، اما چنین عروسکی حداقل ۳ هزارریال ارزش دارد .

نه تنها اشکال ، بلکه انواع عروسك ، کاملاً متفاوت ومتنوعند . ممکنست عروسك را از جنس گچ ساخت یا از فلز، ویا موم و حتی مقوا .

سر ودستهای عروسك که غالباً از لباس بیرون است ، بیشتر از موم ساخته میشود درحالیکه بدن آن مقوائی است .

عروسك ساز نخست مدل خودرا می‌یابد. این مدل بیشتر وقتها «آدم» است . از روی این مدل با گچ ، گل و یا پلاسی‌سین مجسمه‌ای ساخته میشود . بعد این مجسمه با پارافیز جامد ، گچ ، فلز ، ویا پلاستیك قالب‌گیری میگردد . وقتی قالب مهیا شد مایه مومی راگرم‌کرده و داخل آن میریزند . قطر انجماد موم موقعیکه به یك سانتیمتر رسید آنرا ازقالب خارج میکنند و پس ازتعمیرات سطحی وتراش ظریف آن ، به قسمت موگذاری تحویل میشود . دراین قسمت از موی طبیعی برای عروسك ، زلف ، ابرو ، مژه (واگر مرد باشد سبیل وریش) ساخته میشود و سپس به قسمت رنگ‌کاری منتقل میگردد . تا فراموش نکرده‌ام اضافه کنم که طرزساختن عروسك ، مانکن و مجسمه تقریباً شبیه هم است و بجای چشم عروسکها و مانکن‌های بزرگ معمولا از چشم مصنوعی استفاده میشود .

پس از آنکه کار رنگ‌آمیزی و آرایش عروسك تمام شد ، نوبت جامه و کفش ویا احیاناً کلاه یا چادر وروبنده و بندرت چاقچور اوست . این قسمت بعهده دوزنده مخصوص است .

باید توجـه داشت که نحوه لباس و آرایش و زینت عروسکها ومانکن‌ها باید کاملاً متناسب بامردمی باشدکه قرار است عروسك یا مانکن مدل ونمایشگر آنها شود واین هنگامی میسر است که عروسك‌ساز آشنائی دقیقی از چگونگی لباس ، آرایش ، آداب و سنن مردم نواحی دور ونزدیك و گوشه و کنار مملکت خود داشته باشد . اوباید زندگی بلوچ ، لر ، ترکمن ، کرد و گیلك را بشناسد و بداند . باید از رسوم قبیله وایل وعشیره ، کوه‌نشین وجلگه‌نشین وجنگلی اطلاع داشته باشد ، ازروحیه وعلایق آنها ازشکل وشمایل ، ویژگیهای جغرافیائی ، فیزیکی ونژادی آنها آگاه باشد وبرزمینه این آگاهی به آفرینش الگوهای خود بپردازد .

***

صحبت ازمانکن و عروسك و مجسمه شد . بجاست اگر اشاره‌ای به تفاوتهای اصولی آنها بشود . برای مجسمه اغلب چشم جداگانه نمی‌گذارند . علاوه براین مجسمه را موگذاری هم نمیکنند . بدیهی است که برای مجسمه کمتر ازلباسهای



نخی و پارچه‌ای استفاده میکنند . اما مانکن باید حتماً لباس جداگانه داشته باشد . باید یك انسان در مقیاس کوچکتر باشد، با زلف و ابرو و مژه ، لباس و کفش – و حتی زینت های گونه‌گون . . . . .

بدن عروسك و مانکن هم اغلب بصورت آرتی‌کوله (مفصل مار – متحرك) با قطعات مجزا قالب‌گیری میشود .

***

«ژاپنی‌ها در عروسك و مانکن سازی هم از سابقه بسیار دیرینه برخوردارند ، هم از تجربه فراوان . ذوق و سلیقه آنها درساختن‌عروسکهای جوراجور در تمامی دنیا بی‌همتاست. ژاپنی‌ها قرنهاست‌که بزرگترین وهنرمندترین عروسك سازان هستند و آنچه به معروفیت و اصالت این عروسکها مـدد میرساند فرهنگ عامهٔ غنی آنهاست .

اما با همه این قدمت‌وسابقه ، عروسکهای‌ایرانی میتوانند رقیبان‌سرسختی برای ژاپنی‌ها و حتی دیگر ملل باشند ، چراکه تنوع وگستردگی کم‌نظیر فرهنگ عامه ایران تنها به اندك جوهر هنری و خلاقیت زنده نیازمنداست تا جاذبه‌ای درخشان بیابد و خودرا به جهان معرفی کند .

«هنرمندان جوان عروسك‌ساز ما باید با این هدف وامید پیش بروند . . . .

این عبارات را میربابائی ، با نوعی اعتقاد بر زبان میراند . . .

دریانوردی ایرانیان در دورانهای افسانه‌ای

از : پروفسور هادی حسن
ترجمه ، محمود تفضلی رایزن فرهنگی سابق درهند

مرحوم پروفسورهادی حسن ازاستادان فاضل وعالیقدر دانشگاه علیگره در هند بود که به زبان وادبیات ایران آشنائی فراوان و عشق‌آمیز داشت .

کتابها ورسالات‌ومقالات تحقیقی مرحوم هادی حسن بزبان فارسی درباره زبان وادبیات فارسی بسیار است‌که مقداری ازآنها هنوزهم که چندسال ازدرگذشت او میگذرد چاپ نشده باقی مانده است .

یکی از آثار نفیس و پرارزش مرحوم هادی حسن کتابی است بزبان انگلیسی درباره تاریخ دریانوردی ایران .

این‌کتاب بیش‌ازچهل سال قبل بسال ۱۹۲۸ در لندن چاپ شده است و مرحوم اقبال لاهوری نیز بر آن مقدمه‌ای مختصر نوشته است .

اصل‌کتاب شامل یك مقدمه و هفت فصل است که طی آن با روشی تحقیقی و عمیق درزمینه این موضوع بسیار جالب مطالعه شده است .

فصول کتاب غیر ازمقدمه بدینقرارند :

دریانوردی ایران در دوران افسانه‌ای
دریانوردی هخامنشیان
وضع بازرگانی در شرق پیش‌ازظهور ایران ساسانی.
دریانوردی ساسانیان
دریانوردی ایران در نخستین دورانهای اسلامی
دریانوردی ایران ازقرن دهم تا قرن شانزدهم.
قرائن و شواهد ادبیات ایران

امید است این‌کتاب‌که ازنظر تاریخ و ادبیات ایران ارزش فراوان دارد هرچه زودتر بصورت کامل بفارسی ترجمه شود .

اینك ترجمه فصل اول کتاب که مربوط به دریانوردی ایران در دوران افسانه‌ای است دراینجا آورده میشود تا خوانندگان گرامی را مختصری با این کتاب آشنا سازد .

بنابرافسانه‌های ایرانی نخستین‌ایرانی که به کشتی سازی پرداخت جمشید پادشاه سلسله پیشدادیان بود که با کشتی خود برآب گذرکرد وازکشوری به کشوری رفت .

شاهنامه فردوسی دربارهٔ او میگوید :

گذرکرد ازآنپس بکشتی برآب
ز کشور به کشور برآمد شتاب

پس‌ازاو در زمان سلطنت ضحاك نیروی دریائی عظیمی برای تنبیه و سرکوبی بهو پادشاه سرندیب (سیلان) که از دست‌نشاندگان مهراج پادشاه هند بود اعزام گشت . ظاهراً مهراج غفلتاً با شورش بهو مواجه شده بودواز ضحاك پادشاه بزرگ که اورا تحت حمایت خود داشت و درآن زمان در بیت‌المقدس بود کمك خواست . پادشاه ماردوش به‌این‌تقاضا

توجه کرد وفرمانهائی برای **گرشاسب** سردار ایرانی فرستاد که به هند برود و **بهو** را دستگیر سازد و در دربار **مهراج** بدار بکشد.

درگرشاسب‌نامه علی‌بن‌احمد اسدی که درسال ٤٥٨هجری نوشته شده این فرمان چنین آمده‌است:

سوی کشور هند پرواز کن
سرندیب شه را زکین سازکن
بهو را ببند و از آنجا بیار
بدرگاه **مهراج** برکش بـدار

بدینگونه نیروی دریائی مرکب از چند هزار کشتی از بیت‌المقدس حرکت کرد.

بفرموده‌ام تا ز دریا کنار بیارندکشتی هزاران هزار
(گرشاسب‌نامه)

این نیرو در مدت شش‌ماه راه یکساله را طی‌کرد وبه **کالاه** که بندری درجنوب خاك اصلی هند بود رسید[1]. ازآنجا سپاه ایران به سیلان رفت‌که **بهو** شانزده هزار فیل‌جنگی ودو میلیون سپاه برای مقابله گرد آورده بود. جزئیات نظامی این ماجرا ازنظر ما ارزشی ندارد. خلاصه آن اینست: **بهو** شکست یافت وسپاه ایران با یکصدوبیست کشتی که **مهراج** با امتنان فراوان به ایشان داد به وطن بازگشت.

به ایرانیان داد کشتی دوشصت
به دو کشتی او با سپه برنشست
(گرشاسب نامه)

معلوم نیست که آیا مرگ موجب تحلیل رفتن سپاه ایران شده است یا امواج دریا کشتی های ناوگان ایران را فرو بلعیده است؟

تصاویر منقول در گرشاسب‌نامه امکانی برای تجزیه و تحلیل یا تحقیقات بیشتر بوجود نمی‌آورد اما استدلال‌سرویلیام اوزلی[2]دراین مورد جالب است که میگوید: «مدت سه‌سالی که خدمتگزاران سلیمان برای یافتن وبرگشتن به سفر **اوفیری** صرف کردند درست دوبرابر یکسال‌ونیمی است که گرشاسب برای لشکرکشی به سیلان صرف کرد. واگر درنظر بگیریم که درآن زمانهای باستان دریانوردی‌صورتی بسیار ناقص داشت وکشتی های کوچك وضعیف برای سفرهای اقیانوس خیلی مناسب نبودند این زمان خیلی بی‌تناسب نیست. زیرا این کشتی‌ها ناگزیربودند ازنزدیکی سواحل وخشکی‌ها وباکمك بادبان واحیاناً پارو حرکت کنند و بدینقرار طی کردن فاصله بین خلیج **الانتیك** و **تاپرومان** (سیلان) ناچار وقت زیادی لازم داشت. صرفنظر ازآنکه لازم بود در جاهای مختلف برای تهیه آب و خوراك توقف شود ویا تأخیرهائی اتفاقی که ممکن بود براثر خرابـی کشتی‌ها یا وجود دریانوردان بازرگان پیش آید.»

[دراین مورد قابل تذکر است که در متن فوق اشتباهی در ترجمه روی داده است و مدت سفر گرشاسب یکسال‌ونیم ذکر شده است. یا شاید نسخه‌ای ازگرشاسب‌نامه که دراختیار سرویلیام اوزلی بوده نادرست بوده است. زیرا در نسخه خطی گرشاسب‌نامهٔ موزهٔ بریتانیا درمورد سفرگرشاسب چنین آمده است:

بشش‌ماه یکساله ره بـرنوشت
بی آزار و خرم بخشگی گذشت

ودر نسخه خطی متعلق به شعبه انجمن آسیائی در بمبئی این بیت چنین است:

بشش ماه یکساله ره در نوشت
بی‌آزار و خرم زدریاگذشت]

با انتقال حکومت از **پیشدادیان** به **کیانیان** صحنه عملیات دریائی از سرندیب به **هاماوران** منتقل‌گردید. **کیکاوس**‌هنگام سفری در قلمرو خویش از **نیمروز** عبور میکند وبه سواحل **مکران** میرسد و تصمیم میگیرد که بشکلی ناگهانی به **هاماوران** فرود آید:

[بزد کوس و برداشت از نیمروز
شده شاد دل شاه گیتی فـروز
ازایران بشد تا بتوران و چین
گذرکرد ازآنپس به‌مکران‌زمین]
(شاهنامه)

بدینقرار کشتی‌ها و قایقهای بیشمار ساخته شد.

---

۱ – تصورمیشود کالا که‌دراین افسانه ازآن ذکرشده‌است با بندر کراه یاکراه (کرا) درمالاکا (سواحل غربی هند) قابل انطباق باشد. به مقاله Kalah درانسیکلوپدی اسلام رجوع شود.

۲ – Sir, W. Ouseley

[بی‌اندازه کشتی و زورق بساخت
بیاراست لشکر بـدو درنشاخت]
(شاهنامه)

وبعد آبهای زره را پشت سرنهاد و یك هزار فرسنگ مسافت را طی کرد تا سرانجام به جائی رسید که **بربر** در سمت راست و **مصر** درسمت چپ و **هاماوران** درست روبرویش بود.

[خبر شد بدیشان که کاوس شاه
برآمـد ز آب زره با سپاه

*

همانا که فرسنگ بودی هـزار
اگر پای را رأی کردی شمار

*

بدست‌چپش **مصر** و **بربر**براست
رهش درمیانه‌بدانسو که‌خواست
به پیش اندرون شهر **هاماوران**
بهر کشوری در سپاهی گران]
(شاهنامه)

پروفسور **دارمستتر**[۳] ازروی اسامی واشاراتی که **فردوسی** ذکر کرده معتقد شده است که **هاماوران** شکلی خاص از کلمه **حمیر** میباشد که مترادف **یمن** است و بنا بر توضیحی دیگر درباره شاهنامه «**بربر** همان **بربر** است که تقریباً مقابل **عدن** در ساحل **سومالی** میباشد . همین‌جاست که درنوشته‌های **هیروگلیف** مصر قدیم **پن – ت**[٤] نامیده شده‌است ودر آنزمان یکی از پایگاههای عمده دادوستد بازرگانی بود و هنوز هم هست . وقتی که بادهای موسمی جنوب به غرب جهت خودرا به بادهای شمال ومشرق تغییر میدهند هزاران کشتی و قایق بادی به اینجا می‌آیند و از اکتبر تا آوریل (مهرماه تـا فروردین‌ماه) هرسال درآنجا ازدحام وفعالیت زیاد هست .»

درمورد اسامی دیگر اشکالی وجود ندارد . **نیمروز** سیستان‌است و**مصر** هنوزهمین نام را دارد . **مکران** هم سواحل بلوچستان میباشد . اما بکار بردن کلمه زره ازطرف فردوسی موجب ابهامات غیر لازمی شده است .

امروزه زره نام یکی از سه ناحیه پست اطراف سیستان است که معمولا صحرائی نمکزار میباشد و درمواقع طغیانهای آب بصورت باطلاق یا دریاچه درمی‌آید . اما ژنرال هوتوم شیندلر[٥] مینویسد «احتمال دارد که تعدادی دریاچه‌های مشخص وجود داشته که اکنون به نمکزار های خشك مبدل شده‌اند . درافسانه‌های عامیانه ایران از دریای پهناوری ذکر میشود که از قزوین در شمال تا کرمان و مکران درجنوب واز ساوه در شمال تا نواحی پست‌سیستان در شرق گسترده بوده است . این افسانه‌ها که من آنهارا درجاهای مختلفی دراطراف کویر مرکزی ایران شنیده‌ام نه فقط ازدریائی بزرگ سخن میگویند بلکه در آنها اشاراتی از کشتی‌ها ، جزیره‌ها ، بندرها وفانوس‌های دریائی هم وجود دارد . شهر کهنه‌ای که برروی ارتفاعات شمالشرقی قزوین میباشد درزبان عامیانه فانوس دریائی نام دارد . ودهکده **برچین** در شمال یزد در محلی که از **میبد** دور نیست نام یك بندر وگمرکخانه قدیمی را دارد .»

بدینقرار اگر با نظر**شیندلر** و **سایکس**[٦] همراه شویم که در محل کویر مرکزی ایران یك دریای داخلی وجود داشته است باین نتیجه میرسیم که این تغییر جغرافیائی از ساخته‌های دنیای جدید نیست بلکه نتیجه حفظ نام قدیمی زره و تغییر معنی آن میباشد . بدینقرار کلمه جدید زره که برای باطلاق اطراف سیستان بکار میرود همان کلمه قدیمی دریاست و**دریای زره** که فردوسی ازآن نام میبرد زمینهای پست‌کنونی سیستان نیست بلکه یادآور دریای بزرگ مرکزی است که دردورانهای ماقبل تاریخ نیز تأیید میشود زیرا «زره» درزبان پهلوی معادل کلمه «دریا»ست که علاوه بردریا بمعنی دریاچه ورود نیز میباشد .

وارنر[٧] ازاین معنی نتیجه میگیرد که اصطلاح «دریای زره» نه فقط زائده‌ای بی‌معنی است بلکه موجب گمراهی نیز میشود زیرا اگر کلمه «زره» بطور ساده به «دریا» ترجمه شود مفهوم صریحی بدست می‌دهد و «لشکرکشی دریایـی کیکاوس بصورت کوششی برای تسلط بر راه بازرگانی‌باستانی بنظر می‌آید.»

آنچه‌گفتیم مربوط به افسانه‌هاست . اما این لشکرکشی هرچند اعتبار تاریخی ندارد ازطرف تاریخ‌نویسان هم به آن اشاره شده است . مثلا **طبری** و **مسعودی** و **ثعالبی** متذکرمیشوند که کیکاوس بطور موقت یمن را فتح کرد . ثعالبی میگوید :

« کیکاوس پس ازبازدید خراسان ، جبل ، فارس وعراق ورسیدگی به اوضاع آن ایالات و گماردن مامورانی درآنجاها برای‌فتح‌یمن حرکت‌کرد. وموقعیکه به آنجا رسیدپادشاه‌آنجا

۳– Prof. Darmasteter
٤– Pun-t
٥– Gen. A. Houtum Schindler
٦– Sykes
٧– Warner

ذوالاذعار پسر ذی‌المنار پسرالرائش الحمیری همراه باسران حمیر وشاهزادگان قحطان و رؤسای قبایل بربر به مقابله با او پرداخت و جنگی شدید درگرفت وجام مرگ دائماً درمیان صفوف قشون میگشت.»

آنچه ثعالبی نوشته درواقـع هم خلاصه و تفصیل مطالبی است که در شاهنامه آمده است زیرا از یکسوجزئیات سفرکیکاوس حذف شده‌است واز سوی دیگر نام پادشاهان حمیری بتفصیل نقل شده است . اما حمزه اصفهانی میگوید العبدذوالاذعار حمیری برادر افریقائیها و پسر ابرهه‌ذوالمنار وپسر الحریث‌الرائش بوده است . بدینقرار گزارشهای این مورخان همه یکدیگررا تأیید میکنند اما از آنجا که واقعیت وتخیل به آسانی درهم می‌آمیزد شاید بهترآن باشد که بهیچوجه درپی آن نباشیم که افسانه را با تاریخ سازش دهیم .

اکنون بـه «شاهنامه» باز گردیم . کیکاوس پادشاه هاماوران را شکست میدهد و بعنوان غنیمت جنگ‌سودابه را که زیبائیش پادشاه فاتح را اسیر خود ساخته است به چنگ می‌آورد . وراهی برای حیله وتزویر عرب‌ها که هروقت‌قدرت ونیروشان بکار نمی‌آید بدان متوسل میشوند بازمیگردد .

کیکاوس به داخل دژی کشیده میشود ودرآنجا محبوس میگردد . این اخبار دردناك به گوش رستم میرسد وسپاهی تجهیز میکند وبا شتاب از راه دریا به هاماوران میرود زیرا راه خشکی بسیار خسته‌کننده و دور بود .

[بفرمود تـا بر نشینند سپاه
پی رزم هاماوران کینه خواه
سوی ژرف دریا بیامد بجنگ
که بر خشك بربود ره با درنگ
بکشتی و زورق سپاهی گران
رسیدند نـزدیك هاماوران
بتاراج و کشتن بیاراستند
از آزرم دلها به پیراستند]
(شاهنامه)

رسیدن ناوکان ایران برای توطئه های حمیری ها ضربتی قاطع بود . رستم شکست‌ناپذیر از نو تسلط کامل ایران را در آنجا مستقر ساخت و با ضربات مکرری که بردشمن وارد کرد اعتبار سپاه ایران مضاعف شد. به این ترتیب وظیفه لشکرکشی رستم‌که برای‌کیفردادن‌به حمیریهابود پایان‌پذیرفت‌وکیکاوس آزاد شد وفاتحانه به ایران بازگشت وداستان بپایان میرسد.

درباره چگونگی نقل‌داستان پس‌ازاین به‌بحث‌میپردازیم. اما درباره حوادث دریائی باید به ماجرای دیگری هم پرداخت که به دشمنی دیرین و پایان‌ناپذیر ایران و توران مـربوط میشود و فرصتی برای فعالیت های دریانوردی پیش میآورد .

کیخسرو نواده کیکاوس که جانشین او بود میخواست با افراسیاب که دوران عمرش به‌خزان رسیده بود و برگ عمرش زرد شده بود به نبرد بپردازد . افراسیاب برای سلامت خود تصمیم به فرار میگیرد و به کوهستان اسپروز «درسلسله جبال البرز درکناره‌های مازندران» میگریزد وازآنجا بسوی دریا میرود «که جز دریای خزر نمیتواند بود» . دربرابر این دریای عمیقی که نه میانه‌اش پیدا بود و نه کرانه‌اش ، مدتی میان دو مرگ مردد ماند زیرا از پشت سر سپاه کیخسرو فرامیرسید ودرپیش او دریای خطرناك گسترده بود وبهرتقدیر مرگ او مسلم مینمود ازاین‌رو افراسیاب ترجیح دادکه به کشتی بنشیند و راه دریا را درپیش‌گیرد .

[چو نزدیك آن ژرف دریا رسید
مـر اورا میان و کرانه ندید
بفرمود تا مرد کشتی شمار
بسازد بکشتی ز دریا گـذار
بدو گفت پر مایه افراسیاب
که خرم کسی کو بمیرد به آب

*

بفرمود تـا مهتران هرکسی
بآب انـدر آرند کشتی بسی
سوی گنگ‌دژ بادبان برکشید
ز نیك و ز بد ها سر اندر کشید]

کیخسرو کینه‌جوکه بدنبال افراسیاب میتاخت وقتی به کنار دریـا رسید نه از استواری دژهجوم ناپذیر خوارزم اندیشید و نه ازدریای گسترده که دربرابرش سدی بود . و گفت اگر چرخ گردان مدد کند ازدریا خواهیم‌گذشت .

[بر آب زره بگذرانـم سپـاه
اگر چرخ گردان بود نیك‌خواه]

بدینگونه‌کیخسرو درتصمیم تعقیب افراسیاب ازراه‌دریا بود . این راه ازمکران میگذشت وکیخسرو یکسال در آنجا ماند تاکشتی‌ها وملاحان‌را آماده سازد .

[جهـاندار سالی به مکران بماند
زهرجای کشتی‌گران را بخواند .

*

چو آمد بنزدیك آب زره
گشادند گردان میان از گره
همه کارسازان دریـا براه
ز چین و ز مکران همی برد شاه]

وموقعی که تدارکات آماده شد توشهٔ یکساله رابر کشتی‌ها نهاد واز خدا خواست که اورا بسلامت به خشکی برساند .

[بخشکی بکرد آنچه بایست کرد
چو کشتی بآب اندر افکند مرد

*

بفرمـود تا توشه برداشتند
ز یکساله تا آب بگذاشتند

*

همی خواست از کردگار بلند
که او را بخشگی برد بی گزند]

سفر دریا دشوار بود ودلها همه بیمناك . اما راه خودرا مستقیماً دنبال گرفتند و پس ازشمشاه باد شمال برخاست و ناوگان کیخسرو را بسوی گرداب **فم‌الاسد** راند . ولی دعای شاه بی‌پاسخ نماند وخداوند چنان کرد که تندباد به کشتی‌های او آسیب نرساند .

و بدینسان پس از هشت ماه سفر خطرناك که موجوداتی شگفت‌انگیز درآب میدیدند کشتی‌ها به بندر رسیدند وبارهای گرانبهای خودرا خالی کردند .

[بششماه کشتی برفتی بر آب
کزوساختی هر کسی‌جای‌خواب
بهفتم که نیمی‌گذشتی ز سال
شدی کژ و بیراه باد شمال
سر بادبان تیز بر کـاشتی
خله پیش ملاح نگذاشتی
بجائی کشیدی ز راه خـرد
که ملاح خواندیش فم‌الاسد

*

چنان ساخت یزدان که بادوهوا
نشد تند با اختر پادشا

*

گذشتند بر آب در هفت ماه
که بادی نکرد اندر ایشان نگاه

*

شگفت اندرآن آب مانده سپاه
نمودی به انگشت هر یك بشاه
بآب اندرون شیردیدند و گاو
همیداشتی گاو بر شیر تاو
همان مردم و مویها چون‌کمند
همه تن پرازپشم چون‌گوسفند
گروهی سران‌چون‌سر گاومیش
دودست‌ازپس‌پشت بد، پای‌پیش
یکی‌تن‌چوماهی‌وسرچون‌پلنگ
یکی‌سرچو گوروتنش‌چون‌نهنگ
یکی‌را سرخوك‌وتن چون بره
همه آب از اینها بدی یکسره
نمودی‌همی این بدان آن بدین
همی خواندندی جهان‌آفرین.]

کیخسروپس از رسیدن به ساحل سپاه خودرا در سرزمین ناشناسی که دربرابرش بود پیش برد . دراین سرزمین مردم به زبان **مکران** سخن میگفتند وشهرها به شهرهای چین شبیه بود . کیخسرو مستقیماً پیش راند و **گنگ‌دژ** را مسخر ساخت ویکسال تمام در آنجا ماند اما افراسیاب‌فریبکاررا درهیچجا نیافت . پس با خود اندیشید که ممکن است افراسیاب از راه دریا بازگشته باشد تا ایران را که در نبودن کیخسرو بیدفاع مانده بود فتح کند . این گمان درذهن اوبه یقین بدل گشت وازفکر انتقامجوئی دست برداشت وعزم خودرا تغییر داد و تصمیم بازگشت گرفت .

بدینگونه کیخسرو که دردست یافتن به افراسیاب ناکام شده بود به بندرگاه بازگشت و با سپاهیان خود؛ دریکهزار کشتی آماده و مجهز نشست و شاه خود تنظیم بادبانها را زیر نظر گرفت وبابهترین دریانوردان حرکت کرد . دو زورق راهنما پیش میرفتند . ستاره‌ها مهربان بودند و دریا آرام .

بادی مساعد برخاست و بادبانها را پر کرد بطوری که راه یکساله در هفت ماه طی شد وکیخسرو ازدریا گذشت وبه ایرا ن‌بازگشت .

[چو خسروبنزدیك دریا رسید
فرود آمـد و بادبانها بدید
دوهفته بر آن روی دریا بماند
ز دیدار با گیو چندی براند

بفرمود تا کار برساختند
دو زورق بآب اندر انداختند
پس زورق اندر زکشتی هزار
بآب اندرون راند پس شهریار
شناسای کشتی هرآنکس که‌بود
که بر ژرف دریا دلیری نمود
بفرمود تا بادبان برکشند
بدریای بی‌پایه اندر کشند
همان آب دریای یکسال راه
چنان تیز شد باد در هفت ماه
که آنشاه ولشکر بدینسو گذشت
که ازباد کژ آستین‌ترنگشت.]

جریان این ماجراها با جزئیات و تفصیل در اختیار خواننده قرار دارد . ازآنجا که این حوادث نادر بوده است جزئیات آن که معمولا ازطرف شاعر نقل نمیشود دراینجا آورده شده‌است . **پروفسور نلدکه**[۸] میگوید «شاعر (فردوسی) وسنت‌هائی که درپشت سراو قرار داشته هیچگونه آشنائی و تجربه‌ای‌ازدریانداشتند واوحتی‌به‌یك سفردریائی‌نپرداخته‌است. زیرا بطوریکه درداستان می‌بینیم «وقتی افراسیاب از مقابل کیخسرو میگریزد ازدریائی میگذردکه نمی‌تواند جز دریای خزرباشد درحالیکه کیخسرو که اورا دنبال میکند از دریای مکران میرود و باز میگردد که دریای بلوچستان است .» طبعاً این توصیف حیرت‌انگیز ومعمائی‌است . اما خود فردوسی این معما را هم حل میکند زیرا معتقد بوده است که «ایران اقلیم مرکزی‌است وهفت اقلیم دیگر که مجموع سطح زمین را تشکیل میدهند دراطراف آنست و اطراف همه آنها اقیانوس است . ورودهای سند ، جیحون ، ارس ودریای سیاه ، تنگه بسفور ، دریای مرمره ، تنگه داردانل ، دریای مدیترانه ، رود نیل ، واقیانوس هند ، یك سلسله رود ودریاچه و خلیج ودریا هستند که همه با یکدیگر مربوط میباشند.»

با اینهمه بازهم جای ابهام باقی هست زیرا گردابی که بنام **فم‌الاسد** نامیده شده درآبهای زره نیست بلکه در دریای چین است .

[**حمدالله‌مستوفی**درکتاب‌نزهةالقلوب‌میگوید«ودراین‌بحر گردابها است که آنرا فم‌الاسد خوانند ودر دورنیز گویندا‌گر کشتی‌دروافتد جز به ماشاءالله خلاصش نباشد ودریاورزان آن مقامهارا بشناسند وازآنان احتراز نمایند تا درامان باشند.»]

بدینگونه اعتقاد راجع به چگونگی آفرینش و شکل‌عالم مانع آن شده است که فردوسی به دریاشناسی و اقیانوس‌شناسی هم بپردازد و برای پنهان داشتن این ناآشنائی خود نام بنادری را که میشناخته درهرجا که لازم میدانسته بکار میبرد .

تخیلات شگفت‌انگیز موجب میشدکه موجودات عجیب و غریبی توصیف شوند اما با خیال ممکن نبود که کشتی ساخته ورانده شود و فردوسی هم دراین زمینه اطلاعاتی نداشته است. بهمین جهت در سراسر شاهنامه بهیچوجه درباره‌کشتی‌ها و فنون دریائی مطلبی وجود ندارد .

بدون تردید همین نقص شاهنامه که درادبیات ایران بطور کلی مشترك است موجب تقویت این فکر شده که‌ایرانیان ازدریا تنفر ووحشت داشته‌اند .»

حقیقت اینست‌که هرچند ادبیات ایران ازدریا اجتناب ورزیده و به آن نپرداخته است اما ایران خود چنین نبوده است . شواهد ادبیات ایران با واقعیات تاریخی توافق ندارد ونباید ملاك قضاوت قرار گیرد . اگر توصیفات فردوسی از دریا نادرست است نمیتوان گفت آنچه درباره سفرهای دریائی کیکاوس و کیخسرو نقل کرده است نیز ضرورتاً نادرست میباشد .

آیا از آنجهت که اسدی دریا را نمیشناخته باید سفر دریائی گرشاسب را هم مردود شمرد ؟ اگر حرفی راست از دهان شیطان گفته شود دروغ نخواهد بود . گزارشهای‌اسدی وفردوسی هم از آنجهت که این دو نفر با دریا آشنائی شخصی نداشته‌اند نمیتواند مردود باشد و نادرست بشمارآید .

«گرشاسب‌نامه» و «شاهنامه» دست‌کم ادعائی شنیدنی رامطرح میسازند. محیط مه‌آلودافسانه سفرگرشاسب‌وکیکاوس را در دریای جنوب درخود گرفته است و غبار طبیعت و کهنگی ماجرا سفر کیخسرو را در دریای شمال در خود پوشانیده است اما ازاین‌میان آیا نمیتوان تصوری مرموزومبهم ازوجود یك نیروی دریائی برای پادشاه‌ایران داشت‌که با نشان پرچمهای کاوه بر روی آبهای نیلگون دریاها بر روی‌امواج زمان به سوی **سرندیب** و **حمیر** و **گنگ** یعنی از یکسوی اقیانوس تا سوی دیگر آن در حرکت بوده‌اند ؟

۸- Prof. Nöldeke

هنر از لحاظ روانشناسی

جلال ستاری

آفرینش هنری

باری برخی تحت‌تأثیر افلاطون ، الهام را نوعی جذبه وشوریدگی و بی‌خویشتنی یا فیض و عطیهٔ الهی میدانند ، و برخی دیگر همانند هایی میان الهام و رؤیا یافته‌اند به این اعتبار که پاره‌ای از هنرمندان در عالم خواب مایه و مضمون آثار خودرا بدست آورده‌اند . این بینش به نظریه روانشناسان که ضمیر ناخودآگاه و عالم خلسه (وارستگی نفس از قیدوبند واقعیات) یادرون بینی و کشف شهود واشراق را زادگاه هنر یا شرط آفرینش هنری میدانند نزدیك است .

اما هرچند خواب دیده‌ها یا فراموشی عالم واقع در خلق آثار هنری نقش مهمی بر عهده دارند ؛ باز نمی‌توان به یاری آنها توجیه کامل و جامعی از آفرینش هنری بدست داد ، زیرا در بعضی ازآثار خواب و خیال سهم بزرگی‌ندارند وکسانی چون پل والری با محاسباتی دقیق که در حوصله همگان نمیگنجد اثری ارزنده ساخته‌اند . ضمناً مهم این‌نیست که بگوئیم الهام یافته‌ایم ودر خواب دیده‌ایم ، مهم اینست که بدانیم چرا و چگونه خواب دیده‌ها وخیالبافی‌ها به سمت و جهتی متمایلند و به غایت و هدف مشخصی توجه دارند واشکال خاص و معینی بخود میگیرند و بفرجام به صورت اثری‌هنری درمی‌آیند . مهم یافتن منبع تصاویر یا الهام ودریافت این نکته است که چگونه دید وبینش خیال‌وش ورؤیا مانندی به یك ساختهٔ هنری بدل میشود .

گروهی دیگر برخلاف آنانکه در الهام رازی ناگشودنی یافته‌اند، به‌یاری خردومنطق جویای‌دریافت سرّ الهام شده‌اند، مثلا ادگار آلن‌پو در اثری که پیش ازاین ذکرش رفت ، مدعی است که منظومهٔ غراب را بیت به‌بیت با دقت و نظم خشك ریاضی و منطقی ساخته‌است . هوش و خرد و منطق درآثار هنرمندانی چون پل والری و لئوناردوداوینچی پایگاه بلند و سهم بسزائی دارد .

اما ناگفته پیداست که هرهنری را بدینگونه توجیه و تشریح نمی‌توان‌کرد ، زیرا در چنین بینشی ناگزیر باید پذیرفت که نبوغ وقریحه منحصراً محصول کار زیاد است وبا پیروی از قوانین خاص بمنصه ظهور میرسد وبراین‌اساس همهٔ هنرمندان بناچاریك‌راه‌حل درست برای‌قضیه هندسی هنر خواهند یافت و همه ساخته های گرانقدر و بزرگ هنری همانند یکدیگر خواهند بود و نیز اثری که مطابق موازین و قواعدی صریح ودقیق بوجود آمده باشد باید بالاجبار زیباتر از اثر هنرمندی باشد که از رعایت آنها غفلت یا اعراض‌کرده است و همه می‌دانیم که چنین نیست . قاعده و قانون همیشه از اثری که کامل و تمام است زاده و نتیجه میشود .

بندتوکروچه(Benedetto Croce) به‌نحوی‌این‌دونفررا با یکدیگر وفق می‌دهد : به اعتقاد وی هنر خواب ورؤیا نیست اما بیان (ودراینجا خرد و منطق به کار می‌آید) خواب وخیال هنرمند است[1] ، یعنی هم واقعی است و هم غیر واقعی. اما احساسات و عواطف یا تصاویر که چون سیلابی به سراچهٔ ذهن هنرمند میریزند و هنرمند ناگزیر از بیان کردن آنهاست ، ازکجا می‌آیند ؟ این نکته در نظریه بندتوکروچه چندان روشن نیست .

Etienne Souriau مکالمهٔ هنرمند را با اثری که در شرف تکوین است بطرزی شایسته روشن ساخته ، تأثیرات آندو را بریکدیگر وسیرتکاملی اثر و پیشرفت تدریجی ساختهٔ هنری را به سوی کمال تشریح کرده است ، اما باز مسأله زادگاه هنر

۱ - «شعر بیان تخیل است» ، کلیات زیباشناسی ، تألیف بندتو کروچه ، ترجمهٔ فواد روحانی ، تهران ۱۳٤٤ ص . ۱٤٥ .

درین میانه روشن نشده است . بنابراین تنها راهی که میتواند مارا به مقصود برساند مطالعهٔ ضمیر ناخودآگاه هنرمند است .

بنیان‌گذار روانکاوی به مسأله آفرینش هنری توجه داشته ودرین‌باب فرضیه‌ای آورده‌است که همگان از آن کم‌و بیش آگاهی دارند . به اعتقاد فروید و پیروانش[۲] یك ساخته هنری به مثابهٔ رؤیا ، اساطیر و قصه‌ها ، عقده واپس‌زده‌ایرا که در زوایای ضمیر ناخودآگاه هنرمند پنهان‌است بنحوی نمادی بیان میکند یعنی موجب تلطیف و اعتلای آن میشود . بموجب این نظر خاطرات دوران کودکی در ناخودآگاهی بزرگسال حیات دارند و آنچه در اندیشه و عمل عجیب وشگفت‌انگیز وشگرف مینماید دارای صورت وماهیتی نمادی است .

خرده‌ای‌که بر این نظر باورمی‌توان‌گرفت اینست‌که هیچ روانکاوی نمی‌تواند از راه مکاتبه به روانکاوی بیمار خود بپردازد و نیز هیچ خواب دیده‌ای را بی‌یاری تداعی‌های آزاد بینندهٔ خواب تعبیر و تاویل نمی‌توان کرد و روانکاوی آثاری که سازندگانشان مرده‌اند در واقع چنین کاریست و فروید خود به این نقیصهٔ روانکاوی ساخته های هنری وقوف داشت . پس اینگونه مطالعات و بررسی‌ها فرضیاتی برای تبیین وتفسیر وتوجیه آثار هنری بدست میدهد اما دربارهٔ جزئیات کار نتایج متقنی ببار نمی‌آورد . میگوئیم جزئیات ، چون روانکاو از پیش میداند که در ضمیر فلان و بهمان عقدهٔ ادیپ وجود دارد ، به این دلیل‌که عقیدهٔ ادیپ ، درروان ناخودآگاه همه‌کس پنهان است ؛ وبدینگونه عقده ادیپ را درست در همانجا که انتظار وجودش میرفت باز می‌یابیم ، این امر موجب یکنواختی اینگونه تحقیقات میشود و ملال می‌آورد وگاه فایده آنهارا ناچیز میکند و بفرجام مارا به این‌گمان می‌اندازد که به یاری چند عقده می‌توان راز همهٔ ساخته های هنری را شکافت . کشفیات روانکاو نیزبه سبب فقدان مدارك واطلاعات کافی دربارهٔ احوال هنرمندان در گذشته ، به چند عقده که هربار به شکلی یکسان و همانند ظهور میکنند منحصر میشود ودر نتیجه منقد با مفاهیم مجردی که پایه و مایهٔ درست و استواری ندارد ودر واقع فرضیاتی بیش نیستند سروکار پیدا میکند ، حال آنکه پزشك در روانکاوی بیمار خویش همواره باواقعیت روبروست.گاستون باشلار (Gaston Bachelard) از جمله محققانیست که تأویل و تبیین همهٔ ساخته های ارزنده واصیل هنری را به‌کمك چند عقدهٔ همگانی امکان‌ناپذیر وکاری خطا دانسته است .

اما اگر این نظریات را از صورت جزمی و قشری‌ای‌که دارند خارج کنیم می‌توانیم آنهارا بپذیریم ودراینصورت‌کار منقّد هنری عبارت خواهد بود از :

تحلیل وتعلیل مضامین ساختهٔ هنری و زندگانی هنرمند، زیرا نمادهای یك ساختهٔ هنری مربوط به مضامین یا خاطرات ورویدادهای دوران کودکی هنرمند است ؛ لکن ازپیش در اندیشهٔ یافتن فلان عقده نباید بود ؛ بلکه بالعکس باید بی‌سبق ذهنی وپیش‌داوری به تحلیل وتعلیل مضامین پرداخت و نیز میان نمادهای یك هنرمند و آئین نمادی هنرمند دیگر تمیز داد وفرق نهاد . هرهنرمند دانسته یا ندانسته یك یاچند مضمون کودکی را در پردهٔ رمز و اسرار تقریر و بیان میکند وساختهٔ هنری‌وزندگانی خود هنرمند نیزخودآگاهانه یا ناخودآگاهانه پیرامون همین مضامین میچرخد ، چنانکه آندره مالرو و René Huyghe این نکته را در زمینهٔ نقاشی روشن‌ساخته‌اند.

---

۲ ـ کارل آبراهام (Karl Abraham) ، اتو رانك (Otto Rank) ، ارنست جونز (E. Jones) ، خانم بوناپارت ، شارل بودئن (Ch. Bauduoin) و دیگران .

دهکدهٔ سیاه مرزکوه

هوشنگ پورکریم
از انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه

۱ – آشنائی با محل : موقعیت جغرافیائی واحوال عمومی ده .
۲ – کشت و ورز ، شب‌پائی ، درو و خرمن‌کوبی ، آسیا و آسیابانی و نان‌بندی .
۳ – دامداری : چراگاه و «آرام» ، شیردوشی وماست‌بندی و کره‌گیری ، پشم‌چینی وپشم‌ریسی و پارچه بافی .
٤ – مسجد و تکیه و مراسم مذهبی .
٥ – مراسم عید نوروز و نوبهارخوانی ، چهارشنبه‌سوری و فال‌گوش ، سفرهٔ عید وشگون‌آوری و دید و بازدید و سیزده‌بدر .
٦ – مراسم زایمان و نام‌گذاری وگهواره بندانی و دندانی ، ختنه سوران و «کریب» .
۷ – یك افسانه و چند ترانه .

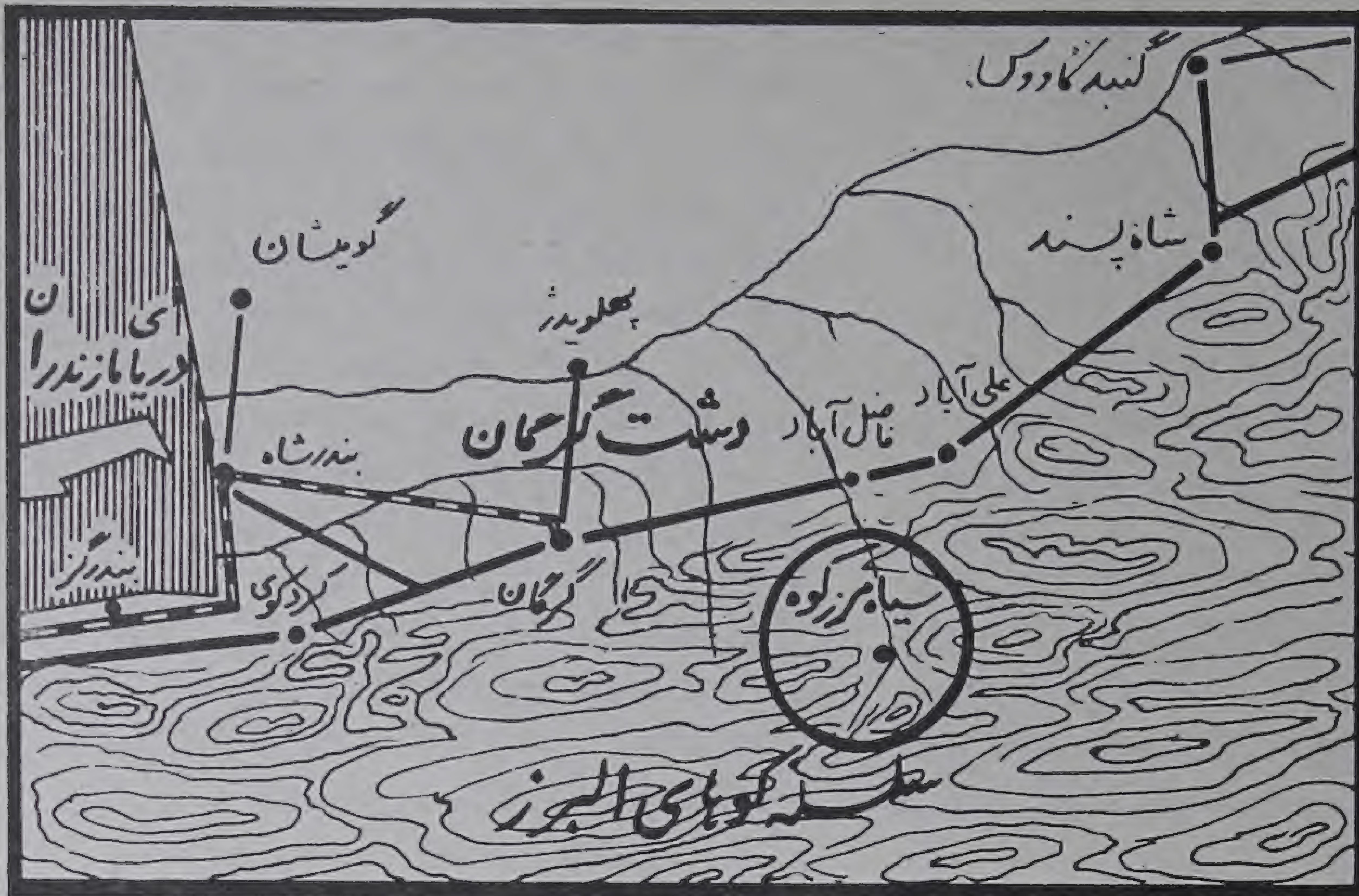
۱ – آشنائی با محل ، موقعیت جغرافیائی واحوال عمومی ده

مردم « سیاه مرزکوه » نام دهشان را درگفتگوها « سیامرگو siyâ margu » می‌گویند . مردم دهکده‌های همسایهٔ شان هم همینطور . به همین اعتبار دراین مقاله همه جا نام این ده را « سیامرگو » می‌آورم . هرچندکه این نام در عنوان مقاله به اعتباری دیگر « سیاه مرزکوه » نوشته شده است[1]. به هرصورت .... این «سیاه مرزکوه» یا «سیامرگو» یك دهکدهٔ کوهستانی است درچند فرسنگی جنوب شرقی «گرگان» ودربخش «علی‌آباد» (کتول). واین «علی‌آباد» که به جادهٔ اسفالتهٔ «دشت‌گرگان» گره خورده ، حالا دیگر راستی راستی شهری شده‌است . چراکه درحاشیهٔ دشتی است‌که دراین روزگار یك‌وجب زمینش هم ازتیغهٔ فولادی تراکتورها خلاصی ندارد . باآن همه مزارع وسیع پنبه وگندم وبرنج وبا آن کارخانه‌های پنبه پاك‌کنی وکارخانه‌های روغن‌گیری از دانه‌های روغنی وکارخانه‌های برنج‌کوبی‌وآسیاهای موتوری. اینجوری است‌که «علی‌آباد» هم میشود شهر وآنهمه شلوغ وپررفت وآمد . ولی این شلوغیهای «علی‌آباد» وآبادیهای دیگر«دشت‌گرگان» ربطی به «سیامرگو» نداردکه توی‌کوه افتاده است وباید با چند فرسخ قاطرسواری درکوه و دره به‌آنجا رسید. چرا، یك ربط قضیه اینجاست‌که سیامرگوئیهاهم کم‌کم‌دارند «سیامرگو»را رها می‌کنند ومی‌شوند«علی‌آبادی» یا «فاضل‌آبادی» ویا «رحمت‌آبادی» و «حسین‌آبادی» و ... که‌آبادیهائی‌هستند درحاشیهٔ «دشت‌گرگان» وکنارراه‌اسفالته . یعنی درتماس با شهر وشهری‌گری وتمدن جدید .

جمعیت «سیامرگو» ، تابستانها صدوچهل پنجاه خانوار است وزمستانها فقط سی چهل خانوار . این بقیهٔ سیامرگوئیها پائیز و زمستان را در « سیامرگو » نمی‌مانند و می‌روند به دهکده‌های دشتی . بعضی‌هاشان درآن دهکده‌ها صاحب ملك وآبی هم شده‌اند وثروتی هم بهم زده‌اندکه حالا مشکل میشود به‌آنها‌گفت سیامرگوئی . چراکه سیامرگوی‌کوهستانی‌ومنزوی را درشأن خودشان نمی‌بینند واگر هنوزهم تابستانها به‌آنجا می‌روند ، یکی به قصد هواخوری است ویکی دیگر اینکه آب وگل آباء واجدادی‌شان را البته نمی‌خواهند ازدست داده باشند ؛ هرچندکه پشت‌آنهمه‌کوهها افتاده است . بعضی‌هاشان

---

۱ – دراسناد ونیز درنامه‌های اداری « سیاه مرزکوه » نوشته می‌شود . درفرهنگ جغرافیائی ارتش هم همینطور نوشته شده‌است : « سیاه مرزکوه – siyâh-marz kuh » ده ازدهستان‌کتول بخش علی‌آباد شهرستان گرگان ، ۳۰ کیلومتری جنوب باختری علی‌آباد. کوهستانی ، معتدل ، مرطوب ، سکنه ۷٤۰ ، شیعه ، فارسی . آب ازچشمه سار. محصول : غلات ، ارزن ، لبنیات . شغل : زراعت وگله‌داری . صنایع دستی زنان : کرباس‌بافی . راه مالرو .



مقیاس : $\frac{1}{1000000}$

موقعیت جغرافیائی
دهکدهٔ «سیاه مرزکوه»

هم‌که درپائیز وزمستان « سیامرگو » را رها می‌کنند وبه دهکده‌های دشتی می‌روند به‌این سبب است که زمستان را نمی‌توانند درسیامرگوی پوشیده ازبرف‌بیکاربنشینند. امورشان نمی‌گذرد . به دشت می‌روند که کارگری‌کنند ؛ یا درمزارع ویا درکارخانه‌ها. به همین مناسبت، آن سی‌چهل‌خانوارسیامرگوئی که زمستان وتابستان در«سیامرگو» می‌مانند، برای‌این دودسته کوچنده‌هاشان اصطلاحی وضع‌کرده‌اند ومی‌گویند : اینها یا از زور مستی است‌که می‌کوچند ویا ازفرط پستی .

البته هرقدرکه آمدورفت این‌کوچنده‌ها ، «سیامرگو» را باعوامل شهری‌آشنا می‌کند، موقعیت‌کوهستانی «سیامرگو» واین‌که فنون جدید نتوانسته است به‌آن راه پیدا کنـد ، «سیامرگو» را با همان عوامل بیگانه‌کرده است . وبه این سبب‌هاست‌که هنوزنحوهٔ کشت و ورز و دامداری سیامرگوئیها به همان روال آباء واجدادی است . وباز به همین سبب‌هاست که مردان سیامرگوئی هنوز چاروق به پا می‌کنند وشال به سر می‌بندند وقبائی‌که می‌پوشند دست‌بافت زنانشان‌است . وزنانشان هنوزهم با همان «چرخ دوك»ها و «چرخیجه»ها و «شانه-گورد»هائی نخ می‌ریسند وپارچه می‌بافند‌که مادربزرگ‌هاشان می‌رشتند و می‌بافتند. رسوم وقرار و قاعده‌ها وآداب آباء واجدادی هم هنوز در «سیامرگو» رعایت می‌شود . این‌که سیامرگوئی‌ها درعروسی‌هاشان «ذوقانه» می‌دهند ودرختنه-سوران « کریب» می‌گیرند ودرعیدنوروز«شگون‌آور»انتخاب می‌کنندکه بعد ازتحویل سال با نان وشیرینی وسبزی وقرآن وبـّره به خانهٔ شان بیاید تا شگون بیاورد ، اینها وهمهٔ قرار وقاعده‌هـائی‌که هنوز درامورکوچك و بزرگ زندگی‌شان مراعات می‌کنند ، سیامرگوی این روزگاررا با سیامرگوی سالهای سال قبل پیوند داده است . واین است‌که وقتی بـا سیامرگوئی به مزرعه‌اش می‌روی ویا به «آرام» گوسفندانش ویا به حمام دهش ویا به‌کلبهٔ روستائی‌اش تا باکاروزندگی‌اش آشنا بشوی ؛ ویا پای صحبتش می‌نشینی‌که ازادب واعتقادش خبر بگیری یا ازعاداتش ، به خیالت می‌رسدکه به زندگی هزارسال پیش بازگشته‌ای وبا مردم‌آن دوره‌ها گفتگو می‌کنی. غافل‌که درمتن همین روزگاری واین‌که همصحبتش شده‌ای ، انسانی‌است‌که با عرق جبینش درقطعه زمینهای سنگلاخی آن کوه واین دره شخمی می‌زند وبذری می‌پاشدکه نانی بخورد .

خانه‌های‌آبادی‌بردامنهٔ سه‌کوه«زردکمر- zarde kamar » و « علیشاه‌کوه » و « مهتوخانه‌کوه - mahtoxâne kuh » بناشده وبه دو دره‌ای مسلط است‌که باریکه آبهاشان کمی‌پائینتر ازده بهم می‌رسند ومی‌شوند رودخانه‌ای‌که روی به شمال وبه «دشت‌گرگان» می‌رود واگر محمدآبادیها وفاضل‌آبادیهاآبش را به‌کشتهاشان نبرند ، می‌رسد به «رودخانهٔ گرگان» که به «خزر» می‌ریزد . کمی دورتر ازسه‌کوهی‌که دامنه‌هاشان را به «سیامرگو» گشوده‌اند ، کوه‌های بزرگ وکوچك دیگری هم دوروبر ده راگرفته‌اندکه البته نامهای دیگری دارند : یکی‌شان‌کوه « عوض‌گودار- evaz godâr » است در مغرب «سیامرگو» ویکی دیگرکوه «جمال» است درجنوبش . ودر

جنوب شرقی‌اش کوه «گنجو – ganju» است ودرمشرقش کوه «کلاری – kelâri» که قله‌اش با تیغهٔ سنگی سیاه سوخته ازدامنهٔ جنگلی سر کشیده‌است واین تیغه‌اگر کمی به«سیامرگو» نزدیکتربود مشکل می‌گذاشت که آفتاب صبح حتی چند ساعت بعدازطلوع به ده بتابد. سیامرگوئی‌ها، دردامنهٔ همین کوه‌ها که عموماً با انواع درخت‌ها ودرختچه‌ها وبوته‌های جنگلی پوشیده شده‌است، قطعه زمینهائی را برای کشت و ورزشان محصور کرده‌اند. آنها، درهمین کوههاست که گله‌هاشان را هم می‌چرانند ومی‌پرورانند. واین است که هرسیامرگوئی‌خودش را و دهش را با همین کوه‌ها شناخته است وبه همین کوه‌ها هم دلبسته است. وباز به همین سبب است که هرگوشهٔ کوهی ویا هردره‌ای ویا مرتعی ویا هرتکه زمین افتاده دردامنه‌ئی نامی دارد. نامی که آباء واجداد سیامرگوئی‌ها شناخته‌اند و پشت درپشت به فرزندانشان شناسانده‌اند تا رسید به سیامرگوئی‌های، این‌روزگار که مثلاً فلان‌مرتع‌را «سوزکشه– sowze kaçe» وآن مرتع دیگررا «چلیبی – calibi» می‌نامند.

نهرکوچك «ده روبار– deh rubâr» که ازدامنه‌های «زردکمر» و «جمال» سرچشمه می‌گیرد و از میان آبادی می‌گذرد، ده را دوقسمت کرده است. صدو ده پانزده خانه درسمت غربی نهر وبیست وچند خانه درسمت شرقی. این‌است که سیامرگوئی‌ها این دوقسمت دهشان را اصطلاحاً «این‌دست» و «آن‌دست» می‌نامند. در «این‌دست» که بزرگتر است، یك حمام قدیمی ویك تکیه ویك مسجد دارند ونیز یك قبرستان که البته ازده بیرون مانده‌است. در«آن‌دست» دوتا آسیاب دارند که با آب نهر «لمندو – lamandu» بکار می‌افتند ویك قبرستان که‌گویا ازقبرستان «این‌دست» قدیمی‌ترباشد.

آب آشامیدنی «این‌دست» و «آن‌دست» هردو ازچشمه است. چشمهٔ «این‌دست» را با سنگ وسیمان پوشانده‌اند وشیر برنجی‌گنده‌ئی هم به پایش نشانده‌اند. ازهمین چشمه وازهمین شیر به حمامشان هم آب می‌رسانند.

ملك حمامشان عمومی است وگویا سابقهٔ ساختمانش از صدوپنجاه سال هم بگذرد. حمامی را خودشان هرساله ازمیان چند نفری که داوطلبند انتخاب می‌کنند. حمامی البته که باید حمام را تمیز نگهدارد و «تونك» حمام را آتش‌کند وهیزم بیاورد وهرماه یکبار آب خزینه را خالی‌کند وآب نو ببندد. حمامی «سیامرگو» که‌کشت وورز او کمتراست وبزوگوسفندی هم ندارد که‌گرفتار گله‌داری‌باشد، خوب می‌تواند که به‌کارهای حمام برسد. زن وفرزندش هم‌کمکش می‌کنند: پسرش در هیزم آوردن ازجنگل و زنش هم دراوقاتی‌که حمام زنانه می‌شود. روزها ازطلوع آفتاب تا دوساعت پیش ازغروب حمام زنانه است. وازآن وقت تا طلوع روزبعد مردانه می‌شود. ولی پنجشنبه‌ها چه شب وچه روز حمام مردانه است والبته پررفت‌وآمدتر ازروزهای‌دیگر. مزد حمامی‌را سرسال‌می‌دهند. هرنفر بیست وپنج قران. برای بچه‌های‌کوچکی‌که هنوز با

منظره عمومی ده



مادرهاشان به حمام می‌روند مزدی نمی‌دهند. ولی بچه‌های بزرگ را مانند بزرگتران به حساب می‌آورند .

سیامرگوئی‌ها کدخدا وانجمن ده هم دارند . کدخدا ، «مشهدی یونس» ، سالهای سال است که کدخدائی می‌کند. پیرمرد عجب حال وحوصله‌ای دارد درهمکاری با مأموران دولت وپذیرائی ازآنها . محلی‌ها می‌گفتند که مزد ومواجبی هم ازهیچ احدی نمی‌گیرد . یعنی که نمی‌دهند تا بگیرد. گویا درانجمن ده هم کاره‌ای باشد. دستمالی‌دارد به اندازهٔ یك سفره و پیچیده به تودهٔ کاغذهـــا و بخشنامه‌هائی که در سالهای کدخدائی‌اش از اداره‌ها به او رسیده است . مخصوصاًنامه‌های بخشداری و ژاندارمری که فلانی‌را حاضرکن به فلان‌جا معرفی بشود ویا فلان وقت برای فلان امر به ژاندارمری «فاضل‌آباد» بیا ویا درفلان موضوع اقدام‌کن ونتیجه‌اش را به بخشداری گزارش‌بده و . . . . پیرمرد را ازکار وزندگی‌اش انداخته‌اند. یك پایش در «سیامرگو» است و یك پای دیگرش دائم در «فاضل‌آباد» و «علی‌آباد» . وبا همهٔ اینها به‌کارش دلبسته است . وسخت هم دلبسته است چنانکه خیال می‌کند رسالت «سیامرگو» را از ازل به نامش نوشته‌اند تاابدیت .

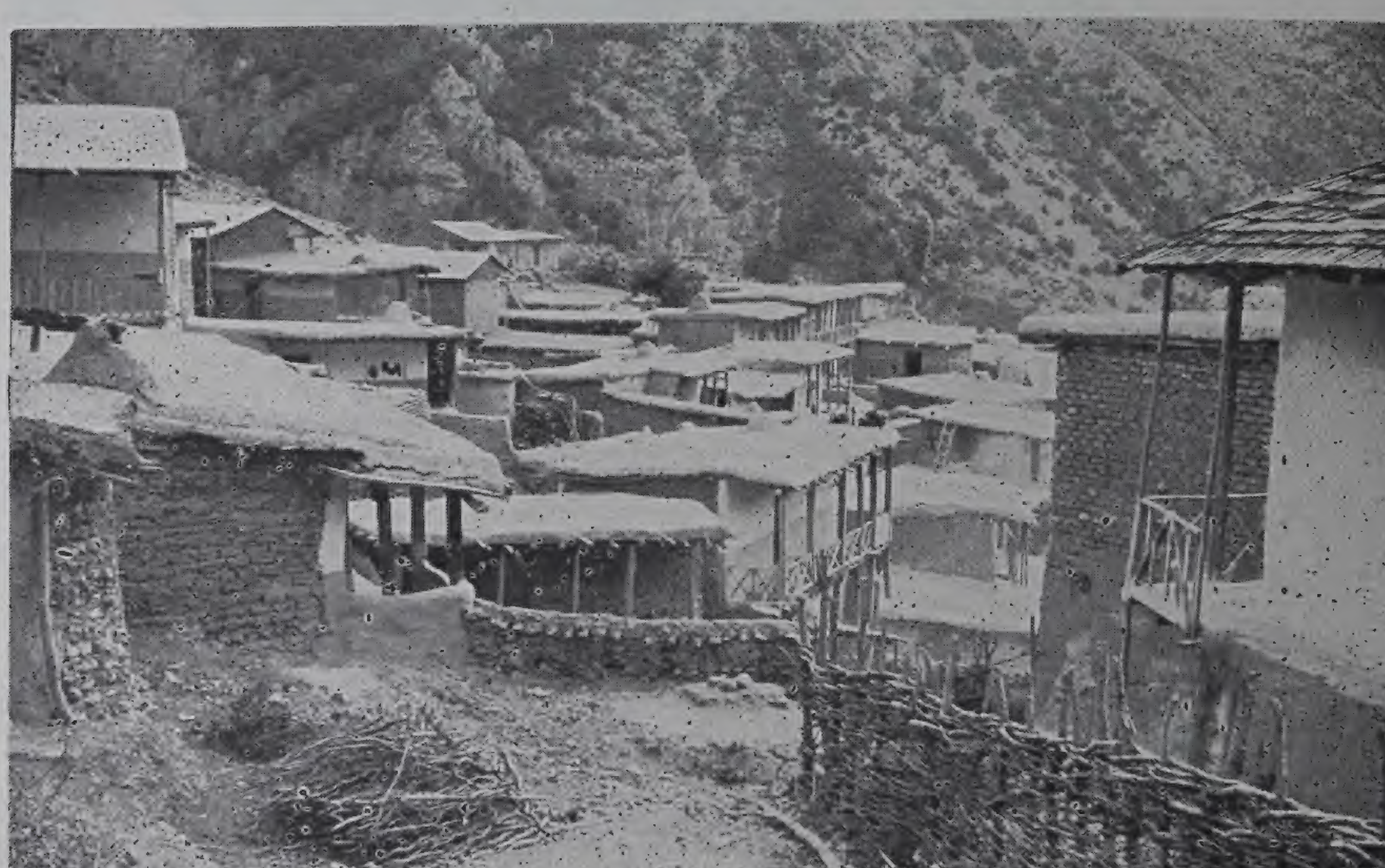
۲ – کشت‌وورز، شب‌پائی ، درو وخرمن‌کوبی ، آسیا وآسیابانی ونان‌بندی

سیامرگوئی‌ها خرده مالکند . هرکدامشان برای کشت گندم وجو یکی دوقطعه‌ای زمین دارندکه دیمی می‌کارند . بعضی‌ها زمین آبی هم دارندکه درآن زمینها عموماً سیب‌زمینی وارزن‌کشت می‌کنند. زمین‌هاشان دوآیش است . هرسال نیمی را می‌کارند ونیمی دیگررا می‌گذارندکه بایر بماند تا قوت بگیرد وبتوانند سال‌بعد بکارند. به همین‌سبب، همیشه زمینهائی راکه درتابستان دروکرده‌اند رها می‌کنندکه‌گاو وگوسفندان بچرند ، تا سال بعد ، اول پائیزکه باردیگرشروع می‌کنند به بذرپاشی وشخم زنی .

زمین دیمی را همیشه بعد ازیك بارندگی می‌کارند. چرا که هرزمینی باید خیس بخورد و نم بگیرد تابشود بذرش‌پاشید وشخمش‌کرد . بعضی‌هاشان‌که توانی بیشتردارند ، زمینشان را ابتدا شخم می‌زنند وبعد بذر می‌پاشند وباردیگر هم شخمش می‌زنند . به هرصورت ، هرزمینی چه یکبار شخم بشود وچه دوبار، بایدکه بعد ازبذرپاشی شخم ببینند تابذر باشخم درآمیزد ودانه‌چین پرندگان نشود .

وسیلهٔ شخمشان گاوآهن است‌که آنرا « ازال جفت – ezâl joft » می‌نامند . «ازال‌جفت» غیرازیکجفت «ورزا» که باید آن را بکشند ، شامل یك تیرچوبی است به نام «ازال» و تهش به‌کنده‌ای بند است‌که سیامرگوئی‌ها آن را « کونه – kune » می‌نامند . به نوك «کونه» تیغهٔ آهنین راکـــار می‌گذارندکه باید به خاك بنشیند وشیارش‌کند. یك سردیگر «ازال» را وقتی‌که بخواهند شخم را شروع‌کنند به وسط تیر

انبوه خانه‌های گوشه‌ئی ازدهکده « سیامرگو »



بالا راست : گوشهٔ دیگری از ده
پائین راست وچپ : وسیلهٔ سفر به «سیامرگو»







دیگری بند می‌کنند که آن را «جفت» می‌نامند واین همان تیری است که باید ازدوطرف به روی گردن یك جفت گاونر قرار بگیرد . درهرطرف این تیر، یك جفت چوب نیم متری کار گذاشته‌اند که خودشان آنهارا « سمب چو – sembe cu » می‌نامند . هرجفت «سمب چو» گردن یکی ازآن دو گاونر را مهار می‌کند که باید با های و های زارع سیامرگوئی براه بیفتند وزمینش را شخم کنند. زارع با ریسمانی که دوسرآن را به سروشاخ گاوها ووسطش را به دستهٔ چوبی «ازال‌جفت» پیچانده‌است، گاوهارا دررفتن هدایت می‌کند. ونیز باترکه‌ای که به دست دیگر می‌گیرد ، هردم ضرب شستی به گاوها نشان می‌دهد. واینجوری است که زمین شخم می‌شود. به هرصورت ، این ورزاها که گاوهای نر اخته شده‌ای هستند وفقط به کارشخم می‌آیند ، لازم‌ترین وسیلهٔ کارزراعی‌است که درچنان کوهستانی کشت‌وورز می‌کنند .

سیامرگوئی‌ها ، معمولاً ، هردونفر به کمك هم زمین را کشت می‌کنند ، یکی گاوآهن را به راه می‌اندازد ویکی دیگر با تیشه یاکلنگ کوله سنگهائی راکه درسرراه گاوآهن است ازجا می‌کند وبه کناری می‌کشد ویا کلوخهای شخم را خرد می‌کند . درهرقطعه زمین ، ابتدا ، تکه‌ای را دریك وهله بذر می‌پاشند وشخم می‌زنند وبعد به تکه‌ای دیگر می‌پردازند . سیامرگوئی‌ها ، این تکه‌های کوچك یك قطعه زمین راکه در چند وهله بذرافشانی وشخم می‌کنند ، « وجال – vejâl »

می‌نامند. کوچکی وبزرگی «وجال»ها برحسب کم و زیادی شیب زمین تفاوت می‌کند. بعضی «وجال»ها پهن و کوتاه‌اند وبعضی دراز وباریك وبعضی دیگر گرد . هرپنج شش «وجال» را اگر «ورزا»ها سیرخورده باشند وخوب کاربکنند ، می‌توان یك روزه کشت کردکه تقریباً یك «پوت» گندم بذرافشان دارد.

کشاورزان سیامرگوئی ، زمین بذرپاشی شده را اگرکه درمعرض رفت‌وآمد احشام باشد ، پرچین می‌کنند که خودشان «پرچیم» می‌نامند . پرچین‌کردن زمین هم البته درجای خود کاری است ومشکلاتی هم دارد . به این سبب ، سیامرگوئی‌ها قرارگذاشته‌اند که هرساله قسمتهائی‌اززمینهایشان‌راکه درحوزهٔ معینی ازده افتاده است وسال آیش آنهاست ، برای احشامشان «نسخ» کنند تا هیچکس حق نداشته باشد که گاو و گوسفندانش را درآن حوزه‌ئی بچراندکه به زیرکشت کشیده می‌شود . به‌این سبب همواره یك قسمت اززمینها راکه بایر می‌افتد برای چراندن آزاد می‌کنند وآن قسمت دیگررا ممنوع . به‌این ترتیب معمولاً مجبور نمی‌شوند که مزرعه‌هاشان را پرچین کنند . مگراینکه دهقانی بخواهد یکسال درقطعه‌ای کشت کند که آن قطعه درآن سال برای احشام ممنوع نباشد وبه اصطلاح خودشان «نسخ» نشده باشد .

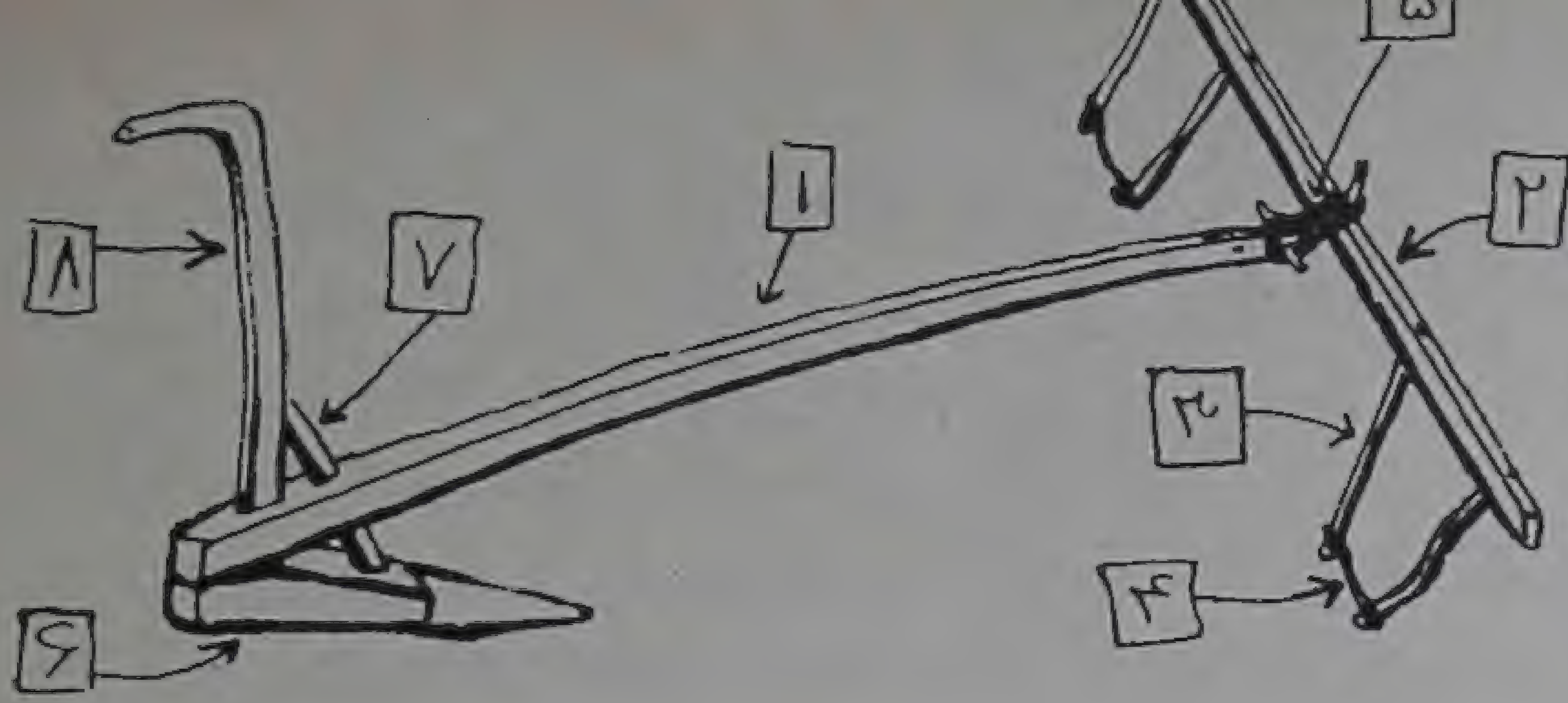
دهقانان سیامرگوئی ، کارشان درسه ماه پائیز همان بذر پاشیدن وشخم کردن‌است. بعدهم دل‌می‌بندند به برف وبارانهای زمستان وبهارکه مزرعه‌هارا بارورمی‌کند . اواخر بهار، گندم خوشه می‌زند و می‌شود مطلوب خوکهای وحشی‌که شب‌ها بدجوری به مزرعه‌ها می‌افتند. و این است‌که هردهقـــان سیامرگوئی ناچار است‌که شبها مزرعه‌اش را شب‌پائی‌کند. سیامرگوئی‌هاکسی‌راکه به شب‌پائی‌می‌رود « شوپا – çu pâ » می‌نامند. شب‌پا ، هرغروب به مزرعه‌اش می‌رود وهمهٔ شب را درکومه‌ای‌که با سرشاخه‌های جنگلی درمزرعه ساخته است به بیداری ومراقبت می‌گذراند . البته آتشی هم روبراه می‌کند وچای هم دم می‌گذاردکه هردم گلوئی ترکند وبتواند تا صبح بیدار بماند . هروقت هم‌که خش‌وخش خوکها را بشنود بـا چوبدستش یا تبرش ویا با داس هیزم چینی‌اش ازکومه بیرون می‌آید وهای‌وهوی راه می‌اندازد وفحش پدرومادر به خوکها که انگار آدمی طرف دعوایش شده‌است وچنان بیدوبیداه می‌گوید وداد وبیداد راه می‌اندازدکه خوکها را فرسنگی ازمزرعه می‌راند وباردیگر به‌کومه بازمی‌گردد . سیامرگوئی‌ها تعریف می‌کنندکه درسالهای اخیرکه مقررات ونظاماتی برای شکاربانی وضع شده‌است ، ناچارندکه حتی درمواجههٔ باخوکها هم قوانین شکاررا رعایت‌کنندکه البته مراعاتش برای آن مردم‌کوه‌نشین دشوار است . واین‌است‌که دراین سالها مزاحمت خوکهای وحشی‌هم بیشتر شده‌است وزحمت شب‌پائی‌هم زیادتر. به هرصورت ، ناچارندکه تاوقت درو به هرزحمتی هم‌که شده باشد ، هرشبه درمزرعه‌هاشان شب‌پائی کنند .

وقت درو اواسط تابستان است . کشت‌هائی راکه بیشتر آفتاب می‌بینند وزودتر می‌رسند زودتر هم درو خواهندکرد. ولی‌کشت‌هائی راکه‌کمتر آفتاب می‌گیرند و البته دیرتر هم می‌رسند دیرتر درومی‌کنند. سیامرگوئی‌ها، کشتها وزمین‌هائی راکه روی به‌آفتاب باشند وبیشتر آفتاب ببینند « توویر –





راست: درسیامرگوهنوزکه پا ازکودکی بیرون نگذاشته‌اند دست به افسار آشنا می‌شوند
چپ : مشهدی یونس که به کدخدائی بی‌مزد ومواجب سیامرگو دلبسته است





تصویر ازدهقان سیامرگوئی وطرح ازوسیلهٔ شخم‌که « ازال جفت ezâl joft » می‌نامند بـا ضبط اسامی محلی اجزاء آن :

١ – ازال	ezâl	٥ – هلشت	halaçt
٢ – جفت	joft	٦ – کونه	kune
٣ – سمبه چو	sembe cu	٧ – کمانه	kamâne
٤ – سمبه بند	sembe band	٨ – دسته	daste

tovir » می‌نامند. ولی آن قسمت از کشت‌ها وزمین‌ها ویاآن سمت کوهی راکه کمتر آفتاب ببیند ومعمولاً روی به شمال است « نسام – nesâm » می‌نامند. در«سیامرگو» اگردوقطعه‌زمین همجوارراکه یکی «تووير» ویکی‌دیگر«نسام» باشد وهمزمان کشت‌کنند ، با ده دوازده روز اختلاف درو خواهندکرد. یعنی آن‌کشتی راکه آفتاب بیشتر می‌بیند وبه اصطلاح «تووير» است ده دوازده روز زودتر ازآن‌کشت «نسام» درو می‌کنند که‌کمتر آفتاب می‌بینند .

سیامرگوئی‌ها معمولاً هرچند نفر به‌کمك هم مزرعه‌شان را درومی‌کنند. در«سیامرگو» ، برخلاف‌بسیاری‌ازدهکده‌های دیگر همان حوالی ، زنان درکار دروکمتر دست دارند. هرچه هست ، مردها خودشان سروته‌کاررا بهم می‌رسانند وبه زنانشان زحمت نمی‌دهند. آنان درروزهای درو آب‌ونانی هم به مزرعه می‌برند وگاهی هم پخت‌وپزی راه می‌اندازند ، تاآنهائی‌که دردروگری به صاحب مزرعه‌کمك می‌کنند ، خورد وخوراك گرم وچربی هم داشته باشند . وسیلهٔ درو در«سیامرگو» داس است‌که سیامرگوئی‌ها آن را « واشلو – vâçlu » می‌نامند . تیغهٔ خمیدهٔ «واشلو» دندانه‌دار است ودسته‌اش چوبی وقدّش به نیم متر نمی‌رسد. دروگر سیامرگوئی «واشلو» را دروقت درو به دست راست می‌گیرد وساقه‌های گندم را به دست چپ وهربار بایك حرکت داس مشتی گندم‌را درو می‌کندکه درچند حرکت می‌شود یك « چینگاله – cingâle » ومی‌گذارد روی همان ته ساقه‌های دروشده . دروگر سیامرگوئی هردو دستش را دروقت درو با پارچهٔ «دست‌پیچ» می‌پیچد تا درتماس با ساقه‌ها وته ساقه‌هاکمتر آسیب ببینند[۲]. به هرصورت ، ازهرسه چهار «چینگاله»که دروکردند دسته‌ای می‌سازندکه آن را با چند ساقهٔ گندم می‌بندند ومی‌گذارند درمزرعه باقی بماند تا درو تمام بشود وبیایند این دسته‌ها را با ریسمان بهم ببندند وبه دوش بگیرند وببرند درخرمنگاه وپای « تلار – telâr » توده‌کنند وبعد هم بالای «تلار» بچینند وبه اصطلاح خودشان «کوپا – kupâ » بشود و بماند برای وقتی‌که می‌خواهند خرمن‌کوبی‌کنند .

«تلار» راکه نزدیك به دومتر ازسطح زمین بلندتراست، با پایه‌ها وتیرهای چوبی وسرشاخه‌ها می‌سازند. «کوپا»کردن دسته‌های دروشده برروی «تلار» البته فوت وفنی دارد . اول اینکه خوشهٔ دسته‌ها باید توی «کوپا» وساقه‌ها باید بیرون بماند ؛ تا پرنده‌ها نتوانند خوشه‌ها را نوك بزنند . دیگراینکه باید دسته‌ها را جوری روی‌هم بچینندکه «کوپا» به شکل مخروط بالا بیاید تا هم باران نتواند به‌آن نفوذکند وهم اینکه درمقابل باد بهتراستقامت داشته باشد. به همین سبب‌هاست‌که «کوپا»کردن‌کار هرکسی نیست والبته باید مهارت وتجربه داشت .

سیامرگوئی‌ها هرچند نفر به‌کمك هم «کوپا» می‌چینند. یکی دونفرکه‌کاردان‌ترند ، به‌بالای «تلار» می‌روند ومی‌شوند «کوپاچین» . ویکی دونفر دیگر دسته‌ها را ازپائین برایشان بالا می‌اندازند ومی‌شوند «دسته‌انداز» واینجوری‌کاررا پیش می‌برند و «کوپاچینی» را به سرانجام می‌رسانند.

هردهقان سیامرگوئی، درهریك ازچند قطعه مزرعه‌اش، حداقل یك «تلار»کوچك یا بزرگ داردکه باید دسته‌های دروشدهٔ همان مزرعه را روی آن «کوپا»کند. روزی‌که

---

۲ – دربعضی دهکده‌های دیگر، خصوصاً دردهکده‌های «خراسان» دیده‌ام‌که این دست‌پیچها ازچرم است . ازجمله دردهکدهٔ «پاژ» (زادگاه فردوسی) هم دیده‌ام‌که دهقانان دروقت درو نوعی دستکش چرمی با سر انگشتهای بلند ونوك تیز به دستشان می‌پوشانند .

می‌خواهد بزرگترین «تلار» خودرا «کوپاچینی» کند ، پخت وپزی براه می‌اندازد وعده‌ای ازخویشان ودوستانش نیزمی‌آیند وباآنهاکه در دروگری کمك کرده‌اند به دورهم جمع می‌شوند تا ضمن کوپاچینی آن «تلار» جشن کوچکی‌هم ترتیب‌داده‌باشند.

«کوپا» کردن دسته‌های دروشده دوسه علت دارد : اول اینکه گندم دروشده تاوقت خرمن‌کوبی ازباد وباران محفوظ خواهد ماند. دیگر آن که چون «تلارکوپا» ازسطح‌زمین‌بلندتر است ، رطوبت زمین به «کوپا» نمی‌رسد وخوشه‌ها خشك‌تر می‌شوند وبعد هم البته آسان‌تر می‌توان خرمن‌کوبی کرد . یك فایدهٔ دیگر «تلارکوپا» این است که پوزهٔ خوکهای وحشی به «کوپا» نمی‌رسد وزحمت «شب‌پائی» فراهم نمی‌شود .

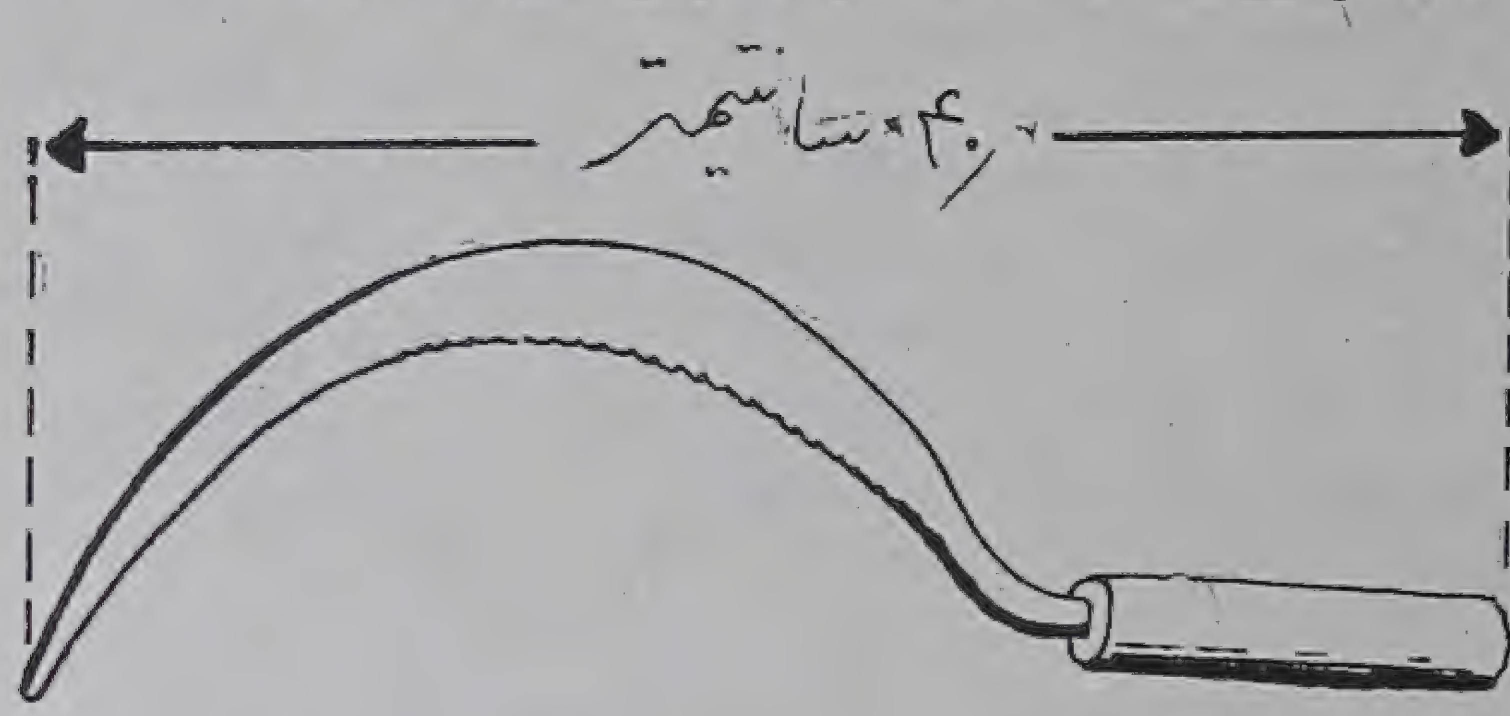
سیامرگوئی‌ها وقتی‌که ازدروکردن مزرعه و «کوپا» کردن دسته‌های دروشده خلاص بشوند ، درروزهای آفتابی به سروقت «کوپا»ها می‌روند وهرروز قسمتی از«کوپا» را درپای«تلارکوپا» می‌ریزند ومی‌گسترندوخرمن‌کوبی‌می‌کنند. خرمن را هرچند نفر به‌کمك هم وبا چند اسبی‌که روی خرمن می‌گردانند می‌کوبند . مردی‌که آزموده‌تراست به وسط خرمن می‌رود وافسار اسبها را می‌گیرد وآنهارا به دور خود وروی خرمن می‌گرداند تا خوشه‌ها با لگد اسبهاکوبیده شود . یکی دونفر دیگرهم هریك با چوب دوشاخه‌ای ، که آن را« لیپا – lipâ » می‌نامند ، خرمن را جابجا می‌کنند . وهردم قسمتی ازخرمن راکه ازلگدکوبی‌اسبها بیرون می‌ماند به داخل‌خرمن می‌گسترند تا بهترکوفته شود[3]. وقتی‌که قسمتی ازدسته‌ها را کوبیدند ، باردیگر قسمت دیگری ازدسته‌های «کوپا» را از «تلار» پائین می‌ریزندکه بکوبند. خرمن‌کوبیده را با پارو توده می‌کنند وکاهش را با «لیپا» بیرون می‌کشند ودانه‌ها را که با خرده‌کاهها مخلوط است با همان پارو باد می‌دهند تا ازهم جدا شود . پاروئی‌راکه باآن خرمن‌باد می‌دهند « نارو – nâru » می‌نامندکه زمستانها هم برای برف‌روبی از بام خانه‌هاشان بکارشان می‌آید. گندم بادداده را درجوال‌می‌ریزند وبا همان اسبهای خرمن‌کوب به خانه می‌رسانند . کاه را هم درتورهائی‌که « ونده – vande » می‌نامند براسب بارمی‌کنند ووقتی‌که به خـانه رساندند درکاهدان که خودشان آن را «کاخانه – kâ xâne » می‌نامند انبار می‌کنند. ولی‌گندم را با همان جوال دراتاق یا پستو می‌گذارند تا به فرصت به‌آسیاب ببرند وآردکنند .

زنان سیامرگوئی ، گندم را پیش ازآنکه به‌آسیاب برود درکنار نهر می‌شویند ؛ تا ازخاك وگل پاك شود وریزه‌کاهها ودانه‌های نارس وپوسته‌های بی‌مغزهم با جریان آب ازگندم سوا شوند . بعد هم گندم شسته شده را درآفتاب به روی جاجیم یا نمد می‌گسترندکه خشك شود وبعد درانبان‌ها یاکیسه‌هائی می‌ریزندکه مردهاشان یاخودشان‌باید به‌آسیاب‌ببرندوآردکنند.

آسیاب را سیامرگوئی‌ها « آسییو – âsiyo » وآسیابان را « آسییووان – âsiyovân » می‌نامند. ازدوآسیابی‌که در

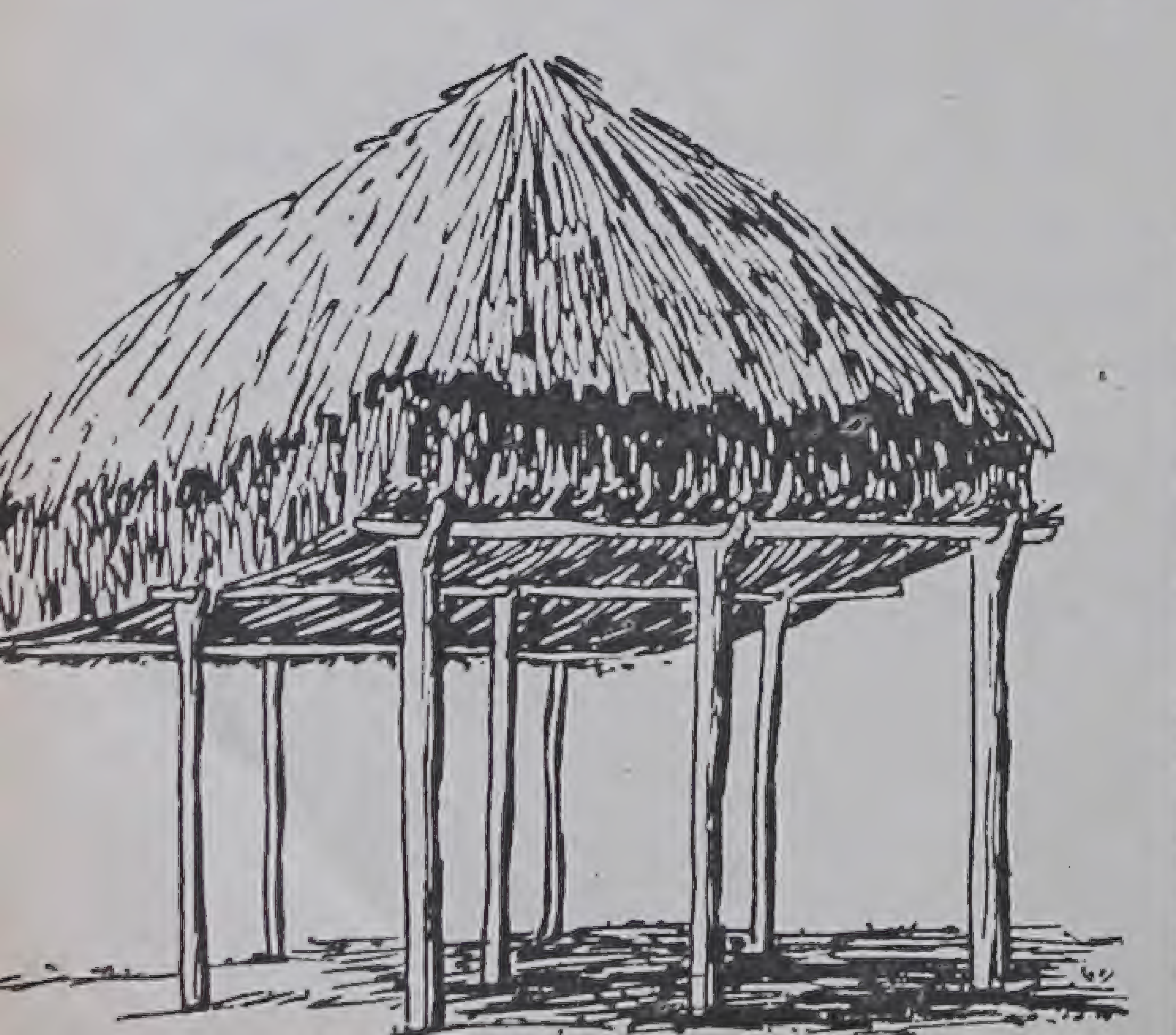
---

۳ – بعضی ازسیامرگوئی‌هاکه اسب ندارند ، ناچار می‌شوندکه وقت خرمن‌کوبی ازدیگران اسب‌کرایه‌کنند . دراین صورت ، باید بعد ازخرمن‌کوبی ازهرده پیمانه‌گندم یك پیمانه به صاحب اسبها بدهند ، که علاوه برآوردن اسبها ، خود نیز به خرمن‌کوبی‌کمك‌کرده است .

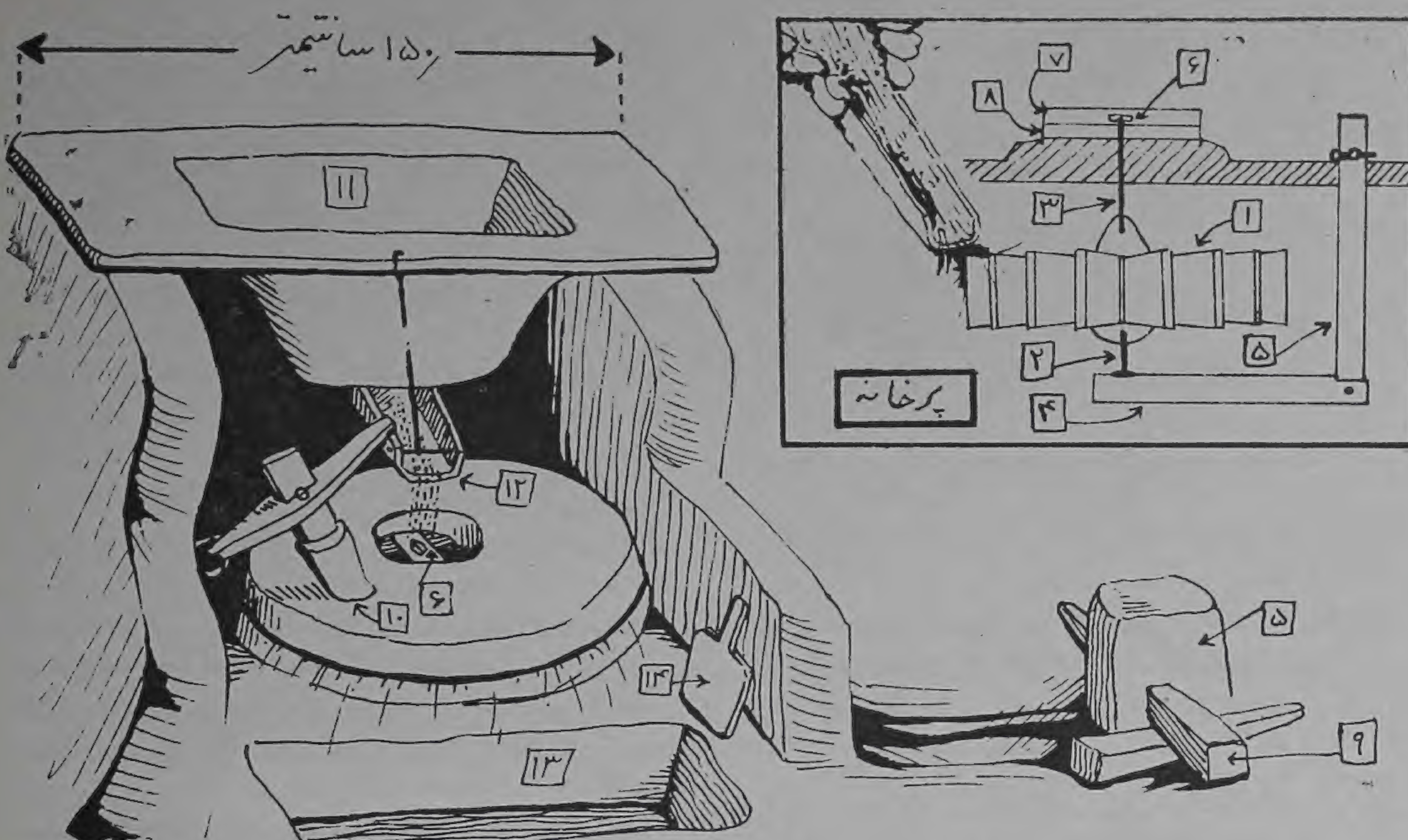


سیامرگوئی‌ها داس درو را « واشوله – vâçule » می‌نامندکه تیغه‌اش دندانه‌دار است

سیامرگوئی‌ها دسته‌های درو شده‌ئی راکه کوپا kupâ کرده‌بودند اینك درپای تلار – telar ریخته‌اند تا باگرداندن اسبها خرمن‌کوبی‌کنند .
طرح تلارکوپا جداگانه نشان داده شده‌است







دوطرح ازآسیاب سیامرگوئی‌ها با ضبط نامهای محلی اجزاء آن :

۱ – پر	par	٦ – توره	tavare	۱۱– دول	dul
۲ – پی‌کامه	peykâme	۷ – روسنگ	ru sang	۱۲– دولچه	dulce
۳ – استونه	estune	۸ – ته سنگ	ta sang	۱۳– آردندان	ârdandân
٤ – بالشمه	bâleçme	۹ – گاز	gâz	۱٤– نارو	nâru
٥ – خاندار	xândâr	۱۰– تك‌تك‌چو	taktaka cu		

کنار نهر «لمندو» دارند، یکی ازکارافتاده وآن دیگری جواب همهٔ انبان‌ها وکیسه‌های گندم «سیامرگو» را می‌دهد. آسیاب «سیامرگو» بافشارآب‌جوئی‌می‌گردد که ازنهر«لمندو» جداکرده‌اند. آب جو درناودانی‌که ازتنهٔ درخت تراشیده‌اند می‌ریزد وبا فشار به پروانه‌های چرخ چوبین آسیاب می‌پاشد وسنگ روئین را می‌گرداند. چرخ آسیاب درقسمت زیرین آسیاب است‌که آن قسمت‌را «پرخانه – parxâne » می‌نامند[4]. یك سرچرخ آسیاب را از پائین با میلهٔ آهنی‌کوتاهی‌که از محورش‌گذشته است وآن را «پیکامه – peykâme » می‌نامند به‌کنده‌ئی سوارکرده‌اندکه نام‌آن‌کنده « بالشمه – bâleçme » است. سردیگر چرخ را، ازبالا، با میلهٔ آهنی دیگری، که آن را « استونه – estune » می‌نامند، به قطعه آهنی به نام « توره – tavare » مربوط‌کرده‌اند. «توره» راهم درسوراخ

سنگ روئین آسیاب‌کارگذارده‌اند، تا وقتی‌که چرخ آسیاب می‌گردد و «توره» را می‌گرداند، سنگ روئی هم بگردد وگندم آرد شود. کنده‌ای‌که چرخ آسیاب برروی آن تکیه دارد، ازیك سردیگر به‌کندهٔ ایستاده‌ای بنده شده‌است‌که آن‌را « خاندار– xândâr » می‌نامند. سر «خاندار»، دربالا، از کنار سنگ‌های آسیاب بیرون آمده است وآسیابان می‌تواند باقطعه چوبی، که آن‌را «گاز– gâz » می‌نامند ودر«خاندار» کارگذارده‌اند و شل وسفت می‌شود، «خاندار» و «بالشمه» را پائین وبالا ببرد؛ تا فشار سنگ روئین برسنگ زیرین‌بیشتر یاکمتربشود وآردی‌که به دست می‌آید نرم‌تر یا درشت‌تر باشد. آسیابان، گندمی راکه باید آرد شود، پیمانه می‌کند؛

٤ – پرخانه = خانهٔ پر، پره‌های چرخ آسیاب.

تا ازهرده پیمانه یك پیمانه مزد آسیابانی را بردارد[۵]. بعدهم آن بقیه را در « دول– dul » می‌ریزدکه چوبی‌است دربالای سنگ‌های‌آسیاب به‌روی دودیوارهٔ گلی کارگذارده‌اند. گندم ، اندك اندك، ازسوراخ‌پائین«دول» به « دولچه – dulce » واز آنجا به سوراخ سنگ روئین‌آسیاب ریخته می‌شود. «دولچه» ناودان چوبی‌کوچکی است‌که زیر«دول» به چوب دیگری بند شده‌است‌که آن چوب را « تك تك چو – tak taka cu » می‌نامند . «تك‌تك‌چو»که یك سرش درپائین به روی روئین آسیاب افتاده‌است ، باگردش سنگ روئین می‌جنبد و«دولچه» را هم می‌جنباند ودانه‌های‌گندم با جنبش «دولچه» کم‌کم به سوراخ سنگ روئین می‌ریزد .

سیامرگوئی‌ها ، سنگ روئین آسیاب را « روسنگ – ru sang » وسنگ زیرین‌را « ته‌سنگ – ta sang » وجائی راکه آرد جمع می‌شود « آردندان – ârdandân » می‌نامند. آرد را از «آردندان» با پاروی کوچکی به انبان یا کیسه می‌ریزند وبه‌خانه بازمی‌گردانند ومی‌گذارندکه در پستو بماند.

زن سیامرگوئی ، هرچند روز یکبار ازآرد انبان در « لاك – lâk » خمیرمی‌گیردکه ظرفی‌است چوبی‌وتابه مانند. خمیررا مایه هم می‌زندکه سیامرگوئی‌ها آن را « خمیرما – xamir mâ » می‌نامند . خمیر مایه زده را دو سه ساعتی می‌گذارد بماندکه به عمل بیاید وبعد هم ازآن خمیر درمجمعه «گنده – gonde » می‌گیرد . گنده‌های خمیررا با « نواکن– navâ kon »که رویشان می‌گرداند پهن می‌کند ومی‌برد سر تنورکه ازپیش افروخته است .

تنوررا سیامرگوئیها« تندور– tandur » می‌نامند وآن را درحیاط خانه می‌سازند. درسیامرگو ، ازهرتنوری ، هفت هشت خانوار وگاهی هم ده دوازده خانوار ممکن‌است استفاده بکنند. به همین سبب است‌که درهرمحله‌ای فقط یکی دوخانه درحیاطشان تنور دارند وبقیهٔ خانوارهای دوروبر آن خانه‌ها در همان تنورها نان می‌پزند . زمستانها ، گاهی‌که از شدت بارندگی یا اززورسرمای‌زیادنمی‌توانند دراین‌تنورهانان‌بپزند، دراجاق ایوان یا اجاق اتاق « کماج – komâj » می‌پزند.

۳ – دامداری : چراگاه و «آرام» ، شیردوشی وماست‌بندی وکره‌گیری ، پشم‌چینی وپشم‌ریسی وپارچه‌بافی

درآن منطقهٔ کوهستان «البرز»که «سیامرگو» بنا شده است ، موقعیت زمین واستعداد محیط برای دامداری بیشتر مساعد است وبرای‌کشت وورز کمتر. به همین سبب هم هست‌که امور سیامرگوئی‌ها عموماً با دام می‌گذرد نه باکشت[۶]. ولی دام را هم زمستانها نمی‌توانند در«سیامرگو» نگهداری کنندکه هوایش به سختی سرد می‌شود وگل‌گیاهی درمراتع اطرافش نمی‌ماند. این‌است‌که ناچارند احشامشان را درماههای سرد سال به دامنه‌های شمالی «البرز» وبه «دشت‌گرگان» بکوچانند. بنابراین ، هردامدار سیامرگوئی ، هم درارتفاعات وهم در دامنه‌ها ودشت ، باید مراتع وجایگاههائی برای احشامش داشته باشد ؛ تا امور دامداری‌اش‌درهمه فصل سال‌بگذرد . چراگاهها وجایگاههای بهاره وتابستانه احشام سیامرگوئی‌ها درارتفاعات حوالی«سیامرگو» است وبه‌این نامها : مرتع «عوض‌گودار» ، مرتع «سرخ چشمه» ، مرتع «سوزه‌کشه» ، مرتع «چلیبی» ، مرتع «جمال» ، مرتع «گنجو» ، مرتع «حاجی‌لنگ» ومرتع «پره جنگل»که می‌شوند رویهم هشت مرتع[۷].

درهریك‌ازاین چراگاهها ، ازنیمهٔ بهار تااواخرتابستان ، بیش ازهزار بز وگوسفند وبرّه وبزغاله[۸] چرانده می‌شوند. احشام هریك‌ازاین مراتع‌را چند دامدار سیامرگوئی شریکند. آنان تاوقتی‌که دامهاشان درییلاق می‌چرند وباصطلاح خودشان در«کوه» بسرمی‌برند وآنهارا هنوز به دشت نکوچانده‌اند ، درکار چراندن وشیردوشیدن وجوشاندن وماست بستن وکره گرفتن واموردیگردامداری‌باهم همکاری‌می‌کنند وچوپانانشان همهٔ دامهاشان را دریك رمه می‌چرانند.

درهریك ازاین هشت مرتع «سیامرگو» ، چوپانان رمهٔ همان مرتع ، درمحلی‌که آن را «آرام» می‌نامند وگوسفندان وبرّه‌هارا برای شیردوشی‌وآرمیدن درآن‌محل گرد می‌آورند، کومه‌ای هم ساخته‌اند ؛ تا در«آرام» جائی برای ماست‌بندی وذخیره‌کردن ماست یا کره داشته باشند و نیز جائی برای خوروخواب خودشان . دیوار اطراف‌کومه را به عرض وطول

---

۵ – آسیابان آسیابی‌که دائر است ، مالك آسیاب نیز هست وبنابر این همهٔ مزد آسیابانی را خودش برمی‌دارد . درصورتیکه مزد آسیابانی آن آسیاب ازکارافتاده راکه سه نفرشریك‌بودند ، چهارقسمت می‌کردند. سه قسمت به سه شریك مالك آسیاب می‌رسید ویك قسمت به‌آسیابان .

۶ – ازقراری‌که سیامرگوئی‌هـــا برایم تعریف کرده‌اند ، گندم سیامرگو حتی درسالهائی‌که مزرعه‌ها پرحاصل باشند ، کمتر ازنصف گندمی است‌که سالانه در «سیامرگو» مصرف می‌شود . یعنی هرساله باید بیش ازآن مقدارگندمی‌که ازکشتزارهاشان بدست می‌آید گندم بخرند وبه ده بیاورند . اگرمخارج ضروری دیگرزندگی‌شان راهم ومحصولات شهری راکه به ده واردمی‌شود منظورکنیم ، می‌توانیم به‌اهمیت دامداری سیامرگوئی‌ها پی ببریم‌که عمده‌ترین منبع درآمد آنهاست وجوابگوی این واردات .

۷ – صاحبان دامها ، برای چراندن‌گلّه‌هاشان دراین مراتع از سرجنگلداری مربوط به حوزهٔ خودشان اجازه‌نامه‌گرفته‌اند واین اجازه گرفتن‌هاکه آنان‌را به مراعات مقررات جنگل‌مجبورکرده‌است ، ازوقتی شروع شده‌که قانون ملی شدن جنگلها ومراتع اجرا می‌شود .

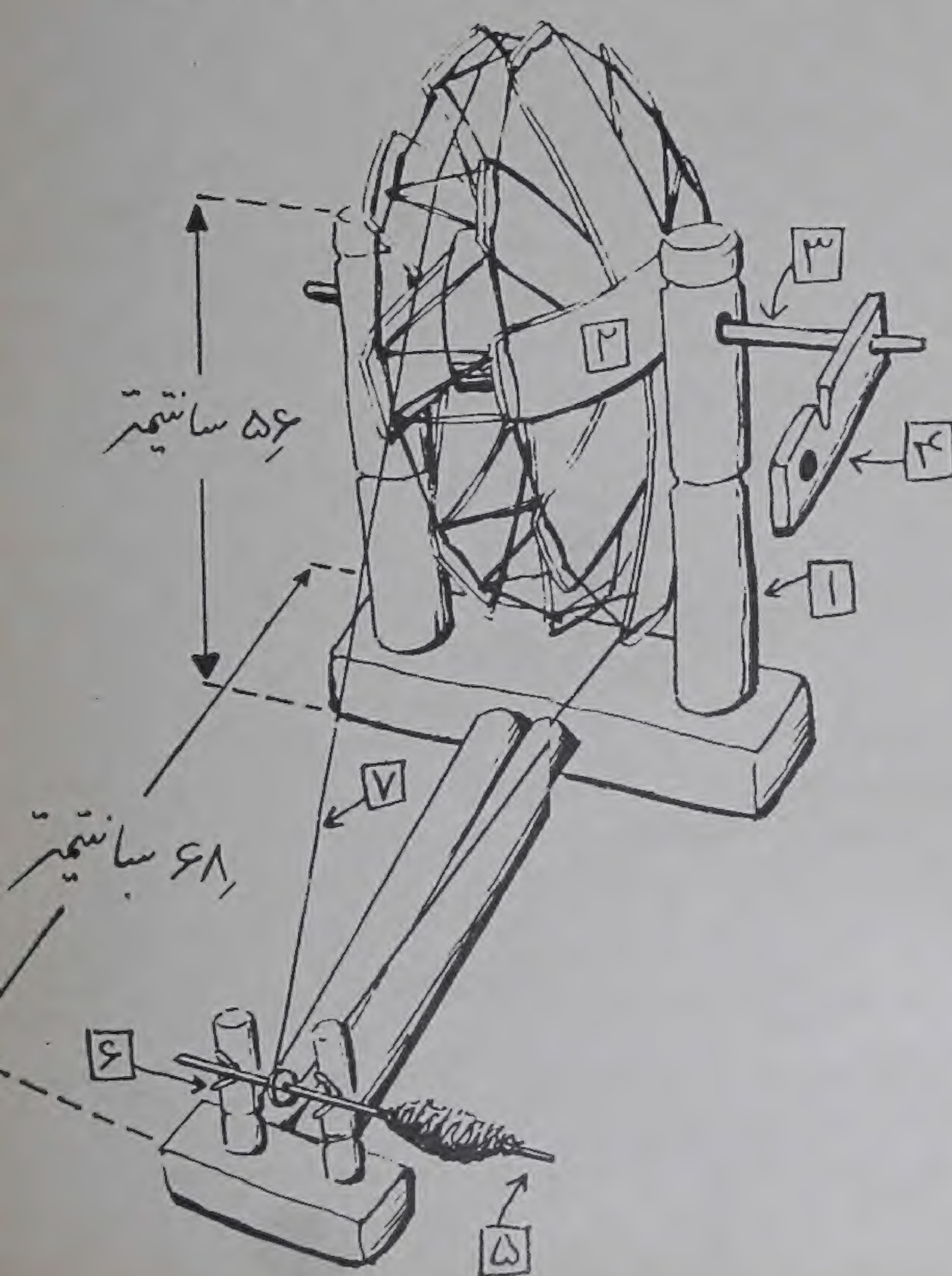
۸ – یکی ازمقررات جنگلداری‌که سیامرگوئیها باید مراعات‌بکنند همین‌است‌که نباید بزچرانی‌کنند . زیراکه این حیوان چنان‌گل‌وگیاهها را ازریشه می‌چرد ونهالها را می‌کندکه برای‌کمترگیاهی مجال رشد وتکثیر باقی می‌ماند.

کم وبیش دومتر درچهارمتر با سنگ و گل بالا آورده‌اند. وروی کومه را با تیر وتخته وتخته سنگ‌ها پوشانده‌اند . توی کومه را هم با دیواره‌ای به دوجای جدا ازهم قسمت کرده‌اند ؛ تا محلی راکه ماست می‌بندند ازمحلی که خودشان می‌نشینند یا می‌خوابند ویا به خوردوخوراك جمع می‌شوند جدا باشد.

جمع چوپانان هررمهٔ سیامرگوئی هشت ده نفر است . کار دونفر ازآنان این‌است که برّه‌ها وبزغاله‌ها را بچرانند که باید جدا ازرمهٔ بز و گوسفند چرانده شوند تا ضمن چرا شیر مادرهاشان را نخورند. دوسه نفرهم باید رمهٔ بز و گوسفند را بچرانند. چندنفردیگرهم که آنهارا « مخته باد– moxte bâd » می‌نامند ، شیر می‌دوشند وشیر می‌جوشانند وماست می‌بندند وکره می گیرند. یك نفرشان هم برای جمع این چوپانان ازده آذوقه می‌آورد ویا ماست وکره را دردِه به صاحبان گوسفندها می‌رساند و رابطی می‌شود بین چوپانان وصاحبان رمه . دراین جمع ، یکی راکه کاردان‌تر ازدیگران است و سن وسالی هم ازاو رفته‌است والبته عزت‌وحرمتی‌هم دارد واورا«سرمخته‌باد» می‌نامند ، امور مربوط به رمه و «آرام» را سرپرستی می کند وبه‌کارهای ماست‌بندی وکره‌گیری می‌رسد وضمناً ازمقدار کره یا ماست یاکشکی که صاحبان رمه برده‌اند یا برایشان روانه



چوپانان سیامرگوئی ماست را باکمی آب در «دوره» یا کندیل kandil می‌ریزند وآنقدر می‌زنند تاکره ازدوغ ببرّد





تصویر از زن سیامرگوئی وطرح از وسیلهٔ ریسندگی‌که آن را « چرخ – carx » می‌نامند با ضبط اسامی محلی اجزاء آن :

١ – لنگه	lenge
٢ – پر	par
٣ – تیره	tire
٤ – دسته	daste
٥ – دوك	duk
٦ – گوشی	guçi
٧ – میان تو	miyân tow

شده‌است حساب نگه می‌دارد تاکارها بی‌ضبط و ربط نباشد.

« سرمخته باد » دریکی ازروزهای اواخربهار، صاحبان رمه را به «آرام» می‌خواند؛ تا شیر بز وگوسفندان هریك ازآنان جدا ازهم وبا حضور خودشان دوشیده شود. درآن روزکه به اصطلاح سیامرگوئی‌ها روز « مندر– mandar » یا روز «تراز مندر» است، معلوم می‌شودکه دامهای هریك از صاحبان رمه روزانه چقدر شیر می‌دهد تا به همان نسبت ازکره وماست وکشك محصول رمه سهم داشته باشند. درروز «تراز– مندر» با حضور صاحبان رمه در«آرام» ، پخت‌وپز مفصلی به خرجشان راه می‌افتد و «آرام» بسی‌پرجنب‌وجوش‌می‌شود.

چوپانان سیامرگوئی‌گلهٔ بزوگوسفند را هرروز ساعتی پیش‌ازظهربرای شیردوشی‌ازچراگاه به«آرام» بازمی‌گردانند. گلهٔ بـّره‌ها را هم همزمان با بازگرداندن‌گله بزوگوسفندها به «آرام» می‌آورند؛ تا پس‌ازشیردوشی بزها وگوسفندان، آنهارا به مادرانشان راه بدهند. برای شیردوشی ازگله، محلی دارندکه ازیك سمت بـا پرچین محدود شده‌است وآن را « دام بره – dâm bare » می‌نامند. چوپانان، گله بزوگوسفند را ازسمتی دیگر به «دام بره» هدایت می‌کنند؛ درحالیکه گلهٔ بره‌ها را دورتر از«دام بره» نگهداشته‌اند. در«دام بره» فقط یك‌راه خروج ازپرچین‌برای‌بزوگوسفندان‌بازمی‌گذارند؛ ودردوسمت آن راه عبورکه آن را « پیشدام – piçdâm » می‌نامند، چوپانانی می‌نشینندکه بایدگله را بدوشند. آنان بزهاوگوسفندان شیرده را، که یك‌یك‌از«پیش‌دام» می‌گذرند، ازپاهاشان می‌گیرند وبعد ازشیردوشی رهاشان می‌کنند تا به بره‌هاشان برسندکه با بع‌بع‌های خود مادرانشان را می‌طلبند وپستانهاشان راکه چوپانان دوشیده‌اند وفقط آخرین رگه‌های شیررا برای بـّره‌ها باقی‌گذاشته‌اندکه باید به زحمت بمکند.

« مخته باد »ها شیر دوشیده شده را ازصافی پارچه‌ئی دردیگ‌های بزرگ مسی می‌ریزند ودراین دیگ‌هاکه آنها را « برکر– bar kar » می‌نامند شیررا می‌جوشانند. شیرجوشیده شده راکه‌کمی‌ازحرارت افتاد درهمان دیگ ماست مایه می‌زنند ورویش را می‌پوشانند ومی‌گذارند تا صبح بماند وماست ببندد. ازماست در«کندیل – kandil »کره می‌گیرند. «کندیل» راکه « دوره – dure » هم می‌نامند ازتنهٔ درخت جنگل می‌تراشند. ماستی راکه می‌خواهند ازآن‌کره بگیرند باکمی آب می‌آمیزند ودر«کندیل» می‌ریزند وبا چوب پره‌داری‌که خودشان آن را « پر– par » می‌نامند، آنقدر می‌زنند تاکره ازدوغ ببـّرد. کره را در پوست بز یاگوسفندی‌که قالبی کنده‌اند ذخیره می‌کنند و دوغ را درکیسه‌های پارچه‌ای می‌آویزند تا آبچکان بشود وازآن‌کشك بسازند[۹].

چوپانان سیامرگوئی، دراواخر تابستان، وقتی‌که هنوز دامها را ازکوه به دشت نکوچانده‌اند، بزوگوسفندان نر راکه چند ماهی ازگله جداکرده بودند، دوباره به‌گله راه می‌دهند، تا زایمانشان به اواخرزمستان بیفتد. وقتی‌که بهار درپیش دارند وبـّره‌ها را بهترمی‌توانند باگیاهان تازه روئیدهٔ بهاری علف‌خورکنند وبپرورانند.

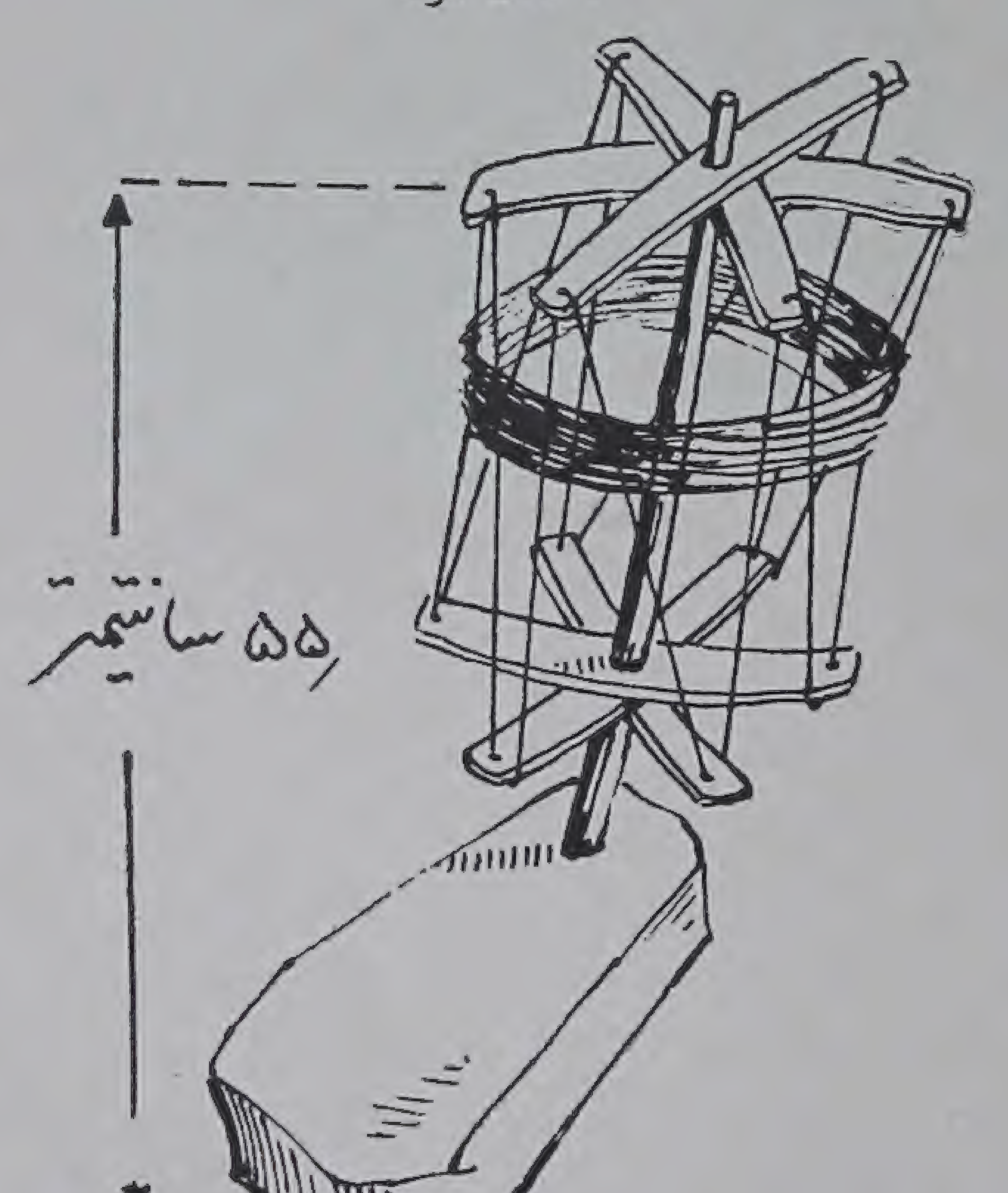
هریك‌ازصاحبان رمه، درنیمهٔ دوم‌تابستان، ازچوپانانشان می‌خواهندکه گلهٔ شان را از مراتع کوه به دامنه‌های شمالی «البرز» وبه سمت «دشت‌گرگان» بکوچانند. ضمن این‌کوچ، چوپانان، گله را ازمزرعه‌هائی می‌گذرانندکه تازه درو شده است ومی‌گذارندکه دامها ته ساقه‌های دروشده را بچرند[۱۰]. سرتاسر پائیزرا گله‌ها دراین مزرعه‌های دروشده ودرمراتع دامنه‌هائی‌که به «دشت‌گرگان» نزدیك‌است می‌چرند. وزمستان هم در«دشت» پذیرائی می‌شوند. زیراکه صاحبانشان پیشاپیش به علوفه و مسکن زمستانی شان فکرکرده‌انـد. دامداران

---

۹ – گاهی هم آبی راکه ازدوغ می‌چکد نمی‌گذارند هدر برود وآن را آنقدر می‌جوشانند تا «قره قوروت» بشود.

۱۰ – وبه این مناسبت البته به مزرعه‌های هردهکده‌ئی‌که می‌رسند اجاره‌ئی هم به صاحبان مزرعه‌ها می‌دهند.

« چرخیجه – carxije » نام وسیله‌ئی‌است‌که نخ را به دورآن می‌پیچند تا کلاف شود





زنان سیامرگوئی با این دستگاه‌که آن را شانه‌گورد – câne gurd می‌نامند پارچه‌های نخی‌وپشمی می‌بافند

سیامرگوئی ، برای اینکه در «دشت گرگان» تسهیلات نگهداری ازاحشامشان را فراهم کرده باشند ، با بعضی ازصاحبان اراضی وداماداران دهکده‌های «دشت گرگان» درگله‌داری شرکت می‌کنند ؛ تا تهیهٔ مسکن وعلوفهٔ زمستانی احشامشان آسان‌تر مقدوربشود[11]. دراول بهارسال بعد ، بزها وگوسفندان را با بره‌های جدیدی‌که اینك به دنیا آورده‌اند به ارتفاعات باز-می‌گردانند ودرمراتعی‌که ازگل وگیاهان تازه پوشیده شده است می‌چرانند وباردیگرهمان «آرام» وهمان «دام» وهمان شیردوشی‌ها وشیرجوشی وماست‌بندی وکره‌گیری و . . . .

چوپانان سیامرگوئی ، گوسفندان را هرسال دوبار پشم‌چینی می‌کنند[12]. یکی دراوائل بهار ، وقتی‌که می‌خواهند ازدشت به‌کوه بکوچند ، ویکی هم درپائیز وقتی‌که تازه از کوه به دشت کوچیده‌اند. وسیلهٔ پشم‌چینی‌شان ازدوتیغهٔ آهنی است‌که با تکهٔ چوبی بهم بند می‌کنند وآن را « چرخه – carxe » می‌نامند. پشم چیده شده را عموماً می‌فروشند وفقط قسمتی ازآن را برای نمدمالی یا جامه‌بافی به ده می‌آورند. نمدها وجامه‌های نمدین را ندافهای دوره‌گردی می‌مالندکه هرساله به «سیامرگو» هم سری می‌زنند. ولی جامه‌هائی راکه باید ازپارچه‌های پشمی دوخته شود ، زنانشان می‌بافند. زنان سیامرگوئی ، برای پارچه‌بافی ، ابتدا پشم را می‌شویند وبعدکه خشك شد با« شانه سر– çâne sar » شانه می‌زنند وبا« چرخ – carx » می‌ریسند ودر« چرخیجه – carxije » کلاف میکنند وازکلاف‌هابادستگاهی که خودشان« شانه‌گورد – çâne gord » می‌نامند پارچه می‌بافند.

٤ – مسجد وتکیه ومراسم مذهبی

سیامرگوئی‌ها شیعه مذهبند ومراسم مذهبی‌شان کم‌وبیش مشابه شیعیان دیگر است . آنان دردهشان یك تکیهٔ بزرگ

۱۱ – ولی به هرصورت ناگزیرندکه قسمتی از بز وگوسفندانی را که نگهداری آنها درزمستان مقدور نیست ویا به پیری رسیده‌اند پیش ازفرارسیدن زمستان بفروشند تا ازفروش آنها بتوانند به مخارج نگهداری بقیهٔ گله ونیز به مخارج زندگی‌شان برسند .

۱۲ – موی بزها را هرسال فقط یکبار درتابستان می‌چینند .

ویك مسجد دارند. عزاداریها وروضه‌خوانیهاشان را درتکیه برگزار می‌کنند. چه درتکیه وچه درمسجد، محلی را برای زنان درنظر گرفتند وآن محل را با پرده‌ای ازقسمت مردان جداکردند تا درروضه‌خوانی‌ها وسینه‌زنی‌ها ویا دروقت نماز، زنانشان درحریم باشند. نماز را هروقت‌که پیشنمازشان درده باشد به جماعت می‌خوانند. مگر نمازصبح که درهرصورت چه پیشنماز باشد وچه نباشد به جماعت نمی‌خوانند. پیشنمازشان، که اهل «سیامرگو» است ودریك مدرسهٔ علوم دینی «قم» تحصیل می‌کند، فقط تابستانها به «سیامرگو» می‌آید ونیز درماههای محرم و رمضان. هریك ازاین دوماه اگر به‌تابستان بیفتد مراسمش با جماعت بیشتری برگزار می‌شود. درهمهٔ

فطریهٔ افراد خانواده راکنار می‌گذارند؛ تا درروز عید فطر به مستمندان ده بدهند. درده به پنج شش نفری‌که علیل یا بی‌بضاعتند فطریه می‌رسد. پیش‌ازظهر روز عید فطر، درحیاط مسجد جمع می‌شوند تا دورکعت نماز عید فطررا به جماعت بخوانند. بعدازبرگزاری نماز، دعای مخصوص عید فطررا هم می‌خوانند.

مراسم عزاداریهای ماه محرم با روضه‌خوانی وسینه‌زنی ونوحه‌خوانی‌های شبانه درتکیه همراه می‌شود. درهمهٔ شبهای دههٔ اول محرم، آنهائی‌که نذر دارند، شام و چای و قلیان مردم را درتکیه روبراه می‌کنند. ولی برای روضه‌خوانی، هرکس هرقدرکه خواست‌وتوانست به روضه‌خوان‌پول‌می‌دهد.





مردان سیامرگوئی با دوقطعه چوب وسیله‌ئی می‌سازند به نام کُتلام – kotalum که‌باآن‌می‌توانند پشم‌گوسفندیاموی بزرا بریسندوطناب‌ببافند

شبهای ماه رمضان، پیش ازاذان صبح، یکی ازسیامرگوئی‌ها مناجات می‌خواندکه خودشان آن را «شب خوانی» می‌نامند. یك روز پیش ازرسیدن ماه رمضان را هم روزه می‌گیرند وروزهٔ آن روزراکه «پیشباز» می‌نامند البته واجب نمی‌دانند. درشبهای «قدر»، بعدازافطار، درمسجد روضه‌خوانی می‌کنند وبعدهم همهٔ کسانی که درمسجدجمع‌شده‌اند قرآن‌به سرمیگیرند وبه اسم هریك از ائمه مصیبتی می‌خوانند ودعا می‌کنند. وقتی که به اسم امام دوازدهم برسند ضمن سلام ودعا بپا می‌خیزند. درشب عیدفطر، خانواده‌های سیامرگوئی، پیش ازصرف‌افطار،

روضه‌خوان درشبهای محرم بعدازنوحه‌خوانی‌وسینه‌زنی به منبر می‌رود وموعظه‌اش را با شرح مصیبت‌های «کربلا» تمام می‌کند.

سیامرگوئی‌ها دوجور سینه می‌زنند: یکی وقتی است‌که توی تکیه دورهم نشسته‌اند ونوحه‌خوان در وسطشان مرثیه می‌خواند ودیگران، ضمن اینکه دربعضی قطعات مرثیه دم می‌گیرند، درحال نشسته سینه می‌زنند. یك جور سینه‌زنی دیگرهم دارندکه درحیاط تکیه یا مسجد راه می‌اندازند والبته پرشورتر است. دراین سینه‌زنی‌ها، مردان وجوانان سینه‌زن،

دور «نوحه‌خوان» حلقه می‌زنند وهریك با دست چپ خود کمربند مرد یا جوانی را می‌گیرد که درسمت چپ اوست وهمه با دست راست سینه می‌زنند ودرضمن سینه‌زنی به دور «نوحه – خوان» می‌گردند وبا همان آهنگی که مرثیه خوانده می‌شود پاهاشان را هم با حرکاتی هم‌آهنگ به جلو وعقب حرکت می‌دهند. چندنفرهم ازاین‌جمع سینه‌زنان دربعضی ازمصرعهای مرثیه با نوحه‌خوان همصدا می‌شوند ونیز هردم که فریاد «یا حسین ، یا حسین» هاشان بلند می‌شود محکمتر سینه می‌زنند تا برهیجان سینه‌زنی بیفزایند .

دروزهای «تاسوعا» و «عاشورا» ، دستهٔ سینه‌زنی باچند علم درده براه می‌افتد ؛ «نوحه‌خوان» درجلو وسینه‌زنها پشت سر او . تا چند سال پیش ، ضمن اینکه دستهٔ سینه‌زنی درده براه می‌افتاد ، جلو هرخانه‌ای ازصاحبخانه‌ها نذوراتی جمع می‌شد که خودشان آن‌را «سرعلمی» می‌نامیدند[13] وبعدازمراسم سینه‌زنی میان نوحه‌خوان‌ها وروضه‌خوان تقسیم می‌کردند . ولی دراین سالها «سرعلمی» جمع‌کردن معمول نیست ؛ ودر عوض ، خانواده‌هائی که نذر داشته باشند آش می‌پزند ودستهٔ سینه‌زنی جلو هریك ازآن خانه‌هاکه می‌رسد توقف می‌کند وهمهٔ مردم ازآشی که پخته شده می‌خورند وباردیگر ضمن سینه‌زنی ونوحه‌خوانی براه می‌افتند[14].

بعدازدهٔ محرم ، تاآخرماه صفر ، مجالس روضه‌خوانی وعزاداری درخانه‌ها ونیز درمسجد وتکیه برگزار می‌شود . بانیان این مجالس عموماً به مناسبتهائی نذر دارند که چنین مجالسی برگزار کنند تا خلق خدا را به قرب خدا دعوت کرده باشند .

٥ – مراسم عید نوروز ونوبهارخوانی ، چهارشنبه سوری وفال‌گوش ، سفرهٔ عید وشگون‌آوری ودید وبازدید وسیزده بدر

سیامرگوئی‌ها، پیش‌ازفرارسیدن سال‌نو، برای کودکانشان جامه‌های نو می‌دوزند وخانه‌هاشان را روفت وروب می‌کنند. شستشوی جاجیمها ونمدها وتمیزکردن اشیاء خانه وزندگی ازجملهٔ کارهای واجب دراستقبال ازعید نوروز است . زنان ، ضمن رسیدگی به‌این کارها، «گِل‌رنگ مالی» کردن‌دیوارهای اتاق وایوان خانه‌هاشان راهم تجدید می‌کنند. آنهائی که وسع ووضع بهتری دارند ، پیش ازرسیدن نوروز، خوراکهائی می‌پزند وخیرات ومبرّات راه می‌اندازند .

درهمان روزهای‌پیش‌ازرسیدن سال‌نو ، یك یا چند دستهٔ «عیدگردشی» درده براه می‌افتند واشعار «نوبهاری» می‌خوانند وازاهل محل هدایائی می‌گیرند . دستهٔ «عیدگردشی» ، که معمولاً ازجوانان دهکده‌های دیگرند ، ویا ازجوانان کولی که آنهارا «غربتی» می‌نامند ، با همراهی یکی‌ازمردان یا جوانان اهل محل درکوچه محله‌های ده براه می‌افتند وجلو هرخانه‌ای درتوصیف بهاری‌که درپیش است ودرتوصیف عید نوروز ترانه‌هائی می‌خوانند که با این بیت ترجیع‌بند می‌شود :

« این نوبهار مبارك باد   این لاله‌زار مبارك باد »

صاحبخانه هم به فراخور حال ووضع خود به نوبهاری‌خوانان انعام می‌دهد وآنها ازکنار خانهٔ او جلوتر می‌روند ودرکنارخانه‌های دیگر «نوبهاری» خواندن‌را ازسرمی‌گیرند.

سیامرگوئی‌ها هم درغروب آخرین سه‌شنبهٔ سال ، که به «شب چهارشنبه سوری» معروف است ، جلو خانه‌ها یا روی پشت‌بامها را درچند جا باچند پشته‌گاه وگون آتش‌می‌افروزند واهل خانه ازآن آتش‌ها می‌جهند. بعضی زنان سیامرگوئی ، درهمان شب ، برای «فال‌گوش» به یك یا چند خانهٔ همسایه می‌روند وبی‌آنکه توجهٔ اهل خانه را جلب‌کنند ، با نیّتی که دارندگوش به در یا پنجرهٔ اتاق می‌گیرند وازحرفهای اهل خانه به نیّتشان تفأل می‌کنند.

درهرخانهٔ سیامرگوئی ، پیش‌ازتحویل سال ، سفرهٔ عید پهن می‌کنند ومجمعه‌ئی با شیرینی ونقل وحلوا وگندم سبز وتخم مرغهای پختهٔ رنگ شده وگلاب وآینه درسفره می‌چینند ومنتظر می‌شوند تا کسی را که برای خانهٔ خود « شگوم – çegum » (=شگون) انتخاب کرده‌اند به خانهٔ‌شان بیاید وشگون بیاورد . سرپرست هرخانه‌ای ، « شگوم » خانه‌اش را هفت روز پیش ازعید انتخاب می‌کند وازاوکه دوست محترم یا ازاقوام‌ومنسوبانش‌است خواهش‌می‌کند که‌آن‌سال شگون‌آور خانه وخانواده‌اش باشد. «شگوم» ، درموقع تحویل سال ، لباس نو می‌پوشد وبا شاخه‌ای سروکوهی وقرصی نان ویك برّه ویك جلد قرآن مجید به خانه می‌آید تا شگون بیاورد . اهل خانه با شادمانی از «شگوم» استقبال می‌کنند وبه‌او گلاب می‌پاشند واورا با عزّت وحرمت‌کنار سفرهٔ عید می‌نشانند. «شگوم» ، سال نو را به اهل خانه تبریك می‌گوید وبرایشان درآن سال سلامتی وسرور وسروری‌آرزو می‌کند. دراین‌حین، کدبانوی خانه چراغی روشن می‌کند وکنار سفرهٔ عید می‌نهد وقرآن وقرص نان وشیرینی راکه «شگوم» با خود آورده است به سفرهٔ عید می‌افزاید وبه برّه هم درهمان اتاق سبزی

---

۱۳ – این اصطلاح به‌این سبب معمول شده بودکه صاحبخانه‌ها پول نذری خودشان را به‌گوشهٔ علم گره می‌زدند وعلمدار پیش ازآنکه دستهٔ سینه‌زنی به خانهٔ دیگربرسدگره را می‌گشود وپول را به‌کسی می‌سپرد که باید همهٔ پولهای «سرعلمی» را درطی مراسم سینه‌زنی ودسته گردانی جمع می‌کرد .

۱٤ – تا چند سال پیش ، در «سیامرگو» ، زنان هم دستهٔ سینه‌زنی جداگانه‌ای راه می‌انداختند وجداگانه هم «سرعلمی» جمع می‌کردند.



چند چهره سیامر گوئی

وشیرینی می‌خوراند. سرپرست خانواده به « شگوم » عیدی می‌دهد وازاو با شیرینی پذیرائی می کند. «شگوم» اولین کسی است که باید شیرینی عید را بخورد وبعد ازاو اعضاء خانواده هم شیرینی خواهند خورد . ونیز «شگوم» اولین کسی است که بعدازتحویل سال به خانه وارد می‌شود . پیش ازاو هیچکس را به خانه راه نمی‌دهندکه خوش‌یمن نمی‌دانند. چراغی را هم که ضمن حضور «شگوم» روشن می کنند ، می گذارندکه تا سه روز وسه شب همواره روشن‌بماند. دردید وبازدیدهای عیدهم ، درهرخانه‌ای ، ضمن‌اشاره به‌این چراغ ، دعا می کنندکه چراغ خانه واجاق خانه تا سالهای سال روشن بماند وسعادت وسلامت ازخانه‌کم نشود .

دریکی دوروز اول سال نو ، دیدوبازدیدها مردانه است. به همین سبب زنان درخانه می‌مانند تا وسیله‌های پذیرائی از مهمانان را فراهم بکنند. ابتدا کوچك‌ترها به دیدن بزرگتران می‌روند وبعدهم بزرگترها ازآنان بازدید می کنند. دراین دید وبازدیدها ، هرچند نفرکه باهم بیشتر مأنوسند همراه می‌شوند وبه هرخانه‌ای‌که واردبشوند ، ضمن مبارك‌بادگوئی‌ها ، به دور سفرهٔ عید می‌نشینند وباچای وحلواو کلوچه‌هاپذیرائی‌می‌شوند.

عیدی‌دادن به‌کوچکترها و بچه‌ها معمول است . پدر ومادرها به اندازهٔ توانائی‌شان به بچه‌های خودشان وبه بچه‌های اقوامشان چند تومانی عیدی می‌دهند. کودکان ، درروزهای سال نو ، باانواع بازیها وازجمله با تخم مرغ‌بازی و گردوبازی سرگرم می‌شوند. آنان با جامه‌های‌نوکه می‌پوشند وبا بازیهائی که راه می‌اندازند وبا شادمانیهائی‌که بروز می‌دهند بیش‌از بزرگتران وبهتر ازآنان ازعید استقبال می کنند.

دید وبازدیدهای عید تا پیش ازروز سیزدهٔ سال برقرار است وهمچنین سفرهٔ عید هرخانه‌ای تاآن روز همچنان گشوده می‌ماند[۱۵]. روز سیزده اگر هوا خوب باشد به «سیزده بدر» ازخانه بیرون می‌روند . هرچند خانواده با هم و با خورد وخوراکی که راه می‌اندازند جمع‌می‌شوند. درشب«سیزده‌بدر» (غروب روز دوازدهم) جلو خانه‌هاشان با کاه وگون آتش می‌افروزند واهل خانه ازآتش می‌جهند ومی‌خوانند : «سیزده بدر ، چهارده بجا» .

روز سیزده‌بدر، علاوه براینکه ازخانه بیرون می‌روند ، پیاله‌ها وظرفهای شکستنی دیگری را هم‌که چندان به‌کار زندگی‌شان نمی‌آید به زمین می کوبند ومی‌شکنند تا نحوست سیزده را بهتر بدرکنند. به علاوه ، گندم سبزی راکه تاآن روز درسفرهٔ عیدشان بود ، غروب همان روز سیزده‌بدر دور می‌ریزند .

٦ – مراسم زایمان ونام‌گذاری وگهواره‌بندانی ودندانی ، ختنه سوران و «کریب»

سیامرگوئی‌ها ، زائو را « چلیگ‌ مار– celig mâr » و ماما را « دائیگ مار– dâig mâr » می‌نامند. در دهشان هفت هشت «دائیگ مار» دارندکه زنانی سالمند وبا تجربه‌اند. هرزائوئی پیش اززایمان مامایش را با مشورت زنان منسوب به‌خودش انتخاب می کند. ماما به‌زائو وزنان خانواده‌اش دربارهٔ مقدمات زایمان دستوراتی می‌دهد ومنتظرمی‌شودکه به موقع خبرش کنند تا ببالین زائو حاضرشود وازاو پرستاری کند ونوزادش را بگیرد . نوزاد را درهمان لحظهٔ بعد ازبدنیا آمدن باآب نیم گرم می‌شویند وجفتش‌راهم درگوشه‌ای‌ازحیاط خانه چال می کنند[۱٦]. پس ازآنکه نوزاد را شستشو کردند اورا می‌پوشانند وبعد هم دم‌گوشش اذان می‌خوانند وضمن اذان– خواندن‌گوشش راهم می کشندکه یعنی بفهمد مسلمان‌زاده‌است.

سیامرگوئی‌ها ، زائو ونیزنوزادش را تنها نمی‌گذارند ؛ چون معتقدندکه «جن» و «آل» اگرزائو ونوزاد را تنها ببینند اذیتشان می کنند. ودراین صورت نوزاد می‌میرد وزائو «جنّه آزاری» می‌شود . یعنی‌که دیوانگی به سرش می‌زند . به این علت ، تا مدتی علاوه براینکه نمی‌گذارند زائو ونوزاد تنها بمانند ، بالای سرشان همیشه یکجلد قرآن ونیز یك‌کارد یا چاقوهم می گذارندکه معتقدند«جن» و «آل» رامی‌ترساند.

---

۱۵ – قرص نانی راکه « شگوم » درروز عید با خودش می‌آورد ، می‌گذارند بماند تا روز عید سال بعدکه البته تاآن وقت‌کاملاً خشك می‌شود . درآن روز به‌آن نان‌کمی آب می‌پاشندکه نرم بشود وبعد روی آتش‌گرمش می‌کنند وهریك ازاهل خانه ازآن نان‌که ازعید سال قبل مانده است وآن را «نان شگومی» می‌نامند تکه‌ای می‌خوردکه خوردنش را درآن وقت خوش‌یمن می‌دانند .

۱٦ – درمورد زائوئی‌که بچه برایش نمی‌ماند ، جفت را درهمان اتاق چال می‌کنند .



مرد سیامرگوئی به‌زیارت «پیر» رفته‌است باخلوص نیتّی که نمی‌شود به آن شك کرد

مدتی راکه باید زائو ونوزاد تنها نمانند ده روز می‌دانند. درروز دهم، آنان را به حمام می‌برند وبعدازشستشو غسلشان می‌دهند.

نوزاد را درهمان روزهای اول نامگذاری می‌کنند. نام را معمولاً پدربزرگ یا مادربزرگ انتخاب خواهدکرد ویا یکی ازاقوام سالمندشان‌که عزت وحرمتی دارد. گاهی به‌پاس تجدید خاطرهٔ پدربزرگ یا مادر بزرگی‌که ازدنیا رفته‌اند، نام آنان را به نوزاد می‌دهند. بعضی‌ازخانواده‌های سیامرگوئی نام‌گذاری نوزاد را به‌روزی موکول‌می‌کنندکه اورا به‌گهواره می‌بندند. درآن روز، مادر زائو، برای نوزاد، مقداری‌لباس ووسیله‌های‌گهواره را درمجمعه‌ای می‌چیند وبه خانهٔ دخترش می‌فرستد تا درمراسم «گهواره‌بندان» بکار بیاید. دراین‌مراسم که مانند جشن‌کوچکی است واقوام وآشنایان به شرکت درآن دعوت می‌شوند، ضمن صرف ناهار، بچه را برای اولین‌بار به‌گهواره می‌بندند.

سیامرگوئی‌ها برای دندان درآوردن بچه‌هاشان هم‌جشن کوچکی‌ترتیب می‌دهندکه‌آن‌را «دندانی» می‌نامند. هرخانوادهٔ سیامرگوئی، درروز «دندانی»، شیربرنج می‌پزد وکاسه‌کاسه برای‌اقوام‌وهمسایه‌ها می‌فرستد. کسانی‌هم‌که شیربرنج «دندانی» به‌آنها می‌رسد، تبریك می‌گویند وبه سعادت بچه دعا می‌کنند.

در«سیامرگو»، پسربچه‌ها را تا پیش ازهشت نه سالگی ختنه می‌کنند والبته درآنجا برای ختنه‌کردن هم مراسمی معمول است. ازجمله اینکه، هرمرد سیامرگوئی وقتی‌که بخواهدکودکش را ختنه‌کند، مرد دیگری راکه دوست خود می‌داند به‌عنوان «کریب – kerib» برای‌کودکش انتخاب می‌کند. «کریب»، برای‌کودکی‌که باید ختنه شود، یك‌جفت کفش و چند تکه جامه می‌خرد وآنها را برای روزی‌که می‌خواهندکودك را ختنه‌کنند آماده می‌کند. درآن روز، این اشیاء را، زنان منسوب به «کریب» درمجمعه‌ئی با مقداری شیرینی می‌آرایند ورویش را هم با چارقدی می‌پوشانند وبعد هم درحالی‌که یکی‌شان مجمعه را به سرگرفته است به جماعت راه می‌افتند ومی‌روند به‌خانه‌ای‌که‌کودك را درآنجا ختنه می‌کنند. درراه، اهل ده، مخصوصاً کودکان وجوانان، با آنان همراه می‌شوند وضمن ترانه‌خوانی ورقص وآواز، بـا شادمانی و «شادباش، شادباش»گویان شور وسروری براه می‌اندازند. اهل خانه‌ئی‌که می‌خواهندکودکشان را ختنه‌کنند، بارسیدن دسته‌ای‌که ازخانهٔ «کریب» راه افتاده‌است، به‌استقبال می‌روند وضمن خوش‌آمدگوئی برایشان اسپند دود می‌دهند وازآنان تشکرمی‌کنند. بعد هم، همهٔ حاضران، دراتاقهائی‌که ازپیشتر آماده پذیرائی شده است می‌نشینند؛ زنان دریك اتاق ومردان هم دراتاقی دیگر. کمی بعد همهٔ حاضران با چای وغلیان پذیرائی می‌شوند. بعد هم، با مجمعه‌هائی‌که بشقابهای پلو وخورشت را درآنها چیده‌اند بساط ناهاررا پهن می‌کنند. بعد ازناهار، بار دیگر چای وغلیان راه می‌اندازند. درهمین وقت، «دلاك – dallâk» (ختنه‌گر)، باظرفی شیرینی‌دراتاق مردان به همهٔ حاضران شیرینی تعارف می‌کند وهرکس ضمن اینکه تکه‌ای شیرینی ازظرف می‌گیرد چند تومانی هدیه در همان ظرف می‌گذارد. بعد هم همهٔ هدایای جمع شده راکه معمولاً به پنجاه شصت تومان می‌رسد شماره می‌کنند. قسمت کمی ازاین پول را به مستمندان ده وبقیه را هم به «دلاك» می‌دهند تادست بکارشود. دراین‌احوال، «کریب»، کودکی راکه باید ختنه شود ومضطرب است تسلی‌می‌دهد واورا به‌نوای رقص‌وآوازی‌که به مناسبت ختنه سوران به راه می‌افتد سرگرم می‌کند. بعدهم، کودك را نرم نرمك به اتاقی می‌بردکه برای ختنه‌کردنش درآنجا بستری گسترده‌اند و «دلاك» هم بساطش را درهمانجا حاضرکرده است.

وقتی‌که «دلاك» می‌خواهدکودك‌را ختنه‌کند، «کریب» کمی نقل‌وشیرینی به‌دهان‌کودك می‌گذارد واوراکه دادوفریاد

راه می‌اندازد به نحوی درآغوش می‌گیردکه ختنه‌کردنش مقدور بشود . «دلاك» هم دست به‌کار می‌شود وکودك را ختنه می‌کند. بعدهم ، پدرومادر وخویشاوندان‌کودك به‌اتاق‌می‌آیند وباکمك «کریب» کودك‌را دلداری می‌دهند ونصیحتش‌می‌کنند که آرام بگیرد . معمولاً کسانی‌که ازکودك عیادت می‌کنند ، هریك چند تومانی به او پول می‌دهند تا تحمل درد ختنه برای او چندان دشوار نباشد وبه این پولها دلگرم شود .

پدرومادرکودك وخویشان‌او ، ضمن‌جریان مراسم ختنه ، درهرفرصتی‌از«کریب»تشکرمی‌کنند. آنها ازاین‌پس «کریب» را عزیزتر می‌شمرند وبه او تاحد سرپرست وبزرگترخانوادهٔ خود احترام می‌گذارند ونیز با خانوادهٔ «کریب» دوستی ورفت وآمد صمیمانه‌ای پیدا می‌کنند. «کریب» وخانوادهٔ او نیز حرمت دوستی باآنان را حفظ می‌کنند ووقتی‌که بخواهند درخانوادهٔ خودکودکی را ختنه کنند ، یکی از مردان آن خانواده را متقابلاً به عنوان «کریب» دعوت می‌کنند تاپیوند صمیمیت و دوستی‌شان محکم و محکمتر شود . به این ترتیب درمیان دوخانوادهٔ سیامرگوئی ، رسم «کریب» گرینی ممکن است تا چند نسل دوام بگیرد وآن دوخانواده به قدری بـا همدیگر صمیمی ونزدیك بشوندکه حتی اعضاء خانواده‌هاشان از ازدواج با یکدیگر همچون ازدواج با محارم پرهیزکنند. هنوز در«سیامرگو» اتفاق‌نیفتاده‌است‌که دوخانوادهٔ «کریب» به هم زن بدهند یا ازهم زن بگیرند. چون اعضاء خانواده‌هائی که باهم «کریب» می‌شوند ، ازفرط صمیمیت ودوستی مانند اعضاء یك خانواده باهم محرمند .

۷ – یك افسانه وچند ترانه

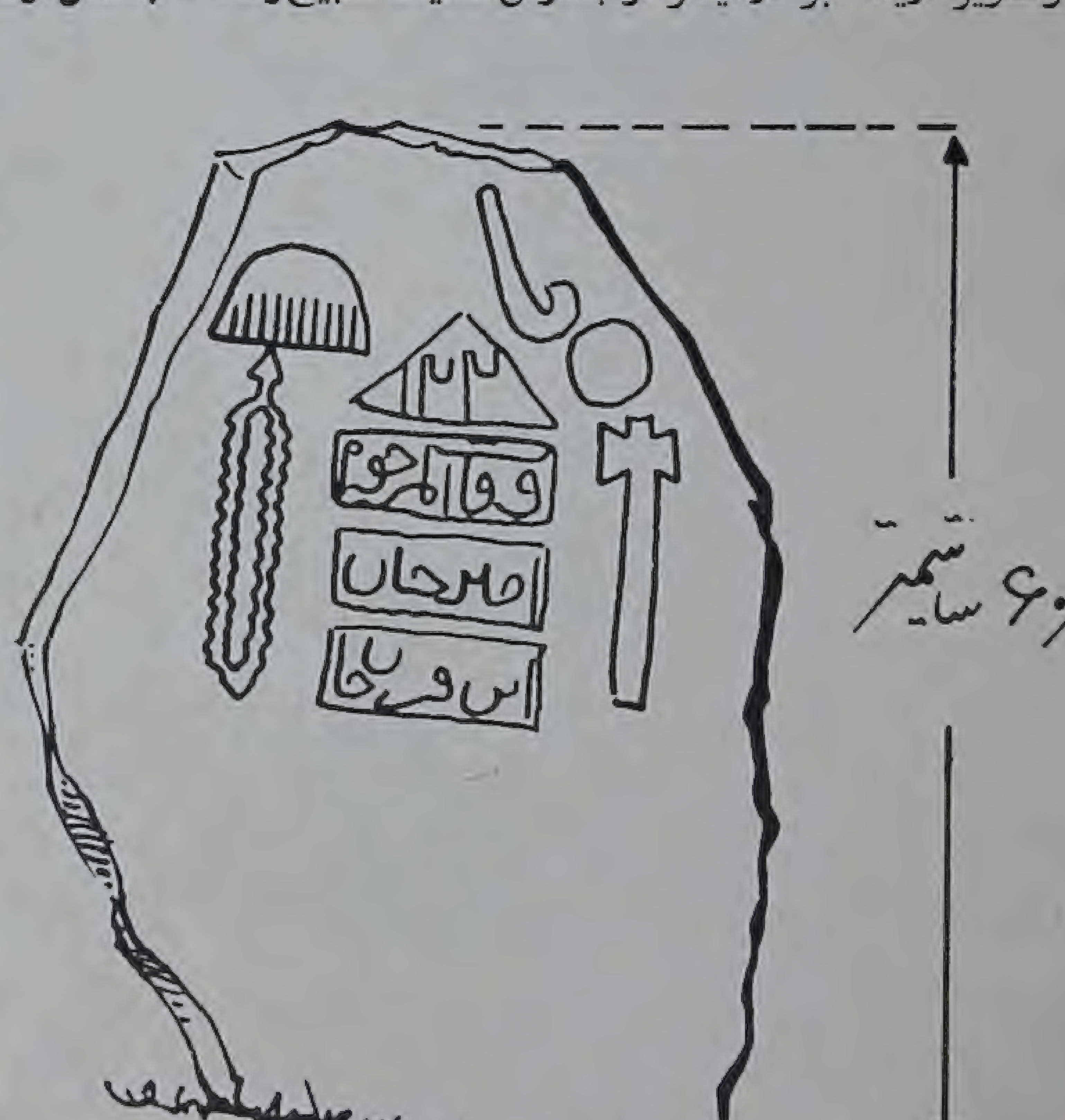
« اوسانه – owsâne » (= افسانه) :

یکی بود یکی نبود ، غیرازخدا کسی نبود . دهقانی یك گوسفند پرواری داشت . وقتی‌که زمستان رسید ، وپذیرائی ازگوسفند دشوار شد ، ذبحش‌کرد وازگوشتش قورمه پخت وبرای سه ماه زمستان ذخیره‌گذاشت . ولی ازدنبهٔ گوسفند کمی‌برداشت تا درتله‌ای‌بگذاردکه می‌خواست باآن تله روباهی را بدام بیندازد . روباه‌که درهمان دوروبرها زندگی می‌کرد، هردم مرغی یا خروسی ویا جوجه‌ای ازخانهٔ دهقان می‌برد .

وقتی‌که دهقان تله را درست‌کرد ودنبهٔ گوسفند را هم درآن‌گذاشت ، گذار روباه بازهم به‌آن طرف افتاد . با بوی دمبه به‌کنار تله رفت . اول به‌خیالش رسیدکه نانش توی روغن است ؛ ولی بعدکه‌کمی دوروبر دمبه را پائید وتله را شناخت فهمیدکه دهقان چه آشی برایش پخته است . باخودش گفت : «این سفرهٔ رنگینی‌که دهقان‌برای من‌پهن‌کرد به ذائقهٔ گرگ‌گواراتر است ؛ بروم وبه‌این مهمانی دعوتش‌کنم» . رفت سراغ‌گرگ : بعدازاحوالپرسی ازاو و زن وبچه‌هایش ، شروع‌کرد به‌تعارف : « . . . مدتی‌است‌که‌ازجناب‌گرگ‌بی‌خبر بودم . این‌است‌که‌آمده‌ام به‌احوالپرسی . اگرمحبت‌کنی‌ودعوتم را بپذیری ممنونت می‌شوم . سفره‌ای پهن‌کرده‌ام ومی‌خواهم که بیائی تا لقمه‌ای باهم بخوریم وتجدید عهدی‌بکنیم . . . » . گرگ خوشحال شد وبا روباه راه افتادکه برود به مهمانی . به خانهٔ دهقان‌که رسیدند ، روباه روکرد به‌گرگ‌که : «بفرما، خواهش‌می‌کنم جلو بیفت» . گرگ‌گفت: «نه ، توصاحبخانه‌ای وباید جلوتر بروی تا من‌که مهمانم وراه را نمی‌دانم پشت سرت بیایم» . روباه‌گفت‌که : «به جان عزیزت‌نمی‌شود ؛ پدرم وصیّت‌کرده بودکه هرگز پیش ازبزرگترها وآنهائی‌که خیلی محترمند به‌جائی وارد نشوم . وصیت پدررا هم‌که میدانی

طرح وتصویر ازیك قبر درسیامرگو بانقوش عامیانهٔ تسبیح‌وشانه ، چخماق وسنگ آتش‌زنه وتبر . یعنی‌که هم اهل عبادت بود وهم‌کار وزحمت







با این رضایت خاطری‌که داشت به غلیان‌کشیدنش غبطه می‌خوردم

هیچوقت‌نمی‌شود فراموش‌کرد . مخصوصاً درمورد توکه خیلی بزرگ ومحترمی» . گرگ ازاین حرف روباه خیلی خوشش آمد وباورش شدکه روباه به او احترام می‌گذارد . این شدکه بادی به غبغب انداخت وپیش افتاد ورفت‌کنار تله وشروع‌کرد به بوکشیدن دمبه وگفت‌که : «مرحبا ، مرحبا روباه ، مرحبا که بزرگتری وکوچکتری سرت می‌شود وحرمتم را میفهمی» . بعدهم ، شروع‌کردند باهم به تعارف‌که‌کدام باید زودتر به غذا دست ببرد . روباه به‌گرگ‌گفت : «این پدر مرحومم هیچ حرفش بی‌حکمت نبود . خدا بیامرز وصیت‌کرده بودکه درسر سفره هرگز پیش‌ازبزرگترها به غذا دست نبرم . حالا میفهمم که حرفهایش چقدر حکیمانه بود . به جان عزیزت ، اگرپیش ازمن به خوردن شروع نکنی ، یك‌لقمه ازگلویم پائین‌نمی‌رود. مگرمی‌شود درحضور بزرگتری چون تو جسارت‌کنم وپیشتر دست به‌غذا ببرم . . . » . گرگ‌که اشتهایش را بوی دمبه تحریك‌کرده بود ، با این حرفهای روباه بکلی بی‌اختیار شد وپنجه‌اش را به دمبه درازکرد ولی دمش را به تله داد وازفرط درد داد وفریادش بلند شد .

با سروصدائی‌که راه افتاده بود ، دهقان خبردار شد وبا چماقش سررسید ودیدکه روباه دمبه را به دندان‌گرفته وبه سرعت می‌دود ودور می‌شود . این شدکه به‌جان‌گرگ افتاد وبا چماقش اینقدر به سروتنش‌کوبید تا دمبش ازته کنده شد وتوانست‌که نیمه جانی بدر ببرد .

ترانه‌ها :

شب اول بَوَرْدَم[۱۷] چارواداری
کبود قاطر بماندی مُلك ساری
کبود قاطر که زنگش پر صدا بود
لجامش نقره و تَنْگَشْ طلا بود

* * *

خروسك گَل[۱۸] مده حالا سحرنیست
مرا از یار جداکردن محل نیست
خروسك بشکنه بالِ میانت
به هندوستان بره نام و نشانت

* * *

سرِ کویِ بلند شد خانهٔ من
پلنگ پَنْجُول[۱۹] زده برشانهٔ من
پلنگ پنجول زده شانم شکسته
قشنگِ دختروُ پهلوم نشسته

* * *

از اینجا تا ببیشت دور بمانـدم
ز بس کی گریه کردم کور بماندم
بده دستمال دَبَنْدَم[۲۰] دیدگانم
مثالِ کُردِ[۲۱] بی مزدور بماندم

* * *

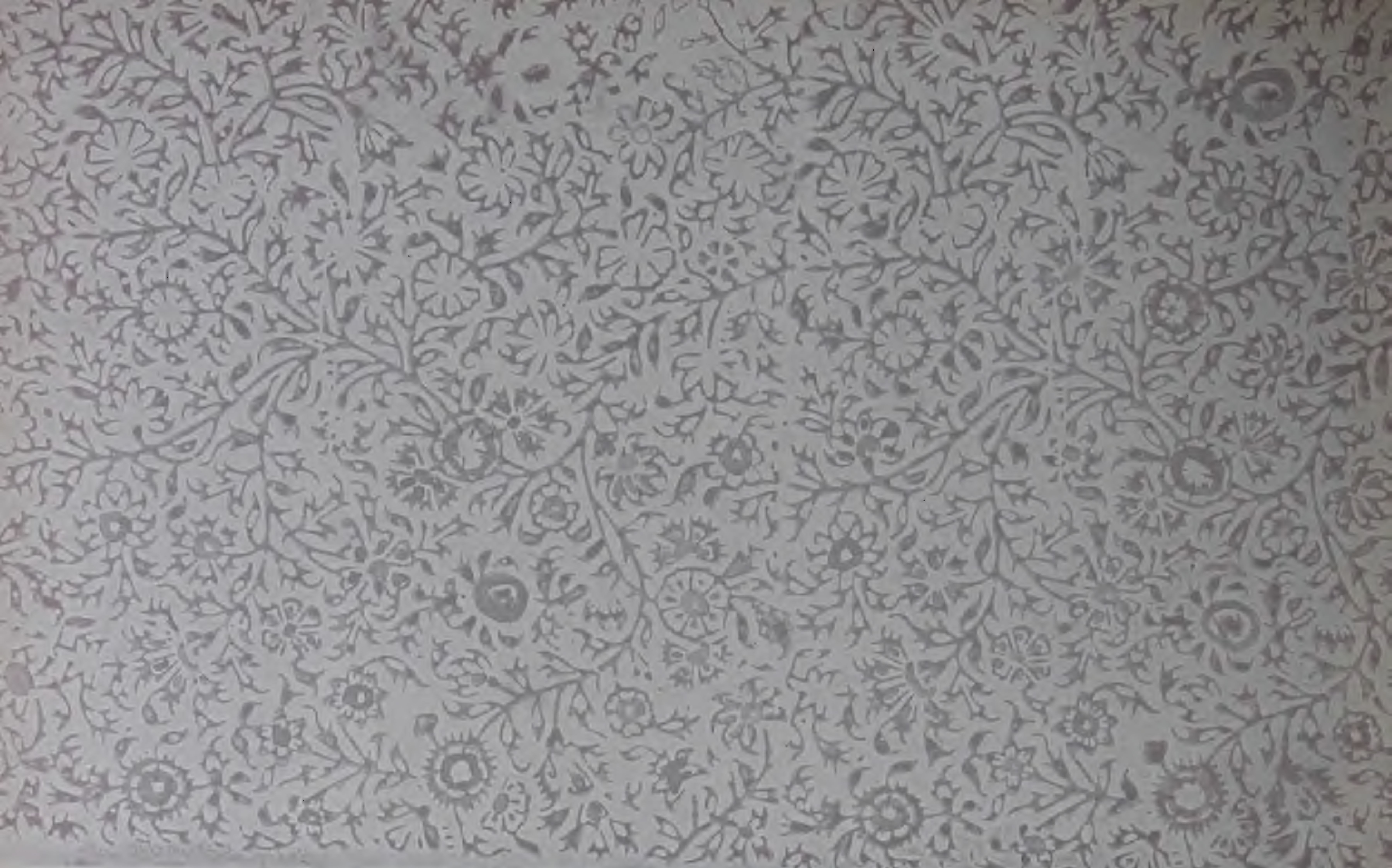
ندیدم دلبر و دلگیرم امـروز
نمانِ[۲۲] بـرَّهٔ بی شیرم امروز
نمانِ گرگ گُسْنه[۲۳] در بیابان
نمانِ شیر در زنجیرم امروز

* * *

سَرَتَ[۲۴] بالاگیر بانگ‌کن خدارا
نبادا بشکنی عهد و بفا را
نبادا از غریبـان یار گیری
غریبان سنگ زَنَن[۲۵] بالین‌مارا.—

---

۱۷ – bavardam = رفتم .
۱۸ – gal = بانگ ، بانگ خروس .
۱۹ – panjul = پنجه ، چنگال .
۲۰ – dabandam = ببندم .
۲۱ – kord = چوپان .
۲۲ – namane = مانند ، مثل .
۲۳ – gosnè = گرسنه ، گشنه .
۲۴ – sarata = سرت را .
۲۵ – zanan = می‌زنند .



طرح اولیهٔ متن یکپارچه قلمکار

پارچه های قلمکار

علی‌اکبر علائی

مقدمه : کشور کهنسال وباستانی ما ایران ازلحاظ داشتن گنجینه‌های هنری بسیار غنی‌است وبجرأت می‌توان گفت که ایران‌زمین ازدیرباز مهد هنرمندان بزرگی بوده‌است . حاصل کوششهای مداوم باستانشناسان و حفریات آنها ، مطالعات مستشرقین وایران‌شناسان برجسته‌ای چون گیرشمن وپوپ مؤید گفته‌های فوق است .

همچنین شاهکارهای هنری‌متعددی که‌اکنون درموزه‌های بزرگ جهان نگهداری می‌شود شاهد دیگری براین مدعاست.

آثار تغزلی وحماسی وفلسفی شعرای طراز اول ایرانی چون حافظ وخیام وفردوسی وسعدی ، معماری خیره‌کننده کاخهای باستانی چون تخت جمشید و مدائن ، کاشیکاریهای مساجد و اماکن متبرکه چون مسجد شیخ لطف‌الله و عالی‌قاپو ، مینیاتورهای کمال‌الدین بهزاد وتابلوهای محمودخان ملك‌ـ الشعرا ، قالی‌های بهارستان وزمستان خسرو همه وهمه درنوع خود شاهکارهای بی‌نظیری محسوب میگردند .

این مظاهر ظرافت و زیبائی‌که حاکی از ذوق سرشار



بازدید علیاحضرت شهبانو ازکارگاه پارچهٔ قلمکار غرفه هنرهای دستی ایران

واستعداد شگرف ایرانی حاصل تکامل تمدن چندین هزار ساله ما است. بعبارت‌دیگرروح زیباپرست‌وشاعرانه وهنردوست ایرانی الهام‌بخش نیروی خلاقه هنری او دراین راه پرشکوه بوده است.

رشته‌های‌مختلف هنری‌ایران هرکدام محسنات‌وامتیازات مخصوص بخود داردکه نمی‌توان درمقام ارزشیابی ومقایسه بین آنها برآمد ولی در میان هنرهای متعدد ایرانی‌که بعضی ازآنها متأسفانه بدست فراموشی سپرده شده‌است‌کمتر هنری می‌توان یافت‌که دراثرهجوم پدیده‌های هنری نو توانسته باشد تاب مقاومت بیاورد وتغییر خصوصیت ندهد. دردنیای فعلی که فواصل‌کشورها ازنظر ارتباط فوق‌العاده‌کوتاه شده‌است تأثیر محیطهای هنری روی رشته‌های مختلف هنر بسرعت فوق‌العاده‌ای نمودار میگردد. نقاش رئالیست تحت تأثیر محیطهای‌جدید بسبك پیکاسو وسالوادر دالی‌میگراید وکوبیسم پیش میگیرد ومعماری شرقی تحت تأثیر شیوه‌های غرب تغییر مسیرمیدهد وموسیقی اصیلی ایرانی رنگ جاز بخود میگیرد باتوجه باینکه خصوصیات هنری هرآب وخاکی جزو نوامیس آن مرزوبوم بحساب می‌آید تغییرسبك‌وگرایش‌درکارهنرهای ملی واقعاً می‌تواند بلیه‌ای محسوب‌گردد.

اختراعات متعدد نیز درتضعیف رشته‌های مختلف زیاد بی‌تأثیرنیست، با رواج دستگاههای چاپ وماشین تحریر دیگر نمیتوان درانتظار خوشنویسانی همپایه‌گذشتگان بود وهمچنین با رواج هنرعکاسی نمیتوان امید چندانی بظهورکمال‌الملك دیگری داشت. اما درمیان رشته‌های مختلف هنری ما درگوشه وکنار هنرهای متعددی نیز میتوان یافت‌که هنوز اصالت وباصطلاح رنگ وبوی ایرانی وشرقی خودرا حفظ‌کرده‌اند، که باید با دقت وکوشش فوق‌العاده‌ای ازانحراف مسیرآنها جلوگیری شود ودرکشورهای خارجی وجهه واعتبار خاصی برای هنر اصیل ایرانی‌کسب‌گردد. چه لطافت وبداعت آنها با اصالتشان همراه است وبس. باید هنرمند ایرانی مدافع هنر

خویش باشد وبا بکاربردن ذوق سلیم مختص بخودش واستفاده ازتکنیك غربی پایه‌گذار هنر نوینی گردد . حفظ میراث هنری وتکمیل واعتلای‌آن‌براساس موازین علمی وروشهای‌بین‌المللی ازوظایف ملی هرهنرمند ایرانی است .

درمیان هنرهای‌متعدد مستظرفه ایران هنری تحت‌عنوان چیت‌گری وجود دارد‌که عنوان مطلب مورد بحث ماست . این هنر که بغلط بقلمکاری مشهور شده‌است ازجمله صنایع دستی قدیمی ونفیس ایرانی است . نقوش ورنگ‌آمیزی پارچه‌های قلمکار خصوصیات‌کلی هنرهای ایران را داراست وهنری‌است که نزدیکی بیشتری با طرزفکر وذوق ایرانی دارد . قرابت ازاین لحاظ‌که دارای زمینه صددرصد ایرانی است ومأخوذ ازذوق ایرانی‌است . درمیان نقوش متعدد ومتنوع این‌پارچه‌ها میتوان تخیلات شاعرانه طراحان این پارچه‌ها راکه نقشه‌هائی برمبنای هنر اصیل ایرانی طرح کرده‌اند جستجو نمود .

اینك جهت آشنائی بیشترخوانندگان محترم با این هنر ظریف ودلپذیر بشرح قسمتهای زیر می‌پردازیم . این قسمتها عبارتنداز : ۱ – سابقه تاریخی ۲ – تنوع نقش پارچه‌های قلمار ۳ – آشنائی با طرزکار هنرمندان قلمکار[1].

۱ – سابقه تاریخی – قلمکاری ونقاشی روی پارچه ازدوره مغولها درایران مرسوم ومتداول گشته است بدین دلیل که دردوره فوق‌بعلت حمایت‌وپشتیبانی‌خوانین‌مغولی‌پارچه‌های منقوش چینی دربازارهای ایران فروش‌فوق‌العاده‌ای پیداکرده بود . وایرانیها نیز جهت رقابت با چینی‌ها وهمچنین بمنظور جلب‌نظرخوانین مذکور دست باابتکاراتی زدندکه ازآنجمله ابداع نقاشی روی‌پارچه یا باصطلاح اختراع پارچه‌های قلمکار است، سپس‌دردوره صفویه این هنر گسترش‌بیشتری‌پیداکرد ویا بعبارت‌دیگردوره صفوی اوج‌ترقی‌این‌رشتهٔ هنری‌بود وبتدریج دردوره‌های بعدی‌کارگاههای متعدد پارچه‌های‌قلمکاریکی‌پس ازدیگری تعطیل گردید. درگذشته دراکثرشهرهای‌ایران تعداد زیادی ازاین‌کارگاهها دایر بوده است وهنرمندان وطراحان

۱ – چنانکه درمقدمه نیز اشاره شده است بکاربردن لفظ قلمکار دراین بحث صرفاً بمنظور قلمکاری روی پارچه بکار برده شده است .

(ش ۳)

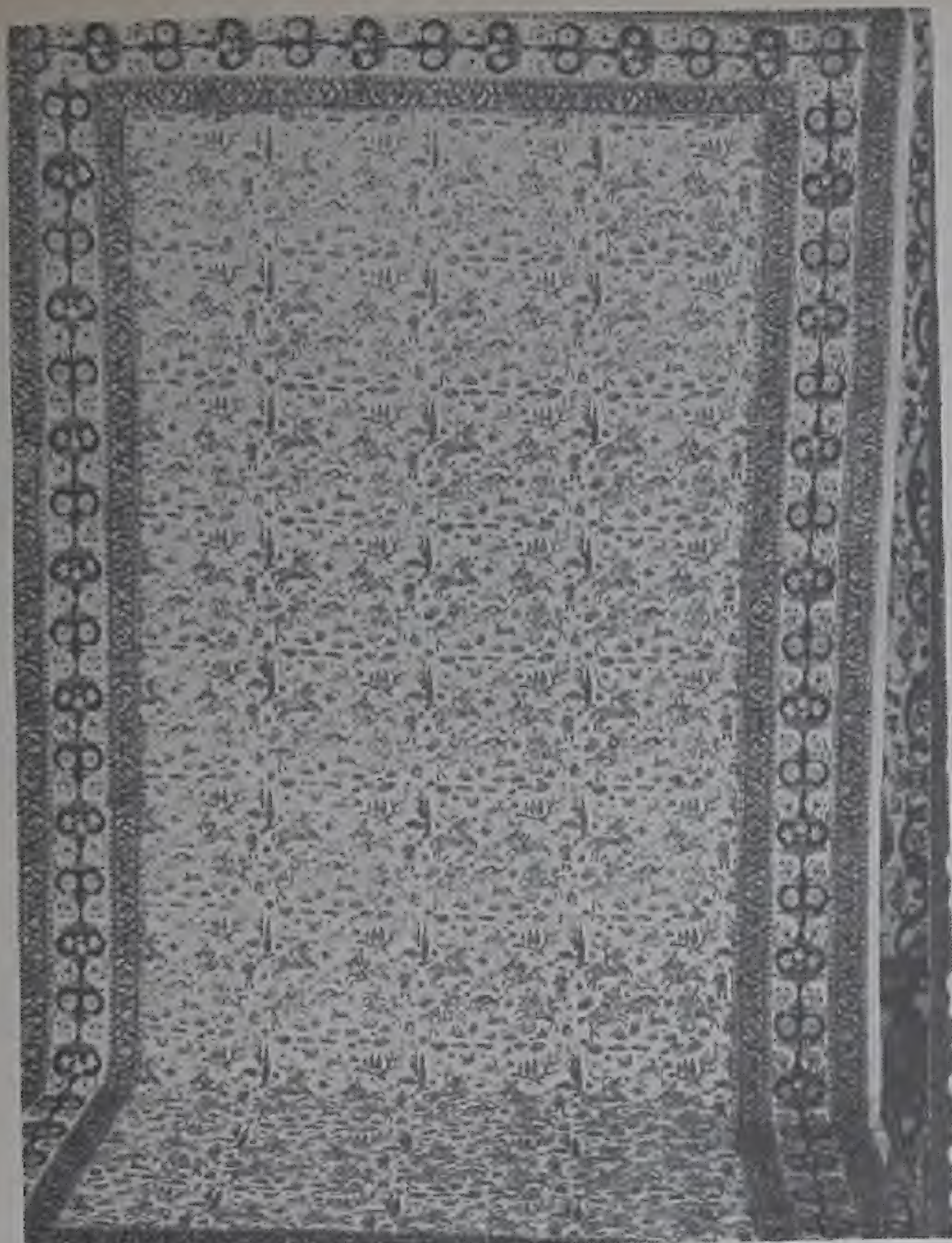




(ش ٤)

(ش ۲) تصویری ازنقش بزمی یك پارچه قلمکار

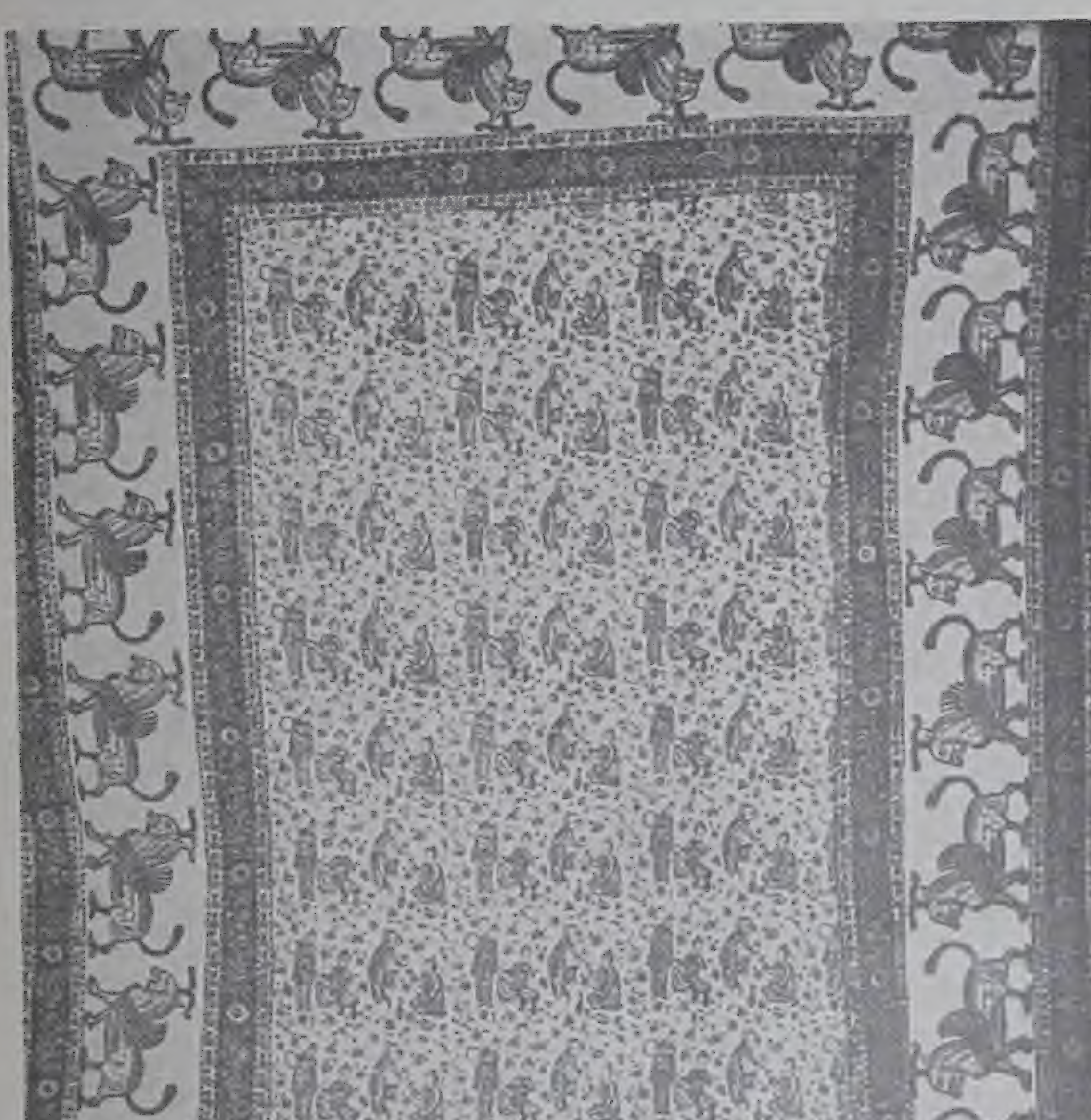




(ش ٦)



(ش ٥)



(ش ٧)

اینگونه پارچه‌هادرشهرهای مختلف‌ایران‌فعالیت‌قابل‌ملاحظه‌ای داشته‌اند. ازمعروفترین این شهرها اصفهان وشیراز وبروجرد را میتوان نام برد . ازنظراهمیت پارچه‌های قلمکار بروجردی دردرجه اول قرار داشته‌است . اما تنها شهری که درحال حاضر حامی این هنراست وفعالیتهای چشمگیر وتقریباً پراکنده‌ای درزمینه احیاء وجلوگیری ازانهدام این هنرظریف درآن‌بچشم میخورد شهر اصفهان است . دراین شهر درحدود چهل کارگاه کوچك و بزرگ دربازارچه‌ای مشغول فعالیت دراین زمینه میباشد ، درتهران نیز کارگاه‌کوچکی درغرفه هنرهای دستی ایران درطبقه فوقانی‌فروشگاه فردوسی بادوکارگرویك طراح وقالب ساز دایراست واحیاناً عده‌ای نیز بطورحرفه‌ای برای فروشگاهها وعتیقه‌فروشیها کار میکنند . دربازدیدی‌که سال گذشته وسیله علیاحضرت شهبانو (ش ۱) ازغرفه مذکور بعمل آمد پارچه‌های قلمکار نقاشی‌شده درکارگاه مذکور موردتوجه فوق‌العاده معظم‌لها قرارگرفت. دراین‌بازدید شهبانو دستوراتی درموردگسترش هنر مذکور صادر فرمودند. امروزه اکثر هنرمندان و طراحان پارچه های قلمکار درکارخانه هـای چیت سازی درزمینه نقاشی و رنگ‌آمیزی پارچه‌ها مشغول فعالیت هستند .



(ش ۸)

۲ – تنوع نقش پارچه‌های قلمکار – گرایش بسبکهای هنری گذشته وپیروی ازآن همیشه موردتوجه هنرمندان معاصر وهنردوستان عصر جدید بوده است . امروزه اکثر کلکسیونرها ومجموعه‌داران وافراد با ذوق همیشه درجستجوی آثار هنری باستانی میباشند که برمجموعهٔ خود بیافزایند . درمنازل اینگونه افراد اکثراً نشانه‌هائی ازآثار گذشتگان بچشم میخورد واگر این آثار اصیل نباشد ولی حداقل نسخه‌های جدیدی ازآثار متقدمین است .

مشرق‌زمین منبع الهام هنرمندان وهنردوستان غربی‌بوده است ودلیل این امر هم درسابقه تاریخی چندین هزار ساله هنرمندان شرقی‌است . بدینجهت این‌مسأله زیاد عجیب‌نمی‌نماید که آثارهنری کشورهای شرقی دربازارهای اروپائی‌وامریکائی بقیمت‌گزافی خرید وفروش میشود وخواستاران زیادی دارد.

تنوع نقوش پارچه‌های قلمکارکه تاحدی هم نزدیك بنقشه‌های فرشهای ایرانی است باعث‌گردیده است‌که پارچه‌های قلمکار خریداران زیادی پیداکنند. نقوش این پارچه‌ها بیشتر عبارتند از نقوش اسلیمی و نقشه‌های مجالس بزمی (ش ۲) وشاعرانه‌ای چون مجالس خسرو وشیرین ، لیلی ومجنون ، یوسف وزلیخا ، شیرین وفرهاد ، مجالس عیش ونوش سلاطین گذشته با ساقیان ورقاصان ومطربان درباری ، منظره شکار وچوگان ، مخصوصاً مناظرشکارگورخروآهو ، مجالس رزمی که حاوی صحنه‌هائی ازداستانهای شاهنامه فردوسی ووقاعه کربلاست ، همچنین شمایلهائی مربوط بائمه اطهار وپیشوایان دینی نیز درمیان این نقوش مشاهده می‌شود .

مطالعه وبررسی نقشه‌های متنوع این پارچه‌ها بماکمك خواهدکردکه بنکات مهمی ازهنرهای‌گذشته دسترسی بیابیم . درمیان این نقشه‌ها میتوان آثار اصیلی ازهنرگذشته ایران را که درسایرقسمتهای مختلف هنری نیزمشاهده میشود دریافت . برای مثال نقش معروف بته‌ترمه‌ای یا بته‌جقه‌ای‌که به بته شاه‌عباسی نیزمعروف‌است (ش ۳ و ٤ و ۵) دراغلب‌این‌پارچه‌ها چه درحاشیه وچه درمتن بمقدارزیادی یافت میشود . همچنین تصاویری ازستونهای دربارها با سرستونهای معروف‌گاوهای بالدار تخت جمشید نیزمشاهده میگردد . ضمناً درحواشی این پارچه‌هاکتیبه‌هائی بخط‌کوفی ونستعلیق‌که شامل آیات قرآن واشعار عربی‌وفارسی‌است مشاهده میگردد . یکی ازاین‌حاشیه‌ها معروف بحاشیه محتشم است وشامل دوازده بیت ازآثار محتشم کاشانی است‌که دررثای امام حسین ع سروده شده‌است .

چنانکه‌گفته شد بعلتِ وجود خصوصیات شرقی وایرانی درپارچه‌های قلمکار امروزه این پارچه‌ها مصارف متعددی پیداکرده است‌که اغلب بصورت زینت بکار میروند وعبارتنداز پرده ، روتختی (ش ٦ و ۷) ، رومیزی ، سفره ، سجاده ، زیرعمامه ، بقچه (ش ۸) ، چارقد ، دستمال ، لباسهای محلی ، پیراهنهای زنانه ، روسری ، شال‌گردن ، کیف وکراوات .

۳ – آشنائی باطرزکار هنرمندان قلمکار .

الف – وسائل لازم :

۱ – میزچوبی – بطول وعرض ۷۵×۱۲۵ سانتیمتر وبا پایه‌هائی‌بطول ۲۵ سانتیمترکه قطرسطح‌آن‌درحدود ۷ سانتیمتر می‌باشد .

۲ – چادرشب – عبارت‌ازهشتاد مترمتقال‌است. چادرشب را تا میکنند وروی میزپهن می‌کنند وعلت بکاربردن چادرشب بخاطر اینست‌که رویهٔ میز یکنوع خاصیت ارتجاعی داشته باشد تاهم دندانه‌های قالب‌ها خرد نشود وهم پارچه پهن شده جهت رنگ‌آمیزی‌کاملاً رنگ‌بخودبگیرد ، درهربیست روزچادرشب را بعلت سفت شدن عوض می‌کنند .

۳ – قدح یا کشتی – عبارت ازقدح بزرگی است ازسفال که قطردهانه آن درحدود چهل سانتیمتر است . بقدح مذکور پنجری نیز اطلاق میشود . قدح را همیشه لبریز می‌کنند از کتیرائی‌که درحدود سه روز خیس شده وبحالت فرنی درآمده است وعلت مصرف‌کتیرا بحالت تقریباً خمیری صرفاً ایجاد یك محیط الاستیك درزیرپارچه استامپ می‌باشد. ایجاد این حالت بخاطرآنست‌که تمام قسمتهای قالب بخوبی با رنگ‌آغشته گردد . چون مایع داخل قدح بمرور زمان حالت چسب مانند خودرا ازدست می‌دهد لهذا درفواصل معین زمانی مایع داخل قدح را عوض می‌کنند .

(ش ۱۰)



(ش ۹) دراین تصویر کارگر قلمکار پارچه روی قدح را با رنگ لازم آغشته می‌کند





(ش ۱۱) تصویر تعدادی از قالب موئی‌که جهت قلمکاری بکار می‌رود

(ش ۱۲)



۴ – استامپ – استامپ بپارچه‌ای اطلاق می‌شود که درحدود یك مترمربع مساحت دارد وروی قدح را با آن‌بشکل دنبك می‌پوشانند (ش ۹) وروی آنرا باقلم‌مو برنگهای‌مخصوصی آغشته می‌کنند وسپس قالب را با پارچه استامپ با رنگهای لازم آغشته میسازند.

۵ – مچ‌پیچ – مچ‌پیچ تشکیل شده‌است ازیك‌قطعه پارچه ۲۰×۱۵ وچند قطعه چرم که کارگرقلمکار آنرا بطرزمخصوصی به مچ خود می‌بندند تا ضربه‌ای‌که برروی قالب می‌زند باعث رنجش مچ دست نشود درشکل ۱۰ وضع بستن مچ‌پیچ را بمچ دست وهمچنین وضع قرارگرفتن قطعات چرمی را می‌توان بخوبی مشاهده کرد.

۶ – طاقه عبارت ازپارچه‌ای است‌که قلمکار روی‌آن

نقاشی میکند .

۷ – رنگ – رنگهای مخصوصی جهت رنگ‌آمیزی پارچه‌های قلمکار بکار میرود که ذیلاً بطرزتهیه آنها اشاره خواهد رفت .

۸ – قلم – عبارت ازنوعی قلم‌مو است که جهت آغشته ساختن پارچه استامپ روی قدح با رنگهای مخصوص بکار میرود .

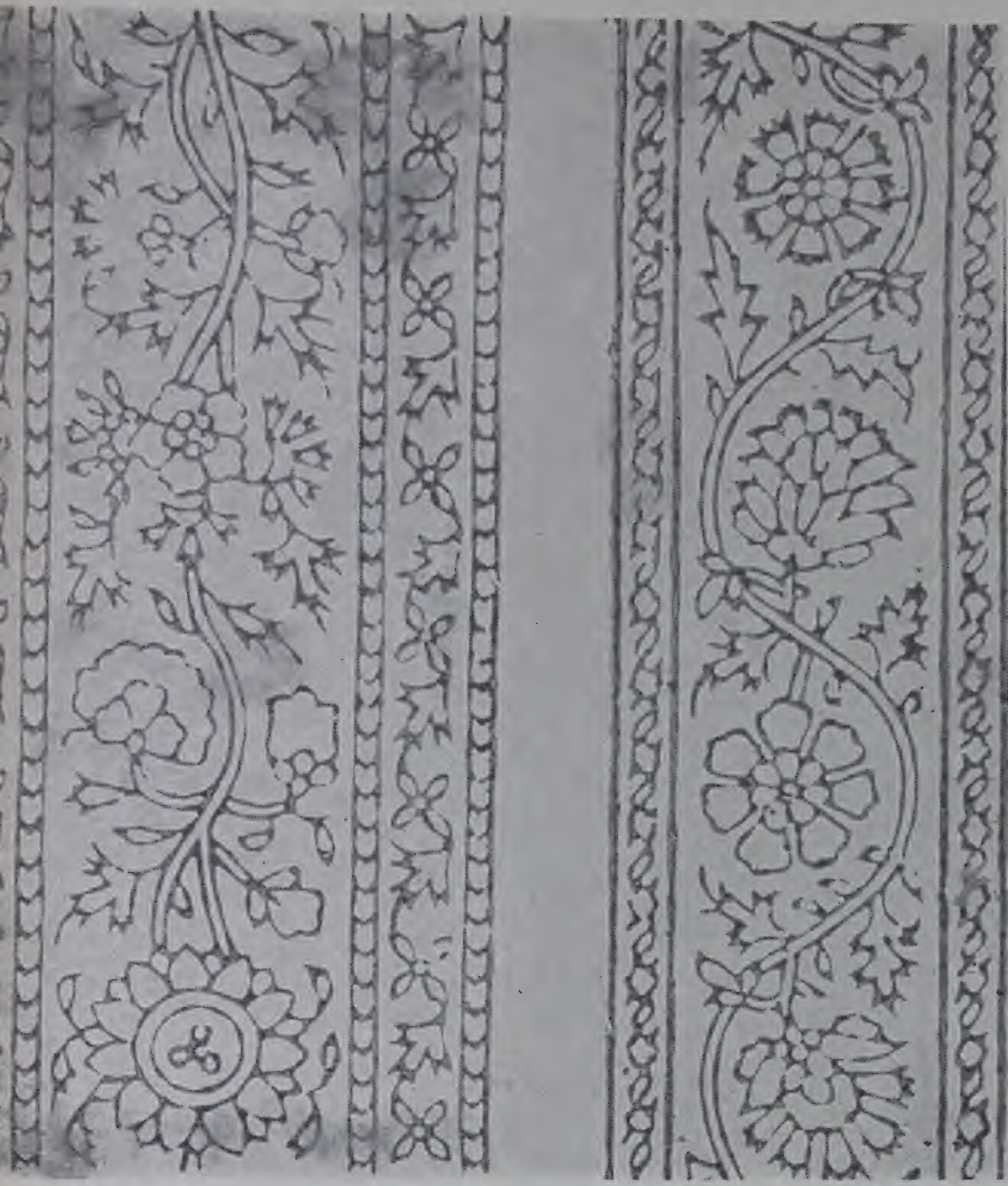
۹ – قالب – قالب‌ها عبارتند ازقالب‌های چوبی که بطرز کنده‌کاری ساخته میشود ودرقسمتهای بعد بطرز ساختنشان اشاره خواهد شد (ش ۱۱) .

ب – طرزتهیه طاقه – چنانکه گفته شد طاقه بپارچه‌هائی اطلاق می‌شود که جهت رنگ‌آمیزی یا باصطلاح قلمکاری بکار میرود . طاقه را قبلاً باندازه‌های موردنظر آماده می‌کنند. حاشیه این پارچه‌ها وسیله‌کارگران زن ریشه‌تابی میشود . معمولاً پنج نوع پارچه جهت طاقه مصرف میشود . نوع اول پارچه‌های ابریشمی است که اکنون بکاربردنش رواج ندارد . نوع دوم کرباس‌است . نوع سوم که ناشور نامیده میشود متقالی است که ریزتر ازکرباس بافته میشود ودست‌باف نیزمی‌باشد . نوع چهارم که به ململ حاج علی‌اکبری معروف است یکنوع پارچهٔ کارخانه‌ای‌است . نوع‌پنجم یکنوع چلواروکتان‌خارجی است . بدیهی‌است برای طاقه نمیتوان پارچه‌هائی پشمین مصرف نمود . پارچه‌های طاقه‌ای را قبلاً برای اینکه زمینه کرمی پیداکند درآبی که محتوی پوست انارآسیاب شده است شستشو می‌دهند . پارچه شستشو یافته معمولاً دارای چروك است لهذا پارچه‌ها را درحالت فعلی درمحلهای آفتابگیر پهن‌کرده وپس ازخشك شدن باجبار روی آنها آبپاشی می‌کنند وسپس جهت اطوکردن آنها را درزیرفشار پرسهای مخصوص وسنگهائی مانند سنگهای آسیاب قرار می‌دهند وبعداً پارچه‌های اطویافته را جهت نقاشی بکارگاه میبرند .

ج – طرزتهیه رنگ – معمولاً پنج نوع رنگ جهت رنگ‌آمیزی پارچه‌های قلمکار بکار میرود که عبارتنداز سیاه ، قرمز ، زرد ، آبی ، سبزوبترتیب بطرزتهیه هرکدام ازرنگهای فوق اشاره میگردد :

۱ – طرزتهیه رنگ سیاه – برای تهیه رنگ سیاه مواد زیرلازم است : زنگ‌آهن چهارمثقال ، زاغ سیاه قزوین وسه مثقال روغن‌کنجد . کتیرا را تقریباً بمدت بیست روزخیس می‌کنند ومواد مذکور را درمایع مذکور حل می‌کنندکه منجر به تهیه مایع سیاهرنگ وبا ثباتی می‌شود .

۲ – رنگ قرمز – برای‌تهیه رنگ قرمز دوکیلوکتیرای محلول ، دو سیرونیم زاغ سفید قزوین و سه سیر گِل سرخ (اُخری) لازم است . ابتدا زاغ را درآبی که درحال جوش است حل می‌کنند وسپس داخل آن‌کتیرا می‌ریزند وپس‌از

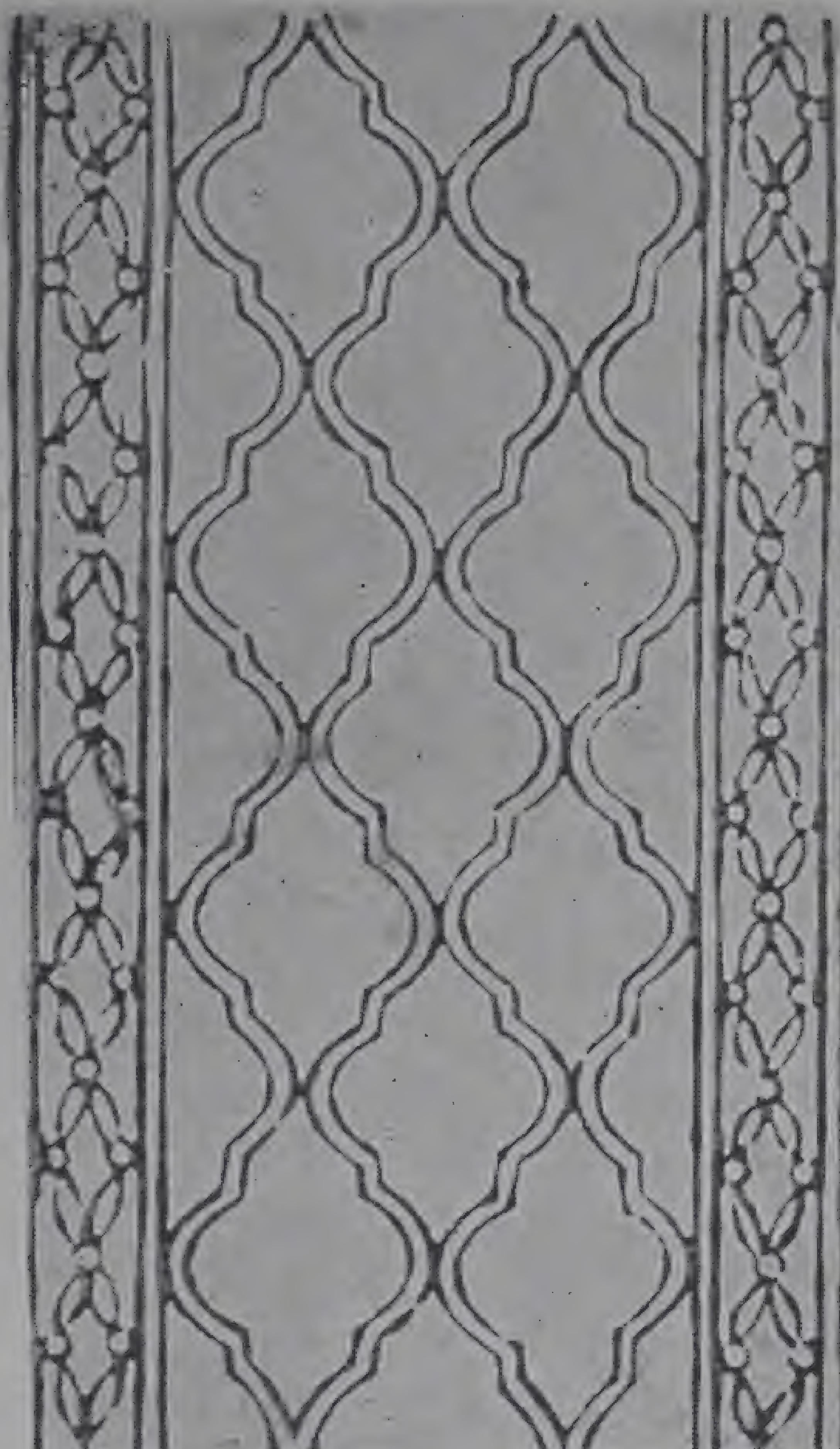


مدتی درحدود پنج دقیقه‌گِل محلول را بمخلوط فوق اضافه می‌نمایند ، مایع سرخ رنگی حاصل میگردد .

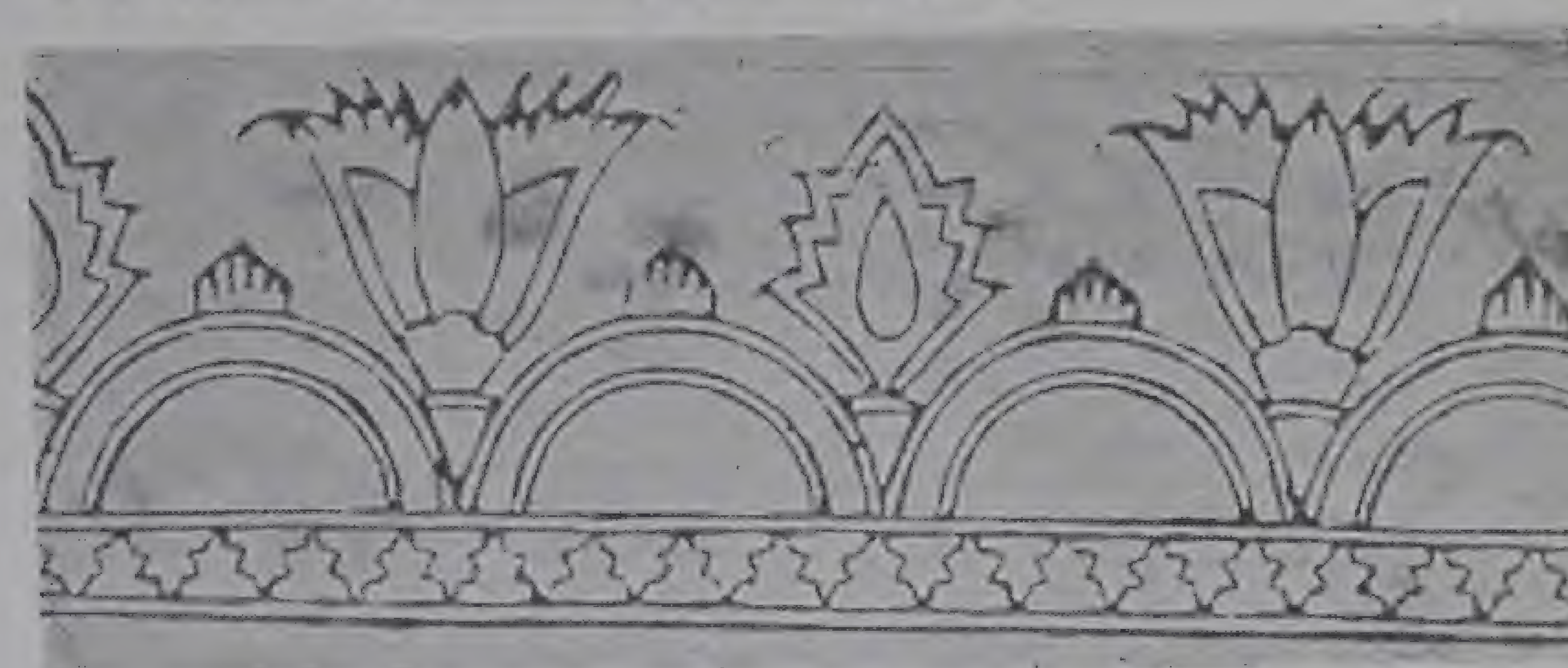
۳ – تهیه رنگ زرد – برای‌تهیه رنگ زرد پوست‌خشك شده اناررا می‌کوبند ودرآب جوش حل می‌کنند سپس مایع را ازصافی می‌گذرانند ویك سیرزاغ سفید بمایع حاصله اضافه می‌نمایند مایعی برنگ زرد متمایل بشیری تهیه میشود .

٤ – تهیه رنگ آبی – نیل راکوبیده و بصورت گرد درمیآورند ودرآب‌جوش حل می‌کنند سپس برمایع حاصله یك کیلوکتیرای محلول اضافه می‌کنند.

۵ – تهیه رنگ سبز– برای‌تهیه رنگ سبز برمایع شیری رنگ حاصله درقسمت سوم مقداری‌کتیرای محلول ودویست وپنجاه‌گرم رنگ‌آبی تهیه شده (بطریقی‌که درقسمت چهارم اشاره رفت) اضافه می‌نمایند محلولی برنگ سبزچمنی حاصل میگردد . بدیهی‌است‌که اوزان ومقادیر ذکرشده نسبت معینی است‌که دراثرتجربه بدست‌آمده‌است ودرصورت اینکه بخواهند بمقدار بیشتری رنگ تهیه نمایند نسبت‌ها را بهمان مقدار بالا می‌برند .



دونوع حاشیه



د – تهیه قالب – برای تهیه قالب معمولاً ازچوبهای سخت وبا دوام جنگلی استفاده میشود . تنه درختان را بشکل استوانه‌هائی بقطر بیست سانتیمتر و ارتفاع هیجده سانتیمتر می‌برند . این چوبها را بمدت زیادی درحدود یك الی دوسال درجای آفتابگیری قرار می‌دهند تاکاملاً خشك شود وسپس قاعده‌ای ازاستوانه راکه می‌خواهند جهت‌کنده‌کاری قالب مورد مصرف قراردهند با رنده وسمباده صاف می‌کنند وروی آن ورقه‌های نازك بقطرپنج میلیمتر با پیه مذاب ایجادمی‌کنند تا سطح چوب نرم ومناسب‌کنده‌کاری شود . چه تنها دراین صورت است‌که قالب‌ساز براحتی میتواند با قلم یا منقاش نقشهای موردنظر را روی چوب بکند . سپس ورقه پیه را از روی قالب می‌تراشند ، بعد روی قالب را باآب پوست انار ومحلول‌کتیرا مالش می‌دهند ونقشه راکه قبلاً درروی‌کاغذ کشیده‌اند بعکس روی قالب برمیگردانند وبا دست پشت‌کاغذ را مالش می‌دهند تا نقشه روی قالب ترسیم‌گردد . سپس با قلمهای مخصوص‌که منقاش نامیده می‌شود نقشه را روی قالب می‌کنند وکلیشه یا قالب آماده می‌گردد .

این‌کلیشه‌ها وقالب‌ها برحسب نقش خود اسامی‌مخصوصی دارند که در میان کارگران کارگاههای قلمکاری بآن اسم معروفند. تعدادی ازاین‌کلیشه‌ها عبارتنداز: محرمات، رجرج، درهم ، بند متکا ، بند رومی ، زنجیره ترمه ، زنجیره مرغ ، گلدان ، گل هشت‌دانه یا هشت‌تا یك‌گل ، گل‌تاج ، کتیبه شاه‌عباسی ، صحرای محشر ، جنگ هفت لشگر ، ذوالفقار علی . . . .

ه – مراحل مختلف – پس‌ازآماده شدن وسائل لازم سه مرحله اصلی درکار قلمکاری مشاهده میشودکه‌کاملاً شبیه‌کار ومراحل عکاسی است . این مراحل عبارتند ازمرحله چاپ وظهور وثبوت‌که ذیلاً شرح هرکدام ازمراحل فوق ازنظر خوانندگان محترم میگذرد :

۱ – مرحله چاپ – دراین مرحله‌که مرحله ابتدائی‌است رنگرزونقاش‌عمل‌نقاشی‌را روی‌پارچه انجام میدهد. بدینترتیب که‌کارگر پشت میزمخصوص می‌نشیند وپس‌ازبستن مچ‌پیچ به‌مچ دست چادرشب را روی میز پهن می‌کند وسپس طاقه موردنظرراکه قبلاً حاشیه‌اش زنجیره‌تابی شده‌است روی چادر شب پهن می‌کند. بدیهی‌است طاقه قبلاً بطرزی‌که‌گفته شد زمینه کرمی پیداکرده است . سپس کارگر با قلم‌مو رنگ مورد نظررا روی پارچه ناشور (استامپ) که درروی قدح قراردارد آغشته میکند وسپس قالب را برداشته وباستامپ می‌زند وبعد قالب را بمشابه مُهری روی طاقه قرارمیدهد(ش ۱۲) وبا دستی‌که مچ‌پیچ بآن بسته است ضربه‌ای برپشت قالب وارد می‌سازد ونقش قالب روی طاقه میافتد . البته چون اکثراً پارچه‌ها دارای رنگهای متعدد هستند(اصولاً پنج رنگ) لهذا قلمکار مجبوراست پنج‌بار بارنگهای مختلف طاقه را قالب‌بزند. نقشهای حاصله اصلی وثابت نیستند ومحتاج دومرحله دیگر است تا دارای رنگ ثابت شود .

۲ – مرحله ظهوروثبوت – برای اینکه پارچه‌ها دارای رنگهای اصیل وثابتی باشند پارچه‌های رنگ‌آمیزی شده راکه مرحله اول راگذرانده است بکارگاههای دیگری میبرند. این پارچه‌ها را دردیگهای بزرگی‌که دارای محلول رناس‌کوبیده وجوهر رناس (آلزرین) است قرار می‌دهند، بعدازدو ساعت پارچه‌ها را ازدیگ درآورده ومجدداً شستشو می‌دهند واین آخرین مرحله عمل است‌که پارچه‌هائی با نقوش زیبا وثابت را نتیجه میگردد .

عکاسی رنگین

کرمانی

درشماره قبل بطور اختصار برای روشن شدن ذهن عکاسان آماتور و مبتدیان کار عکاسی رنگی مطالبی در زمینه استفاده از فیلم های رنگی ریورسال روزذکر شد.

ولی اغلب اتفاق افتاده بعلت عدم آشنائی از نوع فیلم روز برای عکسبرداری درشب با لامپهای روشنائی استفاده شده و نتیجه مطلوبی حاصل نگردیده.

همانطورکه در شماره قبل گفته شد فیلمهای نور روز برای شرایط نوری حدود ۵۴۰۰ کلوین ساخته شده درحالیکه لامپهای عکاسی که دارای حرارت رنگ بیشتر از لامپهای معمولی روشنائی میباشند در حدود ۳۴۰۰ – ۳۲۰۰ حرارت رنگ دارند باین ترتیب اختلاف حرارت رنگ در حدود ۲۰۰۰ کلوین موجب گرایش رنگ فیلم به نارنجی خواهد شد.

فیلم‌های ریورسال نور مصنوعی

هریك ازکارخانه‌های سازنده فیلم رنگی عکاسی یك یا چند نوع فیلم رنگی برای شرایط نوری در حدود ۳۴۰۰ – ۳۲۰۰ کلوین میسازند. کارخانه آگفا CKP که ساختمان امولسیون آن برای ۳۱۰۰کلوین حرارت رنگ مناسب است و کارخانه‌کداك فیلم‌های Ektachrome B برای حرارت‌رنگ ۳۲۰۰ کلوین و High Speed Ektachrome B برای حرارت‌رنگ ۳۲۰۰ و Kodachrome II Professional A برای حرارت‌رنگ ۳۴۰۰ کلوین را میسازد. اگرچه درمواقع خیلی ضروری از فیلم‌های ریورسال روز میتوان با استفاده ازفیلتر Photo flood filter (No. 80 B) درشرایط نوری ۳۴۰۰ کلوین وفیلترهای (No. 80 A + No. 82 A) در شرایط نوری ۳۲۰۰ کلوین درنور لامپهای عکاسی‌عکسبرداری نمود این تنها در مواقعی است که عکاسی فیلم نور روز در دوربینی داشته باشد وبناچار بخواهد دنباله فیلم خودرا در شرایط نورمصنوعی عکسبرداری نماید ولی درمواقعیکه منظور عکسبرداری درشب با نور مصنوعی باشد باید ازفیلم نوع نور مصنوعی استفاده نمود.

استفاده از فلاش در عکاسی رنگی

خصوصیات نوری فلاشهای الکترونیك شباهت زیادی به کیفیت نور روز دارد حرارت رنگ نور این نوع فلاشها بین ۴۵۰۰ تا ۵۶۰۰ کلوین است باینجهت فیلم های نور روز رنگی را میتوان مستقیماً با استفاده از فلاشهای الکترونیك درشب عکسبرداری نمود همانطور که در یادداشتهای قبل گفته شد استفاده ازفیلتراسکای‌لایت‌کداك (81 A) درعکسبرداری های با فلاش الکترونیك خصوصاً فلاشهائیکه دارای حرارت رنگ زیاد میباشند ضروریست. فلاشهای لامپی ازنوع بی‌رنگ برای فیلم‌های رنگی نور روز بعلت پائین بودن حرارت رنگ مناسب نیست و موجب گرایش رنگ بسوی نارنجی میشود باینجهت این نوع لامپها یا با استفاده از فیلتر Photoflach Filter (No. 80 C) عکسبرداری میکنند یا لامپ را با جوهر آبی مخصوص رنگ میکنند یا مستقیماً از لامپهای فلاش‌آبی استفاده مینمایند.

منابع نور مصنوعی

منابع نور مصنوعی بطور کلی شامل انواع لامپهای فیلامان‌دار (تانگستن) ولامپهای فلورسنت (گازی) ولامپهای ذوغالی (آرك) و فلاشهای الکترونیك و لامپهای فلاشی که امروزه متداول و مورد استفاده است همانطورکه در عکسبرداری در نور روز خصوصیات ساختمان فیلم و زمان و مکان و ساعات روز (ازنظر حرارت رنگ) مورد توجه و دقت است. جدول شماره ۱

جدول ارزش حرارت رنگ بعضی منابع نور مصنوعی

منبع نور	ارزش‌حرارت رنگ‌به‌کلوین
لامپهای آرگافتو فیلیپس و نیترافتو B اسرام ۵۰۰ واتی	۳۱۰۰
لامپهای عکاسی از نوع فیشر و جنرال الکتریك ۵۰۰ واتی	۳۲۰۰
لامپهای‌نیترافتو S و N اسرام ۵۰۰ واتی	۳۴۰۰
لامپ فلاش بی‌رنگ و آرك ذغالی	۳۸۰۰
لامپ فلاش آبی	۵۵۰۰
آرك ذغالی H.I.	۶۰۰۰

در عکسبرداری درنورمصنوعی مسئله‌خصوصیات‌ساختمان فیلم وارزش نوری منابع نور از نظر کلوین باید از هرجهت رعایت شود .

بهترین منابع نور مصنوعی که برای استفاده عکاسان آماتور توصیه شده لامپهای فیلامان‌دار عکاسی است که اغلب کارخانه‌های بزرگ سازنده لامپهای روشنائی میسازند این لامپها درشرایط تعیین شده در موقعیکه نو باشند دارای حرارت رنگی معادل ۳۲۰۰ تا ۳۴۰۰ میباشند .

تغییر حرارت رنگ در لامپهای عکاسی

لامپهای روشنائی فیلامان‌دار به تناسب عمری که میکنند وولتاژی که لامپ را روشن میکند میتوانند دارای‌خصوصیات طیفی متغیری باشند .

گواینکه عقیده براینست که عکاسی با نور مصنوعی بعلت قابل کنترل بودن و امکان ثابت نگهداشتن خصوصیات حرارت رنگ با ثابت نگهداشتن ولتاژ یا استفاده از فیلترهای تعادل رنگ سهل‌تر از عکاسی در روز است معهذا بایدبعواملی که موجب تغییر حرارت مزبور میگردد توجه داشت .

تغییر ولتاژ

حرارت رنگ در لامپهای تانگستن بستگی زیادی به ولتاژبرق دارد هرچه ولتاژ بالا باشد نور لامپ سفیدتر و حرارت رنگ بیشتر است وهرچه ولتاژ کمتر باشد فیلامانها قرمزتر ودرنتیجه حرارت رنگ نور پائین میآید باینجهت یك لامپ تانگستن فقط درموقعی دارای حرارت رنگ ثابتی است‌که در ولتاژ ثابت‌کار کند . دراستودیوهای عکاسی مجهز برای ثابت نگهداشتن ولتاژ ازترانسفورماتورهای مخصوص اتوماتیك استفاده میکنند . بطورکلی تا ۱۰۰ کلوین تغییر حرارت رنگ قابل چشم‌پوشی است ولی تغییر ۲۰۰ کلوین حرارت رنگ تحت هرشرایطی موجب دگرگونی‌حرارت رنگ خواهد شد .

عمر لامپ

مسئله عمر لامپ وعواملی که دراثر زیاد کارکردن لامپ بوجود میآید به ولتاژ بستگی ندارد لامپ بمرور زمان ازیك طرف در اثر سوختن فیلامان و نازك شدن سطح نورانی واز طرف دیگر دراثر پوششی که از بخار یا دود سوختن فیلامان سطح‌داخلی‌لامپ‌را میپوشاند موجب‌پائین‌آمدن‌حرارت رنگ نور لامپ میشود باین ترتیب یك لامپ عکاسی از نوع ۵۰۰ وات که دارای حرارت رنگ ۳۲۰۰ کلوین در موقع نو بودن میباشد دراثر کارکردن تا حدود ۱۷۰ کلوین تنزل حرارت رنگ پیدا میکند برای جبران این تغییرات حرارت رنگ که براثر تغییر ولتاژ و فرسودگی لامپ حاصل میشود یك سری فیلتر تعدیل نور ساخته شده که در عکاسی های دقیق رنگی مورد استفاده میباشد .

گرایش به تاریکی و دگرگونی رنگ درسرعتهای کم

درمواقعیکه با فیلم‌های نور مصنوعی در نور چراغ عکسبرداری میشود اغلب بعلت کافی نبودن نور صحنه لازم میشود که از سرعتهائی طولانی‌تر از ۵ ثانیه استفاده شود در چنین موقعیتی اگر با دیافراگمی که نورسنج بما داده عکسبرداری کنیم پس ازظهور فیلم ملاحظه میشود علاوه بر آنکه نور کافی بفیلم نرسیده تغییراتی در رنگ اصلی صحنه در فیلم حاصل شده‌که باصطلاح همان **Reciprocity Effect** یا بفارسی گرایش بتاریکی و دگرگونی رنگ است و این حالت وقتی حاصل میشود که فیلم را اززمانی‌که برای نور دادن آن توصیه میشود طولانی تر نور دهیم این مرز در فیلم‌های مختلف فرق میکند مثلا برای فیلم‌های اکتاکروم نور روز $\frac{1}{50}$ ثانیه وبرای اکتاکروم نور مصنوعی $\frac{1}{2}$ ثانیه تعیین‌گردیده . کارخانجات سازنده فیلم برای اینکه معیار صحیحی دردست استفاده‌کنندگان باشد براساس یك‌سلسله آزمایش ومحاسبات دقیق برای هر فیلم جدولی تهیه میکند که معمولا همراه ورقه مشخصات فیلم دراختیار استفاده‌کننده میگذارند مثلاً برای فیلم **Ektachrome - X** جدول شماره ۲

جدول شماره ۲

زمان تعیین‌شده وسیله نورسنج	برای یك ثانیه	برای ده ثانیه	برای صد ثانیه
+ مقدار بازشدن دهانه دیافراگم برای جبران کمبودنور	$\frac{2}{3}$ دیافراگم	$1\frac{1}{3}$ دیافراگم	$2\frac{2}{3}$ دیافراگم
+ فیلتری که برای اصلاح رنگ باید استفاده شود	cc 05 y	cc 20 y	cc 40 y

جدول شماره ۳

زمان تعیین شده وسیله نورسنج	برای یك ثانیه	برای ده ثانیه	برای صد ثانیه
↓ + مقداربازشدن دهانه دیافراگم برای جبران کمبود نور	$\frac{۲}{۳}$ دیافراگم	۱ $\frac{۱}{۳}$ دیافراگم	۲ دیافراگم
↓ + فیلتری که برای اصلاح رنگ باید استفاده شود	cc 05 G	cc 10 G	cc 05 y

وبرای فیلم High Speed Ektachrome - B جدول شماره ۳ داده شده .

باین ترتیب مسئله نور دادن در فیلم های رنگی میتواند موجبات دگرگونی رنگ را فراهم نماید که بـا توجه به راهنمائیکه همراه فیلم است میتوان برفع آن اقدام نمود .

نسبت کنتراست در عکاسی رنگی

اگر عمل روشن کردن یك مدل یا صحنه را با وسائل قابل قبول ورضایتبخش است اکثراً برای عکسبرداری رنگی از همان صحنه صحیح و مطلوب نیست .

درنورپردازی عکاسی سیاه و سفید مقدار نور منابع‌نور میتواند بمیزان زیادی باهم اختلاف داشته باشند یا باصطلاح نسبت کنتراست نور صحنه زیاد باشد .

ولی در عکاسی رنگی چون مسئله رنگ و بازده صحیح ومنطقی رنگ مورد نظر است این نسبت تا میزان یك به سه





نوری برای عکسبرداری نورپردازی بنامیم میتوان اینطور تعریف کرد :

نورپردازی که معمولاً در عکسبرداریهای سیاه و سفید مناسب است .

وقتی اختلاف نور در عکسبرداری رنگی از نسبت ۱ به ۳ تجاوز میکند رنگهائی که درتاریکی شدید قرار گرفته اصالت





وارزش واقعی خودرا از دست داده با سطوحی از شیئی که دارای همان رنگ ودر روشنائی قرار دارد هم آهنگی نداشته ازحالت طبیعی خارج خواهد شد .

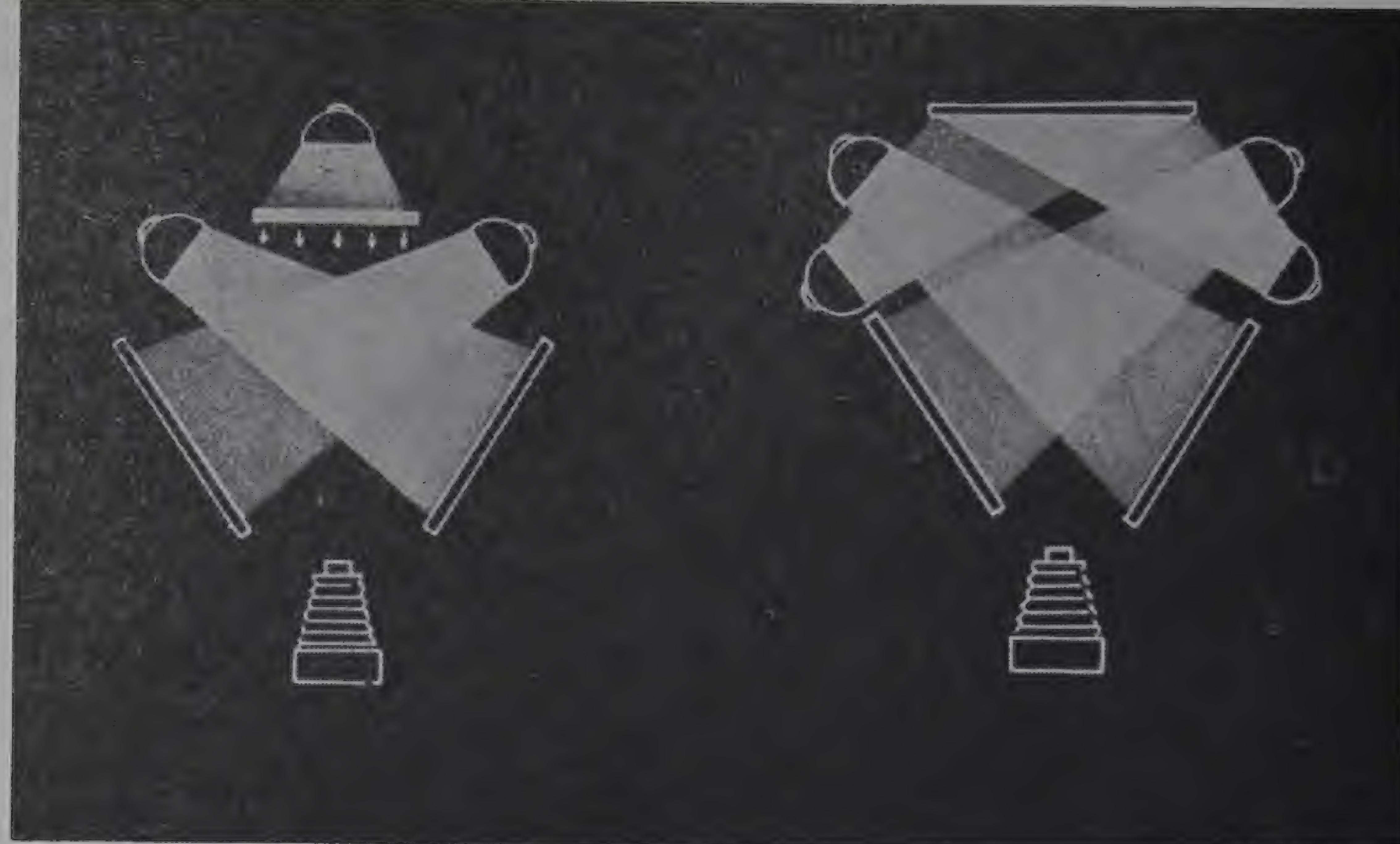
البته باید توجه داشت که این نسبت ۱ به ۳ یك قانون کلی نیست ودر کارهای عکاسی رنگی یك عکاس ورزیده وخبره میتواند به تناسب کاری که انجام میدهد این نسبت را بدلخواه تغییر دهد ولی بطور کلی در عکسبرداریهای آماتور رعایت این نسبت وگریز ازکنتراست‌های شدید نتایج بهتری خواهد داشت .



استفاده از رفلکتور

رفلکتور وسیله نوری ساده‌ایست که در هراستودیو مورد استفاده است آماتورها خصوصاً ازاین وسیله درعکسبرداریهای صورت و اشخاص در روز یا شب برای تعادل نورپردازی میتوانند بخوبی استفاده نمایند رفلکتورها از چسباندن ورقه‌های کاغذ سفید شفاف یا ورقه‌های نازك آلومینیم بروی فیبر یا تخته دراندازه‌های مختلف بدست میآید .

اگر از رفلکتور بخوبی استفاده شود درحقیقت با خرج کم کار یك منبع نوری را انجام داده بدیهی است که قدرت نوری رفلکتور بستگی به قابلیت سطح شفاف آن داشته وفاصله وطرز قرارگرفتن درمقابل منبع نور درشدت منعکسه آن مؤثر است .





استفاده ازنورسنج برای تعیین نسبت نور

نورسنج میتواند در تعیین نسبت نور صحنه وسیله بسیار مناسبی باشد باین ترتیب که روشنائی جهات مختلف مدل یا صحنه را با نور سنج اندازه‌گیری نموده با نزدیك یا دورکردن منابع نور وتغییر جهت رفلکتور نسبت مورد نظر را در نور صحنه بوجود بیاوریم .

استفادهٔ از کارت دودی که وسیله مؤسسه کداك واغلب کارخانه‌های دیگر ساخته شده وسیله بسیار مناسبی برای تعیین مقدار نور ونسبت کنتراست است باین ترتیب که کارت دودی را در فاصله ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتری مماس با سطوح مختلف شیئی یا صحنه طوری نگهمیداریم که محور عدسی دوربین‌عکاسی تقریباً درامتداد شعاعهای منعکسه بوسیله کارت دودی ازمنبع نورباشد (شکل‌مقابل) این‌عمل‌را برای روشن‌ترین وتاریك‌ترین قسمت مدل تکرار میکنیم پس از تنظیم نسبت کنتراست بـا محاسبه معدل روشن‌ترین وتاریك ترین نقاط مدل سرعت و دیافراگم موردنظر را انتخاب میکنیم (با توجه به مطالبی‌که درگذشته آمده) .

گاهی مقدار نور کافی برای استفاده از کارت دودی نیست در چنین وضعی میتوان از سطح پشت‌کارت دودی که پنج برابر ارزش انعکاس نور آن بیشتر است استفاده نمود ولی باید توجه داشت که مقدار نوری‌که نورسنج بما نشان میدهد نور واقعی نیست یعنی درواقع باین نسبت شیئی یـا صحنه قابل انعکاس نور و نوردادن بفیلم را ندارد باینجهت

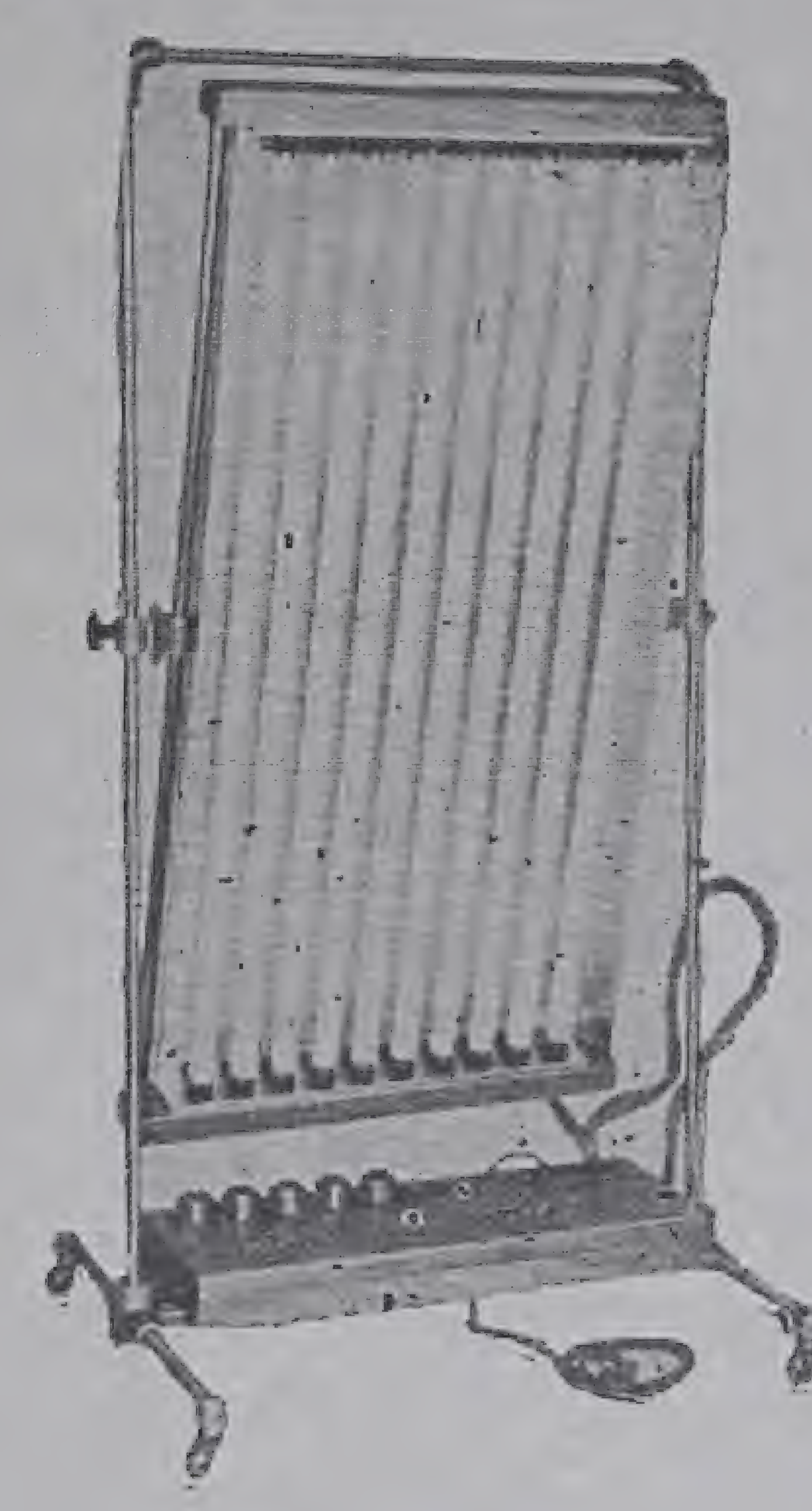
لازم است که حساسیت فیلم را که روی نورسنج تنظیم‌نموده‌ایم بمیزان ۷ دین زیادتر بحساب بیاوریم یا $\frac{1}{2}$ ۲ دهانه دیافراگم را از میزانیکه نورسنج با استفاده از طرف سفید کارت دودی تعیین نموده بازتر عکسبرداری نمائیم .

بهرحال پس از تعیین نسبت نورها و تعیین سرعت و دیافراگم با استفاده از کارت دودی چنانچه ازصحنه یا اشیائی که خیلی روشن هستند عکسبرداری مینمائیم مناسب است که نیم‌استاپ دیافراگم را بسته‌تر ودر مورد مدلهائی که رنگهای تیره‌دارند نیم استاپ دیافراگم را بازتر و عکسبرداری نمائیم .

نکته بسیار قابل‌توجه وفهم درعکسبرداری روی‌فیلمهای ریورسال کم یا زیاد نوردادن است. این مسئله‌ایست که اغلب ممکن است موجب اشتباه شود ، معمولاً درعکسبرداری سیاه وسفید ورنگی روی‌فیلمهای نگاتیو برای‌اینکه نگاتیو قویتری داشته باشیم جایز است یك‌دوم تا دوسوم استاپ دیافراگم از میزانیکه نورسنج تعیین نموده بازتر عکسبرداری نمائیم ، یعنی نوربیشتری به‌فیلم بدهیم. این زیاد نوردادن تاحد یك‌دیافراگم درموقع چاپ یا اگراندیسمان درسیاه وسفید با استفاده از کاغذهای عکاسی سخت ودررنگی باکوتاه‌کردن زمان ظهور قابل جبران است، ولی درنوردادن به فیلم‌های ریورسال مسئله کاملاً برعکس عکاسی در فیلم نگاتیو است. زیاد نوردادن موجب کم‌رنگی اسلاید وکم نوردادن موجب خفگی وتاریکی خواهد شد .

ودراینجاست که باید توجه‌داشت وقتی‌صحنه عکسبرداری، که ازآن اسلاید رنگی تهیه میکنیم ازاشیاء روشنی باشد برای جبران باید به تناسب یکسوم تا یك‌دوم استاپ دیافراگم را به‌بندیم وبه عکس برای جبران تاریکی صحنه و اشیاء تیره یکسوم تا یك‌دوم دیافراگم بازترعکسبرداری نمائیم وباین‌نکته که دردوربین فیلم نگاتیو یا ریورسال‌داریم توجه داشته باشیم.

پروژکتور نور شامل یك سری لامپ فلورسنت



پروژکتور نور اسپات با لامپ تانگستن



درجهان فرهنگ و هنر چه میگذرد [1]

کتیبه کوشانی

کوشانیان ازمردم تخاری یا به‌گفتهٔ بعضی سکایی بودند که ازسدهٔ اول پیش‌ازمیلاد تا چهار میلادی برمشرق ایران وماوراءالنهر وافغانستان وپاکستان فرمانروایی داشتند ودر فرهنگ آنان عنصریونانی هم نفوذ بسیار داشت .

اینك درافغانستان کتیبه‌ای به‌دست هیئت باستان‌شناسی فرانسوی برفرازکوهی در ۱۲۰ میلی جنوب غربی کابل پیدا شده است برسنگی آتشفشانی دربلندی ۱۳٫۰۰۰ پا به سه زبان یکی به‌گویش هندی و دوتای دیگر به زبانهای ایرانی با خط یونانی .

تاکنون دربارهٔ زبان کوشانیان چیزی دانسته نبود اینك چشم امید دانشمندان به خواندن این کتیبه دوخته شده‌است .

کنگرهٔ تاریخ کوشان

از ٥ تا ۱۳ مهر ۱۳٤۷ کنگره‌ای ازدانشمندان هیجده کشور دردوشنبه پایتخت تاجیکستان برگزارشد که درآن نمایندگانی هم ازایران شرکت داشتند .

دربارهٔ تاریخ وتمدن آسیای میانه دردوران کوشانیان سخنرانیهایی ازنظرباستان‌شناسی و سکه شناسی و دیرین‌شناسی ونژادشناسی وهنری ایراد شد .

نتیجه این بحثها وبررسی‌آثاری که هیئتهای باستان‌شناسی شوروی وفرانسوی وایتالیایی به‌دست آورده بودند به‌طور کلی آن شدکه‌کوشانیان مردمی بودند بومی‌آسیای میانه واز خارج بدان سرزمین نیامده بودند.

بیستمین جلد فهرست کتابهای ترجمه شده

یونسکو سالانه فهرستی ازکتابهای ترجمه شده درسراسر جهان منتشرمی‌کند. درسال جاری بیستمین جلد آن مشتمل برفهرست ترجمه‌های سال ۱۹٦۷ حاوی ۳۹٤٥۱ کتاب از ۷٤ کشور منتشر شده‌است .

این فهرست طرف مراجعه دانشمندان وکتابخانه‌های معتبرجهان است . میزان انتشارات ترجمه شده‌کشورها با هم سنجیده می‌شود . مثلاً درانتشارات ترجمه شده درآن سال شوروی با ۳٥٤۷ مقام اول وآلمان با ۳٥۳٦ مقام دوم را داشته ودر ترکیه ۷۱٥ ودر پاکستان ٤۸۳ کتاب ترجمه و منتشر گشته است .

همچنین می‌توان دانست‌که از سخنسرایان و دانشمندان ایرانی دراین سال چه ترجمه‌هائی وبه‌چه زبانهائی صورت گرفته است . ازخیام یك ترجمه به پرتقالی در ریودوژانیرو چاپ شده ویك‌ترجمه به انگلیسی درامریکا که همان متن‌ترجمه فیتزجرالد باشد وترجمه دیگری ازمتن عمرعلیشاه درانگلیس وترجمه فرانسوی آن درپاریس وترجمه مارانی آن در هند وترجمه هلندی آن درهلند وترجمه ایتالیائی‌آن در ژن منتشر شده است .

ازفردوسی یك ترجمه درآمریکا توسط دانشگاه شیکاگو ویکی هم داستان رستم وسهراب به‌زبان ارمنی در ایروان چاپ شده است .

ازحافظ ۱۰ رباعی وچهل غزل درایتالیا ومنتخبی‌به‌زبان ترکی درباکو منتشرشده‌است .

ازجامی بهارستان درترکیه وسلامان وابسال دردوشنبه پایتخت تاجیکستان منتشرشده‌است .

از ابن‌سینا کتاب الاشارات و التنبیهات درلبنان ازسری انتشارات یونسکو به زبان فرانسوی ودانشنامه درشهر دوشنبه درتاجیکستان منتشرشده‌است .

ازنظامی اسکندرنامه به‌زبان‌ترکی‌درباکو چاپ شده‌است.

از ابوریحان بیرونی تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات‌المساکن به زبان انگلیسی دردانشگاه آمریکائی بیروت چاپ شده‌است .

ازغزالی المنقذ من‌الضلال دربیروت به زبان فرانسوی واسرارالزکوة به زبان‌انگلیسی‌توسط دانشگاه آمریکائی‌بیروت وایها الولد به زبان فرانسوی و انگلیسی و اسپانیائی توسط یونسکو دربیروت وتهافةالفلاسفه به زبان بنگالی دردانشگاه بنگال درداکا و ایهاالولد به زبان ترکی دراستانبول منتشر شده‌است .

---

۱ – درتهیه مطالب این صفحه ازمنابع مختلف وازجمله بولتن‌اخبار یونسکو بهره‌گرفته شد .

ما و خوانندگان

کتابخانه های دیگر . خواننده گرامی آقای **نصرت‌الله فتحی** ضمن اشاره بسلسله مقالات کتابخانه های ایران که دراین مجله بچاپ رسید یادآور شده‌اند که کتابخانه‌های زیر نیز جزء کتابخانه‌های ایران ذکر شود :

۱ - کتابخانه آقای سیدجلال تهرانی

۲ - کتابخانه آقای احمد هرمزد که ازنظر دارا بودن انواع قرآن‌های خطی و مُذهب ونیز دیوان های اشعار و مرقعات و نمونه‌های خطوط خوشنویسان بسیار غنی است .

۳ - کتابخانه آقای فتح‌الدین فتاحی مدیر روزنامه دماوند .

٤ - کتابخانه آقای محمد فتحی

٥ - کتابخانه آقای حسینقلی کاتبی

آقای فتحی همچنین از کتابخانه شخصی خودشان که فعلا یکهزاروپانصد جلد کتاب دارد یاد نموده‌اند .

صوفی‌آباد – دوست عزیز آقای رحمت‌الله – صالحیان ازسمنان درباره آرامگاه شیخ علاءالدوله واقع درصوفی‌آباد نوشته‌اند : صوفی‌آباد درغرب سمنان و برسر راه تهران – مشهد قرار دارد . رکن‌الدین ابوالمکارم علاءالدوله احمدبن شرف‌الدین محمدبن احمدبن محمدبیابانکی سمنانی که از عارفان نامدار است بسال ۷۲۰ در نزدیکی سمنان خانقاهی بنا کرد کـه آنرا صوفی آباد نام نهاد که پس ازمرگ درهمان خانقاه بخاك سپرده شد . خانقاه دارای دوستون بالنسبه بزرگ آجرنماست . قبر شیخ در وسط خانقاه قرار دارد ودرپشت خانقاه آثاری ازاطاق‌ها وگویا کتابخانه قدیمی خانقاه با سقف گنبدی بچشم میخورد . . . .

ترانه‌هائی ازجنوب – دوست گرامی آقای علی‌اکبر – پرواز که از فرزندان سیستان‌اند ترانه‌هائی ازنواحی جنوبی کشور جمع‌آوری نموده فرستاده‌اند که تعدادی از آنها را در زیر ملاحظه میفرمائید :

ستاره جست ومن در دامن کوه   دوازده رمه و من تیکه چوپو[1]
دو از ده رمه و دو دستهٔ گل   نمیدونم کدوم گل را کنم بو

***

خدایا روی من روی تو میبود   طناب عمر من موی تو میبود
مرا با حاجیان حج چکاره   حج من طاق ابـروی تو میبود

***

سرت بالا کن و بنگرُ خدا را   مبادا بشکنی عهد و وفا را
مبادا با رقیبان یار گـردی   رقیبان سنگ زنن بالین مارا

***

بهار آمد بهار آمد خوش آمد — علی با ذوالفقار آمد خوش‌آمد
علی با ذوالفقار قنبر جلودار — به سیل لاله‌زار آمد خوش آمد.

***

سر تپه بودم رشته[2] چقل[3] کـرد — دل نازك من میل ِ کَـول[4] کرد
ازآن‌روزی‌که دل میل‌کول‌کرد — پیرن[5] سرخك مرا توی بغل‌کرد

***

نگار نازنینم از تو از تو — ببازی بــرده‌ام دستمال دستو[6]
ببازی برده‌ام‌خودرا نگهدار — همون یار قدیمی تو هستو[7]

خط خوش – خوانندهٔ هنرمند آقای نورالدین فریور قطعاتی بخط خوش نوشته برای ما فرستاده‌اندکه نمونه‌ای ازآن را در زیر بنظرخوانندگان‌گرامی میرسانیم .

---

۱ – چوپان
۲ – خرمن‌کوب
۳ – چرخش
٤ – هندوانه (بفتح‌کاف و واو)
٥ – پیراهن
٦ – دستت
۷ – هستم



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً در تهران به نقاط زیـــر مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

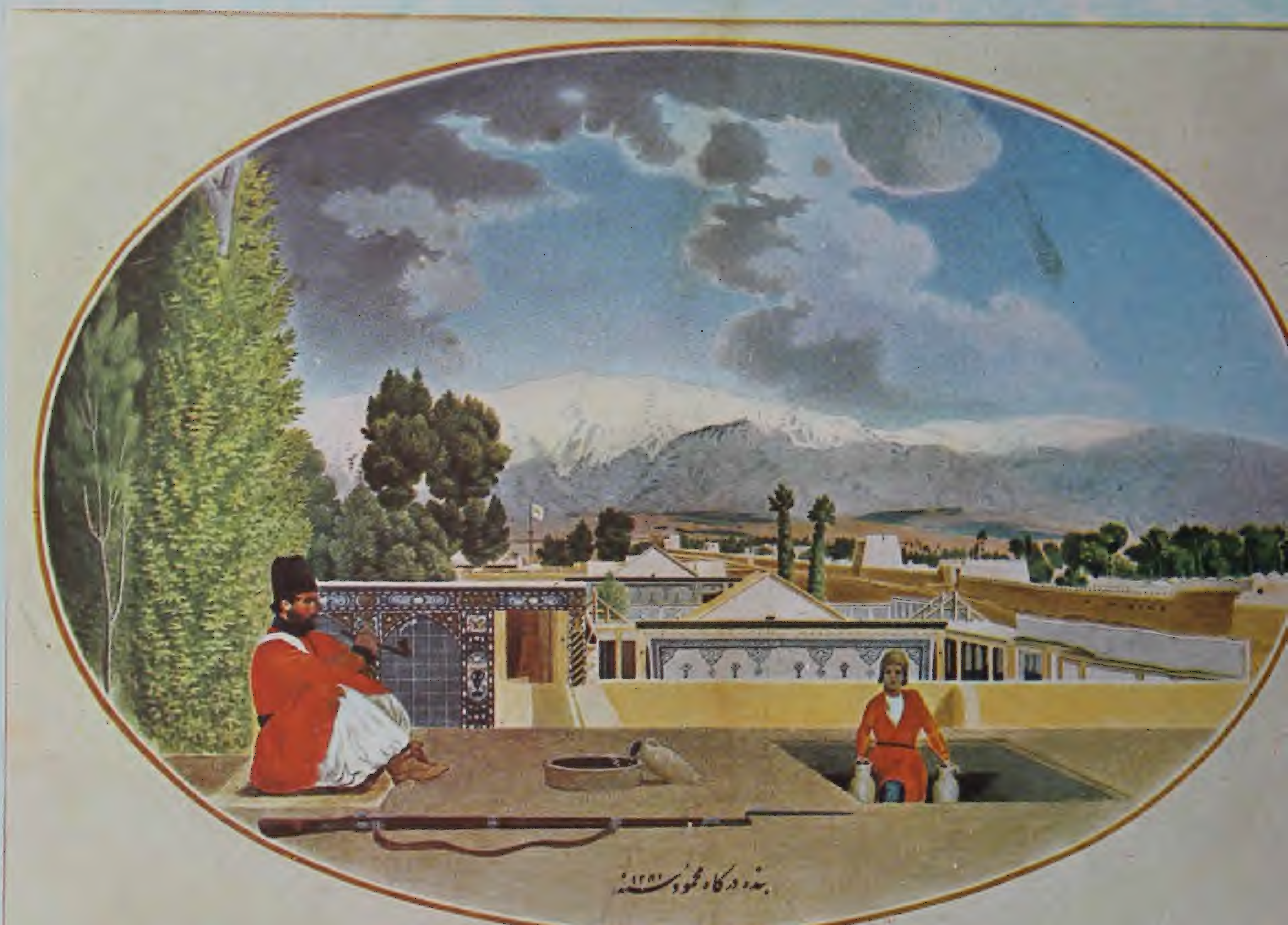
کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

بها ۶ ریال

هنر و مردم



هنر برتر از گوهر آمد پدید

شمارهٔ هشتادویکم

Serial Number 81 July 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, rIan.



اثری ازمحمودخان ملك‌الشعرا
« آبرنگ »

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

تیرماه ۱۳۴۸ — دورهٔ جدید - شمارهٔ هشتادویکم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا. خدابنده‌لو

سردبیر : عنایت‌الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۳ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲

ایران و درام نویسان بزرگ جهان[1]

مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیك

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

اکنون که به خلاصهٔ داستان نمایشنامهٔ ایرانیان، و به کمّ و کیف تراژدی دریونان قدیم مختصری آگاهی یافتیم این سؤال مطرح میشود که آیا «ایسخیلوس» درنوشتن این نمایشنامه تا چه اندازه خودرا به رعایت اصول تراژدی مقیّد دانسته و تا چه حد تسلیم احساسات ملی خود شده و تا چه پایه به بیان حقیقت وقایع تاریخی توفیق یافته است.

تقریباً عموم محققان تاریخ و ادبیات دراماتیك جهان چنین اظهار عقیده کرده‌اند که امتیاز نمایشنامهٔ ایرانیان برسایر تراژدیهای «ایسخیلوس» و برآثار تراژدی‌نویسان دیگر یونان قدیم اینست که داستان آن را یك واقعهٔ تاریخی تشکیل میدهد، وازآنجاکه نمایش آن درسال ۴۷۲ ق.م.، یعنی تقریباً هشت سال بعداز پیکار تنگهٔ «سالامیس» درجنوب شهر آتن صورت گرفته‌است آنرا نخستین نمایشنامهٔ تاریخی و یك سند موثّق دربارهٔ جنگ‌های بین ایران و یونان دانسته‌اند.

حقیقت امر اینست که نمایشنامه‌های یونانیان قدیم همه تاریخی بوده است. داستان این تراژدی‌هارا افسانه‌هایی تشکیل میداده که سالها درسینهٔ مردم محفوظ بوده ونقّالان وافسانه سرایان وشاعران آنها را درانجمن‌ها نقل میکرده‌اند. مردم آنها را جزء شرایع و مناسك دینی خود درآورده بودند و «به فعل درآوردن» آن افسانه‌ها ازفرائض مذهبی ایشان بشمار می‌آمد. نمایشنامه «آگاممنون» Agamemnon و «اورست» Orestes و «ایفی‌ژنی» Iphigénie همه بعنوان وقایع تاریخی دراذهان مردم آن سرزمین باقی بود ودرهرمورد وموقع مناسب آنهارا نقل میکردند وملاك قدرت و کفایت نمایشنامه‌نویس بنا برلطافت ذوق و رقّت احساسش دربیان داستان بود وگرنه همهٔ مردم بمضمون وموضوع داستان آگاهی داشتند.

بنابرآنچه گفته شد بکاربردن تعبیر «تاریخی» درمورد نمایشنامهٔ ایرانیان گمراه کننده بنظر می‌آید وعده‌ای ممکن است بعدازخواندن این نمایشنامه یا مشاهدهٔ آن درروی صحنه چنین تصور کنند که بیك واقعهٔ حقیقی و کاملاً صحیح تاریخی آگاهی یافته‌اند وشاید چنین پندارند که قومی وحشی وبی‌فرهنگ چون گرگانی آدمخوار بقصد آدم‌کشی ونهب وغارت بسرزمین ملتی مظلوم وبی‌دفاع، ملتی که مشعلدار بدون معارض تمدن وفرهنگ جهان آن‌عهد بوده حمله‌ورشده ودرمقابل قدرت معنوی و کفایت نظامی‌آن ملت منکوب ومضمحل گردیده وهراسان و گریزان

---

۱ – کلمهٔ درام دریونان قدیم بمعنی به فعل درآوردن واقعه درمقابل نقل‌کردن آن بوده است.

به لانهٔ خود بازگشته است. درصورتیکه خود مورخان یونانی وعده‌ای از مورخان غیریونانی رهایی یافتن مردم آن سرزمین را ازقید تسلط ایرانیان چیزی شبیه به معجزه بحساب آورده وآنرا امری فوق تدبیر ونیروی انسانی شناخته‌اند.

یونانیان هرگز باین پیروزی تفاخر نمیکردند وبرخود نمی‌بالیدند بلکه درموارد مقتضی بدرگاه ارباب انواع زانو میزدند ونیایش میکردند وشکر بجا می‌آوردند که موجبات نجات ایشان را فراهم ساخته‌اند. هرودوت در کتاب هشتم خود ازقول «تمیستوکل»[۲] Temistocles فرمانده سپاه یونان میگوید که: «این ما نبودیم که دراین پیکار توفیق یافتیم این خدایان وپهلوانان عالم ملکوت بودند که نخوت وپلیدی آدمی را درهم کوبیدند».

هیچکس نمیتواند منکر فرهنگ عمیق ودرخشان ملت یونان در نیمهٔ اول سدهٔ پنجم پیش ازمیلاد باشد ولی قصد ما ازتوضیح این مطالب اینست که توجه محققان را باین دونکته جلب کنیم که اولاً نمایشنامهٔ «ایرانیان» را نباید یك سند تاریخی بحساب‌آورد وثانیاً اینکه کشور ایران هم دردورهٔ مورد بحث دارای فرهنگی شایان توجه بوده است. ظهور پیامبری چون زرتشت که مبشّر یکتاپرستی و نخستین معلم بزرگ ایمان و اخلاق و انسانیت بوده درایران، درمقابل پرستش ارباب انواع خود دلیل استواری است براینکه ایرانیان بخلاف آنچه بعض ازمورخان یونانی یا نویسندگان متعصب بعدازایشان پنداشته‌اند مردمی بافرهنگ ودارای تمدنی عالی بوده‌اند. بنابراین مناسبتر اینست که بجای تعبیر «تاریخی» گفته شود که موضوع آن ازوقایع معاصرنویسنده بوده است وهمین نکته است که این نمایشنامه را ازآثار نظیرش درآن دوره ممتاز میسازد.

قبل از «ایسخیلوس» نمایشنامه‌نویس معروف دیگری درآتن یك تراژدی دربارهٔ همین جنگها ونجات‌یافتن یونانیان ازسلطهٔ ایرانیان نوشته بودکه «فینیقی‌ها» Phoéniciens یا «زنان صیدا» Women of Sidon نامیده میشد. این تراژدی دربهار سال ۴۸۰ ق. م.، بلافاصله پس‌از اینکه‌آتن‌ازسپاهیان‌ایران‌خالی‌شد، هنگام برگزاری‌جشن«دیونیزوس‌بزرگ»[۳] Great Dionysia درشهرآتن بمعرض نمایش‌گذاشته شد وسالها درخاطر مردم آن سرزمین باقی بود. مصنّف این نمایشنامه نویسنده‌ای بود بنام «فرینیکوس» Phrynichos[۴] از اهالی آتن، و «ایسخیلوس» که پنج یا شش سال بعدازآن بنوشتن «ایرانیان» اقدام‌کرد همان مضمون نمایشنامه «فرینیکوس» را با تغییراتی بصورتی نو درآورد وعواملی بآن افزود وعواملی ازآن حذف‌کرد.

ازجمله‌گروه سرود خوانان راکه درنمایشنامهٔ «فینیقی‌ها» محتملاً زنان شهر صیدا بوده‌اند برای حسن تأثیر بیشتر به‌کدخدایان وبزرگان دربار شاهنشاهی ایران تبدیل‌کرد.

باید دانست که یکی ازخصوصیات حتمی تراژدی درمکتب‌کلاسیك اینست که داستان، چه ازلحاظ ظاهری وچه ازلحاظ باطنی، کلیّت و عمومیت داشته و برای همهٔ طبقات جامعهٔ بشری قابل ادراك باشد. ازاین‌رو نمایشنامه‌نویسان‌کلاسیك برای تأمین این منظور نکاتی راکه مؤید این‌کیفیت بوده کاملاً رعایت میکرده‌اند. ارسطو درکتاب فن شعر خود میگوید که قهرمان

---

۲ – تمیستوکل – (۴۴۹ – درحدود ۵۲۰ ق. م.) رئیس هیئت دولت وفرمانده نیروی دریایی یونان هنگام لشکرکشی خشایارشا بآن‌کشور.

۳ – رب‌النوع شراب وتاك‌که نیایش بدرگاه او با میگساری ومستی وعیاشی توأم بوده است. این‌جشن دراوایل بهار بمدت پنج روز باین ترتیب برگزار میشدکه درروز اول دسته‌ای راه می‌افتادکه همهٔ مردم درآن شرکت داشتند. در روز دوم ده سرود جمعی Dithyrambs توسط پنجاه نیمه خدای جنگلی‌که گوش و دم اسب داشتند به‌افتخار «دیونیزوس» خوانده میشد ودرسه روزآخر درهرروز سه تراژدی Trilogy وبدنبال‌آن یك نمایش زمخت ومسخره Satyr بازی میشد.

۴ – یکی ازنمایشنامه‌نویسان معروف یونان‌که نخستین‌بار درسال ۵۱۱ ق. م. یکی‌ازنمایشنامه‌هایش درمسابقهٔ ملی تئاتر درآتن بدریافت جایزه نایل شد.

داستان باید ازافراد برجسته ومشهور وسعید انتخاب شود ودرنمایشنامهٔ ایرانیان اشخاص بازی پادشاهان وبزرگان ایران هستند. انتخاب چنین اشخاص بعنوان قهرمانان داستان بتنهایی برای جامع بودن وکلی جلوه‌دادن موضوع کفایت نمیکرد ازاین‌رو نمایشنامه‌نویس زیرك یونانی بمعرفی عوامل فوق بشری نیزمتوسل میشد. آوردن پریان و ارواح گذشتگان بروی صحنه ازاین جمله است. بنابراین، معرفی شبح داریوش کبیر درنمایشنامهٔ ایرانیان برای ازدیاد تأثیر نمایشنامه یك اقدام فنی است. قضا وقدر تأثیر فوق‌العاده‌ای درسرنوشت زندگی قهرمانان داستان دارد وبدبختی وفلاکت وجرم وجنایت با هراقدامی‌که بعمل می‌آید همراه است وجلوگیری ازعواقب آن کاری دشوار وازقدرت بشری خارج است.

دیگر ازخصوصیات تراژدی اینست‌که درتماشاکن ایجاد ترس وترحم کند وبااین‌وسیله روح اورا تصفیه سازد.

صحنهٔ واقعه در تراژدی کلاسیك در نقطه‌ای دور دست انتخاب میشد. باین جهة «ایسخیلوس» درنمایشنامه ایرانیان صحنهٔ واقعه را درشهرشوش پایتخت کشور شاهنشاهی ایران انتخاب کرده است.

همچنین برای ایجاد حسن تأثیر بیشتر، موقع شروع نمایش را دوساعتی پیش‌ازآمدن آفتاب درنظرگرفته وتمام بزرگان ایران را درحال انتظار برای رسیدن خبر ازصحنهٔ کارزار نگاه داشته است وبااین‌وسیله میخواسته است عظمت پیروزی یونانیان را دراین جنگ وتأسف وحسرت بزرگان ایران را درموقع شنیدن خبر این شکست جلوه‌گرسازد.

ملکه اتوسا، همسر داریوش بزرگ، ومادر خشایارشا، وهمچنین روح داریوش را برای نشان‌دادن تأثر شدید واندوه فوق‌العاده ایشان ازاین شکست، به صحنه می‌آورد ودرپایان داستان هم، خود خشایارشا را غمزده ودل‌شکسته، گریان ونالان با لباس ژنده به تماشاگران معرفی میکند. همهٔ اینها تمجیدهاییست بسیار هنرمندانه‌که بمنظور بزرگ جلوه دادن این پیروزی وتحصیل افتخار بیشتر برای مردم آتن‌که تماشاکنان این نمایشنامه بوده‌اند بکاررفته است. بنابراین مقیّد بودن «ایسخیلوس» برعایت اصول وقواعد تراژدی ودرعین‌حال ارضای خاطر خود وهمشهریانش محرك عمدهٔ او درنوشتن این نمایشنامه بوده است نه بیان یك واقعهٔ حقیقی و تاریخی.

درموارد متعدد دراین نمایشنامه اشخاص بازی ازشهرآتن ومردم آن تعریف وتمجید میکنند. مخصوصاً جالب توجه است وقتی ملکهٔ اتوسا ازپیك میپرسد «آتن‌کجاست؟» ودرجواب این سؤال مقدارزیادی درتمجید وتعریف مردم آن شهر بیان میشود. تصوراینکه شنیدن این‌همه تعریف وستایش برای مردم آتن چقدر دلپذیر وخوش‌آیند بوده مشکل نیست.

نامی ازسرداران سپاهیان یونان بمیان نمی‌آید. حتی به «تمیستوکل» و «اریستید»[5] هم اشاره نمیشود ولی نام ده دوازده نفر ازسرداران‌بزرگ‌ایرانی ذکرمیشود تا با شرح کشته شدن ایشان رضایت خاطر تماشاکنان آتنی فراهم‌گردد زیرا ذکر نام این بزرگان واهمیت مقام ورشادت ایشان بهترین وسیله برای تحصیل رضایت‌خاطر تماشاکنان بوده است.

«ایسخیلوس» ازاهانت به ایرانیان و بکاربردن تعبیرات زشت و ناپسند دربارهٔ ایشان جداً اجتناب‌کرده است زیرا همانطورکه توضیح داده شد میخواسته است موضوع را ازلحاظ کلی تفسیرکند ونشان دهدکه غرور چگونه ممکن‌است موجبات سقوط وانهدام اشخاص را فراهم سازد وچگونه «نمه سیس» Némésis افراد مغرور راکیفر میدهد. علاوه براین بکاربردن تعبیرات زشت وناپسند را درتراژدی روا نمیدانستند. شاید هم «ایسخیلوس» ازاینکه‌کشوری باقدرت وشهامت ایران‌آن‌روزممکن بود درصدد انتقام برآید جانب احتیاط را رعایت‌کرده است.

وقتی نمایش شروع‌میشود تماشاکنان پانزده نفر را در«ارکسترا» می‌بینندکه لباس

---

۵ – Aristide (۵۴۰ – ۴۶۸) سیاستمدار وفرمانده سپاه یونان.

ساتراپ‌ها ومردان نامی ایران را بتن دارند . گردآمدن بزرگان‌کشور دراین ساعت نابهنگام ودراین مکان مقدس ، درجوارمزار داریوش‌کبیر یعنی جایی‌که اشخاص هنگام‌آشوب واضطراب خاطر بآنجا پناه میبرند همه مقدمه‌ای است‌که شاعر برای خطیر جلوه‌دادن موقع ومقام ، وبزرگ نشان‌دادن شکست سپاه‌ایران بکاربسته‌است . این جمع پس‌از گفت وشنودی دربارهٔ اوضاع واحوال مملکت ولشکرکشی بیمورد خشایارشا و فضیلت و تقوای مردم یونان ، وظایف خودرا بعنوان سرودخوانان دنبال میکنند .

درصحنهٔ بعد ملکهٔ مادرکه خوابی وحشت‌ناك خاطرش را آزارمیدهد وآسایش اورا مختل ساخته است آشفته وپریشان دراین موقع شب با روحی حاکی ازتسلیم ورضا بمزارشوهر آمده وبا این مردان مدبّر وکاردان برخورد میکند وباگفتگوی با ایشان خاطرآزردهٔ خودرا تسکین میدهد .

پس ازآن ناله و مویهٔ همگان بحدی است‌که روح داریوش ظاهر میشود وتا هنگام طلوع فجر برای آرامش خاطر ایشان درروی صحنه باقی میماند. تااینجا همه مقدمه است بمنظور حاضرکردن ذهن تماشاکنان برای خبر ناگوار شکست ایران .

بالاخره پیك خبر شوم را می‌آورد ودرصحنهٔ پنجم خود خشایارشا با حال زار ازمیدان پیکار بازمیگردد . هیچ درام‌نویسی قبل یا بعد از «ایسخیلوس» روحی را بعظمت مقام روح داریوش‌کبیر بروی صحنه نیاورده است واین نیست مگر برای بزرگ نشان‌دادن میزان غلق واضطراب مردم ایران وبیان این‌معنی‌که حتی داریوش هم نمیتواند درگورخود آرام بماند .

مردم آتن ازسال ٤٧٧ تا ٤٧٢ ق. م. هرسال درجشن «دیونیزوس» برای این پیروزی تشریفاتی معمول میداشتند . ولی تراژدی برای این ایام شکرگزاری و شادکامی‌کار مناسبی نمیتوانست تلقی شود . باین دلیل «ایسخیلوس» صحنهٔ نمایش را درسرزمین ودربین مردم شکست خورده تعیین‌کرده است .

آتنی‌ها درجشن دیگری‌که بنام کافه مردم آتن Panathénées برپا میکردند یك منظومهٔ حماسی‌که «کوئیریلوس» Choerilus دربارهٔ جنگهای ایران ویونان بنظم درآورده بود همراه با اشعار همر میخواندند .

درمنطقه دیگری بنام «آیانتیا» Aianteia از روزگاران قـدیم جشنی به افتخار «آژاکس»[٦] Ajax قهرمان جنگهای «تروا» درکتاب «ایلیاد» همر ، که از اهالی جزیره «سالامیس» بوده است برپا میداشتند واین جشن تناسب بخصوصی با پیروزی یونانیان درجنگهای دریایی «سالامیس» پیدا میکرد ازاین‌رو تشریفاتی نیز دراینجا بعمل می‌آمد .

باتوجه به‌آنچه بیان شد چنین نتیجه میگیریم‌که برگزاری نمایش «ایرانیان» درآتن بمنزلهٔ یك جشن ملی وبمنظور تشریفات شکرگزاری بوده است . ما نمیتوانیم آنطورکه دربارهٔ نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر قضاوت میکنیم نمایشنامه «ایرانیان» را یك سند تاریخی بشناسیم . گرچه درنمایشنامه‌های‌تاریخی شکسپیرهم ، به‌اقتضای ضرورت هنری ودراماتیك ،گاهی‌تغییراتی درواقایع داده شده است‌که با حقیقت وقایع تاریخ مطابقت ندارد . ازجمله اینکه تاریخ اتفاق وقایع پس‌وپیش شده یا اشخاص بازی غیرازآنچه بوده‌اند تصویرشده‌اند ، وازاین قبیل تغییرات، ولی اساس حوادث تاریخی محفوظ مانده است .

«ایسخیلوس» درنمایشنامه «ایرانیان» خواسته است لشکرکشی‌خشایارشارا بنابرمعتقدات مذهبی خود توجیه وتقبیح‌کند . ایرانیان را مردمی بی‌دین‌وبدکیش معرفی‌مینماید زیرا ایرانیان

---

٦ – «آژاکس» پسر «تلامون» Telamon پادشاه جزیرهٔ «سالامیس»که درشجاعت و نیرو بعد از آشیل Achilles سرآمد همه پهلوانان جنگهای «تروا» بود . درجنگ تن به تن با «هکتور» Hector پهلوان سپاه «تروا» زورآزمایی‌کرد وباکمك«آتنه» Athéna جسد «آشیل» را ازسپاهیان«تروا» بازگرفت. درزبان یونانی او را «ایاکس» Aïax مینامیدند و عنوان جشن «آینتیا» Aianteia نیز از اسم این پهلوان مشتق است .

بت‌های ایشان را درآتن شکسته وبه معابد ایشان اهانت‌کرده بودند وبهمین‌جهت جشنهایی‌که بدین منظور میگرفتند با وجد وشور مذهبی همراه بود .

همانطورکه قبلاً اشاره شد مقررات ادبیات کلاسیك نویسنده را ملزم میساخت‌که داستان تراژدی خودرا ازافسانه‌های‌کهن انتخاب‌کند وهیچ نویسنده‌ای مجاز نبودکه بتوصیف وقایع زندگی معاصر خود بپردازد . «فرینیکوس» سابق‌الذکر که نمایشنامه‌ای تحت عنوان «تصرف شهر میلیتوس»[۷] نوشته‌بود مورداعتراض مقامات مختلف ملت‌ودولت واقع شد وحتی‌اورا مجازات وجریمه‌کردند زیرا معتقد بودندکه تجسم وتوصیف وقایع میدان جنگ برای تراژدی‌که باید با مفهوم احساسات ومعتقدات مذهبی توأم باشد تناسب ندارد . با درنظر گرفتن این توضیحات معلوم میشودکه «ایسخیلوس» نمایشنامه «ایرانیان» را نه بمنظور بیان یك واقعهٔ تاریخی بلکه بعنوان بیان یك سلسله معتقدات مذهبی توأم با احساسات ملی تنظیم‌کرده است .

«ایسخیلوس» ازجغرافیای‌کشور ایران اطلاع نداشته است . درگفتگوی بین بزرگان ایران درابتدای نمایش ما متوجه میشویم‌که صحنهٔ واقعه درشهر«شوش» است ولی مزار داریوش بزرگ هم‌که فرسنگها دورتر درپازارگاد است دراین صحنه دیده میشود . . ورود خشایارشا درپایان نمایش طوری است‌که بنظرمیرسدکه درهمان موقع ازمیدان جنگ بازگشته است . گویی «ایسخیلوس» ازعظمت ووسعت‌کشور شاهنشاهی ایران بکلی بی‌اطلاع بوده ووسعت محدود اراضی یونان ، سرزمین خودرا درذهن داشته است .

اسامی پهلوانان ایرانی‌که دراین نمایشنامه ذکرشده است با اسم‌های حقیقی سرداران ایرانی دراین جنگ آنچنانکه باید هنوز مطالعه ومقایسه نشده ونمیتوان اظهار عقیده‌کردکه تا چه حد با واقع مطابقت دارد . «آرتافرنس» Artaphernes و «ارتمبارس» Artembares و «هیستائیکماس» Hystaichmas به اسمهای ساختگی بیشتر شباهت دارد تا به اسم اشخاص واقعی واین هم ازخصوصیات تراژدی است . نام ملکهٔ مادر یعنی «اتوسا» دراصل نمایشنامه ذکر نشده وبه ذکر«ملکه مادر» اکتفا شده‌است وداریوش نیزبصورت «داریانا» Dariana بکاررفته است . تغییرشکل این‌کلمه نیز بدین‌جهت بوده‌است‌که برجنبهٔ شاعرانه‌کار خود بیفزایند .

خلاصهٔ مطلب اینکه «ایسخیلوس» درنمایشنامهٔ ایرانیان میخواهد نتایج وعواقب یکی ازگناهان بزرگ آدمی راکه خودخواهی وغرور باشد ودرقاموس دینی یونانیان قدیم عنوان «هوبرس» Hybris داشته است بمعرض نمایش‌گذارد وزیان آنرا با استفاده ازاین موضوع تشریح نماید . «هوبرس» بنابه معتقدات مذهبی یونانیان قدیم زیاده‌روی وجاه‌طلبی‌هایی‌است‌که موجب پیدایش غرور وخودپسندی درشخص میشود واین بزرگترین‌گناهان محسوب میشده است زیرا موجودیت شخص مغرور مخالف با حقیقت است یعنی با وجود اینکه او هم موجودی است چون بقیّهٔ موجودات وسرنوشتش بدست تقدیر وارباب انواع است خودرا افضل‌ایشان میپندارند.

---

۷ – Miletus یکی از دروازه شهر مهم منطقه «ایونی» Ionia واقع درسواحل شبه‌جزیره آسیای صغیر است . ودرجنگهای بین ایران ویونان مکرر ازاین دست بآن دست‌گشته است .



هیئت عمومی یك آریائی هندی - تخت‌جمشید

آریاها و چگونگی مهاجرت آنها بفلات ایران

جلیل ضیاءپور
رئیس موزه مردم شناسی

برخی از محققان ، اقامتگاه اصلی آریاها را ، اروپا وجمعی ، آسیا ودرشمال سیبری میدانستند

باستانشناسان و زمین‌شناسان (که یافته‌ها و دریافتهای آنان معتبرترین زمینه برای شناسائی مردم هر سامان است) صالحترین کسانی هستندکه درباره‌ی چگونگی اوضاع، سخن مناسبتر و درست‌تر میتوانند ایراد کرد. ازاینرو، برای آشنائی به وضع آریاها، ازنظریات ایشان کمك می گیریم.

. . . .

اکثر محققان، مهاجران آریائی را «هند و اروپائی» مینامند. ولی هنری فیلد Henry Field درکتاب خود «مردم شناسی ایران» تحت عنوان «فهرست قبایل وگروههای نژادی» نوشته است: کلمه‌ی آریان بطور دقیق فقط قابل اطلاق به‌گروه هند و ایرانی است «نه هند واروپائی».

. . . .

درباره‌ی آریاها، اصل مرافعه ابتدا برسر نقطه‌ی اصلی مهاجرت این قوم بوده است. برخی، اقامتگاه اصلی آریاها را در اروپا میدانستند و جمعی درآسیا (شمال سیبری) میگفتند.

نمونه‌ی یك چهره‌ی هند وآریائی - بلخی - تخت جمشید





هیئت عمومی قوم آریائی معروف (به مادی) – تخت‌جمشید

اینك ، اکثر محققان ، بنابر دلایلی ، نقطه‌ی مهاجرت را همان شمال سیبری میدانند ، واروپا را بکلی‌کنار نهاده‌اند .

هنری‌فیلد وسایکس Sykes هردو بنقل ازمحققان ، موطن اصلی آریاها را بیابانهای وسیع شمال خراسان و دشتهای جنوب روسیه ذکرمیکنند .

ودرکتاب «تاریخ ملل قدیم آسیای غربی» تحت عنوان «منشأ اقوام هند واروپائی» آورده شده : که وجود لهجه‌های هند واروپائی درپاره‌ای ازنقاط ترکستان چین (که تا قرون نهم ودهم میلادی برقرار بوده) عده‌ای را معتقدکرده است : که مرکز اقوام هند و اروپائی درترکستان چین یا ترکستان روس بوده است .

و لهجه‌های «تخاری» در «تورفان ، و قره شهر ، وکوچا» و لهجه‌ی ایرانی شرقی در«کاشغر و ختن» مخصوص بقایای این‌اقوام است (که درسرزمین اصلی خویش باقی مانده‌اند) .

این نظر، با زمینه‌های دیگری‌که دردست است ، برای قبول اینکه : زادگاه ومقر اصلی آریاها ، آسیا بوده است شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد .

ولی دراین موضوع : که مهاجران ، ازراه آسیای میانه یا قفقاز، مناطق هند وایران را اشغال‌کرده‌اند ، هریك نظری داده‌اند .

. . . .

ریچارد ن . فرای Richard N. Frye نوشته است :

چنین مینماید‌که آریاها به سرزمین بین‌النهرین از راه کوهستانهای شرقی آمده باشند . فقط روشن نیست‌که ایشان ازکدام سوی شمال فلات ایران وارد آنجا شده‌اند (ازراه قفقاز یا آسیای میانه ، یا هردو) ولی محتمل است‌که ازراه آسیای میانه آمده باشند (میراث باستانی ایران صفحه‌ی ۳۷) .

. . . .

درباره‌ی علت وچگونگی مهاجرت آریاها ، درتاریخ ملل قدیم آسیای غربی ، بنقل ازمحققان آمده است :



نمونه‌ی یك چهره‌ی آریائی از
قوم پارس - تخت‌جمشید

که در اواخر عهد چهارم ، سیبری از اروپا جدا بود . وسیله‌ی این جدائی ، وجود دریاچه‌ی بزرگ آرال وخزر ، وبقایای یخچالهای روس واسکاندیناوی ، وهمچنین یخچالهای ایران وآلتائی بود .

بمحض اینکه خشکی باطلاقهای آرال - خزر ، و ذوب یخچالهای اورال و هندوکش شروع شد ، وهوای سیبری روبسردی نهاد ، این‌اقوام بمهاجرت پرداختند ، و دسته دسته به جانب روسیه ومغرب ، ویا بطرف ایران حرکت‌کردند .

. . . .

سرپرسی سایکس ، دراین باره نظری جامع وآگاهی بیشتری ، تحت عنوان «سرزمین اصلی آریان‌ها» داده ونوشته است :

ازمسائلی‌که زمینه‌ی اختلاف عظیم است ، جای طوایف آریان است (که ازکجا وازچه نقطه‌ای خارج شده‌اند) .

واضافه‌کرده است :

بدیهی است‌که قرائن ودلایلی طبیعی برای‌کشف این حقیقت وجود دارد . این قوم ،

یقین درزمینی ساکن بوده‌اندکه آب وهوای بری داشته است ، وچنانکه پیداست ، دو یا سه فصل را بیشتر ندیده بوده ونداشته‌اند .

ازلغت ایشان پیداست : که ساکن زمینهای جلگه‌ای بوده ، وکوه وجنگل نداشته‌اند .

این قوم ، روایاتی دارند ، که علت مهاجرت ایشان را روشن میکند ، و میگویند : عامل شَرّ ، محل آنان را یخبندان وغیرقابل سکونت‌کرده است (شاید ، معنی این حرف این باشد : که بواسطه‌ی تغییر آب وهوا مجبور به تغییرمکان شده‌اند) .

درداستانهای ویژه‌ی خود (وندیداد) به یك منزل از دست داده (ایران َو ِا جَ) اشاره‌کرده‌اند .

وچون بعلت سرما مجبور بمهاجرت ازآنجا شده‌اند ، به «سوغده» و «مورو» رفته‌اند (که اینك ، اولی «بخارا» و دومی «مرو» خوانده میشود) .

سپس ، بواسطه‌ی ملخ ، و دشمنان ، مجبور شده‌اند سوغده را ترك‌کنند وبه «باخذی» کشور بلند رایت بروند (باخذی ، بعدها بلخ نامیده شد) .

واز بلخ به «نیسایه» وازآنجا به «هرایْ وَ» (هرات) و «وای‌کَـرْتَ» (کابل) رفتند (واین زمین اخیررا بد سایه وصف‌کرده‌اند) .

. . . .

هنری فیلد بنقل از «ویلسون» Arnold Wilson نوشته است : که درحدود دوهزار سال پیش ازمیلاد ، بادیه‌نشینهای آریائی‌زبان شمالی (درشرق روسیه) ساکنین اصلی وبومی فلات ایران را درخود مستهلك‌کردند .

وبنقل از «هرتسفلد» Herzfeld نوشته است : که اولین‌گروه آریائی (که مهاجرت کردند) هند و آریانی ، و سپس ایرانیان ، و پس ازآنها ، سکاها بودند (که پس از دوره‌ی کوتاهی) ، از راه ارتفاعات نزدیك «سرخس» درسمت هرات ، وارد فلات ایران شدند .

وبنقل از «ویلیام وُرل» William Worrel نوشته است : که حمله آریان‌ها ازشمال شرقی ، وبعلت خشکسالی وازدیاد جمعیت بود ، وازایران به بین‌النهرین رفتند . واین امر،کمی بعد ازسال دوهزار پیش‌ازمیلاد صورت‌گرفت . وپس ازآنکه زمانی درترکستان وایران مستقر شدند ، شاخه‌ای (که آریان نامیده میشود) به دوگروه تقسیم شدند : یك‌گروه درایران ماندند ، وگروه دیگر (هندیها) به هند رفتند وبا «دراویدیها» مخلوط شدند .

تقریباً درهمان زمان ، رؤسای آریانی «میتانی» درارمنستان استقراریافتند ، ودراواسط قرن هیجدهم پیش‌ازمیلاد ، سلسله‌ی آریانی «کاسی» بابل را تصرف‌کردند .

. . . .

هنری‌فیلد ، درباره‌ی زمان جدائی هند وایرانی نوشته است : که تا سال یکهزاروسیصد وپنجاه پیش ازمیلاد هنوز عناصر ایرانی وهندی قوم آریان ، ازهم جدا نشده بودند (مردم‌شناسی ایران ، صفحه‌ی ۷۱۵) .

. . . .

گیرشمن Ghirshman نوشته است : واقعه‌ای‌که درتاریخ‌آسیای غربی (طی هزاره‌ی دوم پیش ازمیلاد) مهم مینماید ، ظهور عناصری ازاصل هند واروپائی است‌که زادگاه خودرا (به اغلب احتمال – دشتهای اوراسی – Eurasique که درروسیه‌ی جنوبی است) براثر فشار اقوام دیگر، ترك‌کردند ، ودرطی مهاجرت ، ظاهراً به دودسته‌ی بزرگ تقسیم شدند : دسته‌ی غربی و شرقی .

دسته‌ای‌که آنرا غربی مینامیم ، دریای سیاه را دور زدند ، وپس ازعبور از بالکان و بسفر ، درداخل آسیای صغیر نفوذکردند ، و بزودی عنصرغالب و مسلط را تشکیل دادند ، و اتحادیه‌ی «ختی‌ها یا هتی‌ها» Hittites را بوجود آوردند .

دسته‌ی شرقی (که بنام هند وایرانی معروف است) دوقسمت شدند : یك قسمت‌آن بسوی

شرق دریای خزر حرکت کردند ، وقسمت دیگر، بسوی غرب خزر براه افتادند .

بخش عمده‌ی آن قسمت که مشرق دریای خزررا پیش گرفتند ، تدریجاً از ماوراءالنهر وجیحون (آمودریای کنونی) عبور کردند وپس‌ازتوقف کوتاهی دردشت بلخ ، از معابرهندوکش بالا رفتند ، وجاده‌ی باستانی مهاجمان را به سوی هند تعقیب نمودند ، ودرطول «پندی‌شیر» Pandi-shir و رودهای کابل فرود آمدند .

قسمت دیگر شعبه‌ی شرقی (که راه مغرب دریای خزررا پیش گرفتند) ازقفقاز عبور نمودند ، وتا انحنای عظیم شط فرات سرازیرشدند .

اینعده (که ظاهراً بیشترشان ازافراد جنگجو بودند) با «هوریان» بومی مخلوط شدند، وپادشاهی «میتانی» را تشکیل دادند ، وسلطنت خودرا نه‌تنها دربین‌النهرین شمالی توسعه دادند ، بلکه آشوررا محدودکردند ، وبا الحاق دره‌های زاگروس شمالی (مسکن قوم‌گوتی) به قسمت خود ، قدرت خودرا تثبیت کردند .

بهترین دوران پادشاهی این قوم ، درحدود یکهزاروچهارصدوپنجاه پیش‌ازمیلاد بود .

. . . .

از همین سواران جنگجو ، دسته‌ای در طول چین‌خوردگیهای مرکزی کوهستانهای زاگروس بسوی جنوب شرقی بحرکت درآمدند وبا ممالك «اورارتو ، بین‌النهرین ، و ایلام» برخوردند. مردم این ممالك ، ازقرنها (یا هزاران سال) پیش براثر زندگی خانه‌نشینی ، فرهنگی وسیع داشتند .



نمونهٔ هیئت عمومی و چهره‌ی سکائی معروف‌به سکاهای‌تیزخود از اقوام شمالی – تخت‌جمشید



هیئت عمومی سوغدی‌ها

ایرانیان ، طی چهارقرن بعد ، قوم بومی واصلی را مستهلک کردند ، و تمدن مخصوص خودرا بر روی تمدن مزبور (فرهنگ همسایه) بنا نهادند .

گیرشمن نوشته است : نفوذ ایرانیان درفلات ، درآغاز هزاره‌ی اول پیش‌از میلاد ، بوضعی جز مهاجمه‌ی نخستین‌بار (درهزارسال پیش) بود : مهاجمان ، بزور وبا امواج متوالی وارد شدند ، وظاهراً همان دوجاده‌ی قبلی را (که درنخستین مهاجمه طی کرده بودند «قفقاز وماوراءالنهر») این‌بار نیز طی کردند .

شعبه‌ی شرقی ایرانیان ، این‌بار (مهاجمه‌ی اخیر) نمیتوانستند از ماوراءالنهر بسوی جنوب هندوکش گسترده شوند . زیرا همه‌ی نواحی «رخج وپنجاب» قبلاً بوسیله‌ی هندوایرانی قبلی (هندوان آینده) در مهاجمه‌های پیشین اشغال شده بود . ازینرو مجبور بودند بسوی مغرب (فلات ایران) و در طول جاده‌ی طبیعی (که از بلخ به سوی قلب ایران پیش میرفت) حرکت کنند .

. . . .

درباره‌ی ورود آخرین دسته‌های ایرانی (مادها) پرسی‌سایکس بنقل از نظر محققان نوشته است : عقیده براین است‌که قوم «ماد» از جنوب روسیه مهاجرت‌کردند وبقسمت غربی فلات ایران دست بردند .

شعبه‌ی دیگر آخرین دسته‌های ایرانی (پارس‌ها) از بیابانهای شمالی خراسان وارد مشرق ایران شده‌اند ، واز ناحیه‌ی‌کرمان گذشته فارس را مسکن خود قرار دادند .

به دنبال پارس‌ها ، کارمانیان آمدند ودرکرمان سکونت‌کردند .

درانژیان (یا ، درانگیان یا زرانکیان) وآراخوزیان درجنوب افغانستان ماندند .

گدروزیان ، در شمال بلوچستان اقامت‌کردند .

. . . .

هیرکانیان ، در پشت سر این دسته‌ها ناحیه‌ی استرآباد (گرگان‌کنونی) را برای سکونت اختیار کردند .

. . . .

بعقیده‌ی دمورگان ، هجوم آریاها به «باکتریا» دوهزار و پانصد سال پیش از میلاد اتفاق افتاده است ، وقوم ماد ، در حدود دو هزار سال پیش از میلاد ، به شمال غربی ایران رو نهاده‌اند .



طغیان زاینده رود درپل شاهی
اصفهان فروردین ۱۳۴۸

دو پل تاریخی مشهور اصفهان از دورهٔ صفویه

لطف‌الله هنرور

دربین آثار وابنیهٔ متعدد تاریخی اصفهان پلهای تاریخی خودمجموعه‌ای جالب محسوب میشود . درمسیرزاینده‌رود که مهمترین رودخانه مرکزی فلات ایران است و خیر و برکت جلگهٔ حاصلخیز اصفهان وطراوت وسرسبزی آن نتیجهٔ مستقیم وجود این رودخانه است دردوره‌های مختلف پلهائی ساخته شده که وسیله ایاب وذهاب ساکنین دوطرفرودخانه بوده است . مورخین ونویسندگان قدیم نام این رودخانه را **زرین رود** و **زاینده رود** و **زنده رود** و **زرینه رود** ضبط کرده‌اند .

این رودخانه از ارتفاعات زردکوه بختیاری وازرشته‌ای

بنام کوهرنگ سرچشمه گرفته و از مغرب به مشرق تا باتلاق **گاوخونی** جریان دارد. طول این رودخانه را باپیچ‌و خم های آن ۴۰۰ تا ۴۸۰ کیلومتر نوشته‌اند وعرض آن تا دویست متر کم وزیاد میشود. قلل چهل‌چشمه و کوهرنگ در خاك بختیاری سرچشمه این رودخانه است و بیشتر ایام سال مستوراز برف است. بستر رودخانه از سرچشمه تا مصب ازخود زایش آب میکند وبهمین جهت **زاینده رود** نام دارد.

حمدالله مستوفی مورخ ونویسندهٔ مشهور ایران در قرن هشتم هجری دربارهٔ زاینده‌رود چنین نوشته است:

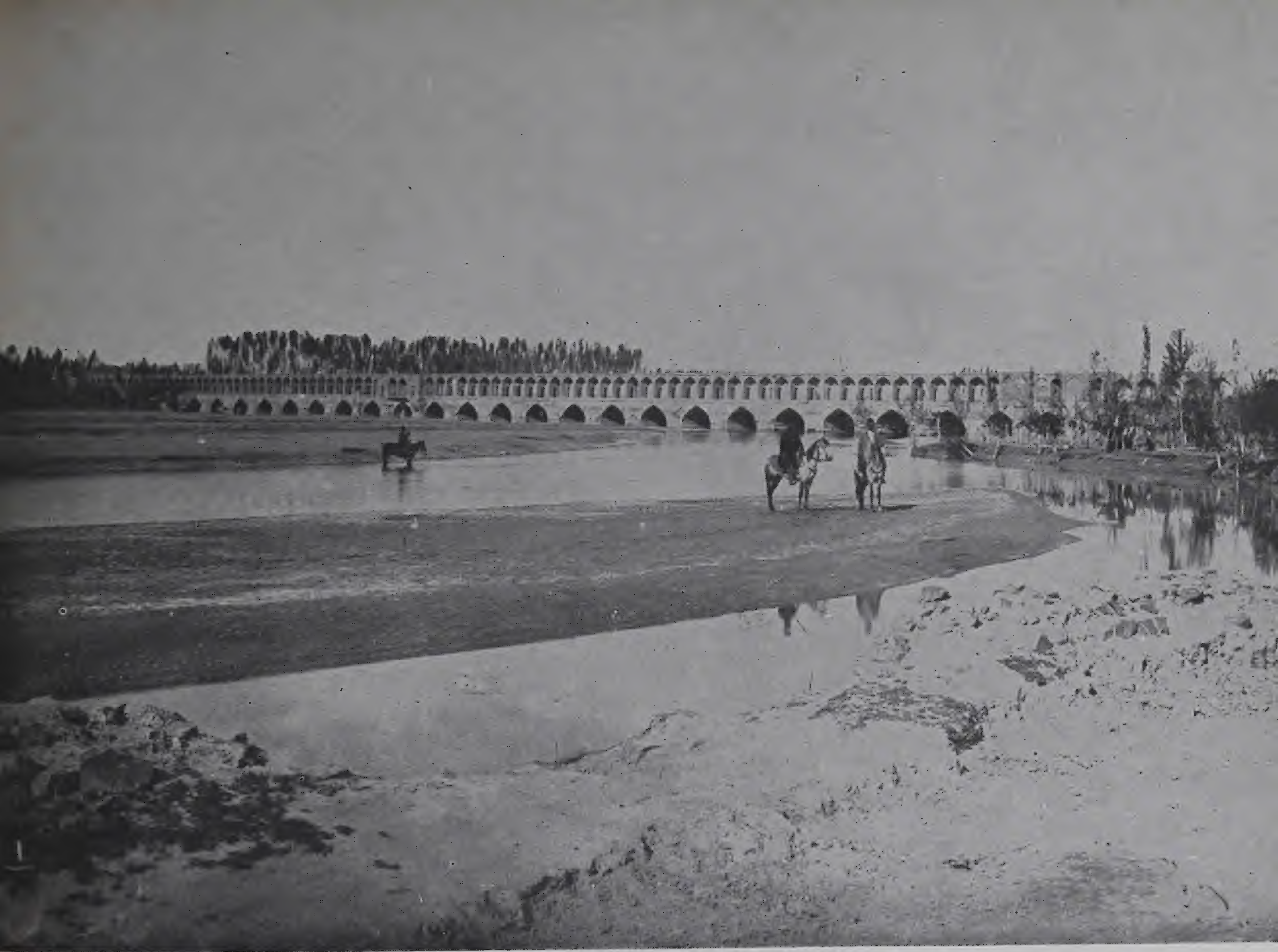
«رودخانه اصفهان امروز به **زنده‌رود** موسوم است و مصنفین مختلف آن را **زاینده رود** و **زرین‌رود** نوشته‌اند. زرین رود اکنون به یکی از شعب این‌رودخانه اطلاق میشود. قسمت علیای شاخهٔ اصلی این رود **جوی‌سرد** نام دارد و از **زردکوه** سرچشمه میگیرد. این‌کوه که هنوز بمناسبت‌سنگهای آهکی زردرنگ خود به این نام خوانده میشود درسی‌فرسخی باختر اصفهان نزدیك سرچشمه رود دجیل یعنی کارون واقع است. پائین‌**سُهْر** و **فِروزان** واقع در **خان لنجان** یکی از شعب زاینده‌رود که از حیث بزرگی با خود رودخانه همسری میکند واز حدود گلپایگان سرچشمه میگیرد به زاینده‌رود میریزد وآنگاه پس‌از عبور از اصفهان وسیراب‌کردن نواحی هشت‌گانه آن اندکی به سمت خاور **رو َدشْت** پیچیده وبالاخره درباتلاق گاوخونی که در حاشیهٔ کویر واقع است فرومیرود (حمدالله مستوفی گاوخونی را **گاوخانی** نوشته است) این رودخانه پس از فرو رفتن درباتلاق دوباره در شصت فرسخی آن در کرمان ظاهر میشود و آنگاه به دریا میریزد اما حمدالله مستوفی گوید این روایت ضعیف مینماید زیرا که از گاوخانی تاکرمان زمین های سخت وجبال محکم درمیان است وممرّی درزیر زمین که چندان آب در آن روان تواند شد متعذر مینماید وزمین کرمان بلندتر اززمین گاوخانی است.»

درفلات وسیع ایران وجود زاینده‌رود در مرکز این فلات به مثابهٔ نعمتی بزرگ محسوب میشود ودرحقیقت‌جلگه حاصلخیز وپربرکت اصفهان وتاریخ درخشان آن با موقع جغرافیائی آن در فلات وسیع ایران ارتباط مخصوص دارد و بطور خلاصه نتیجه و حاصل جریان رودخانه پربرکتی مانند **زاینده‌رود** دراین سرزمین است و از همین جهت است که نام **زاینده رود** درتاریخ ادبیات ایران نیز همه‌جا ذکر میشود و شعرا ومردم با ذوق ایران به یاد آن مترنم بوده اشعاری گفته ونغمه‌هائی سروده‌اند مانند این اشعار خاقانی:

رودی است که کوثرش عدیلست
آبش سلسال و سلسبیلست
نه بلکه ز رشک او همه سال
شیدای مسلسلست سلسال
گه سیمگری نماید آبش
گه شیشه‌گری کند حبابش

طغیان زاینده‌رود درآذرماه ۱۳۳۳ خورشیدی





منظره قدیمی بستر زاینده رود و بیشه‌های اطراف آن با دورنمای پل تاریخی اللهوردی‌خان ازدوره شاه‌عباس‌کبیر

آبش بدل گلاب دانند
زو دردسر سران نشانند
گوشیشه کند حباب شاید
شیشه ز پی گلاب باید

مؤلف هفت اقلیم با آنکه ازمردم ری بوده ودرهندوستان توطن اختیار کرده بوده است از آنجا به بوی خوش نسیم بهاری اصفهان طرب‌انگیز شده می‌نویسد :

لب زنـده رود و نسیم بهار
لب دلستان و می خوشگوار
ز دل بیخ انده چنان برکند
کـه بیخ ستم خنجر شهریار

صائب ملك‌الشعرای عصر شاه‌عباس دوم درآن اوقاتی‌که درهندوستان بوده با اینکه از کمال احترام و شخصیت برخوردار بوده ودردربار **شاه‌جهان** قدرومنزلتی به سزا داشته معذالك دائماً متذکر بذکر ایران و بازگشت به اصفهان واقامت در ساحل زاینده‌رود بوده است ودر این مورد چنین گفته :

خوش‌آنروزی‌که **صائب** من مکان دراصفهان سازم
زوصف **زنده‌رودش** خامه را رطب‌اللسان سازم

زاینده رود طغیانهائی نیز دارد ودرسالهائی که بارندگی بحدکافی شده باشد بهنگام طلیعهٔ بهار طغیان میکند و گاهی این طغیانها چند روز متوالی ادامه می‌یابد . شاه عباس اول ودوم از سلسلهٔ صفویه با توجه به طغیانهای زاینده رود که بعضی اوقات قسمتی از شهر اصفهان را هم تهدید میکرده‌است به ایجاد پلهائی در بستر زاینده رود مبادرت نموده‌اند که مهمترین آنها پل تاریخی **اللهوردی‌خان** و **پل شاهی** است و دراین مقاله فقط به توصیف این دو پل می‌پردازیم :

پل اللهوردی خان

اندیشهٔ بنای این پل در سال ۱۰۰۶ یا ۱۰۰۸ هجری در

دهمین یا دوازدهمین سال سلطنت شاه عباس اول به وجود آمد . در سال ۱۰۱۱ سردار مشهور او بنام **اللهوردی خان** مباشر اتمام ساختمان پل مزبور شد و بهمین جهت پل مزبوررا بنام اللهوردی‌خان نامیده اند این پل را **پل جلفا** ازآنجهت که جلفا را به شهر اصفهان وصل میکند و **پل‌چهارباغ** از آنجهت که واسطه اتصال خیابان چهارباغ بالا به چهارباغ پائین است نیز نامیده‌اند پل‌سی‌وسه‌چشمه هم نام دیگری‌است که به این پل داده شده از آنجهت که ۳۳ دهنه دارد . طول پل اللهوردی‌خان ۳۰۰ متر و عرض آن ۱۴ متر است و تمام نماهای آن آجری است .

اللهوردی‌خان یکی از سرداران نامی و فداکارشاه‌عباس بود . این سردار اصلا ارمنی واز مردم گرجستان و عیسوی بود . ابتدا به خدمت شاه طهماسب اول داخل شد ودر حلقهٔ غلامان وی درآمد و مسلمان شد و چون جوانی صدیق وفداکار وعاقل بود به منصب قوللرآقاسی یعنی ریاست و سرداری‌غلامان خاص شاه رسید . شاه‌عباس در سال ۱۰۰۴ هجری علیرغم سرداران قزلباش اورا ترقی داد و به امیرالامرائی یا حکومت ایالت فارس و سپهسالاری ایران منصوب کرد ویکسال بعد حکومت کوه‌کیلویه را هم برحوزهٔ حکمرانی وی افزود . اللهوردی خان سرداری دلیر وکاردان و با تدبیر و کریم وفرمانبردار بود و به نیروی این صفات دراندك زمانی سراسر فارس را بتصرف آورد وبرطوایف افشار وبختیاری که در کوه‌کیلویه و سایر نقاط فارس سر به طغیان برداشته بودند غالب شد وتا سال ۱۰۱۰ هجری ولایت لار را نیز با سواحل عمان و جزایر بحرین گرفت .

شاه‌عباس اللهوردی‌خان را از همهٔ سرداران بزرگ‌ایران عزیزتر ومحترم‌تر میداشت وچون پیر بود همیشه اورا پدر خطاب میکرد . هیچیك ازسرداران با او در مقام و مرتبت برابر نبود واو با سی هزار سوار مجهز وجنگ‌آزموده‌ای که دراختیار داشت برتمام ولایات جنوبی ایران و سواحل وجزایر خلیج فارس حکمران بود . شاه‌عباس در جنگهای بزرگی که با دولت عثمانی میکرد بیشتر به نیروی نظامی او متکی میشد.

پل اللهوردی‌خان بهنگام جشن آبریزگان

یکی از تفریحات شاه‌عباس شرکت در مــراسم جشن آبریزان یا آب‌پاشان بود . **آبریزگان** یا **آبریزان** یکی از جشنهای‌باستانی‌ایرانیان پیش‌ازاسلام بوده‌است . ایرانیان قدیم درروز ۱۳ تیرماه هرسال جشنی بزرگ می‌گرفتند ودراین‌روز باآب ویاگلاب برسروروی‌هم می‌پاشیدند . شاه‌عباس هم‌چنانکه منشی مخصوص وی اشاره کرده است مراسم مخصوص این جشن را با تشریفات بسیار انجام میداد . دراین روز اگر شاه دراصفهان بود مراسم آبریزان درکنار زاینده‌رود ونزدیك پل سی‌وسه‌چشمه و اگر درمازندران یا گیلان بود درکنار دریای خزر صورت میگرفت . شاه با جمعی از بزرگان دولت و سرداران و مهمانان خارجی خود در زیر یکی ازطاقنماهای پل می‌نشست وبه تماشا مشغول میشد .

پی‌یترو دولاواله (Pietro Della valle) جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۰۲۸ هجری مقارن با اتمام ساختمان بی‌نظیر مسجد شیخ‌لطف‌الله در شهر اصفهان شاهــد جشن آبپاشان بوده است چنین می‌نویسد :

«دراصفهان مراسم جشن آبریزان را در کنارزاینده‌رود درانتهای خیابان چهارباغ برابر پل زیبای اللهوردیخان بجای می‌آورند . بهمین سبب شاه آنروز از اول صبح بدانجا رفت و تمام روز را در یکی از غرفه های زیر پل به تماشا نشست . اندکی پیش ازآنکه مراسم جشن به پایان رسد ومردم دست از آبپاشی بردارند شاه سفیران ممالك خارجی را به زیر پل خواند و چون وقت تنگ بود زمانی پس از آمدن ایشان مردم را مرخص کرد وخود در صحبت سفیران به تفریح پرداخت.»

ازمیان سفیرانی که جهانگرد ایتالیائی اشاره‌کرد یکی‌هم سفیرپادشاه اسپانیا بنام **دن‌گارسیا دوسیلوافیگروآ** بوده‌است‌که درسفرنامه خود دربارهٔ این‌جشن وترتیب‌پذیرائی شاه ازسفیران درزیر پل **چهارباغ** چنین نوشته است :

«چند روز بعد شاه از سفیران خواهش‌کردکه طرف عصر روی **پل زنده‌رود** که محله جلفا و محله‌گبران را از محله تبریزیان و بقیه شهر کهنه اصفهان جدا میسازد حاضر شوند . ازچند قرن پیش همه ساله درماه ژویه ایرانیان جشنی میگیرند بدین ترتیب که همهٔ مردم از هر ملت وطبقه غیراز زنان در کنار رودخانه جمع میشوند و زنان بالای پل به تماشا می‌نشینند . مردان دراین روز لباسهای کهنه کوتاهی که با لباسهای معمولی ایشان تفاوت بسیار دارد می‌پوشند وشلوارهای تنگ به‌پا میکنند وبجای عمامه شب‌کلاه‌کوچکی برسر می‌نهند ودرکنار رودخانه همگی به درون آب می‌روند و بر سروروی یکدیگر آب می‌پاشند و برای اینکه بهتر از عهدهٔ این کار برآیند هریك ظرفی نیز همراه می‌برد . کار آبپاشی گاه بدانجا میرسد که ظرفها را به سوی یکدیگر پرتاب میکنند وسرهای بسیار شکسته میشود وگاه چندنفری هم به جهان دیگر میروند. غرفه های پل از هرسو به رودخانه نگاه میکنند و هریك ازده تا نه قدم طول و چهار قدم عرض دارد . شاه و سفیرهند در غرفه دوم نشسته بودند . سفیر ترکستان در راهروئی‌که میان غرفه‌های دوم وسوم است قرارگرفته بود . شاه سفیر اسپانی را نزدیك خود نشانید و عقیدهٔ اورا دربارهٔ آن جشن‌پرسید ولی دادوفریاد و هیاهوی مردم دراین وقت چندان بود که روی پل سخن گفتن میسر نمیشد . شاید به همین سبب یا بعلت اینکه



منظره پل شاهی اصفهان از دوره سلطنت شاه‌عباس دوم

جمعی از مردم سرهای یکدیگر را شکسته و چندین نفر نیز کشته یا درآب خفه شده بودند شاه فرمان داد که دست‌از آبپاشی بردارند .

وقتی که سفیر اسپانی وارد غرفهٔ شاه شد دوتن اززنان رقاص که غالباً شاه را مشغول میدارند آنجا بودند و برای تفریح خاطر او با سفیران لاهور وبلخ شوخی میکردند ولی همینکه سفیر اسپانی وارد شد شاه به آن دو اشاره کرد که از مجلس بیرون روند سپس رو به اطرافیان خود کرد و به خنده گفت: «سنّ سفیر اسپانیا بجائی رسیده است که دیگر از مصاحبت زنان و اینگونه تفریحات لذت نمی‌برد.»

پل شاهی اصفهان

این پل که در سر راه قدیم اصفهان به شیراز ساخته شده بود بنام **پل حسن‌آباد** و **پل بابارکن‌الدین** نیز خوانده‌شده است . احتمال داده‌اندکه شالودهٔ آن در زمان حسن‌بیك‌ترکمان یا حسن‌پاشا نامی از امرای تیموری گذاشته شده باشد . بهر حال قبل از صفویه در محل این پل پُلی وجود داشته است‌که واسطه ارتباط شهر اصفهان با قبرستان قدیمی و مشهور **تخت فولاد** بوده است وچون در آنزمان مشهورترین مزارات تخت فولاد و بقعه بابارکن‌الدین بیضاوی انصاری بوده است آن پل بنام پل بابا رکن‌الدین نیز نامیده میشده . این عارف مشهور درتاریخ یکشنبه ۲۶ ربیع‌الاول سال ۷۶۹ هجری وفات کرده ودر تخت فولاد مدفون شده است وعدهٔ زیادی از مشاهیرعلما وفقها وشعرا وخوشنویسان که از عهد صفویه ببعد در اصفهان وفات کرده‌اند دراطراف آرامگاه او به فواصل نزدیك ویا دور ازآن بخاك سپرده‌شده‌اند و ازآنجهت‌که هیچیك از قبرهای تاریخ‌دار موجود دراین قبرستان از قبرهای بابارکن‌الدین قدیمی‌ترنیست تا اواخر عهد صفویه تخت‌فولاد را قبرستان بابا رکن‌الدین میخوانده‌اند .

در دورهٔ پادشاهی شاه عباس (۱۰۷۷-۱۰۵۲ هجری) محل پل حسن‌آباد یا بابا رکن‌الدین را که یقیناً پل ساده‌ای بوده بعلت موقع بسیار خوب آن دربستر شهری زاینده‌رود برای ایجاد پل باشکوه شاهی انتخاب کرده‌اند و پس‌ازبرچیدن آن پل شالوده واساس پل شاهی را که امروز به پل خواجو بیشتر شهرت دارد ریخته‌اند . وجـه تسمیه پل به **خواجو** بمناسبت مجاورت آن با محله خواجوی اصفهان است که از محله‌های مشهور قدیمی اصفهان است . بنای پل خواجو در سال ۱۰۶۰ هجری ودر هشتمین سال سلطنت شاه عباس دوم به اتمام رسیده است . طول آن ۱۳۳ متر و عرض آن ۱۲ متر است . دو جبهه شرقی و غربی آن با غرفه هائی تزیین شده وبا کاشیهای هفت رنگ آرایش شده است و معماری خاص آن پل مزبوررا درردیف پلهای بی نظیر جهان قرار داده است. پل شاهی بمنزله سدوبند نیز میباشد وبابستن دهانه‌های آن در ضلع غربی پل دریاچه‌ای نیز به وجود میآمده است و بهمین جهت دربارهٔ بنای آن گفته اند :

دارای جهان‌پناه **عباس** دریاچه وسد وپل بناکرد

ازمنظرهٔ دریاچه مصنوعی‌که درقسمت غربی پل خواجو موجود میشده دردورهٔ شاه‌عباس دوم جانشینان او و در مواقعی که درکاخهای‌سلطنتی ساحل زاینده‌رود مانند عمارت **هفت‌دست** و**تالارآینه‌خانه** مراسمی برپابوده استفاده‌میشده به‌این‌ترتیب‌که برروی آبهای برهم انباشتهٔ مقابل قصرهای سلطنتی مراسم آتشبازی بعمل میآمده‌است .

درساختمان پـل شاهی اقامتگاه سلطنتی هم پیش‌بینی شده باین ترتیب که در وسط هریك از دو ضلع شرقی وغربی پل ساختمان مخصوصی که آن را **بیگلربیگی** مینامند بنا شده واین دوبنا که شامل چند اطاق مزین به نقاشی است وتزیینات آن هم اکنون باقی است در مواقعی که پادشاه قصد تماشای آبریزان پل را میکرده مورد استفادهٔ خاندان پادشاهی واقع میشده است .

ولی‌قلی شاملو فرزند داود قلی هروی معاصر شاه عباس دوم در کتاب خود بنام «**قصص‌الخاقانی**» که بصورت نسخه خطی باقی مانده و هنوز به چاپ نرسیده راجع به افتتاح این پل نوشته است که بعدازتعطیلات نوروز سال ۱۰۶۰ هجری به امر شاه عباس دوم **پل شاهی** را که بر زاینده رود بسته شده آیین‌بندی و چراغانی و گلریزان کردند و هریك از غرفه‌های آنرا یکی از امرا و بزرگان تزیین نمود و پادشاه بمدت یك‌ماه در کنار پل و رودخانه زرین رود به عیش‌و عشرت پرداخت . شعرای آندوره دربارهٔ این جشن و چراغانی اشعاری سروده بودند که در حضورپادشاه قرائت کردند از آنجمله صائب تبریزی‌اصفهانی ملك‌الشعرای‌آن عصر این‌اشعاررا قرائت نمود:

اصفهان یك دل روشن زچراغان شده است
پـل ز آراستگی تخت سلیمان شده است
باده چون سیل زهرچشمه روان‌گردیده‌است
کمر پـل ز می لعل بدخشان شده است
از گل و شمع که افروخته و ریخته است
کهکشان دگر از خاك نمایان شده است
چون مه عید که گردد ز شفق چهره فروز
طاقها از می گلرنگ فروزان شده است
عالم آب دوبالا شده از عشرت پل
شادی و عشرت ایام دو چندان شده است
رنگ سیلاب طلایی شده از نور چراغ
چشمها مشرق خورشید درخشان شده است
میدهد یاد سر پل ز خیابان بهشت
شمع وگل چهرهٔ حوراست‌که تابان‌شده‌است
بادبانهاست پی کشتی دریا دل می
سایبانها که ز اطراف نمایان شده است
شده چون قوس قزح هرخم طاقی رنگی
از تماشا پر و بال نگه الوان شده است
زنده‌رود از کف مستانه کـهٔ بر لب دارد
جوی شیری است‌که درخلد خرامان‌شده‌است
از رگ ابـر هوا چنگ به دامان دارد
از گل سرخ زمین چهرهٔ مستان شده است
بس که در مغز هوا نکهت گل پیچیدست
مغز ابر از اثر عطسه پریشان شده است
دفتر عیش که هر فردی ازوجایی بود
از رگ ابر به شیرازه وسامان شده است
تو به عاجز زعنان داری تقوی گشته است
زهد خاروخس سیلاب بهـاران شده است
کشتی می‌شده هرطاق پل از بادهٔ ناب
لنگر تو به خراباتی طوفان شده است
توبه‌کـز سنگدلی داشت ز فولاد اساس
همچو موم از نفس گرم چراغان شده است
خون خاك آمده از جرعه فشانان در جوش
کوچه‌ها از می گلرنگ رگ کان شده است
روزگار طرب و مستی وبی پروائیست
که می‌ومطرب و معشوق فراوان شده است
مدّ احسان ز رك ابـر کشیده است بهار
دامن خاك پر از گوهرغلطان شده است
خون خود می‌خورد وخاك به لب می‌مالد
زهد از توبهٔ خود بس که پشیمان شده‌است
خاك از سبزهٔ مینا شده چون طوطی مست
چرخ تنك شکر از خندهٔ مستان شده است
آسمان یك لب خندان شده از تابش برق
خاك ازجوش طرب یك‌خم‌جوشان شده است
میزند قهقهه کبك به طاوس بهشت
بط‌که شهباز دل باده پرستان شده است
بی‌ستونیست پر از صورت شیرین سرپل
که ز تردستی فرهاد گلستان شده است
ابر گریان گل رخسار مه کنعانیست
که کبود از اثر سیلی اخوان شده است
چشم بد دور ازاین عهد که هر چشمهٔ پل
زندگی‌بخش چو سرچشمهٔ حیوان‌شده است
کمرخدمت شه بسته زپل **زرین رود**
به دل زنده از آن شهرهٔ دوران شده است
سربسر سجده شکر است ز پل زرین رود
که مقام طرب خسرو ایران شده است
شاه عباس جوانبخت که از بخت جوان
کیمیای طرب عالم امکان شده است
روزش از روز دگر خوشتر ونیکوتر باد
که ازو روی زمین یك گل خندان‌شده‌است

واگو «بازگوی»

کرامت رعناحسینی

بچه‌های گرمسیرات‌فارس‌بازی بخردانه‌ای‌دارندکه دارای حکمت‌هائی است. ازآن جمله یکی اینکه قدرت توصیف ومشاهدهٔ کودك را پرورش می‌دهد؛ دیگراینکه قوای حافظه ودقتش پرورش می‌یابد چون مخاطب اشعار باید سعی‌کند هرچه بیشتر قافیه وردیف مصرع اشعاررا بازگوکند؛ سه دیگر اینکه دراین بازی نه‌تنها تنبیه نیست بلکه هرکس بقدر استعداد خویش پاداش می‌گیرد.

اما بازی چنین است‌که بچه‌ها دورهم می‌نشینند وسردسته ظرفی جلوی آنها می‌گیرد ومی‌گوید «خانهٔ خدارا پـُرکنید؟» هرکس ازتنقلاك خودکه باید مانندگندم برشته، نخودچی، مویز، کشمش دانه دانه باشد درآن بریزد. سپس سردسته یك نفررا مخاطب قرارداده وشعری برای او می‌خواند. او باید پس‌از هرمصرع ردیف وقافیه همان مصرع ومصرع‌های پیش ازآنرا بدون درنگ ازآخر به‌اول‌تکرارکند. هرجاکه سوخت برای هرردیف وقافیه‌ای‌که توانسته تکرارکند به او یك دانه ازآن تنقلات می‌دهد. بعد بازی را بدیگری شروع می‌کند.

اما اگر ازمیان بازی‌کنان‌کسی موفق شود همهٔ ردیف وقافیهٔ آن اشعاررا بدون مکث ازآخر به اول تکرارکند همهٔ بازیکنان بافتخار او دست‌زنان می‌خوانند:

ازبس مویز بخورده
خونهٔ خدارو برده
این بچه‌گل بگفته.

خانهٔ خدا همان ظرف پر ازتنقلات است‌که او برده. اینك سه شعر ازاین بازی باآنچه‌که مخاطب باید بازگوکند:

(۱)

اُشتر به چراست دربلندی
«دربلندی»
کله‌اش به مثال کله‌قندی
«کله‌قندی، دربلندی»
چشمش به مثال آینه بندی
«آینه بندی، کله‌قندی، دربلندی»
گوشش به مثال بادبزن بی
«بادبزن بی، آینه بندی، کله‌قندی ...»
چیلش[۱] به مثال دهنه‌ی پالنگی[۲]
«دهنهٔ پالنگی، بادبزن‌بی، آینه بندی ...»
فینش[۳] به مثال غار تنگی
«غار تنگی، دهنهٔ پالنگی، بادبزن‌بی ...»
گردن به مثال غاز قلنگی[۴]
«غازقلنگی، غارتنگی، دهنهٔ پالنگی ...»

سینش به مثال تخته سنگی
«تخته سنگی ، غازقلنگی ، غارتنگی ...»
کمش[5] به مثال طبل جنگی
«طبل‌جنگی ، تخته سنگی ، غازقلنگی ...»
لنگش به مثال یك تفنگی
«یك‌تفنگی ، طبل‌جنگی ، تخته سنگی ...»
تخمش به مثال جفت زنگی
«جفت‌زنگی ، یك‌تفنگی ، طبل جنگی ...»
گُندش به مثال دستهٔ هونگی[6]
«دستهٔ هونگی ، جفت‌زنگی ، یك‌تفنگی...»
پشکش[7] به مثال جوزقندی
«جوزقندی، دستهٔ هونگی، جفت‌زنگی...»
دمبش به مثال جاروپنگی[8]
«جاروپنگی، جوزقندی، دستهٔ هونگی...»

(۲)

این مار چو گربه هوفه[9] داره
«هوفه داره»
درکوه وکمر خونه داره
«خونه داره ، هوفه داره»
یك بِجِشك[10] گُت[11] تو چونه[12] داره
«چونه داره ، خونه داره ، هوفه داره»
سری چو چماق گلوله داره
«گلوله داره ، چونه داره ، خونه داره»
چشمُی[13] ریقینك[14] گردونه داره
«گردونه‌داره ، گلوله‌داره ، چونه‌داره ...»
یك زبون سییوی[15] قیطونه داره
«قیطونه‌داره ، گردونه‌داره ، گلوله‌داره ...»
صد بدست[16] بالاش[17] پیمونه داره
«پیمونه‌داره، قیطونه‌داره، گردونه‌داره ...»
مسی[18] ز امام جعفری[19] نشونه داره
«نشونه‌داره ، پیمونه‌داره ، قیطونه‌داره ...»

(۳)

این مُخ[20] بلند سر به آسمون بی
«آسمون‌بی»
بارش[21] شکری ز زعفرون بی
«زعفرون‌بی ، آسمون‌بی»
قند و عسلی ازش چکون[22] بی
«چکون‌بی ، زعفرون‌بی ، آسمون‌بی»
حب نباتن[23] که ازجنون[24] بی
«جنون‌بی ، چکون‌بی ، زعفرون‌بی ...»
جنسش کبکابن[25] مَزَش شاهون‌بی[26]
«شاهون‌بی ، جنون‌بی ، چکون‌بی ...»
دارَش[27] اَلِیِ[28] اگر ُرمون‌بی
«ُرمون‌بی ، شاهون‌بی ، جنون‌بی ...»

---

۱ – چیل : دهان .
۲ – پالنگی : گیوه ، ملکی .
۳ – فین : بینی .
٤ – غازقلنگ : لك‌لك .
٥ – کم (به ضم کاف) : شکم .
٦ – هونگ : هاون .
۷ – پشك : پشکل .
۸ – جاروپنگی : جاروئی‌که ازخوشهٔ خرما درست‌کنند .
۹ – هوفه : صدای مار وگربه بوقت خشم .
۱۰– بجشك (به‌کسر اول ودوم) : گنجشك .
۱۱– گت (به ضم‌گاف) : گنده ، درشت .
۱۲– چونه : چانه .
۱۳– چشمُی (به ضم میم) : چشمهای .
۱٤– ریقین : ریز ، کوچك .
۱٥– سییوی : سیاهی .
۱٦– بدست : وجب ، به اندازهٔ یك دست .
۱۷– بالا : قدوقامت .
۱۸– مسی : مسح ، دست‌کشیدن .
۱۹– گفته می‌شودکه امام جعفرصادق مار را درآستین خود پناه داد وآن جانور انگشت حضرت راگزید . حضرت انگشت خودراکه خون ازآن جاری بود برپشت مارکشید واثرآن بصورت نوار حنائی رنگ بجا ماندکه تا قیامت نشان بدکنشی وناسپاسی مار باشد. بهمین‌جهت مارهائی که خط سرخی برپشت دارند مار جعفری می‌نامند .
۲۰– مخ (به ضم میم) : درخت خرما ، نخل .
۲۱– بارش : ثمره‌اش ، میوه‌اش .
۲۲– چکون : چکان .
۲۳– نباتن : نبات است .
۲٤– جنون : جنان ، بهشت .
۲٥– کبکاب : نوعی خرماکه درشت است .
۲٦– شاهون : شاهانه ، نوعی خرماکه مزهٔ مطبوعی دارد .
۲۷– دار : قد ، تنه .
۲۸– اَلِی (به فتح اول وکسر دوم) : هویدا ، آشکارا .

ایران مهد فرهنگ و تمدن های باستانی
سیستان یکی از افتخارات کشور ما

دکتر فرخ ملك‌زاده
استادیار دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران

آنجاکه دشت‌های وسیع وپهناوری وجود دارد .
آنجاکه جز تپه‌ها وپشته‌های ریگی، کوهی‌بنظر نمیرسد.
آنجاکه شن‌ها راه میروند .
آنجاکه باد محشر میکند .
آنجاکه فقط دوموسم دارد .
آنجاکه زمینش پیوسته فرومیرود .؟
آنجا سیستان سرزمین شگفتی‌هاست[1].

سیستان درجنوب شرقی‌ایران فعلی‌قراردارد وبین‌اراضی خراسان وبلوچستان واقع است . مرکزآن شهرستان زابل‌است این ایالت درحدود بیش از ۱۸۵ هزار نفر جمعیت و ۷۰۰ دهکده دارد .

قدیمترین نام این سرزمین **زرنگ** (معرب‌آن – زرنج) بوده‌است‌که تا حمله سکاها بهمین نام خوانده میشده است ، سپس‌بواسطه‌آمدن سکاها به‌این سرزمین نام این منطقه **سگستان** (عربی) **سجستان** ، **زابلستان** (بخاطر نـام شهر زابل) ملك **نیمروز** وبالاخره امروز سیستان نامیده میشود[2].

سیستان درزمان هخامنشیان یکی ازمهمترین ساتراپی‌ها محسوب میشده‌است‌که درنبشته‌های بجامانده ازآن عصر ازاین محل بارها ذکر شده است بنابگفته مورخین یونانی داریوش کبیر درهنگام جنگ به ساکنین‌آنجا به ویژه به تیره **آریاسپی**[3] لقب **اورگاتا**[4] داده است. سیستان درافسانه‌های ایران اهمیتی بسزاداشته است واحتمالاً یکی ازمراکز دین زرتشت بوده وبرطبق روایات زردشتی سه پسرزردشت ازکنارهامون سیستان ظهور خواهندکرد[5] سیستان زادگاه رستم است وبنابه روایات شاهنامه فرمانروای سیستان بمعنی وسیع آن یعنی زابل یا زابلستان ، **بست** ، **غزنه** و**کابلستان** بوده‌است[6] واصولاً سیستان موطن ومقرپهلوانان باستانی ایرانی معرفی شده‌است[7].

تمام خاك سیستان درگذشته بوسیله آب رودخانه هیرمند که درآن جاری بوده مشروب میگردیده است(شکل ۱) واین اراضی درمیان رودخانه **هیرمند**[8] ودریاچه **هامون** و**گودزره**[9] بصورت دلتائی بوده است[10] وبه علت حاصلخیزی این ناحیه

---

۱ – ازمقاله «جغرافیای طبیعی سیستان» بقلم آقای محمداعظم سیستانی درمجله **آریانا** شماره ۱ (شماره مسلسل ۲۷٤) چاپ افغانستان ۱۳٤٦ خورشیدی صفحه ۱٤ .

۲ – درباره زبان ولهجه‌های محلی سیستان نگاه‌کنید به‌مقاله ریچارد فرای «سفر بیابانك وسیستان وبلوچستان» درمجله **دانش** سال دوم . ۱۳۳۰ خورشیدی صفحات ۵۲۷ – ۵۳۳ ومقاله «ترانه‌های زابلی» بقلم آقای منوچهر پرشاد درمجله **پیام نو** جلد ٤ شماره ۹ صفحه ۹۲ ومقاله «صد واژه سیستانی» بقلم آقای ایرج افشار درمجله **یغما** سال هفتم ، ۱۳۳۳ خورشیدی صفحات ٤٦۰ – ٤٦٤ .

۳ – Ariaspi به معنی راننده اسب توانا .

٤ – Ewergata به معنی یاری‌کننده .

۵ – سوشیانت یا سوشیانس عنوان هریك ازسه موعود زردشتی و مخصوصاً عنوان آخرین موعود زردشتی که در اوستا استوت ارت (astvat ereta) خوانده شده واز او به عنوان سوشیانت پیروزگر یاد شده‌است . سوشیانت مزدیسنان بمنزله‌کریشنای برهمنان ، بودای‌پنجم بودائیان ، مسیح یهودیان ، فارقلیط عیسویان ومهدی مسلمانان است : **دایرةالمعارف فارسی** جلد اول . به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، چاپ تهران ۱۳٤۵ خورشیدی صفحه ۱۳۷۳ .

٦ – دایرةالمعارف فارسی فوق‌الذکر صفحه ۱٤۰٦ .

۷ – درباره‌گفتار فردوسی نگاه‌کنید به **شاهنامه فردوسی** «داستان منوچهر» ابیات شماره ۲۹۷ ، ۱٦۳۲ ، ۱۸۱۸ و «داستان نوذر» ابیات شماره ۳۹۹ ، ۱۳۵۱ و «داستان‌کیکاوس» ۵۵۰ ، ۱۰۲۸ و «داستان کیخسرو» ۳۵٦ ، ۱۱۰۷ ، ۱۱۳۰ ، ۳۰۰ و «داستان‌کشتاسب» ۹۹٤ ، ۱۰۲۱ ، ۱۱۵۳ ، ۲۵۱۷ ، ۲۵٦۹ ، ۳۰۲۷ ، ۳۳۵٦ ، ۳٦٦۲ ، ۳۸۵۹ ، ٤۱۱۲ ، ٤۱۷٤ ، ٤۳٦۳ و «داستان بهمن» ۳۳ ، ٦۱ .

۸ – گاهی هیلمند ذکر شده‌است .

۹ – گاهی‌گودزیره ذکر شده‌است . برای اجرای مراسم باستانی درسیستان نگاه‌کنید به‌کتاب **جشنهای باستانی‌ایران** ازآقای علی خوروش دیلمانی . بخش پنجم «اجرای مراسم نوروز درسیستان ودرکنار دریاچه هامون» چاپ تهران ۱۳٤۲ خورشیدی صفحات ۳۰ – ۳۷ .

۱۰ – مقاله «کلیات راجع به جغرافیای‌ایران» بقلم ا . بونیفاسیوا (A. Bonifacio) درکتاب **تمدن ایرانی** ترجمه دکترعیسی بهنام چاپ تهران ۱۳۳۷ خورشیدی صفحات ۲٦ – ۲۷ .

درقدیم آنرا (مصر ایران) میناميده‌اند و جغرافی‌دانهای عرب درقرون وسطی تمام قسمت شرقی ایران را خراسان یعنی کشور خورشید نامیده‌اند[11].

تمام اراضی سیستان سابق فعلاً جزء کشور ما نیست زیرا پس‌ازتشکیل کشور افغانستان فقط قسمت کوچکی ازسیستان سابق بنام شهرستان زابل درایران باقی‌ماند وقسمت بیشترآن ضمیمه خاك افغانستان گردید[12].

باکشف آثار فراوان مربوط به دوران پیش‌ازتاریخ در سیستان[13] این موضوع به اثبات رسیده است‌که این محل پیش ازآمدن هند واروپائیها ویاگروه آریائی محل سکونت اقوام مختلفی بوده است[14] ازجمله آثار پیش‌ازتاریخ این ناحیه سفالهای سیاه وقرمزرنگ مکشوف از **قبرستان ابراهیم‌خان** است‌که در ۱۱۰ کیلومتری مغرب شهرزابل درجنوب جاده زاهدان به زابل واقع است، همچنین آثارمهمی از **شهرسوخته** در ۶۷ کیلومتری غرب شهرزابل درشمال جاده زاهدان زابل کشف شده‌است‌که تقریباً مربوط به اواخرهزاره پنجم واوایل هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد است[15] دراین محل آثار یك‌آتش‌سوزی عظیمی را میتوان مشاهده نمود.

سیستان دردوران هخامنشیان، اشکانیان وساسانیان نیز بسیارآباد بوده ویکی ازمهمترین مراکزعمده آن عصرمحسوب میشده است. دردوران اسلامی زمانی آباد وزمانی ویران شده است درزمان حمله مغول وتاتار به ایران ساکنان این ناحیه به علت ایستادگی، مقاومت ومبارزه مردانه مورد خشم وغضب مهاجمین قرارگرفته پس‌ازشکست اهالی سیستان تمام شهرها ودهات آنها ویران‌گردید.

ولی اینرا هم باید ذکرنمودکه وزش بادهای معروف درسیستان برای‌آن سامان نعمتی بشمارمیرود زیرا پشه ومگس ومیکربهای حصبه وآبله وسایرناخوشیهارا ازبین میبرد وبدون وزش این باد زندگی درماههای تابستان امکان‌پذیر نیست ظاهراً منشاء این بادها پامیر است‌که ازآنجا بطرف سرحد ایران وافغانستان منتقل میشود[16].

ازآثار پیش ازاسلام این منطقه میتوان آثار **کوه خواجه** (غرب‌زابل) (شکل۲) و **تپه‌کرکوی** (واقع‌دربخش‌میانکنگی مجاور مرز افغانستان) و **آتشکده‌های** آنجا (کنار قریه‌کمك واقع دربخش شهرکی‌وناروئی) و **قلعه شهرستان** (نام امروزی آن‌تپه شهرستان) و **قلعه سام یا قلعه سار** (نزدیك‌ناحیه سه‌کوهه دربخش شیب‌آب)، **خمك وقلعه تپه** (نزدیك قاسم‌آباد واقع درشرق زابل)[17] و **دهانه غلامان** (واقع در۴۴ کیلومتری‌جنوب شهرزابل) را نام برد[18].

رام شارستان[19] و **اگریاسپ**[20] و **درانجیانا**[21] پایتخت‌های سیستان درزمان اسکندر مقدونی بوده‌که خرابه‌های‌آنها امروز دردلتای **تراکو**[22] بنام **رامرود** معروف است[23].

---

۱۱ – نگاه‌کنید به‌کتاب **تاریخ تمدن ایران**. تهران ۱۳۳۸ صفحه ۳۲ ازنشریات مؤسسه مطبوعاتی‌گوتمبرك.

۱۲ – برای تقسیم سیستان بین افغانستان وایران درسال ۱۸۷۲ سر فردریك‌گولدسمید ازطرف دولت‌بریتانیا به ریاست«کمسیون‌سیستان» انتخاب‌گردید. ولی‌کارهای تعیین خط سرحدی را هیئت دیگری به ریاست سرهنگ سر هنری‌مك‌مائن (ماکماهون) درسالهای ۵–۱۹۰۳ انجام داد. بموجب این‌تقسیم ازتمام سیستان **۷۳۸۰** کیلومترمربع به‌ایران تعلق‌گرفت: **دایرةالمعارف فارسی** فوق‌الذکر صفحات ۱۴۰۶ – ۱۴۰۷.

۱۳ – درباره جغرافیا و جغرافیای تاریخی سیستان نگاه‌کنید به‌مقاله «رود هیرمند» بقلم آقای محمدعلی مخبر درشماره ۵ جلد ۲ مجله **یادگار** صفحات ۳۴ – ۴۰ ومقاله «دیداری ازسیستان» بقلم آقای ایرج‌افشار درشماره ۷ مجله **یغما** ۱۳۳۳ خورشیدی صفحات ۴۶۰ – ۴۶۴ و ۵۳۴ – ۵۴۱ ومقاله «داور یا زمین داور» درجلد ۱ شماره ۴ مجله **آریانا** ۱۳۲۴ خورشیدی صفحات ۱۶ – ۲۳.

۱۴ – برای بعضی‌ازمطالب جالب درباره سیستان نگاه‌کنید به مقاله «جنگل‌کاری درسیستان» بقلم آقای مهندس محمدحسن جزیره‌ای در نشریه **بنگاه جنگلها** شماره ۵ و ۶ سال ۴ مرداد و شهریور ۱۳۳۲ صفحه ۲۷ ومقاله «سدهای سیستان» درمجله **آب** شماره ۳ دوره ۲ فروردین ۱۳۳۵ ومقاله «سیستان» درمجله **آهنگ** شماره ۱ سال ۳ ومقاله «سیستان امروز وسیستان‌آتیه» درمجله **فلاحت وتجارت** شماره۲ صفحات۷۱–۷۶.

۱۵ – درشماره اول مجله **باستانشناسی وهنر** که تاریخ چاپ آن زمستان ۱۳۴۷ ذکرشده ولی درسال ۱۳۴۸ توزیع‌گردیده است درقسمت «فعالیت‌های باستانشناسی ازفروردین تاآذر ۱۳۴۷» درصفحه ۸۵ چند سطری راجع به حفاری هیئت مشترك باستان‌شناسی‌ایران‌وایتالیا به‌ریاست پروفسورگیوزپ توچی ذکر شده‌است.

۱۶ – برای بادهای فوق‌الذکر نگاه‌کنید به‌کتاب **تاریخ ایران** اثر سرپرسی سایکس (ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی‌گیلانی) جلد اول چاپ دوم تهران ۱۳۳۵ خورشیدی ازصفحه ۵ وکتاب جغرافیای مفصل ایران اثر مسعودکیهان جلد دوم چاپ تهران ۱۳۱۱ خورشیدی صفحه ۱۲۷. همچنین آقای Tate نقشه‌بردار وباستانشناس، اطلاعات جالبی درباره سیستان منتشرکرده است:

A - Investigations in Seistan.
B - The Frontier of Baluchistan.
C - Coins and Seals collected in Siestan.
D - Seistan : A memoir on the history of Seistan.

۱۷ – برای آثار باستانی سیستان نگاه‌کنید به‌کتاب **فهرست بناهای تاریخی واماکن باستانی ایران** چاپ تهران اسفند ۱۳۴۵ خورشیدی صفحه ۵۶.

۱۸– راجع‌به‌حفاری‌دهانه غلامان‌نگاه‌کنید‌به‌کتاب *East and West* شماره ۱ و ۲ جلد ۱۶ چاپ رم. ۱۹۶۶.

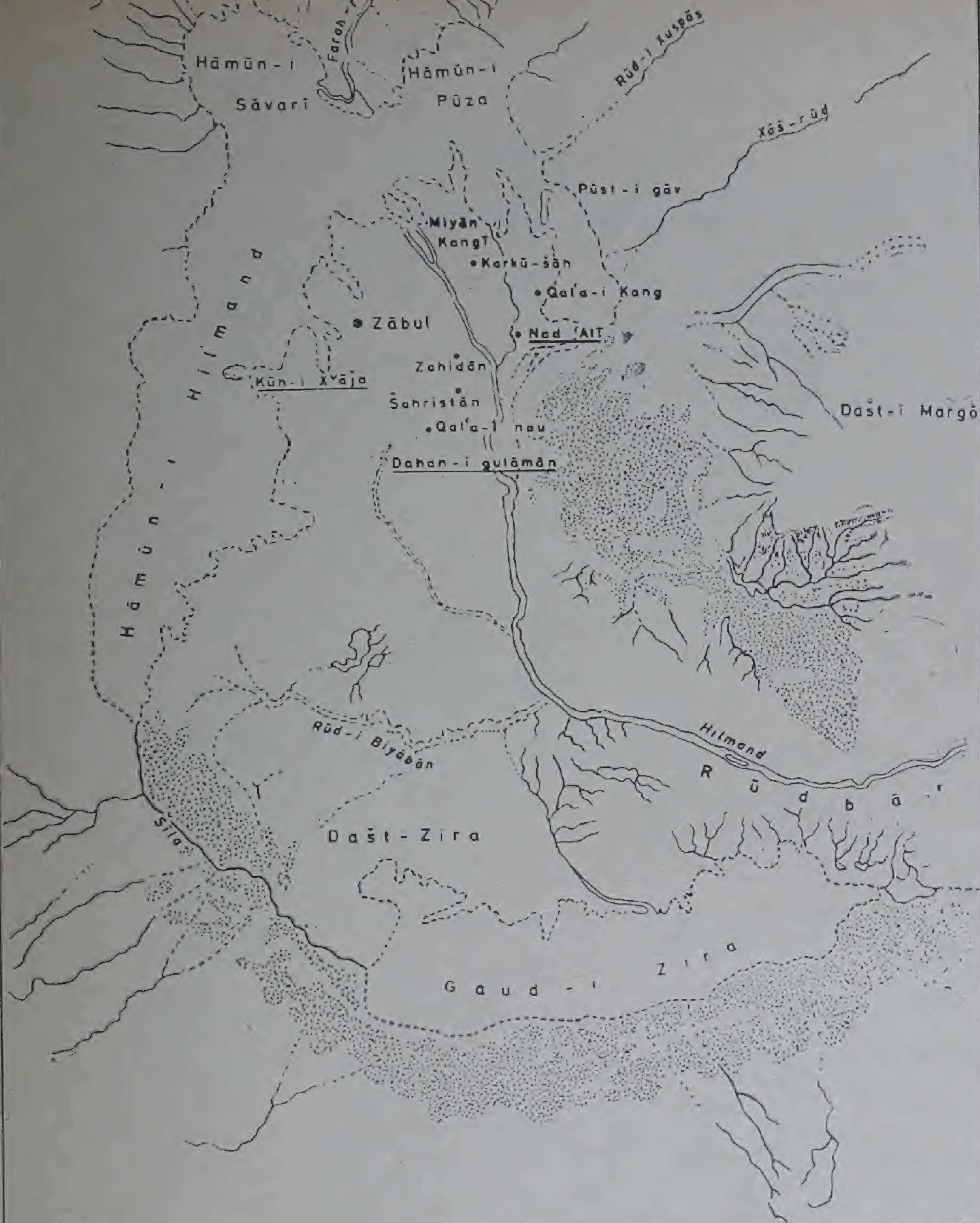
۱۹ – Ramsharestan

۲۰ – Agriaspa

۲۱ – Drangiana

۲۲ – Taraku

۲۳ – Ramrud . ازمقاله آقای محمداعظم سیستانی فوق‌الذکر صفحه ۱۶.



۱ – توضیح اشکال – نقشه‌ای که هیئت باستانشناسی ایتالیائی از ناحیه کاوش فراهم نموده است

ازآثار دوران اسلامی سیستان میتوان آثار **رام‌رودی – نمرودی** (در ۱۰۰ کیلومتری غرب شهرزابل) و **بی‌بی‌دوست** (در فاصله ۱۷ کیلومتری شمال شرق زابل)، **زاهدان کهنه** (محلی‌که تیمور درآنجا یك پای خودرا ازدست داد)، **مناره یا میل قاسم‌آباد** را ذکرنمود وچون امکان بحث و گفتگو درباره تمام آثار فوق‌الذکر دراین مقاله‌کوتاه میسرنیست فقط درباره یکی ازآثار دوران هخامنشی‌که بکار نگارنده نیز نزدیك‌تر است میپردازیم :

دهانه غلامان در ٤٤ کیلومتری شهرزابل و ٤ کیلومتری قلعه نو واقع است (شکل ۳) که درپائیز سال ۱۳٤۳ خورشیدی هیئت علمی ایتالیا[٢٤] با همکاری مأموران اداره‌کل باستانشناسی تحقیقات وحفاری‌های جالبی درآن بعمل آوردند. درقسمت شمال‌غرب‌دامنه دهانه غلامان‌آثار یك معبد(؟) مربوط بدوران هخامنشی‌کشف و خاکبرداری‌گردیدکه بابعاد ٥٤X٥٤ متر میباشد. درچهارگوشه این معبد چهاربرج دیده‌بانی وجودداشته است برای ورود باین معبد فقط یك در درضلع جنوبی موجود



۲ – عکس هوائی محوطهٔ داخلی آثار کوه خواجه

است این معبد دردونوبت مورد استفاده قرارگرفته وبنای آن دوطبقه است .

تمام بناها دردهانه غلامان ازگل خام وباصطلاح امروزی چینه است وخاك آن بقدری نرم وچسبنده است که وقتی باآب مخلوط شد ازآجرهم سخت‌تر ومحکمترمیگردد[۲۵] وبهمین‌دلیل اززیرشن‌های بیابان تقریباً سالم بیرون آورده شده‌است .

درقسمت شمال دهانه غلامان یك بنای بزرگی پیدا شد که بشکل مستطیل وبابعاد ۴۳×۵۳/۶۰ مترمیباشدکه دارای ۴۵ اطاق اصلی ودواطاق الحاقی است. درقسمت شمال ومشرق این بنا ۱۲ اطاق، جنوب ۱۰ اطاق ومغرب ۱۱ اطاق قراردارد تمام اطاق‌ها بشکل مستطیل وبابعاد ۴۰/۳۰×۵/۲۰ مترمیباشند وزوایای اطاقها نیز اکثراً ۹۰ درجه تمام ویا نزدیك به ۹۰ درجه هستند(شکل ۴) این بنا فقط یك در داردکه درقسمت مشرق واقع است پس‌ازگذشتن ازتنها در ورودی این بنا وداخل شدن به حیاط میتوان ازسه دری که درقسمت شمال ویا سه در مشرق ویا دو در جنوب ویا دو در مغرب به اطاقهای اطراف داخل شد .

درداخل‌این‌بنای عظیم ستونهای‌قطوری‌بابعاد ۱۱۰×۱۱۰

---

۲۴ – درسالهای اخیر ازطرف دانشمندان ایتالیائی تحقیقات دامنه‌داری درمنطقه سیستان بعمل آمده است که چندکتاب مهم دراین باره منتشر شده‌است ازجمله :

Paolo Daffina, *L'Immigrazione Del Saka Nella Drangiana,* Vol. IX Roma 1967

Gherardo Gnoli, *Ricerche Storiche Sul Sistan Antico,* Vol. X Roma 1967

که هردو ازطرف مؤسسه

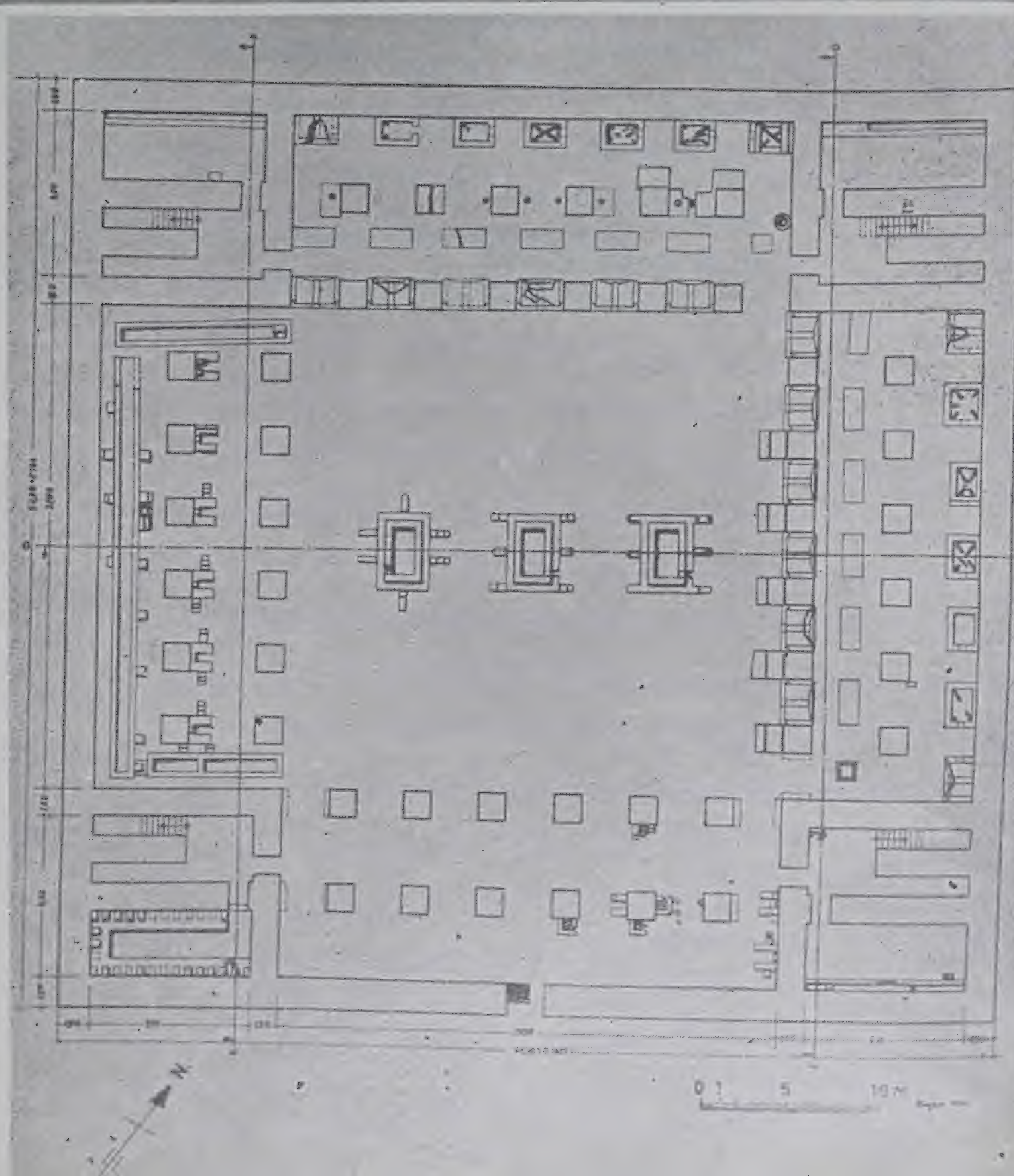
Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente (Centro studi E Scavi Archeologic in Asia)

منتشر شده‌است .

۲۵ – درباره این حفاری آقای دکترعیسی بهنام نیز مقاله‌ای بنام «سیستان‌دردوران هخامنشی» درشماره ۶۹ مجله هنرومردم تیرماه ۱۳۴۷ خورشیدی درصفحات ۵ – ۹ نگاشته‌اند .



۳ – منظره‌ای از دشتهای مُجاور دهانهٔ غلامان



٤ – نقشه ساختمان شماره ۳ که درسال ۱۹٦۳ خاکبرداری وحفاری گردید



۵ - ساختمان شماره ۳ ازطرف جنوب

سانتیمتر وجود داشته‌که درقسمت شمال وجنوب ۹ ومشرق ومغرب ۷ ستون داردکه دربعضی قسمتها ستونها دردو ردیف میباشد[۲۶] (شکل ۵).

مصالح ساختمانی درتمام ابنیه دهانه غلامان اکثراً ازخشت خام میباشدکه باابعاد ۵۱×۵۱ سانتیمتر وقطر۱۱ ویا۱۰ سانتیمتر است بجزآثار ذکرشده تعداد زیادی آثار سفالی وسنگهای آسیاب دستی واشیاءکوچك چوبی واستخوانهای کُراز وچند اثر مُهر برروی گِل وآثارساختمانی وغیره نیزپیدا شده‌است. (شکل ٦).

دراطراف حیاط مرکزی اطاقهای متعدد ودرچهارطرف آن رواق یا ایوان ستون‌داری وجود داشته‌است درداخل حیاط سه سکوی گلی قرارداردکه ارتفاع آنهاکمی بیشتر ازیك متر بوده وبوسیله چند پله بآن راه می‌یافته‌اند وآثار سوختگی روی این سکوها کاملاً هویدا است.

کشف آثار دهانه غلامان ازچند نظردارای حائز اهمیت است اولاً نقطه توجه ودقت باستانشناسان ومحققان اکثراً معطوف به نواحی شمال و مغرب و جنوب ایران و بخصوص اطراف بین‌النهرین بوده‌است[۲۷] وجهت شناخت تمدنهای باستانی

---

۲٦ - نگاه‌کنید به‌کتاب *East and West* فوق‌الذکر صفحات ۹ - ۲٤ .

۲۷ - درمورد سیستان مقالات وکتابهائی نیز درایران منتشر شده است‌که دربررسی این منطقه نگارنده ازآنها هم سود جسته است . مقاله آقای حبیب‌الله صمدی در **گزارش‌های باستانشناسی جلد سوم تهران ۱۳۳٤** خورشیدی . مجله **ایرانشهر** که ازطرف‌یونسکو درچاپخانه دانشگاه تهران طبع گردیده . ۱۳٤۲ خورشیدی . جلد اول صفحه ۸۸ - ۹۱ وجلد دوم صفحه ۱۲۲٤ . کتاب **تاریخ سیستان** به تصحیح ملك‌الشعرای‌بهار . تهران ۱۳۳۵ - وکتاب **تاریخ تمدن ایران** از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی گوتمبرك تهران ۱۳۳۸ .

که سازندگان وبرپاکنندگان تخت‌جمشید وپاسارگاد وغیره میباشند باید مأوا ومحل سکونت ولوازم آنهارا کشف وحفاری وتحقیق‌نمود[۲۸]. امیدواراست حفاری‌های اخیرهمکاران گرامی ایرانی ما درتخت‌جمشید بتواند صفحه تازه‌ای‌درشناخت‌فرهنگ وهنر مردم عادی آن زمان بگشاید .

موضوع سوم طاقهای بیضی شکل اطاقهای اینجاست‌که برخلاف سقف وپوشش سایر بناهای تخت‌جمشید افقی وصاف نیست . همچنین چگونه هنرمندان سیستان توانسته بودند بدون استفاده ازآجر طاق بیضی‌شکل بزنند ؟ دراین مورد باید توجه داشت‌که هنرمندان محلی ایران قرنها پیش‌ازهخامنشیهاتوانسته بودندکه باآجر یابدون‌آجرطاق‌بیضی‌شکل‌بسازندکه قدیمترین نمونه چنین طاقی توسط استادگرامی دکترنگهبان درحفاریهای اخیرهفت تپه اهواز کشف شده‌است‌که مربوط به اواسط هزاره دوم پ . م . میباشدکه باحتمال‌قوی‌خیلی‌ازفرضیات دانشمندان درباره مبداء واصل طاقها تغییرخواهد یافت واین افتخار نیز نصیب هنر ایران خواهدگشت .

بدین سبب عملاً آثارمکشوف دردهانه غلامان فرضیه فوق‌الذکررا درمورد بسیاری ازمسائل هنری ومعماری رد نموده ومعلوم‌گردیدکه هنرهخامنشی درقید وبند ضوابط وچهارچوبهای زائد قرارنداشته است هنرمندان محلی درهر محل بنابه مقتضیات ، آب وهوا وسایرعوامل قادر بایجاد وخلق آثار جالب ومتنوعی بوده‌اندکه ازنظر اصول وسبك وفرم ازيك سرچشمه ومنبع هنری بسیار قوی‌که همان مکتب هنرهخامنشی است الهام‌گرفته‌اند وعملاً هنرهخامنشی تلفیق هنرهای همزمان وبوجودآوردن محیطی برای شگفتگی ذوق وسلیقه واستعداد هنرمندان بوده‌است .

براساس این دلایل‌وکشفیات بخوبی میتوان‌ارزش‌واقعی سرزمینهای غنی ایران را شناخت زیرا هرگوشه‌کشور ما موزه کامل ونمونه‌ای است برای معرفی تمدنهای باستانی .

منظور ازکلمه غنی اینست‌که دردل خاکهای‌کشورپهناور ما دوسرمایه مهم نهفته است: نفت وآثارباستانی[۲۹]. که ازدیدگاه علم ودانش وازنظرکیفیت ارزش آثار باستانی بمراتب بیشتر ازنفت‌است بدین‌سبب برماست‌که سرمایه‌های جاودانی‌وباستانی، درواقع افتخارات ونوامیس باستانی خودرا بهتربشناسیم ودر حفظ وحراست آنها بیشترکوشا باشیم .

---

۲۸ – مقاله «نقوش زن درهنرهخامنشی» درشماره مسلسل ۶۵و۶۶ شماره اول ودوم سال شانزدهم **مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی** دانشگاه تهران آذرماه ۱۳۴۷ خورشیدی صفحات ۱۱۱ – ۱۱۵ بقلم نگارنده .

۲۹ – سخنرانی آقای دکترغلامعلی همایون **دربرنامه مرزهای‌دانش** رادیو ایران درتاریخ بهمن‌ماه ۱۳۴۷ .



۶ – محل‌های مخصوص برای برافروختن آتش درساختمان شماره ۳

کمترتوجهی به مناطقی مثل سیستان‌وبلوچستان‌وکویرداشته‌اند **ثانیاً پیش از تحقیق و حفاری دراین محل اکثر دانشمندان** وباستانشناسان درکتب خود «بکاربردن سنگهای‌بزرگ وحجیم بدون ملاط» را ازویژگیهای معماری هخامنشی دانسته‌اند درحالی‌که دراین‌جا مصالح اصلی ازگل خام بوده‌است (مثل شهربلخ ویا ساختمانهای دوران‌پادشاهی داریوش‌اول‌که یکی‌از نمونه‌های‌آن‌بنای معروف خزانه داریوش‌درتخت‌جمشیداست) .

معماری تخت‌جمشید وپاسارگاد وشوش وغیره نموداری ازهنر شاهی آن زمان‌است ونمیتواند مبین واقعی هنرتوده‌های مردم عصرخود باشد وجهت شناخت هنرواقعی مردم‌آن دوران

هنر از لحاظ روان‌شناسی

جلال ستاری

عرضه ونمایش هنر

نوازنده‌ای را درنظر می‌گیریم که اگر بتواند تعبیری شخصی و اصیل از ساخته‌های آهنگسازی عرضه‌کند، خود به‌آفرینندهٔ هنر نزدیك میشود واگر درشناخت ارزش وفضیلت هنر نیز خبره وبصیرباشد، با هنردوست وآنکس که درهنر سیر می‌کند همانند می‌گردد. پس مطالعه وبررسی نفسانیاتش برای شناخت شعور ناظر به جمال چه سودی دارد؟

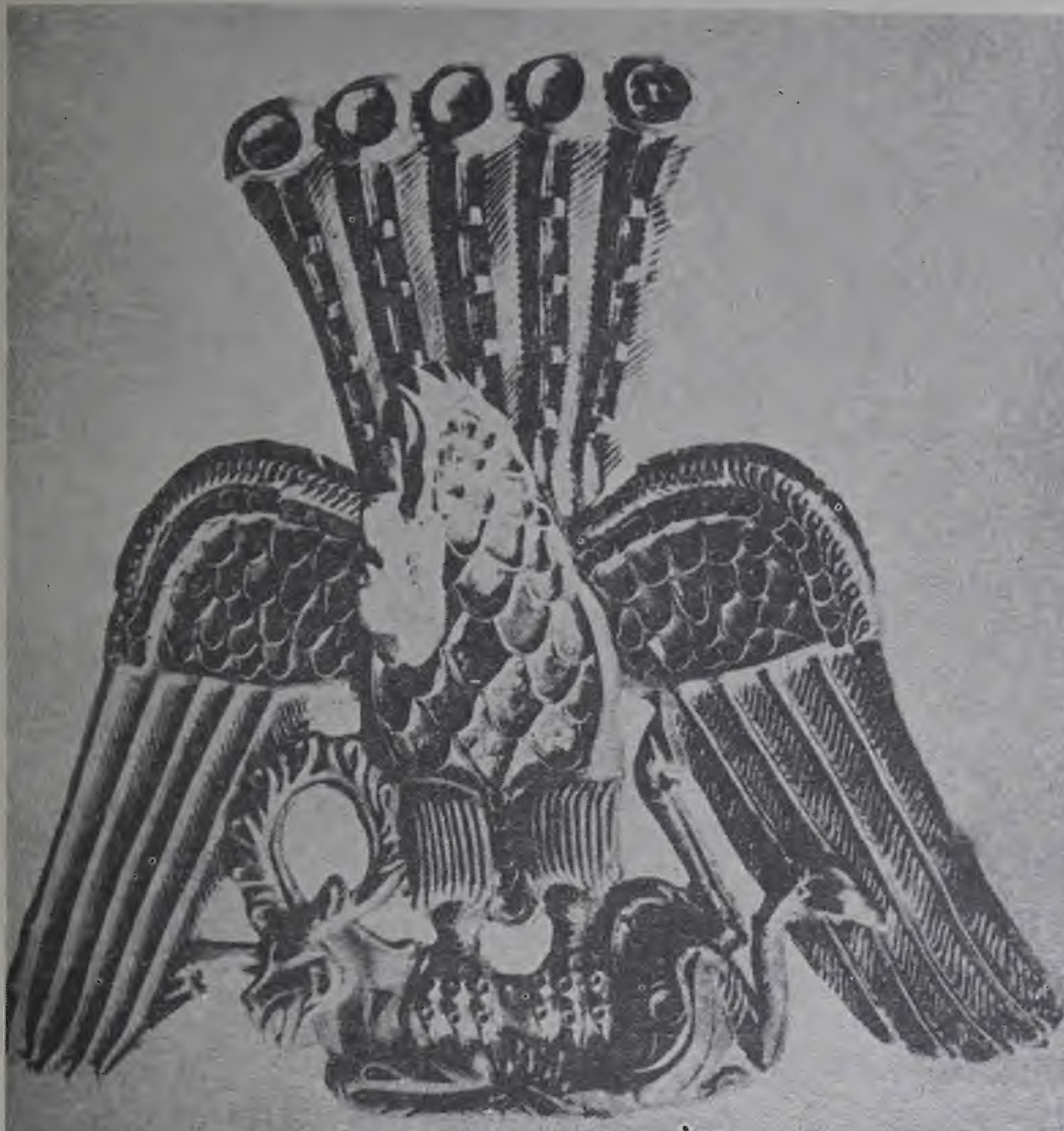
یا تعبیر آنقدر اصیل وبدیع است‌که باید ازخلق‌وآفرینش سخن‌گفت نه ازعرضه ونمایش؛ یا بازیگر ونوازنده به صورت ماشین‌هائی درآمده‌اندکه‌کارشان‌فقط ثبت‌وضبط اراده وخواست هنرمند و بازگوکردن آنست. درحالت اخیر تعمق و تأمل درنفسانیات عرضه‌کنندگان‌آثارهنری‌آموزنده‌وثمربخش‌نیست. روانشناسان آلمانی Karl Groos و Muller - Freinfels ودیگران دوگونه سیر درهنر یا هنرپذیری تشخیص داده‌اند: Einfühlung یا سیر وتماشای فعال وپرشور تاآنجاکه بیننده باآنچه می‌بیند معناً جوش میخورد یا درموضوع اثر انباز میشود، ودیگر Zufühlung یا سیرآرام ودرین حالت انفعال وتأثیرپذیری، بیننده پاك خودرا ازیاد میبرد. یکی فراموش میکندکه درتماشاخانه نشسته است وچنان غرقه درصحنه‌های بازیست‌که وجود ومنش خویش را ازیاد میبرد وفقط احساسات وعواطف مردمانی راکه برروی صحنه بازی میکنند درمی‌یابد، آنقدر ازخود بیخود میشودکه درپوست خود نمی‌گنجد ودر پوستین دیگری می‌افتد وازینرو میخواهد دررویدادها شریك ودخیل باشد وعملاً بیاری آنکس‌که درمعرض خطر است برخیزد وچنان بی‌اراده واختیار وبسرعت ازحالتی به‌حالت دیگرمیرودکه نمیتوان‌ویرا مالك وزمامدارنفس‌خویش‌دانست.

آن دیگر بینندهٔ آرام، بی‌جنب وجوش ومعتدلیست‌که تلقین‌پذیر نیست، بخوبی میداندکه آنچه می‌بیند واقعیت ندارد؛ البته وی اغراض ومنویات واحساسات بازیگران را فهم می‌کند، اما محسوسات ومدرکاتش بیشتر جنبه‌ای هنری وکمتر رنگ‌وبویی شخصی‌دارند. ذهنش روشن‌بین وبیدارست واحکام ونظرات وداوری‌هایش درحوزهٔ خودآگاهی قرار دارند، کمترناهشیار وازخودبیگانه میشود وکارش‌به شوریدگی وافناء درآنچه می‌بیند میکشد.

نخستین تماشاگر آدمیست بغایت عاطفی، ذهنی، تلقین– پذیر، درون‌گرا، فریفتهٔ دنیای خیالی بازی وصاحبدل‌وبینندهٔ دوم هنردوستی واقع‌بین، صاحب‌نظر واهل تعقل‌که بیشتر ناظر دریاست تـا غرقه درآن؛ اما بازیگر خوب به اعتقاد Mikel Dufrenn درعین‌حال عقلانی‌وعاطفی، حسی‌وحرکتی وآرام وپرشور است وشگفتی بینش‌ونگرش هنری‌نیز درهمین جاست، چون هم می‌بینیم وهم درآنچه می‌بینیم انبازمیشویم، اما این شراکت ودخالت وبهره‌گیری هرگز کامل‌وتمام نیست. به نظر **دوفرن** تماشاگران خوب هنر و زیبائی درست به‌کسانی میمانندکه نه‌کافرند نه مؤمن، بلکه میان‌کفر وایمان درنوسانند وبا چنین روحیه وحالتی باگروه مؤمنان وکافران درمراسم مذهبی شرکت میجویند. بزعم برخی دیگر تماشاگرهنردوست وجمال‌شناس خوب به مؤمن رستگار نزدیك‌تر است تا به‌کافر روسیاه، زیرا نوازنده یا بازیگرخوب‌کسیست‌که با استادش یکی شود یا روح استاد درجسم وی حلول‌کند، چنانکه آندو یك روح دردوبدن باشند وچنین حالتی بهتر ازسردی وخشکی وبی‌اعتنائی است. **دیدرو** می‌پنداشت‌که خونسردی وهیجان– ناپذیری مطلق موهبت ومزیت بازیگر وهنردوست بزرگ‌است و **استراوینسکی** همین حالت را فضیلت‌آهنگسازخوب می‌داند، اما **استندال** عقیده داشت‌کسانیکه با شور وحدت موسیقی بدی را دوست دارند ازمردم معقول وخشکی‌که زیباترین آهنگ‌ها را بصورتی معتدل ونیم‌گرم می‌پسندند صاحب حسن سلیقه وذوق بیشترند.

اگر احساس شادی بهترین نشانهٔ هنردوستی واصالت هنر است چگونه می‌توان عشق وعلاقه به‌داستانهای غم‌انگیز وسیاه یاآهنگهای اندوهگین را توجیه وتبیین‌کرد؟ آیا بهتر نیست‌که بجای شادی، شور را روشنگرشناخت جمال بدانیم؟

هرچند این نظرصواب‌تر مینماید اما چنانکه پیش ازاین اشارت رفت باعتقاد برخی، آدمی دربرابرهنری‌کامل و والا قادر به احساس درد ورنج نیست وحتی‌آنکس‌که خلق وسرشتی تلخ دارد وطالب درد واندوهست درواقع جویای لذت‌خویشتن است؛ دربرابر شاهکاری تابناك، دردمند ورنجور نمی‌توان ماند. نومیدی وپژمردگی برخی ازغمگساران وافسردگان سطحی وظاهری است ودر درونشان شادی نهفته است. یك پردهٔ نقـاشی اگر بخوبی موضوعی دردناك را مجسم کند بهجت‌انگیز است، اما پیشتر ازاین نکته یادکرده‌ایم پس بیشتر سخن را بدرازا نمی‌کشانیم.



پلاك طلای گوهرنشان ازکارهای دوره اشکانیان – موزه آرمیتاژ

زیورسازی وگوهرنشانی ایران

مهدی زواره‌ای

سر آغاز

مجله هنرومردم باستناد مسئولیتی که درتشکیل نمایشگاه گوهرنشانی جشنهای فرهنگ وهنر آبان ۱۳۴۷ بعهده داشتم تنظیم مقاله‌ای درباره هنر زیورسازی وگوهرنشانی ایران را بمن محول داشت . ادای حق مطلب بااندوخته اندکی که دراین زمینه داشتم آسان نبود واز اندازه‌ام خارج ولی حکم براین شدکه آنچه ازاندك فراهم است بازگو شود ، باشدکه موجبی برای بحث ونقد دراین زمینه‌گردد واساتید فن وهنرمندان وهنرشناسان ارجمند دراین زمینه آنچه دارند وحق است مدون سازند تا بحلیه طبع آراسته‌گردد ، امید این است :

پیش گفتار

تزئین خود وآراستن خویش با اشیاء فطرت بشر است . اقوام بدوی وآدمهای دور ازتمدن جنگلهای آمریکای جنوبی هم خودرا با استخوان شکار وگاه استخوانهای انسان تزئین می‌کنند . بشر در مراحل ابتدائی‌تر از صمغها و خاك‌های رنگین استفاده‌کرده خودرا می‌آراست وبتدریج همپا با سیر تکامل تمدن تکامل چشم‌گیری درساخت وپرداخت زینت‌آلات پیدا شد تا جائیکه به تمدنهای درخشان هزاره‌های سوم ودوم قبل ازمیلاد میرسیم . آدمهای متمدن این دوره‌هاکه ازآثار باقیمانده آنها پی به تمدن ونحوه تفکر وعادات وقراردادهای

اجتماعی‌شان برده میشود بدون‌شك انسانهای هنرمندی بوده‌اند که باآنکه مظاهر تمدن امروزی را فاقد بوده‌اند فکر لطیف ووجدان آرام آنان‌آثارهنری‌آن دوران را درحدکامل زیبائی وظرافت درآورده است .

دراین دوره‌ها همراه این درخشندگی هنری ، هنروفن تزئین انسان وآرایش وپیرایش آدمی وکاربرد آفریده‌های زیبای طبیعی درمصنوعات هنری وآفرینش زیورآلات خاص نیز پیش‌رفت درخشان داشته است آنچنانکه‌گوشه‌ای ازجامعه – شناسی دورانهای‌کهن را باید بامطالعه زیور وزینت‌آلات‌آن ایام روشن داشت . بنابراین بررسی چگونگی هنر زیورسازی زمانهای پیشین دردنیای هنر امروز لازم است .

تاریخچه

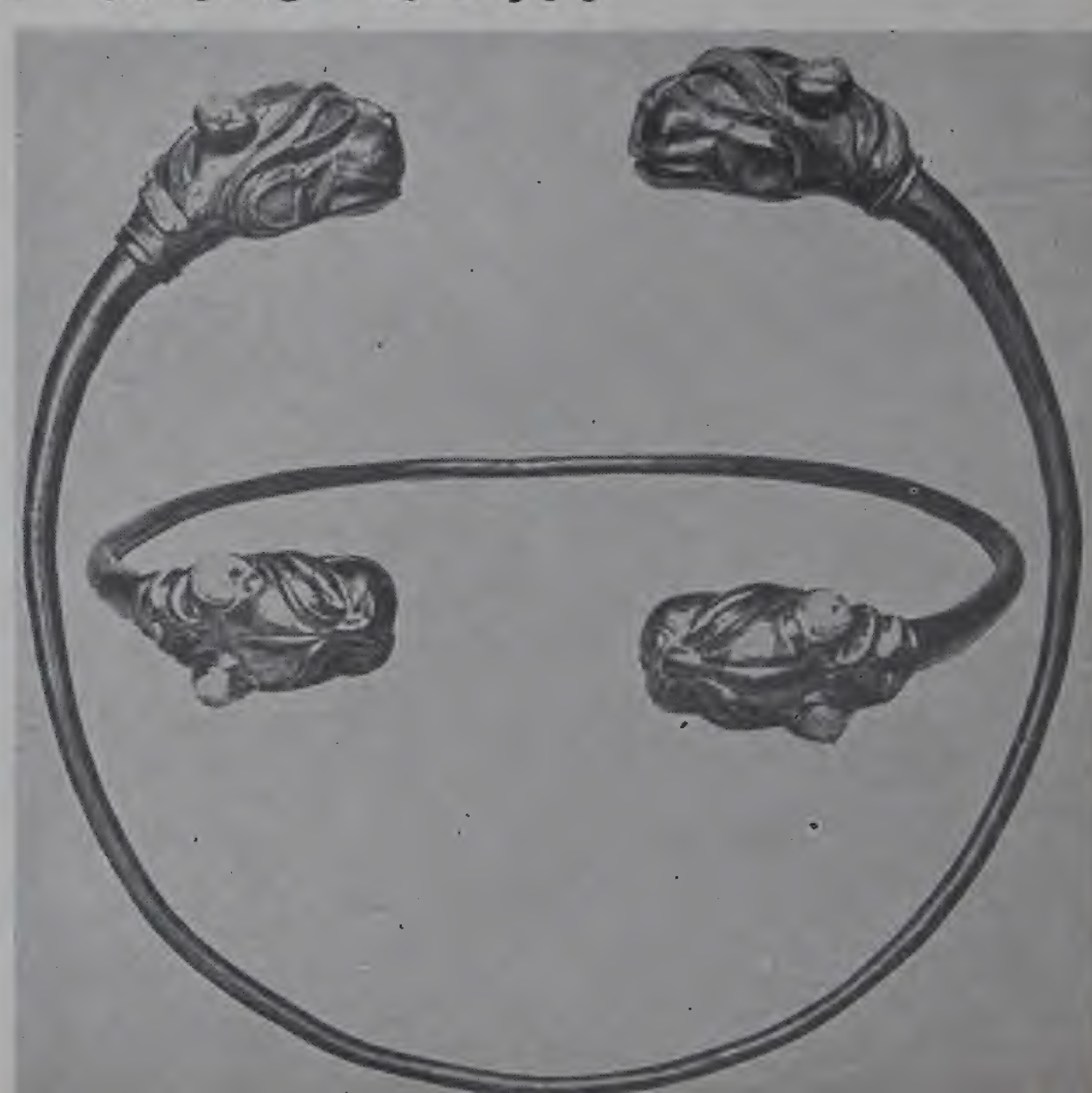
درتمدنهای‌قدیم درسرزمین فراعنه وبین‌النهرین وایران وهندوچین توجه بهنر زیورسازی درمیان عام وخاص به‌تناسب رواج داشته است وگواه این مطلب زینت‌آلاتی است‌که در کاوشهای باستانشناسی‌بدست‌آمده‌است . جای‌کمال دقت‌وبررسی است‌که شکل ونوع‌استفاده اززیورآلات تقریباً ازقدیم تاکنون تغییری نکرده‌است هنوزهم زیورآلات به اشیائی اطلاق میشود که برای‌آویختن‌به‌گردن‌وگوش وبستن‌برمچ وبازو ودربانوان درتزئین مو و . . . . بکار میرود .

درایران باستان دردورانهای قبل‌ازمادها ودرهزاره‌های سوم ودوم قبل ازمیلاد درکاوشهای باستانشناسی تپه سیلك – مارلیك – زیویه – حسنلو و . . . . آثاری بدست‌آمده است‌که درحد خود زیبا وبی‌نهایت دقیق وصحیح ساخته وپرداخته شده است . این آثار بیشتر ازسفال وفلزات‌گرانبها بخصوص طلا ونقره میباشد . بدون شك چوب وفلزات زنگ‌زن ومواد فاسد شدنی دیگر نیز درساختن زیورآلات بکار میرفته‌که‌گذشت‌ایام آنان را ازبین برده است . گردن‌بندها وگوشواره‌های طلا ودستبند وبازوبندهای زیباکه درجستجوهای باستانشناسان پیدا شده ودرموزه‌ها ضبط است میتواند علاوه برمطالعات روابط اجتماعی وطرززندگی مردم آن روز نمونه و الگوی‌کاملی برای هنرمندان وصنعتگران چیره‌دست امروز باشد .

زینت‌آلات مکشوفه مربوط به‌دوره هخامنشیان زیبا وظریف وازنظرفن زرگری دقیق‌وبی‌نقص‌است . ریزه‌کاریهای این اشیاء‌که بیشتر با حکاکی ومجسمه‌های قالبی همراه است درحدکمال میباشد . دردوره اشکانیان آثار زیبا وجالبی در اشکال‌گوشواره – النگو – سینه ریز وگردنبند بدست آمده است‌که نمودار هنر پیشرفته وتکامل‌یافته آن ایام میباشد وباید بامطالعه این زیورآلات تتبع‌وتحقیق بیشتری درزمینه جامعه – شناسی پارتها بعمل آیدکه بطورحتم صفحات تاریك بسیاری را روشن خواهد داشت .

زیورآلات مربوط به‌دوران ساسانیان‌که فن زرگری درآن بی‌نهایت پیشرفته بوده‌است نمونه‌های دیگری ازگنجینه

راست : یك نمونه ازدستبند طلا موجود درموزه آرمیتاژ ازکارهای دوره هخامنشی   چپ : یك قطعه‌گل سینه ساخت هنرمندان زرگر وگوهرنشان دوره ساسانی بشکل طاوس‌که درنهایت ظرافت ساخته شده است





هنر ایران درزمینه اشیاء تزیینی برای خودآرائی است . در تصاویری‌که از مجالس شاهان ساسانی روی بشقابهای نقرهٔ حکاکی شده وقلمزده باقی‌است انواع زیورآلات دربروبالای پیکره‌ها بچشم میخورد .

توجه بهنر زیورسازی دردوره اسلامی روزبروز بیشتر شده‌است وبتدریج هنر زرگری وزیورسازی با هنر گوهرنشانی همراه میشود . ابتدا سنگهای لاجورد طبیعی وبتدریج عقیق وشبق ودردورانهای‌نزدیکتر با زبرجد ویاقوت وزمرد والماس وبرلیان درتزیین زیورها بکاررفته ودرقرن‌کنونی وزمان معاصر کاربرد فیروزه نیز به‌عنوان نگین‌های تزیینی رونق پیداکرده است .

چگونگی وضع کنونی

فراهم‌نبودن پاره‌ای‌ازسنگهای‌قیمتی درمحدودهٔ مرزهای ایران وگرانبهائی آنها موجب شدکه بتدریج توجه ازهنر زیورسازی وآفرینش آثاری ظریف وزیبا هم‌پا وبرابر آثار دوره‌های‌کهن سلب ومعطوف به رنگارنگ‌کردن قطعه‌ای طلا ویا پلاتین با این سنگ‌های‌گرانبها وخوش‌رنگ وتراش‌گردد وبدین ترتیب امروزه اغلب یك‌گردنبند زیبا ویا دست‌بند قشنگ وانگشتری ظریف به‌آنی اطلاق میشودکه نگین‌گران‌قیمتی داشته باشد وهرچه قیمت بالاترشد نفیس‌تر تصورمیشود. بااین همه درهمین روزگار نیز استادان عالیقدری درساخت وپرداخت زیورآلات‌کار میکنندکه هنرشان اصیل وکارشان بدیع وآفریده‌شان شکیل وزیباست ولی هم تعداد آنهاکم است وهم آفرینش‌آثارشان محدوداست وهم یارای مقاومت دربرابر فرآورده‌های ماشینی‌که به سرعت بعنوان آثار هنری زرگری وزیورسازی ببازار عرضه میشود وحتی درنمایشگاههای هنری جا باز میکند ندارند .

برنامه امروز

گنجینه‌گرانبهائی‌که اززمانهای قدیم برای ما باقی مانده است ونمونه‌های جالبی‌که دراین مجموعه وجود دارد میتواند الگوی‌کار برای طراحان وهنرمندان وصنعتگران زیورساز ما باشد. تزیین این زیورآلات با سنگهای قیمتی ورنگ‌آمیزی آنها بااین سنگها ویا هرسنگ رنگین دیگرمیتواند درآفرینش آثار مزبور زیبائی وظرافت بیشتری را بوجود آورد ودراین میان‌کاربرد فیروزه سنگ زیبا وفراوان ایران‌که‌گوهرزیبای کشورماست درتزیین زیورها بارنگ‌جادوئی‌وزیباودرخشندگی وجلای مخصوص خودکوشش تازه‌ای خواهد بود برای احیای هنر زیورسازی قدیم ایران باستان وگامی تازه‌تر درپیشرفت هنرگوهرنشانی وراهی درجهت عرضهٔ صحیح‌فیروزه ، ارمغان کشور ایران‌باستان به دنیای جوان . دراین راه وظیفهٔ بخش دولتی ایجاد نمایشگاه ، تشویق هنرمندان ، تشکیل مسابقات هنری ودرنظرگرفتن جوایز برای هنرمندان زبده ، تشکیل کلاسهای مخصوص طراحی‌زیورآلات درهنرستانهاوهنرکده‌ها وارشاد وراهنمائی بخش خصوصی‌است ووظیفهٔ بخش خصوصی کوشش دراجرای طرحهای اصیل ، برخورداری ازتجربیات واندوخته‌های قدیمی ، آفرینش آثار جالب هنری ، قبول راهنمائیهای مؤثر وکوشش‌دربازاریابی وجلب‌توجه هنردوستان وهنرشناسان میباشد. از تمام این‌کوششها جمعاً کشور بهره‌مند خواهد شد ودراین میان سود اقتصادی آن نیز متوجه بخش خصوصی خواهد بود .

امید آن است‌که جنبشی شایسته دراین زمینه پدید آید وامید دیگرآنکه صاحب‌نظران درباره زیورسازی‌وگوهرنشانی آنچه میدانند مدون سازند وبجاست‌کوششی راکه آقای یحیی ذکاء درتدوین‌کتابی درهمین زمینه انجام داده‌اند یادآورشد.

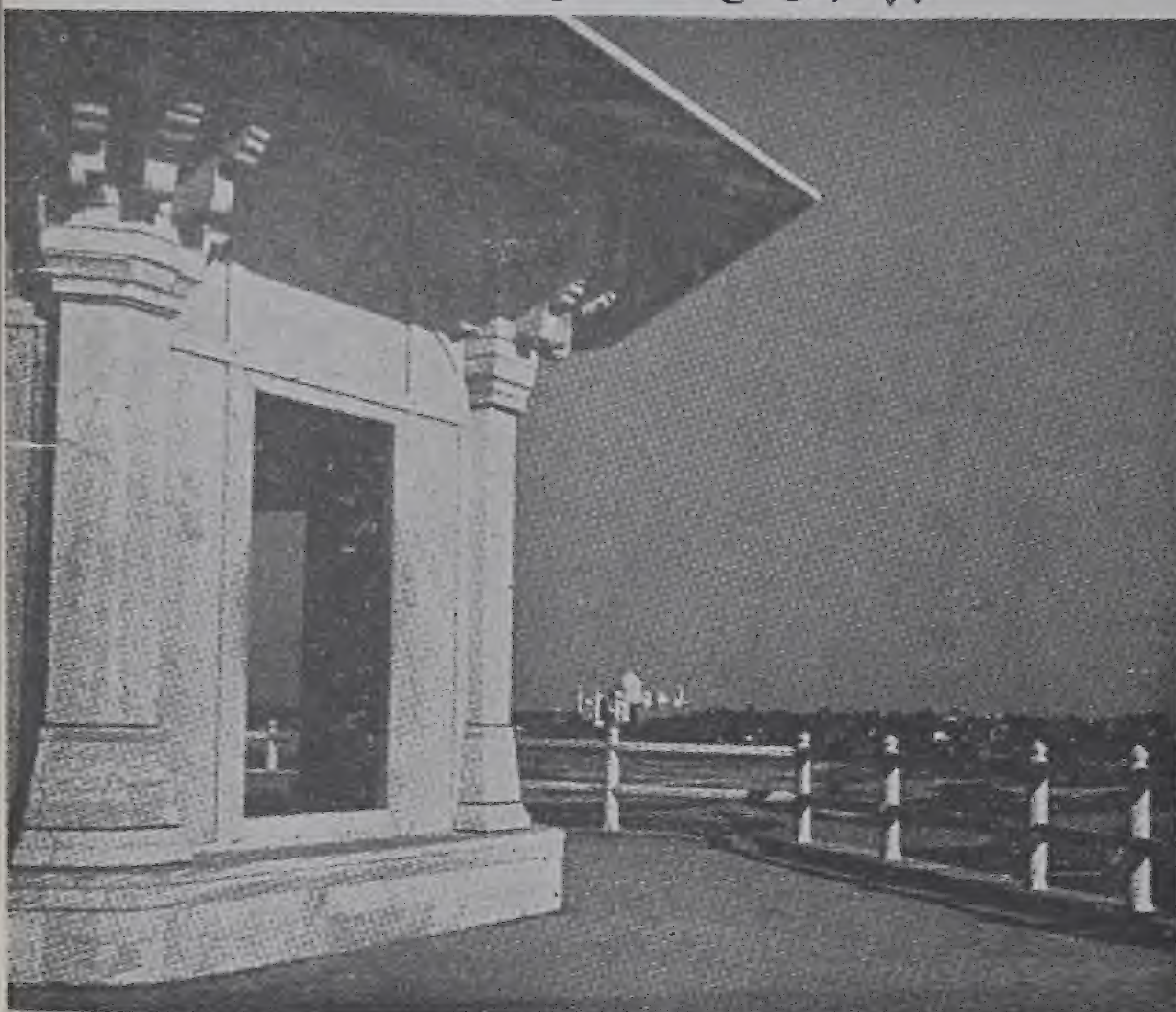
راست : نمونه دیگری از دستبند طلا کار هنرمندان زرگر دوره هخامنشی وسط : بازوبند طلا کار هنرمندان دورهٔ هخامنشی درموزه بریتانیا چپ : گوشواره طلا گوهرنشان کار هنرمندان ایرانی در دوره سلوکیها

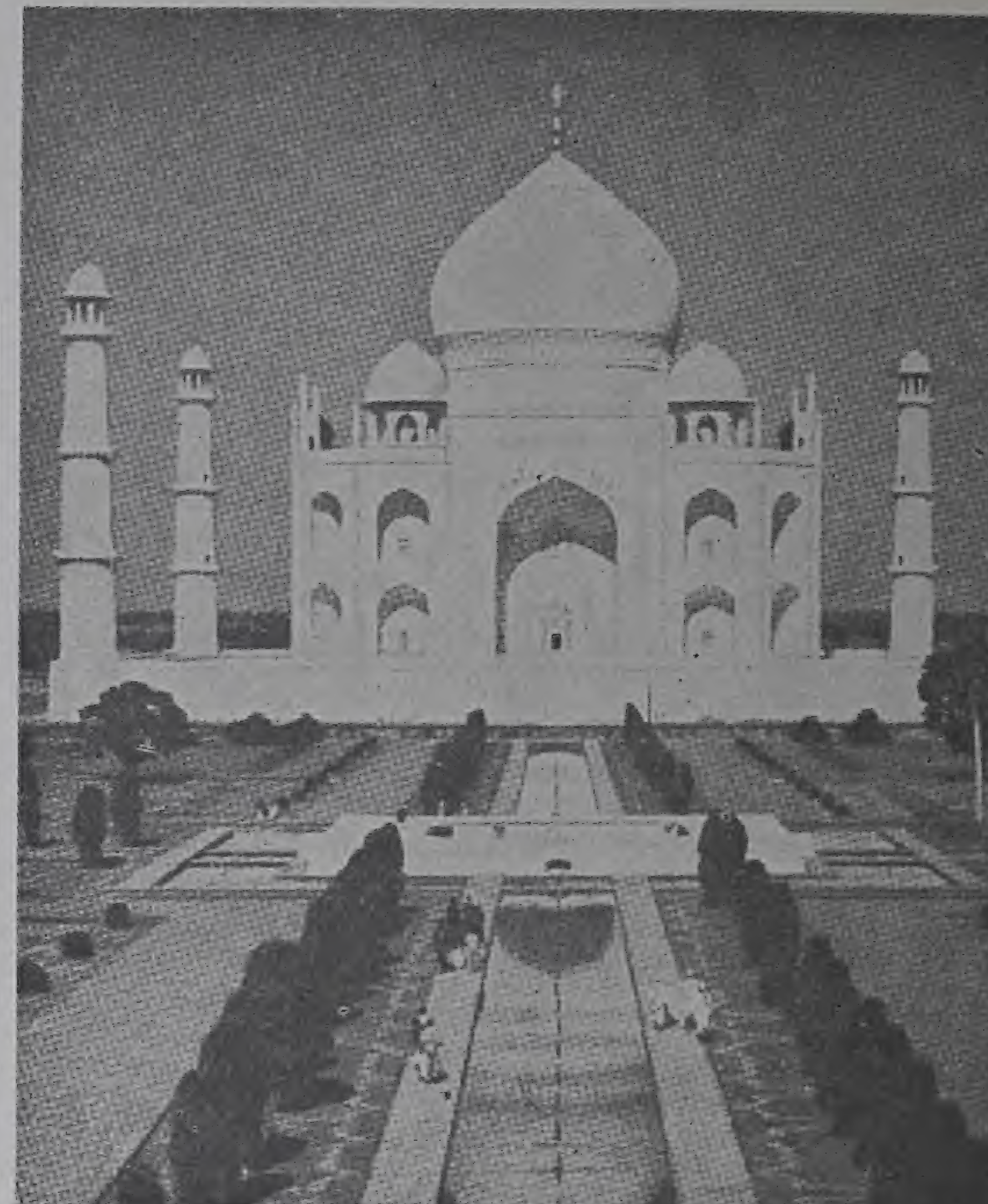






راست : تاج محل درشب مهتاب
چپ : بنای تاج ازقلعه آگرا درمهتاب





تاج محلّ

دکتر مهدی غروی
معاون رایزنی فرهنگی درهلند ونپال

منور مقامی چو باغ بهشت جواهرنگاراست دیوار ودر
معطرچوفردوس عنبرسرشت هوا تازه و تر زآب گهر
شاه جهان[2]

تجسم روح ایرانی در پیکر هند

رنه‌گروسه[1]

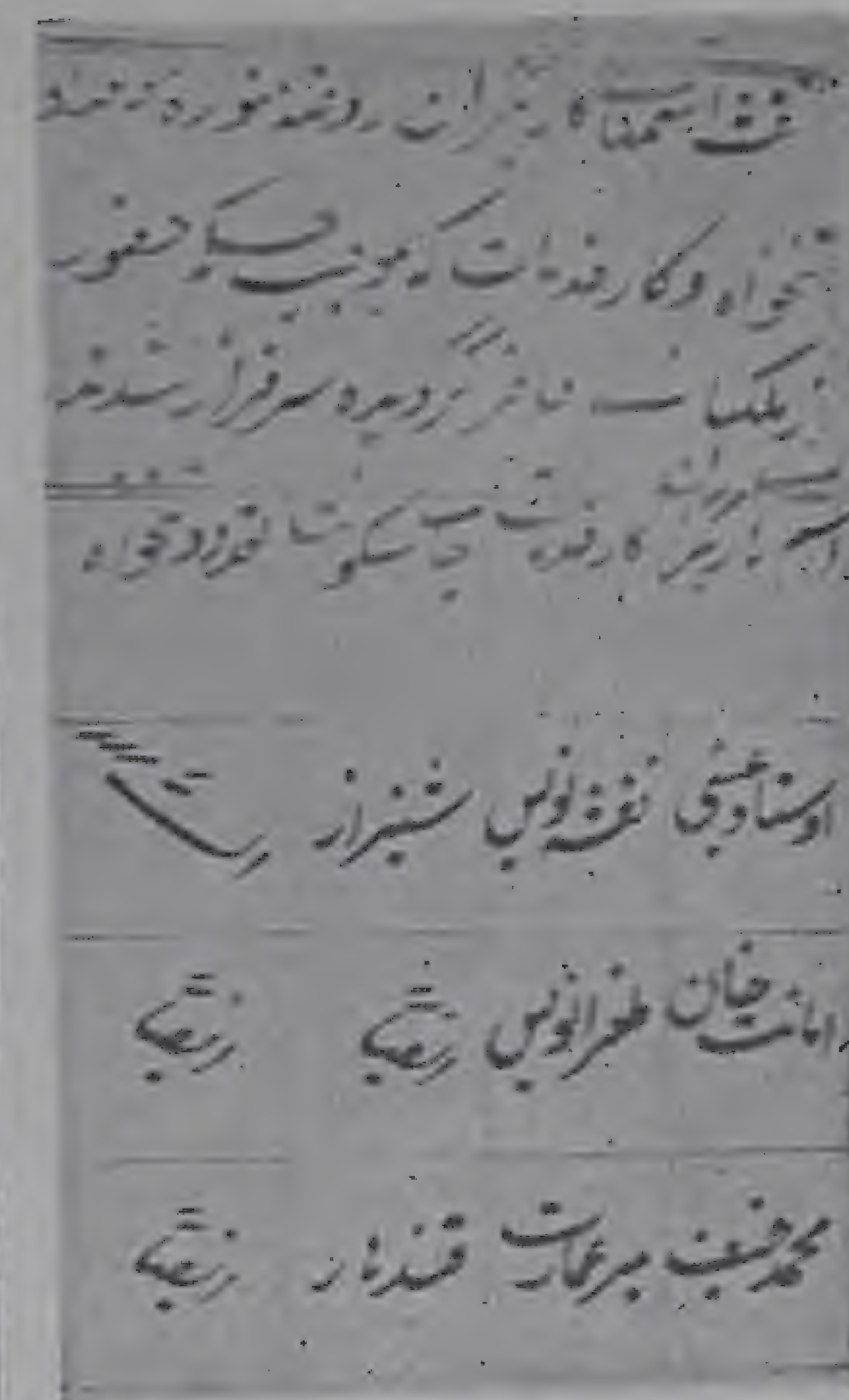
درمیان تمام بناهائی‌که در خارج از ایران ساخته شده وبه نوعی یادآور فرهنگ وتمدن ایرانی بمعنی وسیع آنست هیچ بنائی را با بنای تاج نمی‌توان مقایسه‌کرد ودرمیان کلیه آثارتاریخی‌جهان کمتربنائی‌است که مانند تاج‌محل با یادآوری

۱ - این مطلب را جواهر لعل نهرو درکتاب نظری به تاریخ‌جهان ازقول رنه‌گروسه دانشمند فرانسوی آورده و ع . وحید مازندرانی درکتاب هند یا سرزمین اشراق بفارسی ترجمه‌کرده است .

۲ - بیت دوم وسوم از ۲۷ بیت شعری است‌که شاه‌جهان سروده ، نقل‌ازیك کتاب‌خطی‌کوچك‌که توسط دانشمند بزرگوارد‌کترسیدامیرحسن عابدی دراختیار اینجانب قرارگرفت .



بنای تاج ، آب‌نما وخیابان اصلی‌آن


اوستاد عیسی نقشه‌نویس شیراز
امانت خان طغرانویس
محمد حنیف میرعمارت قندهار

شکل ۳

تاریخ ، این چنین با عشق وافسانه وهنروتجمل آمیخته باشد وتا این حد مورد توجه وعلاقه مردم سراسر جهان قرار گیرد، به خصوص که فصل بازدید ازآن نیز بسیار طولانی است وفقط درچند ماه ازبهار وتابستان ازتعداد زیارت‌کنندگان این بنای عشق کاسته می‌شود .

همانگونه‌که بنای تاج برعشق وناکامی وابهام استوار شده ، این بنا را باید درمهتاب دید ، مهتاب تمام آن عظمت آمیخته بـا تلخکامی بنا را درنظر مجسم می‌سازد[۳] وبقول رنه‌گروسه یادآور ظرافت زنانه شخصیت مدفون درآن است.

احوال پادشاهان بزرگ تیموریان هند چنان با احوال افراد خاندان میرزا غیاث‌الدین شیرازی‌آمیخته است‌که مطالعه احوال یکی ازاین‌دو بدون توجه به دیگری امکان‌پذیر نیست.

داستان آمدن میرزا غیاث‌الدین باتفاق زن وفرزندانش به هند خود داستان جالب جداگانه‌ای است‌که نیاز به فرصت دیگر دارد ، بانوی تاج‌که چنین بنای عظیمی را برگورش ساخته‌اند نوه پسری میرزا غیاث‌الدین شیرازی است .

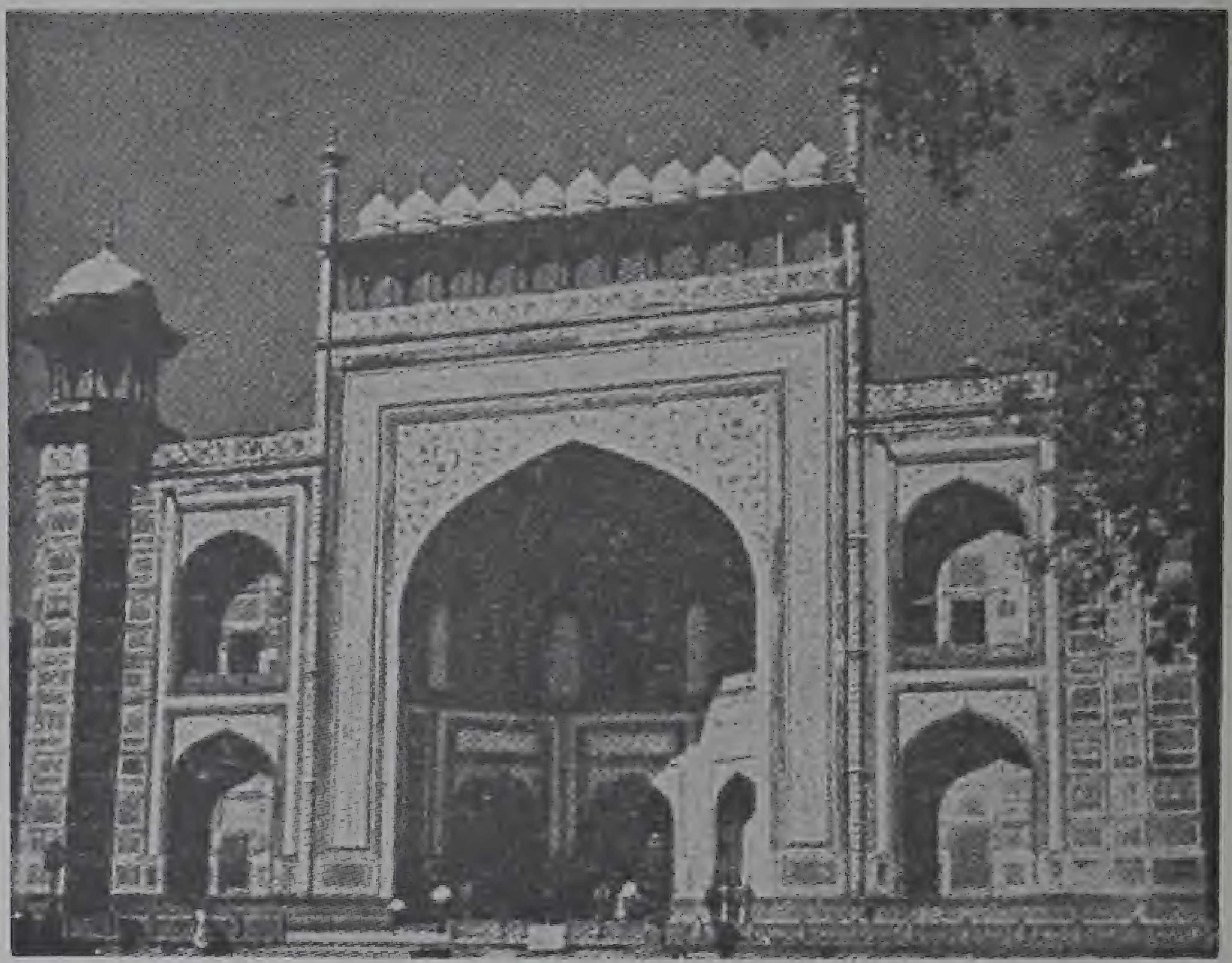
میرزا غیاث‌الدین دردربار اکبر پادشاه به سرعت ترقی کرد اما ترقی واقعی وی درعهد جهانگیر فرزند اکبر آغاز شد ، با ازدواج جهانگیر با مهرالنساء ملقب به نورجهان دختر میرزا غیاث ، مقامات مهم دربار جهانگیر میان افراد این خانواده قسمت شد. میرزا غیاث صدراعظم وپسرش آصف‌خان سپهسالار شد وملکه نورجهان چنان قدرتی دردستگاه سلطنت بهم رسانیدکه تاآن تاریخ هیچ ملکه‌ای نتوانسته بودکسب کند.

بانوی تاج فرزند همین آصف‌خان وبرادرزاده ملکه نورجهان است . پس‌ازفوت جهانگیر ، آصف‌خان داماد خود شاه‌جهان راکه مورد بیمهری خواهرش نورجهان قرارگرفته بود به سلطنت رسانید . شاه‌جهان زن خودرا بسیار دوست می‌داشت وحتی درسفرهای جنگی نیز اورا همراه می‌برد ودر همه‌کارها با وی مشورت می‌کرد . مُهر سلطنتی همیشه درنزد این بانو بوده‌است . نام وی تاج بی‌بی یا ارجمند بانو بوده ولقب ممتازمحل را جهانگیر پادشاه به وی داده بود وی هفده سال همسر با وفای شاه‌جهان بود و درسال ۱۰۴۰ هجری ، (۱۶۲۹ میلادی) هنگام زادن چهاردهمین فرزند وفات یافت.

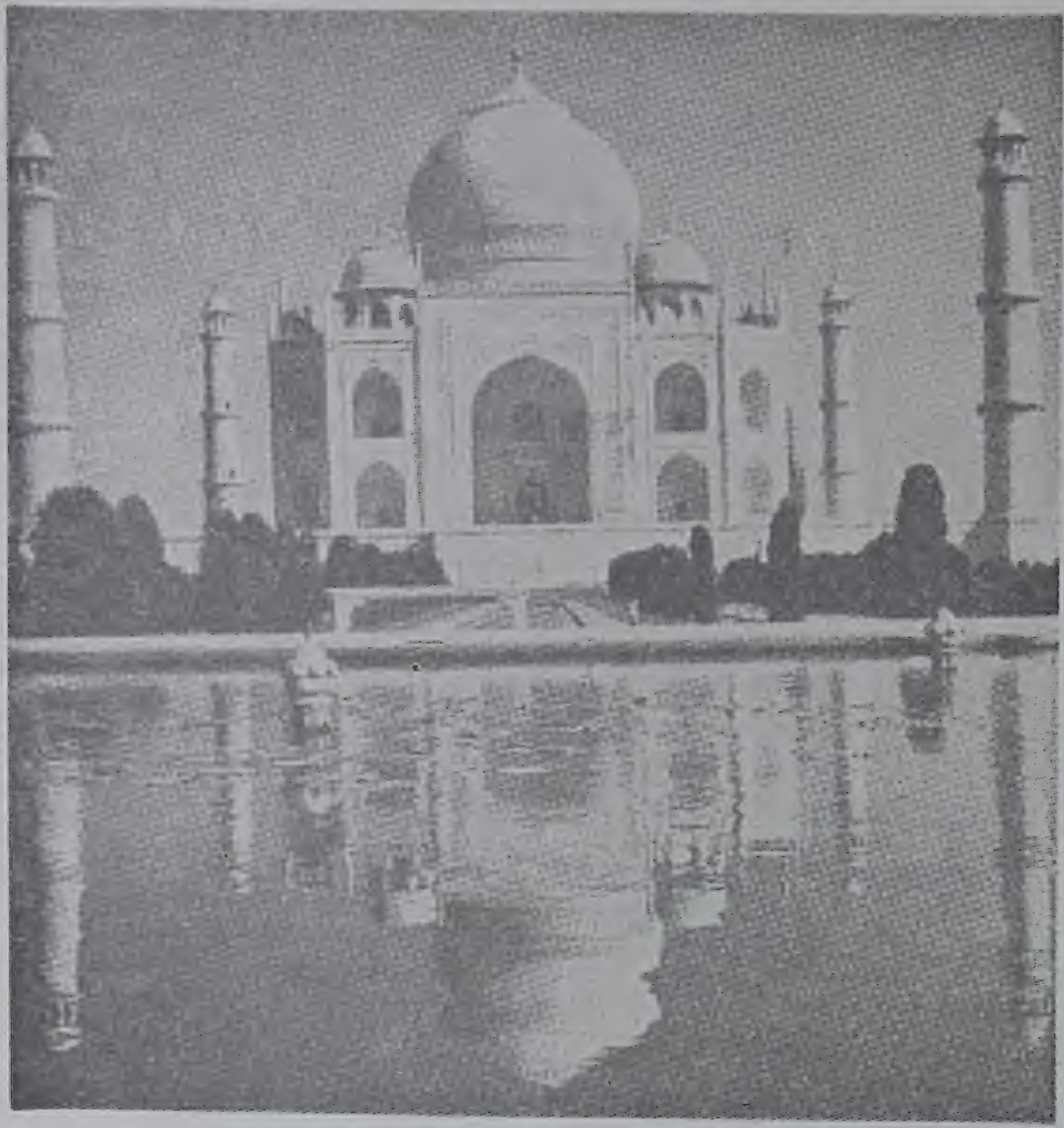
شاه‌جهان درین سال ازآگره به عزم سرکوبی خان‌جهان

---

۳ – درشبهائی‌که ماه تمام است زائران بنای تاج ازسراسر هند وکشورهای خارج بسوی‌آگره عزیمت می‌کنند واین مطلب حتی درمورد ذخیره‌کردن جا درهتلها وهواپیماها نیز باید درنظرگرفته شود .



دروازه ورودی باغ وعمارت تاج





چپ بالا : انعکاس بنای تاج درحوض بزرگ وسط آب‌نما
چپ پائین : سکوی دوم بنا وگلدسته‌ها

لودی حاکم افغانی دکن درخارج ازپایتخت بسرمی‌برد ، ملکه نیز همراه وی بود ، روزی‌که شاه سرگرم جنگ بود ، ملکه احساس ناله‌ای ازدرون شکم خودکرد وچون درآن زمان عقیده عام برین بودکه اگرکودك درشکم مادر ناله‌کند ، مادرش زنده نخواهد ماند ، ملکه‌کس فرستاد وبه شوهرش پیام دادکه :

هنگام وداع و افتراق است امروز
با درد و فراق اتفاق است امروز
ای دیده جمال یار دیدی یك چند
خون بارکه نوبت فراق است امروز[4]

با دریافت این پیام ، شاه‌که سرگرم جنگ بود خودرا به ملکه محبوبش رساند وازو خواست‌که هرچه دردل دارد بگوید ، ملکه گفت :
(... شاها گفته وشنیده ما را عفو فرمایند ، عنقریب مسافر

---

٤ - ازکتاب خطی سابق‌الذکر .



ازاره سنگی ایوان اصلی



ازاره داخلی بنا وتزئینات حاشیه از سنگهای‌گرانبها

هستم . . . . شاها درایام محبوسی همدرد شما ماندم الحال‌که ایزد تعالی پادشاهی نصیب شماکرد وفرمانروائی جهان بخشید ما پرحسرت انتقال می‌کنیم ومی‌رویم بنابرآن دووصیت ماست امیدکه هردو قبول شوند . خدیوجهان اقبال نموده استفسار کردند بیگم صاحب فرمودندکه حق تعالی شمارا چهار پسر وچهار دختران داده است برای‌نام‌ونشان همین‌کفایت می‌کند، چنان نشودکه نسل دیگر ازکسی پیدا شودکه باهم جنگ‌وجدل دارند. وصیت دوم آنست‌که برای ما همچنان مکان تعمیرباید که برمنصه ظهور نایاب وکمال‌عجیب‌وغریب‌گردد اعلیحضرت هردو وصیت را به دل وجان قبول فرمودند . . .)[5]

شاهجهان قول دادکه هردو وصیت زن محبوبش را محترم شمرده بدان عمل‌کند والحق خوب هم ازعهده هردو کار برآمد ، زیرا درتمام مدت‌زندگی خود پس‌ازفوت ملکه که سی وشش سال بود (١٠٤٠ – ١٠٧٦) مجرد ماند ودرتمام این مدت دخترش جهان‌آرا ازو پرستاری می‌کرد ، معروف است‌که تمام موی سر شاه‌جهان درسال دوم فوت ملکه سفید شد ، اما آن آرزوی نهائی ملکه برآورده نشد وفرزندانش درحیات پدربرای‌بدست‌آوردن تخت‌وتاج‌به‌کشمکش‌پرداختند. شاه‌جهان ازملکه ممتاز چهار پسر وچهار دختر داشت ، داستان زندگی داراشکوه پسر بزرگ شاه‌جهان ازلحاظ فرهنگ‌وتمدن ایرانی بسیار جالب است ونیاز به مقاله مستقلی دارد وی مردی ادیب ودانشمند ومتفکربود ، پسرسوم شاهجهان اورنگ زیب که بربرادرش داراشکوه حسد می‌برد ، پدررا دستگیروزندانی ساخت ، برادران راکشت وخود به سلطنت نشست .

شاهجهان وصیت دوم ملکه را با وفاداری‌کامل عملی

---

٥ – نقل ازهمان‌کتاب خطی ، یادآوری می‌شودکه شاهجهان درسال ١٦٢٨ یعنی یك سال پیش‌ازفوت بانوی تاج به‌سلطنت رسیده بود .

ساخت وبنای تاج‌محل دلیل برین مدعاست ، سی‌وشش سال بعد بدن خود شاه‌جهان را نیز درجوار ملکه محبوبش بخاك سپردند ، اکنون قبر ملکه با سنگی کوچکتر دروسط محوطه زیرگنبد وقبر امپراتور با سنگی بزرگتر درکنارآن دیده می‌شود .

سبك ساختمانی و سازنده اصلی بنا

آنچه‌که مسلم است اینست‌که این معروفترین بنای سبك مغولی دارای اختصاصات بناهای مغولی نیست وبهتر است‌که آنرا بعنوان معرف سبك ایرانی هند بخوانیم[۶] که ازعالیترین سرچشمه ذوق وهنر عصر مغولان هند یعنی دوران صفوی مایه گرفته است[۷]. تمام باستان‌شناسان ومحققان مختلف‌که درباره تاج محل تحقیق‌کرده‌اند معمار اصلی بنا را ایرانی دانسته‌اند ، دانشمندان معاصر هند معتقدندکه مدل ساختمان تاج محل ، مقبره همایون دردهلی ومقبره سکندر لودی است‌که آنهم در دهلی واقع شده‌است . سادات لودی اصلاً افغانی بودند واز ۱۴۱۴ تا ۱۴۴۴ دردهلی سلطنت‌کردند، مقبره سکندرعبارتست ازیك بنای چهارگوش‌که هرطرفش را سه‌طاق تشکیل داده است وازلحاظ معماری وتزئین دارای ارزش مهمی نیست بدیهی‌است لودی‌ها برای ساختن بناهای مختلف خود درهند ازمعماران وسبك‌های ایرانی (خراسانی) استفاده می‌کرده‌اند ، بنای دیگرکه مدل اصلی بنای تاج می‌باشد مقبره همایون واقع درمحله نظام‌الدین درشهر دهلی‌نو است ، همایون مدتی به‌اتفاق عیال خود حمیده بانو بیگم معروف به حاجی بگوم دردربار شاه طهماسب بسربرد و پس ازبدست آوردن سلطنت به‌شدت تحت تأثیر هنر ومعماری ایرانی قرارگرفت . پس ازمرگ همایون درسال ۱۵۵۶ ، حاجی بگوم میرك میرزا غیاث را مأمور ساختمان بنای مقبره نمود ، میرك میرزا غیاث[۸] ایرانی بود وسبك ساختمان مقبره نیز کاملاً ایرانی است[۹].

این بنا دروسط باغ بزرگی ساخته شده‌است وچهارمدخل آن درمقابل چهار خیابان وسیع که از وسط آنها نهرآب (آب‌نما) می‌گذرد قرار دارد ، این خیابانها هنوزهم بنام چهار باغ خوانده می‌شوند .

اصل‌بنا بااسلوبی‌ایرانی‌ساخته شده وشامل‌سنن‌واختصاصات هندی نیز می‌باشد[۱۰] این بنای مربع‌که برسکوئی وسیع قرار گرفته هرضلعش را سه‌طاق تشکیل می‌دهندکه طاق وسطی بزرگتراست ومدخل بناست . علاوه‌برین جبهه خارجی سکوی بنا وفاصله میان طاقهای بنای اصلی ازعده زیادی طاق‌که شبیه طاقنماهای اصفهان است ، تشکیل شده‌که بدون شك ازمعماری صفوی اقتباس شده[۱۱].

---

۶ و ۷ – میراث ایران . هـ . گوئتز که ۲۴ سال موزه‌دار موزه‌های هند بوده است . فصل چهارم . ص ۱۱۲ .

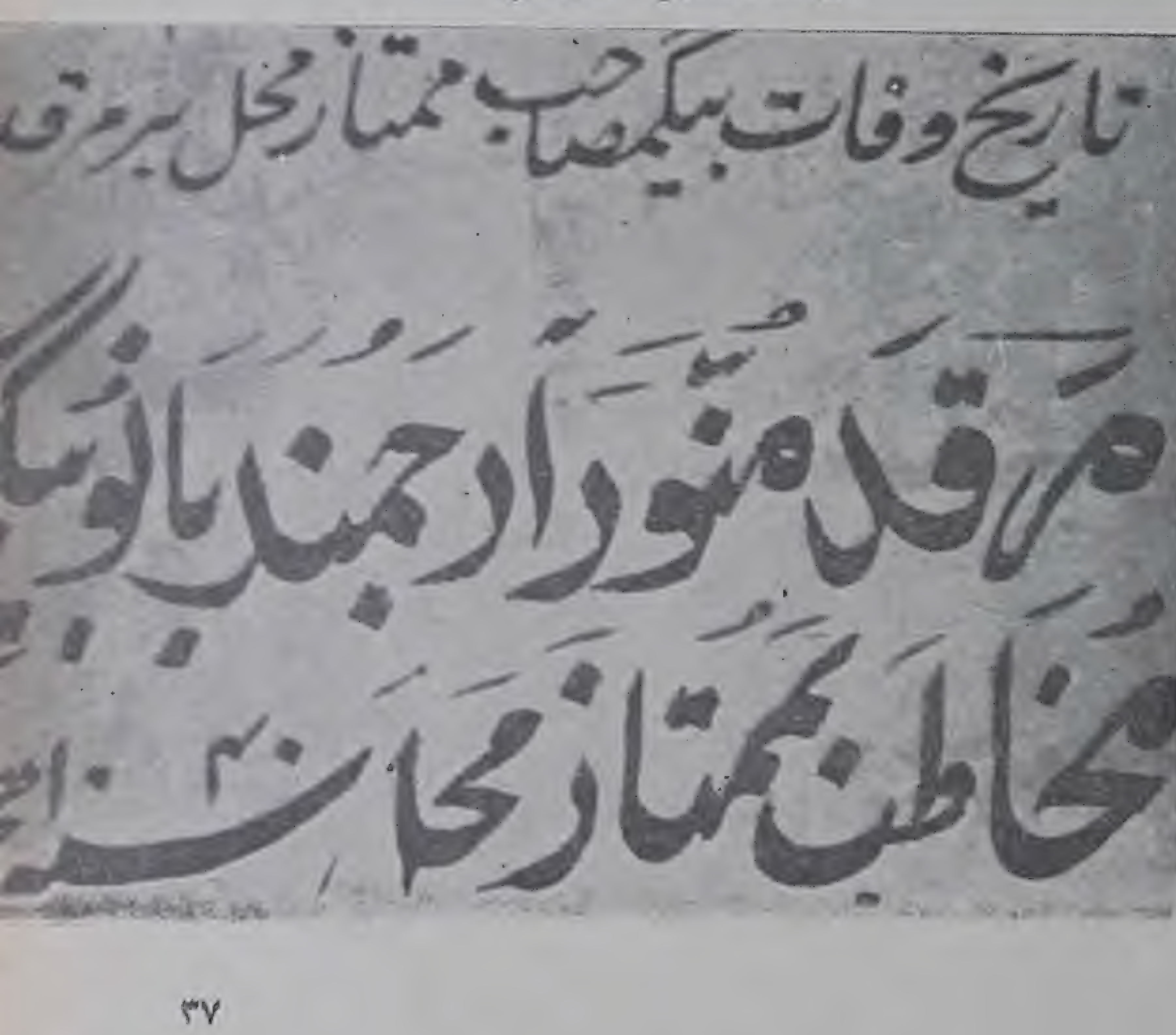
۸ – مقبره میرزا غیاث هم‌اکنون دردهلی برپاست ودرمحله نظام‌الدین نزدیك مقبره همایون قرار دارد وخود ازلحاظ سبك بنا وتزئینات قابل توجه است ونیاز به بررسی خاص دارد .

۹ – مجموعه آثار باستانی . ص ۳۱۸ .

۱۰ – آثار باستانی . ص ۳۰۵ .

۱۱ – معماری هندی . بخش اسلامی . ص ۹۵ و ۹۶ .


ازاره مرمرین . داخل بنا



کتیبهٔ سنگ قبر ممتازمحل




راست : قسمت بالائی دیواره مرمرین دور مزار   چپ : دیواره مرمرین دوره مزار از یك تابلو نقاشی

درباره نام طراح اصلی ومعمار بنای تاج اقوال مختلف است ونامهای : استاد عیسی ایرانی[۱۲]، استاد عیسی به روایتی اهل شیراز و بروایتی اهل اسلامبول[۱۳]، استاد احمد معمار لاهوری وبرادرش استاد حمید لاهوری[۱۴] وبالاخره یك نفر ونیزی بنام جرینمو و رُنئو[۱۵] بچشم می‌خورد .

اما به شهادت مدارك موجود درهند نه‌تنها معمار اصلی بلکه هرسه شخصیت طراز اول ساختمان تاج ایرانی بوده‌اند[۱۶].

شاه‌جهان برای ساختن بنای تاج که می‌خواست درسراسر جهان بی‌نظیرباشد معماران وهنرمندان را ازسراسرجهان‌اسلام به هند دعوت‌کرد وایشان را با حقوق‌های خوب به‌کار گماشت حتی معروف است‌که برای سکونت این استادان وکارگران شهری به‌گنجایش بیست هزارنفر درجوارتاج‌محل بنام ممتاز– آباد ساخته شدکه بعدها بنام تاج‌گنج معروف شد .

شاید علت اینکه نام هنرمند ونیزی به عنوان طراح اصلی ذکرشده این باشدکه درمیان هنرمندان مختلف چند هنرمند ونیزی نیز وجود داشته‌اند[۱۷].

ساختمان بنای تاج تا سال ۱۰۶۳ که سال بیست‌وششم سلطنت شاه‌جهان‌بود طول‌کشید . این‌بنا درباغ‌وسیعی‌به مساحت ٤۲ آکر (هرآکر ٤۸٤۰ یارد مربع وهریارد برابر ۰/۹۱ر. متر است) احداث شده ودریك طرفش رودخانه جمنا ، شعبه اصلی گنگ جریان دارد .

بعضی‌ازدرختان این باغ توسط خود شاه‌جهان‌کاشته شده وبرخی ازآن هم قدیمی‌ترند . مدخل بنای تاج یك دروازه عظیم است‌که با سنگ سرخ ساخته شده وبه سردرهای ایرانی بسیارشباهت دارد . درسه طرف مدخل‌این دروازه بسبك‌بناهای صفوی آیات قرآنی به خط امانت‌خان نوشته شده ، این‌نوشته‌ها را نویسنده هنرمند طوری تنظیم‌کرده است‌که بیننده ازپائین تمام حروف آن را یکسان می‌بیند ، این روش‌که درتمام کتیبه‌های تاج بکاررفته بسیار دقیق وبا محاسبات ریاضی خاص اجرا شده است .

---

۱۲ – آثار باستانی . ص ۳۱۸ .

۱۳ – هند یا سرزمین اشراق وحید مازندرانی . ص ۸۰ .

١٤ – میراث ایران . فصل چهارم . ص ۱۱۲ .

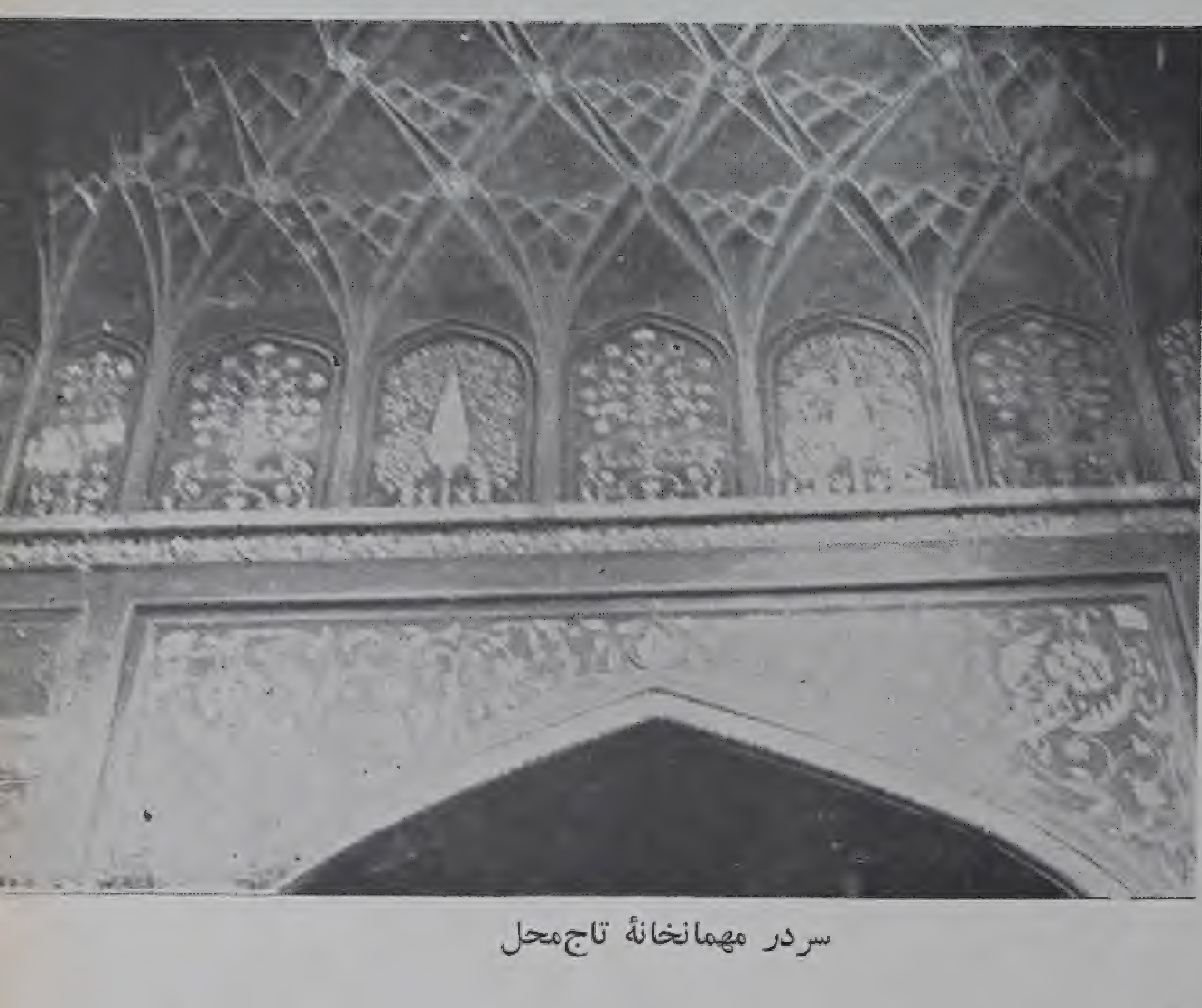
۱۵ – این روایت به‌کشیشی بنام سباستیان مانریق‌که درآن زمان ازشرق دیدن‌کرده نسبت داده می‌شود ودرصحت آن شك فراوان وجود دارد . معماری هندی ، پرسی براون . ص ۱۸٦ .

۱٦ – سه نفر اول : اوستاد عیسی شیرازی ، نقشه‌نویس (طراح)
امانت‌خان شیرازی، طغرانویس (کتیبه‌نویس)
محمد حنیف قندهاری ، میرعمارت (ناظر)
هریك هزار روپیه مقرری ماهیانه داشته‌اند وسه نفر بعدی هریك پانصد روپیه ، جمعاً ازبیست‌ویك نفر نام‌برده شده است . همان‌کتاب خطی .

۱۷ – ولی درفهرستی‌که ما دردست داریم ذکری ازهنرمندان فرنگی نشده ودرشاه‌جهان‌نامه نیز ازایشان نام برده نشده است .



مسجد تاج محل

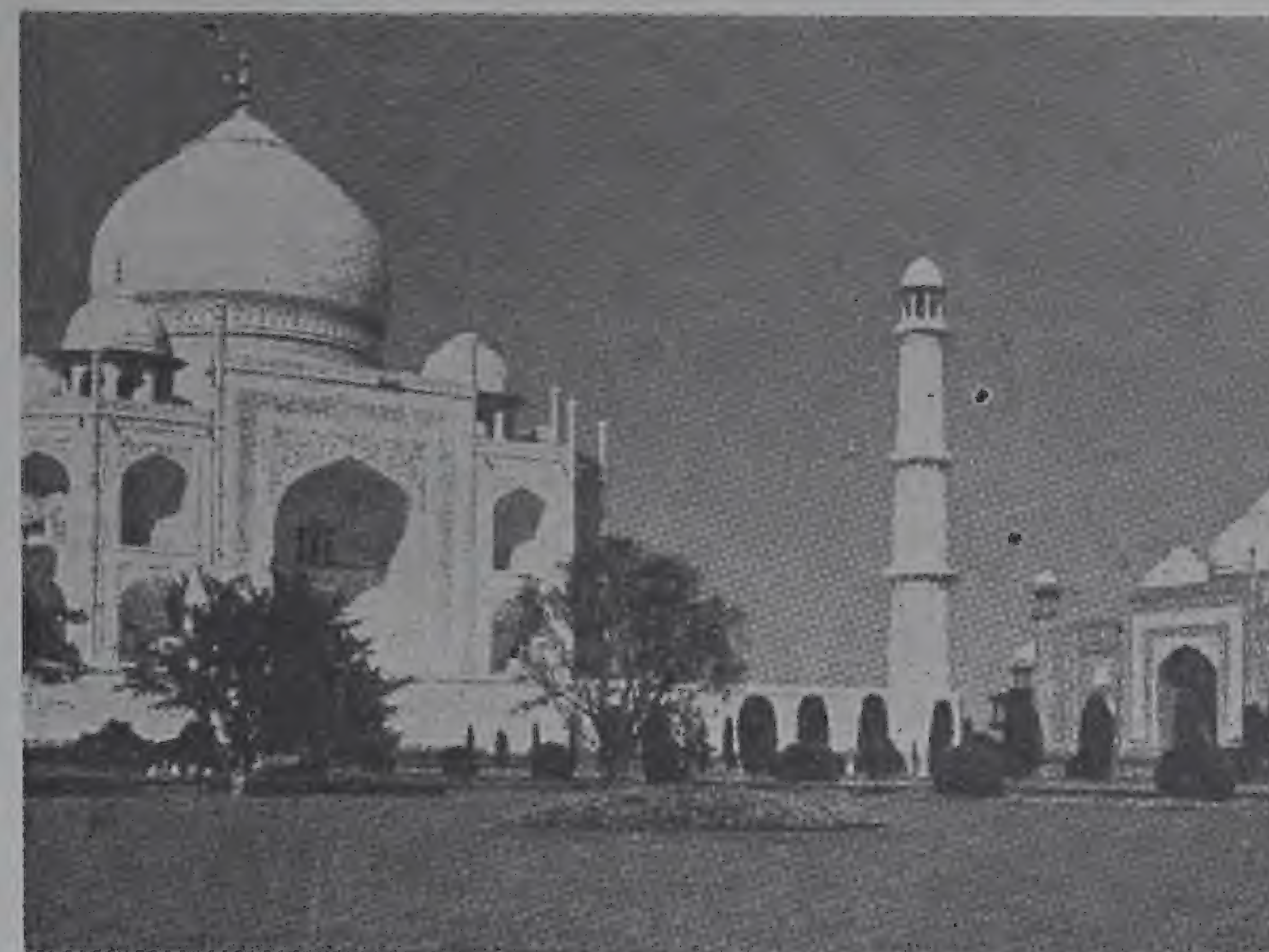


سردر مهمانخانهٔ تاج‌محل

بنای اصلی به فاصله سیصد متری این دروازه ساخته شده وآب‌نمای بزرگی این دوقسمت را بهم مربوط می‌سازد .

سکوی اصلی بناکه ازمرمرسفید است هفت متر بلندی دارد وهرطرفش نیز صد متر است . درچهارگوشهٔ این سکو چهار مناره یا گلدسته به بلندی ٤٤ متر بنا شده است ، گنبد اصلی درروی‌یك بنای هشت ضلعی ساخته شده و ٨١ متربلندی آنست وازمنار قطب دهلی ، بلندترین مناره موجود جهان ده متر بلندتر می‌باشد . سه در اصلی تاج وطاقهای متعدد اطراف آن شباهت زیاد به سردرها وطاقهای بناهای صفوی دراصفهان دارد ، بقول‌گونتز فرق‌اساسی دریناست‌که درینجا ازمرمرهای عالی مکران استفاده‌کرده‌اند وروحیه پر زرق‌وبرق ایرانی جایش را به روحیه خواب‌آلود وبیحال هنر مغولی داده است والا تقلیدکامل بناهای صفوی است وبخصوص مسجد وتالار ودو دروازه به سبك ایرانی ساخته شده است واختلاف اساسی چهار الاچیق یاگنبدکوچك است‌که درچهارطرف‌گنبد اصلی برمبنای معماری راجپون ساخته‌اند[18] والبته بااین دخل‌وتصرف به زیبائی بنا لطمه فراوان وارد ساخته‌اند ، اضافه‌کردن چهار گنبد به‌گنبد اصلی مطلبی است جالب توجه وقابل مطالعه ،

١٨ – میراث ایران ، گونتز . فصل چهارم . ص ١١٢ .



گنبد وگلدسته تاج درطرف راست جماعت‌خانه یا مهمانخانه تاج

جواب این سؤال راکه بچه منظور چنین کرده‌اند باید درآئین هندوئیسم یا براهمائی جستجو کرد . درآثار باستانی هند چه آنهاکه ازدوران پیش ازبودا برجای مانده‌اند وچه آنهاکه متعلق به عصرپس‌ازبودا هستند ، همیشه مظاهرقدرتها یاخدایان به ابعاد واشکال مختلف ظاهرمی‌شوند ، درمجسمه‌ها ونقشهای برجسته مجسمه یا نقش بزرگ دراطراف خود به نسبت‌های خیلی کوچك مجسمه‌ها ویا نقشهای‌انسانی یا حیوانی یاهیولائی کوچك دارد و این اثرمستقیم وجود عامل اصلی و بزرگ ماوراءالطبیعه (خدای واحد) درمیان عوامل فرعی (خدایان یا ارباب انواع) است . این واکنش معنوی قوی درمعماری هندی اسلامی‌بشدت وجود دارد ، محرابها وطاقنماهای کوچك گنبدها وگلدسته‌های کوچك ، درمقابل محراب وطاقنما وگنبد وگلدسته اصلی همه برهمین دلیل ایجاد شده‌اند .

بنای اصلی تاج ، هشت ضلعی‌است ودورتادور رواق‌اصلی هشت اطاق وجود داردکه همه باهم مربوط‌اند ، تمام دیوارهای داخلی نیز ازمرمرساخته شده‌اند ، ازاره‌ها ازسنگ‌های مرمر بسیار خوبی‌که حاوی نقشهای برجسته (گل وبوته) می‌باشند درست شده وهمه حواشی را با اشکال هندی زیبا ومصالح گرانبهـــا ازقبیل زمرد ، یاقوت‌کبود ، عقیق و یشم مزین ساخته‌اند ، بدیهی‌است بخش بزرگی ازین سنگهای‌گرانبها به غارت رفته وجایش خالی است .

کتیبه‌های سردرها وداخل گنبد همه بخط امانت‌خان‌است وارتفاع گنبد مانندگنبد مسجدشاه بقدری است‌که انعکاس صدا بوضع جالبی دوباره به‌گوش می‌رسد ولحظه‌ای نیست‌که این آزمایش صدا درزیر گنبد قطع گردد . درست دروسط محوطه زیرگنبد مدفن بانوی تاج قراردارد ودرپهلوی آن متمایل به طرف چپ قبر شاه‌جهان دیده می‌شودکه سنگ بزرگتری دارد[۱۹].

شاه‌جهان می‌خواست‌که برای‌خود درطرف دیگررودخانه جمنا مقبره‌ای مانند تاج محل بسازد ولی پسرش اورنگ‌زیب که درهشت سال آخر عمر وی سلطنت می‌کرد ، دستورداد‌که جسد پدررا درجوارگور مادر دفن‌کنند وازساختن‌چنین مقبره عظیمی خودداری‌کرد .

دورتادور مقبره را یك دیواره دومتری ازسنگ مرمر مشبك با تزئینات بسیار عالی احاطه‌کرده است‌که آن نیز هشت گوش است . این دیواره مرمرین جانشین یك پوشش‌گرانبهای زرین شده‌است‌که اکنون وجود ندارد .

قبرهای اصلی درزیرزمین بناکه بسیار تاریك است قرار دارند ودربالا ، محوطهٔ زیرگنبد درحقیقت دوسنگ قبر نظیر وبرابر سنگهای اصلی تعبیه‌کرده‌اندکه هردو به یك نسبت زیارتگاه مردمی است‌که ازدور ونزدیك به تماشای تاج محل می‌آیند . تنها چراغ موجود درسراسر بنا یك چراغ‌برق‌کم‌نور است‌که درداخل یك قندیل برنجی ایرانی قرار داده شده وتوسط لردکرزن نایب‌السلطنه معروف هند به مزار تاج اهدا شده‌است . این حق ازین لحاظ به لردکرزن داده شدکه وی برای نخستین‌بار متوجه نفاست وعظمت این بنا ونظایرآن در هند شد وبا تصویب قانون خاصی دولت را مقید ساخت‌که به حفظ ومرمت بناهای تاریخی بپردازد .

دردوطرف بنای تاج دوبنای دیگر وجود داردکه هردو با سنگ سرخ ساخته شده‌اند ، بنای‌غربی مسجد خاص تاج‌محل است‌که‌گنبد ومناره دارد ، با تزئینات ونقاشیها وکنده‌کاریهای جالب و ۵۰۰ نفرمی‌توانند درآن به نماز به ایستند ، منبر این مسجد ازسنگ مرمر یکدست ویکپارچه است .

بنای شرقی جماعت‌خانه یا مهمانخانه وفرق اساسی‌آن با مسجد فقط نداشتن محراب ومنبر است .

بااندك توجه به‌اسلوب‌کلی ساختمان ، طاقنماها وتزئینات ونقاشیهای ایوان این‌بناکه به بناهای صفوی دراصفهان‌وقزوین شبیه است نفوذکامل معماری وهنر ایرانی را درساختمان این بنا می‌توان مشاهده‌کرد . بنای جماعت‌خانه را به منظور گرفتن

---

۱۹ – هردوسنگ دارای‌کتیبه فارسی ، بخط خوش ، حاوی تاریخ وفات می‌باشندکه متأسفانه اینجانب بواسطه نقص وسایل عکاسی وکمی نور وکثرت جمعیت درهمهٔ ساعات روزوشب موفق به تهیه عکس خوب ازآن نشدم ، عکس نوشته‌کتیبه مدفن ممتازمحل ازروی‌کتاب خطی‌که دردست اینجانب است برداشته شده وکتیبه سنگ شاه‌جهان ازین قرار است : مرقد مطهر اعلیحضرت فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی طاب ثراه سنه ۱۰۷۶ هجری .

عرس ممتاز بانو ساخته‌اند، هنوزهم اطلاق کلمه مهمانخانه به‌این بنا متروك نشده‌است . درهند مرسوم است که سال وفات‌بزرگان را بطور مداوم می‌گیرند وبدان عرس می‌گویند. هم‌اکنون پس‌ازهفت قرن عرس امیرخسرودهلوی دردهلی گرفته می‌شود عرس ممتازمحل نیز سالها درین محل برگزار می‌شده وهنوز هم می‌شود. درین مراسم عدهٔ زیادی ازمردم سراسر هند جمع می‌شوند ومهمترین قسمت برنامه ایشان قوالی است که معرفی آن خود نیاز به یك مقاله جداگانه دارد(آواز وموسیقی - سماع) .

نخستین عرس ممتازمحل درسال ۱۶۳۱ توسط خود شاه‌جهان گرفته شد .

درگوشه غربی سکوی بزرگ زیرین یك برج زیباکه مشرف به رودخانه جمناست ودرگوشه شرقی سکو پله‌کانی ساخته شده که به ساحل رودخانه می‌رسد .

مخارج بنا را درکتابها درحدود هفتادوپنج لك روپیه (هرلك برابر ۱۰۰ هزاراست) نوشته‌اندکه به پول امروز متجاوز ازسه میلیون لیره انگلیسی است[۲۰].

مصالح‌مختلف‌ساختمانی‌را ازنقاط مختلف هندوهمسایگان هند آورده‌اند ودرجدول موجود درکتاب خطی سابق‌الذکر ۳۶ نوع سنگ ازجمله سنگ رم ، سنگ غوری ، سنگ سرخ ، سنگ‌پای زهر، سنگ خارا، سنگ عجوبه، سنگ بلورلاجورد، سنگ سلیمانی ، سنگ یمنی ، یاقوت ، زمرد ، سنگ طلائی ، رخام ، سنگ سماق ، فیروزه ، سنگ مغناطیس و . . . . درین جدول ابعاد مختلف این سنگها نیز ذکرشده ودرجدول دیگر نوع واندازه چوبهای موردنیاز قید شده که ازآن جمله آبنوس وصندل می‌باشد .

درخاتمه لازم است ازیك بنای معروف دیگرکه به تقلید تاج محل ساخته شده نام ببریم ، اورنگ‌زیب پسر وجانشین شاه‌جهان درسال ۱۰۸۹ در اورنگ‌آباد دکن مقبره‌ای برای زن خود بی‌بی رابعه دورانی ساخت که درنتیجه نفوذ سبك‌های محلی فقط سایه کم‌رنگی ازتاج‌محل است وهیچیك ازجنبه‌های عظمت ولطافت تاج محل را دربرندارد ولی نمی‌توان منکر امتیاز و دلچسب‌بودن این‌آخرین بنای ایرانی درهند شد[۲۱].

درتهیه این مختصر ازاین منابع استفاده شده‌است :

۱ - کتاب خطی مربوط به تاج محل - بدون تاریخ کتابت شاید ازقرن دوازدهم .

۲ - میراث ایران بقلم عده‌ای ازخاورشناسان زیرنظر ا . ج . آربری وترجمهٔ آن چاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب .

۳ - مجموعه‌آثارباستانی Archaeological Remains تألیف‌گروهی ازدانشمندان هند به یادگارکنگره بیست‌وششم خاورشناسان دردهلی ۱۹٦٤ . چاپ دهلی . جلد دوم .

٤ - معماری هندی Indian Architecture پرسی براون Percy Brown چاپ بمبی . سال ۱۹٤۲ .

٥ - هند ، رنه‌گروسه ، عضو آکادمی فرانسه L'Inde, par : René Grousset

٦ - هند یا سرزمین اشراق ، ع وحید مازندرانی .

۷ - هنر ومعماری Art and Architecture of India

۸ - هند ، اوژن‌کوچ India Eugen Kusch چاپ هند . ۱۹٦۰ .

۹ - دائرةالمعارف بریتانیکا .



برج گوشهٔ غربی

---

۲۰ - دائرةالمعارف بریتانیکا .

۲۱ - میراث ایران ، فصل چهارم ، مقاله ایران وهندوستان پس ازفتوحات محمود . ص ۱۹۷ . ترجمه عزیزالله حاتمی .

حسینعلی مؤید پردازی



فرصتی دست میدهد تا ساعتی پای صحبت حسینعلی مؤید پردازی خوشنویس و نقاش کهنسال که بر گردن‌بسیاری از جوانان امروزحق استادی دارد بنشینیم . مؤیدپردازی‌که از دوستان کمال‌الملک نقاش بلندقدر کشور ما وازهمکاران قدیمی مطبوعات است آرام و بی‌تکلف داستان زندگی خودرا آغاز میکند :

«نام من حسینعلی و نام پدرم عبدالله است و شجره خانوادگیم بباباخان لواسانی میرسد . تحصیلات قدیمه را در مکتب‌خانه‌ها با خواندن کتابهائی نظیر گلستان ترسل ونصاب گذراندم . از همان آغاز در خط و نقاشی استعداد نشان دادم و بسال ۱۳۱۵ هنگامیکه پدرم نمونه خط و نقاشی مرا بنظر میرزا علیخان امین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه رسانید امین‌الدوله دستور داد تا موجبات تحصیل مرا در دارالفنون فراهم سازند . در مدرسهٔ دارالفنون بتحصیل علوم جدید و نقاشی پرداختم ودر عین حال چون تحصیل یکی از رشته‌های طب ، مهندسی ، توپخانه و پیاده نظام اجباری بود من رشتهٔ پیاده نظام را انتخاب کردم .» مویدپردازی دراینجا کمی متأثر میشود و پس ازاندکی میفزاید : « دوران تحصیل من در دالفنون فقط سه سال طــول کشید و پس ازآن بدلائل خانوادگی درحالیکه در نقاشی و خوشنویسی دستی یافته بودم تحصیل را کنار گذاشتم و بتلاش معاش پرداختم ولی در همه حال رشته‌ای ناگسستنی مرا با هنر پیوند میداد . شروع کارم در اداره پست بود ودر خارج از وقت اداری بنگارش کتابها ونقاشی تصاویر آنها می‌پرداختم و از راه کشیدن کاریکاتور و تصاویر گوناگون با جرائد همکاری مینمودم و درعین حال تهیهٔ زمینهٔ دیپلم‌ها و گواهینامه‌ها از طرف کمال‌الملک بمن واگذار میگردید و بهمین مناسبت بدریافت نشان علمی نائل آمدم و چندی بعد علاقهٔ شدید بکارهای هنری مرا ناگزیر ساخت تا یکباره کار اداره پست را رها کنم ودر مدرسه صنایع مستظرفه در زیر نظر کمال‌الملک آغاز بکار

رودکی - اصل رودی‌که دردست دارد درمنزل خان ملك مرحوم موجود میباشد از روی آن طرح واقتباس شده





تصویر ابریشم‌دوزی شاه‌عباس‌کبیر کار نیره مؤیدپردازی صبیه مؤیدپردازی معلم هنرستان دخترانهٔ دربارشاهنشاهی

نمایم . من دراینجا تهیهٔ طرح پرچمها و مدال‌های مختلف را بعهده داشتم و تا هنگامیکه بسبب مشکلات بودجه مدرسه صنایع مستظرفه در معرض تعطیل قرار گرفت بانجام همین وظیفه مشغول بودم . مدرسه تعطیل شد و من دوباره روانه اداره پست شدم واندکی بعد در مسابقه نخستین تمبر مربوط به پست هوائی ایران برنده شدم وبدریافت جائزه مفتخر گردیدم .»

تا اینجامؤید پردازی بموضوع فعالیت های تعلیماتی خود بعنوان یك استاد نقاشی اشاره‌ای ننموده است و بدنبال سؤال من دراین زمینه میگوید : «درسال ۱۳۱۰ دست روزگار مرابمشهد کشانید ودر همین سال بدنبال تحولاتی که دروضع استخدامی من روی داد تعلیم وتدریس نقاشی در مشهد بعهده من محول گردید و من این کاررا مدت ۱۴ سال در مشهد

تافتون‌پزی در تهران

علی بلوکباشی
از انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه

واژهٔ تافتون و پیشینهٔ تافتون پزی درایران – افزار کار – دستگاه‌های خمیرگیری ، نان‌پزی و تنور – مواد کار – کارگران – دستمزد کارگران – شیوهٔ خمیرساختن – شیوهٔ نان پختن – چگونگی نانهای تافتون – واژه ها و اصطلاحهای ویژهٔ تافتونی – شیوهٔ تنورسازی.

واژهٔ تافتون و پیشینهٔ تافتون‌پزی درایران

تافتون یا «تافتان» و «تفتان» نانی است گرد یا بیضی شکل که چانهٔ خمیر آن را با **«وردنه» باز می‌کنند و روی «نان‌بند»** مـی‌کشند و با آن به دیوار تنور می‌چسبانند و می‌پزند . این نان پس‌ازنان سنگك ازمطبوع‌ترین ومرغوبترین نانهای تهران است .

«تفتان» و «تافتان» در فرهنگهای آنندراج و نظام چنین شرح و معنی شده است :

«تفتان بالفتح . ف . آنچه از آفتاب یا از آتش گرم‌شده باشد ، وقسمی ازنان که آن را به هندی پراتها گویند .» (آنندراج) .

همین فرهنگ در ضبط نام انواع نانها ، نان تفتان را با این بیت شعر از محسن تأثیر یاد کرده است :

«بی مثل ز نعمت فراوان   یکتا و دوتا چو نان تفتان»

«تفتان – نان‌کلفتی است‌که **به‌دیوار تنورزده بپزند.** مقابل نان سنگك که برروی ریگ گرم روی زمین کوره پخته می‌شود . ازمادهٔ تافتن است .» (فرهنگ نظام) .

مؤلف‌این فرهنگ درشرح نان تافتان و تفتان می‌نویسد: «نان تافتان و تفتان نانی است کلفت ترازاقسام دیگرآن. مثال شعری از تأثیر :

بی مثل ز نعمت فـراوان   یکتا و دوتا نان تفتان»

ودربارهٔ واژهٔ تفتان ووجه تسمیه و معنی آن می‌نویسد: «تفتان گویا وجه تسمیه این است که از جهت کلفت بودن بایدزیادتر درتنور تافته شود . از تافتن به معنی گرم کردن»[1] (فرهنگ نظام) .

«تفتان صفت مشبهه از لفظ تفت (مخفف تافتان) نان تنوری کلفت» (فرهنگ نظام) .

واژهٔ تافتان و تفتان که در گویش مردم تهران«تافتون» شده است ، به عقیده‌ای از «تافت» یا «تفت» وپسوند «آن» ساخته شده[2]. تافت و تفت به معنی و مفهوم تاب و تف و تب وگرمی است . شاید واژهٔ تافتان وتفتان دراصل «تافت نان» یا «تافته نان» و «تفت نان» یا «تفته نان» به معنی نان تافته وسرخ وگرم شده ازآتش بوده‌که ازکثرت استعمال حرف «نون» آن درزبان محاوره افتاده وتافتان وتفتان شده‌است .

کلمهٔ تافتون درترکیبات زیر بکار برده می‌شود :

تافتون‌پز : کسی که نان تافتون می‌پزد ، شاطری که نان تافتون می‌پزد . صاحب دکانی‌که درآن نان‌تافتون پخته‌می‌شود وبه فروش می‌رود .

تافتون‌پزی : دکانی که درآن نان تافتون می‌پزند و می‌فروشند . کار و عمل تافتون‌پز

تافتونی : تافتون‌پز ، تافتون پزی .

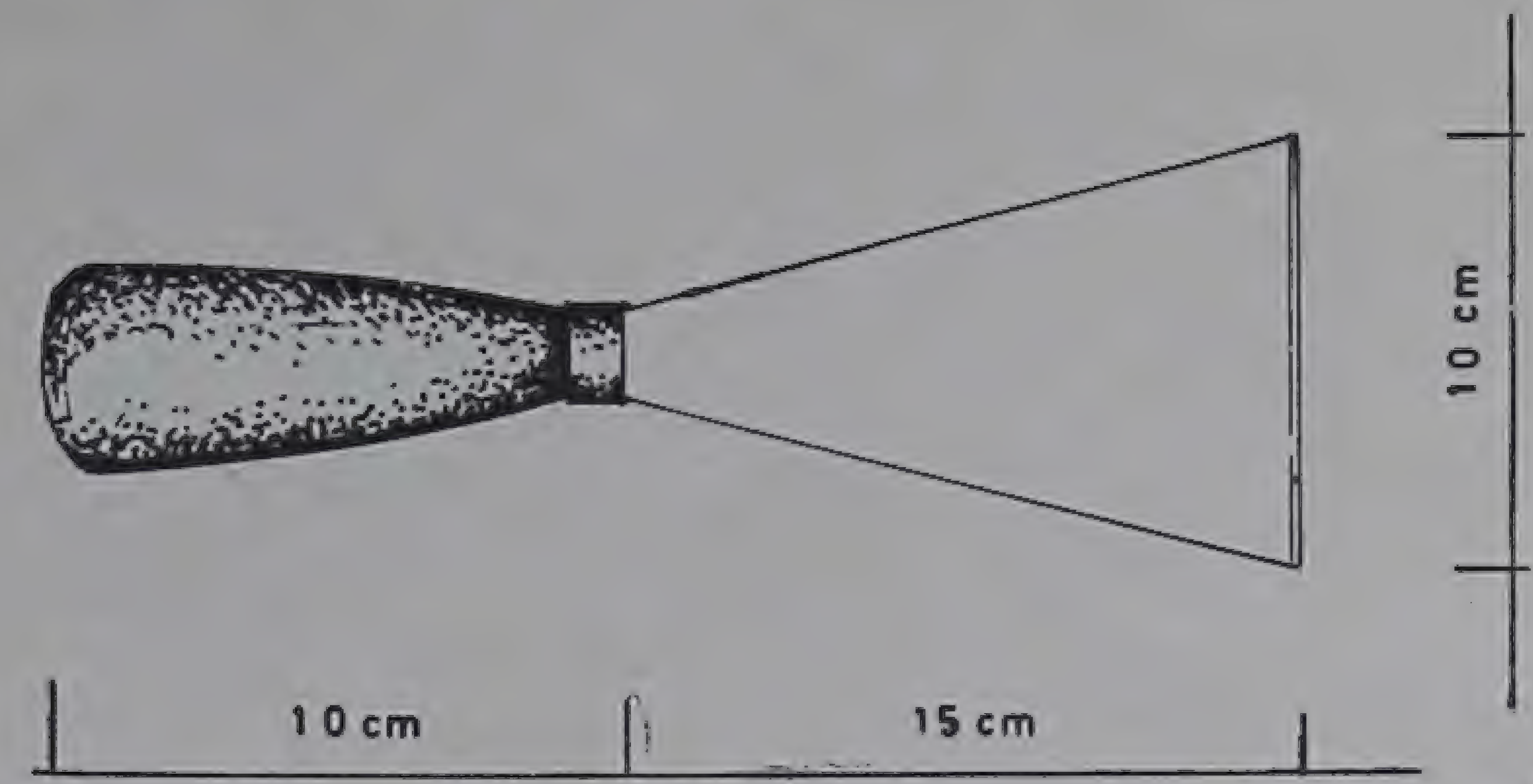
تافتونی‌پزی : دکانی که نان تافتون می‌پزد .

ازسابقهٔ تافتون‌پزی ونان تافتون درایران اطلاع دقیقی دردست نیست . آنچه مسلم است این که تافتون‌پزی خیلی پیشتر از سنگك‌پزی درایران تداول یافته ، واز کهن‌ترین نان‌های ایرانیان بوده است . این نان نخست در خانه‌ها پخته

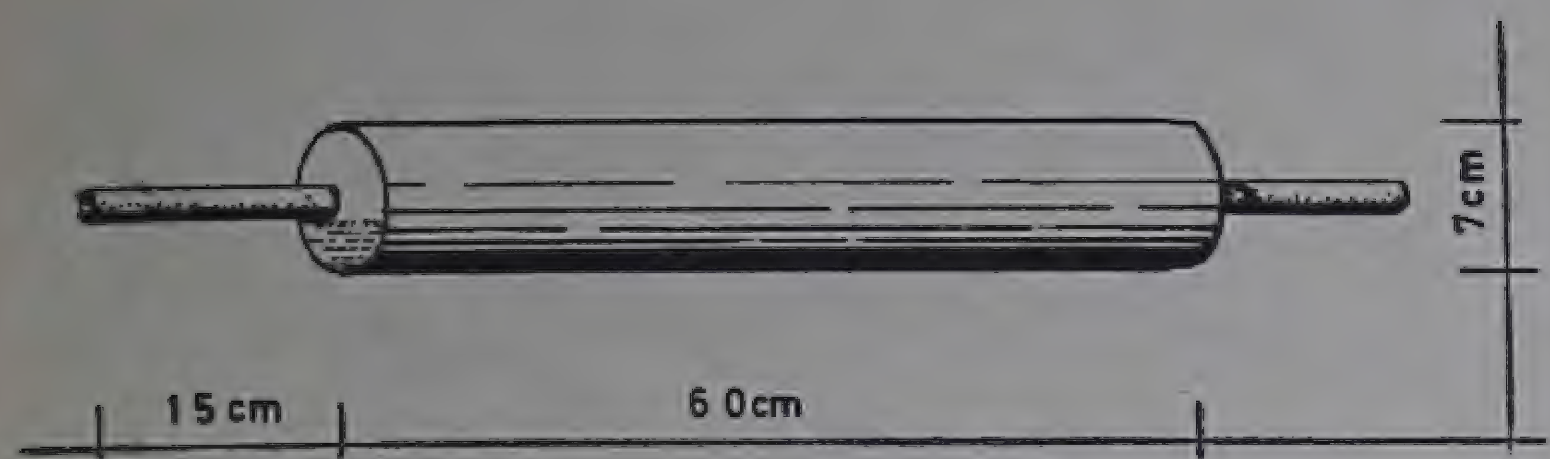
---

۱ – سایر فرهنگهای فارسی قدیم ازنان تفتان یا تافتون نامی نبرده وذکری نکرده‌اند .

۲ – نگاه‌کنید به واژهٔ تفتان‌در«فرهنگ‌فارسی» نوشتهٔ دکترمعین .

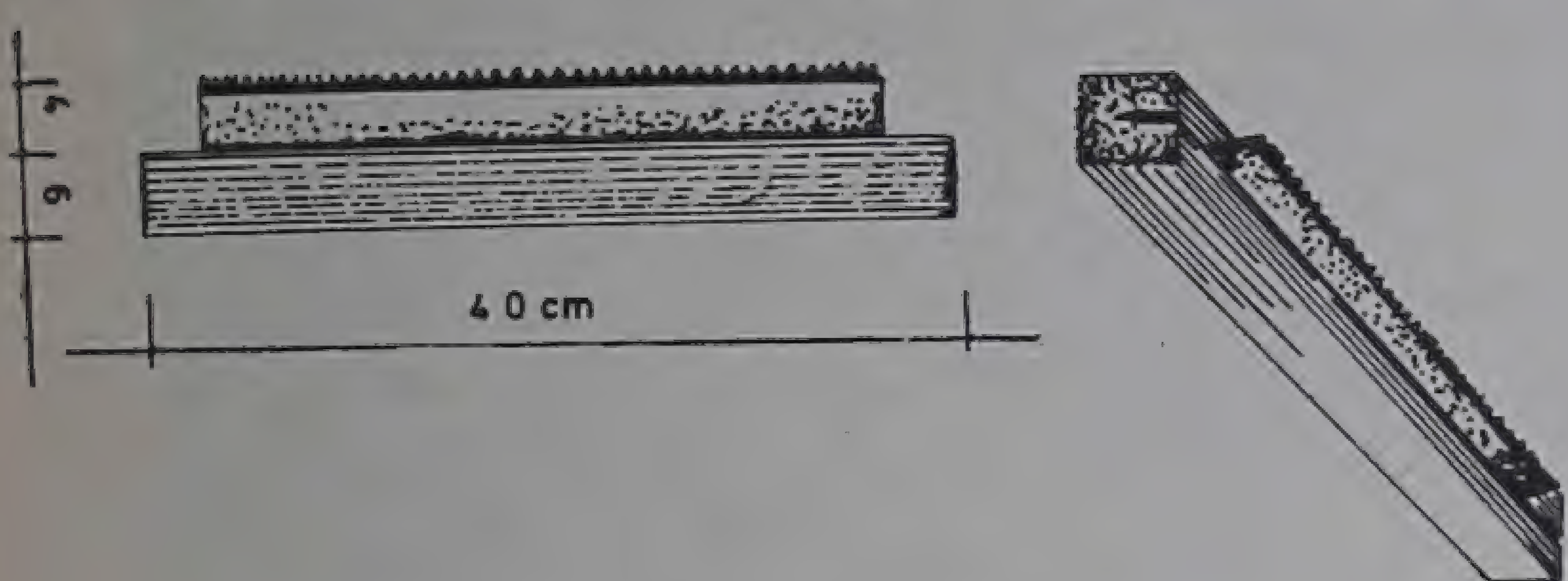


تیغک



چوبه

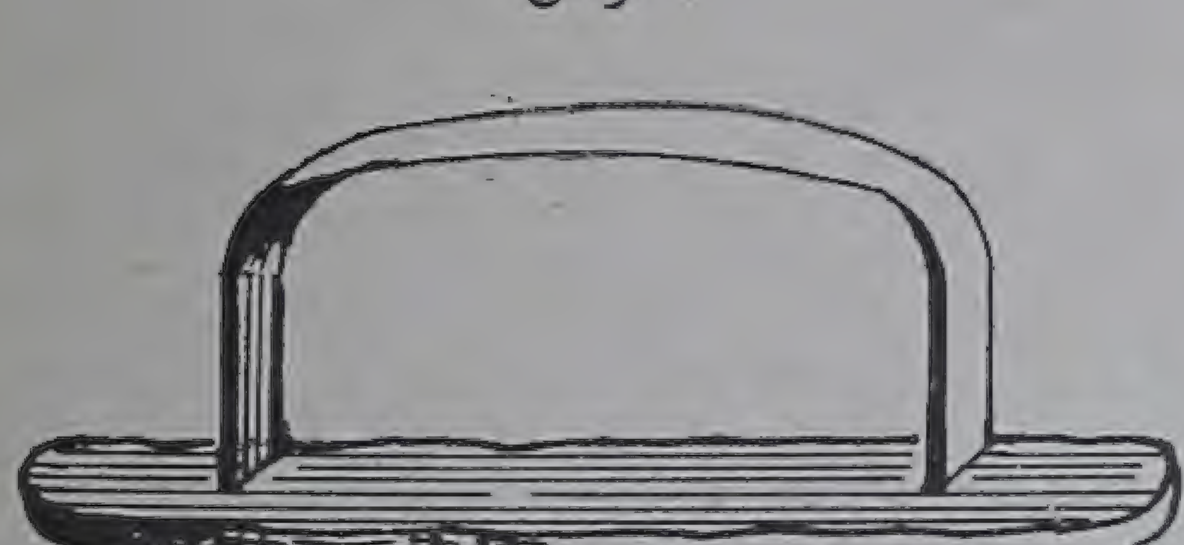
دنده





سیخ

تراش



می‌شده و جنبهٔ خانگی وروستائی داشته ، بعدها گسترش یافته وازخانه وروستا به بازار و شهر راه یافته ورنگ‌پیشهٔ شهری پیدا کرده است . ابزار ووسایل تافتون‌پزی نیز با جزیی تفاوت به همان شکل وریخت ابتدایی بازمانده واکنون نیز تافتونیهای شهری همان ابزار و وسایلی را بکار می‌برند که نان‌پزهای خانگی وروستایی بکار می‌برده‌اند و هنوز هم بکار می‌برند .

افزار کار

الك : پرویزن ، آردبیز . غربال سوراخ ریزی که با آن آرد می‌بیزند .

بشکه : ظرفی است آهنین واستوانه‌ای به‌گنجایش ۲۲۰ لیتر . دوبشکه در تافتون‌پزی است که درون یکی نفت سیاه ودرون دیگری آب می‌ریزند.

پسایی : پستایی ، پیت حلبی‌ی بی دری است که درآن آرد بیخته شده می‌ریزند .

پیشبند : دستمال بزرگ و سفیدی است که نان پزان و خمیرگیران به پیش‌دامن خود می‌بندند .

پیشخُون : پیشخوان ، میزی‌چوبی‌است که درپیشِ درِ تافتون‌پزی گذاشته شده است . روی‌پیشخوان ترازو وسنگهای ترازو ودخلدان را می گذارند و ترازودار پشت آن می‌ایستد ونان مشتری را با ترازو می‌کشد و می‌فروشد .

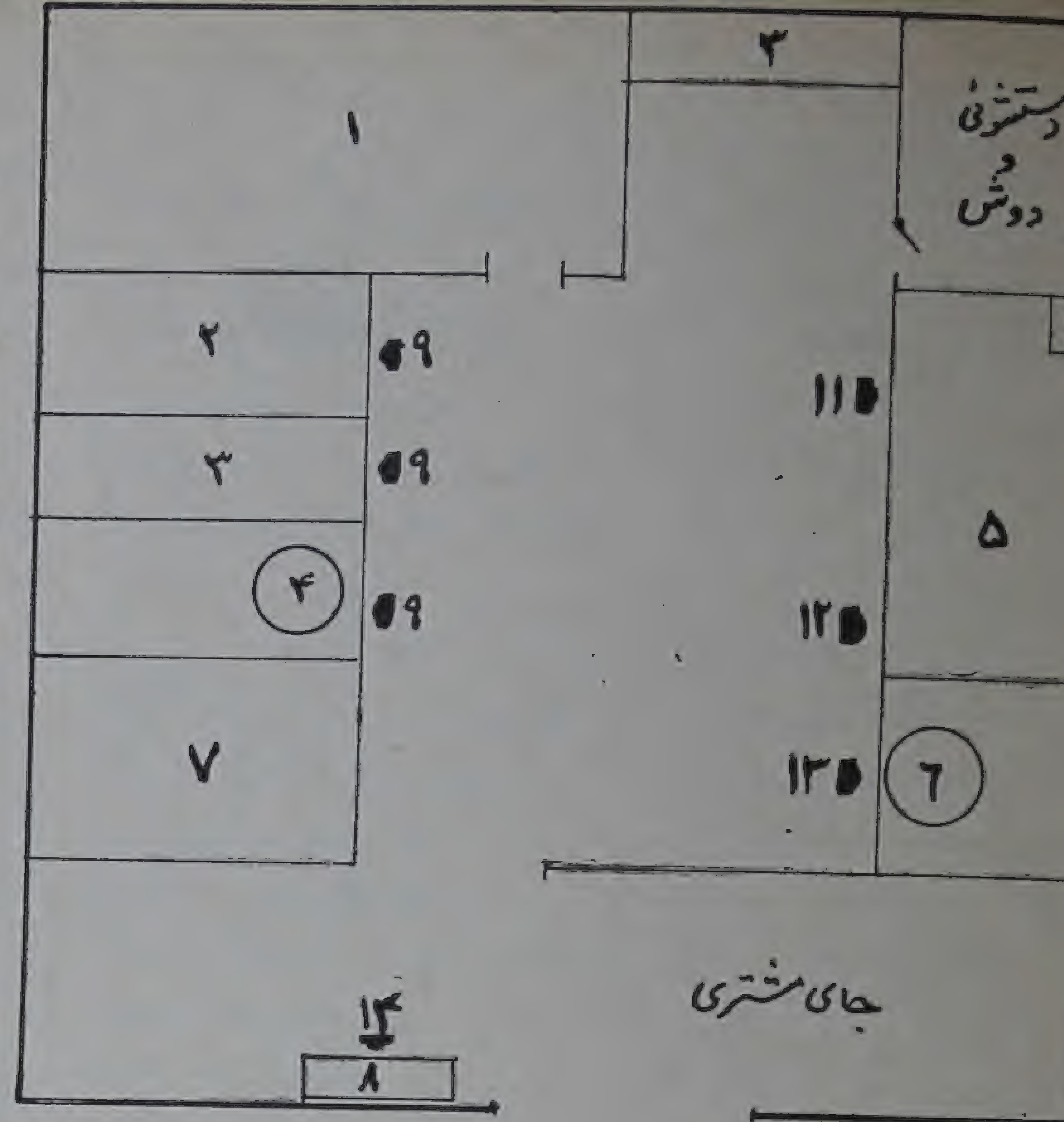
تاغارْ تَراش : تغارتراش ، افزاری‌است آهنین‌وکوچك. سرآن تخت و لب‌تیز و دسته‌اش ستبر است .

تاغارْشُورْ : تغارشوی : تکه پارچه یا تکه گونی‌ای است که درون «شاه تغار» و «چاقکن» را با آن می‌شویند .

تاغارِ کَشْ سابی : تغارکشك سابی ، ظرفی است سفالین وگرد وبیشتر درون لعابی . دیوارهٔ آن کوتاه و کف درونش خاردار است . «کشك‌سای» کشك خشك را با اندکی آب در این تغار می‌ریزد و بر روی خارهای کف تغار می‌مالد تا این که دانه های کشك ساییده شود و با آب بیامیزد .

ترازو : دستگاهی‌است که با آن وزن نان را می سنجند. این دستگاه دوکفهٔ برنجین یا ورشو و یك شاهین وپایه‌دارد .

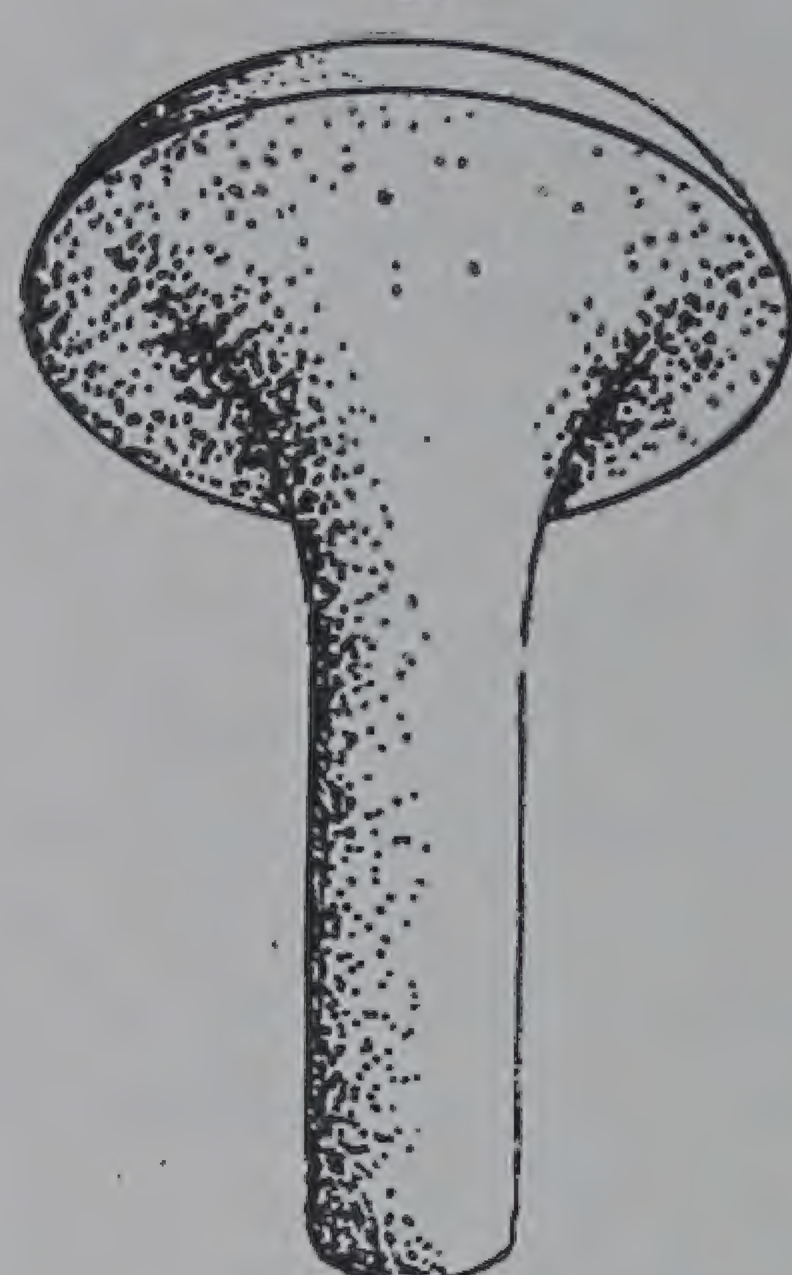
ترازوی شاهَنْگدار : ترازوی شاهین‌دار ، ترازویی است که شش‌تار زنجیر یا ریسمان دوکفهٔ فلزی یا چوبین آن‌را به دو سر میله‌ای آهنی که زبانه‌ای درمیان دارد می‌پیوندند. **این میله با ریسمانی از بام «کته» آویزان است . پیشکار آرد**



طرحی از تافتون‌پزی

۱ – «کته» kate
۲ – «شاتاغار» shâtâqâr یا «تشتك» tashtak
۳ – «ترش‌دون» torshdun
٤ – «چاق‌کن» câqkon
٥ – «دَسگا» dasgâ
٦ – «تنور» tanur
۷ – «ممبر» mambar
۸ – «پیشخون» pishxun
۹ – «خلیفه» xalife یا «خمیرگیر» xamir gir جای ایستادن
۱۰– «چونه‌گیر» cunegir « «
۱۱– «نون‌آور» nunâvar « «
۱۲– «شاطر» shâter « «
۱۳– «نون واسّون» nun vâssun « «
۱٤– «ترازودار» tarâzudâr « «

مهره



الك شده را با این دستگاه وزن می‌کند ودر پسائیها می‌ریزد.

تُرشْدوُنْ : ترشدان تشتك یا لاوك بزرگ چوبینی است که در آن «ترش» یا «خمیر مایه» و خمیرهای چاق و پروردهٔ تافتونی را نگاه میدارند .

تیغَكْ : تیغك یا تیغه افزاری است که تیغه‌ای آهنی و دسته‌ای چوبی دارد . تیغهٔ آن تخت و لب‌تیز ودستهٔ آن گرد وکوتاه و هموار و گلابی‌شکل است . طول تیغه ۱۵ سانتیمتر وطول دسته ۱۰ سانتیمتر و پهنای لبهٔ تیغه ۱۰ سانتیمترمی‌باشد. کارگــران پای «دستگاه نان پزی» خمیر خشکیدهٔ چسبیده به روی دستگاه را با تیغك می‌تراشند . چانه‌گیر نیز مقدار خمیری را که می‌خواهد گُنده و چانه کند با تیغك از خمیر روی دستگاه می‌بـُرد . طرح شمارهٔ ۱

جارو زِبْره . جارویی است که از گیاهی خشك و شکننده درست شده . با این جارو کف دکان را می‌روبند .

جارو نَرْمه : جارویی است که از گیاهی نرم درست شده با این جارو کف کته و گَرد آردی را که بردیوار کته نشسته می‌روبند .

چاقْکـُن: لاوکی‌سفالین‌ودیواره‌بلنداست.این‌لاوك‌روی پایه‌ای که سه چارك اززمین دکان بالاآمده کارگذاشته شده است . «خمیرگیر» خمیر را در چاقکن با «جوش شیرین» می‌آمیزد و «مشـْت‌مال» می‌کند تا این که «وربیاید» و «چاق بشود» .

چـُویِـه : وردنه ، دست‌افزاری است استوانه‌ای با دو دستهٔ سرخود . درازای استوانه ٦۰ سانتی‌متر و گِردی آن ۷ سانتی‌متر ، و درازا و گــردی هر یك از دو دسته ۱۵ و ۲ سانتی‌متراست. (طرح‌شمارهٔ ۲) «نان‌آور» چانهٔ خمیر را با این افزار پهن و نازك می‌کند.

دَخْلْدُونْ : تشتکی کوچك وبرنجین است که پایهٔ آن کوتاه و لبهٔ دهانهٔ آن ازمیان تشتك به‌سوی‌بیرون‌خوابیده ودهانه‌اش را گشاد کــرده است . ترازودار «پول سیاه» و «پول خورد» را در آن می‌ریزد . در بعضی نانبائیها بجای این تشتك ازکاسه یا قوطی حلبی استفاده می‌کنند .

دَسـَّاب : دَسـْتاب ، لاوکی سفالین است . دستاب را در هنگام پخت روی دستگاه درپیش دست شاطرمیگذارند ودر آن کشك ساییده و یا شیره آمیخته را میریزند .

دَنـْده : تیغه‌ای آهنی ودندانه‌داراست که لبهٔ بی‌دندانهٔ آن در شکاف طولی دسته‌ای چوبی فرو شده است . درازای تیغه سی سانتی‌متر وپهنای آن (که بیرون از دسته است) ٤

سانتی‌متر ، و درازای دسته ٤٠ و پهنای آن ٦ سانتی‌متر می‌باشد . شاطر نان تافتون را با این افزار «دنده می‌زند» و آن را «دنده‌ای می‌کند» . (طرح شمارهٔ ٣) .

رُومَمبَری : رومنبری ، پارچه‌ای است‌سفید که روی منبر می‌کشند .

سَتْل : سطل ، ظرفی است دسته‌دار و ساخته شده از آهن سفید . خمیرگیر آب را با این ظرف در«شاه تغار» می‌ریزد.

سنگِ وزنه : پاره سنگ ترازو که به‌وزنهای معین از ٢٥ گرم تا ٥ کیلو درتافتون‌پزی بکار میرود .

سیخ : میله‌ای است آهنی و سرکج و نوک‌تیز با دسته‌ای چوبی . درازای میله سیخ ٥٥ سانتی‌متر و درازای دستهٔ آن ٤٥ سانتی‌متر است . (طرح ٤) «نان وایستان»[٣] نانهای درون تنوررا با این افزار از دیوارهٔ تنور جدا می‌کند و بیرون می‌آورد[٤] .

شاتاغار : شاه تغار ، تغار بزرگ . شاه تغار درکنـار چاقکن روی پایهٔ آجری کار گذاشته شده است . «خلیفه» آرد و آب را در این تغار با هم قاطی می‌کند و خمیر نان تافتون را می‌سازد .

شالی : روکِشِ نان‌بند ، تکه پارچه‌ای پشمین یاکرباسی چهارگوش است که لبه‌های چهار بَـرَش را برای این که «ریش ریش نشود» «تو می‌گذارند» ومیدوزند وچهاربند کوتاه هم به چهارگوشهٔ آن میدوزند . گاهی هم شالی را از پتوهای سربازی درست می‌کنند . در هر تافتونی چندتـا «شالی»ی دوخته شده وآماده هست . پادو شالی را در آب سطل خیس می‌کند وبه روی «نان‌بند» «می‌کشد» و سرهای چهاربند آن را درزیرنان‌بند به هم گره می‌زند. درهنگام پخت پادو چندبار شالی نان‌بند راکه ازچسبیدن خمیر وآب خمیر وگرمای تنورخشك وچغرشده است با شالیِ تروتازه عوض می‌کند .

کوزه نمك : پیمانه‌ای‌است‌گِلی یا فلزی‌استوانه شکل به گنجایش معین . خمیرگیر آب نمك را با این پیمانه در خمیر می‌ریزد .

کیسه : جوال ، گونی . آردی‌که ازآسیا یا «سیلو» به تافتون‌پزی می‌آید درون کیسه است .

لُنگ : پیشبندی است سرخ وراه راه . «نون واسون» درهنگام‌کار ، لنگ را به پیش رویِ خود می‌بندد .

مَمْبَر : منبر، تختی‌است چوبی‌یاآجری‌که معمولاروی چهارپایه زده شده . مشتریها نان را روی منبر می‌اندازند و خنك می‌کنند .

ناوَنْده : نابنده ، نان‌بند . بالشتك گرد وبرآمده‌ای است که شاطر چانهٔ خمیر بازشده را روی آن می‌گذارد و با آن در تنور می‌برد و به دیوار تنور می‌چسباند .

دستگاه‌های خمیرگیری ، نان‌پزی و تنور

دستگاه خمیرگیری : تشتك یاترشدان ، شاه‌تغار و چاقکن را در تافتون‌پـزی دستگاه خمیرگیری می‌نامند . خمیرگیران (خلیفه و وردست) در پای این دستگاه کار می‌کنند وآرد و آب را بهم می‌آمیزند وخمیر می‌کنند . شاه‌تغار وچاقکن در بیشتر تافتونهیا درکنار هم و روی یك پایهٔ آجری که تقریباً سه چارك اززمین بالا آمده ، کار گذاشته شده است . تشتك یا ترشدان را هم که مایهٔ خمیر یا ترش در آن نگه میدارند درجایی نزدیك به‌دستگاه شاه تغار وچاقکن کار میگذارند .

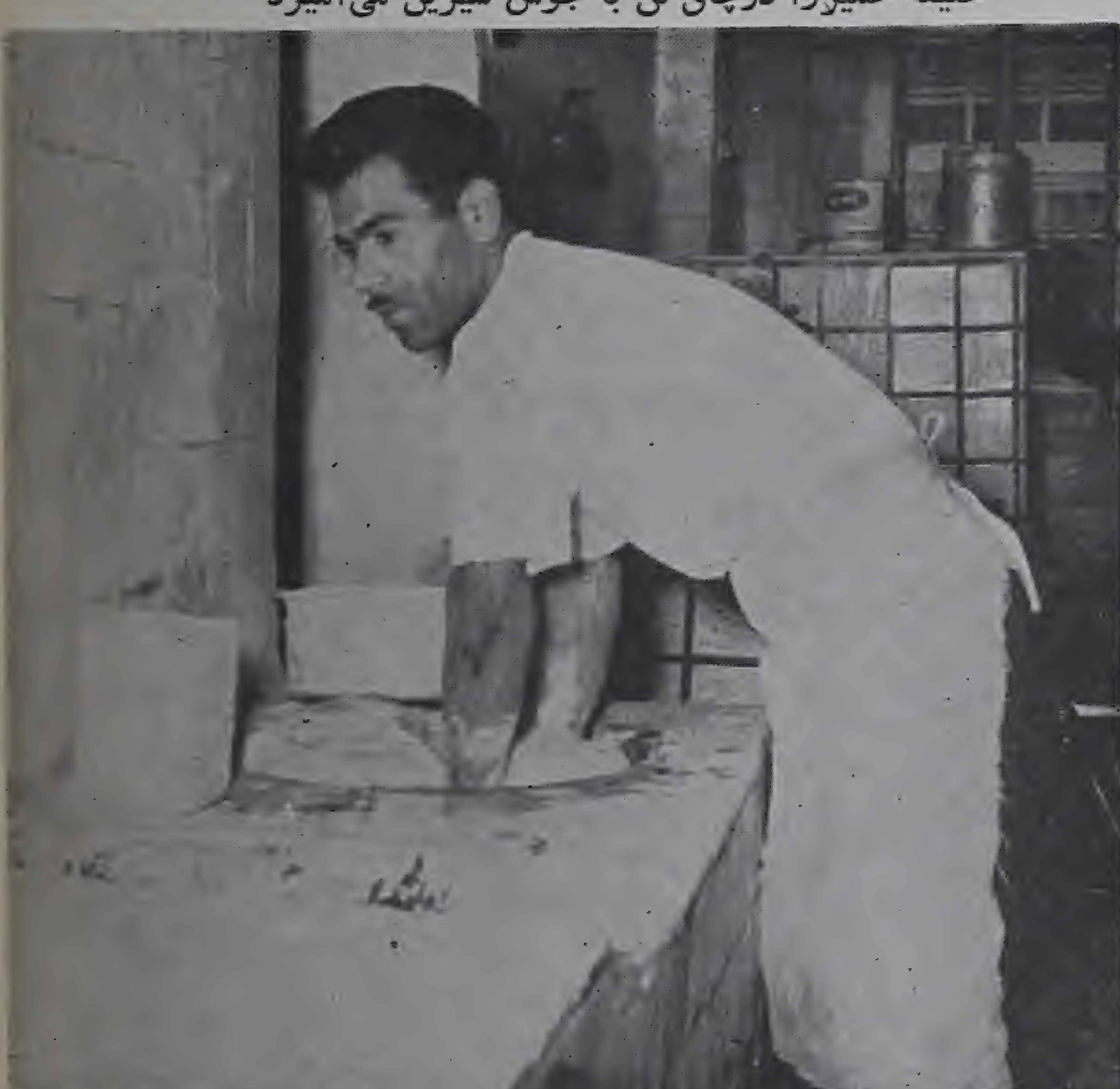
دستگاه نان‌پزی : دستگاه نان‌پزی تختی است ازآجر که یك‌متر بالاتر اززمین روی سه پایهٔ خشت و آجری زده‌شده است . این‌تخت از یکسو به دیوار تنور واز دوسو به دیوار اتاق پای تنور چسبیده وسوی دیگر آن آزاد است وکارگران

---

٣ - نگاه‌کنید به «نون واسون» درقسمت‌کارگران تافتون‌پزی درهمین مقاله .

٤ - درتافتون‌پزیها وبویژه خشکه پزیهاکه سوختشان هیزم وپوشال است ، ابزاری برای ریختن پوشال توی تنور بکار می‌برندکه آن را «کمچه» می‌نامند . کمچه سرکی آهنی وتوگود ودسته‌ای چوبی دارد . کار پوشال‌ریزی توی تنور با **«نون واسّون» است** .

خلیفه خمیررا درچاق‌کن با جوش شیرین می‌آمیزد



درطول آن می‌ایستند. زیر تخت خالی‌است وپایهٔ میانی‌تخت، آن را به دو بخش کرده که آنهارا «کته» می‌نامند. دراین دو کته پسائیهای آرد وخرد و ریزهای دکان گذاشته می‌شود.

روی تخت را با «موزائیك» وپاره سنگهای یك پارچه‌و تخت و هموار فرش کرده‌اند. جای چند آجر ازکف تخت را در گوشه‌ای ازدستگاه که محل برخورد دو دیوار اتاق پای تنور است خالی گذاشته و راهی به کته باز کرده‌اند تا چانه‌گیر بتواند درون آن بایستد و «چانه» بگیرد.

دستگاه تنور: دستگاه تنور درکنار چپ یاراست دستگاه نان پزی ساخته شده است. تنورساز برای کار گذاشتن تنور «پیشور لب تنور»[5] را کمی درکف زمین فرو می‌کند و در زیر «لب طاق تنور»[6] ۸ تا ۱۰ رج آجر می‌چیند تا طاق تنوربالا بیایدو«طوق تنور»[7] به‌سوی جلو مایل شودتانان‌پزان برتنور مسلط شوند وبراحتی بتوانند بر دورادور دیوارداخل آن نان بچسبانند و نان از آن دربیاورند. پس از این که تنورساز تنوررا کارگذاشت، بنّا دوروبرآن‌را باخشت وآجر وگل وگچ وآهك پرمی‌کند ورویش‌را می‌پوشاند وبام طاق تنور را صاف وتخت می‌کند.

بشکه‌های نفت‌سیاه وآب‌را روی بام طاق‌تنور می‌گذارند ودستگاه موتور را هم درکنار تنور جای میدهند. لولهٔ نفت سیاه و بخار آب از سوراخی که در زیر لب پیشور تنور ساخته‌اند می‌گذرد وبه‌درون تنورمی‌رود. درتافتون‌پزیهائی که با پوشال، تنور را گرم می‌کنند، خاکستر کف تنور را ازاین سوراخ بیرون می‌کشند. بالای تنور دودکشی ساخته‌اند که دود اتاق پای تنوررا از سقف دکان بیرون می‌برد. این دودکش به شکل مخروطی ناقص از آهن و حلبی یا گچ و آجر ساخته شده که قاعدهٔ آن دربالای «طوق تنور» ورأس بریدهٔ آن از سوراخ سقف بیرون رفته است.

مواد کار وسوخت تافتون‌پزی

آب – آرد – جوش شیرین – کشك وشیره – سوخت (نفت سیاه یا پوشال).

جوش شیرین یا «بی‌کربنات سدیم» گَردی است‌دارویی وسفید رنگ که برای زودچاق شدن خمیر به خمیر تافتون می‌زنند.

کشك وشیره را روی چانهٔ بازشدهٔ خمیر نان می‌مالند تا پس از پختن، روی آن قهوه‌ای و خوش رنگ شود.

سوخت تافتون‌پزیهای تهران نفت سیاه است. درگذشته سوختشان بیشتر پوشال و خار و بوته بود. هنوز هم «تك و توك» تافتونیهایی در تهران هست که با پوشال یا خار وبوته تنورشان را روشن و گرم می‌کنند.

کارگران

پادو: پاکار، کارگری است که «نفت‌گیری» و «آب گیری» موتور و جارو و پاکیزه کردن تافتون‌پزی و کارهای «سرپائی» با اوست.

پیشکار: کارگری است که آردِ از آسیاب آمده را در کته خالی می‌کند و آن را الك می‌کند ودر پسایی می‌ریزد و با ترازو می‌کشد. کارهای دیگر پیشکار آوردن کارگر از قهوه‌خانه و پختن ناهار است.

ترازودار: ترازودار یا دکاندار کارگری است که در هنگام پخت پشت میز پیشخوان می‌ایستد و نان را به مشتری می‌فروشد و پول آن را می‌گیرد.

چُونه‌گیر: چانه‌گیر، کارگری است که از خمیر چاق ورسیدهٔ روی دستگاه، با تیغك تکه هایی می‌بُـَرد و میان دو دست خود گِـرد و گلوله و گُنده می‌کند.

خلیفه: کارگری است که با کمك «وردست» آرد را با آب می‌آمیزد و خمیر می‌کند و ورز می‌دهد.

شاتِـْر: شاطر، کارگری است که چانهٔ پهنن و تُـنك ْ شده را با کف دو دست «قالب‌گیری می‌کند» و به شکل نان تافتون درمی‌آورد و بر روی نان‌بند می‌گذارد و با آن به تنور می‌برد و به دیوار تنور می‌چسباند.

کَش ْساب ْ: کشك‌سای، کارگری است که‌کشك خشك را در تغار کشك‌سایی می‌ریزد و با آب می‌ساید و می‌آمیزد. اکنون بعضی از تافتون‌پزی‌ها کشك ساییده و آماده را از دکانهای کشك سایی می‌خرند یا پادو را به کشك‌ساییدن می‌گمارند.

نُونا َور ْ: نان‌آور، کارگری است که چانهٔ خمیر را با «چوبه» پهن و ُتنُك می‌کند. این‌کارگر را «نانْوابِـْر» هم می‌نامند.

نُون ْ واسُّون ْ: نان وایستان، نان درآر، کارگری است که نانهای پخته شدهٔ درون تنور را بیرون می‌آورد.

«چانه‌گیر» و«نان آور» و «شاطر» که در کنار وپشتِ دستگاهِ نان‌پزی می‌ایستند وکار می‌کنند، **«کارگرانِ پای دستگاه» و «نون واسّون» که درکنار تنور می‌ایستد وکار** می‌کند «کارگر پای تنور» نامیده میشوند (طرح شمارهٔ ۵).

وَ ْرَدس: وردست، بردست، دستیار. کارگری‌است که کناروبَـِر دست خلیفه پای دستگاه خمیرگیری کارمی‌کند.

---

۵ – لبهٔ جلوی دهانهٔ کف تنور.
۶ – لبهٔ عقب دهانهٔ کف تنور.
۷ – طوق وحلقهٔ لب دهانهٔ سرتنور.

نُونفُورُوش : نان فروش . کارگری‌است که نانهای تافتون را به دوره می‌برد ومی‌فروشد .

دستمزد کارگران

دستمزد یك روز کارگران تافتون‌پزی در دکانی که پخت آن ۳۰ تا ۳۵ ری باشد ، تقریباً به شرح زیر است :

کارگر	دستمزد	نان سرکاری
شاطر[8]	۲۸۰ ریال	۱۰ دانه نان
خلیفه[9]	۱۵۰ ریال	٦ دانه نان
نون واسّون[10]	۱۷۰ ریال	٦ دانه نان
نوناور[11]	۱٤۰ ریال	٥ دانه نان
چونه‌گیر[12]	۸۰ ریال	۳ دانه نان
ترازودار	۱٤۰ ریال	٦ دانه نان
پیشکار	۸۰ ریال	٥ دانه نان
پادو	٥۰ ریال	۲ دانه نان

شیوهٔ خمیرساختن

خلیفه برای درست‌کردن خمیر نان تافتون ، نخست به اندازهٔ نیاز یك پسایی آرد ، آب وآبِ نمك درشاه تغار یا تشتك می‌ریزد[13]. سپس به اندازهٔ «بخوری» آرد ، «مایهٔ خمیر» یا «ترش» درآب شور شاه‌تغار «باز می‌کند» . آنگاه آرد پسایی را درآب نمكِ آمیخته با ترش می‌ریزد و «قاطی می‌کند .»

خمیرگیر برای قاطی‌کردن ودرهم‌کردن آب وآرد ، تکه تکه خمیر را با سرانگشتان خود می‌بُـرد و روی هم می‌گذارد وبا پشت پنجه‌های بستهٔ مُشت یاکونهٔ کف دست آن را به هم می‌مالد . پس ازقاطی‌کردن خمیر، مدت معینی آن را «به حال خود وامی‌گذارد» وبعد خمیررا تکه تکه می‌بُـرد ودرچاقکن می‌اندازد . در این وقت برای زود چاق شدن خمیر ، کمی جوش شیرین را درچالهٔ کف دست خود ، در اندکی آب باز می‌کند و «به خمیر می‌زند» وبرای «بخورد رفتن» آن ، خمیررا تکه تکه می‌برد و روی‌هم میگذارد وبا مشتهای بسته آنرا «مشتِ مال می‌کند» . پس‌ازمشت مال‌دادن، خمیررا مدتی درچاقکن «به حال خود می‌خواباند» تا چاق شود و «وربیاید» . خمیرکه ورآمد وآماده برای نان پختن شد ، آن را روی دستگاه نان‌پزی پیش دست چانه‌گیر «پیش می‌اندازد» .

شیوهٔ نان پختن

درهنگام پخت ، «چانه‌گیر» ازخمیرساختهٔ روی دستگاه با تیغه تکه‌هایی یکسان و هموزن می‌برد و میان دستهای خود بهم می‌پیچد و گُنده می‌کند ودربرابر نان‌آور روی دستگاه می‌چیند . نان‌آور چانه را برمیدارد و تُنُك می‌کند . برای باز وتنگ‌کردن چانه ، نخست‌کمی آرد برسنگ پیش رویش می‌پاشد ، بعد چانه را روی سنگ می‌گذارد و «تودل» آن را با سرانگشتان خود باز می‌کند . تودل چانه راکه بازکرد ، چوبه را برمی‌دارد وروی‌آن می‌غلتاند . نان‌آور چندبار چانهِ بازشده را روی سنگ پیش رویش می‌گرداند وهربار چوبه را روی‌آن می‌غلتاند تا چانه به اندازهٔ معین نازك شود . آنگاه چانهٔ تنك شده را باکمك دست چپ ازروی سنگ پیش دستش برمی‌دارد و رویِ کف دست راست می‌اندازد وبا دست راست روی سنگ پیش‌دستِ شاطر می‌افکند .

شاطر چانهٔ نازك شده را ازروی سنگ برمی‌دارد ودر میان دوکف دست «قالب‌گیری می‌کند» وبه آن شکل نان تافتون می‌دهد وباز به روی سنگ پیشِ دست خود می‌افکند ورویش اندکی‌کشك وشیره می‌مالد و با «دنده» چند دنده برآن می‌زند . آنگاه خمیر نان را روی نان بند می‌کشد وبا آن به تنور می‌برد و خیلی تند خمیر نان را بردیوار تنور می‌چسباند ونان‌بند را بیرون می‌آورد . شاطر درتنور معمولاً ۸ یا ۹ نان می‌چسباند . دوتا نان در«طاق تنور» ، دوتا نان در«بغل تاق» ، دوتا نان در«لب طوق» ، دوتا نان در«پیشور تنور» ویك نان در«مغز پیشور تنور» .

نان‌که با آتش تنور«رنگ‌گرفت» و پخته شد ، نون واسّون نان را «به سیخ می‌کشد» واندکی آن را نزدیك «هُرمِ» آتش نگاه می‌دارد تا رویش بیشتر «آتش ببیند» وسرخ شود . آنگاه نان پخته وبرشته را ازتنوربیرون می‌آورد وبرمنبر پیش دست خود می‌اندازد .

ترازودار نانها را ازروی منبر برمی‌دارد و دسته می‌کند یا به مشتریان می‌فروشد . نانهای خشك وبرشته ودنده‌ای را دانه‌ای ٤ ریال ونانهای «تازه» وساده را «کِشیمَنی» کیلویی ۱۲ ریال با سنگ و ترازو می‌کشد ومی‌فروشد .

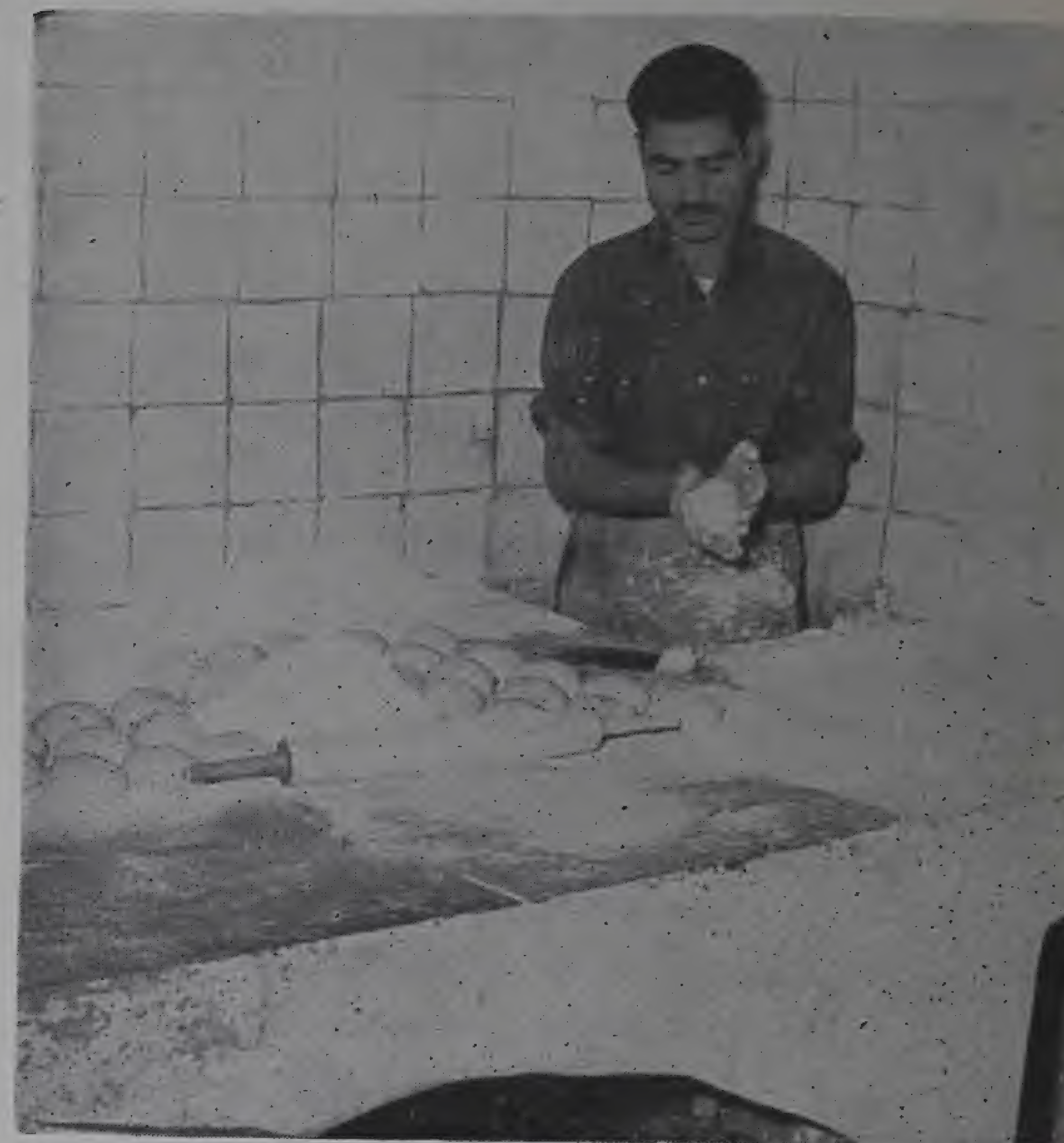
---

۸ و ۱۰ – این دستمزد درصورتی به شاطر و نون واسّون داده می‌شودکه «دست تنها» ۳۰ تا ۳۵ ری خمیر را بپزند . اگرکارگران دودسته باشند تقریباً این دستمزد نصف خواهد شد .

۹ – چنانچه خلیفه بی‌وردست ۳۰ ری خمیر را بزند این دستمزد را خواهدگرفت .

۱۱ و ۱۲ – اینها نیزچنانچه دست‌تنهاکار بکنند چنین مزدی را دریافت خواهندکرد . نانفروش مزدش‌را برابر نانهایی‌که به دوره می‌برد ومی‌فروشد ازتافتونی میگیرد .

۱۳ – درتافتون‌پزی خمیرگیر خمیر را یك پسایی یك پسایی یا دوپسایی دوپسایی می‌زند. خمیرهایی‌که می‌زند، خمیرهای «صبح بازار» و «ناهاربازار» و «سرچراغ» می‌نامند .



چانه‌گیر چانه را میان دو دست خودگنده می‌کند وروی دستگاه می‌چیند چوبه هم درکنار چانه‌ها افتاده‌است ، درکنه‌های زیرتخت دستگاه پسائیها گذاشته شده

چگونگی نانهای تافتون

نان برشته – نانی است‌که خوب آتش خورده و سرخ وبریان شده .

نان بیات – نانی است مانده وکهنه .

نان تازه – نانی‌که تازه ازتنور درآمده وداغ‌ونرم باشد. نیز نانی‌که آتش‌کم‌دیده وآبدار ازتنور درآمده باشد.

نان چِغِر‌ – نانی‌است‌که ازخمیر «کارنشده» و «نرسیده» یا ازخمیرکم‌ترش پخته باشند . این نان سفت وچرکین است.

نان خشك – نانی‌که با آتش تند و تیز تنور خوب سرخ وبرشته شده باشد .

نان خمیر– نانی ستبر وآبدار است‌که خوب‌آتش‌نخورده وسرخ وبرشته نشده است .

نان داغزده – نانی‌است‌که خمیرش‌کم یا بیش ازاندازه خوابیده وجوش شیرین نیزدرست بخورد خمیرش نرفته است. حبابهای روی این‌گونه نان دربرابرآتش تنور می‌سوزد ورنگ قهوه‌یی می‌گیرد وازاین‌رو به‌آن نان داغزده می‌گویند.

نان دنده‌ای – نانی‌که دنده خورده وشیاردارو‌برشته شده است . این نان بسیار خوش خوراك وخوشرنگ است .

نان سفارشی – نانی‌است دنده خورده وبرشته‌که معمولاً سنگین‌تر از نانهای دیگر پخته می‌شود . این نانها را برای مشتریان خصوصی می‌پزند .

نان فطیر – نانی‌که ازخمیر ورنیامده وناچاق پخته شده است . روی این نان سیاه وچرکین وبد خوراك است .

نان لب‌کلفت – نانی است‌که چانهٔ خمیرآن زیر«چوبه» یکسان تُنُك نشده ولبهٔ آن‌کلفت مانده باشد . کنارهٔ این نان پس ازپختن ستبر وخمیر می‌شود .

نان میان دررفته – نانی‌است‌که خمیرش «ترش جوان» یا بیش ازنیاز «ترش مایه» خورده باشد . میان نان این خمیر نازك می‌شود ودرهنگام پختن می‌ریزد وسوراخ می‌شود .

شیوهٔ ساختن تنور تافتونی

خاك رُس زمین ده «علی‌آباد»[14] راکه چسبندگی ودوام دارد برای ساختن تنور تافتونی بکار می‌برند . این خاك را الك می‌کنند و با ماسهٔ نرم و شسته و آب می‌آمیزند وگِل می‌کنند. گل را دوسه روز درجایی سرپوشیده می‌خوابانند وروزی دوسه ساعت ورز می‌دهند . برای ورزدادن ، گل را لگد می‌کنند ومالش می‌دهند .

تنورساز برای ساختن تنور ازگل ورزداده شده ، مشت مشت برمی‌دارد وروی محیط دایره‌ای‌که قبلاً به قطر چهار پی‌ونیم تا پنج پی روی زمین‌کشیده است ، رج به رج رویهم می‌چیند . دیوارهٔ تنوررا تا ۷۰ سانتیمتر با همان قطر بالا می‌آورد ، بعد قطر تنورراکم کم تنگ می‌کند تا به دهانهٔ تنور که قطرآن ۲ تا ۲٫۵ پی است ، برسد . آنگاه بردهانهٔ تنور طوق می‌زند .

تنورساز هررج گلی‌که می‌چیند ، بیرون آن را « ماله می‌کشد » و صاف می‌کند و درونش را نخست با «تراش»[15] می‌تراشد بعد با«ماله»[16] صاف میکندوآنگاه «مهره میدهد»[17]. بردیوارهٔ بیرونی تنور نزدیك به طوق آن ، یك نقش برجسته می‌افزاید . این نقش‌که شباهت به «نقش افزودهٔ» خمره‌های

---

۱٤ – ده علی‌آباد دهی‌است ازدهستان فشاپویه بخش ری شهرستان تهران‌که در ۸۷ کیلومتری جنوب‌باختری شهری درجلگه سرراه تهران به قم واقع شده .

۱۵ – تراش ابزاری است ازیك تیغهٔ آهنی ویك دستهٔ چوبی . نگاه‌کنید به طرح شمارهٔ ٦ .

۱٦ – ماله یك‌تکه آهن تخت مستطیلی‌شکل به طول وعرض ۱۰×۷ سانتی‌متر است . لبهٔ طولی یك سرآن تیز وبرنده است .

۱۷ – مهره ابزاری است شیشه‌ای و توپُر وسنگین‌که‌کلاهکی‌گرد وبرآمده ودسته‌ای‌گرد وکوتاه دارد و شبیه قارچ است . نگاه کنید به طرح شمارهٔ ۷ .

سفالین باستانی دارد درمیان تنورسازان به «نقش زنجیره» معروف است .

ساختن یك تنور ازروزی که گلش را درست می‌کنند تا روزی که «ازکار درمی‌آید» یك هفته وقت می‌برد. درزمستان که هوا بیشتر ابری ومرطوبی‌است درون تنورآتش می‌افروزند تا زودتر خشك شود .

تنورسازان‌تهرانی تنورهایی که می‌سازند به‌بیشترشهرهای ایران می‌فرستند . شهرهایی که مشتری تنورهای تهران هستند عبارتند از : ساری ، آمل ، بابل ، لنگرود ، قم ، اراك ، دزفول ، زنجان و . . . .

معروفترین‌تنورسازهای‌کنونی‌تهران، جعفرآقاواسماعیل آقا وناصرآقا وآقامصطفی تنورساز می‌باشندکه کارگاهایشان درمحله‌های سیداسماعیل‌وخیابان‌شوش‌ومیدان‌شوش واقع‌است.

این تنورسازان چون پیوسته باگل سروکار دارند ومدام پا درگل می‌کنند ، پا درد می‌گیرند وپس‌ازمدتی‌کار، دیگر نمی‌توانندکارشان را دنبال‌کنند ، ازاین‌رو دراین‌کار«دست کم‌است» وکمترکسی به تنورسازی میل ورغبت نشان می‌دهد.

نوناور چانه‌ی بازشده را با دست راست ازروی دستگاه برداشته وبرسنگ پیشدست شاطر می‌اندازد



واژه‌ها و اصطلاحهای تافتون‌پزی

آب‌گیری‌کردن(موتوررا) : آب ریختن دربشکهٔ آبی که با لوله‌ای به دیگ بخار موتورمتصل است .

آتیش ْ خُردَنْ : آتش‌خوردن ، آتش رسیدن ، گرمای آتش به چیزی برخوردن .

آتیش‌دیدن : آتش‌دیدن ، آتش رسیدن ، آتش‌خوردن .

آرْدِشْ بِگیرْ : آردش را بگیر ، ازخمیر چانه کم کن ، چانهٔ خمیررا سبك‌ترکن . هنگامی‌که وزن‌نان سنگین‌تر ازاندازهٔ مقرر ازتنور بیرون‌آید ، ترازوداربرای‌آگاه‌کردنِ «چانه‌گیر» این اصطلاح را بکار می‌برد تا او از وزن چانه بکاهد .

اُفْتْ‌کردن : افتادن ، ریختن .

بِچَرْبُونْ : بچربان (از : چرباندن و چربانیدن) بیافزا ، سنگین‌کن . چنانچه وزن نانهایِ ازتنور درآمده کمتر ازحد معین بشود ، ترازودار برای آگاه‌کردن چانه‌گیر این کلمه را می‌گوید تا او برمقدار خمیر چانه بیافزاید وچرب‌ترش کند .

بِخُشْکُونْ : بخشکان (از : خشکاندن و خشکانیدن) سبك‌کن ، کم‌کن . چنانچه وزن نانِ تافتون ازحد واندازهٔ معین بیشترشود ، ترازودار به چانه‌گیر می‌گوید «بخشکون» ، یعنی ازخمیرچانه بگیر وکم‌کن .

بَغَلِ تاق : بغل طاق ، پهلو وکنار «طاق تنور» .

بِکِش سرِ سیخ : نان را به سیخ بکش . اگر «نون واسّون» نانهای تافتون را بیش ازمعمول خشك وبرشته‌کند ، بطوری‌که آبش‌گرفته واز وزنش‌کاسته شود ، دکاندار برای متوجه‌کردن او می‌گوید « بکش سر سیخ » . یعنی نانها را زودتر ازدیوار تنور بکن وبیرون بیاور .

بِخَمیرزدن (چیزی را) : چیزی را به خمیرافزودن .

بِسیخ‌کِشیدن(نان را) : نان پخته شده درتنوررا با نوك سیخ ازدیوار تنورکندن وبیرون آوردن .

بِنْدازْ روْش : بینداز رویش، اضافه‌اش‌کن، به خمیرِ چانه بیافزا . هرگاه ترازودار بخواهد نان تافتون را سنگین‌تر از وزن معمول به خریدار بدهد به چانه‌گیر این ندا را میدهد وچانه‌گیر تکه‌ای خمیر به چانه می‌افزاید .

بِهالِ خُدْ خابُونْدن : به حال خود خواباندن . خمیر را بی‌آن‌که به‌آن دست بزنند درتغار رهاکردن .

بِهالِ خُدْ واگذاشتن : به‌حال خودگذاشتن ، به‌حال خود خواباندن ، خمیر را بی‌آنکه دست بزنند مدتی درتغار به‌حال وحالت خودگذاشتن .

پُشتِشْ تُنْدِ : پشتش تند است . چنانچه پشت نان تافتون سوخته وسیاه باشد می‌گویند «پشتش تنده» .

پُوشال : چوب و خاشاکی که از رنده کردن تخته‌های الوار در درودگری بدست‌می‌آید .
پُول ِ خُورْدْ : پول خرد ، سکه‌های ده شاهی و یك قرانی و . . . . . وده قرانی که اکنون دردست مردم می گردد.
پول ِ سیبا : پول سیاه ، پول‌کم‌ارزش وکم‌بها . امروزه سکه‌های دهشاهی راکه از ارزش آن‌کاسته شده پول سیاه می‌نامند .
پِیْ : پا ، یك پی به اندازهٔ طول‌کف پا ازپشت پاشنه تا سرانگشت بزرگ پاست . این اندازه درحدود یك چارك (۲۵ سانتی‌متر) می‌باشد .
پیشَنْداختن (خمیررا) : پیش‌انداختن خمیر را برای چانه‌گرفتن ازآن ، روی دستگاه نان‌پزی پیش‌دست چانه‌گیر انداختن .
پیشْوِر تنور : پیش‌بر تنور . قسمتی از دیوار تنورکه روبروی «طاق تنور» وبالای «لب پیشور» تنور است .
تاق ِ تنور : طاق تنور ، بام تنور ، قسمتی ازدیوار تنور که دربالا و روبروی آتش تنور قراردارد .
تُرْش : مایهٔ خمیر ، خمیری‌است سفت وپرنمك‌وبیات. برای درست‌کردن ترش ، آرد را باکمی‌آب وآب‌نمك فراوان خمیر می‌کنند و اندکی «مایه واگیر» و «برگشته» به آن اضافه می‌کنند وخوب بهم می‌زنند .
تُرش ِ جَوُون : ترش جوان ، ترش تازه درست شده .
تودل ِ چُونـِه : تودل چانه ، میان چانه .
تُوگذاشتن (لب پارچه را) : لبهٔ پارچهٔ چیده شده را دوبار رویهم تاکردن و دوختن ، بطوری‌که خط لبهٔ پارچه به توی(داخل) «تا» بیفتد . لب پارچه را برای‌آنکه ریش نشود تو می گذارند .
جَرْ زَدن ِ (نان) : نان اگر بردیوارتنورسوراخ سوراخ شود، اصطلاحاً می‌گویند «جرزده». نان ِ خمیری که «مُشت» کم خورده باشد درتنور جر می‌زند ، یعنی سوراخ می‌شود واصطلاحاً آدمهای «آبله‌رو» را هم «جرزده» می‌نامند .
چاق شدن ِ (خمیر) : رسیده وپرورده شدن خمیر. خمیر تافتونی پس‌ازمدت‌کمی خوابیدن درشاه‌تغار چاق می‌شود . زود ودیرچاق شدن خمیر تافتون به زیاد وکم‌زدن «جوش» بستگی‌دارد . چنانچه ناهاربازارباشد ومشتری زیاد ، خمیرگیر برای زود چاق شدن خمیرجوش بیشتری بکار می‌برد .
چُوبه بِکِش ُدرِش : چوبه بکش دورش . وقتی‌که لبه‌های نان تافتون‌کلفت شود ، به «نوناور» می‌گویند «چوبه بکش دورش» ، یعنی وردنه را روی لبهٔ نان بغلتان .
خمیر ِ سُبْ بازار : خمیر صبح بازار . خمیری‌که نانش برای صبحانه به فروش می‌رود . بازار این خمیرگرم وپررونق است .
خمیر ِ مایه : مایهٔ خمیر ، ترش مانده وکهنه .
خمیر ِ ناهارْ بازار : خمیری‌که نانش برای سفرهٔ ناهار به فروش می‌رود . بازار این خمیرهم پررونق وگرم است .
َدس ْ َتهـْنا شدن : دست‌تنهاشدن ، بی‌یار وکمك شدن.
َدس ْکَمْ بودَنْ (درکاری) : رقیب و حریف‌کم‌بودن درکار .
َدنْده بیا : (دنده‌آمدن : دنده برخمیرنان زدن) هرگاه دکاندار بخواهد نان سفارشی و دنده‌ای و دوآتشه به مشتری خصوصی خود بدهد ، رو به شاطرمی‌کند ومی‌گوید : «چندتا نان را دنده بیا» .
َدنده زدن (نان را) : نان را با دنده شیارشیار وسوراخ کردن ، به‌گونه‌ای‌که جای دنده‌ها پس‌ازپختن‌برروی‌نان‌بماند.
َرنگ‌گرفتن ِ (نان) : سرخ وقهوه‌ای شدن روی نان ازآتش تنور .
ریش ْ ریشْ شدن ِ (لب پارچه) : ازهم‌گسستن تاروپود لبهٔ پارچه .
سَر ِ چراغ : تنگ غروب . هنگامی‌که آفتاب غروب کرده وهوا تاریك وچراغها روشن‌شده‌است. «خمیرسرچراغ» خمیری است‌که دراین وقت ازآن نان می‌پزند .
قالب‌گیری کردن(خمیر نان را) : چانهٔ بازشدهٔ خمیررا

چند نان تافتون و چند نان شیرمال روی میز ولو شده و چند نان هم به میخ زده شده





چند تنورساخته شده درکارگاه تنورسازی واقع درمیدان شوش

میان دوکف دست گرداندن و به قالب و ریخت نان تافتون درآوردن .

کارِ سَرْپایی : خرده کاری ، کارجزیی وپیش پا افتاده .

کَتِه : انبار ، آرددان ، زغالدان ، دستدان . کته در تافتون‌پزی جایی‌است که درآن آرد را نگه می‌دارند . دستدان زیردستگاه نان‌پزی را هم‌که پسائیها وچیزهای دیگررا درآن می گذارندکته می‌نامند .

کِشیدَن : کشیدن درتافتون‌پزی به چند معنا بکاررفته است : ۱ – وزن‌کردن نان وسنجیدن سنگینی‌آن با ترازو . ۲ – جداکردن وبرداشتن نان ازدیوار تنور با سیخ وبیرون آوردن آن ۳ – گسترش و پوشاندن شالی برروی نان‌بند ٤ – مالیدن .

کِشیمَنی : ظاهراً کلمه از « کشیدن + من (وزن‌معین) + ی (پسوند نسبت) » ترکیب‌یافته‌که درزبان محاوره « کشیمنی» شده‌است ، یعنی نانی‌که با وزنهٔ «من» کشیده و وزن می‌شود . جمالزاده این‌کلمه‌را در« فرهنگ‌لغات‌عامیانه» « کش‌ومنی » !؟ ضبط‌کرده . نانی‌که خرید وفروش‌آن فقط با وزن‌کردن‌انجام می‌گیرد . معمولاً درنانوائیها نانهای تازه راکشیده ونانهای برشته وخشك را نکشیده و دانه‌ای می‌فروشند .

کَفْتِه : این واژه درفرهنگهای فارسی به معنی شکافته شده وازهم بازشده آمده‌است . درتافتون‌پزی نانی را « کفته» می گویندکه پیش ازپخته شدن «وابرود» واصطلاحاً افت‌کند وازدیوار تنور بیفتد . افت‌کردن نان ازگَـرْدْ یا دودزدن دیوار تنور است . «نون واسّون» برای‌کفته نشدن نان ، آب به دیوار تنور می‌پاشد وآن را پاك می کند .

گُنده : چانه ، گروهه ، گلولهٔ خمیری که برای ساختن يك نان درست میکنند .

لاوَكْ : تغارسفالینِ کناره‌بلندی است که آرد را درآن خمیرمی‌کنند یاخمیر را درآن ورز می‌دهند وپرورده‌می‌کنند.

شرف شفروه گوید :

چون تو ترتیب نان وخوان سازی
مه گروهه ، سپهر لاوك باد

لبِ پیشورِ تنور : لبهٔ جلوی دهانهٔ کف تنور در زیر پیشور تنور.

لبِ تاقِ تنور : لب طاق تنور ، لبهٔ عقب دهانهٔ کف تنور در زیر طاق تنور .

لبِ تُقْ تنور : لب طوق تنور ، قسمت‌بالای پیشورتنور وزیر بغل طاق درسوی‌راست وچپ‌ونزدیك‌طوق (دهانهٔ) تنور.

مایه خمیر: خمیرترش ، خمیرترش مانده وکهنه که‌برای درست کردن ترش تازه بکار می‌رود .

مایه واگیر : مایه خمیر ، خمیرترش ، برگشتهٔ خمیر.

مشت‌مال‌کردن (خمیررا) : خمیررا با مشت مالش‌دادن، خمیر را با مشت و گونهٔ دست مالیدن و ورز دادن .

مَغْزِ پیشور : مغز پیشبَرْ ، جایی است در پائین‌دیوار تنور میان دوپیشور و روبروی طاق .

مَهره دادن (گل‌را) : گِل را مهره کشیدن ، «مهرهٔ» شیشه‌ای را بر رویهٔ دیوارگلی تنور مالیدن تا بخوبی صاف وهموار شود .

نُونِ دَنده‌یی : نان دنده‌یی ، نانی که دنده خورده وبرشته شده باشد وجای دندانه‌های دنده روی آن دیده شود .

نُونِ سَرْکاری : نان سرکاری ، نانی که کارگران تافتون‌پزی درهنگام اشتغال به کار ، مجانی از نانوایی‌می‌برند.

نَرسیده : نارسیده ، چاق نشده وناپرورده .

نفت‌گیری‌کردن (موتوررا) : نفت ریختن دربشکه نفتی (نفت سیاه) که با لوله‌ای به موتور پیوسته است .

«اگیر» یا «واگیرچو» : فاصلهٔ بلند و کوتاه میان دوپخت ، که کارگران از نان‌پختن دست میکشند واستراحت می‌کنند . در تافتون‌پزی چهاربار واگیرمی‌کنند .

دو واگیر بلند برای ناهارخوردن وصبحانه خوردن ودو واگیرکوتاه درمیان روز ودر عصر برای خستگی درکردن وچایی خوردن . واگیرهای بلند را «واگیر» وواگیرهای کوتاه را «واگیرچو» می‌نامند .

وَرْآمدنِ خمیر : برآمدن خمیر ، رسیده وپرورده شدن خمیر .

هُرْمِ آتیش : خُرمِ آتش ، گرمای آتش .

*** ازآقای حاج علی‌اصغر نایب‌آقا – یکی ازپیش‌کسوتان و ریش‌سفیدان نانواخانهٔ تهران – که دربررسی سنگك‌پزی وتافتون‌پزی نویسنده راکمك و یاری نموده و دکانهای خودرا برای تحقیق و تهیه عکس دراختیار اوگذاشته وازهیچگونه مساعدتی دریغ نفرموده بسیار تشکرمیکند وسلامت وتوفیق ایشان را آرزو دارد . نیز ازدوست عزیز آقای منوچهر کلانتری‌که طرحهای مقاله راکشیده سپاسگزاری می‌کند.



۱ – پیکره سفالی ازدوران‌اول ابلیس ازیك‌گاو وحشی پس ازمرمت – این شکل دوبرابر پیکره اصلی است

مسعود رجب‌نیا

درجهان فرهنگ و هنر چه می‌گذرد

ژزف‌کالدول رسالهٔ دکترای خودرا دردانشگاه شیگاگو به سال۱۹۵۷ گذراند. سپس موزه‌دارکل بخش مردم‌شناسی موزه ایالت ایلینوا در اسپرینگفیلد وآنگاه استاد فولبرایت دردانشگاه تهران ودانشگاه ملی‌ایران شد . اینك استاد مردم‌شناسی دانشگاه جورجیاست. بیشتر دلبستگی به باستان‌شناسی شمال شرقی امریکا دارد وچند سال پیش درتل ابلیس نزدیك‌کرمان به‌کاوش‌پرداخت وفعلاً مشغول‌نوشتن‌کتابی درآن‌باره‌است

تل ابلیس

آغاز تمدن فلزی عصر مس درهزارهٔ پنجم پ . م

دربارهٔ آنچه پیش ازتاریخ درجنوب شرقی ایران‌گذشته است اطلاعات بسیارناچیزی دردست داریم . درپاییز سال۱۹٦۵ درتل ابلیس نتیجهٔ کاوشها بسیار درخشان‌بود . این تپه دریکی ازبسترهای متروك رود لاله‌زار است درنزدیك بردسیر تقریباً ۸۰ کیلومتری جنوب غربی شهر‌کرمان .

سفر علمی باستان‌شناسی اخیر ما به تل ابلیس باآنکه تحت نظارت « سازمان علمی ملی موزهٔ کشوری ایلینوا »[۱] گذاشته شده‌بود درواقع یك‌کاربین‌المللی‌شد ودرآن‌دانشمندان ایرانی واروپایی وشرقی وغربی شرکت داشتند . بی‌همکاری صمیمانهٔ مردم ودولت ایران وادارهٔ کل باستان‌شناسی این‌کار عملی نمیشد .

تل ابلیس[۲] دراین هنگام تاحدودی به دست روستائیانی که درپی‌کود و رشوهٔ زمین بربالای این تپه می‌آمدند زیرورو شده بود . زمانی‌که ما به این تپه آمدیم اینجا بیشتر شبیه به‌یك آتشفشان شده بود تا یك تپه .

از ٤٤۰۰ تا ۱۱۰۰ پ . م . طبقات‌آثار پشت سرهم است

بااین‌کاویدنهای مردم زیرترین طبقه‌که آن را دوران

---

۱ National Science Foundation of Illinoise State Mauseum.

۲ – محل تل ابلیس را اورل اشتاین پیداکرد . ر . ك . Archeological Reconnaissances in North - West India and South - Eastern Iran, London 1931.

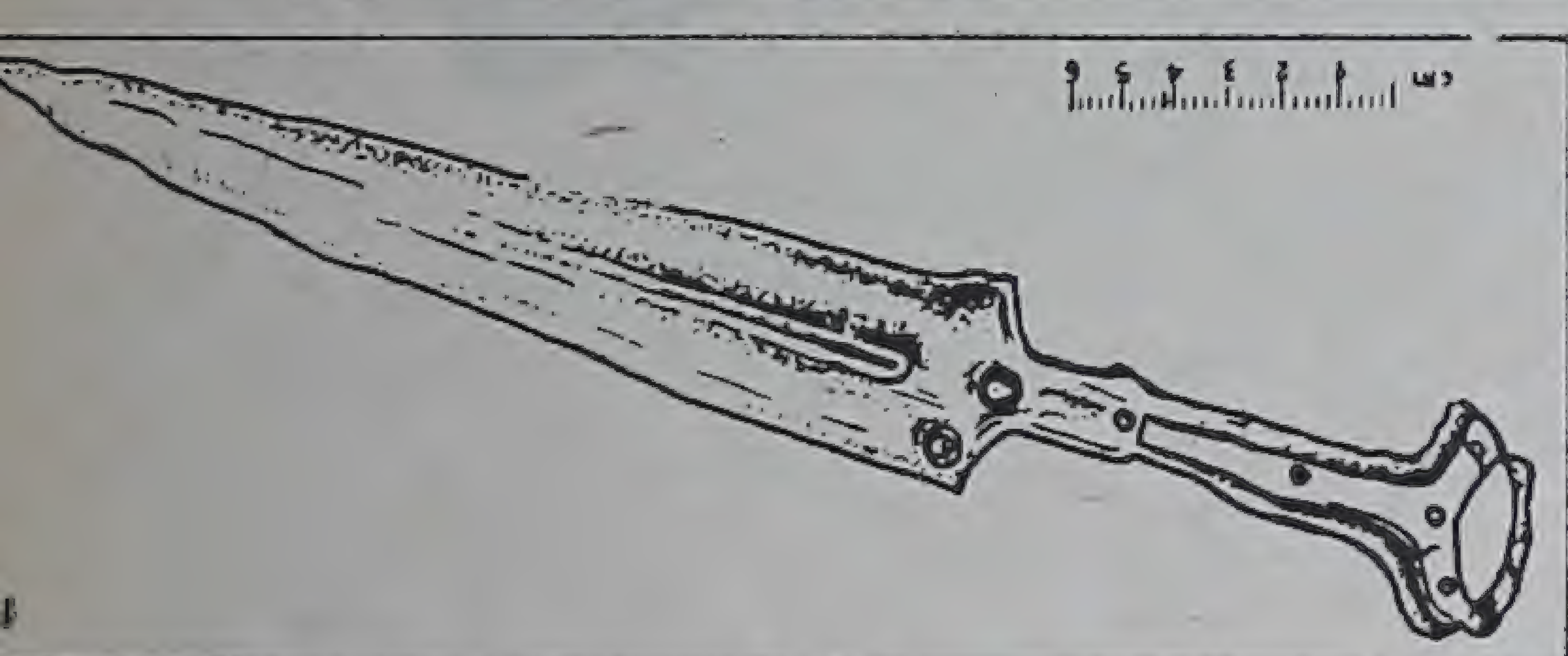
اورل اشتاین یك تکه سفال همانند سفالهای دوران دوم ابلیس درسطح بسیار پائین درشاه‌حصار نزدیك بمپور دردرهٔ هلیل‌رود پیدا کرده بود . ر . ك . Stein gillash Pl - XIX, 116, 127, 109, 492 et 585.



۲ – نقشه فلات ایران وجایگاه ابلیس . خط مایل مرز نفوذ تمدن بین‌النهرین را درعصر عبید وجمدت‌نصر نشان میدهد

اول تل ابلیس (از ٤٤۰۰ تا ٤۲۰۰ پ . م .) می‌نامیم پدیدار شده بود . درآن طبقه چند ساختمان وبسیاری اشیاء کهن‌ترین مرحله سکونت دراینجا را یافتیم .

اشیاء بازپسین مرحله‌های سکونت را هم پیرامون تل یافتیم . تازه‌ترین چیزیافته شده دشنه‌ای‌آهنی بادستهٔ استخوانی است‌که شاید ازآن دوران هخامنشی باشد. ولی دیگر هیچ‌چیز دیگر ازدوران هخامنشی پیدا نشد. شاید این دشنه هم تصادفاً درآنجا افتاده باشد (شکل ۳) کهن‌تر از این دشنه یك‌کورهٔ سفالگری بودکه با خشت خام برآورده بودند. دیواره‌های آن مرتب و راست بود . این‌کوره بسیار سلامت برجای مانده بود وشامل‌یك‌جای‌پخت ویك‌خاکستردان‌که با گل‌رس دیواره‌های آن پوشیده شده بود ویك اجاق‌که درزیر بود وشیوهٔ گردش هوا درآن شگفت هوشمندانه بود . پس ازآزمایش ذغال چوب کوره آشکار شدکه این‌کوره از ۱۱۳۰ پ . م . است . این کوره را به دوران هفتم تل ابلیس نسبت دادیم . امیدواربودیم که باکاوشهای بعدی مشخصات سفالهای این دوران را تعیین کنیم .

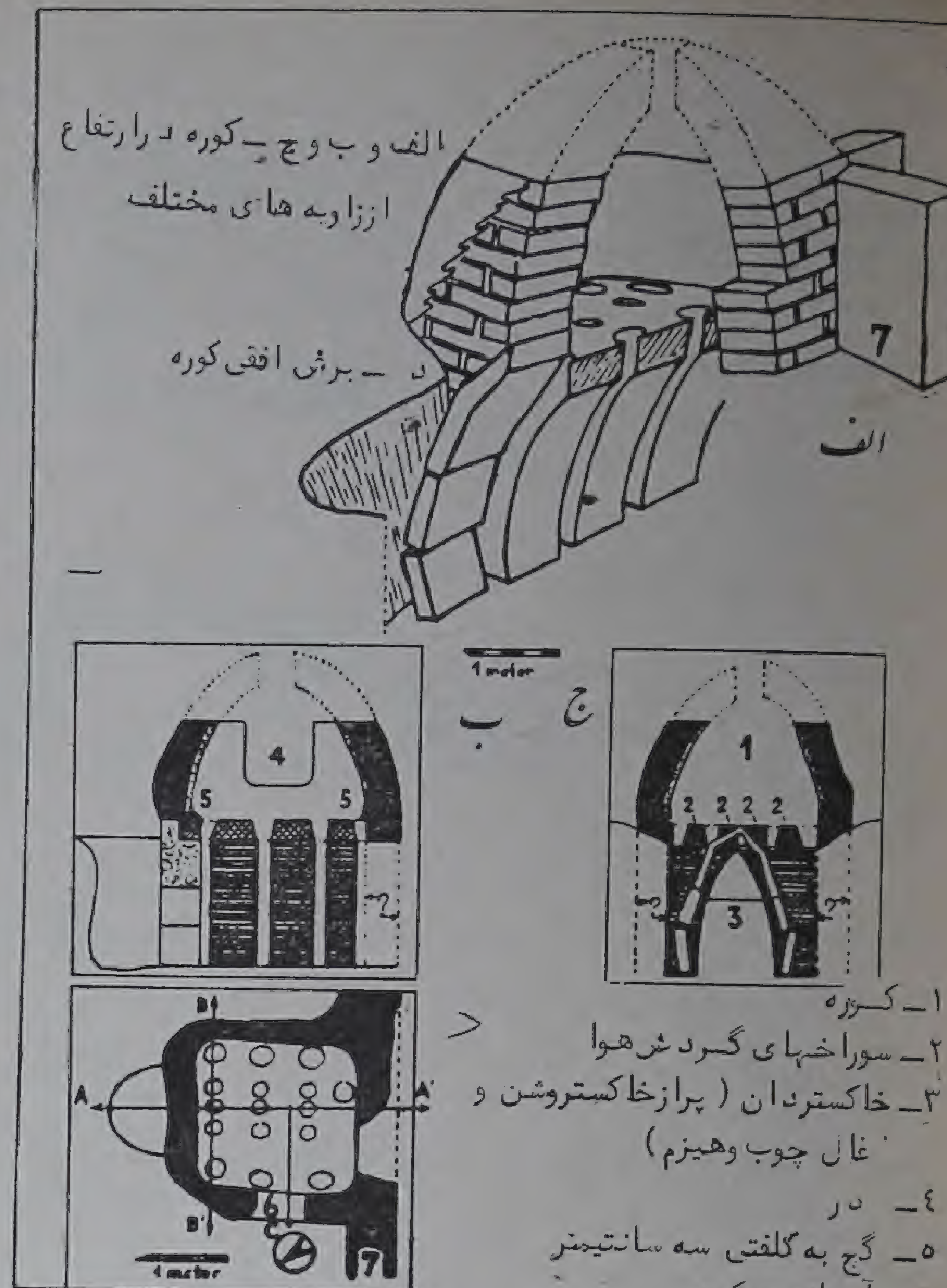


۳ – دشنه آهنی با دسته استخوانی‌که بسرآن نصب شده است (شاید از دوران هخامنشی باشد)

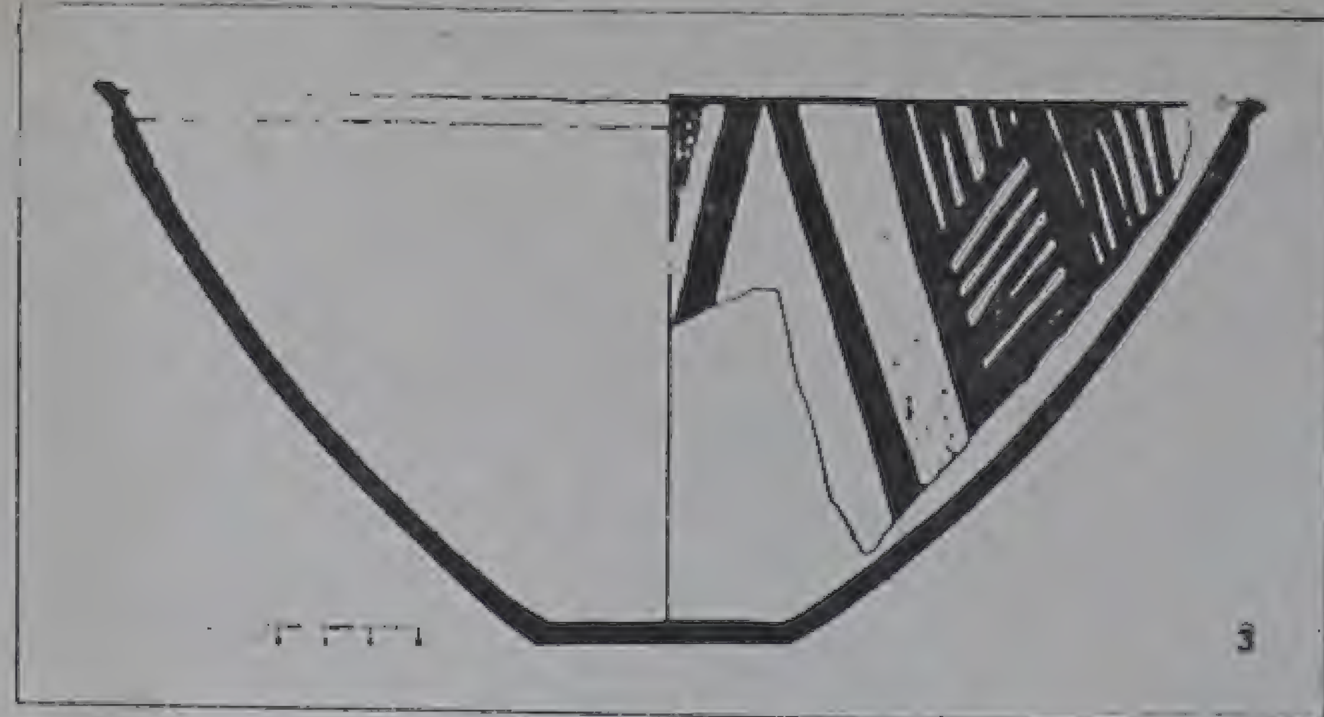
نفوذ تمدن بین‌النهرین

آثار دوران پیشتر یعنی‌ابلیس ٦ را دریك‌کاوش به طول ٥ مترکه دربیرون حدود تل انجام داده شد به دست آوردیم . ازاین‌کاوش تکه‌های سفال همانند دوران چهارم سیلك پیدا شد[۳]. به ویژه تکه‌های فراوانی سفال با لبه‌های مورب‌که در بین‌النهرین دردوران پیش ازتاریخ رواج فراوان داشت یافته

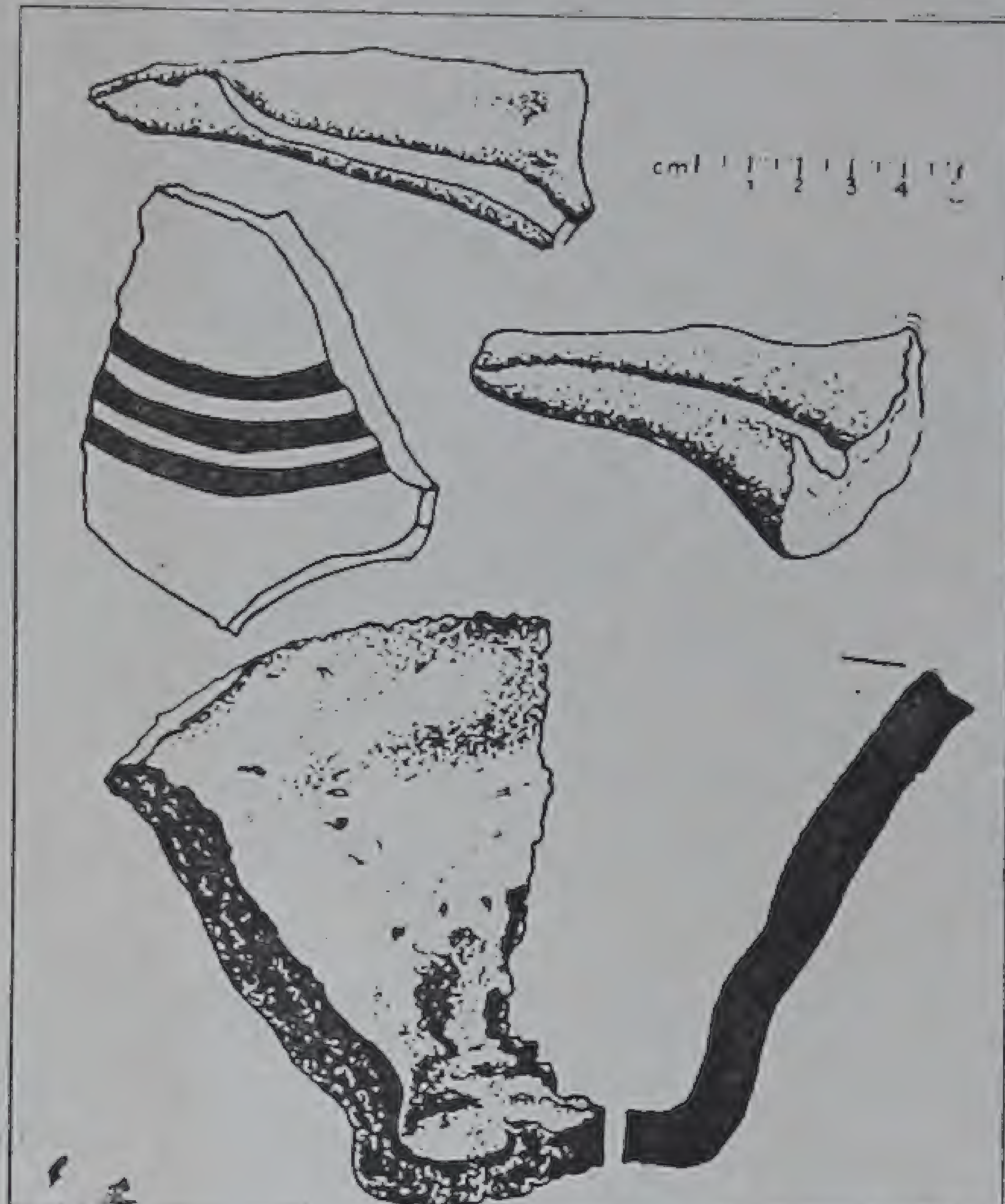
۳ – ر . ك Roman Ghirshman, «Fouilles de Sialk prés de Kashan», Musée du Louvre, série Archeologique, Tome IV, Paul Gauthier, Paris, 1938.



٤



٥



٦

٤ – کوره سفال‌پزی عمودی که تقریباً درحدود ۱۱۰۰ پ . م . برپا داشته‌اند **٥ – سفال دورنگ سیاه وسرخ ازدوران چهارم ابلیس**

٦ – سفالهای دوران چهارم ابلیس که همانند دوران چهارم سیلك وجمدت‌نصر است . پایین یك سفال شکسته بالبهٔ مورب

شده است . این سفالها درهزاره سوم پیش ازمیلاد ساخته شده یعنی دردورانی که افکار وشیوه‌های واحدی درپارهٔ بزرگی ازآسیای جنوب غربی ازکرمان گرفته تا سیلك وشوش‌وجمدت نصر دربین‌النهرین پراکنده وگسترده بود. دراین عصر تل ابلیس آشکار درقلمرو نفوذ وتمدن پیش‌ازتاریخ سومری قرار داشت ونباید این امررا همچنانکه گیرشمن دربارهٔ سیلك گمان برده ضرورتاً نتیجه تهاجم عیلامیان دانست[٤].

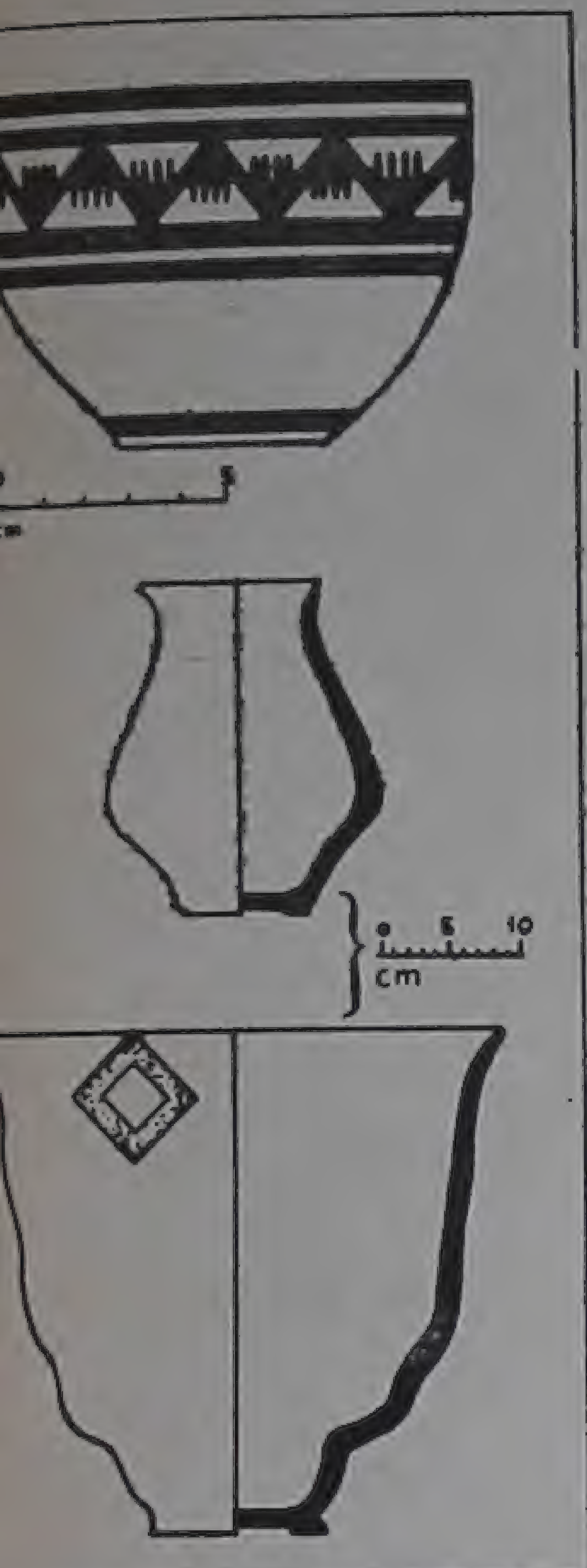
چون باکاوش به زمانهای پیشتررسیدیم که دوران پنجم تل ابلیس باشد بسیاری خرده سفال یافتیم که درهرسو پراکنده بود . این سفالها با چرخ ساخته شده بود وبه قدرکافی محکم بودکه میتوان آن را «سفالی به‌کار بخور» دانست . دوران پنجم ابلیس دورانی است‌که آبادی این تل به نهایت وسعت خویش رسید. چون این آبادی متروك را باآبادیهای کوچك مشابه وهمزمان آن‌که درکنارکانال متروك لاله‌زار بوده است بسنجیم وبا درنظرگرفتن اینکه هیچیك ازآنها اززمان آبادی این قشر ازتپه نوتر نیستند می‌توان پذیرفت‌که چون‌کانال وابسته به لاله‌زار خشك شد این‌آبادیها هم ازرونق افتاد ..

سطح دوران پنجم آنچنان‌که بایدکاوش نشده‌است. پس ازسفالهای بی‌تزیین آن نمی‌توان برای‌تعیین‌تاریخ بهره‌گرفت. گمان می‌رودکه این زمان برابرباشد باآغاز هزاره سوم پیش **ازمیلاد. دوران پیشتر یعنی‌چهارم ابلیس بارادیوکاربن‌مشخص شد وتقریباً از ۳٦٤٥ (+ یا – ٥٩) تا ۲۸٦۹ (+ یا – ٥۷) پیش‌از میلادبود. تاریخ اخیرشایدکمی‌اخیرترازواقعیت‌داده شده‌باشد.**

دراین دوران هم سفالهای شکسته مورب یافتیم که‌گواه بررابطه با بین‌النهرین یا بخش جنوب غربی ایران است‌که بی‌گمان همزمان باشد با تمدن اوروك – ورکا . همچنین چند

---

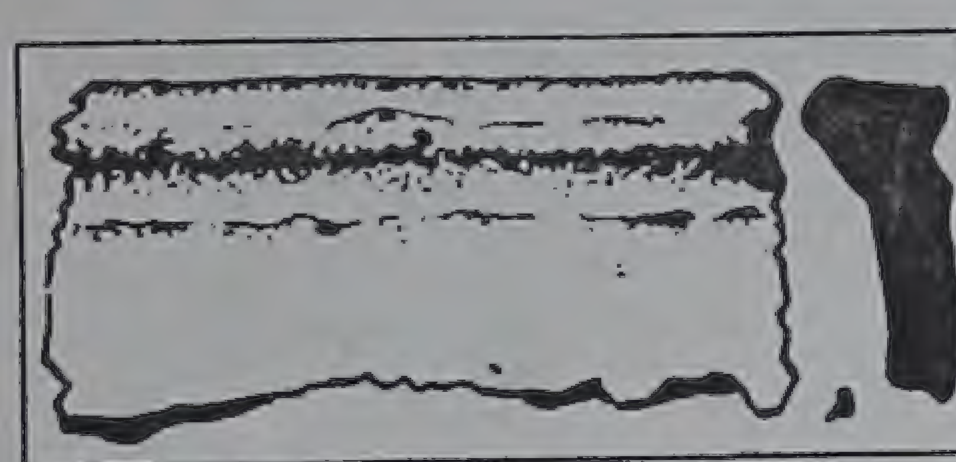
٤ – درهمانجا .



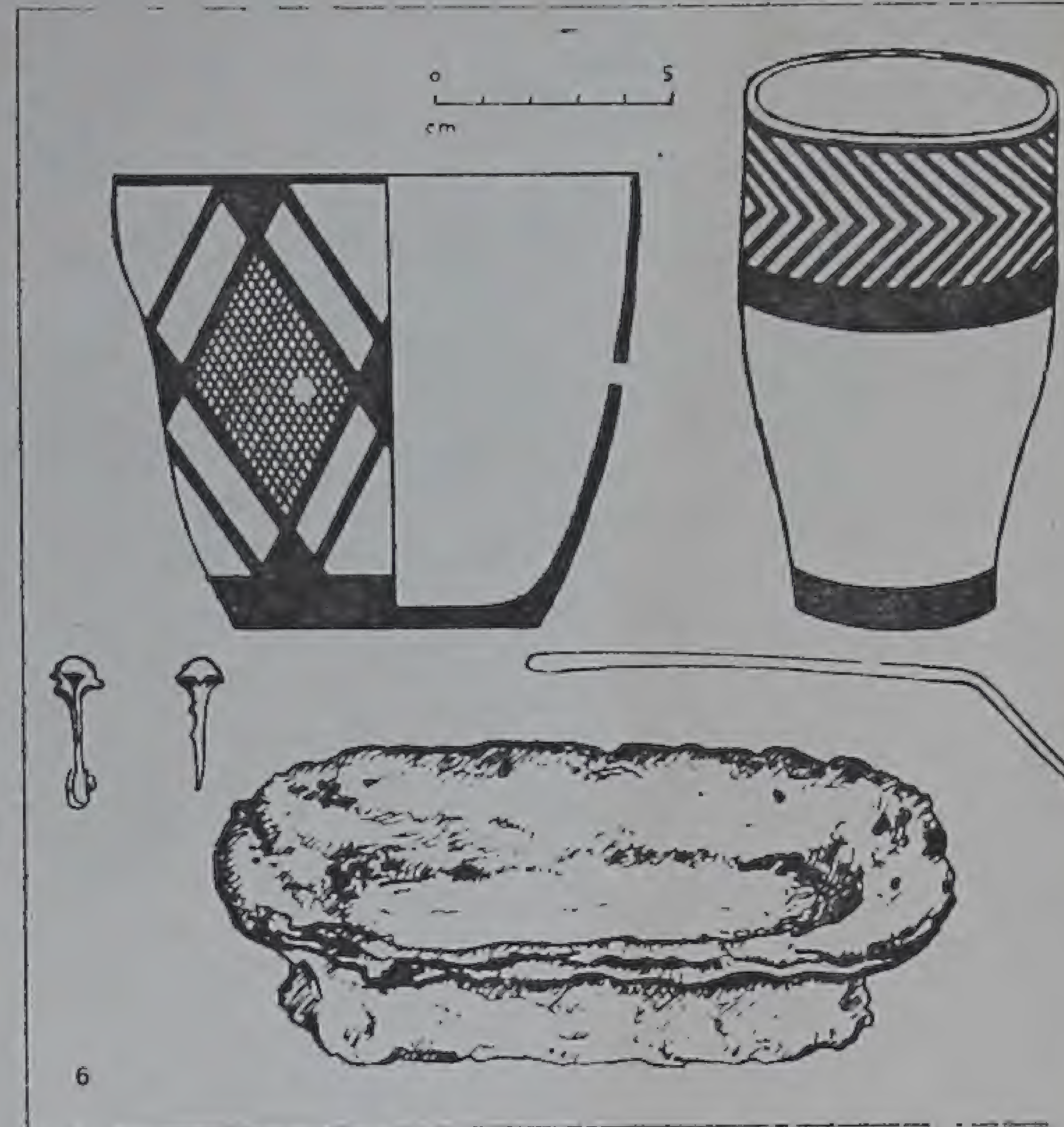
۱۰



۹



۷



۸

۷ – پاره سفال ازدوران پنجم ابلیس ۸ – اشیائی ازدوران دوم ابلیس گلدان کوچك سفالی وسنجاقهای مسین درپائین بوتهٔ زرگری گلی پس‌ازتعمیر ۹ – بخشی ازیك ساختمان ازدوران اول ابلیس که یك دسته ازاطاقهای مرکزی را نشان میدهدکه با اطاقهای بزرگ احاطه شده‌اند ۱۰ – دربالا سفال به رنگ قهوه‌ای روشن که برآن نقاشی شده‌است ، درپائین سفالی‌است که گل آن باکاه آمیخته شده‌است

لبهٔ آبریز که دردهانهٔ ظرفها نصب می‌کنند برای ریختن مایعات وچند ظرف که با چرخ سفالگری ساخته شده بود ودرآنهاجای دنباله چرخ سوراخ مانده پیدا شد .

بیشتر سفالها ازیك گونه ظرف خاص‌بودکه بادست ساخته ونقاشی شده‌بود . یك ششم این سفالها تقریباً دورنگه بودند بلوطی وسرخ یا سرخ وسیاه . چند سنجاق مسین دراین سطح یافته شد ونیز یك مروارید نشانده درطلا وهمچنین پاره‌ای ازیك بوتهٔ زرگری که با بوته‌های پیدا شده درسطحهای پیشتر متفاوت بود .

صدها بوتهٔ زرگری پیدا شد

درطبقهٔ کهن‌تر یعنی دوران سوم ابلیس‌که باآزمایش **کاربن چهارده برابرشد با ۳۷۹۲ (+ یا – ۶۰) پیش‌ازمیلاد یك** کوره پیدا شدکه‌کف آن باآجرفرش شده بود برروی آن هم سطحی ازگچ ریخته شده بود . ظاهراً این‌کوره باگچ‌کار می‌کرده . **اما حقیقت مطلب هنوزروشن نشده‌است . برروی** سفالهای این طبقه نقاشی بسیارکم به‌کاررفته است . بیشتر خرده سفالها جزتزیین نقشهای فرورفته چیزی دیگرنداشت زیرا این طبقه قشری بود به‌کلفتی ۶۰ سانتیمتر ووسعت بیش **از ۱۰۰ مترکه درآن شواهدی ازفلزشناسی‌کهن مانند صدها** تکه‌کوچك بوته زرگری ساخته شده ازگل حاوی آثاری از مس وکف مس‌گداخته پیدا شد. بااینهمه این قشر اختصاص به مواد صنعتی نداشته واساساً بازمانده‌های مواد خانگی وذغال چوب واستخوان جانوران وخرده سفال درآن بود . این قشر ازآن دوران دوم ابلیس شناخته شد وآزمایش باکاربن ۱٤ تاریخ‌آن را **دربخش پایین‌تر ٤۰۹۱ (+ یا – ۷٤) پیش‌ازمیلاد** وبخش بالاتررا **٤۰۸۳ (+ یا – ۷۲) پیش‌ازمیلاد معین‌کرد .**

پس معلوم شدکه این قشر ازدورانی است بس‌کوتاه . **دراین قسمت نه چاهی یافتیم ونه‌کوره‌ای برای‌گداختن مس .** اساساً هم درهیچ جای این منطقه قشری‌که کلاً مربوط به‌کار فلز باشد نیافتیم . آنچه پیدا شده نشان می‌دهدکه فلزکاری به همراه‌کارهای خانگی جریان یافته است .

آثاری ازهزارهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد

درپایین‌ترین طبقه تپه یعنی دوران‌اول‌ابلیس دیوارهایی اززیرخاك درآمد ازخشت خام‌که ازقشری‌که دارای بوته‌های زرگری بودکهن‌تر . این دیوارها بخشی بودند ازخانه‌هایی‌که با نقشه ودقت ساخته شده بودند . چه بساکه مردمی‌که زمین را برای بردن‌کودکنده بودند به این دیوارها رسیده باشند . باری دیوارهای چهارخانه ومجموعاً ۹۰ اطاق پیدا شد . این‌اطاقها

واصرار دارند که بگویند فلزکار بایستی وابسته ومخصوص کار خود بوده باشد .

چایلد٥ می‌نویسد که «شایدازآغاز، فلزکاری‌پیشه‌ای‌ونیز فنی بوده‌است . . . . . عملیات مخصوص ان مانند استخراج معدن وگداختن فلز وریخته‌گری‌کاری است بس پیچیده ومستلزم توجه و دقت پیگیر که باکار درکشتزار وگله داری نمی‌تواند همراه انجام‌گیرد» اما ازشواهدی‌که درتل ابلیس به دست ما رسیده چنین برمی‌آیدکه این صنعت‌که‌گذشته‌ای کهن دارد درخانه‌ها ودراوقات فراغت ازکارهای دیگر انجام می‌شده وبعدها پیشه‌ای مستقل وهمیشگی شده‌است .

کتابشناسی گاندی درزبان فارسی*

سال ۱۹٦۹ صدمین سالگرد تولد گاندی است . ذیلاً کتابهایی که ازآثار گاندی و همچنین کتابهایی که در باره‌این بزرگمرد به فارسی ترجمه وچاپ شده است درج می‌شود :

– گاندی ، مهاتما ، کلمات قصار ، بغلی – ٦٤ ص .

– مجموعه‌ای دربارهٔ گاندی پدر ملت هند ، (تألیف) محمود تفضلی ، ۱۳۳۷ .

– گاندی ، مهاتما ، تجربیات من با راستی ، ترجمهٔ مسعود برزین (تهران) کیهان ، ۱۳۳۵ وزیری .

– شیان وینسنت ، مهاتما گاندی، ترجمهٔ اسدالله مبشری، تبریز ، مهر با همکاری فرانکلین ، ۱۳٤٥ ، ۲۸۱ ص .

– رولان ، رومن ، مهاتماگاندی ، ترجمهٔ محمد قاضی (تهران ، فردوسی) ۲٤۸ ص ، جیبی .

– مهاتماگاندی ، اینست مذهب من ، ترجمهٔ باقرموسوی، مؤسسه علمی ، تهران ، (بانضمام منتخباتی از نوشته‌های گاندی در زمینه‌های مختلف و رسالهٔ قلمرو خداوند دروجود تو است) اثر تولستوی .

– مهاتما گاندی ، همهٔ مردم برادرند ، ترجمهٔ محمود تفضلی . (این‌کتاب اکنون زیر چاپ تهیه است) .

آیا فنیقیان پا به کرانه‌های امریکا گذاشته‌اند ؟

پروفسور آمریکائی سیروس گوردون کتیبه‌ای برسنگی دربرزیل یافته‌است‌که موجب شدکه‌گمان‌برند فینیقیان دوهزار سال‌پیش ازکریستف‌کلمب پا به کرانه‌های آمریکا گذاشته‌اند. ضمناً همانندیهایی هم میان‌تمدن‌کهن مدیترانه‌وآمریکای پیش ازکریستف‌کلمب به‌چشم میخورد . این‌کتیبه به زبان فینیقی است وازیك‌کشتی یاد می‌کندکه باده‌کشتی دیگر ازخلیج العقبه در دریای سرخ به راه افتاد وپس‌ازگذشتن از دماغهٔ امیدنیك گرفتار طوفانی سهمگین شده وازدیگرکشتیها جدا مانده‌است.

سپس‌کشتی به کرانه‌های این کشور کوهستانی راه یافت و ۱٥ تن ازکسانی‌که در آن کشتی زنده مانده بودند «در نوزدهمین‌سال پادشاهی حیرام» (حیرام پادشاه فینیقی‌همزمان با حضرت سلیمان در حدود ۱۰۰۰ پ . م .) به ساحل پیاده شدند و قربانی گذراندند .

پروفسور گوردون برآنست که پیش ازاین تاریخ هم‌چه بسا ناویان دیگر فینیقی به آمریکا راه یافته وبا سرخ‌پوستان رابطه برقرار کرده باشند . آثار فینیقی در مکزیك و کوههای آند در پرو دیده میشود . مثلاً اهرام خورشید وماه درنزدیك مکزیك که با اهرام مصر همانند است وشیوهٔ معماری ستونهای سنگی در مصر و مکزیك وروش گاه شماری ۳٦۰ روزهٔ سال‌با ٥ روز که بدان می‌افزایند وشیوهٔ آبیاری بسیارشگفت «قنات» رایج شده در مکزیك و پرو .

مومیائی فرعون رادیوگرافی می‌شود

توتانخامون فرعونی که در ۱۸ سالگی در سه هزار وسیصد سال پیش درگذشته است . اینك پروفسور هریسون استاد دانشگاه لیورپول درپی آنست‌که با رادیوگرافی‌رازمرگ اورا دریابد که آیا توطئه‌ای درکار بوده یا چنانکه شایع‌است **به بیماری سختی دچار شده .**

اسباب بازی امانتی

شنیده بودیم که کتابخانه‌هاکتاب به امانت می‌دهند . یك کتابخانه دردهلی‌نو نخستین‌بار اسباب‌بازی به بچه‌ها به‌امانت داد واز آنجا این فکر به‌همه‌جای دنیا پراکنده شد ودرکانادا و دانمارك وایتالیا و نروژ آن را به کار بستند . در دیژون سازمانی برپا شده که بیش از ٥۰۰ اسباب‌بازی دارد وبه امانت می‌دهد .

شگفت که دیده‌اند بچه‌ها پس از یك هفته‌که اسباب‌بازیها را باز می‌آورند کمتر زیانی به آنها رسیده است .

تابلو اسبهای زنده

هنر پیشرو یك‌گام دیگر به پیش برداشت وآن‌به‌نمایش گذاشتن دوازده اسب زنده بود دریك نمایشگاه هنری در رم این اسبها را از شرکتی که اسب تربیت شده برای تهیه‌فیلمها کرایه می‌دهدکرایه‌کردند وپشت چهارچوبهای قاب‌داربه‌تماشا گذاشتند .

این «ابتکار» یك هنرمند نقاش یونانی بود .

---

٥ – Childe

* درتنظیم این اخبار از بسیاری منابع از جمله بولتن اخبار یونسکو بهره‌گرفته شد .

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً در تهران به نقاط زیـــر مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

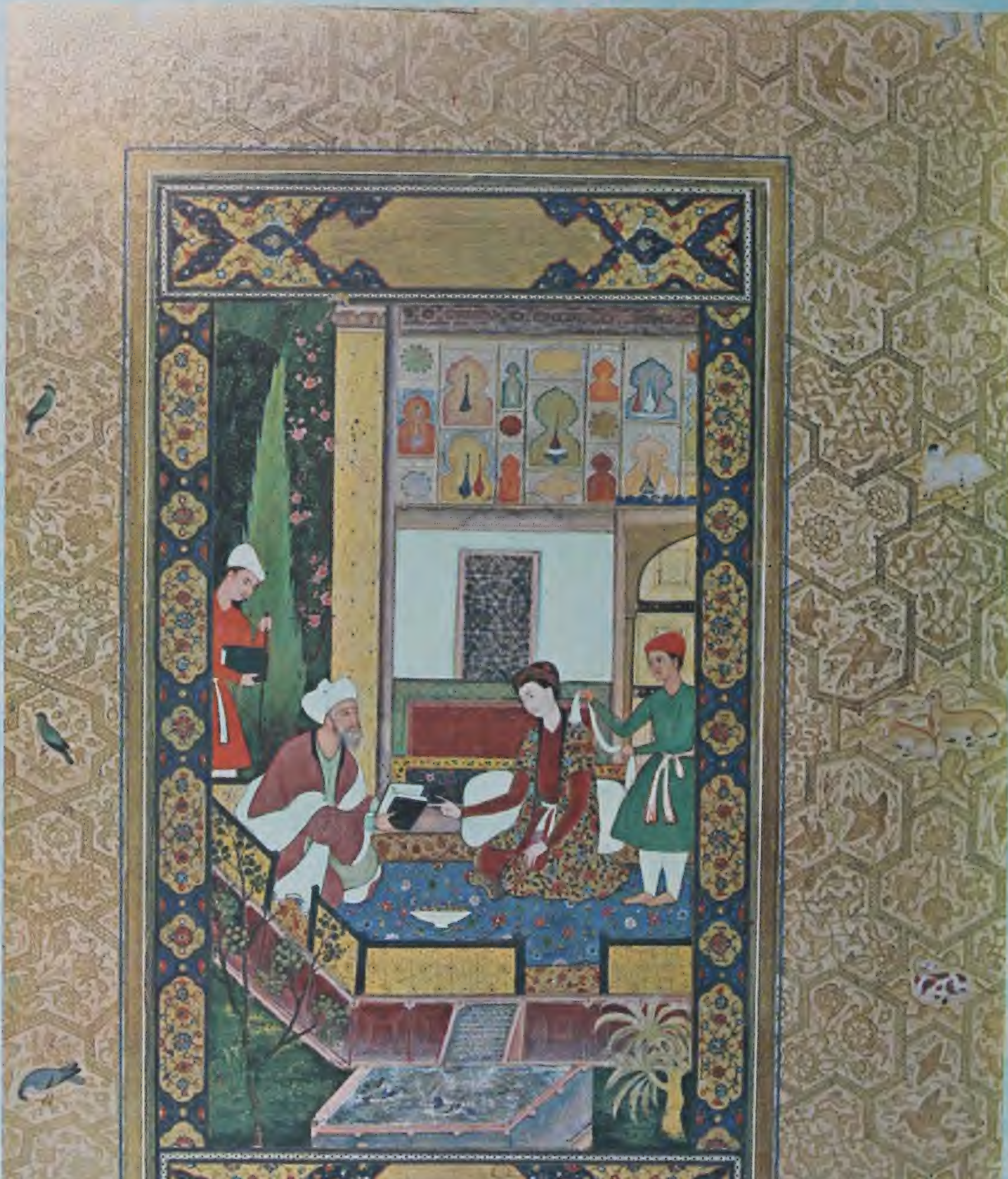
کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

بها ۶ ریال

هنر و مردم



شمارهٔ هشتادودوم

هنر برتر از گوهر آمد پدید

Serial Number 82 August 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, rIan.



مینیاتور - مکتب ایرانی درهند
قرن ۱۶ میلادی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

مردادماه ۱۳۴۸

دورهٔ جدید - شمارهٔ هشتاد ودوم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

سردبیر : عنایت‌الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲



تصویر شاه طهماسب اول درحال پذیرائی ازهمایون پادشاه هندوستان (نقاشی دیواری درکاخ چهلستون ازدوره صفویه)

القاب وعناوین پادشاهان ایران درکتیبه‌های تاریخی اصفهان[1]

لطف‌الله هنرفر
استاد تاریخ دردانشگاه اصفهان

۱ – قدیمی‌ترین کتیبه‌ای که نام پادشاهی از پادشاهان ایران‌را درآثارتاریخی اصفهان دربردارد کتیبه گنبد نظام‌الملك درمسجد جامع اصفهان است که بین ٤٦٥ تا ٤٨٥ هجری وباحتمال‌قوی درسال ٤٧٣ هجری ودرسلطنت ملکشاه سلجوقی بوسیله خواجه نظام‌الملك طوسی بنا شده والقاب وعنوان‌پادشاه درکتیبه کوفی این گنبد که آجری است بشرح زیراست:
«السلطان المعظم **شاهانشاه الاعظم** ملك‌المشرق والمغرب رکن‌الاسلام والمسلمین معزالدنیا والدین **ابی الفتح ملکشاه** بن محمدبن داود یمین خلیفةالله امیرالمؤمنین».

۲ – درکتیبه محراب گچ‌بری مسجد جامع‌اصفهان مورخ بسال ۷۱۰ هجری که بوسیله خواجه سعدالدین محمد ساوی

---

۱ – کتیبه‌هائی که دراین مقاله نقل شده از لحاظ شیوه نگارش عین روش تحریر آنها در آثار تاریخی اصفهان است.

وزیرسلطان محمد اولجایتو بنا شده نام پادشاه وقت بشرح زیر آمده است :

«السلطان‌حامی‌حوزة‌الاسلام والایمان‌غیاث‌الدنیا والدین ظل‌الله فی‌الارضین حرس‌الله ببقائه الاسلام» .

۳ – درکتیبه هلال صفه عمر درمسجد جامع اصفهان مورخ بسال ۷۶۸ هجری نام شاه محمود ازسلسله آل مظفر بشرح زیرذکر شده‌است :

« **سلطان محمود خلدالله ملکه و سلطانه** » .

درکتیبه در تاریخی امامزاده اسماعیل اصفهان ازشاه محمود بشرح زیر نام برده شده‌است :

«السلطان‌الاعظم مولی سلاطین‌الامم ناشرالعدل‌والاحسان باسط الامن والامان ظل‌الله فی‌الارضین قطب‌الحق والدین **شاه محمود** بن السلطان الاعظم محمدبن‌المظفر خلدالله ملکه» .

٤ – درکتیبه سردر بیت الشتاء مسجد جامع اصفهان‌که درسال ۸۵۱ هجری بوسیله عمادبن‌مظفر ورزنه‌ای بناشده است نام پادشاه وقت سلطان محمد تیموری بشرح زیرذکرشده‌است :

«السلطان الاعظم اعدل سلاطین‌العالم غیاث‌الحق والدین **سلطان محمد بهادر** خلدالله ملکه و سلطانه» .

٥ – درکتیبه بنای تاریخی درب امام مورخ بسال ۸۵۷ هجری نام جهانشاه قراقویونلو بشرح زیرذکرشده‌است :

«پادشاه جهان‌پناه **ابوالمظفر امیرزاده جهانشاه** خلدالله خلافته» .

٦ – دربین مقرنس‌های طاق صفه صاحب درمسجد جامع اصفهان نام حسن‌بیك آق‌قویونلو‌که بانی تعمیراتی درسال ۸۸۰ هجری دراین مسجد بوده بشرح زیرآمده است :

«السلطان الاعدل الاعظم **ابوالنصر حسن بهادر** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۷ – درمسجد **اشترگان** اصفهان‌که درسال ۷۱۵ هجری بنا شده بوسیله‌کمال‌الدین اسماعیل اشترجانی یك لوح سنگ در ۸۸۱ هجری به بنای اصلی الحاق شده‌است‌که نام حسن‌بیك آق‌قویونلو را بشرح زیر دربردارد :

«حضرة پادشاه اسلام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم **ابوالنصر حسن بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۸ – درکتیبه سردر بقعه شیخ ابومسعود رازی بخط **کمال کاتب یزدی** ومورخ بسال ۸۹۵ هجری نام پادشاه سلطان یعقوب آق‌قویونلو بشرح زیرذکر شده‌است :

«**ابی‌المظفر یعقوب بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۹ – درکتیبه سردر زاویه در بکوشك (باب‌القصر) بخط **معین منشی** ومورخ بسال ۹۰۲ هجری نام رستم آق‌قویونلو بشرح زیرذکر شده‌است :

«سراج‌الدنیا والدین **ابوالمظفر** رستم **بهادرخان** خلدالله تعالی خلافته وملکه وسلطانه» .



تصویر شاه محمد خدابنده پدر شاه‌عباس‌کبیر
(ازکتاب تاریخ‌کشیشان‌کوملی درایران)

القاب وعناوین شاه‌اسماعیل اول صفوی درکتیبه‌های تاریخی اصفهان

۱ – دریك فرمان پادشاهی مورخ بسال ۹۱۱ هجری درمسجد جامع اصفهان :

«خليفةالزمان ناشرالعدل والاحسان الامامالعادل الكامل الهادی الغازی الوالی **ابوالمظفر السلطان شاه اسماعیل الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۲ – درکتیبه سردر **هارون ولایت** مورخ بسال ۹۱۸ هجری :

«والی لواء الولایة فی الافاق مالك سریرالخلافة بالاستحقاق الغازی المجاهد فی سبیل‌الله بقاطع البرهان ناصرالمؤمنین **ابی‌المظفر السلطان شاه‌اسماعیل بهادرخان**» .

۳ – درکتیبه سردر مسجد علی بخط **شمس‌الدین تبریزی** مورخ بسال ۹۲۹ هجری :

«السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان‌الذی اسمه الجمیل بعدد الائمة علیهم‌السلم فی‌التنزیل **ابی‌المظفر سلطان شاه اسماعیل** خلدالله ظله الظلیل» .

القاب وعناوین شاه طهماسب اول صفوی در آثار تاریخی اصفهان

۱ – دریك فرمان مبنی‌بر بخشش دوهزارتومان مالیات ازاصفهان وتوابع آن درصفه صاحب درمسجد جامع اصفهان :

«السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان** لابرحت رایات دولته منصورة واعداء حشمته مقهورة» .

۲ – دریك‌کتیبه بخط ثلث درصفه صاحب درمسجد جامع اصفهان مورخ بسال ۹۳۸ هجری :

«قائد عسکرالمهدی صاحب‌الزمان السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان** خلدالله علی بسیط‌الارض ظلال اعلامه ولازال اعناق الجبابرة و رقاب الاکاسرة طائعین لقهرمان اوامره واحکامه» .

۳ – درکتیبه مسجد قطبیه بخط **ابوسعید امامی** ومورخ بسال ۹۵۰ هجری :

«**ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب الحسینی بهادرخان** خلدالله تعالی‌ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره واحسانه» .

٤ – درکتیبه مسجد ذوالفقاربخط **محمد سیاوش** ومورخ بسال ۹۵۰ هجری :

«السلطان‌الاعظم الاکرم **ابوالمظفر شاه طهماسب‌الحسینی بهادرخان** خلدالله ملکه وافاض علی‌العالمین عدله» .

۵ – درکتیبه ثلث مسجد درب جوباره بخط **شیخ محمد بابر** ومورخ بسال ۹۵۵ هجری :

«السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی بهادرخان** خلدالله تعالی فی ظل‌الامن و الامان» .

٦ – درکتیبه ثلث بقعه خواجه شاه حسن بخط **ابوسعید امامی** ومورخ بسال ۹٦۲ هجری :

«سلطان سلاطین‌العصر والاوان و **مقدمة الجیش لصاحب الزمان ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۷ – درکتیبه یك سنگ نوشته درمسجد جامع اصفهان مورخ بسال ۹۷۱ هجری :

«سلطان سلاطین زمان باسط بساط امن وامان‌المروج للشریعة الحقة الامامیة بتأیید الملك المنان حامی بیضة الاسلام

تصویر شاه‌عباس‌کبیر درحال پذیرائی از ولی محمدخان فرمانروای ترکستان (نقاشی دیواری درکاخ چهلستون ازعهد صفویه)



عن‌الانکسار من رجوم شیاطین الزمان السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر معز الدین** . . . . [۲] شاه‌طهماسب‌بهادرخان» .
۸ – درکتیبه یك سنگ نوشته درمسجد جامع اصفهان که درمجرای آب مباح مسجد از زنده‌رود اصفهان نصب شده بوده :
«خاقان الاعدل الاعظم مالك رقاب الامم مولی سلاطین العرب والعجم السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

شاه محمد خدابنده

درکتیبه یك سنگ نوشته‌که بردیوار حوض وسط صحن مسجد جامع اصفهان نصب شده وبسال ۹۸۵ هجری مورخ است نام سلطان محمد خدابنده پدرشاه‌عباس‌بشرح زیرذکرشده‌است:
«السلطان الاعظم الاعدل الاکرم قهرمان الماء والطین ضل‌الله فی‌الارضین مالك رقاب‌الامم مولا ملوك‌العرب والعجم **ابوالمظفرخدای‌بنده سلطانمحمد پادشاه** خلدالله‌ملکه وسلطانه» .

القاب وعناوین شاه‌عباس اول (کبیر) درآثار تاریخی اصفهان

۱ – دراصفهان قدیمی‌ترین کتیبه‌ای که نام شاه‌عباس اول را دربرداردکتیبه ثلث **صفه حکیم** مورخ بسال ۹۹۶ وبخط **صحیفی جوهری** درمسجد جامع‌اصفهان‌است که القاب وعناوین این پادشاه را بشرح زیر ذکرکرده است :
«السلطان الاعظم الاعدل الاکرم الاشجع مالك رقاب الامم مولا ملوك‌العرب والعجم قهرمان الماء والطین ظل‌الله فی‌الارضین **خلف اخلاف سیدالمرسلین** السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان **ابوالمظفر ابوالغازی شاه‌عباس الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه» .
۲ – درکتیبه سردر **مسجد شیخ لطف‌الله** بخط **علیرضا عباسی** ومورخ بسال ۱۰۱۲ هجری :
«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم محیی مراسم آبائه الطاهرین مروج مذهب الائمة المعصومین **ابوالمظفر عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله تعالی ملکه واجری فی بحار التأیید فلکه» .
۳ – درکتیبه سردر**مسجد مقصودبیك** بخط علیرضاعباسی ومورخ بسال ۱۰۱۰ هجری :
«قهرمان‌الماء والطین‌ناصرعبادالله حافظ بلادالله السلطان بن‌السلطان **ابوالمظفر شاه‌عباس الحسینی** خلدالله ملکه وسلطنته وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه» .
٤ – درکتیبه محراب مسجد مقصودبیك بخط علیرضا عباسی ومورخ بسال ۱۰۱۰ هجری :
«پادشاه جمجاه ملائك سپاه‌گردون بارگاه مروج مذهب ائمه اثنی‌عشر صلوات‌الله علیهم من‌الملك الاکرم الاکبرالاعدل السلطان‌الاعظم والخاقان الاکرم **ابی‌المظفر شاه‌عباس‌الموسوی الصفوی الحسینی**» .
۵ – درکتیبه **مسجد سفره‌چی** بخط **صحیفی جوهری** ومورخ بسال ۱۰۱٤ هجری :
«السلطان الاعدل الاکرم الاشجع الاعظم مالك رقاب الامم مولا ملوك‌العرب والعجم قهرمان الماء والطین ظل‌الله فی‌الارضین **غلام باخلاص امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه الصلوة والسلام ابوالمظفرشاه‌عباس‌الموسوی‌الحسینی‌بهادرخان** خلدالله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه‌وعظمته‌وشوکته‌ومعدلته‌ونصرته‌وحشمته‌الی‌یوم‌القیامه» .
٦ – درکتیبه **مسجد جورجیر** بخط **صحیفی جوهری** ومورخ بسال ۱۰۱۸ هجری :
«السلطان الاکرم الاعظم الاعدل الاشجع قهرمان الماء والطین مولا ملوك‌العرب والعجم **ابوالغازی ابوالنصر ابوالفتح ابوالمظفر شاه‌عباس بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه» .
۷ – درکتیبه **مسجد جارچی** بخط **صحیفی** ومورخ بسال ۱۰۱۹ هجری :
«الخاقان الاکرم الاکمل الاشجع الاعدل الاعظم مولا ملوك‌العرب والعجم قهرمان الماء والطین ظل‌الله فی‌الارضین **خلف اخلاف سیدالمرسلین** رواج دهنده مذهب ائمه اثنی‌عشر صلوات‌الله علیهم اجمعین **ابوالمظفرشاه‌عباس‌الحسینی‌الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین عدله واحسانه» .
۸ – درکتیبه سردر **مسجد شاه** بخط **علیرضای عباسی** ومورخ بسال ۱۰۲۵ هجری :
«اشرف خواقین الارض نسباً واکرمهم حسباً واعظمهم رفعة و شأناً و اقواهم حجة و برهاناً و اشملهم عدلا و احساناً تراب العتبة المقدسة النبویة وقمامة الساحة المطهرة العلویة **ابوالمظفر عباس‌الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** لازالت رقاب اعاظم الخواقین خاضعة علی بابه وجباه افاخم السلاطین معفرة بتراب اعتابه» .
۹ – درکتیبه خارجی گنبد مسجد شاه :
«ملك ملوك‌العالم ومستعبد صنادید الامم **الشهنشاه الاعظم** المؤیدالمنصورالمخصوص‌بعنایة رب‌العالمین ظل‌الله‌فی‌الارضین السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر شاه‌عباس الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه» .
۱۰ – درکتیبه **مسجد باغ‌حاجی** بخط **محمدامین** ومورخ بسال ۱۰۳۳ هجری :
«السلطان الاکرم والخاقان الاعدل الاعظم مالك رقاب

---

۲ – این قسمت ازکتیبه محو شده است .

الامم مولی ملوك العرب والعجم **ابوالمظفر** شاه‌عباس **الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله تعالی ظله ابدا» .

۱۱ – درکتیبه **مسجد آقانور** که درآخرین سال سلطنت شاه‌عباس اول باتمام رسیده بخط **محمدرضا امامی** مورخ بسال ۱۰۳۹ هجری :

« کلب آستان علی‌بن ابی‌طالب صلوات‌الله وسلامه علیه عباس حسینی» .

۱۲ – درکتیبه سردر **بقعه بابا رکن‌الدین** درتخت فولاد اصفهان بخط **محمد صالح اصفهانی** ومورخ‌بسال ۱۰۳۹ هجری:

«کلب سده علی‌بن‌ابی‌طالب صلوات‌الله وسلامه علیه عباس الحسینی بهادرخان خلدالله تعالی‌ملکه وسلطانه الی‌یوم‌القیام» .

القاب وعناوین شاه صفی

۱ – درکتیبه سردر امامزاده اسماعیل بخط **محمدرضا امامی** ومورخ بسال ۱۰۴۱ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مروج مذهب‌الائمة المعصومین السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان **ابوالمظفر شاه‌صفی الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌کافه العالمین بره وعدله واحسانه» .

۲ – درکتیبه لوح سنگی وقفنامه مسجد درب طوقچی مورخ بسال ۱۰۴۴ هجری :

«خاقان جمشید رای سکندر صولت وسلطان فریدون فر دارا حشمت ابوالمظفر معزالدوله وعز نصره **سلطان** شاه‌صفی **الحسینی‌الموسوی‌الصفوی بهادرخان** خلدالله تعالی‌ملکه ابدا» .

القاب وعناوین شاه‌عباس دوم

۱ – درکتیبه سردر**مسجد ساروتقی** بخط **محمدرضا امامی** ومورخ بسال ۱۰۵۳ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مروج المذهب‌الائمة المعصومین علیهم‌السلم السلطان‌بن‌السلطان‌بن‌السلطان **ابوالمظفر شاه‌عباس الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۲ – درکتیبه سردر مدرسه جده بزرگ دربازارقهوه کاشیها بخط **محمدرضا امامی** ومورخ بسال ۱۰۵۶ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الافخم مالك رقاب الامم مروج مذهب‌الائمة الاثنی‌عشر علیهم‌السلم **ابوالمظفر شاه‌عباس الثانی الحسینی الصفوی** خلدالله تعالی ایام معدلته و سلطنته الی یوم‌الدین» .

۳ – درکتیبه یك سنگ نوشته در مدرسه جده بزرگ دربازار اصفهان مورخ بسال ۱۰۵۷ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مالك رقاب الامم



تصویر شاه‌عباس دوم
(میناتور موجود درموزه ویکتوریا آلبرت لندن)

مولی‌ملوك‌العرب‌والعجم اشرف‌سلاطین‌العالم سمی‌خیرالمرسلین نور حدقةالزمان عین‌الاعیان السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان **شاه‌عباس الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان** خلدالله تعالی ملکه» .

٤ – درکتیبه سردر مدرسه جده‌کوچك دربازار اصفهان بخط محمدرضا امامی ومورخ بسال ۱۰۵۸ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الافخم مالك رقاب الامم مروج‌الائمة الاثنا عشرعلیهم‌السلم السلطان‌بن‌السلطان‌بن‌السلطان **ابوالمظفر شاه‌عباس‌الثانی الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله تعالی ایام دولته ومعدلته وسلطنته الی‌یوم‌الدین» .

٥ – درکتیبه **مدرسه شفیعیه** بخط محمدرضاامامی‌ومورخ بسال ۱۰۶۷ هجری :

«السلطان الاعظم‌والخاقان والاکرام مروج مذهب آبائه ائمة الطاهرین السلطان‌بن السلطان **شاه‌عباس الثانی الموسوی الصفوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه»** .

٦ – درکتیبه سردر **مسجد سلیمان‌بیك بخط** محمدرضا امامی ومورخ بسال ۱۰۷۲ هجری :



تصویر شاه سلیمان صفوی
(ازکتاب تاریخ کشیشان کوملی در ایران چاپ لندن)

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مروج مذهب الائمة المعصومین علیهم السلم السلطان بن السلطان **ابوالمظفر شاه عباس الثانی الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان** خلدالله تعالی ملکه وسلطانه» .

۷ – درکتیبه سردر **مدرسه آقاکافور** بخط محمدرضا امامی مورخ بسال ۱۰۶۹ هجری :

«نواب کامیاب سپهررکاب اشرف اقدس ارفع همایون شاهی مروج مذهب بحق حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان **السلطان شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۸ – درکتیبه سردر **مسجد حکیم** بخط محمدرضا امامی ومورخ بسال ۱۰۷۳ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب و العجم مروج مذهب الائمة المعصومین السلطان بن السلطان **ابی المظفر شاه عباس الثانی الموسوی الصفوی الحسینی بهادرخان** خلدالله ملکه» .

۹ – درکتیبه ایوان جنوبی مسجد جامع مورخ بسال ۱۰۷۰ هجری :

«سلطان السلاطین و ملاذالخواقین و مروج مذهب ابائه الطاهرین السلطان بن السلطان **شاه عباس الثانی الصفوی الحسینی الصاحب قران** خلدالله ظلال معدلته علی مفارق العالمین» .

القاب وعناوین شاه سلیمان

۱ – درکتیبه سردر مدرسه سلیمانیه (مدرسه‌ای که در جنوب غربی صحن مسجد شاه قرار دارد) بخط محمدرضا امامی ومورخ بسال ۱۰۷۸ هجری :

«السلطان والخاقان الاکرم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم مروج مذهب الائمة المعصومین علیهم السلم السلطان بن السلطان **ابوالمظفر شاه سلیمان الموسوی الصفوی الحسینی بهادرخان** خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی کافة العالمین بره وعدله واحسانه لازالت رقاب اعاظم الخواقین خاضعة علی بابه وجباه افاخم السلاطین معفرة بتراب اعتابه» .

۲ – درکتیبه داخل **مسجد خان** مورخ بسال ۱۰۹۰ هجری :

«السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان **ظل‌الله المنان شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه» .

۳ – درکتیبه تاریخی ایوان جنوبی مسجد خان (ازآثار شیخعلیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان) بخط محمدمحسن امامی ومورخ بسال ۱۰۹۰ هجری :

«الصاحب الدورة الکیوانیة مروج الشعائر الایمانیة السلطان بن السلطان بن السلطان **ابوالمظفر شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** جعل‌الله انتظام دولته موکولا الی قدیم عنایته وصیّر بخلیقته دوام سلطنته موصولاً بقیام حجته وظهور خلیفته» .

٤ – درکتیبه **مسجد ایلچی** بخط محسن امامی ومورخ بسال ۱۰۹۷ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم مروج مذهب الائمة المعصومین علیهم السلام السلطان بن السلطان وخاقان بن خاقان **ابوالمظفر شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین عدله واحسانه» .

٥ – درکتیبه ایوان شرقی مسجد جامع بخط **محمدمحسن امامی** ومورخ بسال ۱۰۹۳ هجری :

«مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم فرع الشجرة الطیبة النبویة غصن الدوحة العلیة العلویة السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان **شاه سلیمان الصفوی الموسوی بهادرخان** لازالت سرادق دولته قائمة والفتن فی عهده نائمه» .

٦– درکتیبه سردر **رباط شیخعلی خان** درچاله‌سیاه[۳] مورخ

---

۳ – نام قریه‌ای درشمال‌غربی اصفهان است .



تصویر شاه سلطان‌حسین صفوی
(این‌تصویررا نقاش‌هلندی‌کونلیوس دوبروین Cornelius de Bruyn درسال ۱۱۱۵ هجری دراصفهان پایتخت صفویه ازشاه سلطان‌حسین نقاشی کرده است)

بسال ۱۰۹۸ هجری :

«شهریار دین‌پرور عدل‌آئین سلیمان شأن سکندرزمان بانی مبانی امن وامان رافع دعایم بنیان معدلت واحسان چراغ دودمان مصطفوی ومرتضوی **ابوالمظفر شاه سلیمان الصفوی الموسوی** خلدالله ملکه و ابد سلطانه» .

۷ – درکتیبه **مسجد خلوت‌نشین** بخط محمدمحسن امامی ومورخ بسال ۱۱۰۰ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الافخم مالك رقاب الامم مولی ملوك‌العرب والعجم ظل‌الله فی‌العالم السلطان‌بن السلطان بن السلطان **ابی‌المظفر المنصور شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه» .

۸ – درکتیبه «مدرسه **کاسه‌گران** بخط **عبدالله رجال** ومورخ بسال ۱۱۰۵ هجری :

«اشرف السلاطین رافع الویة الشرع المبین مشید اساس العلم والیقین فرع‌الشجرة الطیبة الاحمدیة غصن الدوحة العلیة العلویة الخاقان‌بن الخاقان **السلطان سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی** متع‌الله المؤمنین ببقائه الی‌آخر‌الزمان» .

القاب وعناوین شاه سلطان حسین

۱– درکتیبه سردر **مدرسه‌آقاکمال** خازن شاه سلطانحسین بخط **عبدالرحیم جزایری** ومورخ بسال ۱۱۰۸ هجری :

«ظل‌الله فی‌العالم سیدالسلاطین قهرمان الماء والطین السلطان‌بن‌السلطان **ابوالمظفرشاه سلطان‌حسین‌الصفوی‌الموسوی الحسینی بهادرخان** لازال بابه مرجعاً لاعاظم‌السلاطین» .

۲ – درکتیبه ایوان غربی مسجد جامع اصفهان (ایوان استاد) بخط **علی‌نقی امامی** ومورخ بسال ۱۱۱۲ هجری :

«ملك ملوك‌العالم ومستعبد صنادید الامم الشهنشاه‌الاعظم السلطان‌بن السلطان **المؤید ابوالمظفر السلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان**» .

۳ – درکتیبه سردر رواق بقعه امامزاده اسماعیل بخط علی‌نقی امامی ومورخ بسال ۱۱۱٤ هجری :

«السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان‌بن الخـاقان **ابوالمظفر ابوالمنصور شاه سلطان‌حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** لازال به رکن‌الاسلام رکیناً ومتن الاسلام متیناً» .

٤ – درکتیبه **مدرسه جلالیه** مورخ بسال ۱۱۱٤ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم ظل‌الله فی‌الارضین مروج مذهب ابائه الائمة المعصومین السلطان بن السلطان و الخاقان‌بن الخاقان **ابوالمظفر شاه سلطان‌حسین الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه وزیدت نعمه المتواترة المتوالیه» .

٥ – درکتیبه سردر صحن‌امامزاده اسماعیل بخط علی‌نقی امامی ومورخ بسال ۱۱۱٥ هجری :

«مشید ارکان الزمان سلطان العدل والاحسان ومحکم بنیان الامن والامان ناشر‌الملك الجعفری ناصرالمذهب الاثنا عشری السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان‌بن الخاقان **شاه سلطان‌حسین الحسینی‌الموسوی‌الصفوی‌بهادرخان**» .

٦ – درکتیبه ایوان شمالی امامزاده احمد بخط علی‌نقی امامی ومورخ بسال ۱۱۱٥ هجری :

«السلطان بن السلطان والخاقان بن خاقان **شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان**» .

۷ – درکتیبه سردر امامزاده احمد بخط **احمد حسینی** مورخ بسال ۱۱۱٥ هجری :

«السلطان الاعدل و الخاقان* الانجب الاشرف الاکرم

الاعظم سلطان السلاطین قهرمان الماء والطین **شاه سلطان‌حسین الحسینی الموسوی الصفوی** خلدالله ملکه» .

۸ – درکتیبه سردر **مسجد علیقلی‌آقا** بخط علی‌نقی امامی ومورخ بسال ۱۱۲۲ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاعدل‌الاکرم **الشاه سلطان‌حسین الموسوی الصفوی بهادرخان** خلدالله ملکه و افاض علی‌العالمین بره»

۹ – درکتیبه سردر مدرسه شمس‌آباد بخط عبدالرحیم جزایری ومورخ بسال ۱۱۲۵ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم الافخم مروج مذهب الائمةالمعصومین علیهم‌السلم **شاه سلطان‌حسین الموسوی‌الحسینی** خلدالله ملکه» .

۱۰ – درکتیبه سردر **مدرسه چهارباغ** بخط عبدالرحیم جزایری ومورخ بسال ۱۱۲۲ هجری :

«سید سلاطین‌الافاق وارث‌الملك بالاستحقاق‌قمامة اعتاب اجداده الاطیاب تراب باب ابیه ابی‌تراب السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان **ابوالمظفر شاه سلطان‌حسین الصفوی الموسوی‌الحسینی‌بهادرخان** لازالت جباه‌الجبابرة معفرة بتراب بابه وشفاه‌القیاصرة مشرفة من تلثیم اعلی جنابه» .

۱۱ – درکتیبه‌گنبدمدرسه چهارباغ (نمای‌خارجی گنبد) بخط عبدالرحیم جزایری ومورخ بسال ۱۱۲۲ هجری :

«السلطان العادل والخاقان الباذل ملك‌الانام ناشر احکام الاسلام مروج الشریعة الغراء والسالك سبیل‌المحجة البیضاء **الشاه سلطان‌حسین الموسوی‌الحسینی‌الصفوی بهادرخان** لازال ایام دولته مرفوعة سمك السماء وصیت معدلته مسموعاً فی‌سطوح المساجد والافلاك» .

القاب وعناوین پادشاهان قاجار

۱ – درکتیبه سردر اصلی‌مسجد جامع ازفتحعلیشاه قاجار بخط ابوالحسن اصفهانی مورخ بسال ۱۲۱۸ هجری بشرح زیر عنوان شده‌است :

«السلطان‌الاعدل‌الاکرم والخاقان‌الاعظم الافخم السلطان بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان **السلطان فتحعلی‌شاه قاجار** خلدالله ملکه» .

۲ – درکتیبه سردرمدرسه پای‌قلعه ازآثاردوره حکمرانی حاج محمدحسین‌خان صدر مورخ بسال ۱۲۱۷ هجری :

«السلطان الاعظم والخاقان الاکرم محیی مراسم الشریعة الغراء ومشید قواعد ملة البیضاء مروج آثار ائمة الطاهرین السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان **فتحعلی‌شاه قاجار** شدالله اطناب دولته باوتاد الخلود» .

۳ – درکتیبه سردر **مدرسه ملاعبدالله** دربازار اصفهان مورخ بسال ۱۲۱۸ هجری :

«السلطان العادل الباذل ظل‌الله فی‌بسیط الارض عام – المعمورة فی‌الطول والعرض سریرالسلطنة بالاستحقاق مالك ممالك‌الافاق مؤسس‌مبانی‌الانصاف قامع قواعدالاجحاف‌السلطان بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان **السلطان فتحعلی‌شاه قاجار** سقی‌الله حیاض‌الشوکة بسحاب جوده ونضر ریاض‌الدولة بامطار بره وجوده» .

٤ – دریك‌کتیبه الحاقی به ایوان جنوبی مسجد شاه در سال ۱۲٦۱ هجری‌ازمحمدشاه قاجاربشرح زیرعنوان شده‌است:

«الملك‌المؤید قبلة السلاطین وکهف الخواقین السلطان بن السلطان‌بن السلطان محمدشاه الغازی خلدالله ملکه» .

۵ – درکتیبه سردر قیصریه درشمال **میدان** نقش جهان دریك‌کتیبه الحاقی به این بنای عهد صفویه مورخ بسال ۱۲۹۸ هجری ازناصرالدین‌شاه قاجار بشرح زیرعنوان شده‌است :

«سلطان‌الاعظم والخاقان الاکرم اعدل الخواقین واکرم السلاطین‌اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جم‌جاه پادشاه‌اسلام‌پناه السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان **خسرو صاحبقران ناصرالدین‌شاه قاجار** خلدالله ملکه وسلطانه» .

٦ – درکتیبه سردر مسجد رحیم‌خان مورخ بسال ۱۳۰۱ هجری :

«درایام دولت جاوید مدت محیی مراسم شریعت سید – المرسلین ومشید قواعد ملت و دین مخرب آثارالکفار **السلطان ناصرالدین‌شاه قاجار** خلدالله ملکه» .

شاهنشاهان سلسله پهلوی

باآنکه درمدت ٤٤ سال سلطنت شاهنشاهان سلسله پهلوی تعمیرات مفصل ودامنه‌داری درآثار تاریخی اصفهان صورت گرفته ودرحقیقت آثار باستانی اصفهان دراین دوره تجدید حیات نموده است ولی بندرت‌کتیبه‌ای نصب شده واگرنوشته‌ای هم درجائی بیادگارگذاشته شده اولاً به‌زبان فارسی است وثانیاً درنهایت سادگی وخالی ازهرگونه تکلف وتعقیدات لفظی . ازآنجمله است یك لوحه درسردر مسجد شیخ لطف‌الله بشرح زیر :

«درعهد سلطنت‌اعلیحضرت‌اقدس همیون شاهنشاه‌رضاشاه پهلوی خلدالله ملکه وسلطانه تعمیرشد آبان ۱۳۰۷» ولوحه دیگری درتالار تیموری (باشگاه افسران اصفهان) بشرح زیر:

درعهد سلطنت اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی ومساعی تیمسار سرلشکرنصرت‌الله معتضدی فرمانده لشکراصفهان‌عمارت باستانی تیموری تعمیر وباشگاه افسران تأسیس گردید ۱۳۲۷ .

تذکر :

نام نویسنده مقاله « دوپل تاریخی مشهور اصفهان از دوره صفویه» که در شماره هشتادویکم «لطف‌الله هنرور» نوشته شده بود بشرح زیر تصحیح میشود :

«لطف‌الله هنرفر استاد تاریخ دردانشگاه اصفهان»

غاشیه

محمدحسن سمسار

«بردوش فکن غاشیه مهر در این کوی
چون‌گرد میان تو زبدعت‌کمری نیست»
«سنائی»

زندگی انسان خاکی لبریز از نیاز است ، وهمین نیازهاست‌که چرخ زندگی را هرروز تندتر ازدیروز میچرخاند .

درمیان نیازهای رنگارنگ سرخ ، وسیاه ، وکبود زندگی ، پاره‌ای نیز رنگ آسمانی دارند ، که شاید زیباترین ودل‌انگیزترین آنها نیاز بهنرباشد. این نیاز روانی ازدیرباز درانسان پدید آمده ، وهمواره روبافزایش نهاده است .

بروزگار ماکه زندگی دستخوش دگرگونیهای بسیار شده ، این نیاز چشم‌گیرتر است . زیرا فرسایش بیش ازاندازه‌ای‌که زائیده چگونگی زندگی روزگار ماست ، انسان را بآرامش نیازمندتر میسازد .

اما این آرامش را درچه ، وکجا باید جستجوکرد ؟

بسیارند کسانیکه این بهشت دلخواه را درپناه دنیای مینوئی هنر یافته‌اند. و براستی جستجوی آنان پیروزمندانه بوده است . آیا آرامشی‌که ازشنیدن آوای دلنشین موسیقی ، یا خواندن شعری دلپذیر ویا تماشای یك تابلو نقاشی درانسان بوجود میآید ، میتواند با چیزدیگری برابر باشد ؟ اینجاست‌که بلندی پایه و ارج هنر درزندگی انسان روشن میگردد.

این ارزش را همه انسانها ، خارج ازچهارچوب رنگ و نژاد و دین ، وآئین باوردارند. وهمین انگیزه نیرومند بوده ، که زندگی مردم سرزمین پاك ما را با هنر درآمیخته است . آمیختگی هنر با زندگی درسرزمین ما بدان پایه بوده است ، که هرگز مرزی بین‌آنها وجود نداشته . نه دستی بفکرکشیدن خطی بین این دوافتاده ، ونه اندیشه‌ای توانائی جدا ساختن آنها را داشته است .

یادگارهای اینگونه زیستن هم‌اکنون پیش چشم ماست .

ازکرانه‌های ارس ، ودامنه‌های سرسبز سهند و سبلان‌گرفته ، تا دل خروشان آبهای اروندرود ، وخلیج فارس ودریای مکران ، همه جای ایران ، حتی خارج ازمرزهای قراردادی امروز میهن ما ، یعنی درسراسر ایران بزرگ ، زندگی مردم آمیخته با هنر بوده‌است .

آیا اینهمه ترانه‌ها ، دوبیتی‌ها ، سرودها وآهنگ‌های دلنشینی‌که مردم‌کوهپایه‌ها ، وروستاهای سراسر ایران ازخود بیادگارگذاشته‌اند ، نشانه عشق و دلبستگی آنها بهنرشعر وموسیقی نیست ؟

آیا نقش ورنگ دلپذیرگلیم‌ها ، وجاجیم‌ها وخورجین‌های ساخته دست روستانشینان کشور ما ، نشانه‌گویای هنرمندی این مردم نیست ؟

تا همین دیروز آنچه را مردم این سرزمین می‌دیدند ، وآنچه راکه لمس میکردند همه



زین‌پوش (غاشیه) ماهوت قلابدوزی
وتکه دوزی شده ، کار رشت ، سده ۱۳
هجری ، موزه‌ی هنرهای تزئینی

هنر بود . اما چنان به‌آن خوگرفته بودند که کمتر پیرامون ارزش هنری آن اندیشه میکردند . چشم ایرانیان آنچنان با نقش‌ونگار زرین‌کاسه بشقابها آشنا بودکه نمی‌اندیشیدکه این خود شاهکاری است ازهنر .

زیبائی نقش قالی وقالیچه ، پرده وسفره ، مخده وبالش ، برای ایرانیان‌که زندگی آنها آمیخته با نقش‌ونگاربود بصورت یك امر روزمره درآمده بود .

کمتر کسی توجه میکردکه دیوان حافظی‌که روی طاقچه پوش زربفت طاقچه خانه اوست ، شاهکاری است ازهنر .

جلد سوخت ، سرلوحه‌های مذهّب ، مجالس نقاشی ، وخط خوش آن آنچنانکه باید وشاید درچشم آنان جلوه نمیکرد .

(شاید همین آمیختگی بیش‌ازحد زندگی باهنر بودکه مارا ازشناخت ارزش هنرهایمان بازداشت ، وبسیاری ازمرده ریگ‌های پربهای هنری خودرا ندانسته ونشناخته ازدست دادیم) .

حتی خود سازندگان این شاهکارهای هنری نیز ، درکمال فروتنی‌کار خودرا هنر نمی‌نامیدند .

تاجائی‌که جمعی ازپژوهندگان ودلبستگان به بررسی این آثار نیز آنها را بنام «صنایع ایران» مورد بررسی قرار داده‌اند ، ونام «تاریخ هنر ایران» گاهی به «تاریخ صنایع ایران» تبدیل‌گردیده است . واین یك داوری نادرست است .

بیدادگری است اگر نام آثار بی‌نظیری راکه ازنظررنگ ونقش وزیبائی وتناسب ، یك شاهکار بی‌مانند هنری است ، صنعت بگذاریم .

آیا ظرفهای زرین فام نیشابور باآنهمه زیبائی « صنعت » است ؟ نه ! هنر است ، هنر دربالاترین مرز توانائی .

اگر به پیگیری دراین‌گفتگو بپردازیم «مثنوی هفتاد من‌کاغذ شود» .
اما نمیتوان ناگفته‌گذاشت‌که تمام‌گوشه وکنار زندگی ایرانیان وامور پیوسته ووابسته

بزندگی آنان با هنر آمیختگی داشته است .

ازآن جمله است سوارکاری و ابزار آن . چند هزار سال است‌که ایرانیان ، اسبهای خودرا ، با زین وبرگ آراسته ، وساخت ولگام تزئین شده ، میآرایند .

واین سنتی است‌که هنوزهم ادامه دارد ، وگوئی پاداش خدمتی است‌که این حیوان نجیب بپدران ما درمهاجرتهای دراز ، وپیروزی درمیدانهای‌کارزار ، ودرنوردیدن پهنه دنیای گذشته‌کرده است .

این‌گونه ابزار تزئین شده‌که خود اثر هنری بحساب میآید ، گواهی‌است گویا ، برآنچه پیرامون‌آمیختگی زندگی ایرانیان با هنرگفتیم . بررسی‌نقش‌های باقیمانده ازدوره‌های‌گوناگون تاریخی ونوشته‌های نویسندگان ومورخین‌گذشته ایران ، چگونگی این تزئینات را روشن‌میکند .

ما دراینجا تنها دفتریادهای بزرگترین تاریخ‌نویس‌ایران‌گذشته ، یعنی‌خواجه ابوالفضل محمدبن حسین‌بیهقی‌را ورق میزنیم ، وبه‌بررسی‌پاره‌ای‌ازیادداشتهای او دراین‌باره بسنده میکنیم .

بیهقی درشرح ازدواج امیر مردانشاه پسر امیرمسعود با دختر سالار بکتغدی حاجب سالار می‌نویسد :

«وامیر مردانشاه را بکوشگ سالار بکتغدی آوردند وعقد نکاح آنجاکردند ، و دینار ودرهم روانه شد سوی هرکسی ، وامیر مردانشاه را قبای دیبای سیاه پوشانید ، موشح بمروارید ، وکلاهی چهارپر زر برسرش نهاد مرصع بجواهر ، وکمر برمیان او بست همه مکلل بجواهر ، واسبی بود سخت قیمتی نعل زر زده و زین در زرگرفته و استام بجواهر . . .»[۱]

ودرجای دیگر می‌نویسد :

«یکشنبه هشت روز مانده بود ازاین ماه خواجه علی میکائیل خلعتی فاخر پوشید . چنانکه درین خلعت مهد بود وساخت زر وغاشیه ومخاطبه خواجه ، «خواجه» سخت بزرگ‌بودی درآن روزگار اکنون خواجگی طرح شده‌است واین ترتیب‌گذشته است»[۲].

آنچه‌گذشته نشان میدهد‌که ساختن ابزار سواری با زر ، وآراستن‌آن باگوهر ، دردربار پادشاهان ودستگاه امرای بزرگ دوره غزنوی چون دیگر دوره‌های پیش‌وپس این پادشاهان رسم بوده است .

ازمیان اینگونه تزئینات اسب ، ما تنها بشرح یك قطعه ازآن یعنی «غاشیه» می‌پردازیم .

غاشیه یا زین‌پوش ، پوشش پارچه‌ای بزرگ نقش‌داری بودکه بهنگام پیاده شدن سوار ازاسب ، بروی زین اسب میانداختند ، و زین خالی را می‌پوشاندند .

شادروان علامه دهخدا می‌نویسد :

«جامه نگارین یا ساده بوده‌است‌که چون بزرگی ازاسب پیاده شدی برزین‌پوشیدندی» .

«غاشیه‌دار و غاشیه‌کش نوکری‌که زین‌پوش اسب سواری ارباب را همراه می‌برد تا هرگاه ارباب پیاده شود ، زین‌پوش را روی زین بیندازد تا ازگرد وباران محفوظ باشد»[۳].

غاشیه یکی ازنشانه‌های بزرگی و بلندی مقام بود ، و تنها بزرگان و امرای درجه اول دارای غاشیه بودند ، ودیگران‌ازغاشیه استفاده نمیکردند. گاهی‌هم نمی‌توانستند غاشیه داشته‌باشند. غاشیه را خدمتگزاری بنام غاشیه‌کش یا غاشیه‌دار پیشاپیش سوار زیربغل حمل میکرد .

حاش لله‌که اگر زنده شود حاتم طی — پیش اسب تو کشد غاشیه درزیر بغل
دستت همی‌بدره‌کشد ، سایل‌ازآن‌بدره‌کشد — شاعر همی بدره‌کشد ، پیشت بجای غاشیه

منوچهری

---

۱ – ص ٥٢٥ – تاریخ بیهقی – چاپ ۱۳۲٤ تصحیح فیاض – غنی .
۲ – ص ۳٥۷ – تاریخ بیهقی .
۳ – ن – ك – بواژه غاشیه وغاشیه‌کش درلغت‌نامه شادروان دهخدا .

مقرعه زن گشت رعد، مقرعه او درخش — غاشیه‌کش گشت بـاد غاشیه او دیم
منوچهری

این سبز غاشیه که سیاهش کناد مرگ — بر زین سرنگون تو صد جا گریسته
خاقانی

گفتیم که داشتن غاشیه وغاشیه‌کش نشانه بزرگی بود، اما پاره‌ای ازمردم نیز ازشرایط بزرگی تنها غاشیه را داشتند.

این بیت منجیك ترمذی گویای این حال است:

همه تفاخر آنها به جود و دانش بود — همه تفاخر اینها به غاشیه است و جناغ

ونیز بیهقی دراین باره می‌نویسد:

«و هستند دراین روزگار ما گروهی عظامیان، با اسب و استام، و جامهای گران‌مایه، وغاشیه وجناغ که چون بسخن گفتن وهنر رسند چون خر بر یخ بمانند. و حالت سخنشان آن باشد که گویند پدر ما چنین بود وچنین کرد»[4].

لازم بیادآوری است که جناغ نیز یکی ازتزئینات اسب است. وآن چرمی بوده‌است که پیش زین میانداختند وپارسی‌آن واژه یون است. نوشته‌اندکه جناغ یا یون را بیشتر ازپوست پلنگ میساختند. واین بیت معزی گویای آنست:

پلنگ فخر کند سال و ماه بر دد و دام — ازآن قبل که جناغت بود زچرم پلنگ

به ترکیب غاشیه بردوش که بمعنی فرمانبردار و پیرو است نیز درادبیات فارسی بسیار برمیخوریم. واین اشاره بکسی است که غاشیه سواری را میکشد، ومطیع اوست:

سر بیندازم بدستار از پیش — غاشیه سوداش دارم بر کتف
خاقانی

عقل کو غاشیه عشق تو بردوش گرفت — گـر همه باد شود تخت سلیمان نبرد
خاقانی

از سر تسلیم دل، پیش عزیزان فقیـر — حلقه بگوش آمـدن غاشیه هم داشتن
خاقانی

خوش است مستی و از روزگار بیخبری — که چـرخ غاشیه مرد بی‌خبـر کشدا
معزی

ابوالفضل بیهقی پیرامون ارج و ارزش غاشیه، و غاشیه داشتن داستانی سخت نیکو ودلپسند داردکه بهتراست آنرا همانگونه‌که خود نوشته است بخوانید:

«خواجهٔ که اورا بوالمظفر برغشی گفتندی ووزیر سامانیان بود، چون وی درآخر کار دیدکه آن دولت بآخرآمده است، حیلت آن ساخت که چون گریزد. طبیبی ازسامانیان را صلت نیکو داد پنج هزار دینار، و مر اورا دست گرفت وعهدکرد. روزی که یخ بند عظیم بوده است، اسب بریخ براند وخودرا از اسب جداکرده وآه‌کرد وخودرا ازهوش ببرد وبمحفه اورا بخانه ببردند وصدقات وقربانی روان شد بی‌اندازه. آن وقت پیغام آوردند وبپرسش امیرآمد واورا باشارت خدمت‌کرد وطبیبك چوب‌بند و طلی[5] آورد وگفت این پای بشکست. وهرروز طبیب را می‌پرسید، و او میگفت عارضهٔ قوی افتاد وهرروز نوع دیگر میگفت، و امیر نومید میشد، وکارها فرو می‌ماند تا جوانی راکه معتمد بود پیشکار امیر کرد بخلافت خود، وآن جوان باد وزارت درسر کرد. امیررا بروی طمع آمد وهرروز طبیب امیررا از وی نومید میکرد. چون

---

۴ – ص ۴۰۸ – تاریخ بیهقی.

۵ – طلی مماله طلاست وآن پارچه آلوده بزفت (قطران) است.

امیر دل از وی برداشت و او آنچه خِفّ بود بگورگانان بوقت وفرصت میفرستاد. وضیعتی نیکو خرید آنجا . بعد ازآن آنچه ازصامت و ناطق و ستور و برده داشت نسختی پرداخت وفقها ومعتبران را بخواند ، وسوگندان برزبان راندکه جز ضیعتی‌که بگورگانان دارد واین چه نسخت کرده است هیچ چیز ندارد ازصامت وناطق درملك خود وامانت بدست‌کسی نیست ، ونزدیك امیر فرستاد ودرخواست‌که مرا دستوری دهد تا برسرآن ضیعت روم‌که این هوا مرا نمیسازد ، تاآنجا دعاء دولت‌گویم ، امیر را استوار آمد و موافق ، و دستوری داد و اورا عفوکرد وضیاع گورگانان بوی ارزانی داشت ، ومثال نبشت بامیرگورگانان تا اورا عزیز دارد ودستوری داد ، وچند اشتر داشت وکسانی‌که اورا تعهدکردندی ، آنجا قرار گرفت تا خاندان سامانیان برافتادند ، وی ضیاع‌گورگانان بفروخت وبا تنی درست و دلی شاد و پای درست بنشابور رفت وآنجا قرار گرفت . من‌که ابوالفضلم این ابوالمظفررا بنشابور دیدم درسنه اربعمائه . پیری سخت بشکوه درازبالای و روی سرخ وموی سفید چون‌کافور، دراعه سپید پوشیدی با بسیار طاقهای ملحم مرغزی ، و اسبی بلند برنشستی بناگوشی وبربند وپاردم وساخت آهن سیم‌کوفت سخت پاکیزه وجناغی ادیم سپید وغاشیه رکابدارش دربغل‌گرفتی وبسلام‌کس نرفتی وکس را نزدیك خود نگذاشتی وباکس نیامیختی . سه پیر بودند ندیمان وی همزاد او با او نشستندی وکس بجای نیاوردی وباغی داشت محمدآبادکرانه شهرآنجا بودی بیشتر، واگر محتشمی‌گذشته شدی بماتم آمدی ، ودیدم اوراکه بماتم اسمعیل دیوانی آمده بود ومن پانزده ساله بودم خواجه امام ابوسهل صعلوکی وقاضی امام ابوالهیثم وقاضی صاعد وصاحب دیوان نشابور ورئیس پوشنگ وشحنه بگتکین صاحب امیرسپاه سالار حاضربودند ، صدر بوی دادند و وی را حرمتی بزرگ داشتند وچون بازگشت اسب خواجه بزرگ خواستند .

وهم برین خویشتن‌داری وعزگذشته شد . امیرمحمود وی را خواجه خواندی وخطاب او هم برین جمله نبشتی ، وچندبار قصدکردکه اورا وزارت دهد تن در نداد . و مردی بود بنشابورکه وی‌را ابوالقاسم رازی‌گفتندی ، واین مرد ابوالقاسم‌کنیزك پروردی ونزدیك امیرنصر آوردی وبا صله بازگشتی . وچندکنیزك آورده بود وقتی ، امیرنصر ابوالقاسم را دستاری داد ودرباب وی عنایت‌نامه نبشت ، نشابوریان اورا تهنیت‌کردند ونامه بیاورد وبمظالم برخواندند ، ازپدر شنودم‌که قاضی بوالهیثم پوشیده‌گفت – ووی مردی فراخ مزاج بود ، ای ابوالقاسم یاد دارد قوادی به ازقاضی‌گری ! وبوالمظفر برغشی آن ساعت ازباغ محمدآباد میآمد .

ابوالقاسم رازی را دید اسبی قیمتی برنشسته وساختی‌گران افکنده زراندود وغاشیه فراخ پرنقش‌ونگار چون بوالمظفر برغشی را بدید پیاده شد وزمین بوسه داد . بوالمظفرگفت مبارك باد خلعت سپاه سالاری ، دیگرباره خدمت‌کرد . بوالمظفر براند چون دورترگشت‌گفت رکابدار راکه آن غاشیه زیر آن دیوار بیفکن . بیفکند و زهره نداشت‌که بپرسیدی . هفتهٔ درگذشت بوالمظفر خواست‌که برنشیند ، رکابدار ندیمی راگفت درباب غاشیه چه میفرماید؟ ندیم بیامد وبگفت ، گفت دستاری دامغانی درقبا باید نهاد چون من ازاسب فرود آیم برصفه زین پوشید . همچنین‌کردند تاآخرعمرش . و ندمای قدیم درمیان مجلس این حدیث بازافکندند بوالمظفرگفت چون بوالقاسم رازی غاشیه‌دار شد ، محال باشد پیش ما غاشیه برداشتن . این حدیث بنشابور فاش شد ، وخبر بامیر محمود رسید . تیره شد وبرادر را ملامت‌کرد وازدرگاه امیران محمد ومسعود را درباب غاشیه وجناغ فرمان رسید وتشدیدها رفت . اکنون هرکه پنجاه درم دارد وغاشیه تواند خرید پیش او غاشیه میکشند . پادشاهان را این آگهی نباشد اما منهیان وجاسوسان برای این‌کارها باشند ، تا چنین دقایقها نپوشانند . اما هرچه برکاغذ نبشته آید بهتر ازکاغذ باشد اگرچه همچنین برود»[٦].

---

٦ – ص ٣٥٧ – تاریخ بیهقی .

نقشهائی از یزد

ایرج افشار

۱ - آجرهای نقش‌دار

درشمارهٔ ۸۰ هنر ومردم چند تصویر از آجر های نقش‌دار مختلفی که معمولا بالای سردر خانه‌ها برای تزئین به‌کار می‌رفت واز معماری سنگی کنونی که سردرهارا با موزائیك یا سنگ‌های مرمری می‌سازند ظریف‌تر وزیباتر بود چاپ شد وچون یکی از دوستان مرا به چاپ عکس‌های دیگر ازآن نوع کار تشویق کرد اینك سه عکس دیگر نیز به چاپ می‌رسد . (تصویرهای ۱ و ۲ و۳)

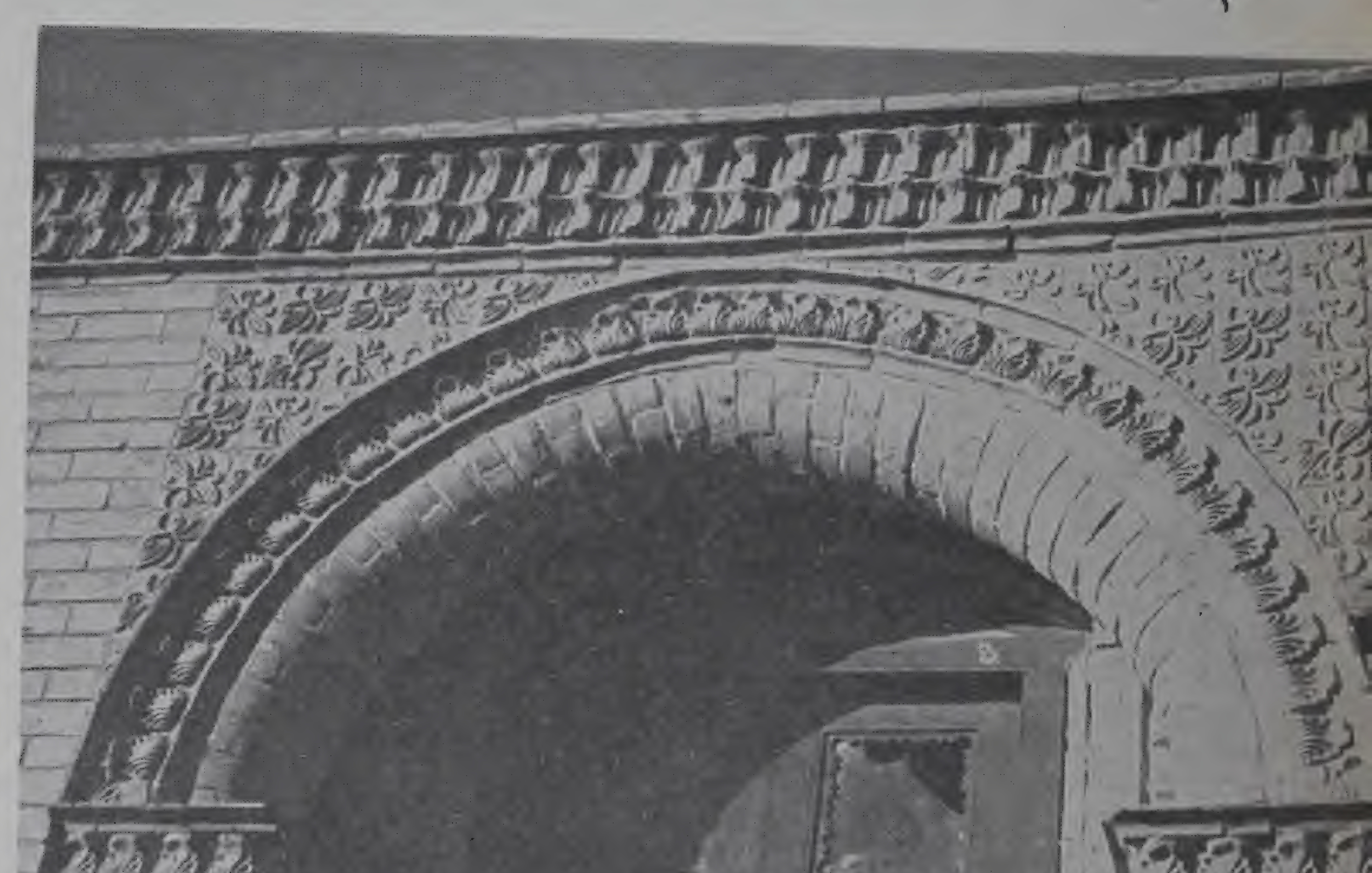
۲ - نقش سرو بر زیلو

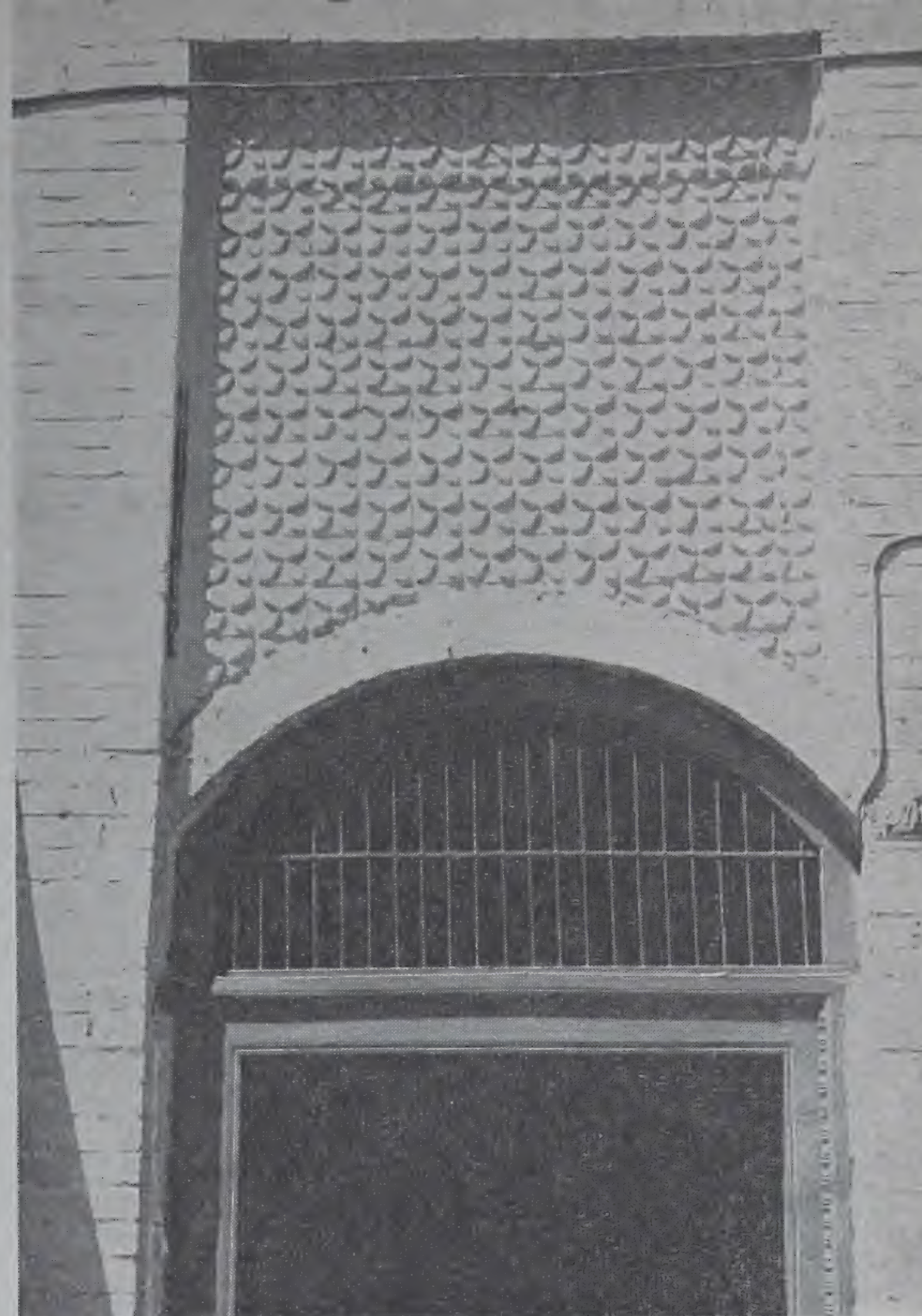
نقش سرو به صور مختلف ودر جاهای مختلف در یزد به کار می‌رود ودوست من منوچهر ستوده عکسهای زیاد از آنها گرفته است و قصد دارد درکتابی که به همین موضوع

۱

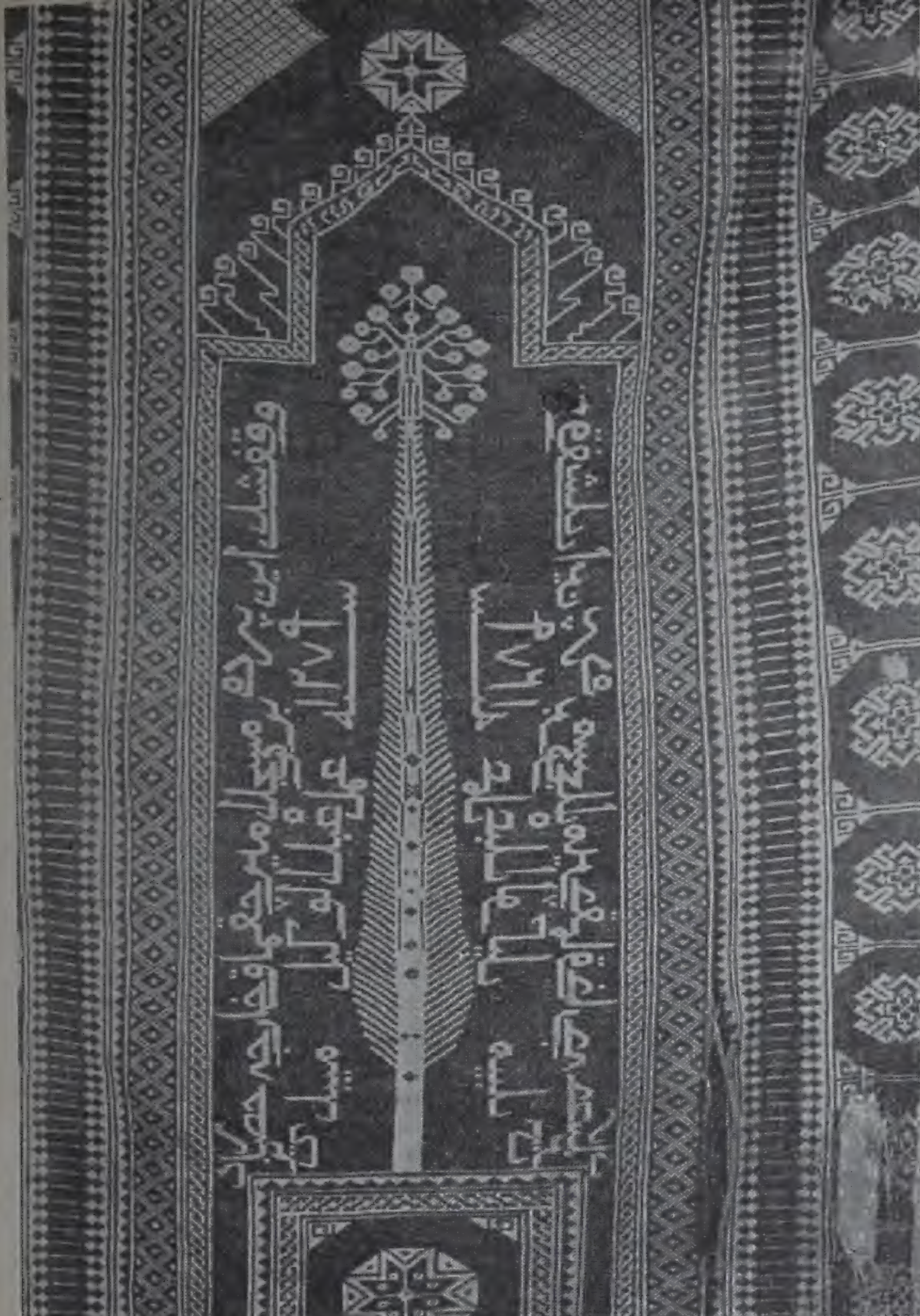


۲





۳



٤

انحصار خواهد داشت چاپ کند .

نقوش سرو به صورت تزئینی ، سروکامل ، نمایشی و جز آن درلوحهٔ کاشی قبر ، سنگهای قبر ، **گچبری در سردر منزلها و گچبری درتکیه‌ها و روی‌دیوارخانه‌ها، سنگفرش باغ** وکوچه ، قالی ، زیلو و جزآن به تکرار دیده می‌شود .

زیلوهائی دریزد به اندازه تقریبی یك متر در دومتر بافته می‌شود که بسیاری اوقات به جای پرده به کار می‌رود و معمولادر مساجد آویخته میشود وتصویر دو نمونه از آنها را در اینجا می‌بینیم .

۱ – زیلوی مورخ ۱۲۷۹ قمری آویخته در مسجد میرچخماق . (تصویر ٤)

۲ – زیلوی مورخ ۱۳۷۵ قمری (قریب یکصد سال جدیدتر ازاولی) که در مسجد چارمنار یزد بر سطح زمین پهن بود (تصویر ٥) .

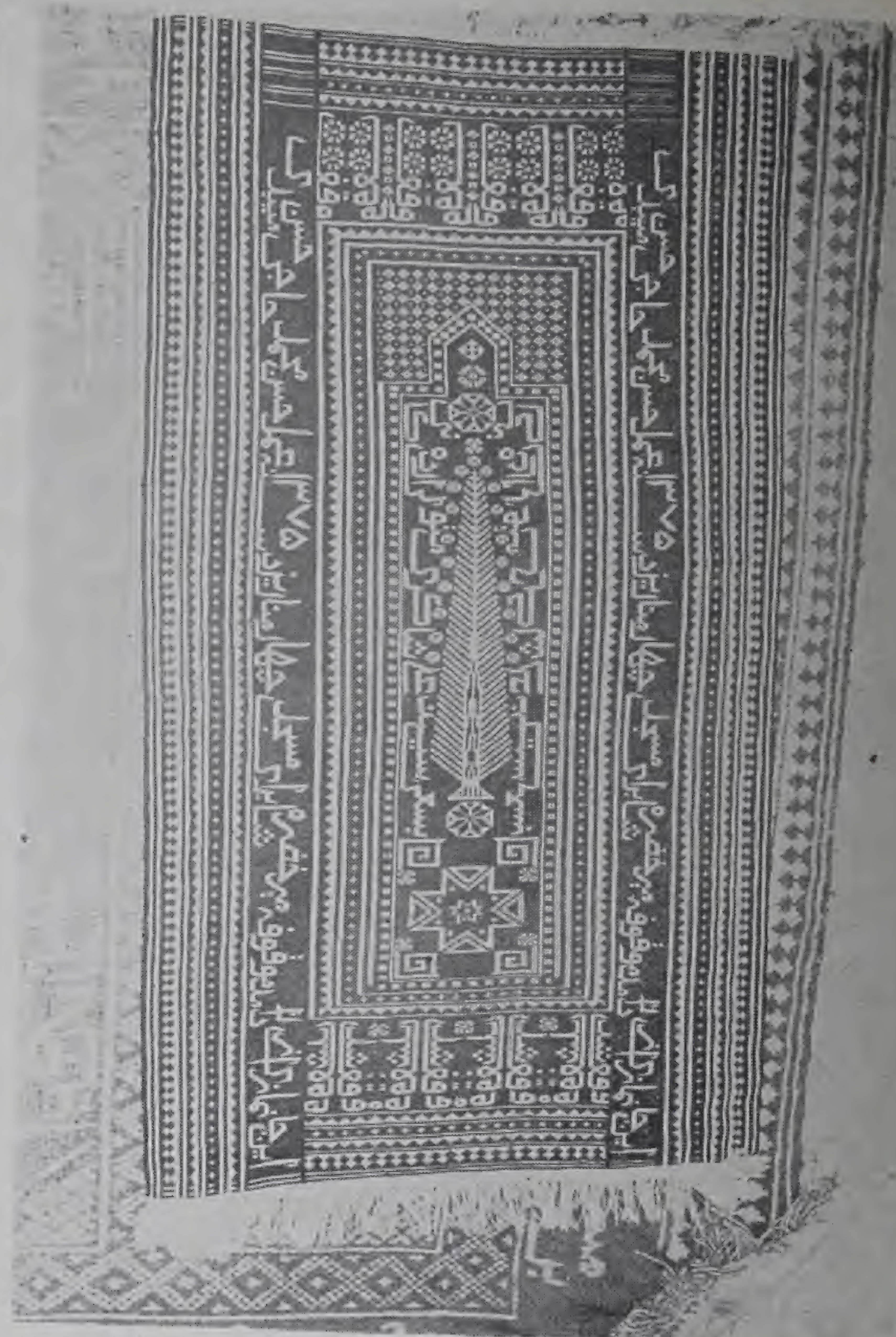
۳ – کوبهٔ مشبك و قلمزنی

بعضی از کوبه‌های درهای سابق با ظرافت و هنر خاص وبرای منازل اعیان واشراف قلمزنی و مشبك ساخته می‌شد و اشعار مناسب و عبارات دعائی برروی آنها قلمزنی می‌کردند .

یك نمونهٔ‌خوب کوبهٔ‌در منزل آقای محمود مشروطه **است که عکس آن را دراینجا چاپ می‌کنیم . (تصویر ٦) .**

٤ – پارچهٔ پرده‌ای با نقش شیروخورشید

دریکی از مغازه‌های خیاطی بازارچهٔ نزدیك دارالشفاء پرده‌ای قدیمی دیده شد که به تشخیص محل پارچهٔ آن مرسوم وساخت قریب پنجاه سال پیش بود . براین پارچه نقش شیرو خورشید با عبارت «مبارك برتن پوشیده بادا ، مدام آسوده **وفرخنده بادا» درترنج وگل‌بوته‌هائی نقش شده است وکلاً** این پرده‌ها بصورت راه راه بوده است . زمینهٔ پرده به رنگ حنائی بود . (تصویر ۷)



٥



٦



٧

ریشهٔ تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی آملی
از انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه

«آب پاکی روی دست کسی ریختن»

هرگـاه کسی بامید موفقیت و انجام مقصود مدتها تلاش و فعالیت کند ولی باصراحت و قاطعیت پاسخ منفی بشنود ودست‌رد برسینه‌اش گذارند برای بیان‌حالش بضرب‌المثل بالا استناد جسته میگویند «بیچاره اینهمه زحمت کشید بالاخره آب پاکی روی دستش ریختند».

دراین مقاله مطلب برسر «آب پاکی» است که باید دید چه نوع آبیست که بصورت ضرب‌المثل درآمده تکلیف را یکسره میکند:

در دین اسلام فصل مخصوصی برای طهارت و پاکیزگی آمده است. شاید علت این امر عدم رعایت عربها بموضوع نظافت وبهداشت بودکه هم‌اکنون نیز باگذشت قریب یکهزار وچهارصدسال از بعثت پیغمبر (ص) هنوز باین مسئله علاقهٔ مخصوص نشان نمیدهند بهمین جهة شارع مقدس امر نظافت وپاکیزگی را از عوامل اساسی ایمان تلقی فرموده است. احکام وتعالیم اسلامی هرفرد مسلم را موظف میدارد که از چند چیزخودرا پاك نگاهدارد تا سالم وتندرست بماندوبامراض گوناگون دچار نشود.

مهمترین عوامل ناپاکی که در اصطلاح فقهی آنـرا «نجاسات» گویند عبارتند از:

۱ – بول وغایت انسان و حیوانات حرام گوشت.

۲ – خون ومردار انسان وحیواناتیکه هنگام سربریدن خون جهنده دارند.

۳ – سگ و خوك که در خشکی زندگی میکنند.

٤ – انواع مسکرات که مست‌کننده هستند.

عواملی‌که پاك‌کنندهٔ نجاسات هستند وآنهارا «مطهرات» مینامند عبارتند از:

۱ – آب

۲ – زمین که درموقع راه رفتن ته کفش ویا مانند آنرا اگر نجس باشد پاك میکند.

۳ – آفتاب که براثر تابش براشیاء مرطوب هر نجاستی را زائل میکند.

٤ – استحاله یا دگرگون شدن اشیاء نجس مانند چوب نجس که چون بسوزد و خاکستر شود خاکستر آن پاك است.

پس از تمهید مقدمهٔ بالا باید دانست کـه درمیان مطهرات اشاره شده «آب» مؤثرترین عامل پاك‌کننده است و زمین و آفتاب و استحاله در مرحلهٔ دوم مطهرات قرار دارند. هرچیز نجس با شستن پاك میشود واصولا آب زائل‌کنندهٔ هرگونه نجاساتست منتها در فقه اسلام «باب طهارت» چنین آمده است که اشیاء نجس با یکبار شستن پاك‌نمیشوند. موضع مشکوك‌وناپاك‌راباید‌ازسه‌الی‌هفت‌بار «بسته‌بنوع‌و کیفیت‌نجاست» شستشو داد تا طهارت شرعی بعمل آید. **آب آخرین که نجاست وناپاکی را بکلی ازبین میبرد دراصطلاح شرعی «آب پاکی»** میگویند زیرا این آب موقعی ریخته میشود که از نجاست و ناپاکی اثری نباشد و موضع مشکوك کاملا پاك و پاکیزه شده باشد.

با این توصیف بطوریکه ملاحظه میشود «آب پاکی» در عرف اصطلاح عامه کنایه از حرف آخرین است که از طرف مخاطب بمتکلم ومتقاضی گفته میشود و تکلیفش را در عدم اجابت مسئول یکسره و روشن میکند. تنها اختلافیکه وجود دارد اینستکه عبارت مزبور درفقه اسلامی فقط درمورد مثبت که همان نظافت و پاکیزگی است استعمال میشود ولی درسایر موارد و بمنظور استشهاد تمثیل موقعی بکار میرود که جواب منفی باشد. اتفاقاً طالب آملی شاعر نامدار ایران از آن در مورد اثبات موضوع استفاده کرده است چنانکه گوید:

ادا صریح کنم تا گمان می نبری
چراکه شسته‌ام ازمی بهفت آب دهن

«آب حیات یا آب زندگانی»

کسانیکه عمر طولانی کنند وروزگار دراز دراینجهان بسر برند ازباب تمثیل یا مطایبه میگویند «آب حیات نوشیده است» ولی بیشتر در مورد بزرگان و دانشمندان وخدمتگزاران عالم بشریت که نام نیك از خویش بیادگار گذاشته زندهٔ جاوید مانده‌اند بکار میرود . این ضرب‌المثل بصور و اشکال دیگر نیز ذکرمیشود ازقبیل: آب حیوان – آب‌بقاء – آب‌زندگانی– آب خضر – ماءالحیوة – آب اسکندر . . . . وغیره که شعراء ونویسندگان هریك بشکلی در آثار خویش آورده‌اند .

اکنون بریشهٔ تاریخی ضرب‌المثل بپردازیم :[1]

ضمن افسانه‌هائیکه مورخان وافسانه‌پردازان یونانی و مصری برای اسکندر مقدونی نوشته‌اند وتاریخ‌نویسان اسلامی آنرا ساخته و پرداخته کرده‌اند داستان سفر اسکندر بظلمات وموضوع آب زندگانی است که قبلا بوسیلهٔ افسانه‌نویس مصری جان‌گرفت ودر خلال قرون متمادی بچند زبان ترجمه شده ودر هر عصر وزمان شکل و هیئت مخصوصی بآن داده شده است . شرح داستان آنکه اسکندر مقدونی پس از فتح سُغد وخوارزم ازیکی از معمرین قوم شنید که در قسمت شمال آبگیری است که خورشید در آنجا فرو میرود و پس از آن سراسرگیتی درتاریکی است . در آن تاریکی چشمه‌ایست که آب حیوان‌گویند ، چون تن درآن بشویند گناهان بریزد و هرکس ازآن بخورد نمیمیرد . اسکندر پس ازشنیدن این‌سخن با سپاهیانش جانب شمال‌را در پیش گرفت و بزمین هموارى رسیدکه میانش دره ونهر آبی وجود داشت . بفرمان اسکندر پلی برروی دره بستند و ازروی آن عبور کردند . پس از چندروز بسرزمینی رسیدند که خورشید برآن نمیتابید ودر تاریکی مظلم فرو رفته بود . اسکندر تمام بُنـه واسباب و همراهان را در ابتدای ظلمات برجای گذاشت و با چهل‌نفر مصاحب و صد نفر سردار جوان و یکهزارودویست نفر سرباز ورزیده خورشت چهل روزه بر گرفت و داخل ظلمات شد و فرمان داد که درمیان آنها کسی از پیرمردها نباشد ولـی پیرمردیکه آرزو داشت عجایب و شگفتی‌های طبیعت را ببیند از دو فرزندش که جزء سربازان مورد اعتماد اسکندر بودند خواهش‌کرد اورا همراه برند شایـد در این سفر بوجود شخص مجرب دنیا دیده‌ای احتیاج افتد . فرزندانش برای آنکه کسی‌ویرا نشناسد ریش وگیسش را تراشیدند و بهمراه بردند.

چون مسافتی طی طریق کردند تاریکی هوا وسختی ودشواری راه اسکندر و همراهان را از پیشروی بازداشت بقسمیکه چپ وراست میرفتند راهرا نمی‌یافتند . اسکندر تعداد همراهان را بیکصدوشصت نفر تقلیل داد وآرزو کرد «ایکاش پیرمرد جهاندیده‌ای همراه بود وراه وچاه را نشان میداد» . آن دو برادر قدم جرئت پیش نهادند وحقیقت قضیه را که چگونه پدرشان را همراه آورده‌اند بعرض اسکندر رسانیدند . اسکندر بی‌نهایت خوشحال شد واز پیرمرد خواست‌که راه علاجی برای پیشروی بیندیشد . پیرمرد گفت باید اسبهای نرینه‌را برجای گذاریم و سوار مادیانها شویم زیرا مادیان درتاریکی بهتراز اسب نر براه پی میبرد و پیش میرود . برطبق دستور عمل کردند وروانه شدند . پیرمرد بپسرانش دستور داد هرقدر میتوانند ازریگهای بیابان بردارند ودر خورجین بگذارند . باری اسکندر وهمراهان هجده روز تمام در ظلمت وتاریکی روی ریگهای بیابان پیش رفتند تا بکنار چشمه‌ای رسیدندکه هوای معطر ودلپذیر داشت و آب از آن چشمه مانند برق میجهید . اسکندر احساس گرسنگی کرد بآشپزش آندریاس دستور داد غذائی طبخ کند . آندریاس یکعدد از ماهیهای خشك را که همراه آورده بود بکنار چشمه برد تا بشوید . چون ماهی را در چشمه فرو برد ماهی زنده شدواز دست آندریاس سُریده در آب چشمه فرو رفت . آندریاس آن‌اتفاق شگفت را بکسی نگفت وکفی از آن آب بنوشید و مقداری با خود برداشت . آنگاه غذای دیگری برای اسکندر طبخ‌کرد و پس از صرف غذا دوباره براه‌پیمائی ادامه دادند تا بروشنائی رسیدند . قبل ازآنکه از ظلمات خارج شوند اسکندر بکلیه همراهان فرمان داد ضمن حرکت آنچه از سنگ و چوب یا چیز دیگر در راه بیابند با خود بردارند . بعضیها فرمان‌اسکندر را اطاعت کردند ولی اکثریت همراهان که از رنج و خستگی راه بجان آمده بودند اسکندر را دیوانه پنداشته با دست خالی ازظلمات خارج شدند . بروایت دیگر اسکندر بهمراهان گفت هرکس ازاین سنگها بردارد وهرکس برندارد بالسویه پشیمان

۱ – درتنظیم این مقاله ازلغت‌نامهٔ دهخدا شمارهٔ ۱۵ وکتاب «کوروش‌کبیر» تألیف مولانا ابوالکلام آزاد ، ترجمهٔ باستانی پاریزی وکتاب«ایران‌نامه یاکارنامهٔ ایرانیان» تألیف عباس مهرین واسکندرنامه وسایرکتب تاریخی استفاده شده‌است .

خواهد شد . عده‌ای از آنها برداشتند ودر خورجین اسب خود ریختند ولی اغلب آنان اصلا برنداشتند . چون بروشنائی آفتاب رسیدند معلوم شد که تمام آن سنگها مروارید و زمرد وجواهر بوده است وهمانطوریکه اسکندر گفته بود آنهائیکه برنداشتند از ندامت وپشیمانی لب بدندان گزیدند وکسانیکه برداشتند افسوس خوردندکه چرا بیشتربرنداشتند . دیرزمانی نگذشت که راز آندریاس فاش شد و بناچار جریان چشمهٔ حیوان وزنده شدن ماهی خشك‌را باسکندر بگفت . اسکندر از این پیش‌آمد سخت برآشفت و آندریاس را مورد عتاب قرار داد که چرا بموقع اورا آگاه نکرد تا از آب زندگانی بنوشد ولی چه سود که راه برگشت نداشت فقط برای اطفاء نایرهٔ غضب خویش فرمان داد سنگ بزرگی بگردن آندریاس بستند و اورا در دریا انداختند اما او غرق نشد و هنوز که هنوزاست درقسمتی ازدریای‌آندرنتیکوس «Andreanticus» جای دارد .

این بود خلاصه‌ای ازداستان ظلمات و آب زندگانی‌که افسانه‌گویان یونانی برای اسکندر نوشته‌اند اما پس از آن باندك اختلافی بزبانهای پهلوی و سریانی و عربی و فارسی جدید نقل گردید . این داستان میان نویسندگان اسلامی دو قسمت شد : قسمتی از حضرت موسی وزنده‌شدن ماهی ، وقسمتی ازاسکندر و رفتن او بظلمات و همراهی خِضر ونوشیدن او از آب زندگانی وبی‌بهره ماندن اسکندر است .

درشاهنامهٔ فردوسی و بعضی کتب تاریخی خضر جای آندریاس را گرفته است ولی نظامی شاعر داستانسرای ایران دراسکندرنامه خضر و الیاس هردو را یاد میکند وازقول رومیان چنین میگوید :

در این داستان رومیان کهن
بنوعی دگرگفته‌اند این سخن
که الیاس با خضر همراه بود
درآن چشمه کاوبرگذرگاه بود
چو با یکدیگر همسفر آمدند
بدان آب چشمه فرود آمدند
گشادند سفره برآن چشمه‌سار
که‌چشمه کندخوردرا خوشگوار
برآن‌نان‌که بویاترازمشک بود
نمك یافته ماهی خشک بود
زدست یکی زان دوفرخ همال
درافتاد ماهی بآب زلال
بسیچید در آب فیروزه رنگ
بسیچید تا ماهی آرد بچنگ
چوماهی‌بچنگ‌آمدش زنده‌بود
پژوهنده را فال فرخنده بود
بدانست کان چشمهٔ جانفزای
بآب حیات آمدش رهنمای
بخورد آب حیوان بفرخندگی
بقای ابد یافت در زندگی

درپایان مقال شاید بی مناسبت نباشد که ریشهٔ اصلی این افسانهٔ موهوم برای مزید اطلاع خوانندگان محترم گفته آید:

افسانهٔ زندگی اسکندر مقدونی کــه بعقیدهٔ مورخان واقع‌بین مردی جاه‌طلب ودر عین حال سفاك وبیرحم بود پس از مرگش در تمادی قرون و اعصار نشوونماکرد و باقتضای طبیعت یونانی که مبالغه‌پسند بود تدریجاً شاخ‌وبرگ گرفت و بصورت درختی بزرگ وتنومند درآمد تا بحدیکه مقام‌پیغمبری یافت و سر از ظلمات درآورد وازکنار چشمهٔ آب حیوان عبور کرد ! ریشهٔ اصلی این افسانهٔ واهی وخالی ازحقیقت را در شهر اسکندریه که مدفن اسکندر بود باید جستجو کرد چه اهالی اسکندریه تعلق خاطر شدیدی باسکندر داشتند ومخصوصاً بسبب کینه و عداوتی‌که اهالی یونان ومصر با ایران داشتند اسکندر را مغلوب کنندهٔ ایران میدانستند برای او مقام فوق بشری قائل شده‌اند . افسانه اسکندر بچند زبان منجمله زبان سریانی و پهلوی در قرن هفتم میلادی ترجمه شد . ازحوادث روزگار آنکه ترجمهٔ سریانی با ظهور اسلام و غلبهٔ عرب‌مصادف گردید وایرانیان تازه مسلمان که زبان عربی را فرا گرفته قرآن را تفسیر وترجمه کرده‌اند اسکندر را بجهات عدیده مخصوصاً بجهة تفسیر نامعقول آیــهٔ ۸۳ از سورهٔ الکهف **«وَیَسْئَلونَكَ عَنْ ذِی‌الْقَرنَین قُلْ سَأَتْلُو علیکم مِنْهُ ذِکْراً . . . . .»** همان ذوالقرنین دانسته‌آن‌دیوانه مصروع‌را تا محل غروب خورشید پیش بردند **«حَتَّی اِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَینٍ حَمِئَةٍ . . . . .** آیهٔ ۸۶

سورهٔالکهف» . کار اینّ تفاخر وسرفرازی بوجود اسکندر بجائی رسید که ابن مقفّع اورا ایرانی نژاد و بلکه از سلالهٔ هخامنشیان میداند ! فردوسی طوسی نیز برای پوشیدن ننگ شکست ایران از مقدونیه اورا فرزند دارای هخامنشی دانسته پیاده داخل بیت‌الحرام میکند !

پیاده به بیت‌الحـــرام   سماعیلیان زو شده شادکام

نظامی گنجوی ازمقام رسالت ونبوتش بحث میکند !!

سروش آمد از حضرت ایزدی
خبردادش‌ازخوددرآن‌بیخودی
نهفته بـــدان گوهر تابناك
رسانید وحی از خداوند پاك
چنین‌گفت‌کافزونتراز کوه‌ورود
جهان آفرینت رساند درود
برون زانکه داد او جهانبانیت
به پیغمبری داشت ارزانیت
توئی‌گنج رحمت ز یزدان پاك
فرستاده بر بی‌نصیبان خاك

وضمناً برای او چند معجزه قائل میشود که از حوصلهٔ این مقال خارج است . شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا نیز در کتاب «شفا» باین نکته اشاره‌کرده میگوید «ارسطو معلم اسکندربود که قرآن ازاو بذوالقرنین یاد کرده است» در حالیکه بقول نویسندهٔ کتاب کورش کبیر «**تاریخ زندگی اسکندر کاملا ثبت‌شده وهیچ دلیل وشباهتی وجود ندارد که اورا ذوالقرنین بدانیم**» .

کاری نداریم که امروز محققان بی‌نظر وواقع‌بین ثابت کرده‌اند که برطبق مستندات تاریخی و شواهد وااماراتیکه در قرآن مجید آمده ذوالقرنین همان کوروش بزرگ سرسلسله هخامنشیان ایرانست زیرا تمام صفات و ممیزات جهانگیری و جهانداری باستناد آیهٔ شریفهٔ ۸۸ از سورهٔ الکهف «**وَ امّا مَنْ آمَنَ و عَمِلَ صالحاً فَلَهُ جزاءً الحسنی وسَنَقُولُ لَه مِنْ امْرِنا یُسْراً**» دراو جمع بود ولی با تمام این مراتب بفرض محال کوروش نباشد بضَرس قاطع اسکندر مقدونی آن ذوالقرنین موصوف نیست زیرا کسیکه مسبب آنهمه کشتار وویرانی گردید وتخت جمشید زیبا و باشکوه را بگناه آنکه هنرمندان چیره دست ایرانی آنرا بنا کرده‌اند بآتش کینه و حسادت بسوزانید ، کسیکه برای ارضای شهوات نفسانی وتمایلات جاه‌طلبی ازکنار مدیترانه تا ساحل سند را عرصهٔ تاخت‌وتاز بیرحمانه‌اش قرار داده دهها هزار نفر زن ومرد وپیر وجوان را ازدم شمشیر گذرانید چگونه ممکن است درزمرهٔ پیامبران ونیکمردان عالم جای گیرد مگرآنکه اورا «پیامبر دیوانگان» و «ذوالقرنین شاخداران» بدانیم[۲]

ذات نایافته از هستی‌بخش
کی تواند که شود هستی بخش

اصولا امروزه بعضی از محققین بنا برنوشته های‌مورخین یونانی وپس ازتصحیح آن موافق اطلاعات جغرافیائی کنونی راجع بداستان بظلمات رفتن اسکندر چنین حدس میزنند که وی از سیستان بطرف رُخَّج وشمال افغانستان متوجه گشت ودرموقع صعود بکوهها ببرف ویخ زیاد برخورد عدهٔ کثیری از سپاهیانش تلف شده‌اند ، تاریکی هوا براثر ابرومه بوده که مانع میشد سپاهیان اسکندر یکدیگر را ببینند . احتمال قوی میرودکه سرداران اسکندر برای جلب توجه مردمان قدری در توصیف این‌راه وعبورازکوهها مبالغه‌کرده‌اندواین اغراقگوئی که بصورواشکال مختلف درکتب مورخین‌انعکاس یافت بعدها سرچشمه روایات راجع برفتن اسکندر بقطب وظلمات گردیده است درحالیکه قطب شمال ومنطقه منجمده‌ارتباطی بافلات‌پامیر و کوههای هند و افغانستان ندارد . از طرف دیگر بعقیده دانشمندان **ظلمات جای مخصوصی دراین دنیا نیست‌که تاریکی مظلم ومداوم برآن حکمفرما باشد بلکه بقول حکماء و عرفاء ظلمات همین دنیا وزندگی مادی بشریست . بشر دراین ظلمات هرچه بدنبال آب بقاء برود نتیجه نخواهد گرفت مگر آنکه مفهوم زندگی‌رادرغم ورنج بجویدهمچنانکه مولانا جلال‌الدین محمد مولوی میفرماید :**

ذوق در غمهاست پی گم کرده‌اند
آب حیوان را بظلمت برده‌انـــد

---

۲ – برای اطلاعات بیشتر ازجنایات اسکندر بلغت‌نامهٔ دهخدا شمارهٔ ۱۵ مراجعه شود .

مقطع زرّین و کودکان

جلال ستاری

ازاواخر قرن ۱۹ ، این نکته اذهان بسیار کسانرا بخود مشغول داشته است که آیا انسان ندانسته وناخودآگاهانه ، در ابعاد وترکیب مصنوعات وآفریده‌های هنری خویش، رابطه‌ای راکه به «عدد طلائی» (nombre d'or) اصطلاح کرده‌اند منظور میدارد یا نه ؟

بخش‌طلائی یامقطع‌زرین (section dorée) رابطه‌ایست میان دومقدار ، آنچنان که نسبت مقدار نخست به مقدار دوم ، همان نسبت مقدار دوم به مجموع آندو باشد . سه‌نقطهٔ C , B , A یك بخش طلائی بوجود می‌آورند اگر تناسب زیر میان آنها برقرار باشد :

$$\frac{BC}{AB} = \frac{AC}{BC}$$



که در آن نسبت قسمت کوچك به قسمت بزرگ ، همان نسبت قسمت بزرگ به مجموع آندوست . این معادله ، مورد پسند وخوش‌آیند آدمی و متضمن احساس زیبائی وهم‌آهنگی است . یونانیان که سخت به زیبائی و تعادل وتوازن توجه داشتند ، این نکته را دریافته بودند . آزمایش های جدید روان‌شناسی نیز نشان داده است که اگر بخش طلائی را با بخشهای دیگر بیامیزیم و از آزمون شدگـان بخواهیم که موزون‌ترین بخشها را به ما بنمایانند ، آنان غالباً بخش‌طلائی‌را انتخاب خواهند کرد . این بخش طلائی (یا به اصطلاح دیگر تناسب الهی (La divine Proportion) مرتبط بـا عدد K یا عدد طلائی (= ۱٫۶۱۸) شناختهٔ هنرمندان است[1] .

نقاشان غالباً بخش طلائی را بکار میبرند وازآن درآثار خویش ، سود میجویند وبهره میگیرند . مردم روزگار باستان نیز میدانستندکه نسبت ورابطهٔ میان بند اول ودوم و بنددوم وسوم انگشت ، تقریباً مساوی با عدد K است و ناف بدن را به بخش طلائی تقسیم میکند ؛ ازینرو بخش طلائی از دیرباز درمعماری (ساختمان معابد یونانی ، اهرام مصر ، کلیساها) ، نقاشی وحتی موسیقی وساخت اسباب و اثاثهٔ خانه چون تخت و میز وصندلی ، بکار رفته و مورد استفاده قرار گرفته است .

طرح‌اصلی‌پردهٔ نقاشی‌معروف Les Bergers d'Arcadic کار Nicolas Poussin سراسر براصول وموازین‌بخش‌طلائی مبتنی است ، و رافائل در بسیاری از آثار خـود منجمله La belle Jardinière, Saint Michel terrassant le démon آنرا بکار برده‌است . هنرمندان Cubiste نیزازکاربردبخش‌طلائی غافل نمانده‌اند[2].

آوردن تاریخچهٔ بخش طلائی و مصداق‌ها و موارد استعمال آن از روزگار باستان تاکنون ، دراین مختصرمورد نظر نیست ؛ آنچه از لحاظ ما در خور اعتناست اینست که‌گویا احساس زیبائی وموزونی واعتدال وحسن ترکیب ابعادی‌که با بخش طلائی موافقت وملازمت دارند ، ازکودکی با آدمی همراه است و شاید نیز مادرزادی است . Zeysing بـه سال ۱۸۵۰ و Fechner دراواخر قرن ۱۹ ، دراین زمینه بـا کسانیکه دست‌کم ۱۶ سال داشتند ، آزمایشهائی کردند و

۱ - رجوع‌کنید به‌کتاب : Les nombres et leurs mystères اثر André Warusfel پاریس ، ۱۹۶۱ ، ص ۹۸ - ۹۹ .

۲ - همان‌کتاب ص ۱۰۶ - ۱۰۷ .



اثری از نیکلا پوسن

Fanciulli و Lalo آزمایشهای معروف Fechner را از سرگرفتند ونتیجه اینکه هربار «ارجحیت و اولویت انتخاب بخش طلائی» بثبوت رسید . Fechner درآزمایش خود ، **۱۰ مستطیل ازمقوای سفید که نسبت و رابطهٔ میان اضلاع آنها** بترتیب بشرح زیر بود بکار برد : ۱/۱ – ۶/۵ – ۵/۴ – ۲۱/۲۰ – ۳/۲ – ۳۴/۲۱ – ۲۳/۱۳ – ۲/۱ – ۵/۲ . بخش طلائی با مستطیلی که نسبت پهلوهایٔ آن ۳۴/۲۱ بود ، مطابقت میکرد (یعنی $K = \frac{\text{درازا}}{\text{پهنا}}$) . **این مستطیل های مقوائی سفید بطور نامنظم برروی سطحی سیاه چیده شده‌بودند وافراد مورد آزمایش می‌بایست ازآن میان ، مستطیلی راکه شکلش خوش‌آیندتر ازهمه ونیزمستطیلی‌راکه شکلش ناخوش‌آیندتر ازهمه است برگزینند .**

یک محقق فرانسوی (R. Cordeau) ، **آزمایش Fechner** را بشیوه‌ای دیگر و با تغییراتی چند[۳] با کودکان و نوجوانان از سر گرفت و بهمان نتایج Fechner رسید[۴] . بعقیدهٔ Cordeau اگر این اصل‌را بپذیریم که بخش طلائی ازلحاظ زیبائی هنری ، خود بخود دارای کشش وگیرائی‌ای خاص است ، ناگزیر باید قبول کنیم که عکس‌العمل کودکان در مورد مستطیل‌های مقوائی Fechner همانند واکنش بزرگسالانی است که مورد آزمایش وی قرار گرفته‌اند ، یعنی کودکان بنحوی غریزی و فطری به اشکالی که رابطه ونسبت اضلاع وابعاد آنها به عدد K (= ۱/۶۱۸) نزدیک میشود ، گرایش وتوجه دارند . Cordeau دربارهٔ اشکال ابتدائی رسم و نقاشی ارتجالی کودکان ، مطالعات و تحقیقاتی دارد وبموجب بررسیهای او ، **کودکان درنقاشی‌های خود ، بصورتی ناخودآگاه اما نمایان ، روابط وتناسبات نزدیک** به بخش طلائی را به کار میبرند . توجیه و تبیین این مطلب کار آسانی نیست وتا زمانیکه اطلاعات ما از حدود نتایج چند آزمایش فراتر نرود ، ازقضاوتها ونتیجه‌گیری‌های شتابزده پرهیز باید کرد .

---

۳ – ازجمله بکاربردن رنگهای مختلف . دانشمند فرانسوی معلوم داشت‌که رنگ بنفش ، رنگ مرجح وموردپسند نوجوانان است ، حال آنکه همین رنگ مطلوب کودکان ۶ الی ۹ ساله نیست .

۴ – رجوع‌شود به‌مقالهٔ R. Cordeau درمجلهٔ Enfance شمارهٔ ۲ سال ۱۹۵۳ بنام : Le nombre d'or dans le dessin enfantin

پاژ ، زادگاه فردوسی

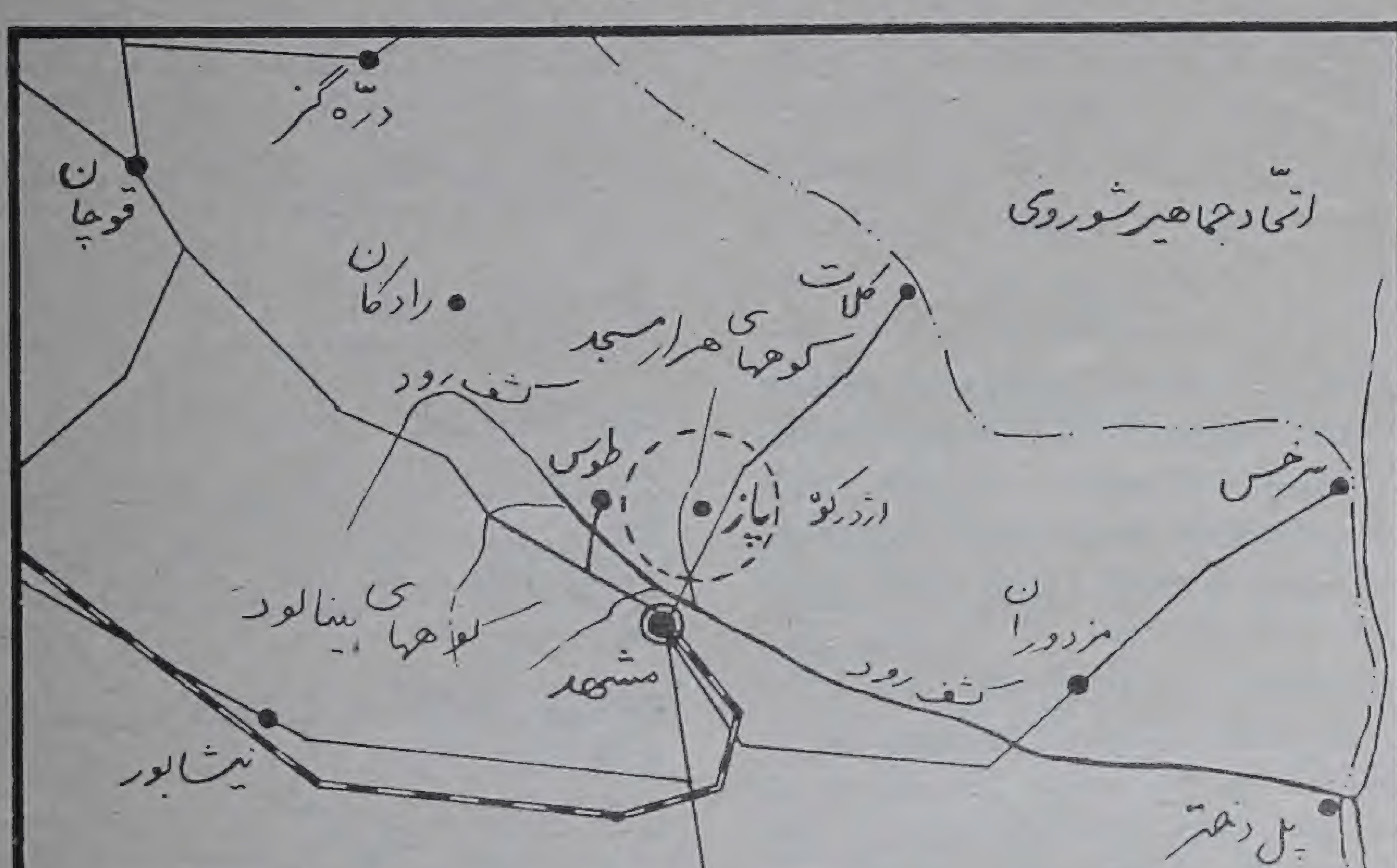
(۱)

« استاد ابوالقاسم فردوسی ازدهاقین طوس بود ، از دیهی که آن دیه را بازخوانند »
« وازناحیت طابران است . بزرگ دیهی است واز وی هزار مرد بیرون آید . فردوسی درآن »
« دیه شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع ازامثال خود بی‌نیاز بود . . . »
چهارمقاله – نظامی عروضی سمرقندی

هوشنگ پورکریم
ازانتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه

ادارهٔ «فرهنگ‌عامه» پس‌ازتوفیق‌درانتشار کتاب «الاشت، زادگـاه اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر» به مطالعهٔ جامعی دربارهٔ دهکدهٔ «پاژ» پرداخته است‌که به تحقیق زادگاه «فردوسی» حماسه‌سرای نامی ایران است . این نوع مطالعات‌که علاوه برتکمیل علم واطلاع دراحوال نامداران ایرانی حائز همهٔ اهمیت تحقیق در شؤون زندگی مردم این مرزوبوم است، فوائد فرهنگی واجتماعی زیادی‌داردکه البته ازنظرخوانندگان گرامی مجلهٔ «هنرومردم» پوشیده نیست . باتوجه به اهمیت

موقعیت جغرافیائی پاژ



دراین نقشه خطوط مرزی معتبر نیست

مقیاس = ۲،۰۰۰،۰۰۰ : ۱





خرابه‌های ارگ و شهربندکه ازطوس قدیم باقی مانده‌است

همین فوائد است که «ادارهٔ فرهنگ عامه» ضمن تحقیقات خود به انتشار اینگونه کتابها مشتاقانه همت می‌ورزد.

درمقالهٔ حاضر ازتحقیقات جامع و کاملی که آقای هوشنگ پورکریم دربارهٔ «پاز، زادگاه فردوسی» به انجام می‌رسانند گنجانده شده‌است. امید می‌رود کتابی که حاوی همهٔ مطالعات و تحقیقات ایشان دراین باره است واینك تألیف می‌شود بزودی منتشر گردد.

ادارهٔ فرهنگ عامه

«۱»

آشنائی با محل وموقعیت جغرافیائی وسابقهٔ تاریخی «پاز» و «طوس»

«پاز – pâz» درسه فرسخی شمال «مشهد» ودرجلگه‌ئی بنا شده‌است که قسمتی ازدامنه‌های جنوبی کوههای «هزارمسجد» به‌آن جلگه منتهی می‌شود. آشناترین این کوهها برای مردم «پاز»، یکی «سفیدکوه» است درسمت شمالشان ویکی دیگر «اژدرکوه» درمشرقشان. از«پاز» تا «سفیدکوه» آبادیهای

دیگری‌هم هست که نزدیکترینشان به«پاز» دهکده‌های کوچکی است بانامهای«گزرگا gazargâ »، «قلعه نو»، «جهیزخانه»، «همت‌آباد» و «گمزدر - gemezdar » . ولی از «پاز» تا «اژدرکوه» فقط یك دهکده‌است به نام « پرمی - permey» که دراسناد ودفترها واوراق دولتی آن را «فارمد» می‌نویسند ودر«فرهنگ جغرافیائی ایران» هم «فارمد» نوشته شده‌است . چنانکه «پاز» را هم «فاز» می‌نویسند ودرفرهنگ هم باهمین املاء آمده است[1].

همهٔ این دهکده‌هائی‌که نامشان را آوردم ، ونیز چند دهکدهٔ دیگر دوروبر «پاز» ، قسمتی ازآبادیهای دهستان «تبادکان» هستندکه مردم محل‌آنهارا اصطلاحاً «پاز وپرمی- pâz-o-permey » می‌نامند. اهل«پازوپرمی» امورزندگی‌شان را باکشت‌گندم وجو ونیز با دامداری می‌گذرانند . رسیدگی به درختان میوه وتاکستانها وپرورش انواع انگوررا هم باید ازامور عمدهٔ زندگیشان دانست‌که برای پازیها سابقه‌اش بسی قدیمی است . چنانکه مثلاً قریب به بیست نوع انگور بانامهای خاص ومتفاوت پرورش می‌دهندکه برخی ازاین‌نامها مخصوص به همان حوزهٔ «خراسان» است . دربعضی ازآبادیهای «پاز وپرمی» کشت چغندرقند نیز درسالهای اخیرمعمول شده‌است. ولی این‌کشت جدید وصنعتی ، نه در «پاز» ونه درهیچیك ازدهکده‌های دیگر «پازوپرمی» ، هنوز جایگزین‌کشت‌گندم نشده است‌که اساس اصلی معیشت مردم این دهکده‌هاست .

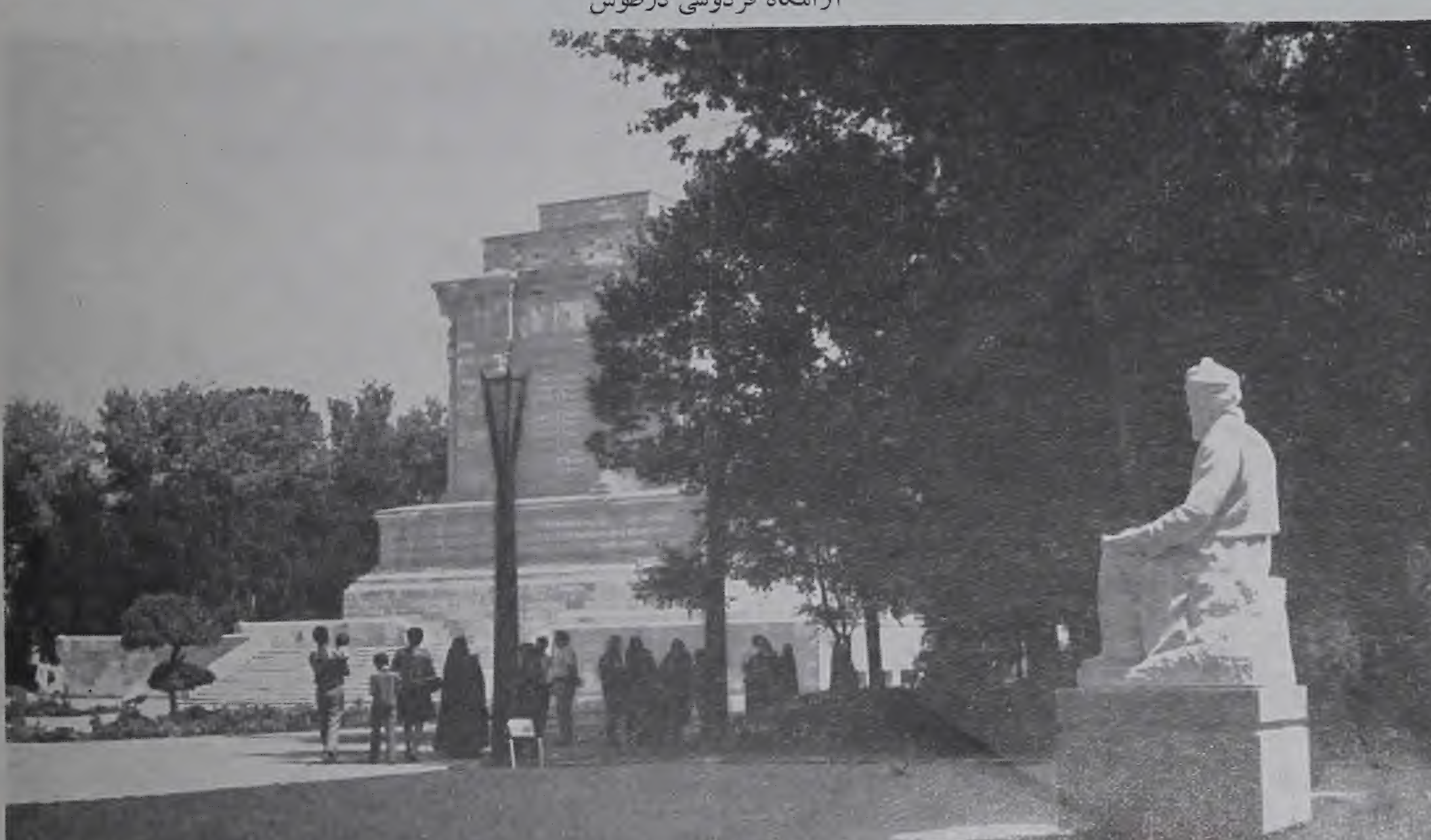
مزارع‌گندم «پاز» تا مسافتی اراضی دوروبر دهکده را پوشانده‌است . نزدیکتر به تودهٔ خانه‌های ده ، حلقه‌ئی‌ازباغهای انگور ودرختان میوه گرداگردش را سبزکرده‌اندکه سرسبزی‌شان درتابستان بیشتر ازهرفصل دیگری جلوه می‌کند . ولی منظرهٔ «پاز» دربهار زیباتر است‌که درختان میوه با انواع شکوفه‌ها آراسته می‌شوند ومزارع‌گندم هنوز سبزند . دراین فصل، منظرهٔ روستائیانی‌که به‌آبیاری مشغولند ومنظرهٔ گله‌های بزوگوسفندکه چوپانانشان‌آنهارا ازچرا به‌دهکده بازمی‌گردانند تا دوشیده شوند ونیز منظرهٔ زنان پازی‌که درجامه‌های محلی‌شان با بادیه‌ها وظرفهای شیردوشی به استقبال گلّه می‌آیند ، به زیبائی «پاز» می‌افزاید .

از«پاز» روی به جنوب‌که بایستیم دورنمای «مشهد» را درجلگه‌ئی می‌بینیم‌که به دامنه‌های شمالی‌کوه «بینالود» منتهی می‌شود . درسمت مغرب دورنمای آبادیهای دوروبر «طوس» را می‌بینیم ودورنمای «طوس» راکه آرامگاه فردوسی در آنجاست . پازیها با «طوس» رفت‌وآمدی ندارندکه اکنون دهکده‌ئی است درکنار خرابه‌هائی‌که روزگاری شهر بود ؛ ونیز با طوسی‌ها هم مراوده و دادوستدی ندارندکه آنان هم

---

[1] - « فاز - fâz » - ده ازدهستان تبادکان ، بخش حومه شهرستان مشهد . بیست‌کیلومتری شمال خاوری مشهد . کنار راه عمومی مشهد به‌کلات . جلگه ، معتدل ، سکنه ۱۱۷۵ ، شیعه ، فارسی. رودخانه ، غلات، شغل‌زراعت‌ومالداری . راه‌اتومبیل‌رو . نقل‌ازفرهنگ جغرافیائی ایران - جلد نهم .

آرامگاه فردوسی درطوس



مانند خودشان روستائیانی هستند دربند آب و ملك وکشت و ورز . هردادوستد عمدهٔ پازیها با مشهدیهاست . راهشان هم به «مشهد» است و ازجادهٔ شوسهٔ «مشهد - کلات» که از «طوس» نمی‌گذرد .

از «پاز» تا «طوس» دوسه فرسخ فاصله است . دراین فاصلهٔ کوتاه زادگاه به‌آرامگاه مردی‌که عمری جاودانه طی کرده بود ، کوره راه کم رفت‌وآمدی است‌که ازمزارع گندم واز اراضی آباد دهکده‌هــای «کلته موری» و «امرقون» و «اسفندیان» می‌گذرد . وبه «طوس» می‌رسد . کمی بعد ، ساختمان باشکوه «آرامگاه فردوسی» دیده می‌شودکه درزاویهٔ شمال شرقی خرابه‌های «طوس» با درختان سرسبز احاطه شده است . دورتر ازآرامگاه ، ودرجهت جنوب غربی ، خرابه‌های ارگ شهرقدیم «طوس» افتاده است‌که هنوزآثار برجهایش را می‌توان به وضوح شناخت . پیداست‌که «ارگ» را دروسط شهر بناکرده بودند ودرمحلی‌که نسبت به قسمتهای دیگرشهر اندکی بلندتر بود . چهارضلع اطراف شهر باروئی داشت‌که آثارش‌را طوسی‌ها «شهربند» می‌نامند. ضلع‌جنوبی «شهربند» به موازات «کشف‌رود» ومشرف به‌آن رودخانه است . درهمین سمت دروازه‌ئی هم بودکه روی به رودخانه باز می‌شد وآثار آن هنوز باقیست . این دروازه را چنانکه ازمتون قدیمی پیداست «دروازه رودبار» می‌نامیدند زیراکه روی به رودخانه داشت[۲]. یك دروازهٔ دیگر شهرکه آن را «دروازه رزان» می‌نامیدند در سمت شمال شرقی «ارگ» و در ضلع شمالی «شهربند» قرار داشت‌که آثارآن نیز هنوز پیداست . واین همان دروازه‌ئی است‌که وقتی «سلطان محمود» ازکم التفاتی با «فردوسی» پشیمان شده وشصت هزار دینار با شتر برایش فرستاده بود ، جنازهٔ «فردوسی» را ازآن دروازه می‌بردند : « . . . از دروازهٔ رودبار اشتر در می‌شد وجنازهٔ فردوسی بدروازهٔ رزان بیرون همی بردند . . . »[۳].

«طوس» قدیم به تحقیق شامل دوشهر عمده بود ؛ یکی «طابران» یا «طبران»[٤] و یکی دیگر «نوقان» که هریك آبادیهای بزرگ وکوچکی هم دوروبر خود داشتند . چنانکه

---

۲ - رودبار = رودخانه .

۳ - نقل ازچهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی ، ازنسخهٔ تصحیح شدهٔ محمد قزوینی‌که بکوشش و با تعلیقات دکتر محمد معین درسال ۱۳۳۳ ازطرف‌کتابفروشی زوّار تجدید چاپ شده‌است .

٤ - ملك‌الشعراء بهار در «سبك شناسی» جلد دوم صفحهٔ ۳۱۱ ، ذیل‌کلمهٔ «طابران» نوشته است : «مشهور طابران با الف است ویاقوت نیز دراین باب تصریح دارد (ج ٦ ص ۲ معجم‌البلدان) ودرمتن چاپ لیدن (مقصود چهارمقالهٔ چاپ لیدن است) طبران ضبط شده . طابران ناحیه‌ایست‌که شهرطوس مرکزآن بوده است وطبران بتصریح یاقوت نام شهریست درتخوم قومس (جلد ٦ ص ١٦ معجم‌البلدان یاقوت) .»

آرامگاه فردوسی





خرابه‌های قلعه کهنه و دورنمای پاز

«پاز» ، زادگاه فردوسی، درناحیهٔ «طابران» ودهکدهٔ «نساباد» مرقد حضرت علی‌ابن موسی‌الرضا (ع) درناحیهٔ «نوقان» بود[5]. «نساباد» که بعدها آن را «مشهدالرضا» نامیدند به حرمت مرقد امام رضا (ع) بزرگ وبزرگ‌ترشد و «نوقان» را هم دربر گرفت . چنانکه دراین سالها ، «نوقان» که مشهدی‌ها آن را «نوقون» می‌نامند محله‌ئی است درسمت شرقی «مشهد» . «طابران» هم با پیدایش و رشد «مشهد» ودرقرنها حوادث اجتماعی وطبیعی به تدریج متروك شد وبدل شد به دهکده‌ئی درکنار خرابه‌هائی‌که نام «شهرطوس» را همچنان به دوش دارد . این است‌که «ارگ» و «شهربند» وخرابه‌هائی راکه اینك درکنار «آرامگاه فردوسی» باقیست ، باید آثار همان «طابران» دانست‌که یکی ازدوشهر عمدهٔ «طوس» قدیم بود و ارگ حاکم « طوس » درآن قرار داشت . و « پاز » هم همانطورکه « نظامی » در« چهارمقاله » آورده است ازنواحی « طابران » است .

نام «پاز» درنسخ متعدد «چهارمقاله» به‌صورتهای«فاز» و «باز» و «باژ» نوشته شده‌است . درنسخه‌ئی‌که «دکتر محمد معین» طبق نسخهٔ تصحیح شدهٔ «محمد قزوینی» با تصحیح مجدد وشرح لغت‌ها وعبارت‌ها وتوضیح نکته‌های ادبی به چاپ رسانده‌است ، «پاز» را «باژ» آورده‌است . درحالیکه درمقدمهٔ همان نسخه ، وقتی‌که دربارهٔ سبك «چهارمقاله» بحث می‌کند، به نقل ازکتاب «سبك شناسی» تألیف « ملك‌الشعراء بهار » می‌نویسد : «استاد ابوالقاسم فردوسی ازدهاقین طوس بود واز دیهی که‌آن‌دیه را فازخوانند وازناحیت طابران‌است ...» .

ودرحاشیه‌ئی‌که همانجا برای «فاز» نوشته است می‌آورد : «درمتن‌کتاب حاضر «باز» آمده‌است» ونیز ارجاع می‌دهد به تعلیقاتی‌که به‌کتاب افزوده است . درتعلیقات سه نقل قول دراین باره آورده است‌که دوتایش ازقول «قزوینی» است وبه این شرح :

۱ – «درهیچیك ازکتب جغرافی عرب ذکری ازاین موضوع نیست ، فقط دربرهان قاطع‌گویدکه نام قریه‌ایست ازمحال طوس» .

۲ – «گویا این‌ده همان‌است‌که معرباً آنرا «فاز» گویند. رجوع بانساب سمعانی صفحهٔ ٤١ درنسب فازی‌که‌گوید : «قریة مشهورة بطوس یقال لها فاز و یقال بالباء المقوطة بواحدة بالمعجمیة» الخ» .

---

۵ – دراین مورد حتی‌المقدور به متن‌های عمدهٔ قدیمی‌که درآنها از«طوس» ذکری شده‌است مراجعه‌کرده‌ام‌که نقل مطالب مربوط به این موضوع درحد این مقاله نیست . فقط نتیجهٔ این مراجعات درمقالهٔ حاضر گنجانده شده‌است. ولی نظر به‌اعتباروقدمت مطالبی‌که راجع به «طوس» در«حدودالعالم» آمده است مناسب می‌بینم‌که مطالب آن‌کتاب را برای مزید اطلاع درحاشیه نقل‌کنم : «طوس‌ناحیتیست واندروی شهرکهاست، چون طوران‌ونوقان ، بروغون ، رایگان، بنواذه . واندرمیان‌کوهها‌ست. واندرکوهها‌ء وی معدن پیروزه است ومعدن مس است وسرب وسرمه وشبه و دیگ سنگین وسنگ فسان ، وشلواربند وجورب خیزد . وبنوقان مرقد مبارك علی‌ابن موسی‌الرضاست وآنجا مردمان بزیارت شوند وهم آنجاگور هارون‌الرشید است واز وی دیگ سنگین خیزد .» . نقل‌از صفحهٔ ۹۰ «حدودالعالم» که به‌کوشش دکتر منوچهر ستوده تجدید چاپ شده است .

۳ – نقل قول سوم از «ملك‌الشعراء بهار» است وبه این شرح : «آقای بهار نوشته‌اند[۶]: درمتن چاپی چهارمقاله «باژ» است ولی «فاز» یا «پاز» صحیح است ، زیرا گذشته ازضبط این صورت ، هنوز مردم خراسان آنرا «فاز» بفاء و زاء معجمه خوانند و «فاز و فرمی» گویند که «فاز و فارمذ» یا «پاز فارمذ» باشد وایرانیان ذال‌های معجمهٔ قدیم را خاصه درآخر نام بلاد ودهات بیاء تحتانی مجهول بدل‌کرده‌اند ، چون : «ترغبذ» و«ترغبی» و«ماذان» و«مایان» و«رذ» و«ری» و غیره»[۷].

. . . به هرحال ، املاء «پاز» با هرصورت‌که درمتنهای قدیمی وجدید آمده باشد نام همین دهکدهٔ «پاز» است‌که من به اعتبار اینکه پازیها آن‌را «پاز» تلفظ می‌کنند همه‌جا «پاز» می‌نویسم ، نه «فاز» ونه «باز» ونه «باژ» .

٦ – سبك شناسی ، جلد دوم ، صفحهٔ ٣١١ .

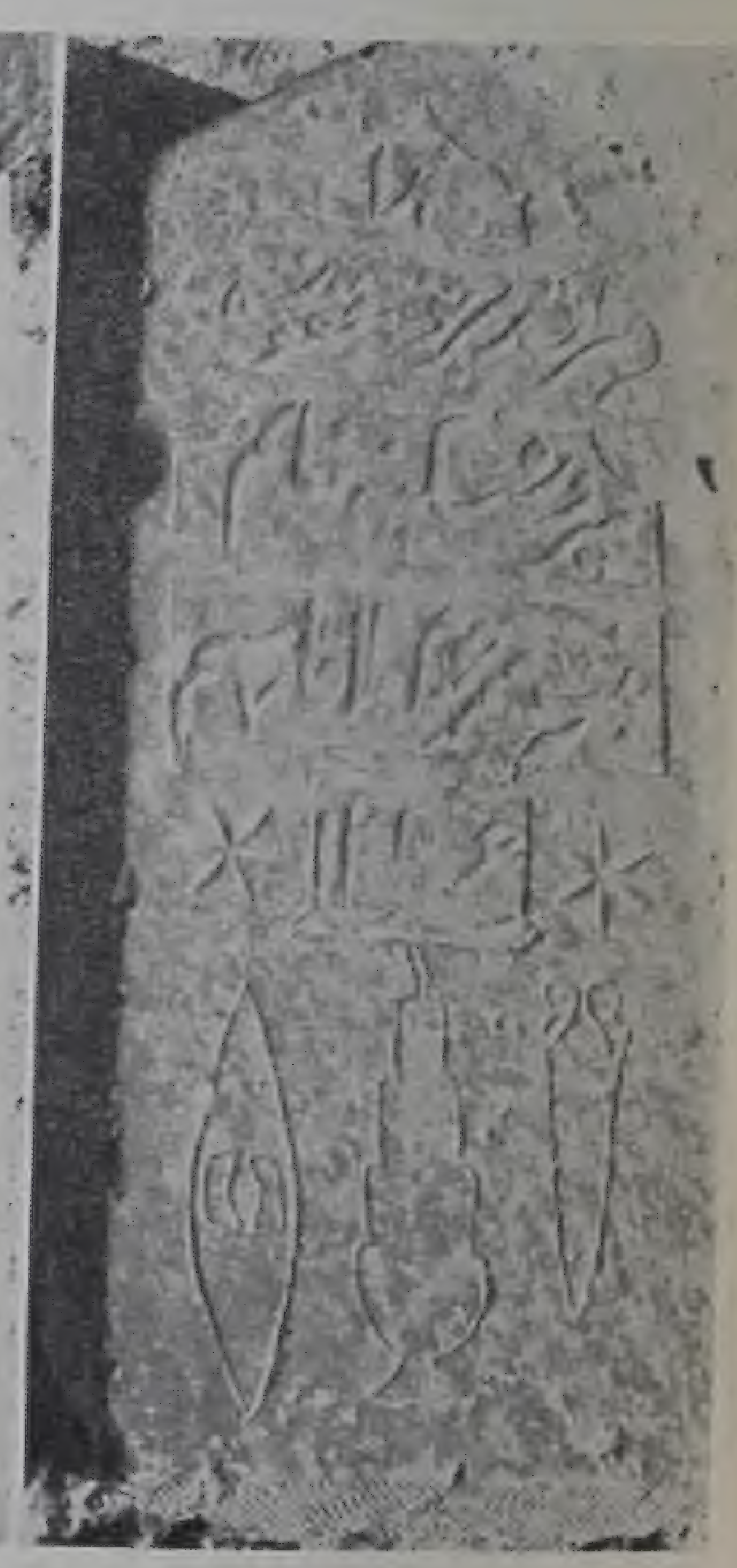
٧ – نقل ازتعلیقات چهارمقاله – صفحهٔ ٢٣٤ .

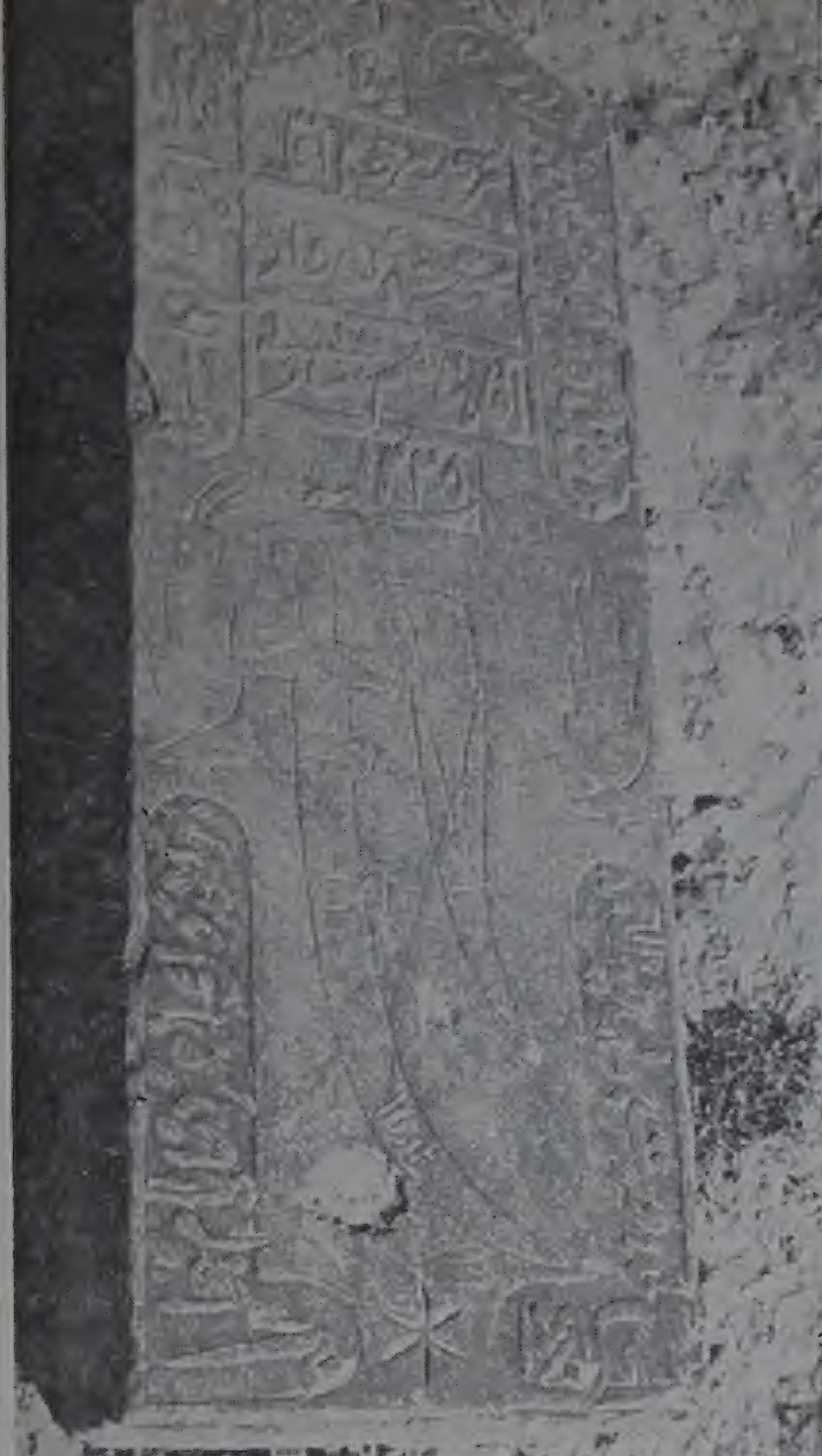


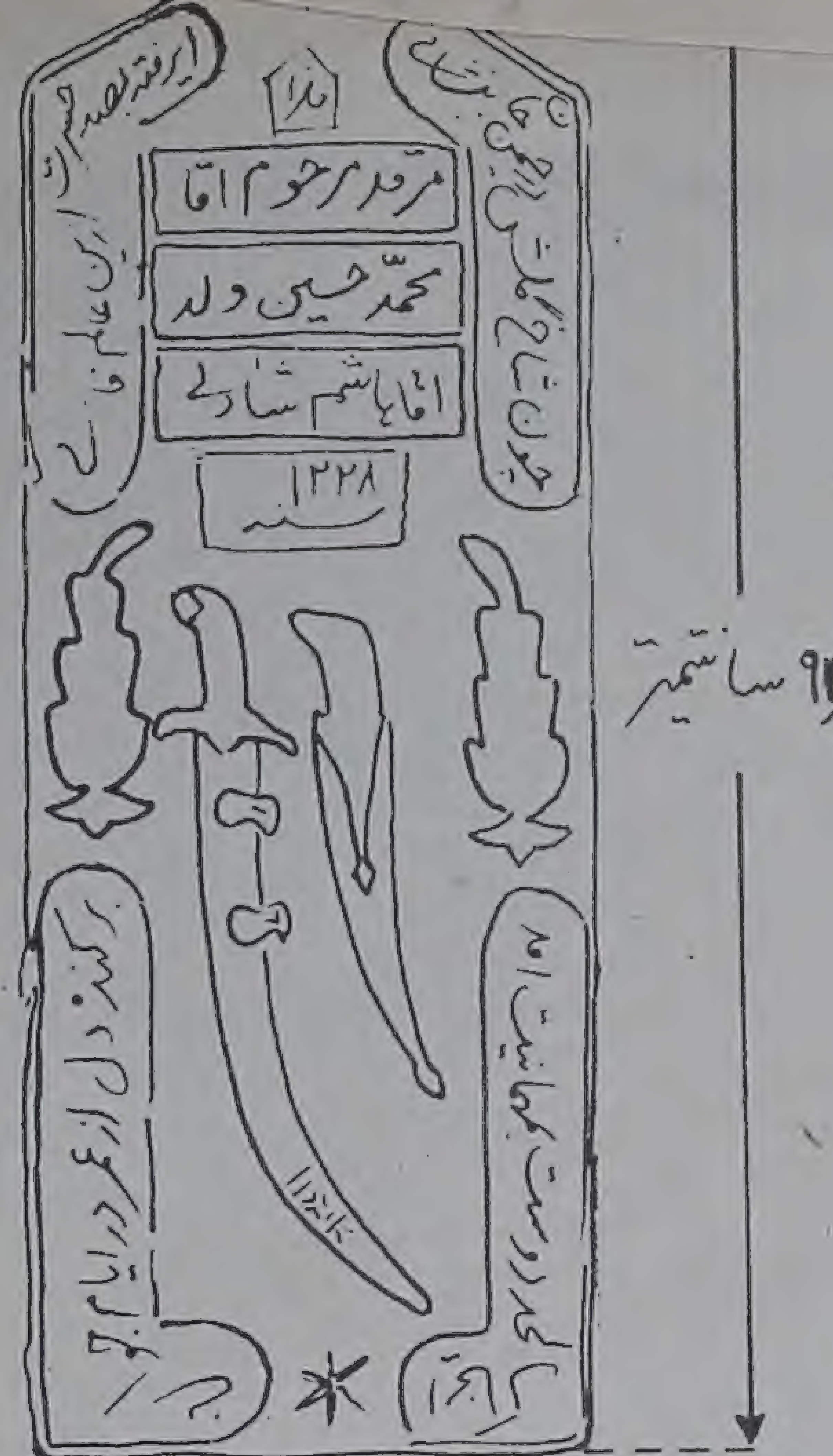
پازیها برسنگ مزارهاشان نقش ونگارهای سرو ، خورشید ، چراغ یا شمعدان ، گلاب‌دان ، مهر، شانه وتسبیح ونیز نقش قمه وشمشیرنگاشته‌اند واین همه یعنی‌که هم دین‌دار بوده‌ایم وهم دنیادار











سنگ مزار با نقشهای سرو ، قمه وشمشیر و با این دوبیتی عامیانه :

ای رفته به صد حسرت ازاین عالم فانی — بر کنده دل از عمر در ایـام جوانی

ای خاك لحد دوست به مهمانیت آمد — چون شاخ گلش درچمن جان بنشانی

«۳»

احوال عمومی ده : جمعیت و طایفه‌ها ، کوچه‌ها و خانه‌ها ، قلعهٔ کهنه ، قبرستان‌وسنگ‌قبرها، مسجد وحمام وتأسیسات‌جدید

پازی‌ها قریب به دویست خانوارند . ازاین عده ، شصت هفتاد خانوارشان کُردند و اولاد و احفادِ کردهائی‌که درزمان «شاه‌عباس کبیر» برای مقابله با ایل وطایفه‌های مهاجم ازبکان به نواحی شمالی «خراسان» کوچانده شده بودند . کردها البته هنوز گویش کردی خودرا فراموش نکرده‌اند ؛ ولی مانند بقیهٔ مردم «پاز» که پازی اصیلند وخودشان را «تات» می‌نامند به فارسی وبا همان لهجهٔ خراسانی سخن می‌گویند . کردهای «پاز» ازبقیهٔ مردم ده متمایز نیستند . زیراکه همه‌شان به هر صورت پازی‌اند وبه‌آب وملك «پاز» دل بسته‌اند . . حمام ومسجد وآب انبارشان‌که یکیست ، مدرسهٔ بچه‌ها هم یکی وقبرستان هم یکی . این‌است‌که باهم به مدارا رفتار می‌کنند واگرکسانی به قصد و غرض‌هائی‌که بوی سودجوئی می‌دهد به تفرقه‌اندازی دامن نزنند هرگز بگومگوئی پیش نمی‌آید .

حمام ومسجد ده دریك سمت آبادی ونزدیك به یکدیگر ومدرسه درسمتی دیگراست . کوچه‌های‌ده این‌اندازه کج‌وکوله هست‌که هرتازه واردی نمی‌تواند به‌آسانی چم وخمشان را یاد بگیرد . دیوار حیاط‌ها بلند است وخانه‌ها یك‌آشکوبه . مگر چند خانه‌که دوآشکوبه‌اند ومهتابی‌هاشان نرده‌های چوبی دارد که وقتی سایهٔ درختان حیاط راجمع می‌کنند دل‌انگیز می‌شوند.

خانه‌ها را عموماً روی به جنوب ساخته‌اندکه هم به سوی مرقد امام رضا(ع) است وهم خوب آفتاب می‌گیرد . جمعی ازخانه‌ها ، دروسط ده ، روی تپه‌ئی ساخته شده‌اندکه به نظر می‌رسد محل اصلی دهکده بوده‌است . زیراکه دوروبرش هم آثار خندق دیده می‌شود ومعلوم است‌که سابقاً هروقت خطر حمله به ده را پیش‌بینی می‌کردند خندق را آب می‌بستند . پازیها هم ازپدرهاشان شنیده‌اندکه یك وقتی همهٔ خانه‌های ده روی همان تپه فشرده بوده واطراف ده هم برج وبارو داشته وبا خندق احاطه بوده‌است . ومی‌گویند بعدهاهرقدرکه مملکت امن‌تر وبرج وباروها کهنه‌تر می‌شد ، خانواده‌های پازی هم یکی‌یکی جرئت می‌کردند وخانه‌های تازهٔ شان را بیرون از حلقهٔ خندق می‌ساختند وعاقبت «پاز» فعلی راگستردند .

ولی محل‌قدیمی«پاز» که ازتپهٔ وسط «پاز» هم قدیمی‌تر

است از «پاز» فعلی چند صد متری دور است. این محل که آثار ونشانه‌های یك تپهٔ باستانی را دارد درشمال «پاز» است که پازیها آن را «قلعه کهنه» می‌نامند. «قلعه کهنه» چهار گوشه است و دویست و سیصد متر عرض و طول دارد. در چاله‌ها وخرابه‌هایش که تیله‌ها وسفالینه‌های جوراجور هم ریخته است کندوکاو هم کرده‌اند. قدمت چند تکه ازاین سفالینه‌ها راکه به اهل فن نشان دادم به دوره‌های صدراسلام نسبت داده‌اند. به هرصورت، این «قلعه کهنهٔ» پازیها باید تا سده‌های چهارم وپنجم هجری آباد بوده باشد وخرابی‌اش را خدا می‌داند که به زور سیل وزلزله بود یا حملهٔ ترك ومغول.

غیراز «قلعه کهنه»، قبرستان «پاز» هم البته بیرون از آبادی است وجدا ازآن ودرسمت مغرب که دوبقعهٔ کاهگلی کوچك‌هم دارد. یکی‌بقعهٔ «پیرمزار» ویکی‌دیگر «سیِّدکشته»، که پازیها به‌آنها معتقدند ودرعزاداریهای ماه محرم ویا در روزهای مبارکی مثل عید فطر به زیارتشان می‌روند وآنهائی هم‌که نذر دارند هرشبه دراین بقعه‌ها شمع روشن می‌کنند. درقبرستان گوشهٔ متبرّك دیگری هم دارندکه سنگهای بلند سفید ایستاده‌ئی‌دارد ونامش‌راگذاشته‌اند «دُلْدُلْ» ومعتقدند که مراد هم می‌دهد. غیرازاینها، بقیهٔ قبرستان‌پوشیده ازقبرها وسنگ قبرهائی است‌که عموماً با نقش ونگارهای عامیانـه حکاکی شده‌است. نقش «سرو»، «خورشید»، «چراغ» یا «شمعدان»، «گلاب‌دان»، «مُهر» و «شانه» و «تسبیح»، ونیز نقش «قمه» و «شمشیر». واین همه یعنی‌که هم دیندار بوده‌ایم وهم دنیادار. وشعرهای عامیانه‌ئی‌که براین سنگ‌قبرها نوشته‌اند بعضی عجیب‌گیراست. ازنقل چند بیت خودداری نمی‌کنم:

«حیف و هزار حیف ز سرو روان ما
کز پا فتاد داغ غمش سوخت جان ما»
«شد زرد نوبهار رخش ازخزان مرگ
پژمرده گشت شاخ گل ارغـوان ما»

ویا این دوبیت:

«ای رفته به صد حسرت ازاین عالم فانی
برکنده دل از عمر در ایّام جوانی»
«ای خاك لحد دوست به مهمانی‌ات آمد
چون شاخ گلش در چمن جان بنشانی»

قبرستان پازیها مرده شوی‌خانه ندارد وپازیها هم مرده‌شوی ندارند. هرکس درراه خدا ممکن‌است مرده‌شوئی کند؛ درحیاط همان‌خانه‌ئی‌که مرگ‌اتفاق‌افتاده‌است ویا درحمام ده.

حمامشان که به مسجد ده نزدیك است قدیمی‌است وملکش هم عمومی. سابقاً با کاه یا گون بیابان سوخت حمام را راه می‌انداختند. وحالا چند سال است‌که آتشخانه‌اش را با روغن سوخته روشن می‌کنند. حمامی راکسانی ازاهل ده‌که نفوذ واعتبار بیشتری دارند انتخاب می‌کنند. حمامی البته به نظافت وآب وسوخت حمام رسیدگی می‌کند. ولی مزد ومواجبش را سالانه سرخرمن می‌گیرد.

حمام را هرروزه ازصبح تا بعدازظهر زنانه قرارداده‌اند وازبعدازظهر تا صبح روز بعد مردانه.

مسجد ده پیشنماز یا مُلّای شناخته شدهٔ مشخصی ندارد. پازیها سابقاً ملائی داشتندکه اهل «پاز» بود ودرهمانجا هم سکونت داشت. ولی بعد ازفوت او فقط درماه مبارك رمضان ودردههٔ اول محرم ملاهائی به ده می‌آیند وهریك چند شبی درمسجد به منبر می‌روند وموعظه می‌کنند. مزد روضه‌خوانی را پازیهاکم‌وزیاد ازبین خودشان‌جمع‌می‌کنند وبه ملا می‌دهند. هرشب هم یکی‌شان ملا را به خانه دعوت می‌کند تا هرملائی که به ده می‌آید ازحیث خوروخواب درمضیقه نباشد.

پازیها درکنارمسجدشان آب‌انباری هم دارندکه خودشان آن را «حوض‌انبار» می‌نامند. آب‌انبارشان راکه پاشیرش زیر پانزده بیست‌تا پله است، زمستانها آب می‌بندند. دردوسال اخیر احتیاج به‌آب‌انبارکمتر شده‌است. زیراکه به‌سرمایهٔ یکی ازخرده مالکان «پاز» چاه نیمه عمیقی به‌قصدآبیاری مزرعه‌ها درسمت جنوب ده حفر شده است وزنان پازی ازآب نهر همان چاه با سطل وکوزه به خانه‌هاشان آب می‌برند.

غیرازچاه نیمه عمیق‌که آبش با موتورکشیده می‌شود، دوآسیای موتوری هم ازشش هفت سال پیش درده هست‌که پازیها گندمی راکه باید برای خورد وخوراك خودشان پخت وپز کنند دراین آسیاها آرد می‌کنند. ازدهکده‌های کوچك دوروبر «پاز» هم به‌این آسیاها گندم می‌آورند.

درده دو دکان بقالی هم هست؛ هردکانی‌کنار خانهٔ صاحبش. این بقالیها هم البته مانند بقالیهای هردهکده‌ئی‌اشیاء خرازی وبزازی ونیز نوشت‌افزار هم می‌فروشند. هربقالی، هرساله دردفتری برای مشتریها حساب باز می‌کند تا آنان در طی سال اشیاء ولوازمی راکه می‌خواهند ازدکاندار بخرند وپولش را وقتی‌که محصول‌کشتشان را برداشت‌کردند بدهند. بعضی وقت‌ها هم مشتریها ظرفی‌گندم یا چند تخم مرغ به دکان می‌آورند وکمی قند وچای می‌برند ومثلاً معاملهٔ «پایاپای» می‌کنند. پازیهائی هم‌که بالنسبه مرفه‌اند والبته رفت وآمدشان با «مشهد» بیشتراست، معمولاً اشیاء ولوازمی‌راکه می‌خواهند از «مشهد» می‌خرند ومحصولشان را هم خودشان به «مشهد» می‌برند.

پازیها، ازتأسیسات جدید، غیرازمدرسه‌که شش‌کلاسه است، «شرکت تعاونی روستائی» و «انجمن ده» هم دارند. رئیس انجمن‌که یکی از خرده مالکان دهکده است و عزت واحترامی دارد، امورکدخدائی ده را هم به عهده گرفته است. ولی به عنوان کدخدائی مزدی نمی‌گیرد.



آقای خوش‌نویس‌زاده در حال
نگاه‌کردن به یکی از آثار
سوخت خود

خوشنویس‌زاده هنرمندی چیره‌دست در سوخت

هنرمندانی هستند که آخرین استادان چیره رشته‌هایی ازهنر ملی وبومی این ملك‌اند. ادامه وزندگی این هنرها درآنها جاری‌ست وآنان آخرین سرچشمه‌های غنی و وفادار ذوق والهام وآفرینش هنرهائی اندکه اینك ازاعتلا وجاذبه ورونق افتاده است.

«سوخت معرق» یکی ازاین هنرهای پرظرافت وزو به فراموشی‌ست، هنری ترکیبی‌که قرنها درخشش و اعتباری گرامی داشته - واینك تنها دونفرندکه استاد مسلم این هنر دیرینه‌اند وبا خون‌وجان خویش به‌آن فروغ‌وحیات می‌بخشند.

«حسین خوشنویس‌زاده» یکی از این دو و نامی‌ترین هنرمند سوخت‌کار است.

* * *

«سوخت معرق» در ازمنه‌گذشته گرانمایه‌ترین «هنر» بود. تنها استادان خبره رشته‌های گونه‌گون هنری دراین‌زمینه

کارمیکردند، چراکه «سوخت» هنری‌ترکیبی‌ست ومجموعه‌ای متنوع ازهنرهای ظریف را شامل میشود

«سوخت» بیش ازهمه با «مینیاتور» قرابت دارد، اما هنرمند سوخت‌کار ناگزیراست‌که درزمینه «تذهیب» و«خط» وگاه «تشعیر» نیز ازمهارت فوق‌العاده‌ای برخوردار باشد.

«خوشنویس‌زاده» پیرامون تفاوت‌های‌اساسی «سوخت» و «مینیاتور» توضیح میدهد :

– مینیاتور طراحی ونقش است، اما «سوخت» را روی پوست آهو طراحی میکنند وآنگاه میبرند وروی زمینه‌ای

یك اثر سوخت ازخوش‌نویس‌زاده



ازپوست میشن وتیماج می‌چسبانند .

برای‌ترسیم خطوط درطراحی سوخت، بیشتر ازآب طلا استفاده میکنند . نه طلای معمولی ، ازطلای پرورده .

نخست طلا را طوری آتش میدهند که مثل موم نرم شود، بعد فلزگداخته را لای پوست می‌پیچند وبه داروهای شیمیائی مخصوصی میآمیزند . آنگاه نوبت نرم‌کردن طلاست . باید آنقدر چکش بخورد وکوبیده شودکه یك مثقال طلای اشرفی تا یکمترمربع نازك وگسترده شود . تا وقتی طلا به این حالت نرسد، برای‌کار «سوخت» آماده نیست . پروردن طلا مدت مدیدی وقت میگیرد وپس‌ازآن طلا برای نقش وطرح سوخت مهیا میگردد . تازه هرنوع طلا برای این‌کار مناسب نیست . درگذشته سکه‌های طلا مورد استفاده بود، اما اینك‌که این سکه‌ها صورت عتیقه یافته، ازشمش طلای لندنی برای آبرنگ نقشهای سوخت استفاده میشود .

«خوشنویس‌زاده» ادامه میدهد :

– اصولاً «سوخت» هنردشواری‌ست، نه‌تنها دشواربسیار وقت‌گیر است . بهمین جهت درگذشته نیز تعداد هنرمندان سوخت‌کار همیشه معدود بوده است .

اغلب یك اثرسوخت را تعدادی ازهنرمندان رشته‌های مختلف بطور مشترك انجام میدادند، یعنی یك‌گروه هنری مرکب ازاستادان خط، تشعیر، تذهیب ومینیاتور هریك‌کار قسمتی ازیك تابلو سوخت را به عهده میگرفتند . چنین بود که درقدیم «سوخت» راکمال هنرها میدانستند وآثار سوخت پرارزش‌ترین کارهای هنری بود .

***

مبداء هنرسوخت بطوردقیق درتاریخ مشخص نیست . کسی نمیتواند بگویدکه اولین اثرسوخت بوسیله‌کدام هنرمند ایرانی ودرچه دوره‌ای بوجود آمده است . قدرمسلم اینکه سوخت پس ازمینیاتور متولد شد ونخستین هنرمندان سوخت برگزیده‌ترین مینیاتوریست‌های‌گذشته بوده‌اند .

رواج این هنر درعهد امیرتیمورگورکانی بود، چراکه امیر به این هنر علاقه بسیار داشت وهنرمندان سوخت‌کاررا صله میداد وگرامی میداشت .

دوران صفویه یکی دیگر از اوجهای درخشان هنر سوخت است . دراین دوره مینیاتور نیزکمال بیسابقه‌ای یافته بود واین نشانه نزدیکی بسیار این دوهنر است . سوخت مدتی راه انحطاط پیمود ومجدداً رونق یافت . معروفترین هنرمندان «سوخت معرق» محمدتقی صحاف بودکه حدود یك قرن پیش میزیست. آثاری‌که‌ازاو مانده میراث‌های هنری گرانقدری‌ست.

«میرزا عباس‌خان ذوالفنون» نیز یکی‌ازچهره‌های‌برجسته هنرسوخت است‌که ۴۰ سال پیش زندگی میکرد .

او عتیقه فروش بود .



نمونه دیگری از سوخت معرّق
اثر خوش‌نویس‌زاده

***

گزیده‌ئی از آثار «سوخت» ومینیاتور «خوشنویس‌زاده» اینك نه‌تنها در موزه هنرهای زیبای تهران ، در موزه‌های مختلف هنری جهان نگهداری میشود . پاره‌ای ازاین آثار بعنوان هدایائی که نمایشگر روح هنر وملیت ایران است برای سران کشورهای بزرگ جهان فرستاده شده . چنین است که خوشنویس‌زاده از «ترومن» رئیس جمهور اسبق امریکا ، « الیزابت » ملکه انگلستان ، استالین ، کندی و خروشچف تقدیرنامه دریافت داشته است .

از کارهای او ٦٦ مستشرق اروپائی فیلمبرداری کرده‌اند واین کارها منحصر به «مینیاتور» و «سوخت» نیست ، او درانواع خط نسخ ، رقاع ، نستعلیق ودرتذهیب ، طلاکوبی بویژه تشعیر کارهای ارزشمندی عرضه کرده است . «تشعیر» گونه‌ای طراحی‌ست که مرغ‌وپرنده ودرخت‌وگلبوته را منعکس می‌کند . این طرحها را با رنگ و گاه رنگ وآب‌طلا وپاره‌ای ازموارد باآب طلای خالص ترسیم مینمایند وازآن درحاشیه ویا متن مینیاتور وتذهیب استفاده میکنند .

***

خوشنویس‌زاده به‌سال ١٢٨٨ دراصفهان متولد شد . پدرش حاج میرزا محمد معلم ازتذهیب‌کاران وخطاطان نامی بود . درمکتب پدر او با هنر آشنا شد .

میگوید :

– پدرم زندگی را با هنر وهنررا با زندگی بطرزظریفی آمیخته بود . درهنرمیزیست اما هنررا وسیله‌ای برای صیقل وتعالی روح میدانست . بااین اعتقاد بودکه کوشید ازکودکی مرا هم بدنیای خودش بکشاند ، بدنیای رنگین وپرجاذبه هنرها . . .

ازآنروز ٥٠ سال می‌گذرد ، آنروزی‌را میگویم که پدرم برای نخستین‌بار مرا بطورجدی با الفبای هنرآشناکرد ونیم قرن است که من این راه را دنبال می‌کنم .

هنرسوخت را نزد «میرزا عباس ذوالفنون» آموختم .

او ازاستادان خبره وانگشت‌شمار این هنربود. تنها نقص کارش این‌بود که طرح سوخت را خودش تهیه نمیکرد . نقص طراحی وی راکمال وظرافت درخشانش درسوخت جبران میکرد واز او هنرمندی چیره وبی‌بدل میساخت .

نخستین زمینه‌کار «سوخت معرق» خطاطی وتذهیب است . من پیش ازآنکه به‌کار سوخت بپردازم مدتها دراین زمینه تمرین وتجربه‌کردم . حتی مدتی به مینیاتور پرداختم . زمینه مشترك کار نخست آشنائی وسپس دوستی عمیقی بین من و «بهزاد» هنرمند نامدار–که یادش گرامی‌باد – بوجودآورد. ماحتی‌کارهای مشترك درزمینه سوخت ومینیاتور انجام دادیم وتا پایان زندگی بهزاد دوستی ما با فرستادن نامه‌های‌گاه وبیگاه‌که همه آنها را حفظ‌کرده‌ام به‌گرمی ادامه یافت .

***

هنر اگر به بازار بیاید . از اصالت می‌افتد ، به هرز میرود . هنر باید درخود تغذیه‌کند وازخود مایه بگذارد . اگربخواهد وسیله سود وکسب وکار شود وپشت ویترین‌برود، ناگزیر ازصداقت دورمیشود وهنری‌که صادق نباشد هنرنیست.

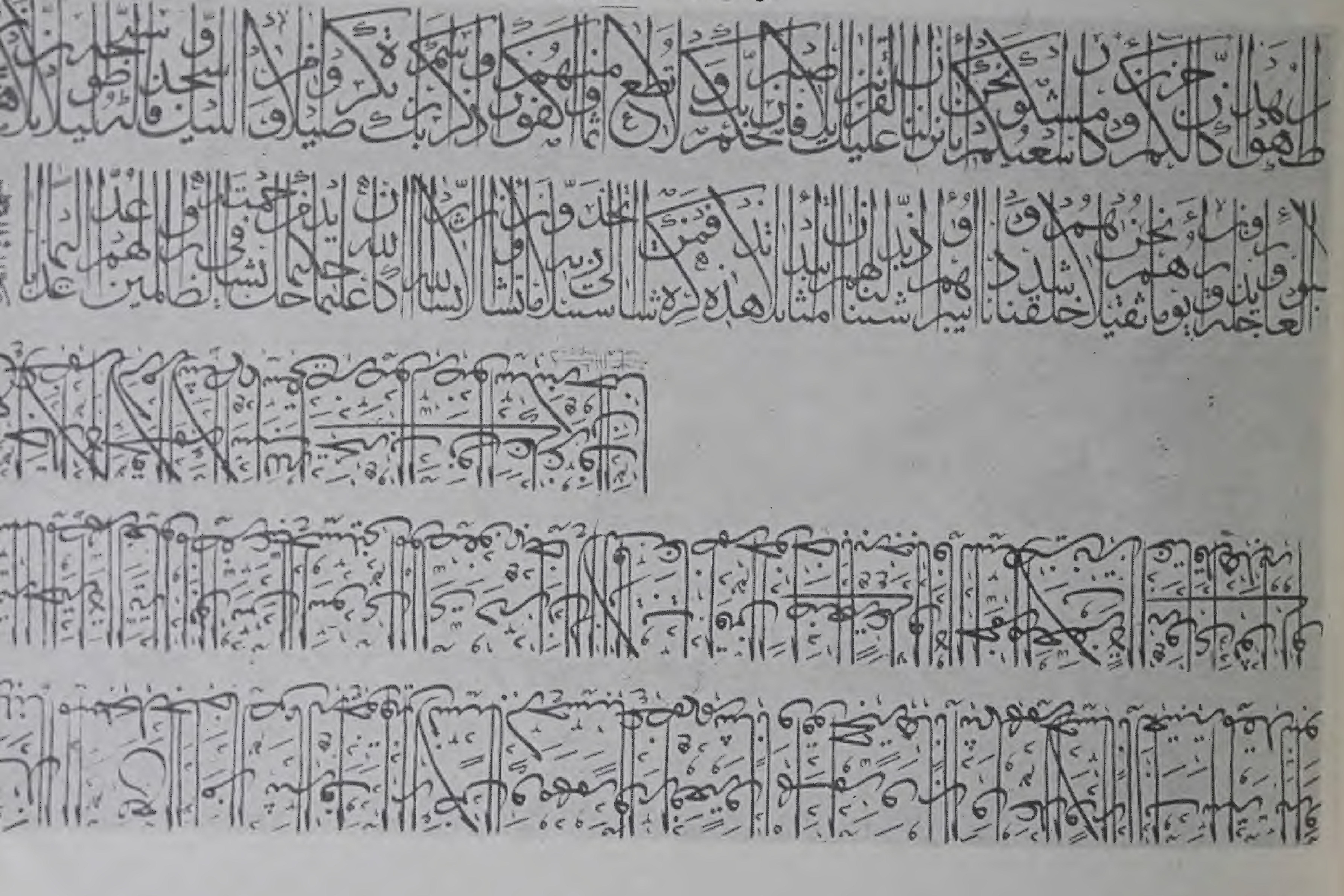
«خوشنویس‌زاده» براساس چنین‌اعتقادی‌ست‌که ادامه میدهد:

«کارهای سبك هنری مدتی‌ست‌که دراصفهان زیاد شده . نه‌تنها دراصفهان دربسیاری ازمراکز هنری این ملك . این کارهای‌کم‌ارج درانظار خارجی‌ها به‌قدر ومنزلت هنرهای گرانمایه بومی و ملی ما لطمه میزند. اثر ارزشمند هنری‌کمتر دردسترس توریست‌ها وعلاقمندان قرار میگیرد . درواقع یك موج سوداگری وسودجویی به دلالان فرصت داده‌که به عرصه هنرهم قدم بگذارند . این آغاز یك انحطاط ویا لااقل یك بیراهی‌ست .

شك نیست‌که هنرهای اصیل ما هرگز نمی‌میرند ، اما برای‌آنکه‌آسیب وخدشه‌ای به روح‌آنها واردنیاید وهنرجویان جوان به‌گمراهی‌کشیده نشوند ، لازمست‌که دولت ازاین هنرها حمایت‌کند ، هنرمندان حقیقی را تشویق نماید واز رواج کارهای سبك وکم‌ارزش پیشگیری‌کند .

«هنر» گیاه شریفی‌ست‌که به مراقبت بسیارنیازمندست ...

نمونه‌ای ازخط خوش‌نویس‌زاده



مراسم دعای باران در گوشه و کنار فارس

ابوالقاسم فقیری
ازانتشارات اداره‌کل فرهنگ وهنر فارس

بی‌بارانی برای روستائیان این سرزمین مصیبت بزرگی است، روستائیان فارس هم نه‌تنها ازاین بلا درامان نیستند بلکه میتوان جلوه‌ی این مصیبت را دربیشتر ایام سال ازسیمایشان خواند. زارع فارسی همیشه چشم به‌آسمان دوخته است تا کی باران ببارد.

درفارس نیز مانند بسیاری ازنواحی دیگر گندم را بیشتر بصورت بخس (دیم) کشت میکنند وپیداست‌که اگر سالی باران نبارد یا کم ببارد چه سرنوشتی درانتظار آنهاست. درهنگام بی‌بارانی هرگروه ازمردم به‌طرزی خاص دعا میکنند واز درگاه خداوند میخواهندکه‌کاری‌کند تا باران ببارد. آنچه درزیرمیخوانید مراسمی است‌که درنواحی دشتی ودشتستان، نی‌ریز، ممسنی وقریه سیف‌آباد وچاه‌انجیر سروستان بوشهر و ایل باصری انجام میگیرد. این مراسم ازآن مراسمی است‌که اززمانهای بسیارقدیم درزندگی آنها سابقه داشته‌که هنوزهم همچنان وبا همان شکل‌خاص‌اجرا میشود. باشدکه این مختصر موردتوجه خوانندگان صاحبدل هنر ومردم قرارگیرد.

دعای باران در دشتی و دشتستان

(بروایت ابراهیم جنگجو)

در دشتی و دشتستان هنگامیکه باران دیرکرده باشد همه کم وبیش ازباران صحبت میکنند تا سرانجام تصمیم میگیرند که گِلِی Geli درست‌کنند. یکنفر ازاهالی ده حاضرمیشود که(گِلِی) شود وی را با برگ درختهای گوناگون منجمله درخت خرما میپوشانندکلاه‌کاغذی بسرش میگذارند برچوبی سوارش میکنند وچوبی هم به‌دستش میدهند سپس عده‌ای از اهالی‌کوچك و بزرگ و زن و مرد عقب(گلی) راه میافتند وبه در خانه‌های ده رفته وچنین میخوانند:

گلی، گلی‌نا – شاخ زرینا، گلی اومده دم خونتون – سی خاطر کَل[1] نونتون*.

باید توجه داشت‌که هرنیم بیتی را دسته‌ای میخوانند همینکه دسته اول کارشان تمام شد دسته دوم شروع میکنند اگر در منزلی باز باشد بدون هیچ پرس‌وجویی همه وارد آن خانه میشوند وگلی شروع میکند حیاط را جاروزدن با چوبی‌که برآن سوار است وآن چوب را ازچوب درخت نخل انتخاب میکنند وصاحب خانه موظف‌است‌که چون گلی بخانه‌اش آمده چیزی باو بدهد هرچیزی‌که به‌گلی بدهند قبول میکند زیرا چندین نفر کیسه همراه دارندکه چیزهای بدست‌آمده را درآن میریزند. دراینجا اگر صاحب‌خانه چیزی بآنها داد باهم میگویند: خونه شاه مشتیش داد، خونه گدا هیچیش نداد – اگرصاحبخانه آب روی‌گلی ریخت همه باهم میگویند: نَه اُو بی‌بارون‌بی[2]– این مراسم ادامه دارد تا همه خانه‌های ده را سربزنند بعد چیزهای بدست‌آمده را درخانه یکی از ریش سفیدان ده میگذارند ودرهمانجا اعلام میکنند فردا شب بیائید شُلّه[3] گلی بخورید. زیرا میخواهیم قبله دعا برویم – فرداشب همه جمع‌میشوند شُلّه رامیپزند وآنرا درسینی‌بزرگی که معروف به سینی فراشبندی است میریزند و دور از چشم دیگران مهره‌ای را زیر شله پنهان میسازند بعد آش را بین اهالی قسمت می‌کنند ویکی دونفر مواظبندکه مهره نصیب چه

---

[1] – کَل به فتح اول – تکه پاره‌ای ازنان

* Geli - gelinâ - câx - zarinâ - geli - umade - dam xunatun - xâter-kale - nunetun.

[2] – نه آب نبود باران بود. Na-ov-bi-bârun-bi

[3] – آش – شله Colle

کسی میشود بمجرد اینکه مهره نصیب کسی شد یك آسك[4] بدوشش میدهند سپس همه جمع میشوند یکنفر قرآن روی سر میگذارد ودیگران باتفاق آنمرد آسك بدوش با شادی وهلهله این ابیات را میخوانند :

پیرزن کوری تششه – لنگه آسك کولشه
قبله دعا می‌شیم – سی او خدا می‌شیم[5]

مجدداً همه باهم میخوانند :
قبله دعا می‌شیم – سی او خدا می‌شیم

وباز اینطور میخوانند :
"مشتی جوی داشتیم – پس تلی کاشتیم – نصفی سوی تو – نصفی سی مو[6] – اله تو بزن بارون – سی مای عیال وارون[7].
وباز میخوانند :
گلی ما تششه – لنگه آسك کولشه – قبله دعا می‌شیم – سی او خدا می‌شیم .

دراینجا مردم واقعاً ازروی قلب با خضوع وخشوع بی‌مانند این ابیات را می‌خوانند آنگاه یکی ازریش سفیدان جلو آمده ضامن میشود میگوید اگر تا فلان روز باران آمدکه هیچ وگرنه مجدداً آسك را بدوشش میدهیم وهرچه سنگ بیابان است به تنش خورد میکنیم بدین ترتیب دست ازسر وی برداشته وبه خانه‌هایشان برمیگردند تا روز مقرر اگر باران آمدکه هیچ وگرنه دوباره سراغ همان آسك بدوش روز قبل میروند لنگه آسك را بدوشش میدهند باز بقبله دعا میروند ابتدا مقداری سنگ بوی پرتاب میکنند سپس سوره‌ای ازقرآن میخوانند ونماز طلب باران میخوانند تا خداوند آرزویشان را برآورده سازد آنچه دراین مراسم جالب است صفا وپاکی بی‌مانند آنهاست که برای ما شهریها این صفا وپاکی مدتهاست که مفهوم راستین خودرا ازدست داده است .

دعای باران در نی‌ریز

(بروایت ازاحمد حق‌باعلی)

در نی‌ریز هنگام بی‌بارانی مراسمی بجای میآورند بنام شُلَّه شُل° شُل° بارون[8]، انجام این مراسم بدین طریق است که سرشب یك نفر ازریش‌سفیدان محل به بچه‌ها حالی میکندکه وقت شُلَّه شُلَّه است بچه‌ها هم یکدیگررا خبرمیکنند عده‌ای با خودکیسه ، بعضی‌ها زنگ ازهمان زنگهائـی‌که بگردن گوسفندان آویزان میکنند ، چند نفری هم کاسه بدست سر دکه محل جمع میشوند بعد درحالیکه زنگها را بصدا درمیآورند درکوچه‌ها راه میافتند ودرخانه‌ها رفته واینطورمیخوانند :
شُلَّه ، شُل°شُل° بارون – ای خدا بده بارون – بارون نمی‌یاد بارون – ازدست گنه‌کارون – گندم بزیرخاکه – از تشنگی هلاکه .
بیت آخری را دومرتبه میخوانند معمولاً صاحب‌خانه چیزی بآنها میدهدکه بعنوان تشکرمیگویند :

ای خونه شربت قنده که خدا درش نبنده[9]

واگر چیزی بآنها ندادند ومأیوس شدند چنین میخوانند :

کُتِمـِه و کُتِمـِه شاءاله خونت بتمه[10]

چیزهای جمع‌آوری‌شده را میفروشند ومواد اولیه حلیم را میخرند وشب بعد درکنارمسجد محل دیگها را بارمیگذارند وعده‌ای ازاهالی پای‌آن مینشینند ودعا میخوانند تا نیمه‌های شب‌که حلیم پخته شود واکثراً بعنوان تبرك ازاین حلیم میبرند ومیخورند احیاناً اگرحلیم تلخ وبدمزه ویا سیاه شود مردم آنرا بفال بد واگرخوشمزه شد آنرا بفال نیك میگیرند ویقین دارندکه به مرادشان‌که همان آمدن باران است میرسند .

دعای باران درممسنی

میخوایم بریم قبله دعا – بلکه خدا رحمش بیاث – سی بندگان روسیاه – یه قطره آبی بیات .
درممسنی هنگام بی‌بارانی بچه‌های دهکده دسته‌ای ده بیست نفری‌تشکیل میدهند وهرکدام دوسنگ به دست میگیرند وبهم میزنند ومیخوانند :

هَـدرسه آی هَـدرسه هَـدرسه آی هَـدرسه[11]
الله تو بزن بـارون رزق عیـال وارون

آنگاه همگی بدرخانه‌ها میروند و چیزی درخواست میکنند وصاحب‌خانه باندازه توانائیش مقداری هیزم یا گندم یا برنج یا پول بآنها میدهد وکودکان بعنوان تشکر میگویند :
خونه گَچی – پر همه چی .
اما اگرصاحب‌خانه چیزی بآنها نداده باشد میگویند :

---

٤ – آسك – دست‌آس .
٥ – برای آب خدا «باران» میرویم . Si-ov-Xodâ-micim
٦ – نصفی برای من . Nesfi-si-mo
٧ – مای – ماها . Mây
٨ – Coll - col - col - bârun
٩ – ای – این .
١٠– بتمه – خراب بشود .
Koteme - o - koteme câlle - xunat - boteme
١١– Hadorse - ây - hadorse

خونه گدا هیچمون نداد .
یا :
خونهٔ که خشکه خشکه   پرش گی تیله مشکه[12]
خونهٔ که تنگه تنگه   پرش چال پلنگه
اما اگرصاحب‌خانه روی بچه‌ها آب پاشید آنها چنین میخوانند :
آبش دادی نونش بده   آبش دادی نونش بده
یا :
ترم کردی خشکش کن   ترم کردی خشکش کن

آنگاه سردسته کودکان چیزهای بدست‌آمده را میفروشد وخرما میخرد ودرمیان یکی ازخرماها ریگی پنهان میکند وبچه‌ها هریك یکی ازخرماها را برمیدارند خرمائی که ریگ درآن پنهان است به هرکس برسد کودکان دیگرشروع به‌زدن او میکنند تا اینکه یکی ازکودکان ضامن میشود وضمانت میکندکه اگر تا سه روز دیگرباران آمدکه هیچ وگرنه حاضر است بجای اوکتك بخورد. بعدازسه روز اگر باران آمد دیگر کتکی درکارنیست وگرنه ضامن را میگیرند ومیزنند بازهم مراسم دنبال میشود .

دعای باران درقریه چاه انجیرسروستان

(بروایت ازجواد جوکار)

درچاه انجیرسروستان هنگام بی‌بارانی بچه‌ها جمع شده ویك نفرراکه قادر به خنداندن دیگران باشد انتخاب میکنند ابتدا این شخص را نمدپوش میکنندکه اگرروی‌آن آب ریخته شود سرما نخورد ریش وسبیل انبوهی هم برایش تهیه میبینند ودوتخت مَلْکی(نوعی گیوه) هم دوطرف‌سرش‌نهاده می‌بندند باین ترتیب معلوم است‌که وی چه ریختی بهم میزند برچوبی بلند سوار میشود سرچوب زنگی‌آویزان‌است وهمچنین‌برگردن این شخص زنگی میآویزند بندی هم بسرچوب می‌بندندکه دنباله‌اش دردست یکی ازاهالی است واین‌کاررا بخاطر این انجام میدهندکه وی نگریزد چون دائم اینطرف وآنطرف حرکت میکند وقصد فرار دارد . وی را پیرمرد مینامند .
وبدرخانه‌ها میروند وبدرهرخانه‌ای رسیدند ازپیرمردمیپرسند:
ازکجا میآئی ؟
پیرمرد : ازمازندرون
چی‌چی آوردی ؟
پیرمرد : برف وبارون
چند تا بچه داری ؟
پیرمرد : هزارتا
چند تا را آب برده ؟
پیرمرد : ۲۰۰ تا

وازاو میخندند وآب روی اومیریزند وبچه‌ها درحالیکه ببالا میپرند اینطور میخوانند :
کوس‌کوس‌کرونه[13]   امید خدا بارونه
یکمن جوی داشتیم   سرتُلّی کاشتیم
خدا بده بارون   برای گله دارون .

صاحب‌خانه دراینجا چیزی باو میدهد وبدین ترتیب تمام ده را میگردند چیزهای بدست‌آمده را فروخته وانجیرمیخرند ودرمیان یکی ازانجیرها ریگی پنهان میکنند وانجیرها را مابین بچه‌ها قسمت میکنند وچنین میگویند :
ما بچه‌های چاه انجیر   میخوریم خیلی انجیر
انجیر که نون نمیشه   بارون بیا همیشه
امید خدا می‌باره   برای مای بیچاره

ریگ نصیب هرکس شد بچه‌های دیگر شروع میکنند وی را زدن تااینکه یکی ضامن میشود میگوید تا سه روز دیگر باران می‌آید اگرآمدکه هیچ اگر نیامد این بار خدمت ضامن میرسند ومراسم ادامه مییابد .

دعای باران درسیف‌آباد سروستان

(بروایت خدایار احمدی)

درقریه سیف‌آباد سروستان هنگام بی‌بارانی مراسمی‌بجای میآورند بنام کُسَنگَلون[14]. ماجری ازاین‌قراراست‌که عده‌ای ازبچه‌ها جمع میشوند ومردی را بنام رئیس انتخاب میکنندکه آنراکوسه مینامند.کوسه ریش وسبیل سفیدی میگذارد زنگی برگردن میآویزد ودوشاخ درسرش‌ترتیب میدهند نمدی‌برپشت دارد وچوبی مانند عصا دردست میگیرد.کوسه شروع به‌نواختن زنگ میکند بدین ترتیب همه متوجه وجودکوسه میشوند وکوسه درجلو وبچه‌ها ازعقب سرش حرکت میکنند وبهمه خانه‌ها سرمیزنند واینطور میخوانند :
کوس کوس کرونه   امید خدا بارونه
خدا بده بارون   بهر عیال وارون
خدا بده رحمتی   از بهر یه تکه نون

بهرخانه‌ای‌که رسیدندکوسه زنگ «قربوس» Garbus خودرا بصدا درمیآورد صاحب‌خانه در را باز میکند وهمه وارد میشوند وبا شادی درحالیکه ببالا میپرند چنین میخوانند:
کسنگلون نادرشا   بارون زده رو بشا[15]

۱۲– پر است ازفضله بچه موش
xúney - ke - xocke - xocke - porec - gi - tile - mocke
۱۳– Kuss-kuss - karune
۱٤– کسنگلون Kosangalun
۱۵– گندم بش «بخس» دیم‌کاری .
Kosangalun - nâder-câ - bârun - zade - ru - baccâ

پنج من جوی‌داشتیم پشت تلی کـاشتیم
ما بچه های نادون امید رحمت داشتیم

دراینجا کوسه زنگ خودرا گاهی آرام وگاهی بشدت بصدا درمیآورد وبصدای لرزان میگوید : بدادم برسید . صاحب‌خانه میپرسد پیرمرد چی شده ؟

کوسه میگوید : بچه‌هام سیل برده به رودها — سپرده رودهاگوهرانم — بحلق ماهی برده . صاحب‌خانه مقداری آرد ویا پول بآنها میدهد وهنگامیکه ازخانه بیرون میروند کمی آب روی آنها میریزد وبدین ترتیب همه خانه‌های ده را میگردند. بعد همه درمیدانچه ده جمع میشوند. کوسه آردها را خمیر کرده وگِـرده[16] میپزد ووسط یکی ازنانها ریگ مینهد وهمچنین ازپولهای بدست آمده قند و چای درست میکنند ضمناً بوته Bute (خارهای صحرائی) آورده آتش میزنند ولباسهای خودرا با آن خشك میکنند ومیگویندکه باران مارا خیس کرده . آنگاه‌کوسه شروع میکند به قسمت‌کردن‌گرده وچای ، چای را مخصوصاً بی‌قند وداغ به بچه‌ها میدهند تا صدایشان درآید هرکه اظهارگله کرد کوسه بعنوان اینکه فرزندش سرپیچی‌کرده شروع میکند وی راکتك زدن تااینکه یکی ضامن میشود ومیگوید اگر تا چند روز دیگر باران‌آمد که هیچ وگرنه حاضرم جای اوکتك بخورم البته چون بچه‌ها با صفائی مخصوص این مراسم‌را بجای میآورند چه بسا دروقت معین باران میبارد وآنها به‌آرزویشان میرسند .

دعای باران دربوشهر

(بروایت ابوالقاسم ایرانی)

تا ده سال پیش ازاین بیشتروامروز روزکمترزمستانهائی که باران دیرمیکند وخطر خشکسالی احساس میشود مردم هرکوی وبرزن بوشهر بسرپرستی ریش سفیدان وبزرگترهای خود شب جمعه‌ای را انتخاب میکنند اجتماعی تشکیل میدهند ودیگران را باگفتن :

پاش تا بریم قبله دعا[17]
بلکه خدا رحمش بیا[18]
بیا تا بشیم قبله دعا[19]
بلکه خدا رحمش بیا

به جمع شدن دعوت میکنند جمع که جور شد ، عده بحد کافی راه میافتند وبسوی محلی بنام (قبله دعا) ودسته جمعی شروع میکنند به خواندن :

بار بارونی Bâr - bâruni
شار شارونی Câr - caruni
الله تو بده بارون
سی مای عیال وارون[20]
مشت جوی داشتیم
سرتُلّی کاشتیم[21]
بارون ز دودر اومد
مشتی مو ، مشتی تو[22]
مشتی خیر بارونی[23]

و دم هرخانه‌ای توقف میکنند وادامه میدهند :

تال خیز می مُشْتَك[24]
یه تکه نانـی مشتك[25]
یه دسته دونی مشتك[26]

که قسمت اول را یك عده وکلمه (مشتك) را عده‌ای دیگر درجواب‌آنها میگویند وصاحب‌خانه هم بسته به وسعش مقداری حبوبات — هیزم — پول ویاچیزهای‌دیگر که بکارفراهم‌آوردن آش بخصوصی‌که خواهند پخت بیاید به‌آنها میدهند و نیتی هم میکنند. دراین هنگام یکی ازبزرگترها میخواند :

بچه‌دار جمعیت جواب میدهند آمین
ننه‌دار جمعیت جواب میدهند آمین
خونه‌دار جمعیت جواب میدهند آمین
بوادار[27] جمعیت جواب میدهند آمین

بدین ترتیب دسته راهش را ادامه میدهد وگاهی سررا متوجه آسمان‌کرده میخوانند :

ای بارون مرواری
تاکی تو نمی‌باری ؟

۱۶– گرده Gerde نوعی نان .
۱۷– پاش – برخیز ، بلندشو . Pâc
۱۸– بیا (با تشدید وسط بیاید).
۱۹– بشیم – برویم . Becim
۲۰– سی – برای .
۲۱– تل به ضم اول – تپه . Tol
۲۲– مو – من .
۲۳– خیر بارونی – به نذر بارونی .
۲۴– یك شاخه هیزم – تال . Tâl
۲۵– پاره نان .
۲۶– حبوبات بقدر یك‌کف دست .
۲۷– پدردار .

ووقتی به محل قبله دعا رسیدند سردسته که ازهمه مسن‌تراست وآش درمنزل او پخته خواهد شد میگوید : او انبارها ، اُو ندارن[۲۸] وجمعیت میگوید خدا بده - بچه‌ها نون ندارن جمعیت میگوید خدابده - بوچیلادون‌ندارن جمعیت میگوید خدابده[۲۹] وباز :

بار بارونی
شار شارونی
الله تو بزن بارون
سی مای عیال وارون

واین مراسم را همینطور تکرار میکنند تا بارون ببارد - روزی‌که باران بارید با استفاده ازچیزهای جمع‌آوری شده آشی میپزند ودرضمن چند سکه هم درآن میاندازند. آش را کاسه‌کاسه میان خانه‌هائیکه کمك کرده‌اند قسمت میکنند وعقیده دارندکه هرکس‌درکاسه آشش سکه پیداکند به مرادش میرسد. دراولین روز نزول باران دراکثرخانه‌های بوشهر معجونی بنام خرماشیره‌که پیشاپیش ازخرمای بی‌هسته - شیره خرما-کنجد ومغز گردو درست وآماده‌کرده‌اند به یمن باران‌آمدن میخورند ودسته‌جمعی میخوانند :

بارون تیره ، تیره
دسا، تو خرما شیره[۳۰]

دعای باران در ایل باصری

(بروایت ازعبدالله جوچین)

درایل باصری هنگام بی‌بارانی مراسمی بجای میآورند بنام‌کسنگلون‌که بدان عروس باران هم میگویند. ابتدا یکی‌از جوانان ایل‌که ازهرلحاظ شایسته‌تر ازدیگران باشد انتخاب میکنند ریشی ازموی بز درست‌کرده صورتش را به‌آرد سفید میکنند. نمدی آورده عوض اینکه دستهارا درآستین نمدکند پاهایش را درآستین‌نمدکرده ونمد را باکمربندی محکم به‌کمر می‌بندند .

زنگی هم به‌گردن آویخته - دستاری هم برسر می‌بندد که بدان پیرمرد میگویند. وی با قیافه افسرده وبا ژستی بخصوص هنگام غروب یك یك چادرها را سرمیزند، البته جوانها وبچه‌ها وگاهی هم پیرمردان وی را همراهی میکنند.

بمجرد اینکه به اولین چادر رسیدند چنین میخوانند :

کسنگلونم   شاخ زَرونُم
Kosangalunom - câxzarunom
بادها را بردیم   بارون‌آوردیم

وباز میخوانند :

یکمن جوئی داشتیم   سر تُلی کـاشتیم
خدا بده بــارون   برای گله دارون
خدا بده بــارون   برای عیال وارون

آنگاه همان جوان نمدپوش درحالیکه ببالا میپرد چنین میخواند :

بارون آوردم   شیرینی میخوام .

دراین موقع صاحب‌خانه باندازه توانائی و سخاوتش چیزهائی به‌آنها هدیه میکندکه معمولاً هدایای آنان برنج - آرد - قند وچای - روغن - خرما وغیره میباشد .

دراین موقع صاحب چادر میپرسد : پیرمرد کی بارون میاد ؟

پیرمرد پاسخ میدهد : انشاءالله هفت روز دیگه .

این دسته بعدازسرکشی به تمام چادرها به میعادگاه خود برمیگردند وشروع به تهیه شام میکنند. آردها را بصورت خمیر رقیقی درآورده ونانی درست میکنندکه دراصطلاح محل بدان سولَكْ Sulak میگویند. دربین خمیرها هفت دانه ریگ تمیز ریز جا میدهند وهرکدام ازریگها دردهان هرکس وارد شد اورا مفصلاً میزنند تاعده‌ای جلوآمده ضامن میشوند. ضامنها قول میدهندکه تا هفت روزدیگر باران بیاید وبدین ترتیب مراسم دنبال میشود . هنگامیکه باران شروع به باریدن کرد بچه‌های ایل این ترانه را میخوانند :

بارونَ بارون بهاره   کاکام تازی سواره
سوار اسب هــاره   میره بجنگ توره[۳۱]
توره میگه من مستم   شمشیرکُله بدستم[۳۲]
اگه خدا میخواستم   قاضی‌کوررامیکشتم.

۲۸- آب‌انبارها آب ندارند .
۲۹- جوجه‌ها - بوچیلا . Buçillâ
۳۰- دستهایم .
۳۱- توره همان شغال است .
۳۲- کله Kole شمشیر سرشکسته .

تمدن و فرهنگ ایران باستان

نوشته‌ی : جمشید کاوسجی کاترالله
ترجمه‌ی : دکتر فرهاد آبادانی

تمدن وفرهنگ هرکشوری هم‌زمان باتاریخ‌آن‌کشور است . بکمك آثارکتبی، باقیماندهٔ آثار باستانشناسی، آزمایش‌های نوین، سنگ‌نبشته‌ها، آثارباقیماندهٔ کتبی برروی ظروف‌گلی ونیز بکمك تحقیقات علمی جدید ، میتوان درباره‌گذشته‌کشوری ونیزتاریخ وسوابق تاریخی ملتی وهم‌چنین اهمیت ونفوذ تمدن وفرهنگ‌آن‌کشور بگفتگو وبحث پرداخت .

تمدن با خوشبختی وپیشرفت هرکشور وملتی ارتباط مستقیم دارد ، درصورتیکه فرهنگ هرکشور مربوط است به پیشرفت اخلاق مردم هرکشور یا بعبارت دیگرتمدن وفرهنگ همانند دانه‌های زنجیر بهم پیوسته‌اند .

درتاریخ تمدن‌های‌کهن جهان ، ایران برجسته‌ترین ومهمترین سهم دربخشیدن زندگی ودرخشش ، بدیگرمردم جهان داشته است . درحالیکه ازبسیاری ازاقوام‌کهن جهان اثری برجای نمانده است ، ایران وفرهنگ وتمدن آن دربرابرحوادث‌گوناگون روزگار برای هزاران سال ، پایداری نموده وبرجای مانده است . تنها همین یك نکته برای عُظمت وبزرگی ایران وتمدن وفرهنگ‌گذشته‌اش‌کافی است .

درروزگار پادشاهی هوشنگ شاه پیشدادی بودکه ایران ، انواع واقسام اسباب وابزار آهنی ساخت ونیز بکندن قنات موفق شد . معروف است‌که جانشین هوشنگ شاه یعنی تهمورس هنرخط ونوشتن را ازدیوان آموخت . اما درخشنده‌ترین دوران ، زمان پادشاهی شاه جمشید بودکه سرزمین ایران بنام «ایران‌ویج بزرگ» وبا تمدنی درخشان اداره می‌شد .

شاه جمشید ، مردم را بچهارگروه تقسیم‌کرد . این چهارگروه عبارت بودند ازطبقهٔ روحانیون ، جنگ‌آوران ، کشاورزان وهنرمندان . شاه جمشید دستور داد تا راهها را بسازند ونیزکشتی جهت بحرپیمائی، درروزگار وی ساخته شد . درروزگار اوبودکه بمردم هنربافندگی آموخته شد وتوجه مخصوص نسبت به بهترزیستن مردم داشت .

دوران سلطنت شاه جمشید را همانند دوران پریکلس ، دورهٔ طلائی تاریخ‌گفته‌اند . همانطورکه دراوستا آمده است : «درروزگار جمشید ، نه سرمای شدید بود ونه‌گرمای زیاد ، نه مرگ زودرس بود ونه رشگ وحسد وخودخواهی ، هنگامیکه پسر وپدر باهم میرفتند هردو چون جوان پانزده سالهٔ مینموذند وشناخت پدر ازپسرمشکل مینمود» .

آنطورکه درکتاب وندیداد آمده است : درروزگار جمشید ، بسبب ازدیاد جمعیت ، سه بار جهان‌گسترش یافت . اهورامزدا ، ازشاه جمشید خواست‌که مقام پیامبری وراهنمائی مردم آن روز را بپذیرد ، اما او باکمال فروتنی ، ازاین امرپوزش خواست . ولی درعوض، پذیرفت که مردم را به تقوی وپاکدامنی وراستی ودرستی رهنمون شود وآنهارا بیك زندگانی شادی‌بخش راهنما باشد .

اهورامزدا جمشید را بآمدن سیلی وحشتناك آگاه ساخت ، بنابراین شاه جمشید همت

به بنای باغی گذاشت تا مردم وحیوانات را ازخطرنابودی برهاند وآن باغ بنام «ورجمکرد» مشهور است . این مطلب که از فرگرد دوم وندیداد آمده‌است ، میرساند که شاه جمشید دردوران یخبندان ودرحدود یازده هزارسال پیش میزیسته است . جمشید بافتخار جاودانی نائل شد . هزاران سال اززمان وی میگذرد اما هنوز مردم ایران نوروز را جشن میگیرند این روز همان روز برتخت نشستن شاه جمشید است که نه‌تنها مردم ایران آنراگرامی میدارند وجشن میگیرند ، بلکه مردمان برخی کشور دیگر نیز همانند پارسیان درهندوستان وپاکستان وسایرنقاط جهان ، آنرا جشن میگیرند وبزرگ میدارند .

درروزگار شاه فریدون بودکه ضحاك ستمگر به بند اندرکشیده شد وصلح وآرامش جای جنگ وناامنی راگرفت وهم درزمان او بودکه علم پزشگی ودانش جراحی ترقی شایان‌توجه نمود . دراین زمان ، بدانشجویان رشته پزشگی ، خواص گیاهان طبی ، دردرمان دردها ، آموخته شد . همچنین ، دراین روزگار بودکه دانش دامپزشگی پیدا آمد . برای پزشگان ، دربرابر معالجهٔ بیماران ، حق‌الزحمه‌هائی تعیین شده بودکه هیچ پزشگی حق نداشت بیش‌ازآن میزان تعیین شده ، ازبیماران دریافت دارد – برای درمان بیماریهای روحی ، بیماران را با کلام «مانترا» یا «کلام مقدس» معالجه مینمودند . این روش معالجه درآن روزگار ، بهترین راه علاج بیماران شناخته شده بود . میدانیم که رستم ، پهلوان نامی ایران ، با یك عمل جراحی چشم بدین جهان گشود . این کار درروزگار منوچهرشاه ، نوه وجانشین شاه فریدون ، صورت گرفت . گفته اخلاقی معروف : «پاکیزگی ، نزدیکترین راه رسیدن بخداست» را ایرانیان‌باستان به بهترین وجهی عمل میکردند . نظافت وپاکیزگی برای هرکس ، ازابتدای طفولیت ، جزو مهمترین وظیفه بود . به مسئله «عقل سالم دربدن سالم است» اهمیت فوق‌العاده داده می‌شد . ایرانیان باستان درپاك نگهداشتن آب وباد وخاك وآتش ، سعی وافرداشتند ومیکوشیدندکه با پاك نگهداشتن محیط اطراف خویش ، سبب‌پراکنده شدن میکرب وسرایت امراض‌بدیگران‌نشوند.

درکتاب وندیداد ، دربارهٔ دوری ازامراض واگیردار وخویشتن را دور نگهداشتن ازکثافات دستورات اکید آمده است . حتی درروزگارکنونی وبا همهٔ پیشرفتهائی که دربهداشت عمومی شده ، معهذا یك پزشگ و یك میکربشناس بشگفتی و اعجاب درمیماند ، هنگامی که ازمندرجات‌کتاب وندیداد دربارهٔ جلوگیری ازامراض وسرایت آن توسط میکرب ، بدیگران آگاهی حاصل مینماید .

درروزگار پادشاهان پیشدادی ، دربهداشت عمومی وترویج حفظ‌الصحه برای تندرستی مردم ، کوشش فراوان میشد .

درطی قرون واعصار ، مذهب ایران باستان ، بنام مذهب یکتاشناسی درجهان‌شناخته‌شده است . حتی پیش ازظهور آشو زرتشت ، پیغمبر ایران‌باستان ، ودرروزگار پادشاهان پیشدادی ، مردم بستایش یك‌آفریننده بنام «مزدا» معتقد بودند وبهمین‌جهت درشاهنامهٔ فردوسی بآنها عنوان «مزدیسنی» یعنی پرستندهٔ «مزدا» داده شده‌است .

درروزگارانی بس دور، اجداد ایرانیان وهندوان که آریائی خوانده میشوند ، دریك‌جا وبا هم زندگی میکردند . بواسطهٔ عدم توافق مذهبی ، این دوبرادر ازهم جدا شدند . این خود یکی ازدلائل تمایل ایرانیان بسوی یکتاپرستی است . زرتشت پیغمبر ایران‌باستان ، این‌گرایش بسوی مزداپرستی را با تغییرات اساسی دیگر درهم آمیخت ومذهبی که مبنای آن بریکتاپرستی استوار است بجهانیان عرضه داشت . هرزرتشتی درهنگام بستن‌کشتی ، بند بندگی زرتشتیان میسراید : «من استوارم بکیش مزدیسنی که آوردهٔ زرتشت است . می‌ستایم پندار نیك را ، می‌ستایم گفتار نیك را ، می‌ستایم کردار نیك را ، می‌ستایم دین نیك مزدیسنی راکه برضد جنگ وخونریزی ودورکننده سلاح است . اهورامزدا را آفرینندهٔ تمام هستی‌ها میدانم» .

با ارتباط این موضوع ، جا داردکه دراینجا سخنی ازپرفسور ویلهلم‌گایگر آلمانی نقل

شودکذ می‌نویسد : «بغیراز قوم بنی‌اسرائیل ، هیچ ملت‌کهن دیگر بجز ایرانیان عصر اوستا درمشرق‌زمین ، نتوانست بچنین نقطهٔ رفیعی ازمذهب برسد . درهیچ نقطهٔ دیگر ازجهان مردم اینطور فارغ از الهه‌پرستی نبودند . این ایرانی‌ها بودندکه بسوی یکتاپرستی گرائیده بودند»

همانطورکه در اوستا ، ازپادشاهان سلسلهٔ پیشدادی چون هوشنگ ، تهمورس ، جمشید وفریدون وپهلوان نامبرداری چون‌گرشاسب سخن بمیان است ، هم‌چنین ازپادشاهان وپهلوانان دورهٔ کیانیان چون‌کیکاوس ، کیقباد ، کیخسرو ، گشتاسب وآشو زرتشت سخن رفته است .

آثار نوشته درزبان اوستا فراوان ودرعلوم مختلف بوده است . اشوزرتشت ، پیغمبر برگزیدهٔ اهورامزدا بودکه برای راهنمائی ابنای بشر باین جهان فرستاده شد . او حامل همان پیام‌های آسمانی بود ، که درگاتها آمده است . بیست ویك نسك اوستا ، که درعلوم مختلف چون طب وهیئت ونجوم وغیره بود ، زرتشت برای راهنمائی مردم جهان آورد . آنطورکه پلینی Pliny مینویسد : اوستا برروی دوازده هزار پوست وبا خط زر ودردو میلیون سطر شعر بوده است . درهنگام حملهٔ اسکندر مقدونی بایران وآتش‌زدن‌کتابخانهٔ تخت جمشید ، نسخهٔ از اوستاکه درکتابخانهٔ مذکور نگهداری می‌شد ، بدم آتش رفت و سوخت ، پس‌ازاین واقعه اسف‌انگیز ، دوباره درروزگار اشکانیان وساسانیان بجمع‌آوری اوستا پرداختند وهمانند سابق آنرا دربیست ویك کتاب تنظیم کردند . متأسفانه ، یکباردیگر درهنگام حملهٔ تازیان بایران ، باین گنج بزرگ صدمهٔ جبران‌ناپذیر رسیدکه امروز فقط پنج‌کتاب ازبیست ویك‌کتاب باقیمانده است. درمیان این پنج‌کتاب ، تنهاکتاب «وندیداد» است‌که بطورکامل بدست ما رسیده است .

خوشبختانه درکتابهای هشتم ونهم دینکرد ، که یکی ازکتب معتبر ومهم پهلوی است ، خلاصهٔ ازبیست‌ویك نسك اوستا آمده‌است وازهمین‌جا میتوان پی‌بعظمت اوستابرد . بامقایسهٔ اصل کتاب «وندیداد» که امروز دردست است با خلاصهٔ ازآن‌که دردینکرد آمده است ملاحظه میشود که این خلاصه تاچه اندازه با اصل‌کتاب مطابقت دارد .

درایران‌باستان ، شوهررا «رئیس خانواده» میگفتند درحالیکه زن «کدبانوی خانواده» لقب داشت . «رئیس خانواده» و «کدبانوی خانواده» ازنظر مقام اجتماعی هردو باهم برابر بودند ، درصورتیکه وظیفهٔ این دونفر ازیکدیگر جدا بود . در اوستا نیز ، ازبرابری حقوق زن ومرد گفتگو شده‌است . درایران‌باستان ازتشکیل خانواده منظور عالی‌تر موردنظربود تااینکه فقط بازدیاد نسل بپردازند . هدف اززندگی آنطورکه درمذهب زرتشت آمده است ، کاروکوشش ومبارزه با بدی‌ها و زشتی‌هاست . بنابراین هدف عمدهٔ از ازدواج نیزتحرك اجتماع است باتحویل دادن نسل نیرومند وتندرست باجتماع ازاین جهت است‌که مجرد زیستن وازتشکیل خانواده سرباززدن ، درمذهب زرتشت پسندیده نیست ومادری قابل ستایش است‌که آرزویش داشتن فرزندان ذکور است . ازدواج با یك زن ، درایران‌باستان مرسوم بود وهمینگونه نیز عمل میشد. مادری‌که صاحب فرزندان بیشترمیشد ، بافتخارات مختلف نائل می‌شد .

در اوستا ، پاکدامنی وعفت زنان ستوده شده‌است . درگاتها هدف عمدهٔ تشکیل خانواده براساس عشق ومحبت طرفین استوار است . درنمازگاه ایوسرتیوم «= نمازشب» زنان پاکدامنی که راست ودرست دراندیشه وگفتاروکردارباشند ، زنانی‌که باآموزش‌وپرورش درست‌بارآمده‌اند وزنانی‌که نسبت بشوهرانشان وفادار وفرمانبردار وفداکار باشند ستوده شده‌اند .

در رام یشت آمده‌است‌که هردخترجوانی آرزومند است ، که با مردی ازدواج نمایدکه جوان ، زیبا ، تندرست ، جدی ، کوشا ، دانش‌آموخته وخوش‌اخلاق باشد. درفروردین یشت ، آنجائیکه بفروهرهای جاودانان پاکان ونیکان وپهلوانان ومیهن‌پرستان ، درود فرستاده شده ، نام بسیاری اززنان ودوشیزگانی‌که درردیف مردان جاودانی بوده‌اند ، دیده می‌شود . سن‌قانونی ، برای دوشیزگان پانزده سالگی ، جایز شمرده شده‌است . ازدواج درطفولیت وبسن‌های خیلی‌کم ، درایران رایج نبوده بلکه ممنوع بوده است . راجع به مهریه وسهم زن ازماترك شوهر درایران

باستان ، درجائی بدرستی مطلبی ذکر نشده است .

زیبایی یك زن در اوستا اینطور وبا این توصیف آمده‌است : «زیبا ، نیرومند ، بلند ، هوشیار ، با بازوان سفید ، سینهٔ برآمده ، راستِ بالا وبا صورت درخشان» .

درشاهنامهٔ فردوسی ، ازداستان پهلوانی زنانی چون گردآفرید ودربرزونامه ازبانو گشسب ، دختر رستم پهلوان نامی ایران ، درزمان جنگهای ایران وتوران ، گفتگو بمیان است . دراین دوران ، تعلیم وتربیت ازسن هفت سالگی برای پسران ودختران عمومیت داشت ، وحتی پیش ازاین سن نیز درخانه وبوسیلهٔ والدین اصول اخلاقی بفرزندان تعلیم داده میشد . درسنین بین هفت ودهسالگی هرکودك زرتشتی ، با پوشیدن سدره وبستن کشتی ، بگروه زرتشتیان جهان می‌پیوست ، تعلیم وتربیت برای پسرودختر یکسان بود .

بهمان اندازه که به پرورش روح اهمیت داده میشد ، به پرورش جسم نیزاهمیت میدادند. اسب سواری ، تیراندازی ، هنربکاربردن اسلحه‌ها مانندگرز ، خنجر ، نیزه ، سپر ، تیغ وهمچنین فن کشتی گرفتن برای هرجوان ازواجبات بود . ایرانیان قدیم دراینگونه هنرها مشهورجهان بودند . یکی ازنمونه‌های حیرت‌آور هنر تیراندازی همان آرش کمانگیر معروف است که داستان تیراندازی وهنرنمائی او به تفصیل در اوستا آمده است وهمچنین مورخین معروف ایرانی نیز آنرا ذکر کرده‌اند . روابط بین استاد وشاگردبسیار دوستانه بود. درطفولیت هرکودك‌را باصفات راستی ، درستی ، امانت ، سادگی وصداقت بارمیآوردند ونیز اورا برای خدمت بشاهنشاه ایران ومیهن آماده میساختند .

یکی ازصفات لازمهٔ هرمعلم دینداری ومیهن‌پرستی او بود . فراگرفتن دانش دینی مقدمه واساس آموزش هردانش دیگربود .

مورخینی چون هرودت وگزنفون ، روش تعلیم وتربیت را درایران‌باستان ستوده‌اند . اززمانهای بسیار دور، روش حکومت درایران ، شاهنشاهی است . مراسم تاجگذاری همیشه درمیان سرور و وجد و شادی مردم ، انجام می‌شد . درهنگام تاجگذاری شاهنشاه با دست خود تاج برسر می‌نهاد . هنگامی‌که پادشاهی دردوران سلطنت میخواست کناره‌گیری کند ، با دست خود تاج را برسرولیعهدکه وارث تاج وتخت بود می‌نهاد . این رسم پادشاهان کیان ، یکباردیگر درچهارم آبان‌ماه ۱۳٤٦ درهنگام تاجگذاری شاهنشاه آریامهر، درایران تجدید شد ، بدین‌معنی که شاهنشاه با دست خود تاج برسرخویش نهادند ونیز شاهنشاه برسرشهبانو نیز تاج گذاشتند .

در اوستا ، ازپادشاهان سلاطین پیشدادی وکیانی گفتگو شده‌است . پادشاه مقام سلطنت دنیوی ونیزریاست مقام معنوی را برعهده داشته است . در اوستا ازبرای تندرستی وپیروزی پادشاه دادگر دعا شده است . درشاهنامه ازصفات شجاعت وعقل وجلال وعزت وزیبائی پادشاهان کیانی صحبت شده است . درکتاب بسیار زیبا وارزندهٔ آقای دکترذبیح‌الله صفا تحت عنوان «آئین شاهنشاهی ایران» دربارهٔ این رسم باستانی ازکهن‌ترین روزگار تا زمان حاضر به تفصیل بحث شده است .

طبقهٔ موبدان وپیشوایان مذهبی ، درروزگاران کهن ، اهمیت فوق‌العاده داشتند ، آنها این مقام را با مهارت وشایستگی وقدرت فوق‌العاده اخلاقی ومعنوی بدست آورده بودند . در اوستا دربارهٔ شایستگی وشرایط مقام پیشوائی وروحانیت بحث شده‌است .

پس‌ازمقام پیشوائی درایران قدیم مقام سپاهیگری ، دارای اهمیت بود . پادشاه شخصاً دررأس این تشکیلات قرارداشت . دربیشترمواقع ودرهنگام جنگ با دشمن ، فرماندهی سپاه بعهدهٔ شخص پادشاه بود وفرمانده سپاه ، دشمن را برای جنگ تن بتن دعوت مینمود .

درشاهنامه آمده است که شاه کیخسرو رئیس وفرمانده سپاه دشمن راکه افراسیاب تورانی بود ، بمبارزه تن به تن دعوت کرده واورا بخونخواهی پدرش سیاوش کشت . این داستان دراوستا

نیز آمده‌است . هم‌چنین رستم ، پهلوان نامی ایران نیز سوگند یادکردکه تا کین خون سیاوش را ازتورانیان نستاند ، آرام نه‌نشیند .

دراوستا ونیز درشاهنامه آمده است‌که پادشاهان برای پیروزی درجنك ازاهورمزدا درخواست یاری مینمودند . درآن روزگاران ، جنگ با رحم ومروت بیشتری انجام میشد تا دراین زمان ، پادشاهان ایران هنگامیکه درجنگها پیروز میشدند ، نسبت باقوام مغلوب با منتهای محبت رفتار میکردند . درزمان جنگ خوراك سربازان ایران شیر ونان وگوشت بود .

دربارهٔ نظم وترتیب سربازان ایران ، دریك‌نسك گمشدهٔ اوستاکه خلاصهٔ ازآن دردینکرد آمده به تفصیل صحبت شده‌است . علاوه‌بر کتاب اوستا درکتابهائی چون شاهنامه ، گرشاسب‌نامه ، برزونامه وفرامرزنامه نیز مطالبی دربارهٔ انضباط سربازان درایران باستان میخوانیم .

اشو زرتشت دربارهٔ کشاورزی نیز تاکید فراوان فرموده است . در وندیداد آمده است که : «هرکس غله میکارد او اشوئی میکارد» . زمین نکاشته ، هنگامیکه باکشت و زرع آبادان شود خشنود می‌شود . پیش ازاینکه قطعه زمینی برای‌کشت وزرع آماده شود باید ازهرگونه آلودگی پاك شود . اگر درزمینی جسد مرده یا نعش حیوانی بخاك سپرده باشند پس ازآنکه ازآلودگی‌ها پاك شود ، یکسال نیز ازهنگام پاکی می‌بایستی سپری شود تا قابل‌کشت و زر باشد . هرکس ازاین دستور سرپیچی میکرد ، سزاوارتنبیه بود . کشت‌گندم برکشت سایرحبوبات‌برتری داشت . سگ با وفاترین دوست‌کشاورز بود . کشاورز درنگهداری‌گله و رمه نیز میکوشید ، درمیان حیوان اهلی مخصوصاً به‌گاو توجه فراوان میشد . اسب وشتر نیز ازجمله حیوانات مفید بودند . اسامی اشخاص درروزگار سلاطین‌کیان ، با واژهٔ «اسب» و «شتر» همراه بوده‌است . درنگهداری‌گوسفند نیزکوشش فراوان میشد . باغداری وبوستان‌کاری نیز باندازهٔ کشاورزی دارای اهمیت بود . حتی امروزنیز زرتشتیان درفن باغداری معروفند . پروفسور ادوارد براون انگلیسی درکتاب «یکسال درمیان ایرانیان» زرتشتیان ایران را بواسطهٔ مهارت درفن تربیت درخت ونگهداری باغهای زیبا ، می‌ستاید .

در یشت‌ها ونیز در وندیداد آمده است‌که پادشاهان سلسلهٔ کیانی ازابزار وآلات جنگی خویش‌که ازطلا ونقره ومس وآهن وبرنج ساخته شده بودند استفاده مینمودند . این آلات وادوات جنگی با زیباترین نقش‌ها زینت میشدند . پاره‌های سفال‌که درشوش ویا نقاط دیگر ایران بدست آمده‌اند بنابعقیدهٔ برخی ازباستان‌شناسان ، مربوط بدوازده تا نه هزارسال پیش‌از میلاد اند . درشاهنامه فردوسی مکرر ازنقوش زیبای‌کاخ‌های پادشاهان قدیم ایران توصیف شده است .

اساس مذهب زرتشت برسه اصل اندیشهٔ نیك ، گفتار نیك وکردار نیك استوار است ، راستی ، درستی ، صداقت ، امانت ، خیرات ونیکی بدیگران جزو اصل اخلاقی هرفرد زرتشتی بود ، قول وعهد وپیمان ، شفاهاً یا کتباً وبا هرکه بسته میشد چه دوست وچه دشمن ، محترم وقابل اجرا بود . این دستورات درزمان طفولیت بهرفرد زرتشتی آموخته میشد .

هفت‌کتاب ازبیست ویك‌کتاب اوستا ، دربارهٔ قوانین مذهبی واجتماعی بوده‌که فقط یك‌کتاب آن یعنی «وندیداد» امروز بطورکامل بدست ما رسیده است واژهٔ «وندیداد» یعنی «قانون ضد دیو» . دانش قضائی ونیز سجایای اخلاقی ازجمله صفات برجستهٔ یك قاضی بود. قاضی‌ایکه اغلب دررأی دچاراشتباه میشد اورا ازمنصب قضاوت برکنار میداشتند وناشایستگی وعدم لیاقتش‌برای‌چنین‌مقام شامخی محرز وآشکاربود . برای طرفین دعاوی ، نشانهٔ دلیل‌وبرهان بمنظور اثبات حقانیت ، لازم مینمود . قانون‌کاملی دربارهٔ مالکیت دردست بود . بیگانگانی‌که درایران صاحب ثروت منقول وغیرمنقول ویا تجارت بودند درموارد حقوقی ازطرف قضات ایرانی مورد حمایت قرارمیگرفتند وقوانین ازآنها پشتیبانی مینمود . قوانین برای داین ومدیون هردو وضع شده بود . سوگند نیز دربیشترموارد قضائی قابل اجرا بود . دربرخی موارد نیز

بسوگندهائی که نتیجه‌اش عذاب جسمانی بود متوسل میشدند . درایران باستان ، باجرای دوگونه سوگندکه به سوگندگرم وسوگند سرد نامیده میشد میپرداختند ، فردوسی درشاهنامه به تفصیل داستان ازآتش گذشتن سیاوش را آورده است . درآنروزگاران گناهان درجه‌بندی شده ومجازات نیز تعیین گردیده بود . مجازاتهای شدید وقوانین سخت دربارهٔ عمل فسق وفجور درکتابهای قانون روزگار ساسانیان تعیین شده است . کسانی که بهداشت عمومی را بخطرمیانداختند ، سخت مجازات میشدند . گذشته ازپزشگان دامپزشگان نیز اگر باشتباه حیوانی را معالجه مینمودند قابل تعقیب ومجازات بودند .

حفریاتی که تاکنون بوسیلهٔ هیئت باستانشناسان فرانسوی وامریکائی درنقاط مختلف ایران بعمل آمده است وآثاریکه دراین حفریات پیدا شده تمدن ایران را به هفت هزارسال پیش میرساند .

شاهنشاه آریامهر وشهبانو بنا بیك دعوت خصوصی درسال ۱۹٦٤ میلادی «نمایشگاه هفت هزار سال هنر ایران» را درشهرواشنگتن گشودند. این نمایشگاه برای مدتی درسایرشهرهای مهم امریکا نیز بمعرض دید علاقمندان گذاشته شده بود . بدون شك درآینده وبا همت باستانشناسان اشیائی ازدل خاك درگوشه وکنار ایران بیرون خواهد آمدکه قدمت تمدن ایرانرا به بیش‌ازنه هزارسال خواهد رسانید .

یکی ازمورخین صاحب‌نظر تاریخ بابل مینویسد : «پادشاهان مقتدر ایران دردوهزار وپانصد سال پیش ازمیلاد مسیح بابل راگشودند وبرعلیه بت پرستی برخاستند ودرصدد نابود کردن بت‌ها برآمدند . پادشاهان ایران برعلیه دیویستان (پرستنده دیوها) قیام‌کردند وباآنها بجنگ پرداختند . اهالی بابل ، وارث تمدنی بسیارکهن بودند ویونانی‌ها با مردم بابل درتماس بودند . مورخین یونان ونیز یونانی‌های قرن چهارم وپنجم قبل‌ازمیلاد باید اطلاعات خودرا دربارهٔ زرتشت وتمدن ایران ، ازپیشوایان مذهبی زرتشتی که دربابل مقیم بودند ، مستقیم یا غیرمستقیم کسب‌کرده باشند ، مورخین یونان‌که دربارهٔ تاریخ ومذهب ایران مطالبی نوشته‌اند زمان زرتشت پیغمبر ایران را ششهزار سال پیش‌ازمیلاد نوشته‌اند .

مادی‌ها دارای قیافهٔ مردانه وصاحب منظربودند . گزنفون اززیبایی اندام وقشنگی صورت زنان ماد تعریف میکند . سرزمین ماد بواسطهٔ داشتن اسبان قوی هیکل ونیرومند وخوش اندام مشهورجهان بود . مردان مادی نیز دراسب سواری وتیراندازی ونیروی‌بدن معروف بودند. بنابگفتهٔ هرودت : مادی‌ها وپارسی‌ها ازبسیاری جهات همانند بودند . قوانین مادیها وپارسی‌ها سرمشق یونانی‌ها درتدوین قوانین بود . اکباتان ، پایتخت مادها ، ازروی نقشه بسیار صحیحی ساخته شده بود . کاخ شاهی وسایرعمارات دولتی را با طرزی بسیار زیبا بنا می‌نمودند. شهر بوسیلهٔ هفت دیوار متحدالمرکز که باکنگره‌ها زینت شده بود ، محاط میشد . امپراطوری قدیم ایران ، درسه قارهٔ آسیا ، اروپا وافریقا فرمانروائی‌داشت . تنها قدرت نظامی ودلاوری وشجاعت وکشورداری پادشاهان هخامنشی نبودکه آنها محبوب‌القلوب بودند ، بلکه سایرصفات وسجایای اخلاقی ایرانیان باستان چون راستی ، درستی ، صداقت ، امانت ، بذل‌وبخشش ، نجابت و عقل ودرایت پادشاهانی چون‌کورش ، داریوش وسایرفرمانروایان هخامنشی بودکه محبت آنها را درقلوب همهٔ ایرانیان وحتی بیگانگانی که درتحت فرمانروائی پادشاهان ایران بودند ، جای داده بودند . همانطورکه دستور دانشمند پارسی دکتر ن . م . دالا نوشته است : هم‌چون مسیح چوپان تدهین شدهٔ ازطرف یهوه ومردوك دربابل وفرزند نیل درمصر ، پادشاهان ایران نیز برگزیدهٔ اهورامزدا بودند .

ازصفات برجستهٔ ایرانیان قدیم ، عدالت وخوشرفتاری حتی نسبت بدشمنان‌شان بود کورش وداریوش نه بسبب جهانگیری وکشورگشائی مشهور جهان شده بودند بلکه بواسطهٔ صفات انسانی چون رحم ومروت وانصاف و دادکه نه‌تنها نسبت بدوستان بلکه درحق دشمنان خویش

نیز روامیداشتند معروف شده بودند .

همانطور که درمقدمهٔ کتاب «زناشوئی درایران‌باستان» نوشته‌ام : قدر ومنزلت وبزرگی حقیقی هرانسانی با صفات نیك وی نسبت مستقیم دارد . پادشاهان ایران‌باستان مانند جمشید ، فریدون ، کیخسرو ، کورش ، داریوش ، اردشیر ، شاپور وانوشیروان بصفات نیك‌آراسته بودند. نسبتهای ناروای جنون وظلم و شقاوت‌که هرودوت ازروی غرض بکامبوزیا میدهد ، ازطرف مستشرقین بی‌غرض مانند پرسی سایکس ، تلمن و جرج رالینسن ودیگرخاورشناسان بکلی رد شده است .

ازحجاریهائیکه برروی صخره‌ها ودیوارها وکوههای اطراف تخت جمشید بازمانده است ، بخوبی آشکار است‌که هخامنشی‌ها مردمانی خوش‌اندام وزیبا ودارای قیافهٔ مردانه بودند.

مورخین یونان باوجود دشمنی‌ایکه با ایرانیان داشته‌اند ، صفات برجستهٔ ایرانیان مانند راستی ودرستی وامانت را ستوده‌اند . هرایرانی ازابتدای طفولیت با صفت راستی ودرستی بار میآید . ایرانیان ازدروغ سخت متنفر وبیزار بودند هرایرانی بصفات راستی ودرستی وخوشخوئی وجوانمردی ومهمان‌نوازی آراسته بود .

علوم وادبیات روزگار هخامنشی ، با یورش اسکندر بایران ازبین رفت وآنچه نیز که باقیمانده است همان است‌که برروی سنگ‌ها ومهرها وستونها واشیاء وادوات فلزی وآجرها وغیره بازمانده‌است . این نبشته‌ها نیزتاحدود دویست سال قبل‌برجهانیان مجهول‌بود . بزرگترین این سنگ نبشته‌ها همان یادگار داریوش‌کبیر است‌که دربیستون ودرنزدیکی‌کرمانشاه است وبا سه زبان پارسی باستان ، عیلامی وبابلی‌کنده‌گری شده‌است . پس‌ازخوانده شدن این یادگار عظیم نکات بسیاری ازتاریخ پادشاهان هخامنشی‌که تاکنون مجهول مانده بودند روشن شد . مطالب این سنگ نبشته‌ها ثابت‌کردکه بسیاری ازآنچه مورخین‌یونانی‌درباره پادشاهان هخامنشی‌نوشته‌اند ازروی غرض وتعصب بوده است . داریوش بزرگ درسراسر این نوشته‌ها مطالب خودرا با نام اهورامزدا آغاز میکند . مردمان‌کشورش را بحمایت ازراستی‌ودرستی‌وفرمانبرداری ازدستورات اهورامزدا اندرزمیدهد درآنجاکه میگوید: «هرچه‌کردم بفضل اهورامزداکردم . همیشه طرفدار راستی بودم وهرگز دروغ نگفتم» .

هرایرانی آرزومند بودکه عدهٔ زیاد فرزند مفید وسالم وخدمتگزار باجتماع تحویل دهد . اطفال برای آموزش ازسن پنج سالگی بآموزگار سپرده میشدند. بزرگترین آرزوی هرپدر ومادر این بودکه فرزندشان سربازی شجاع وفداکار برای میهن باشد . برای اجرای این منظور، فرزندان خودرا با سخت‌ترین شرایط پرورش میدادند . هرفردی وظیفه داشت با ورود مادرش درمجلسی ازجای برخیزد وبدون اجازهٔ مادر ننشیند . پدر دررعایت نظم وترتیب ، برفرزندان خویش بسیار سخت‌گیر بود .

پادشاهان نیز برسرسفرهٔ غذا ، پائین‌تر ازمادران خود بخوان می‌نشستند ، احترام بپدر ومادر بخصوص حرمت داشتن مادر ازسجایای اخلاقی ایرانیان قدیم بود . یکی ازنویسندگان عالی‌مقام پارسی ازاهل شهرنوساری بنام آقای دیسای Desai دریکی ازنوشته‌های خود مینویسد که این رسم درخانوادهٔ ایشان تا زمان نویسنده‌کاملاً اجرا میشده است . عادات وآداب پسندیدهٔ درایران قدیم با نظم وترتیب هرچه تمامتر انجام میشد وازبی‌تربیتی وبی‌ادبی‌کراهت فوق‌العاده داشتند . نسبت به تعلیم وتربیت جوانان ، درایران باستان‌کوشش فراوان میشد ، علاوه بروظیفهٔ سربازی هرجوانی بتحصیل علم حقوق ومدیریت نیز میپرداخت . گزنفون مینویسدکه : «جوانان ایرانی تحصیلات عمومی را درسن شانزده یا هفده سالگی بپایان میرسانیدند وجوانان را درجوانی بکارهای سخت وامیداشتند تا درزندگی ازمشکلات نهراسند» .

داریوش درکتیبهٔ بیستون آشکارا میگویدکه اهورامزدا دررسیدن بپادشاهی اورا یاری

نموده زیراکه او دروغگو وظالم وستم‌پیشه نبوده است . و با راستی و درستی و عدالت با مردم رفتار کرده است . این روش کشورداری ، ازروزگاران بسیارکهن یعنی اززمان پیشدادیان تا روزگار یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی مدنظر پادشاهان ایران بوده‌است .

این روش پسندیده تا امروز نیز درپیش چشم پادشاه مآل‌اندیش وپیش‌بین ومشهور ایران ، شاهنشاه آریامهر است .

دراوستای آفرین‌نامهٔ خشتریان ، بپادشاه دادگستر دعا شده‌است . بنابنوشتهٔ شرق‌شناس اروپائی بنام راپ Rapp یکی ازدرباریان موظف بودکه هرروز بامداد هنگامیکه بحضور پادشاه میرسد ، اورا بوظیفه‌ایکه اهورامزدا بعهدهٔ وی‌گذاشته است ، آگاه سازد . (رجوع شود بکتاب مذهب وآداب ورسوم ایران باستان ، ترجمه ك . ار . کامه K.R. Cama) .

در روزگاران باستان تمام وقایع وفرامین واحکام واتفاقات مهم سلطنتی درمجموعه‌ای تحت عنوان «کتاب سرگذشت وحوادث پادشاهان پارس وماد» ضبط ونوشته می‌شد. این خبر ازنوشته‌های استر Esther برمیآید . تشکیلات کشوری بصورت استانهای مختلف تقسیم شده بود وبرای هراستان یکنفر بنام ساتراپ که ازطرف شاهنشاه تعیین میشد ، درنظرگرفته بودند . این ساتراپ ازمیان افراد خاندان سلطنت انتخاب میشدند . حکومت مرکزی درتعیین سرنوشت امور داخلی کشورهای مختلف که دست نشاندهٔ ایران بودند دخالتی نداشت وهراستانی بموجب قوانین داخلی خودش اداره میشد . پادشاه شخصاً گاه وبیگاه برای سرکشی بحوزهٔ ساتراپها به محل فرمانروائی آنها میرفت تا اوضاع مردمان کشور خویش را ازنزدیك مشاهده نماید . برای نظارت برکار سایر استانها نیز بازرسانی تعیین شده بودندکه عمل آنها را زیرنظرداشتند. بازرسانی که ازخانوادهٔ سلطنت بودند ، ازطرف شخص‌پادشاه برای سرکشی‌باستانها تعیین میشدند. وظیفهٔ هرساتراپ نظارت واداره امورداخلی استان بود . شخص دیگری ازطرف پادشاه تعیین میشدکه مستقیماً قوای انتظامی را دردست داشت وقوا را همیشه درحال تجهیز نگاه میداشت . شخص سومی نیز وجود داشت‌که درکار خویش مستقل بود وادارهٔ امور وزارت‌خانه بعهده‌اش بود وازپادشاه دستورات خودرا دریافت میداشت .

داریوش اول مالیات سالانه را با رقم معین که بصورت وجه نقد یا پیشکش بود تعیین کرده بود واین مالیات درخور ومتناسب با وضع درآمد هراستانی‌بود . درزمان جنگ هرساتراپ میبایست باندازهٔ توانائی‌اش سرباز واسلحه برای دولت مرکزی بفرستد .

سکه‌های سیم و زر درکشور رواج داشت . هرودت مینویسدکه سکه‌های زر، سیزده برابر بیش‌ازسکه‌های سیم ارزش داشت اما بناباخبارگزنفون ، ارزش سکه‌های زر بیست برابر ارزش سکه‌های نقره بوده است . درروزگار داریوش اززر ناب مسکوکات را میزدند . بساتراپها اختیارداده شده‌بودکه بضرب سکه‌های سیم برای رواج درمحل فرمانروائی‌خویش مبادرت‌نمایند.

برای ایجاد روابط بین حکومت مرکزی وساتراپها ، پادشاهان هخامنشی پست ووسیلهٔ سریع انتقال اخباررا بوجود آوردند . بامرداریوش بزرگ برای اجرای این منظور راههای شاهی‌کشور ساخته وپرداخته شد . هرودت مینویسدکه : راه شاهی ازشوش تا سارد وبطول ۱۳۵۰۰ فورلانگ Furlong بوده ودربین این فاصله تعداد ۱۰۷ کاروانسرای با تمام وسائل مجهز ساخته شده بود . گزنفون ازسرعت پست درایران گفتگو میکند ومینویسدکه اسب سواران با سرعت هرچه تمامتر پست را ازیك مرکز بمرکز دیگر میرسانیدند .

پادشاه برامور قضائی ونیزقوانین موضوعه نظارت داشت واین مأموریت را ازجانب اهورامزدا میدانست . درمحاکمات مهم قضائی وجنائی پادشاه شخصاً حضور می‌یافت وروش دادرسی قضات را ازنزدیك مشاهده مینمود . معمولاً منصب دادرسی بافراد تحصیل‌کرده‌ایکه ازهرجهت مورد اطمینان پادشاه بودند واگذار میشد . این افراد ازطرف شخص پادشاه برگزیده میشدند . برای قضاتی‌که برشوه‌خواری متهم میشدند مجازاتهای شدید درنظرگرفته شده بود

پیش ازآنکه حکم مجازات دربارهٔ قاضی متهم برشوه‌خواری‌را بمورد اجرا بگذارند خدمات گذشتهٔ وی را درپیش چشم میداشتند . این روش مجازات مانع خطاکاریهای دادرسان وموجب عبرت آنان میشد ومیکوشیدندکه درقضاوت راه درست را درپیش گیرند وحتی‌الامکان قاضی درست کرداری باشند .

دادگستری ایران ، برای کشورهای دیگرنمونه بود ، حتی درنظربیگانگان دادرسی‌ایران ضرب‌المثل شده بود . شاید دربرخی موارد طرزمجازات بنظرغیرعادی میرسید اما مطمئناً آن مجازاتها واجرای آن اجتماع را ازخرابکاریهای افراد شرور محفوظ ودرامان میداشت .

قبل ازاجرای مجازات درباره قاضی ، خدمات گذشته وی نیزخوب یا بد ، موردنظرقرار میگرفت . اینگونه مجازات مانع ازاین میشدکه قضات برشوه خواری وکارهای غلط دست بزنند وبالاخره منجر بآبرو واستشهار واعتبار بیشتر قضات واعمال آنان حتی درنظردشمنان ایران میشد . طرز مجازات‌ها ممکن بود بنظر بعضی‌ها خیلی سخت وجدی وحتی بنظربیگانگان صورت بدی داشته باشد . اما حتماً ازانجام بسیاری ازکارهای خلاف جلوگیری مینمود .

ازآثار ساختمانی روزگار هخامنشی مقدارکمی‌امروزبرجای مانده‌است حتی خرابه‌های آثاری مانند تخت جمشید یا پرسپولیس ، پاسارگاد ، همدان ، شوش و دیگرنقاط ، بیننده را به تحسین وآفرینش و ستایش وامیدارد و اززیبائی و جلال و شکوه و نظافت این بنا ، بیننده به شگفتی میماند . بخصوص این حالت بهت و شگفتی درعمارات هخامنشی برای‌مشاهده کننده حاصل میشود .

طرزساختمان پلکانها وحجاری روی دیوارهای کاخها چنان زیبا ونفیس ساخته شده‌اند که نه‌تنها درآن زمان غیرقابل تقلید بوده‌اند بلکه درروزگارکنونی نیز غیرقابل تقلید هستند. کنده‌گریهای نقش رستم ونقش‌رجب نیز بقدر خود قابل‌توجه هستند . بقیهٔ آثاردوران هخامنشی مخصوصاً آنهائیکه باشتباه قبورسلاطین‌دانسته شده ودربالای‌کوهها ویا دربحر کوهها باکتیبه‌هائی ازداریوش دربیستون بیادگار مانده‌اند بطور آشکار تفوق و برتری حجاری را در روزگار هخامنشی نشان میدهد .

آرتور پوپ وهمکارانش‌کتابی درده مجلد تحت عنوان «بررسی هنرایران ازروزگار کهن تا زمان حال» نوشته‌اند و چاپ دوم این مجموعهٔ نفیس بزودی و باکمك مالی دولت شاهنشاهی ایران منتشرخواهد شد .

تمدن وفرهنگ ایران حتی با حملهٔ اسکندر نیز ازبین نرفت ، درروزگار اشکانیان نیز تمدن وفرهنگ ایران سیرصعودی خودرا طی‌کرد ومتوقف نماند بطوریکه دردینکرد آمده ، در زمان بلاش پادشاه اشکانی بودکه اوستا ازنو تنظیم شد وسروصورتی گرفت . درمیان دانشمندان ومستشرقین اختلاف نظر است‌که آیا اشکانیان زرتشتی بوده‌اند . اگرچه فردوسی درشاهنامه راجع باشکانیان زیاد بحث نکرده وبچند سطرشعر بسنده نموده است ، اما او بهانه را ناقص وکم‌بودن مدارك میداند . اشکانی‌ها تقریباً درتمام دوران سلطنت با رومی‌ها درجنگ بودند ودراین دوره است‌که نفوذ آئین مهر درروم بطورقابل توجهی‌گسترش مییابد وسپس ازآن راه بتمام اروپا نفوذ میکند . درسال ۳۰۷ میلادی یکی ازامپراطوران رم رسماً مذهب مهرپرستی را آئین رسمی حامی وپشتیبان امپراطوری اعلام میکند . از اوضاع زندگانی اجتماعی روزگار اشکانیان مدارکی دردست نیست . اما این نکته‌روشن‌است‌که مغها درروزگار پادشاهان اشکانی مقام‌های مهم را دردست وبرتودهٔ مردم نفوذ فوق‌العاده داشتند .

سلسله اشکانی بدست اردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی منقرض‌گردید . پادشاهان ساسانی خودرا جانشین ووارث پادشاهان اصیل ونجیب هخامنشی میدانستند . پادشاهان ساسانی اززیبائی واستخوان‌بندی وبلندی قد ودرشتی اندام بهره‌مند بودند .

همانند سلف خویش ازهوش فوق‌العاده برخوردار بودند ونسبت بمقام سلطنت ومیهن خود نیز وفادار بودند. درروزگار ساسانیان، مذهب رسمی مذهب زرتشتی واثرفوق‌العاده‌ای برروی مذهب مسیح گذاشت همانطورکه درروزگارهخامنشی‌ها مذهب یهود ازمذهب ایران‌قدیم متأثرگشت. باوجود جنگهای متوالی‌که بین ایران و رم و بیزانس بود، معهذا شاهنشاهان‌ایران ازحمایت وپشتیبانی وتشویق هنرمندان‌کوتاهی نکردند وشاهد این مطلب آثاری است‌که ازآن روزگار باقیمانده است.

ازآن دوران یعنی ازروزگار ساسانیان، ادبیات‌کتبی قابل ملاحظه نیز باقیمانده است، پهلوی ویا زند دوزبانی بودندکه درروزگار ساسانیان ترقی فوق‌العاده داشتند. به پیروی ازسلف خویش هخامنشی‌ها، پادشاهان ساسانی نیزنوشته‌های زیادی ازخود برروی سنگها بیادگارنهادند. بر روی سکه‌ها ومهرها نیز نوشته‌هائی بزبان پهلوی دیده میشود. ازکتاب دینکرد چنین‌برمیآید که درروزگار شاه اردشیر ودرتحت رهبری موبدان موبد تنسر بکارجمع‌آوری وتنظیم اوستا پرداختند و اوستا را مجدداً سروصورتی دادند. شاپور اول پسر اردشیر بابکان نیز دنبالهٔ کار پدررا گرفت وبجمع‌آوری‌کتب غیرمذهبی نیزپرداخت. پادشاهان ساسانی ازحامیان دانشمندان بودند وبر اوج علم وادب پرداختند. بسیاری ازکتب مهم یونانی وسانسکریت بزبان پهلوی ترجمه شدند. انوشیروان امر به تأسیس دانشگاه جندی‌شاپور داد ودانشمندان را ازهرگوشهٔ جهان درآنجا گرد آورد. دراین زمان درهمهٔ رشته‌های علوم مانند ادبیات وطب ونجوم وفلسفه وتاریخ وغیره کتب نوشته وتألیف ویا اززبانهای دیگربه‌پهلوی‌ترجمه میشد. متأسفانه براین‌ذخیرهٔ علمی درروزگار عرب چنان ضربتی‌وارد آمدکه بعداً بهیچ‌وجه‌قابل اصلاح‌ویاقابل جبران‌نبود.

ازآنهمه علوم وکتب امروز فقط مقدارکمی باقیمانده است. امروز ازآن آثار بلزمانده فقط مقدارکمی دردست است وتعدادی‌کتب نیزفقط اسامی آنهارا درتألیفات مورخین ایرانی عربی‌نویس ومورخین ومترجمین عرب میخوانیم. درالفهرست ابن‌ندیم ویا درکتابهای بیرونی ومسعودی وطبری اسامی زیادکتب پهلوی را میخوانیم.

مسئله پسرخواندگی، همانطورکه درزمان‌کیانیان مرسوم بود تا روزگار ساسانیان ادامه داشت. درکتاب (ماتیکان هزارداتستان) یا (هزار ماده قانون) درباره قانون پسرخواندگی به تفصیل بحث شده‌است. دانشمندان اروپائی برخی از واژه‌های این کتاب را بدرستی درك‌نکرده وباشتباه ترجمه نمودند وتهمت‌های ناروا ازنظر ازدواج بایرانیان نسبت دادند.

در روزگار ساسانیان برای زن احترام قابل توجهی قائل شده وباو حق‌رسیدن‌به‌همه‌گونه مقام، حتی بمقام پیشوائی مذهبی داده شده‌بود. برای هر مرد و زن در دوران حیات امر ازدواج ضروری وواجب بود. برای داماد پرداخت مهریه بصورت وجه نقد ومسکوکات طلا ونقره، لازم بود واین مطلب ازنوشته‌های پهلوی بخوبی آشکار است. حتی درزمان حاضرنیز در پازندکه درهنگام ازدواج سروده میشود آمده است، اگرچه بصورت دیگری عمل میشود بنابمندرجات نوشته‌های پهلوی پنج نوع مختلف ازدواج درروزگارقدیم بوده‌است.

پروفسور بارتولومهٔ آلمانی چون ازمفهوم این‌قسمت‌کتاب فوق‌الذکرعاجزمانده‌است، متن‌کتاب را اشتباهاً ترجمه‌کرده وایرانیان روزگار ساسانی را به تعدد زوجات ونگهداری زنان غیرشرعی متهم‌کرده است. روانشاد سهراب بلسارا Balsara دانشمند پهلوی‌دان پارسی در ترجمهٔ خود ازکتاب (هزارماده قانون) اشتباه دانشمند آلمانی پرفسور بارتولومه را نشانداده‌است که درروزگار ساسانی مردان حق داشتند فقط با یك زن ازدواج‌کنند نه بیشتر. پرفسور دارمستتر فرانسوی ازتمدن وفرهنگ ایران‌باستان با عبارات زیرتوصیف مینماید:

«روزگار پادشاهی ساسانیان نه‌تنها برای تاریخ ایران قابل اهمیت است، بلکه برای تاریخ جهان وتمدن‌جهان‌هم مهم است. ایران مرکزتمدن شدکه ازیکدست تمدن‌را ازممالك‌دیگر

اخذ وازدست دیگر درجهان منتشر میکرد ، درروزگار پادشاهی سلاطین ساسانی ، برای مدت چهارقرن ، ایران مرکزتمدن فکری جهان بود».

پرفسور انورکریستن‌سُن دانمارکی درکتاب بسیار مهم ومعروف‌خود تحت‌عنوان (ایران درزمان ساسانیان) شرحی مفصل ازاوضاع اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی ، دینی وتشکیلات لشکری وکشوری نوشته است . درباره تشکیلات لشکری روزگار ساسانیان پرفسور بارتولد روسی اینطورمی‌نویسد: «دوران شاهنشاهی ساسانیان را بمروورزمان و رفته رفته درمشرق زمین بعنوان فرمانروای جهان شناختند ، دربیشترجنگهائی‌که بین پادشاهان ساسانی وکشورهای دیگر اتفاق میافتاد پیروزی با پادشاهان ساسانی بود . درتاریخ آسیای صغیرفرمانروائی وسلطنت ساسانیان یکی ازکاملترین و باکفایت‌ترین آنها شناخته شده است . حتی در زمان سخت‌ترین وشدیدترین جنگها بازهم همین‌حالت‌ثبات دراداره امورمملکت برقراربود» . دردوران‌اغتشاشات داخلی دولت میتوانست جنگهارا با موفقیت پیش برد .

همچنین مؤلف تاریخ ایران درسری «تاریخ ملل جهان» مینویسدکه : «دربرابرقشون مغلوب نشدنی ایران سربازان‌کشورهای دیگر دسته دسته مغلوب میشدند» .

پادشاهان ساسانی درمقابل مردمان‌کشور خود ازهرنژاد ومذهب وملیت‌که بودندگذشت فوق‌العاده داشتند و بهمهٔ آنها آزادی‌کاملی ازهرجهت داده شده بود . گاهی ازاوقات ازاین آزادی وگذشت سوءاستفاده میشد وناچاراً پادشاهانی مانند شاپور وانوشیروان میبایست دربرابر مانویت ومزدکیت شدت عمل بخرج دهند . طبعاً هیچ‌نوع‌دولتی ازاین‌خطری که‌متوجه دستگاه حکومتی بود چشم‌پوشی نمیکرد . حتی امروزهم برخی ازمستشرقین ومورخینی‌که خالی ازغرض نیستند ، نسبت «ظلم وتعصب وتنگ چشمی» را به برخی ازپادشاهان ساسانی ودستگاه روحانی آنزمان میدهند .

کرتیر Kartir موبد موبدان بزرگ روزگارساسانی‌درکتیبه پهلوی‌که درکعبهٔ زرتشت ونقش رستم ازخود بیادگارگذاشته است صریحاً مینویسدکه او افرادی راکه بدعت بد مینهادند واسباب زحمت فراهم میکردند تنبیه میکرده است .

پرفسور ادوارد برون درجلد اول‌کتاب «تاریخ‌ادبی‌ایران» و سرپرسی سایکس‌درکتاب (تاریخ ایران) جلد اول وپرفسور ادوارد رهاتسك درمقاله‌ای تحت‌عنوان «مسیحیت درروزگار پادشاهان ساسانی» وپروفسورکریستن‌سن دانمارکی درکتاب فوق‌الذکرش همگی بطورآشکارا از خرابکاریهای پیشوایان مسیحی‌ها ومانوی‌ها ومزدکی‌ها ذکر نموده‌اند .

درکتاب‌پهلوی دینکرد ، راجع به قوانین ونیزپادشاهان ووظایف‌گوناگون‌ومسئولیتهای مختلف‌که بعهدهٔ وی است شرح مفصلی آمده است ، ازپادشاه انتظار میرفت‌که چنان با مردمان رفتار نمایدکه شایسته مقام سلطنت است . همان‌گونه‌که چشمه‌ای ازکوه سرازیر میشود وزمینهای اطراف را آب میدهد ، همانگونه‌ایکه روشنائی آتش اطراف را نور میبخشد ، با همین روش نیز شاهنشاه برای ملت خود منبع امید وشادی است ، ازشاهنشاه انتظارمیرفت‌که متدین وراستگو ودرست‌کردار وعادل ونسبت به بیگانگان مقیم‌کشور باگذشت وکوشا برای بهبود وضع زندگانی مردمان‌کشورش باشد . درانتخاب درباریان دقت‌کامل بکارمیبرد وازافراد شایسته ولایق‌که بخدمت اشتغال داشتند تشویق میفرمود ودراغلب دادرسی‌های دادگستری شخصاً حضور می‌یافت وبرنوع مجازاتها نظارت میکرد تا کسی مورد ظلم وستم واقع نشود . پادشاه همانند آب بخشنده بود وازحرص وطمع خویشتن را دورنگهمیداشت ومیکوشیدکه مجری دستورات و اوامرخدائی باشد . پادشاه می‌بایست‌که دررفتار وکردار با رعایای خویش مهربان باشد ودرکمال عدالت رفتارکند .

پادشاه مملکت همواره میبایست پناهگاهی برای رعایـای خویش دربرابر خطرات وپیش‌آمدهای زیان‌آور باشد ونیزهمانگونه‌که قدرت نیك آسمانی با خداوند است او نیزنمایندهٔ

قدرت نیکو برروی زمین شناخته می‌شود . پادشاه میکوشید که مردم را ازاعمال ناپسند بازبدارد وآنان را باعمال نیکو تشویق کند .

درامور مهم پادشاه نباید بدون مشورت وزراء بکارپردازد . پادشاه باید مجالس مشاورهٔ آزاد ترتیب دهد تا دانشمندان ومشاورین بتوانند نظر و رأی خودرا آزادانه بیان‌کنند وسپس پادشاه تصمیم خودرا اتخاذ نماید . همانگونه‌که باران درهمه جا یکسان میبارد ، پادشاه نیز باید عدلش شامل عام باشد . پادشاه باید ازطبقهٔ دانشمندان حمایت وپشتیبانی نماید وهرگونه وسیلهٔ آسایش وآرامش را برای آنها فراهم فرماید . پادشاه بامردم خویش باید همانند فرزندان خود رفتارکند . پادشاه باید با هرپیش‌آمدیکه بضررکشور باشد بجنگد وهراس بدل راه ندهد . پادشاه باید درامورکشور، دوراندیش باشد وبا اطمینان خاطر بکشورداری بپردازد وهرگز جبن وترس بخود راه ندهد» .

پادشاهان‌ایران همواره دستورات‌کتاب‌دینکرد را مدنظرداشتند وبشیوه گفته شدهٔ درفوق کشورداری میکردند . این روش ملکداری ازروزگار هوشنگ پادشاه پیشدادی تا زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی درایران بمورد اجراگذاشته میشد .

این دستورات همواره موردنظر رضاشاه‌کبیر بنیانگزارخاندان پهلوی وهمچنین مورد توجه فرزند برومندشان شاهنشاه آریامهربوده وهمیشه درهمان راهی‌گام برداشته‌اندکه پدر، بزرگوارشان همواره دراحیای‌گذشتهٔ پرافتخار ایران‌کوشا بوده‌اند .

پادشاهان ساسانی دراداره امورمملکت روش پادشاهان هخامنشی را برگزیدند . اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانیان پس‌ازفرونشاندن اغتشاشات داخلی ومتحد ساختن حکومت‌های داخلی وتحت فرمان واحد درآوردن آنها ، برای هریك‌ازاستانها فرمانداری انتخاب‌نموده ومیفرستاد . این فرمانداران درروزگار هخامنشی بنام ساتراپ ودرزمان ساسانیان مرزبان خوانده میشدندکه امروز بنام استاندار نامیده میشوند واین استانداران نیز درزیرفرمان خود فرماندارانی را اداره مینمودندکه مأمور نظم وترتیب درشهرستانهای تابعه بودند واینها را دهقان نام داده بودند . هنگامی‌که شهرهای جدیدی فتح میشد برای‌امورآن‌ها نیزبروش‌گفته شده درفوق عمل میکردند درروزگار انوشیروان عادل ازشمارهٔ مرزبانان‌کاسته شد وتمام قلمرو خویش را بچهارقسمت تقسیم‌کرد ودرهریك ازاین‌نواحی یکنفرنایب‌السلطنه‌ایکه ازهرجهت مورداعتمادبود ، میگماشت . حکام ایالات وولایات درزیرنظر نایب‌السلطنه باداره امور میپرداختند وگزارش امورراباو تقدیم مینمودندکه او نیزبنوبهٔ خود بپادشاه‌گزارش میکرد . پادشاه اغلب شخصاً ببازدید ازنواحی مختلف‌کشور میپرداخت وچنانچه مشاهده میکردکه مأموری درانجام وظیفه قصورنموده است شدیداً تنبیه میشد. انوشیروان درروزگار پادشاهی خویش اصلاحات بسیاری درکشور انجام داد. درشاهنامهٔ فردوسی ازروش‌کشورداری بسیاری ازپادشاهان ساسانی به تفصیل‌گفتگو وبه نیکی یاد شده است .

درهنگام خشکسالی وقحطی پادشاه منتهای‌کوشش را برای بهبود وضع زندگی مردم بکارمیبرد تا ازفشارسختی معیشت‌آنها بکاهد. درروزگار فیروزپادشاه ساسانی قحطی وخشکسالی برای مدت هفت سال ادامه داشت . پادشاه با بخشیدن مالیاتها وآوردن غله ازکشورهای‌دوردست وتقسیم نمودن آن بین‌کشاورزان وسایرطبقات ازشدت سختی وتنگدستی آنهاکاست . نه‌تنها یکنفر انسان دراین مدت ازگرسنگی فنا نشد بلکه حتی یك حیوان نیز ازبین نرفت . این مطلب بوسیلهٔ مورخین ایرانی عربی‌نویس ومورخین عرب یاد شده‌است .

در روزگار ساسانیان‌کسانی که دررأس مقام قضائی بودند اغلب آنهائی بودند که مقام مهم پیشوائی مذهبی را نیز بعهده داشتند . دربرخی ازمحاکمات مهم ، رأی با شخص شاهنشاه بود که آشنائی کامل بحقوق وامور قضائی داشت . در نوشته‌های پهلوی آمده است‌که یك قاضی بیطرف که از روی عدالت قضاوت کند نماینده اهورمزدا است و قاضی‌ایکه از روی غرض

قضاوت کند همانند اهریمن است . قاضی موظف است که در هنگام دادرسی بین فقیر وغنی را تفاوت نگذارد وبدرستی قضاوت کند ، همانگونه که باران برثروتمند و فقیر یکسان میبارد . اگرقاضی درهنگام دادرسی از راستی دور شود و بناحق قضاوت کند یا حتی اندیشهٔ خیانت بدل راه دهد : «باران ازباریدن می‌ایستد ، شیرینی وبرکت ازشیر گوسفندان دور میشود ، و نوزادان در هنگام تولد از بین میروند» . هر قاضی در هنگام قضاوت میبایست بخویشتن متکی بوده وتحت تأثیر هیچ گونه عواملی قرار نگیرد . دوچیز درقضاوت موردنظر قاضی بود دانش وآگاهی شخص قاضی ودربرخی موارد شهادت شاهدها نیزموردتوجه واقع میشد . گواهی شاهد وتنظیم اظهارنامه فقط درموارد تقسیم ارث مورد اطمینان بود .

تنسر موبد موبدان روزگار شاه اردشیر بنیانگزار سلسلهٔ ساسانی گناهان را بسه درجه تقسیم‌بندی کرده است : گناهانی که برضد آفریدگار مرتکب می‌شدند ، گناهانی که برعلیه پادشاه مرتکب می‌شدند وگناهانی که برضد مردم صورت میگرفت . هم‌چون پادشاهان هخامنشی ، پادشاهان ساسانی نیز ازارتکاب گناه اخلاقی اکراه وتنفرداشتند . درروزگار ساسانی ، افراد بیگناه را با انواع سوگندگرم وسرد موردآزمایش قرارمیدادند ، ازمیان این سوگندها نام‌آورتر همان است که برروی آذرباد مهراسپند ، موبد موبدان روزگار شاپور دوم انجام شده‌است .

آذرباد مهراسپند برای اثبات حقانیت دین زرتشت آماده شد که روی گداخته را برروی سینهٔ او آزمایش کنند .

پادشاهان نامور سلسلهٔ ساسانی مانند شاپور اول ، انوشیروان عادل وخسروپرویز با بنای کوشك‌ها وکاخهای عظیم وحجاری‌ها وسنگ‌نبشته‌ها ازخود یادگارهای فراموش‌نشدنی برجای نهاده‌اند . آثار باقیمانده روزگار ساسانی نمودار فعالیت وکوشش‌های پی‌گیر آن پادشاهان‌است. نفوذ وتأثیر سبك معماری ساسانی بر روی معماری بعداز اسلام ایران کاملاً آشکاراست ، دروازه کاخ انوشیروان عادل درتیسفون بارتفاع ۹۵ فوت وبعرض ۴۸ فوت بوده‌است .

کاخ خسروپرویز با پرارزش‌ترین‌جواهرات وپارچه‌ها وفرش‌ها تریین‌شده بود. بیرونی منویسد که فیروز پادشاه ساسانی مبلغ هنگفتی ازذخیرهٔ معابد وآتشکده‌ها بوسیلهٔ سرایدارهای آن آتشکده‌ها بوام گرفت ودرهنگام قحطی وخشکسالی بین مردم کشورخویش توزیع کرد تا از شدت سختی وتنگدستی آنها که درمدت هفت سال خشکسالی روی داده بود بکاهد .

تمدن وفرهنگ ایران‌باستان نه‌تنها درخارج ازکشور نیز برروی تمدن کشورهائی مانند مصر، چین ، هند ، بابل ، روم ویونان ودرمشرق اثرداشته است بلکه برروی تمدن مغرب‌زمین نیز اثر گذاشته است . دکترجمشید جی جیوانجی مدی دانشمند مشهور پارسی درکتاب معروف خود بنام «نفوذ تمدن ایران برروی تمدن سایرکشورها» بخوبی این موضوع را شرح کرده است امید است که دراین روزهای تاریك که مردم جهان وبخصوص مغرب‌زمین درلب یك پرتگاه هولناکی ایستاده‌اند تمدن وفرهنگ ایران‌باستان وپیام پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان آنها را ازاین مصیبت وبلیّه نجات بخشد .

برای نوشتن این مطالب اینجانب ازکتب ومنابع زیادی استفاده نموده‌ام . تقریباً اغلب کتبی که دربارهٔ ادبیات وزبان وفرهنگ ایران‌باستان نوشته شده‌اند ازنظردور نداشته‌ام ، اما برای دوری ازاطالهٔ کلام لازم میدانم ازتعداد انگشت شماری ازکتب مهمی که دراین موضوع نوشته شده‌اند درزیر یاد نمایم که درنوشتن این مقاله مکرر ازمطالب این کتب استفاده نموده‌ام .

کتب موردنظر بشرح زیرند :

۱ – تمدن ایرانیان خاوری – تألیف ویلهلم گیگر ، ترجمه بانگلیسی‌توسط دستورداراب پشوتن سنجانا – جلد اول ودوم .
۲ – تمدن زرتشتیان – تألیف دستور دکتر مانك‌جی نسروانجی دهالا .
۳ – ایران وفرهنگ وتمدن آن – تألیف پرفسور پیروز داور .

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۲۰)

هرقسمت ازاین سلسله مقالات بطور مستقل مطالب جالب توجهی دربردارد که میتواند بدون ارتباط با قسمت‌های پیشین بطور جداگانه مورد استفاده قرار گیرد .

روش صیقل دادن اشیاء گچی - اثرزیان آور گچ براشیاء فولادی - موارد مصرف لاك شیشه‌ای ، ماده‌ای که ازیك حشره بدست میآید - روش صحیح لحیم‌کاری - راه تعمیر لولاهای آسیب دیده اشیاء چوبی .

دکتر جاوید فیوضات

گچ - (Plâtre à Mouler — Plaster of Paris) این‌ماده را ازحرارت‌دادن سنگ‌گچ Gypsum (سولفات‌کلسیم ئیدراته Hydrated Lime Sulphate) در یك‌کوره وسائیدن‌آن بدست میآورند - این جسم را پس‌از خارج کردن از کوره باید آنقدر بسایند تا بصورت آرد نرمی درآید گردی‌که بدین‌ترتیب بدست میآید اگر باآب مخلوط شود درمدت چند دقیقه بصورت تودهٔ متخلخلی‌سخت ومقاوم میشود - مدت‌لازم برای سخت‌شدن‌گردگچ متغیراست وبستگی به‌مشخصات گچ دارد ، این مدت برای گرد گچ خالص از پنج تا پانزده دقیقه میباشد ولی با اضافه‌کردن بعضی مواد بگرد مزبور میتوان برمدت مذکور افزود .

گردگچ‌را بیشتر برای قالبگیری (رجوع شود بشماره‌های قبل) اشیاء بزرگ وغیرظریف بکارمیبرند ، برای‌کارهای ظریف‌گچ دندانسازی مناسبتر میباشد .

همین‌گردگچ را برای قالبگیری از مجسمه‌ها واشیاء برنزی وساختن اشیائی شبیه سفال وبالاخره سفیدکردن دیوارها وسقف وتزئین منازل بکار میبرند .

حجم گرد مزبور هنگام سخت‌شدن (پس‌از اختلاط باآب) مختصری افزایش میبابد ومعمولاً مقدارکمی حرارت نیز تولید میشود چون سطح اشیائی‌که باگچ خالص تهیه میشود نرم وآسیب‌پذیر است لذا طرق مختلفی برای افزایش مقاومت‌آن متداول میباشد مثلاً اضافه‌کردن یك قسمت زاج به دوازده قسمت آبی‌که باگچ مخلوط میشود سبب افزایش مقاومت وکوتاه‌شدن مدت لازم برای سخت‌شدن گچ میشود .

اگر ده درصد براکس (Borax مراجعه شود بشماره‌های پیشین) به‌آب اضافه شود منظوری‌که دربالا بیان شد تأمین میگردد .

گاهی بجای مواد نامبرده در بالا آب‌آهك (شیرآهك Lime-Water) بکار میبرند ودراینمورد اگر مقدارکمی صمغ عربی(Gum Arabic رجوع شود بشماره‌های قبل) به‌آب اضافه نمایند بمقدار قابل‌ملاحظه‌ای برسختی‌گچ افزوده میشود . اگر بخواهند مدت سخت‌شدن

گچ را بچندین‌ساعت افزایش دهند یك‌قاشق مرباخوری جوهرلیمو (Citric Acid رجوع شود به مبحث آسیدها) با پنج‌کیلوگرم گردگچ مخلوط میکنند .

برای تهیه Gesso یا Stucco (موارد استعمال مواد مزبور درشماره‌های قبل ذکر شده‌است) گچ یا گل‌سفید (گل‌گیوه Whiting) را با آب سریشم غلیظ (Glue-Water) مخلوط مینمایند .

برای صیقلی‌کردن وبعبارت دیگر پرداخت نمودن اشیاء گچی ابتدا آنها را گرم‌کرده وسپس پارافین ذوب‌شده را (Paraffin Wax رجوع شود به مبحث پارافین) با برس برروی آن میکشند ، پس‌از اینکه کاملاً بخلل وخرج گچ نفوذکرد با قطعه‌ای از پنبه خام که به تالك آلوده شده شیئی گچی را پرداخت مینمایند .

برای تهیه‌کپیه یا تقلیدکردن از اشیاء مرمری عتیقه وقدیمی مقدارکمی ماده رنگی زرد به پارافین مخلوط میکنند .

با اضافه‌کردن مواد رنگی مناسب به‌گردگچ میتوان اشیائی شبیه اشیاء برنزی تهیه‌کرد (این مواد وروش‌کار درمبحث برنزه‌کردن قبلاً بیان شده‌اند) .

باید درنظر داشت‌که هنگام مخلوط‌کردن گردگچ باآب همواره باید گرد را درآب ریخته وبآرامی تکان دهند وپس‌از آماده شدن مخلوط بلافاصله آنرا مصرف نمایند . این روش

مجسمه‌هائی از گل پخته ساخت یونان



مجسمه‌های قدیمی‌که ازگل پخته ساخته شده‌اند







راست : اشیاء وظروف لاکی ساخت چین درقرن ۱۶ و ۱۷
چپ : میناکاری حجره‌ای ساخت ژاپن

سبب میشودکه از بوجود آمدن حبابهای هوا جلوگیری گردد .

گچ برای ابزار فولادی زیان‌آور است لذا برای جلوگیری از فاسدشدن اشیاء فولادی لازم است که ابتدا آنها را شسته وپس‌از زدودن آثار گچ بلافاصله خشك نموده وباکمی وازلین آغشته نمایند اگر شیئی قدیمی که قسمتی ازآن باگچ ساخته شده باشد ریخته یا فاسد شود باید قبل ازمرمت قسمت ریخته شده باگچ تازه ، گچهای قدیمی را که باقیمانده است کاملاً خیس ومرطوب نمایند ، درغیراین‌صورت خمیر تهیه شده از گچ تازه بآن نمی‌چسبد .

از گچ قالبگیری برای پرکردن خلل وفرج وهمچنین شکافهای اشیاء چوبی استفاده میکنند بدین‌طریق که ابتدا مقداری ماده رنگی (مناسب با رنگ چوب) بگچ مخلوط‌کرده وقطعه پارچه مرطوبی را بآن آلوده و روی جسم چوبی میکشند وپس‌ازخشك شدن با روغن‌دانه‌کتان پرداخت مینمایند .

برای تمیزکردن اشیائی‌که ازگچ ساخته شده وکثیف وچرك شده‌اند معمولاً بطریق زیرین عمل مینمایند .

آرد گندم سفید ومرغوبی را (دانه‌های آرد باید ریز باشند) با افزودن آب‌گرم بصورت خمیر غلیظی درآورده ودرهمان حالی‌که‌گرم است لایه ضخیمی ازآن برروی شیئی‌گچی میکشند وپس‌از خشك‌شدن آنرا ازروی شیئی‌گچی میزدایند ، بدین‌طریق رنگ اصلی وسفیدگچ مجدداً ظاهر میشود – اگر قبلاً شیئی‌کثیف شده را بطریق دیگری پاك‌کرده باشند طریقه نامبرده بالا مؤثر نخواهد شد .

اشیاء گچی قدیمی و Gesso را هرگز نباید باآب تمیز نمایند زیرا این مواد تاحدودی درآب حل میشوند وبهترین روش برای این منظور استفاده از الکل یا بنزین است که با برس نرمی بر سطح شیئی گچی بکشند.

گل پخته – (Terre Cuite — Terra Cotta) هرچندکه این کلمه باشیائی گفته میشود که ازخاك رس پخته‌شده تهیه شده‌باشند ولی‌درعمل فقط بمجسمه‌های کوچك واشکال برجسته‌ای اطلاق میشود که از گل پخته ساخته شده ودشواراست که این‌اشیاء را جزء اشیاء سفالی بشمارآورد.

گلی که برای این منظور بکار میرود خاك‌رس طبیعی است که مقداری ترکیبات آهن دارد وممکنست شیئی تهیه شده ازآنرا بصورت مات یا نقاشی‌شده یا لعابدارعرضه‌کرد – اشیائی که ازگل پخته تهیه میشوند مقاومت زیادی ندارند ومتخلخل هم میباشند ولی اگر درگرمای شدیدی پخته شده باشند ازنظرشکل ظاهری وحتی خواص مکانیکی شبیه اشیاء سنگی میشوند – رنگ آنها از قرمز آجری تا رنگ مواد جیری تغییر میکند.

در یونان قدیم ازگل پخته برای تزئین دیوارها ومنازل استفاده‌کرده واکثراً اشکالی راکه با گل‌پخته تهیه شده وبردیوار می‌چسبانیدند نقاشی یا رنگ‌کرده وگاهی نیز با اوراق زر سطح خارجی آنرا می‌پوشانیدند.

درمصر از زمانهای بسیار قدیم ظروفی ازگل پخته میساختند واین روش کم کم درتمام نواحی خاورنزدیك متداول گردید – گاهی برای ازدیاد استحکام ظروف گلی مقداری شن بخاك رس می‌افزودند.

درقرن پانزدهم این صنعت بمنتهای تکامل‌خود رسید ونقاشان مشهور آن‌زمان برروی اشیائی که ازگل‌پخته ساخته شده یااشکالی‌که باگل‌پخته روی دیوارها نصب شده بودند نقاشی میکردند واین عمل تقریباً درتمام‌کشورها متداول گردید.

انتخاب خاك‌رس برای این منظور مهارت وممارست مخصوص لازم دارد همچنین‌هنگام پختن اشیائی که ازگل ساخته شده‌اند (مخصوصاً اشیاء نسبتاً بزرگ) باید دقت شود که شیئی ساخته شده شکاف یا ترك برندارد.

درون اشیاء ومجسمه‌هائی راکه ازگل پخته تهیه میشود معمولاً خالی میکنند وضخامت آنرا بحدودی میرسانند که شیئی دراثر تغییر درجه حرارت محیط بزودی شکاف برندارد.

خاك رس را اگر با مقدار لازم آب مخلوط‌کنند ماده خمیری شکلی بدست میآید که ازآن میتوان درقالبگیری استفاده‌کرد (رجوع شود به‌بحث قالبگیری) منتهی باید دقت‌کرد که ضخامت اشیائی که باین‌طریق تهیه میشوند خیلی زیاد نباشد زیرا درهنگام پختن دراثر حرارت تاب برداشته یا می‌شکافند.

برای تهیه اشکال پیچیده بهتراست قطعات آنرا بطور جداگانه تهیه‌کرده بعداً قطعات آماده شده را بیکدیگر الصاق نمایند.

اشیائی راکه در داخل منازل قرار داده خواهد شد بهتر است با حرارت ملایم به پزند واگر مجسمه یا شیئی گلی درهوای آزاد قرار داده خواهد شد بهتراست آنرا حرارت شدیدتری بدهنـد.

لازم است که سوراخ کوچکی بکمك مته درقسمت فوقانی شیئی ساخته شده ازگل ایجاد نمایند تا هنگامیکه شیئی را درکوره قرار میدهند گازهای گرم شده سبب ترکیدن آن نشود.

پس‌ازگذاردن شیئی ساخته ازگل درکوره درحدود یك دوازدهم تا یك‌پنجم از حجم‌آن کاسته میشود واین‌کمیت بستگی بکیفیت وخواص خاك رس ومیزان حرارت‌کوره دارد.

خاك رسی‌که برای این منظور بکار میرود بایدکاملاً عاری ازگچ باشد اشیائی‌را که از خاك رس ساخته میشوند میتوان مانند اشیائی‌که ازگچ ساخته شده‌اند صیقل داده وپرداخت نمود. باین‌طریق که ابتدا شیئی را گرم‌کرده سپس بپارافین مذاب آغشته وبالاخره بوسیله قطعه پنبه‌ای‌که به پودر تالك‌آلوده شده پرداخت نمایند.

مرمت اشیائی که از گل پخته ساخته شده وشکسته باشند مانند مرمت اشیاء سفالی وچینی است که درشماره‌های قبل بتفصیل بیان گردیده است برای تمیز کردن اشیائی که از گل پخته تهیه شده‌اند وسطوح آنها نقاشی نشده باشد بهتراست مقدار کمی صمغ عربی درآب حل کرده وبا برس بر روی‌آن بکشند وسپس قدری گرد خاك رس برآن بپاشند .

لاپیس لازولا – (Lapis Lazuli) سنگی است آبی‌رنگ که برای تزئین بکار میرود – جسمی است کدر ولی اگر ورقه‌های نازکی ازآن تهیه نمایند نیمه شفاف بشمارمیآید – سختی‌آن در جدول MOHS میان پنج تا پنج‌ونیم است – ازگرد آن برای تهیه رنگ‌آبی لاجوردی (Outre Mer — Ultramarine) استفاده میشود .

لاك – (Laque — Laquer) این صنعت وهنر از چین وژاپون شروع ودرسایرنقاط دنیا متداول شده است – لاك راکه منشاء رزینی‌دارد ازشیره درختی بنام (Rhus Vernicifera) بدست میآورند – رزین را ابتداء کوبیده وسپس با ماده‌رنگی موردنظر آمیخته وروی اشیاء چوبی میکشند – معمولاً چندین لایه (حداقل سه‌لایه) ازلاك روی چوب میکشند .

گاهی بعضی اشیاءکوچك مانند جعبه وبعضی اشیاء لوکس دیگر ازاین ماده ساخته وروی آنرا نقاشی‌کرده یا مانند اشیاء چوبی کنده‌کاری میکنند – این اشیاء شکننده بوده و بآسانی خرد میشوند .

گاهی اشیاء وقالبهائی‌راکه ازگچ ساخته‌اند با لایه‌ای از لاك می‌پوشانند وچنانچه گفته شد قبلاً مقداری ماده‌رنگی مورد نظررا بلاك میفزایند .

لاکی که‌بمنظورتزئین بکارمیرود مخلوطی‌است ازلاك معمولی ولاك‌شیشه‌ای (Shellacs) که دربنزین سفید حل‌کرده باشند .

اخیراً محلولهائی از لاك ببازار عرضه میشودکه از انحلال لاك درحلالهائی از نوع آستن وآمیل‌استات (رجوع شود بشماره‌های قبل) تهیه میشود واین محلول را با برس براشیاء مالیده یا بصورت گردپاش (Spray) براجسام مورد نظر می‌پاشند .

برای صیقلی‌کردن اشیائی‌که بلاك آغشته شده‌اند لازم است قبلاً آنها را کاملاً تمیز کرد سپس با مخلوطی از آرد وروغن زیتون صیقلی نمود زیادی مخلوط اخیر را با پارچه نرمی پاك‌کرده وبالاخره با قطعه‌ای از پارچه ابریشمی نرم آنرا پرداخت مینمایند .

لاك شیشه‌ای (Laque en Emailles — Shellac) ماده‌ای است رزینی‌که از حشره‌ای بنام (Coccus Lacca) بدست میآید – شکل معمولیش درتجارت بصورت ورقه‌های کوچك نازکی برنگ نارنجی میباشد – این ماده بخوبی در الکل حل میشود واکثراً آنرا برای تهیه ورنی بکار میبرند – محلول براکس (رجوع شود به مبحث Borax درشماره‌های پیشین) نیز این ماده را حل میکند هرچندکه لاکهای تجارتی بصورت ورقه‌های نارنجی‌رنگ است ولی‌گاهی آنها را بکمك مواد رنگ‌بر سفیدکرده وببازار عرضه مینمایند ورنی‌هائی‌که از لاکهای سفید تهیه میشوند دراثر رطوبت بیرنگ میشوند ورنی‌هائی‌راکه از شلاك تهیه میشوند هرگز نباید درظروف فلزی نگاهداری‌کرد زیرا درمجاورت فلزات رنگ خودرا بتدریج ازدست میدهند بهمین‌جهت بهتراست آنرا درظروف شیشه‌ای یا سفالی‌که درآن باچوب پنبه بسته میشود نگاهداری نمایند – برای تهیه ورنی ممتاز باید سعی شود شلاك خالص ومرغوب تهیه‌کرده وپس‌از تهیه ورنی چندین لایه ازآن برشیئی موردنظر بکشند – ورنی را که باین‌طریق تهیه میشود ، نمیتوان درتابلوهای نقاشی بکار برد زیرا بمرور زمان شکاف برداشته ورنگ خودرا ازدست میدهد .

فرانسویان باین‌ماده (Gomme Laque) نیز میگویند .





راست : میناکاری روی چینی وسفال ساخت چین و ژاپن

چپ : میناکاری روی فلز ساخت چین متعلق به قرون ۱۱ تا ۱۸

لاك‌پشت — (Ecaille de Tortue — Tortoise Shell) پوسته سخت وشاخی لاك‌پشت (سنگ‌پشت) را درموارد زیادی بکار میبرند — اکثراً آنرا برای تهیه جعبه‌های کوچك ظریف مانند انفیه‌دان وغیره بکار برده یا ازآن درکنده‌کاری ونظائرآن استفاده میکنند — درشماره‌های پیشین درمبحث اجسام شاخی‌شکل (Horn) بموارد استفاده ازاین جسم نیز اشاره شده‌است .

لحیم کاری — (Soudure — Soldering) منظور ازاین عمل اتصال دوقطعه فلزاست بیکدیگر بکمك آلیاژی که نقطه ذوب‌آن نسبتاً کم است — ازاینرو آلیاژهائی راکه درلحیم‌کاری بکار میبرند بدوگروه تقسیم‌کرده‌اند سخت (Hard) ونرم (Soft) درجه ذوب‌گروه اخیر کمتر ازگروه اول میباشد .

ماده‌ای‌که بیشتر بکار میرود مخلوطی است از قلع وسرب‌که نسبت اختلاط آنها بستگی بمشخصات اتصال موردنظر دارد — برای این‌منظور از دستگاهی بنام هویه (Soldering Iron) استفاده میکنند این دستگاه معمولاً از میله مسی‌که درسرآن قطعه‌ای آهن قرار دارد تشکیل شده ودارای یك دسته چوبی است .

قطعات فلزی راکه میخواهند بیکدیگر لحیم نمایند قبلاً بدقت پاك وتمیز می‌نمایند تا آثار کدورت وچربی درسطوحی که باید بیکدیگر اتصال یابند باقی نماند وگاهی برای این‌منظور از سوهان نرم استفاده مینمایند وبلافاصله سطوح سوهان شده را بماده‌ای‌که از اکسیداسیون فلز درمجاورت هوا جلوگیری نماید آغشته میکنند (این ماده را (Décapant — Flux) می‌نامند) متداول‌ترین ماده‌ای‌که باین منظور بکار میرود کلرورروی (Chloride of Zinc) میباشد — سطوحی راکه باید بیکدیگر متصل شوند باین ماده آغشته می‌نمایند تا روی ذوب‌شده وبخارات ئیدرژن‌که از تجزیه‌کلرورروی بدست میآید دیگر متصاعد نگردد — دراین هنگام دوقطعه برای لحیم‌شدن آماده میباشند بنابراین هویه‌گرم را بماده لحیم‌کننده (Solder) مجاور می‌نمایند تا ذوب شود وجود روی مذاب درسطوح موردنظر استحکام اتصال بدست آمده را افزون‌تر میکند.

برای قطعات آهن یا فولاد از براکس (Borax) وبرای اتصال لوله‌های سربی از پیه استفاده میکنند .

قبل ازشروع بلحیم‌کاری بهتر است میله مسی وسر هویه را با قلع آغشته نمایند سپس هویه راگرم‌کرده ودرکلرور روی فرو برند— سپس ماده لحیم‌کننده را بهویه می‌چسبانند تا ذوب شده وسیلان پیداکند ، دراین هنگام هویه برای کار آماده میباشد — درجه حرارت هویه باید آنقدر باشدکه بتواند بآسانی ماده لحیم‌کننده را ذوب نماید — ضمناً نبایدگرمای آن ازحد معینی تجاوز نماید زیرا حرارت زیاد سبب زدوده شدن قلع میشود البته‌کسانی‌که مدتی‌کارکرده وتجربه آموخته باشند میزان حرارت موردنیاز را بآسانی تشخیص میدهند .

برای مواد لحیم‌کننده سخت (Hard) یك چراغ پرحرارت مانند چراغهای شعله‌افکن نیازمند میباشیم — ماده لحیم‌کننده معمولاً آلیاژی است بنام (Spelter که همبسته‌ای است از روی و مقدار کمی مس که بصورت نقل Granule در بازار بفروش میرسد) و مـاده جلوگیری‌کننده از اکسیداسیون محلول‌آبی براکس میباشد این مواد را روی سطوح لحیم‌شونده گذارده ودرجه‌گرما را بحرارت سرخ میرسانند — ازاین روش برای لحیم‌کردن قطعات‌آهنی وبعضی انواع برنج (آلیاژی از مس و روی Laiton-Brass) استفاده میکنند .

گاهی نیز آلیاژهائی از مس ونقره راکه زودگداز میباشند بعنوان ماده لحیم‌کننده بکار میبرند .

برای اتصال قطعات آهنی وفولادی اکثراً بجای لحیم‌کاری از جوشکاری (Welding) استفاده میشود .

آهنگران برای جوشکاری دوسر قطعاتی‌راکه باید با هم جوش خورده ومتصل شوند درکوره‌گذارده و پس‌از اینکه کاملاً سرخ شدند بکمك چکش وسندان بیکدیگر متصل میکنند.

اکثـراً برای این کار از شعله‌افکن‌هـای (Chalumeau — Blow Pipe) **استیلن** (Oxy Acetylene) که حرارت زیادی تولید میکنند استفاده میکنند .

لعاب ومینا — (Emaille — Enamel) لعاب یا مینا ماده‌ای است سخت وشیشه‌مانند که روی اشیاء فلزی یا سفالی وچینی‌کشیده میشودکه بدان مقداری از اکسیدهای فلزی بعنوان ماده رنگی افزوده شده‌است .

لعابها نسبت بنوع ماده رنگی‌که بخمیر آن افزوده میشود ممکنست کدر یا نیمه‌شفاف باشنـد (Opaque **یا** Translucent) معمولاً لعابهای کدر نتیجه افزودن اکسید قلـع (Oxide of Tin) **میباشند** .

میناکاری فلزات بسه‌نوع اصلی تقسیم میشود :

۱ — مینا در زمینه برجسته (Champlevé Enamel) دراین طریقه نقوشی وخطوط موردنظر را روی شیئی‌فلزی‌کنده سپس شکافهائی راکه بدین‌طریق بوجود میآیند با خمیر مینا

پر کرده درکورهٔ که حرارت‌آن‌کافی باشد میگذارند تا خمیر مینا ابتدا ذوب شده سپس بصورت شیشه درآید .

۲ – مینای حجره‌ای (Cloisonné Enamel) دراین طریقه سیم‌های ظریفی را روی شیی فلزی موردنظر بطریقی لحیم میکنندکه سطح جسم بحجره‌های چندی تقسیم‌گردد سپس حجره‌های تولید شده را با خمیر مینا بطریقی‌که دربالا ذکرشد پرمیکنند .

۳ – مینای نقاشی‌شده (Painted Enamel) دراین‌طریقه طرح‌مخصوصی‌را بارنگهای جالب روی زمینه‌ای از مینا نقاشی میکنند .

این‌طریقه درمورد اشیاء سفالی وچینی لعابدار نیز متداول است برای تمیزکردن اشیاء میناکاری شده ممکنست ازآب‌گرم وصابون استفاده نمود – بکاربردن برس نرم نیز مؤثرمیباشد .

اگر قسمتی از میناکاری شیی ریخته ومرمت‌آن الزام‌آور باشد بهترین روش استفاده از رنگهای روغنی ثابت میباشد . برای ترمیم میناکاریهای نیمه‌شفاف (Translucent) **بهترین** روش استفاده از محلول سلولوئید درآستات‌آمیل است‌که بغلظت شربت تهیه شده ومقداری ماده رنگی مناسب درآن حل‌کرده باشند (سلولوئید وآستات‌آمیل درشماره‌های پیشین بیان شده‌اند) این محلول غلیظ درمدت‌کمی خشك‌شده وجانشین قسمتهای معیوب مینای نیمه‌شفاف میگردد .

حرارت‌دادن باشیاء طلائی وهمچنین اشیاء چینی قدیمی میناکاری‌شده نه‌تنها به‌نتیجه نمیرسد بلکه زیان‌آورهم میباشد .

اگردرمیناکاری بسبك Cloisonné سیمهائی‌راکه بمنظورتقسیم‌بندی سطح‌فلز موردنظر بحجره‌های متعدد بکار برده‌اند بعداز خاتمه عمل برداشته ومینائی‌که برای پرکردن حجره‌ها مصرف شده ازنوع مینای نیمه شفاف باشد ، میناکاری را (Plique à jour) **می‌نامند** – البته برداشتن سیمهای ذکر شده بعداز حرارت دادن وپختن خمیر مینا باید بمورد اجرا درآید .

لولاهای آسیب دیده اشیاء چوبی

(Gond de Boiserie Endommagé — Damage to Wood work at Hinges)

لوله‌های اشیاء چوبی قدیمی غالباً دراثر بی‌احتیاطی آسیب‌دیده ومیشکند – اکثر میزهای تحریر قدیمی‌که از چوب ساخته شده ودارای‌کشو میباشند ازاین آسیب مصون وبرکنار نمانده ولولاهای آنها ازکار افتاده یا شکسته است .

برای ترمیم قسمتهای آسیب‌دیده – قطعات شکسته را مجدداً درجای خود باکمك سریش چسبانیده وبرای استحکام بیشتر آنها را پرچ مینمایند – لیکن این روش دربارهٔ اشیاء چوبی‌که مورد نیاز روزانه میباشند مفید نبوده وبعبارت دیگر قابل اجرا نیست – بهترین راه برای ترمیم این قبیل اشیاء اینستکه قطعه چوبی از جنس شیی موردنظر پیداکرده ویا لااقل قطعه‌ای انتخاب نمایندکه رنگ‌آن با رنگ ورگه‌های شیئی‌که باید مرمت شود تطبیق نموده و «جور» درآید – سپس ازاین چوب ، قطعاتی باندازه مناسب (کمی بلندتر ازناحیه شکسته شده) تراشیده وبا سریش درجای خود چسبانیده وبلندی آنرا هنگام پرداخت‌کردن با سوهان یاکاغذ سمباده ازبین میبرند.

اگر نیازی به پیچ‌کردن باشد باید میخ پیچهای بلندتر از پیچهای اولیه انتخاب‌کرده وبکار برند تا چنانچه سوراخهای ایجاد شده بوسیله میخهای اولی هرز شده باشد پیچهای بلند ثانوی وضع پایدارتری داشته باشند .

برای ترمیم این قبیل اشیاء باستانی وپرارزش بهتر است از مبل‌سازان ماهر ومجرب استفاده شود .

خوانندگان و ما

دربارهٔ تحولات درفش ایران – دوست‌گرامی **آقای دکتر عباس زمانی** دربارهٔ سلسله مقالات تاریخچه تحولات وتغییرات درفش وعلامت ایران که قبلاً دراین مجله چاپ شده است چنین توضیح داده‌اند :

«باآنکه اینجانب تاکنون تتبعاتی نداشته مورخ و باستانشناس هم نمیباشم اما از نظر علاقه‌ای که بجمع‌آوری مسکوکات داشته ودارم وباتوجه بنقش‌روی مسکوکات میتوانم تاحدودی نظر جناب آقای نیرنوری را بدین‌ترتیب تعدیل نمایم :

۱ – درکلیه مسکوکات (نقره) دوران قاجاریه که دارای نقش شیروخورشید میباشند عموماً شیرها دارای یال وخورشید دارای طالع کامل نمیباشد .

۲ – دربین مسکوکات مسی دوران قاجاریه که دراختیار اینجانب است عموماً شیرها بدون یال است . دراین مسکوکات مسی شیرها درحالات مختلف – ایستاده ، نشسته یا درحال دریدن – جلب‌توجه میکند .

۳ – دربیشتر مسکوکات خورشید طالع بچشم نمیخورد بدین‌معنی که در بعضی سکه‌ها شیر بدون خورشیداست ودربرخی بجای خورشید هلال ودر دسته‌ای دیگر علامتی‌بصورت تشدید (ّ) درپشت‌شیر وجود دارد. درپاره‌ای سکه‌هاهم خورشید بشکل‌دایره‌ای کامل بچشم میخورد .

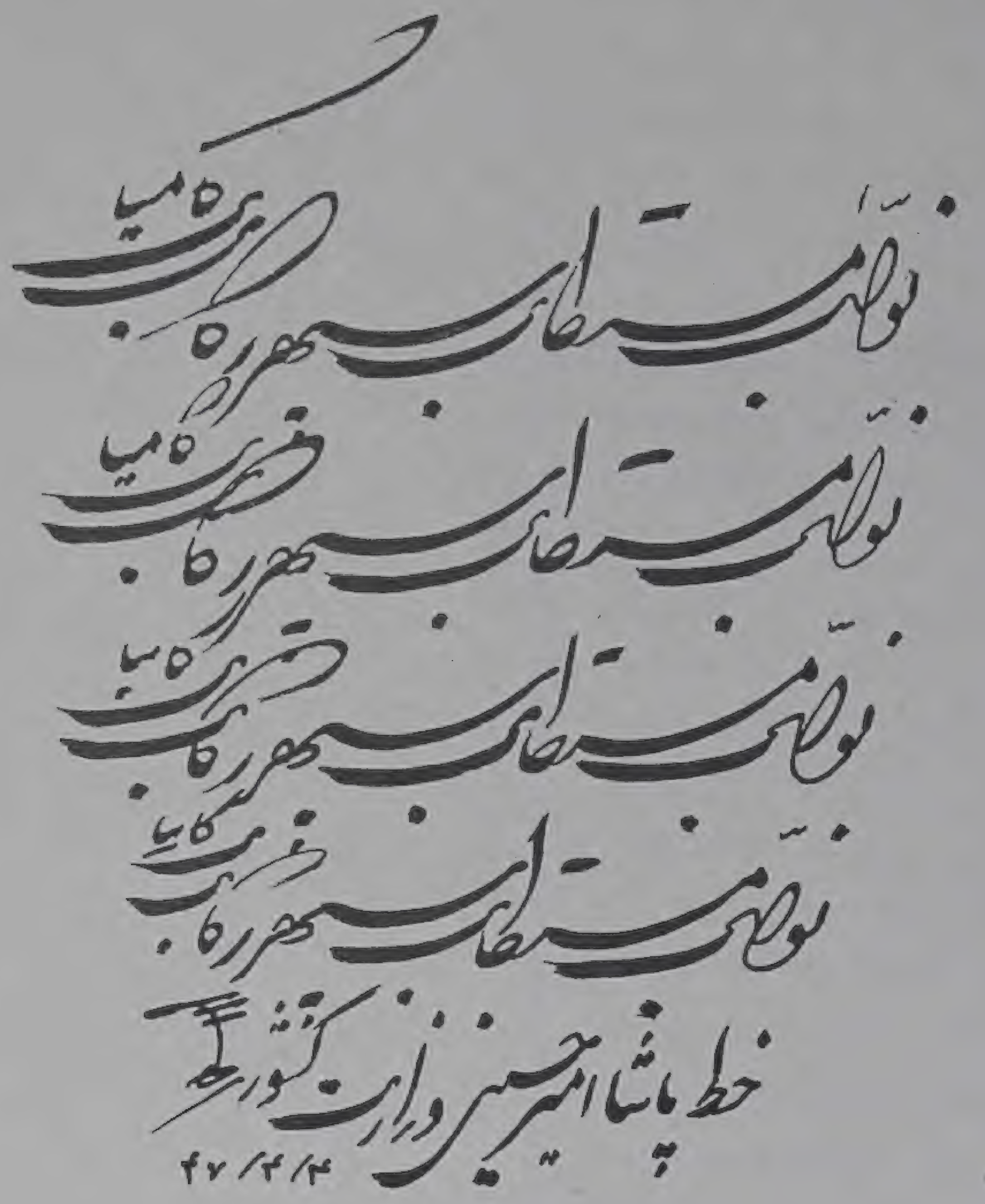
٤ – رویهمرفته وجود شمشیر دردست شیر ثابت نمیباشد .

٥ – موضوع دم شیر بسیارجالب توجه است : گاهی شیر با دم برافراشته ، زمانی با دم کوتاه دیده میشود ودرپاره‌ای موارد دم شیر درپهلوی شیر قرار دارد . انتهای دم گاه بصورت پیکان وزمانی بصورت گراست .»

آقای دکتر زمانی افزوده‌اند که مسکوکاتی که بدان استناد جسته‌اند دارای تاریخ‌سالهای ۱۱۲٤ تا ۱۲۷۰ هجری قمری ومربوط بتهران ، تبریز ، کرمانشاهان یا اصفهان است وروی آنها عباراتی نظیر «فلوس ممالك محروسه ایران» یا «فلوس رایج ایران» بچشم مبخورد .

دربارهٔ کتابخانه‌های ایران – دوست عزیز آقای **شرر تیمورتاش** دربارهٔ سلسله مقالات تاریخچه‌کتاب وکتابخانه درایران نوشته‌اند «اینجانب نیز درمیامی شاهرود درطی سالیان متمادی کتابخانه‌ای مختصر فراهم آورده‌ام که درآن درحدود ۱۰۷۰ جلدکتاب چاپی و۱۳۰جلدکتاب خطی‌است که قدیمی‌ترین آن عربی ودارای تاریخ ۷۷۰ هجری قمری است وجدیدترین‌آن تاریخ ۱۳۰۰ قمری را دارد» .

خط خوش – دوست هنرمند آقای پاشا امیرحسینی قطعاتی ازخط خوش خودرا ارسال داشته‌اند که نمونه‌ای از آن را درزیر ملاحظه میفرمائید :



دربارهٔ مقالهٔ «آئین جشن چهارشنبه سوری درایران» که درشماره‌های هفتادوهفتم وهفتاد وهشتم درج شده بود نامه‌هائی به نشانی ادارهٔ مجله برای آقای هوشنگ پورکریم نویسندهٔ آن مقاله رسیده بود . دراین نامه‌ها گذشته ازقدردانی نکاتی هم یادآوری شده بود . آقای پورکریم که به تازگی ازمسافرت به تهران بازگشته‌اند درپاسخ علاوه برتشکر ازنویسندگان محترم این نامه‌ها به یکایك آنها اشاره کرده ونوشته‌اند :

«نخست نامه‌ئی است ازآقای «م – ع – مهیار» . خیلی گرم وشیوا ومشوق . ممنونم . به ضمیمهٔ این نامه مقاله‌ئی است دربارهٔ آئین چهارشنبه سوری در «توفارقان» یا «دهخوارقان» که اینك آذرشهر نامیده می‌شود . ازاین مقاله خودم درکتابی که می‌نویسم استفاده خواهم کرد وعین مقاله را هم گذاشته‌ام خدمت گردانندگان محترم مجله وبا این توصیه که بجاست چاپ شود .

نامهٔ دیگری دریافت شده‌است ازآقای پرویز نیلوفری وازدانشکدهٔ کشاورزی . به ضمیمهٔ این نامه نشریهٔ «بنیاد دوستداران درخت» هم رسیده است که بسی شیواست . دراین نامه ودرآن نشریه توصیه شده است که خارکنی و بوته افروزی‌های چهارشنبه سوری تحریم شود . راست می‌گویند. کندن خار وبوته‌ها ازسرسبزی سرزمین‌های میهن ما میکاهد وبربیابانها می‌افزاید . مخصوصاً که این خار وبوته‌ها درفصلی کنده می‌شوند که موقع جوانه زدن و رشدکردن آنهاست .

من این قضیه را درجلساتی که دروزارت فرهنگ وهنر راجع به جشنهای ایران ترتیب داده می‌شود طرح کرده‌ام . قرار شده‌است برای این موضوع فکری بکنیم ومثلاً ممکن است که توصیه بشود بامواد مصنوعی آتش‌افروزی‌های چهارشنبه سوری راه بیفتد که یعنی نه سیخ بسوزد ونه کباب.

دیگر نامه‌ئی است ازآقای اسمعیل معمائی واز«ساری» . بااین نامه اشعاری ضمیمه است درتوصیف چهارشنبه سوری وسرودهٔ آقای فتح‌الله صفاری که گیلانی‌هستند ودرمازندران‌بسرمی‌برند واین اشعاررا درسال ۱۳۴۳ سروده‌اند وآقای معمائی این اشعاررا ازکتاب «شکوفه‌هائی ازادبیات مازندران» نوشتهٔ آقای صفاری استنساخ کرده‌اند .

یکی دیگرهم نامه‌ئی است ازآقای علی‌نقی بهروزی که ازشیراز فرستاده‌اند وتذکراتی نوشته‌اند دربارهٔ نحوهٔ برگزاری چهارشنبه سوری درشیرازکه ممنون شده‌ام . من آنچه راکه درمقالهٔ خودم راجع به این مراسم درشیراز نوشته بودم ازروزنامهٔ شمارهٔ ۷۳۹۲ کیهان اخذ کرده بودم والبته با ذکر مأخذ . تذکرات آقای بهروزی را درکتاب چهارشنبه سوری مراعات خواهم کرد .

یکی دیگرهم نامه‌ئی هست نوشتهٔ آقای محمدرضا اظهری وازادارهٔ کل‌آموزش‌وپرورش خراسان . ازتوجهٔ ایشان هم تشکر می‌کنم وخیلی ممنونم که با حوصله ودقت مراسم چهارشنبه سوری را درطبس نوشته‌اندکه آنجا درآخرماه صفر برگزار می‌شود .

نامهٔ دیگر ازآقای فروتن است که تذکراتی داده‌اند دربارهٔ مراسم برگزاری چهارشنبه سوری در «لاریجان» . ممنونم . ایشان یادآوری کرده‌اندکه «لاریجان» چنانکه من درمقاله‌ام اشتباه کرده بودم نام دهکده نیست بلکه نام منطقه‌ئی است که آن منطقه دهکده‌های زیادی را شامل است . وهمینطور است که ایشان می‌گویند .

یك نامه هم آمده‌است ازآقای کاظم‌پور وتذکراتی داده بودند دربارهٔ نحوهٔ برگزاری چهارشنبه سوری درتبریز ونوشته بودندکه آنجا ازروی آتش نمی‌پرند بلکه :

«صبح زود چهارشنبه سوری اغلب مردم بخصوص دختران دم‌بخت با یك ظرف سفال که روز قبل ازبازار خریداری شده وهنوز آب ندیده است با خود بکنارآب روانی می‌برند وازروی آب چندین دفعه پرش کرده واین جمله را می‌گویند : آتیل باتیل چرشنبه بختیم آچیل چرشنبه وهمان ظرف سفال را باآب پرکرده بعنوان یُمن خوش بمنزل می‌آورند» . لابد همینطور است که آقای کاظم‌پور نوشته‌اند . چند نفردیگرهم بمن گفتندکه ازروی آتش پریدن درسالهای اخیر وتازگیها درتبریز معمول شده‌است وگویا آقای کاظم‌پور ازقدمای تبریزند .

به هرصورت هرنامه یا خبری که ازهرجای مملکت دربارهٔ مراسم چهارشنبه سوری برسد همچون سندی حفظ می‌شود وحتماً بکار می‌آید . چراکه کمك‌ها می‌کند به روشن شدن حقایق مربوط به این جشن . ازنویسندگان این نامه‌ها ونیز ازنویسندگان نامه‌هائی که بعدها به من خواهد رسید ونیز ازهمهٔ راویان اخبار مربوط به این جشن بسیار ممنونم .

با تجدیدارادت . هوشنگ پورکریم»

بها ۶ ریال

هنر و مردم



هنر برتر از گوهر آمد پدید

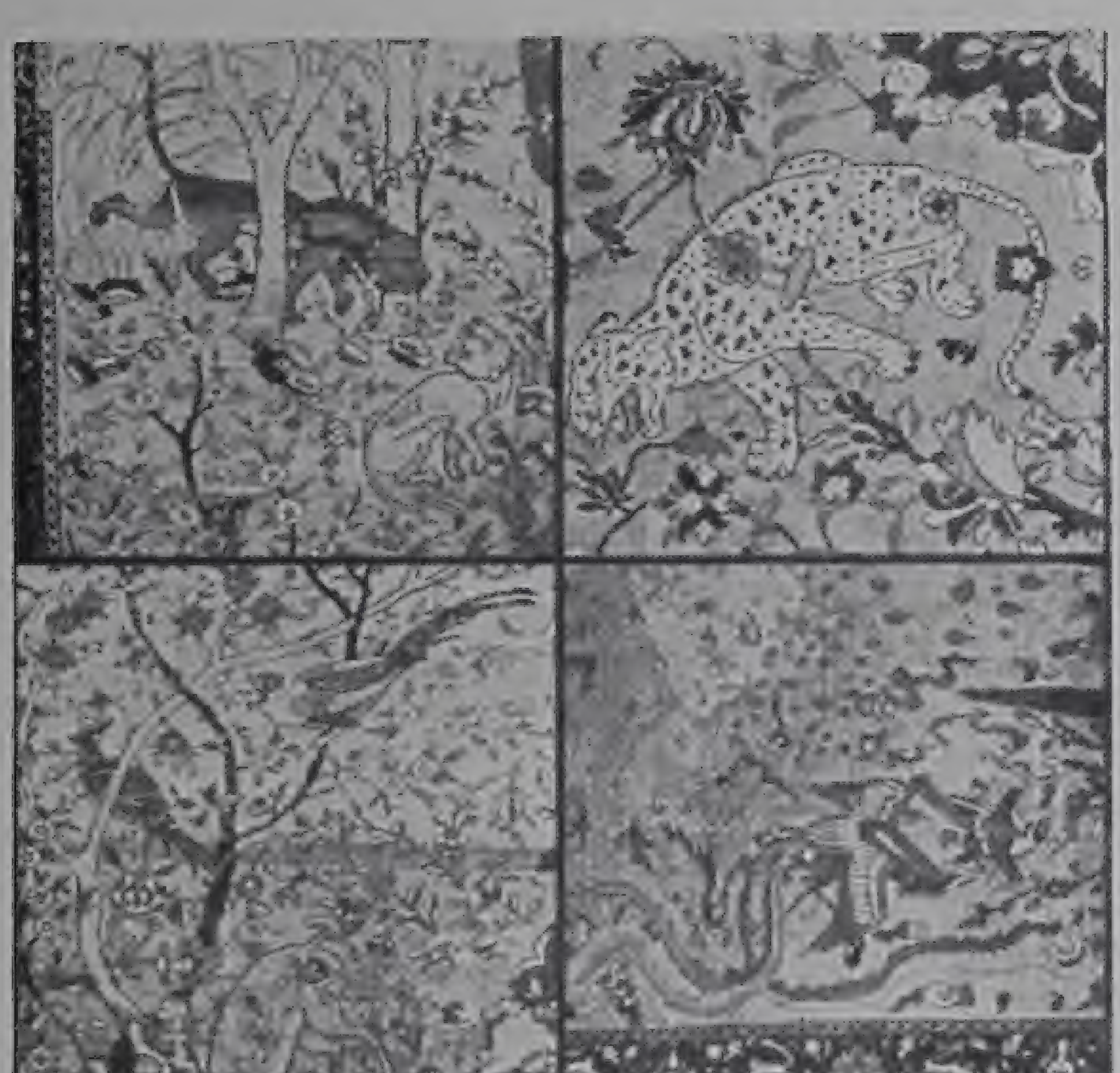
شمارهٔ هشتادو سوم

Serial Nmuber 83 September 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



این فرش ازشاهکارهای فرشهای تبریزی است
که درقرن ۱٦ میلادی بافته شده‌است . نیمی از
آن درموزهٔ «واول» لهستان و نیم دیگردرموزهٔ
هنرهای زیبای پاریس است (به صفحهٔ ٥٦
رجوع فرمائید) .

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دورهٔ جدید - شمارهٔ هشتاد و سوم
شهریورماه ۱۳٤۸

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰٥۷ و ۷۳۰۷۳

ایران و درام‌نویسان بزرگ جهان

(٤)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضمونهای ادبی وتاریخی ایران درآثار نمایشنامه نویسان معروف جهان

پیش ازاینکه بحث خودرا درمورد نمایشنامهٔ «ایرانیان» بپایان برسانیم لازم بنظرمیرسد که چند نکتهٔ کلی واساسی دربارهٔ موقع ومقام ادب وهنر دراماتیك و ارزش و اهمیت تراژدی دریونان درسدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد به اختصار بیان‌کنیم تا اعتبار یا عدم اعتبار نمایشنامهٔ مورد بحث ازلحاظ تاریخ بیشتر روشن‌گردد .

درك کمال وزیبائی نمایشنامهٔ «ایرانیان» باتوجه به اصول ومقررات تراژدی ، مستلزم داشتن اطلاعات‌کافی دربارهٔ شیوه‌های مختلف شعر پهلوانی و تغزلی و نمایشی «دراماتیك» ، وآگاهی ازسابقهٔ ممتد ادب وهنر یونان درسدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد است زیرا تراژدی درحقیقت ترکیبی است ازاین سه نوع شعر که برشالوده‌ای ازدانش واندیشه وخیال وزیبائی بنا شده‌است .

مردم یونان درسدهٔ پنجم پیش ازمیلاد شعر را نه‌تنها بعنوان بازگوکنندهٔ احساسات وعواطف خویش ویا وسیله‌ای برای‌کشف اسرار نهفتهٔ آفرینش بکار می‌بردند بلکه آنرا لازمهٔ حیات وقسمتی ازتجلیات زندگی روزانهٔ خود میدانستند وازآنجاکه چاپ وانتشارکتاب به تعداد زیاد بشیوهٔ امروز ، معمول ومیسر نبود تنها وسیله وامکان استفاده والتذاذ مردم ازادبیات‌که درشعرخلاصه میشد منحصربود بحضور ایشان درمحافل ومجالسی‌که درآن اشعار پهلوانی وتغزلی ونمایشی خوانده میشد .

بنابراین اگر ما بخواهیم بدامنهٔ ذوق سحّار وقریحهٔ خیال‌پرور «ایسخیلوس» درنوشتن نمایشنامهٔ «ایرانیان» پی ببریم لازم‌است‌که به ارزش وکیفیت ادبی‌وشعری‌آثار دراماتیك یونانیان درسدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد اشاره‌ای بکنیم تا معلوم شودکه آیا این تراژدی ازلحاظ ادبی وهنری چه منزلتی دارد وازلحاظ بیان وقایع تاریخی چه اهمیتی را حائز است .

سالها پیش‌ازاینکه تراژدی بعنوان عالیترین وکاملترین محصول ذوق‌آدمی دریونان شکل وقوام پذیرد شاعران غزل سرای آن سرزمین ضمن توجه بخصوصیات ومطالعه دراحوال درون خویش به بسیاری از رموز واسرار باطنی طبیعت انسان پی‌برده وبا بیانی لطیف و رسا آنرا توصیف‌کرده بودند ودرام‌نویس سدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد پایهٔ هنرنوبنیاد خودرا برشالودهٔ این بنای با عظمت ذوق واحساس نهاد .

ازطرف دیگررابطهٔ شعر دراماتیك با شعر حماسی نیز بسیار استوار بود وما ضمن مطالبی که قبلاً بیان شده تاحدی باین رابطه اشاره‌کرده‌ایم و با مراجعه به‌کتاب فن شعر ارستو حدود این پیوستگی برما بهتر وبیشتر معلوم میشود . آنچه بطور اجمال دراینجا میتوان‌گفت اینست‌که خصوصیات بارزی‌که شعرحماسی را ازانواع دیگرشعر جدا میکرده ، که اهمّ آنها سنگینی ووقار وجدی‌بودن موضوع بوده ، درتراژدی نیز کاملاً صدق میکرده است .

درمقایسهٔ بین شعرپهلوانی یا حماسی با تراژدی وجوه مشترکی را می‌یابیم که ارستو درکتاب فن شعرخود آنهارا‌تشریح کرده‌است. ازجمله اینکه دریك قطعهٔ حماسی شاعرباید وحدت موضوع راکه از اهمّ مسائل است رعایت کند. درتراژدی هم این قاعده کاملاً صادق است. «تغییرناگهانی»[1] و «دریافت» یا «شناسائی»[2] که هردو ازتمهیدهای مهم وضروری دریك منظومهٔ حماسی است درتراژدی هم کمال اهمیت را دارد.

دیگر ازاصول مشترك بین شعر حماسی وتراژدی اینست که هردو حکایت ازرنج و درد و اندوه و زجر وکشتار میکند[3]. این حالات باید بقسمی ماهرانه توصیف شودکه دربیننده یا شنونده حس ترس وترحم را برانگیزد. ایجاد ترس موقعی بما دست میدهد که درداستان حماسی یا درتراژدی ملاحظه کنیم که قهرمان داستان که ذاتاً و روحاً شبیه ماست دچار مصیبتی عظیم گشته وترحم هنگامی بما دست میدهد که ملاحظه کنیم قهرمان‌داستان‌درمقابل خطا یا اشتباهی که مرتکب شده به درد و رنجی بمراتب شدیدتر وسخت‌تر ازآنچه سزاوار بوده گرفتار شده‌است.

قصد ما دراینجا این نیست که اصول شعرحماسی یا تراژدی را بیان کنیم چون بحث دراین موضوع بسیار مفصل است. تنها نتیجه‌ای که ازاین توضیحات، که به اختصار بیان شد، میخواهیم بگیریم اثبات این مطلب است که تراژدی دریونان درسدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد مبتنی به اصول وقواعدی بودکه شاعر دراماتیك نمیتوانست ازآن عدول کند وهراندازه هم که درتنظیم نمایشنامهٔ خود به حقیقت‌پژوهی وواقع‌پردازی گرایش داشت عروس طبعش خودبخود به عوامل خیالی ومجازی وصنایع ادبی وهنری کشیده میشد. میتوان گفت که برای پرواز برفرازآسمان تصور وخیال از دوبال استفاده میکرد. یك‌بالش رقّت احساس شاعرغزلسرا وبال دیگرش‌صلابت وشکوه شاعرحماسه سرا بود وبه‌کمك اندیشه ارکان استوار قوانین شاهکار خودرا ابداع میکرد.

ازشاعر تراژدی هرگز این انتظاررا نداشته‌اندکه وقایع تاریخی را عیناً وبدون‌کم وکاست درنمایشنامه خود بیان کند. موضوعی را ازحوادث اساطیری اقتباس میکرد وباقتضای هدفی که داشت آنرا می‌پرورانید وضمن پرورانیدن داستان هرجا مقتضی میدید گرهی ازاسرار پیچیدهٔ خلقت را با سرانگشت دانش وبصیرت میگشود وبا پندها واندرزها راه نیکبختی را بمردم زمان مینمود. هراندازه که بهتر وبیشتر به هدفش نزدیك میشد توفیق شایسته‌تری بدست میآورد. جنگی بین ایران‌ویونان بوقوع پیوست وشاعری‌تواناکه خود درآن‌جنگ شرکت داشت ازفرصت استفاده کرد وآنرا بصورت یك اثر ادبی وهنری فناناپذیر درآورد چنانکه شاعران توانای دیگر هم دردوره‌های بعد چنین کرده‌اند. نمایشنامهٔ «تیمورلنگ» نوشتهٔ «مارلو» Marlawe یکی‌از آن جمله است که ما بعداً دربارهٔ آن بتفصیل سخن خواهیم گفت. هیچیك ازمورخان جهان درصدد برنیامده‌اندکه ازنمایشنامهٔ «تیمورلنگ» بعنوان یك سند تاریخی استفاده کنند ودرمورد نمایشنامهٔ «ایرانیان» هم این‌کار درست نیست. بهمین اعتبار است که عموم منتقدان وهنرسنجان

---

۱ – این تمهید را درداستان حماسی درزبان یونانی «پری‌پتیا» Peripetia مینامیدند ومقصود ازآن ایجاد یك تغییر ناگهانی درسرنوشت قهرمان داستان است. به تعبیر دیگر تغییری که موجب میشود خلاف آنچه انتظار میرفته است بوقوع پیوندد.

۲ – این تمهید راکه درزبان یونانی «آناگنوری سیس» Anagnorisis مینامیدند با دریافت ویا شناسائی تعبیرکردیم ومقصود اینست که اشخاص داستان که مدتهای طولانی ازهویت یکدیگرآگاه نیستند یکدیگر را بشناسند. «پری‌پتیا» و «آناگنوری سیس» ازجملهٔ اصول وفنون مهمی است که درآثار حماسی وتراژدی کلاسیك زیاد بکار میرفته وپیروان این مکتب دردوره‌های بعد، ودرمواردی حتی پیروان مکتب‌های دیگر نیز آنهارا بکار برده‌اند. هرتحولی ازجهل به دانش موجب تبدیل انزجار به عشق ویا بعکس میشود. عالیترین نمونه «آناگنوری سیس» آنست که حداعلای ترس وترحم را درشنوندهٔ داستان حماسی یا تماشاکن تراژدی برانگیزد. مخصوصاً موقعی که این دواصل باهم، وبصورت حتم یا محتمل، بکاربرده شود ومثلاً عشق را به انزجار ودرنتیجه نیکبختی را به بدبختی مبدل سازد حداعلای هنرمندی بکاررفته است.

۳ – این‌کیفیت را درزبان یونانی «پاتوس» Pathos مینامند وعبارتست ازحالتی درشخص یا درآثار هنری که درشنونده یا بیننده ترحم وشفقت واندوهی که با رقّتِ احساس توأم باشد برانگیزد.

به استناد عقاید ارسطو وراه ورسم تراژدی‌نویسان معتبر دورهٔ کلاسیك کار نمایشنامه‌نویسی را ازتاریخ‌نویسی کاملاً جدا میشناسند. و درام‌نویس را اصلاً موظف وملزم نمیدانندکه مسائل ووقایع تاریخ را عیناً نقل وتوصیف کند ودر روی صحنه مجسم سازد .

موضوع « الکترا » Electra را « سوفکل » Sophocles و « اوریپید » Euridides هردو با یکی دوسال فاصله بصورت نمایشنامه درآورده‌اند ولی هرکدام با هدف ومقصود خاص خود . وقایع زندگی «سزار» Saesar را شکسپیر و «برناردشاو» هریك با مقصود بخصوص بصورت نمایشنامه درآورده‌اند واثرهیچکدام نمیتواند صددرصد سند تاریخی بحساب‌آید . قصهٔ «اورست» Orestes را هم «ایسخیلوس» بصورت نمایشنامه درآورده وهم «اوریپید» ولی معیار ارزش برای هرکدام ، قدرت شاعر درتوصیف مناظر وپرداختن موضوع است ونه انطباق آن با تاریخ اساطیری .

وقتی‌که ما تمام قواعد تراژدی‌که بعضی ازآنها را دراینجا برشمردیم بدقت مطالعه‌کنیم باین نتیجه میرسیم‌که نویسنده وهنرمند توانائی چون «ایسخیلوس» که ازپایه‌گزاران تراژدی بوده وبهمین جهت اورا پدر تراژدی لقب داده‌اند نمیتوانسته است اصول هنری وادبی را فدای حقایق تاریخ کند. ازشاعر دراماتیك هرگز این انتظاررا نداشته‌اندکه آنچه مینویسد ازلحاظ تاریخی وعلمی درست باشد . استفاده ازوقایع غیرمحتمل وحتی اشتباه ، درصورتیکه بتواند برای تحلیل واقعه بصورتی شاعرانه ، وایجاد تأثیر درتماشاکن مفید ومؤثرباشد هیچ مانعی ندارد . حتی اگرشاعرضمن توصیف مطالبی مرتکب اشتباهی ناشی ازعدم اطلاع شود این اشتباه را نباید یك‌گناه نابخشودنی بحساب آورد .

البته تأثیری‌که ما ازیك واقعهٔ غیرمحتمل یا خلاف واقع میگیریم ممکن است اشتباه باشد ولی اهمیت وارزش‌آن بستگی دارد بشیوه‌ای‌که شاعربرای بیان افکار خود بکاربرده است . ممکن است شاعر مطلبی را با واقع‌بینی توصیف‌کند ویا بنابرآرزو وتمنای دل خود . ازطرف دیگر اگرشاعرمطلبی برخلاف واقع به اشخاص بازی اختصاص داد نباید آنرا بصورت یك خطا بحساب آورد زیرا هرمطلبی‌که شاعر دراماتیك برای هریك ازاشخاص بازی درنمایشنامه خود درنظرمیگیرد ارتباطی‌کامل باکمّ وکیف احوال واخلاق وسجایای او دارد .

قدرت ومهارت شاعر دراماتیك دراینست‌که غیرممکن را درروی صحنه برای تماشاکن محتمل جلوه دهد . شاید ذکر این مطلب دراینجا بیمورد نباشدکه دربین انواع شعر، تراژدی عالیترین وکاملترین نوع آنست زیرا تراژدی دارای تمام خصوصیات وکمالات شعرحماسی است باضافه موسیقی وصحنه یا منظره‌ای‌که درآن بازی میشود ولذا میتوان آنرا هم مثل منظومهٔ حماسی خواند ولذت برد وهم درروی صحنهٔ نمایش دید واستفاده‌کرد . علاوه براین دوفضیلتی که ذکرکردیم تراژدی ازمنظومهٔ حماسی فشرده‌تر و جمع و جورتر است و اصل وحدت موضوع درآن بیشتر رعایت میشود وبدین جهت مؤثرتر ازحماسه است .

نمایشنامهٔ «ایرانیان» را بنابرآنچه‌گفته شد فقط ازلحاظ ادبی وهنری میتوان مورد انتقاد وتحلیل قرارداد . یك حقیقت اخلاقی نیز دراین نمایشنامه وجود دارد وتمام مطالبی‌که درآن بیان میشود واعمالی‌که اتفاق می‌افتد برای تحلیل این حقیقت اخلاقی است وآن نکوهشی ازجاه‌طلبی فوق‌العاده است .

تعداد شاعران و نمایشنامه‌نویسان دیگرکه دربارهٔ جاه‌طلبی و نکوهش ازآن آثاری نوشته‌اند فراوانند ولی عظمت نمایشنامهٔ «ایرانیان» ازنظر ادبی وهنری بمیزانی است‌که آنرا برای تمام دورهٔ تاریخ بشر وهمه نقاط مختلف جهان قابل قبول ساخته است . اگر «ایسخیلوس» اشخاصی را ازنقاط دیگرجهان برای تنظیم نمایشنامهٔ خود وتحلیل وتفسیر این موضوع بکاربرده بود ازعظمت اثر او چیزی‌کاسته نمیشد . ولی چون جنگ ایران ویونان ازموضوعهای حادّ آن ایام بود ومردم زمانه طالب شنیدنش بودند «ایسخیلوس» ازاین فرصت استفاده‌کرد واین جنگ را موضوع نمایشنامهٔ خود قرارداد . درجنگ جهانی دوم تعداد فراوانی نمایشنامه دربارهٔ جنگ

نوشته شده‌که چون اکثرآنها مقیّد بزمان ومکان است فقط مورد مطالعه دانشجویان ومحققان است وبندرت ممکن است آنرا برای عامهٔ مردم بازی‌کنند. مگراینکه خدای نخواسته جنگ جهانی‌دیگری‌بوقوع‌پیوندد و ذهن و طبع مردم برای‌قبول‌مطالبی‌که درآن‌مطرح‌است آماده شود.

ارزش توصیفی نمایشنامهٔ «ایرانیان» معرّف قوهٔ تخیل مصنف آنست – شاید بتوان گفت که درهیچیك ازآثار «ایسخیلوس» اشخاص ومناظر ووقایع تا بدین پایه ازکمال توصیف نشده باشد. نکتهٔ اخلاقی یا به‌اصطلاح امروز پیام نمایشنامه باکمال دقت وظرافت تفسیر شده‌است. البته بعضی ازمنتقدان معروف ازجمله «شله‌گل»[4] آلمانی ایرادهائی باین نمایشنامه‌گرفته‌اندکه چون فعلاً مورد بحث نیست ازتذکرآن دراینجا خودداری میکنیم.

بهرحال آنچه بطورمسلم میتوان‌گفت اینست‌که «ایسخیلوس» درنوشتن این نمایشنامه با دو مشکل بزرگ مواجه بوده است یکی اینکه برای بزرگ جلوه دادن افتخارات مردم آتن درپیکار «سالامیس» خودرا مجبور وموظف میدیده‌که ازحد اعلای مبالغه استفاده‌کند تا رضایت خاطر همشهریان خودرا کاملاً فراهم ساخته باشد و دوم اینکه لازم بوده است حتی‌الامکان اصول وقواعد تراژدی را مراعات‌کند وبهمین دلیل بوده‌که برای صحنه نمایش، شهرشوش را انتخاب کرده است وبا برگزیدن این شهر واستفاده ازوجود مردمی‌که هویتشان‌کاملاً برتماشاکنانش معلوم نبود خواسته است دوری زمان ومکان را الغاءکند.

دراینجا لازم بنظرمیرسدکه مختصری هم دربارهٔ کیفیت برگزارکردن این نمایشنامه بیان شود. چنانکه قبلاً هم اشاره‌کردیم نمایشنامهٔ «ایرانیان»، نخستین‌بار دربهارسال۴۷۲ ق.م.[5] بعنوان قسمتی ازیك برنامهٔ نمایش چهاربخشی[6] بمعرض تماشا درآمد. دربارهٔ سه نمایشنامهٔ دیگر بجز نام آنها اطلاع‌دیگری دردست‌نیست. هزینه برگزارکردن نمایش«ایرانیان» را «پریکلیس» سیاستمدار معروف یونانی بعهده‌گرفت[7].

اینك بد نیست‌که درپایان‌این مقال‌آنچه‌تاکنون شرح‌داده‌ایم خلاصه‌کنیم: «ایسخیلوس» نمایشنامه‌ای بنام «ایرانیان» نوشته‌که بعقیدهٔ اکثرمحققان ازلحاظ هنری در اوج‌کمال است زیرا برای بیان مقصودی‌که داشته‌کمال نبوغ خودرا بکاربرده است. نوشتن یك تراژدی‌که مدارآن برحوادث اندوهناك وغم‌افزاست برای برگزاری رسم وآیینی‌که سرور وشادمانی ازآن انتظار میرودکار ساده‌ای نیست. باین دلیل بوده‌است‌که صحنهٔ واقعه را درشوش یعنی درسرزمین ملت مغلوب برگزیده وبا وجود اینکه مضمون نمایشنامهٔ خودرا ازیك واقعهٔ قریب‌الحدوث انتخاب کرده ازبکاربردن تعبیرات مبتذل روزمرّه‌که قاعدةً درنتیجهٔ انتخاب مضمونهای مربوط بدوره‌های معاصر اجتناب‌ناپذیر است دوری‌کرده وبه نمایشنامهٔ خود رنگ وحالت یك نوشتهٔ قهرمانی داده است. تماشاکنان یونانی هم احساس میکردندکه داستان مربوط بسرزمینی دور

---

٤ – August Wilhelm Von Sclegel (۱۸٤٥ – ۱۷٦۷) نویسنده ومنتقد معروف آلمانی.

٥ – دریونان قدیم اول تابستان آغاز سال بود.

٦ – دراین‌جشنهای‌سالانه‌که بمنظورنیایش‌بدرگاه«باکوس»یا«دیونیزوس» Bacchus یا Dionysus خدای شراب ونیروی‌تولیدات درطبیعت وحامی‌تئاتر، برگزارمیشد، درهریك‌ازسه روزجشن، یك برنامهٔ نمایش مرکب ازچهار نمایشنامه Tetralogy (پیوسته وگاهی ناپیوسته) دریك روز بنمایش درمی‌آمدکه سه تا بصورت تراژدی وچهارمی بصورت هجو Satyr بود. درسال ٤٧٢ ق. م. که «ایرانیان» بازی شد نمایشنامهٔ چهارمی «پرومتهٔ آتش‌افروز» Prometheus the Fire Kindler نامیده میشد ولی ارتباطی با «پرومتهٔ دربند» Prometheus Bound که یك تراژدی جدی است نداشت. هجونامه‌ها Satyrs برمدار تراژدی یا بهتر بگوئیم داستان‌های قهرمانی تعبیه میشد ودرپایان سه نمایش تراژدی Trilogy بنمایش درمی‌آمد. داستان هجونامهٔ پرومته ازاینقرار بودکه «پرومته» نخستین‌بار آتش را می‌بیند ودلباخته زیبائی آن میشود ودرصدد برمی‌آید آنرا ببوسد و ریشش به‌آتش میسوزد.

٧ – رسم این بودکه یکی ازبزرگان شهرآتن هزینه برگزاری نمایشها را بعهده میگرفت واین‌کار درواقع یکی ازوظایف ملی محسوب میشد وکسی‌که این وظیفه را تعهد میکرد «کوزیگوس» Choregus مینامیدند وشخص متنفذ ومتمکنی بودکه هزینه تربیت سرودخوانان ولباس ایشان را میپرداخت.

است ودرروزگاری بسی‌قدیم اتفاق افتاده است . برای ایجاد حالت شرقی وحتی درانتخاب بحر شعرنیز دقت فراوان بکاربرده است . مثلاً درمواردی‌که مناسب تشخیص داده ازبحرهای شعرکه منسوب به مشرق زمین بوده مثلاً بحر «ایونیکوس» Ionikus که منسوب به ساکنان منطقهٔ آیونیا Ionia واقع درسواحل غربی آسیای صغیربوده ودر هروتد آن چهارهجاء ، دوکوتاه و دوکشیده داشته استفاده‌کرده است تاکیفیت شرقی نمایشنامه حفظ شود .

نام هیچیك ازسرداران یونانی را ذکر نمیکند مبادا ذهن تماشاکن بوقایع مربوط به دورهٔ معاصر یا به سرزمین یونان نزدیك شود . اگرچنین میکرد مطلب بصورت یك خبرروزانهٔ جراید معرفی میشد وسنگینی ووقارش ازمیان میرفت . درمقابل پنجاه وپنج نام ازسرداران ایرانی ذکرمیکندکه بعضی‌ازآنها اصلاً ایرانی‌نیست مثل «ممفیس» Memphis و «سی‌نه‌سیس» Syennesis و «پزامیس» Psammis ، وبعضی را بصورت یونانی درآورده مثل «تولموس» Tolmos و «پلاگون» Plagon وبقیه راکه ترکیب وتلفظش تاحدی نزدیك به اسامی ایرانی است به احتمال عده‌ای ازدانشمندان ازیك فهرست اسامی اسیران جنگی بدست آورده است .

هرجاکه خواسته است ازوقایع تاریخ مدد بگیرد آنرا به اقتضای هدف خود چنان تغییرداده ویاآنکه پایهٔ مبالغه را بصورتی شاعرانه بجائی رسانیده‌که ازحقیقت فرسنگها دور شده است . مثلاً ذکری ازخیانت غلام «تمیستوکل» به هموطنانش بمیان نمی‌آورد وفقط به خبردروغ دادنش به خشایارشا اکتفا میکند . یا درآنجاکه مغان وکدخدایان ایرانی را وادار میکندکه داریوش وکورش را بعنوان آفریدگار بستایند «اتوسا» مادر خشایارشا را فرزند خدا وهمسر خدا معرفی میکند[8]. هدفی جز اینکه ایرانیان را مردمی بدکیش معرفی‌کند ندارد . درصورتیکه برکسی پوشیده نیست‌که ایرانیان قدیم بااینکه پادشاهان خودرا سایهٔ خدا میشناختند هرگز ایشان را بعنوان خدا ستایش نمیکردند چون خدای یگانه را می‌پرستیدند .

نکتهٔ مهمتر اینست‌که چون «ایسخیلوس» میخواسته است نمایشنامه‌اش درعین حالی‌که بیان‌کننده مطالب مسرت‌بخش‌است رنگ‌تراژدی بخودبگیرد درموارد مناسب ومقتضی ازمعتقدات مذهبی مردم درتفسیر اعمال خشایارشا بعنوان اقدامی خلاف دین استفاده برده است . عبور سپاه ایران ازروی پلی‌که بدستور خشایارشا برروی تنگهٔ «هلسپونت» Helespont کشیده شده بود درعین حالی‌که درذهن یونانیان یك ابتکار بزرگ تلقی میشد عملی خلاف آئین ونشانه ابراز قدرت درمقابل عظمت وقدرت خدایان بحساب می‌آمد وگناهی بزرگ محسوب بود وبعقیدهٔ آنها کیفرش شکستی بودکه بر ایشان وارد آمد .

آخرین نکته‌که باید تذکرداد جنبهٔ تبلیغاتی این‌نمایشنامه است . موقعی‌که ملکه «اتوسا» می‌پرسد آتن‌کجاست پاسخ داده میشودکه درنقطه‌ای بسیاربسیاردور ، درجایی‌که خورشید فرو می‌نشیند . اتوسا می‌پرسد : وپسر من میخواهد این سرزمین بسیاردور را بتصرف خویش‌درآورد؟ وپاسخ می‌شنودکه : آری ، چون اگرآتن بتصرف وی درآید تمام مردم یونان (هلاس) از او اطاعت خواهندکرد . اتوسا باز می‌پرسد : مگرآتن دارای این همه مردان زورآور وتواناست‌که رهبر وپیشوای مردم یونان باشند؟ وپاسخ داده میشود : آری ، یك سپاه وفادارکه درگذشته مکرر مادها را تاروماركرده است .

بدیهی است‌که ایسخیلوس ازاینگونه‌گفت وشنودها جز ارضای خاطرهمشهریانش هدف دیگرنداشته وتوفیق فراوان هم بدست آورده است .

«ایسخیلوس» درمبالغه‌گوئی هم کوتاهی‌نکرده‌است مخصوصاً درموقعی‌که تعداد ناوهای ایرانیان را هزارتا ذکر میکند . بعضی ازمحققان اروپائی هم دربارهٔ این رقم تردید دارند ومعتقدندکه شاید مقصود «ایسخیلوس» مجموع کشتی‌هائیست‌که درنیروی دریائی ایران وجود داشته ونه تعدادی‌که درجنگ سالامیس شرکت داده شده‌است . عده‌ای دیگرچنین اظهارعقیده

---

۸ – ملکه اتوسا دخترکورش و زن دوم داریوش ومادر خشایارشاست .

میکنندکه چون تعداد کشتی‌های فنیقی‌ها ۲۰۰ تا ۲۰۷ فروند بوده ومجهزترین وماهرترین‌قدرت دریایی دردریای مدیترانه بحساب می‌آمده وازطرف دیگر نیروی دریایی ایران ازپنج قسمت متشکل بوده رقم پنج را در ۲۰۰ ضرب کرده‌اند باین احتمال که چهارقسمت دیگرنیروی دریایی نیز هریك دارای ۲۰۰ ناو بوده‌است .

معرفی خشایارشا پس‌ازشکست سپاه‌ایران درلباسی ژنده فقط جنبه وصفی‌دارد وبهیچوجه نمیتوان آن را با حقیقت وفق داد .

اینك درپایان این مبحث فهرست آماری راکه توسط نویسندگان وشاعران یونان قدیم دربارهٔ ایران نوشته شده میتوان باین صورت خلاصه کرد :

۱ - فرینیکوس Phrynichus ازمردم آتن که نمایشنامه‌ای دربارهٔ جنگ بین ایران ویونان بنام «زنان فینیقی» Phaenissae نوشته است که ازآن اثری دردست نیست .

۲ - کریلوس Choerilus (۴۶۸ - ۵۲۳ ق. م.) ازمردم جزیره «ساموس» Samos که منظومه‌ای ساخت که درآن شرح لشکرکشی داریوش کبیر وخشایارشا هردو توصیف شده بود وهمراه اشعار هُمر درجشن کافهٔ مردم آتن خوانده میشد .

۳ - ایسخیلوس (۴۵۵ - ۵۲۵ ق. م.) درخانواده‌ای ازاشراف «الوسیس» Eleusis درنزدیکی آتن بدنیا آمد. نمایشنامهٔ «ایرانیان» را با استفاده ازنوشته «فرینیکوس» تنظیم کرد ودرسال ۴۷۲ ق. م. درآتن بمعرض نمایش گذاشت . «ایرانیان» یکی ازهفت نمایشنامه‌ایست که ازنود نمایشنامه او دردست است .

۴ - فه رکراتس Pherecrates شاعـر وکمدی‌نویس یونانی که معاصر اریستوفن Aristophenes بوده ، ازمردم آتن یك نمایشنامهٔ کمدی بنام ایرانیان نوشته است که فعلاً در دست نیست .

۵ - درمنطقه «آیانتیا» Aianteia [9] درجشن «آژاکس» Ajax قهرمان جنگهای تروا که ازاهالی جزیره «سالامیس» بود نیزتشریفاتی دراین خصوص بعمل می‌آمد .

۶ - تیموتئوس Timotheus (۳۵۷ - ۴۵۰ ق. م.) شاعر و نوازندهٔ یونانی ازاهالی «میله توس» Miletus واقع درساحل آسیای صغیرنیزمنظومه‌ای بنام ایرانیان Persae نوشته که اثری مطنطن ودرهم وباکمال بی‌ذوقی تنظیم شده بوده وقسمتهائی ازآن دردست است .

---

۹ - «آژاکس» بزرگ پهلوان اساطیری یونان ، پسر «تلامون» Telamon پادشاه جزیره سالامیس است که ازحیث شجاعت وتنومندی بعد از «آشیل» معروفترین پهلوان آن سرزمین بوده است . درجزیره « سالامیس » مجسمه ومعبدی بنام او ساخته بودند وهرسال جشنی به افتخار او برپا میشد . « پوزانیاس » Pausanias مورخ وجغرافی‌دان یونانی درسدهٔ دوم میلادی شرح مفصلی دربارهٔ این تشریفات میدهد .

شناسائی مقام علمی
ابوبکر محمد فرزند زکریای رازی، پزشک و فیلسوف و شیمیست نامدار ایرانی

دکتر محمود نجم‌آبادی



شکل ۱ - یك تصویر خیالی از رازی که ازروی تصویر پنجم ازکتاب زندگی علمای مشهور تألیف لوئی فیگیه اقتباس شده است

متولد غره شعبان ۲۵۱ هجری قمری مطابق ۲۷ اوت ۸۶۵ میلادی.

متوفی در پنجم شعبان ۳۱۳ هجری قمری مطابق ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی

طبق تحقیقات نگارنده مقاله تولد رازی درحدود ۲۴۰ هجری قمری ووفاتش (طبق روایت ابوریحان بیرونی) در ۳۲۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۵۴٫۵ و ۹۳۲ میلادی اتفاق افتاده است.

***

دوست وهمکارم آقای دکتر خدابنده‌لو ازبنده خواسته بودید سخنی چند درباب مقام علمی رازی خدمتتان تقدیم دارم تا درمجله «هنرومردم» چاپ گردد. باکمال میل این مسئول را اجابت می‌نمایم وضمن تشکر ازحسن‌نظر وظن آن همکار سطوری چند حضورتان تقدیم میدارم.

باید دانست شناسائی‌مقام علمی رازی ازموضوعاتی‌است‌که مدتهاست مطمح نظر تذکره‌نویسان ودانشمندان و پزشکان و محققان جهان میباشد. این امر پس از فوت رازی (محتملاً در دوران رازی) شروع گردیده است، بدین معنی که چون وی طبیبی‌بوده‌که با تجربه سروکار داشته وازطرفی شیمیست کم‌نظیری بوده، بعلاوه دردوران حیاتش شاهکارهای علمی ودرمانی کم‌نظیری نموده، لذا مشهور خاص وعام شده‌است.

چون رازی درپی یافتن اکسیراعظم (Elexir = دارو ویا معجونی که پیری را به جوانی مبدل سازد) وحجرالفلاسفه (= حجرالفلسفی = Pierre Philosophate = ماده‌ای که فلزات کم ارزش را به طلا و نقره مبدل سازد) بود واین دوموضوع منظور نظر والیبان و فرمانروایان و سلاطین‌بوده تعداد زیادی مواد شیمیائی (کیمیاوی) را کشف نموده که اگر جنبه پزشکی رازی را مدنظر نگیریم، وی شیمیست عالیشأنی میباشد. (شکل ۱)



شکل ۲ – تصویری خیالی از رازی (ازمطبوعات مغرب‌زمین)

باز برای آنکه مقام رازی در علم تا اندازه‌ای برای خوانندگان این مقاله روشن‌شود متذکر میگردم . اول دفعه پس ازمــرگ رازی ابن‌الندیم صاحب کتاب «الفهرست» «فهرس‌العلوم» مقام علمی وآثاراستاد را درکتاب خود متذکر گردیده است ، اما آنکه بیشتر وبهتر آثار رازی را در جهان شناسانده ابوریحان بیرونی (محمدبن‌احمدالبیرونی‌الخوارزمی ۳۶۲ تا ۴۴۰ هجری = ۹۷۲٫۳ تا ۱۰۴۸٫۴۹ میلادی) است که رساله مخصوصی درباره آثار و مؤلفات وی (رازی) برشته تحریر درآورده ، که در تاریخ تمدن اسلامی و ایرانی ازآثار بسیار ارزنده است ، چرا که دانشمندی بمانند ابوریحان باچنان مقام علمی بزرگ از محمد فرزند زکریای رازی یادآوری بسیار دانشمندانه نموده وشاید اولین دانشمندی در تمدن‌اسلامی باشد که یکی از تصنیفاتش درباره آثار و مؤلفات دانشمند قبل از خود بوده‌است . پس ازبیرونی سایر مورخان ومحققان درباره مقام علمی و آثار رازی نکات ونظرات وملاحظات بسیارمحققانه نگاشته‌اند که ذکر جمیع منابع ومأخذ از حوصله ایـن مقاله خارج است (رجوع شود به فهرست مؤلفات و مصنفات رازی – انتشارات دانشگاه تهران – شماره ۵۰۰ چاپ تهران ۱۳۳۹ خورشیدی وشرح حال ومقام محمد زکریای رازی چاپ تهران سال ۱۳۱۸ خورشیدی تألیف نگارنده این مقاله) تجزیه وتحلیل در آثار و مؤلفات ونظرات رازی در علوم چه در مشرق زمین و چه در مغرب زمین از دیربازشروع گردیده وعلمای مشرق و مغرب تا اندازه‌ای حق مطلب را ادا کرده‌اند . اما از قرن نوزدهم ببعد این تحقیقات وتجزیه و تحلیل‌ها رو بفزونی گذارد .

درایران از سی‌وپنجسال قبل تحقیق درباره مقام علمی وپزشکی رازی شروع گردیده که عده‌ای از دانشمندان کشور ما درآن سهمی بسزا دارند .

اما در مغرب زمین تحقیق درباب مقام علمی و پزشکی رازی بنحوی بسیار شایسته بعمل آمده‌است و دانشمندانی چند، الحق بخوبی ازعهده تجزیه وتحلیل وترجمه آثار ومؤلفات



شکل ۳ – تصویری از رازی روی شیشه رنگی پنجره محراب کلیسای دانشگاه پرینستون (Princeton) درایالت نیوجرسی– امریکای‌شمالی که توسط آقای دکتر ت . کویلریونك (Dr. T. Cuyler young) رئیس قسمت مطالعات شرقی دانشگاه پرینستون برای نگارنده فرستاده شده است . این تصویر را نگارنده قبلاً درمطبوعات مصری دیده بود ودرجلد دومکتاب «تاریخ طب درایران» بچاپ رسانده است . دراین تصویر رازی کتاب «حاوی» را دردست دارد

وشاهکارهای رازی برآمده‌اند ، که اگربخواهیم بتفصیل در این مقوله صحبت نمائیم مطلب بدرازا می‌کشد .

دراینجا متذکر میگردیم که تحقیق در بارهٔ مقام علمی رازی درمغرب زمین درحقیقت از قرن پانزدهم شروع گردیده وتا امروز ادامه دارد . اول دفعه بسال ۱۴۸۶ میلادی کتاب « حـاوی رازی» (= الجامع الحاضر لصناعته‌الطب = Continens-Razis) درشهر برشیا (Brescia) از شهر های شمال ایطالیا به لاتین ترجمه گردیده که بعداً بچاپ رسیده ایضاً ترجمه کتاب «منصوری‌رازی» (Ad. Almansorum Libri) = «کتاب‌المنصوری» = «کناش‌المنصوری» .

وآنگاه کتاب «آبله و سرخك» رازی (کتاب‌الجدری والحصبه (Le livre sur la variole et la rougeole) نیز ترجمه وسپس چاپ شده است .

برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی متذکر میگردیم که کتاب «آبله وسرخك» بزبانهای لاتین و یونانی وفرانسوی و انگلیسی و آلمانی ترجمه و قریب چهل مرتبه بچاپ رسیده است . امیدواریم درمقاله دیگری شرحی کامل ازاین کتاب بنظر خوانندگان مجله برسانم .

اکنون دراین مقاله شمه‌ای از شاهکارهای رازی بنظر خوانندگان میرسانم و مخصوصاً توجه محققان و پزشکان را بدان جلب می‌نمایم :

الف – رازی وبیمارستان – برتری و مزیتی که رازی بر بسیاری از پزشکان زمان خود داشته و پس از خود در عالم طب بیادگار گذارده است واز مختصات طبابتش میباشد که امروزه نیز در جمیع بیمارستانهای جهان برقرار است ، یادداشتهای روزانه (Notes Journaliéres) ازکار و عملیات واحوال وگزارش بیماران است‌که دربیمارستانهای بغداد – و ری مرتباً نگاشته وکلیه حوادث واتفاقات مهمه و مشاهدات مفیده را همان‌طور که امروز در تمام بیمارستانهای دنیا معمول است ثبت نموده وباصطلاح کنونی روزنامه وقایع داشته که شرح بسیاری ازاتفاقات وتاریخچه‌های طبی Observations) médicales) بیماران خودرا در آن بتفصیل نوشته است . کتاب «حاوی» معروف وی در حقیقت مجموعه یادداشتهای بالینی (کلینیکی) وی میباشد . ایـن کتاب در حکم دائرةالمعارف بزرگی است که نتیجه زحمات و تجارب شخصی وی میباشد که سالیان متمادی بدان مشغول بوده . بدین مناسبت چون بیشتر وقت رازی مصروف بیمار و بیمارستان بوده ، عموم مورخان وی را طبیب عادی نام نداده‌اند ، بلکه ویرا پزشك بیمارستانـی (Medecin des Hopitaux) و طبیبی کلینیسین (Clinicien) گفته‌اند و عموم تذکـره نویسان متفق‌القول براین موضوع میباشند .

ب – رازی و آزمایشهای پزشکی – رازی‌ازاولین‌اطبائی است که تجربه و آزمایش را در علم طب وارد ساخته است .

توضیحاً اضافه می‌نمایم که طب تا دوران رازی ، برطبق گفته بقراط (= البقراط (Hippocrate) و جالینوس (Galien = Galen = Galenos) وکتب این دو دانشمند بوده است و گفته های آنان را عموم اطباء محترم میشمردند وابداً از نظر آنها قدمی فراتر نمی‌گذاردند و برطبق گفته این دو استاد رفتار می‌نمودند . رازی اولین طبیبی (یا تقریباً اولین طبیب) است که خودرا از قید بسیاری از عقاید دو استاد رها نموده واز معلمان خود جدا شده است ، بدین معنی آنچه که در عمل وآزمایش بنظر صحیح میرسیده انتخاب و آنچه که در عمل ناصواب بـوده رد نموده است . رازی طبیبی است که در هزاروپنجاه سال قبل طریقه تجربی را در علوم طبیعی (مخصوصاً طب و شیمی) وارد کرده است .



شکل ٤ – تصویری خیالی از رازی وشاگردانش (اقتباس ازکتاب تاریخ طب دکتر سلیم عمار – تونس)



شکل ۵ – رازی وشاگردش درآزمایشگاه – این تصویرتحت عنوان « رازی درآزمایشگاه بغداد » اول‌دفعه درکتاب « زندگـی متفکران اسلام » (Vie des Savants illustres) تألیف « لوئی فیگیه » (Louis Figuier) بچاپ رسیده‌که بعدها دیگران ازاین‌کتاب استنساخ نموده‌اند

او گفت : «آنچه را که پزشکان برآن متفق‌القول‌باشند وبا قیاس نیز تطبیق کند وتجربه آنرا تأئید نماید باید پیوسته در نظر داشت . . . .» ایضاً گفت : «برطبیب لازم است علاوه برتجارب ودانستن قواعد کلی و قیاس ، از قرائت کتب قدما نیز دست برندارد ، درغیراینصورت طبیب حاذقی نخواهد بود» بدین مناسبت عموم مورخان ویرا پزشك عادی نمیدانند بلکه وی را مجرب (Expérimentateur) میشناسند .

ج – روش رازی درتدریس طب – از یادگارهای‌ارزنده رازی در طب طرز تدریس وی میباشد که با تدریس امروزی بی شباهت نیست وروشی داشته که مقبول عموم دانشمندان امروزی است .

طرز تدریس طب و تشخیص بیماری را بدین نحو اجرا میکرده که در صدر مجلس درس می‌نشسته و شاگردان وی **برحسب مراتب زیردست او جای میگرفتند. وقتی‌مریض وارد** میگردید ، ابتدا شاگردان درجه آخر به تشخیص بیماری می‌پرداختند ، اگر آنها عاجز می‌شدند ، دسته بالاتر و بهمین نحو استاد بیمار را معاینه مینمود و تشخیص بیماری را میداد.

د – کتب و مؤلفات طبی رازی – مؤلفات رازی عموماً عادی نیستند ، بلکه اغلب نتیجه تجارب و آزمایشهائی است که دربیمارستانها نموده ونتیجه اعمال وی بوده که برروی بیماران بعمل آورده است واین مطلب از مطالعه رسائل و کتب وی بخوبی مشاهده میگردد .

ه – درشیمی وداروسازی – رازی در شیمی (کیمیا) ید طولائی داشته واگر جانب طب وی را کنار گذاریم ، وی **شیمیست بزرگی بوده** که مواد زیـادی را در شیمی و داروسازی وارد ساخته و با آنها سروکار داشته است ، مضافاً بدانکه الکل (الکحول = Alcool = Alkohol) و جوهـر گوگرد (اسیدسولفوریك Acide Sulfurique) بظن قوی نزدیك به یقین از اکتشافات وی محسوب می‌گردد . معروف است که وی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای وجوهر گوگرد را از تجربـه سولفات دوفر (= زاج سبز (Sulfate de Fer)) بدست آورده‌است (رجوع شود به کتب تاریخ شیمی م . هوفر (M. Hoefer) و تاریخ شیمی در قرون وسطی (تألیف برتلووهودا (Bertholot, Houdas) بنابر این رازی توانست استحصالات داروئـی – Prepations) pharmaceutiques) را در طب وارد نماید .

یکی از دانشمندان تاریخ طب بنام دکتر دنالد کمپل (Dr. Donald Campell) درکتاب خود بنام «طب عرب



شکل ٦ – مینیاتور بسیار جدید از رازی‌که سه جنبه مختلف پزشکی وشیمیائی وفلسفی رازی را نشان میدهد. مینیاتور بالا توسط شادروان استاد حسین بهزاد مینیاتوریست بزرگ معاصر بسال ۱۳۴۳ درجشن هزار ویکصدمین سال تولد رازی ترسیم‌گردیده است. مینیاتور تصویری خیالی ازدرمان رازی درباره جوانیکه ازبغداد به ری آمده ودروسط راه ازجوی راکدی آب آشامیده و زالو درگلویش رفته ونتیجه خون ازگلویش آمده است. جوان در ری نزد رازی آمده واستاد پس از تحقیق درباره‌اش حدس میزندکه زالو درگلویش فرورفته است. رازی دستور میدهدکه جوان مقداری جُل وزغ (طحلب) بخورد. درنتیجه زالو به جل وزغ متمایل‌گردیده، وازگلوی بیمار خارج وجوان بهبود مییابد. حکایت مزبور درکتاب «عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء» ابن‌ابی اصیبعه آمده وفکر تنظیم وترسیم وتهیه مینیاتور توسط نگارنده مقاله ورسم مینیاتور ازشادروان استاد بهزاد ومخارج آن توسط بنگاه سرمسازی رازی پرداخته شده است. اکنون اصل مینیاتور دربنگاه رازی (حصارك) می‌باشد

ونفوذ آن در قرون وسطی (Arabian Medicine and its influence on the middle Ages 1929) گویـد : «رازی اولین کسی است که استحصالات شیمیائی را در طب وارد ساخته است (شکل ٥). بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که رازی توانسته باکشف دو ماده مذکور دربالا تعداد زیادی استحصالات داروئی‌ازخود بیادگار گذارد واین‌مطلب ازمطالعه آثار وی که حب و معجون و تریاق (پادزهر = فادزهـر (Antidote = Theriaque) و مرهم وشیاف که شخصاً تهیه کرده‌است بسیار روشن میگردد.

ز - **تاریخچه های طبی و بالینی بیماران** - رازی از اولین اطبائی‌است (بقراط قبل ازرازی چند حکایت وگزارش طبی درباره بیماران دارد) که در هزاروپنجاه سال قبل مانند روش‌بیمارستانهای امروزی، گزارش‌حال بیماران‌وتاریخچه‌های آنان را با ترتیب صحیح و شکل منظم (به تناسب زمان) **وتوجه بسابقه خانوادگی ومرض وسایر علل واسباب مربوط** به بیماری مرضی چنانچه امروز دربیمارستانهای جهان برای درمان ومداوای بیماران در موقع ورود بیمار قبل از هرچیز درنظر میگیرند وپس ازآن بمعالجه می‌پردازند، مجری داشته و این نکته اساسی را در جهان پزشکی از خود بیادگار گذارده و با طرزی که تقریباً میتوان گفت با اسلوب فعلی تفاوت زیادی ندارد بطلاب علم طب نشان داده است (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه «قصص وحکایات‌المرضی» تألیف رازی وترجمه نگارنده ازانتشارات دانشگاه تهران شماره ٩٤٠ - سال ١٣٣٣ در جشن بزرگداشت رازی).

ج - **رازی و آبله وسرخك** - از مزایا ومختصاتیکه‌عموم مورخان برای رازی قائل شده‌اند، آنکه وی اولین‌طبیبی‌است که شرح وبسط کامل از دوبیماری آبله و سرخك (آبله = الجدری **La vâriole** = سرخك - حصبه = La kaugeole داده و تشخیص افتراقـی (تشخیص تفکیکـی (Diagnostic — Differentiel) این دو بیماری را بخوبی از عهده برآمده است.

رازی دراین کتاب توضیح و شرح لازم ودقیق از علائم و آثار و عوارض ودرمان دوبیماری نامبرده را بیان داشته است. این‌کتاب بنام «کتاب‌الجدری والحصبه» - **کتاب آبله وسرخك** می‌باشد.

بعقیده تذکره‌نویسان ومورخان تاریخ طب، وی‌نخستین طبیبی است که با طـرز مطلوب و پسندیده ویا باصطلاح فرانسویان متديك (Methodique) **ازدو ناخوشی فوق‌الذکر** بیان مطلب نموده است.

از نظر تاریخ طب این کتاب بزرگترین وارجمندترین کتاب راجع به آبله و سرخك (تا دوران رازی) است و در تاریخ‌بیماریهای‌همه‌گیری (=اپیدمیولوژی=Epidemiologie) مقامی بسیار مهم را داراست.

بنده شخصاً معتقدم‌که کتاب بالا شاهکار بزرگ رازی است ودانشمند ایرانی دراین کتاب توانسته است به بهترین‌نحو از عهده مطلب برآید که تصور نمی‌کند با موازین کنونی‌علمی وطبی امروزی تفاوت زیادی داشته باشد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه کتاب کـه در سال ١٣٣٤ بمناسبت بزرگداشت رازی از طرف دانشگاه بشماره ١٠٤٠ توسط نگارنده بعمل آمده است). برای نیل به هدف اصلی که مقام علمی و طبی رازی مشهود گردد بنظر این جانب میرسد که باید هیئت یا هیئت هائی به مطالعه آثار وی در علوم مختلفه ازقبیل پزشکی و شیمی و فلسفه و امثال آنها بپردازند تا پس از دقت و مداقه کافی بتوان از عهده امر برآیند.

برای این منظور بسیارمناسب است کـه انجمنی بنام «رازی شناسی» تأسیس که این مهم کفایت گردد.

امیدوارم در شماره های آتی مجله هنرو مردم يك‌يك جنبه‌های رازی را در علوم مختلفه بنظر خوانندگان گرامی مجله برسانم.



ادبیات و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی

علی سامی

درعهد درخشان ساسانی بویژه در اواخر پادشاهی این دودمان ، کتابهای‌بسیاری بزبان پهلوی در شرح حال پادشاهان باستانی ایران و همچنین شهریاران ساسانی و شاهان وپهلوانان داستانی وحماسه وحکایات وروایات‌کهن وپند واندرزنامه‌ها ومطالب مربوط به تکالیف وامور مذهبی واخلاقی واجتماعی تألیف گردیده بود ، که پاره‌ای از آنها در زمان اسلام توسط مترجمان عالیقدر ایرانی بزبان عربی ترجمه وپس‌ازچندی از نو ، به پهلوی و فارسی برگردانیده شد ، که اصل وترجمه پاره‌ای ازآنها تا قرن چهارم هجری دردست بود و بعضی هم **ازبین رفته‌است[1]. آنچه‌راکه باقی‌مانده دردو سه قرن‌اخیرمورد** پژوهش و بررسی و تفسیر خاورشناسان و دانشمندان اروپائی وپارسیان ساکن هند قرار گرفته وبزبانهای اروپائی ترجمه و منتشر گردیده است .

با توجه به سیر دانش و کمال و فلسفه در قرون قدیمه ووسائل وموجبات محدود فراگرفتن علوم در یکهزاروپانصد ششصد سال پیش ، ومقایسه با وضع‌کشورهای متمدن ، **همزمان** ومعاصر ساسانی کاملا ثابت میشود که ادبیات پهلوی دراین دوره برشد شایان اهمیتی رسیده و فرهنگ ایران دارای یك ادبیات پرمایه و غنی و کتابهای ادبی و اخلاقی وتاریخی ممتازی بوده است . از آنهمه کتابها وآثار ونثرهای ادبی و تاریخی همین مقدار که از دستبرد رویدادها ودگرگونیها و عدم علاقه فاتحین بی علم و معرفت بجا مانده ، معرف گنجینه سرشار ادبی و فلسفی وتاریخی و داستانی و کتابهای مربوط بامور دینی میباشد که اگر همه با هم جمع شود با وجود کم‌بودهایش یك گنجینه گرانبهای بزرگی از آثار ادبی و تاریخی زبان فرس میانه را تشکیل میدهد . کیفیت این آثار بجامانده برای شناسائی پایگاه بلند ادبیات فارسی کهن ، تا حدی جبران‌کمیت‌ومقدار ازدست‌رفته ونابودشده را، مینماید.

سیر وپیشرفت ادبیات پهلوی باوجود غلبه تازیان و از هم‌گسیختن اوضاع ، باز نایستاد ، وتاسه چهار قرن اول هجری این چرخ هنوز گردش خودرا داشت وتاحدی بحرکت خود ادامه میداد ومطالبی به پهلوی نگاشته میشد .

ابوالفرج محمد ابن‌اسحق‌بغدادی معروف‌بابن‌ندیم (متوفی ۳۸۵ هـ . ق) نام کتابهای زیادی متجاوز از هفتاد کتاب که تا زمان او از پهلوی به تازی برگردانده شده وموجود بوده است، مانند اندرزهای‌اردشیربشاپور، اندرزخسروبهرمز، نامه خسروبمرزبان‌وپاسخ‌او، نامه‌انوشیروان به‌بزرگان‌کشور،اندرز های‌انوشیروان بخویشان‌خود وچند کتابهای‌داستانی‌مانند هزار افسانـه (الف لیله و لیله) ، کلیله و دمنه ، هزاردستان ، سندبادنامه ، قصه بهرام چوبین ، افسانه گشت‌وگذار ، خرس وروباه ، رستم واسفندیار ، **شهروراز و پرویز** ، **بنیان‌دخت** ، بهرام‌دخت ، اروند ، انوشیروان ، بهرام ونرسی ، دارا و بت زرین ، در کتاب الفهرست (۳۷۷ هـ . ق) ، برشمرده است .

وست[2] خاورشناس ودانشمند عالیمقام انگلیسی‌که بسیاری از آنها را بزبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده است ، نام ۹۱ کتاب مربوط بآنزمان را که موجود است گرد آوری ومنتشر ساخته است . بعضی ازاین کتابها ، دینی است که بچندتای آنها اشاره خواهد شد ، وبرخی داستانهای رزمی است مانند **بهرام چوبین ، رستم و اسفندیار ، شهربرازو پرویز ، وپاره‌ای داستانهای بزمی میباشد چون ویس و رامین ، وامق و عذرا ، خسروشیرین ، زال و رودابه ، بیژن و منیژه ، دسته‌ای هم کتابهای تاریخی است .**

فن تاریخ‌نویسی و ثبت وقایع دراثر روح سلحشوری ومردانگی‌وجهانگشائی وهمچنین‌نبردهای‌پی‌درپی‌که آریاهای فلات ایران با همسایگان داشته و تشکیل پادشاهی بزرگ ماد و شاهنشاهی گسترده هخامنشی ، از دیرگاهان در ایران معمول بوده است واغلب درکتابهای تاریخ‌نویسان یونانی.واسفاریهود از سالنامه‌ها و تذکره و تواریخ ایام و سرگذشتها وداستانها که جمع‌آوری شده ، در خزائن شاهنشاهی ودر جاهای امن وامانی نگاهداری میشده ، یاد گردیده است .

کتزیاس‌پزشك وتاریخ نویس یونانی مقیم دربارداریوش دوم هخامنشی کتاب تاریخ خود بنام پرسیکارا از روی همین سالنامه‌ها وتذکره‌ها ترتیب داده بود .

مسعودی تاریخ نویس معروف بعداز‌اسلام ضمن توصیف **کتاب بزرگی‌که بسال ۹۱۵ میلادی در خانه یکی از بزرگان** ایران در تیسفون دیده ، قسمتی از آنرا تاریخ پادشاهان تشکیل میداده است تاریخ کتاب سال ۷۳۱ میلادی وازروی منابعی که در خزائن شاهنشاهی بود تنظیم گردیده و برای هشام خلیفه از پهلوی بعربی ترجمه شده بود . او مینویسد : «کتابی عظیم دیدم‌که حاوی‌بسیاری‌ازعلوم ایران ، تاریخ پادشاهان‌آن سامان، ساختمانهاوتأسیسات سیاسی‌بود . . . . .»[3]

---

۱ - **درباره‌کتابها وآثار مربوط به حکمت و فلسفه این عصر ،** در گفتاری تحت عنوان «حکمت وفلسفه» در «ایران باستان» ونسبت **بدانش وآثار مربوط بعلم نجوم و ریاضی درگفتار «دانشهای ایرانی** در عصر ساسانی» قبلا صحبت شده است . شماره ۶۹ و ۸۰ همین مجله .

۲ - ادوارد ویلیام وست Edward William West (۱۸۲۴ - ۱۹۰۵)

۳ - **ازمیان ذخایر فراوان علمی ایران‌که ازبین رفته بود ،** کتاب تاریخ مفصلی بدست آمد که هشام‌ابن عبدالملك (۱۰۵ هـ . ق تا ۱۲۵ هـ . ق مدت خلافت) دستور داد آنرا بعربی ترجمه کنند . ترجمه این‌کتاب در۱۱۳ هـ . ق پایان پذیرفت ودر آن شرح حال کلیه پادشاهان **ایران ، قواعد سلطنت ، علوم وفنون معماری بتفصیل نوشته شده واز** جمله تصویر هر پادشاه که شناسانده وضع ورنگ لباسش بود ضمیمه شرح حالش کرده بودند . و مسعودی این کتاب را در سال ۳۰۳ هـ . ق در شهر استخر نزد یکی از بزرگان پارس دیده است .

گوت‌اشمید Gutschmid و کریستن‌سن Christensen حدس زده‌اند که این کتاب شاید (تاج نامك) بوده است .

علاوه‌براین، اوستاکتاب‌دینی، خود یکی‌ازمنابع‌ومخازن تاریخی و داستانی را شامل است . در دوران ساسانی نیز از لحاظ کشمکشهای مداوم بادشمنان خاوری وباختری ولزوم تقویت روح جنگی و سلحشوری درمردم ، وهمچنین بمناسبت پیدایش و پیشرفت دینهای چندی درداخل وخارج از مرزهای شاهنشاهی ، چون عیسویت ، یهودیت ، صابئین وبودائی و مانویت ومزدکیان و لزوم تقویت وترویج آئین زرتشتی ، تدوین دستورها وفرمانهای مذهبی وتفسیر آنها و همچنین روایات وداستانهای جنگی وپهلوانی بصورت کتابهای بزرگ، امری ضروری ولازم بوده است .

دراواخراین‌دوره نامهای پهلوانان‌داستانی درخاندانهای شاهان وبزرگان رواج پیدا مینماید مانند جاماسب و کواذ و کاوس و غیره .

دراین گفتار بچند کتاب ورساله اشاره میشود وبحث درباره اوستا، مهمترین و کهنترین اثر ادبی و علمی وتاریخی را به مقاله دیگری موکول میسازد .

۱ – بندهشن Bondahishn : یعنی «بنیان آفرینش» یا «بنیاد نهادن آفرینش» دردانش جهان‌شناسی Cosmogny ودیرین شناسی Chronology که هزاران سال پیش ، از اندیشه ودماغ ایرانی تراوش کرده ، زمینه حیات‌شناسی و انگیزه تحقیق دانشمندان اروپا گردید ودست‌کم خردپذیری برای آنها بوده است .

بندهشن مشتمل‌بر ٤٦ فصل وسیزده هزار واژه پهلوی در قواعد دینی و تکوین جهان و تاریخ وداستانها وطبیعیات ودرحقیقت خلاصه اوستاست که در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی (قرن پنجم هجری) پایان پذیرفت ، مهمترین فصول آن : اهورمزدا ، اهریمن ، خلقت زمان ، آفرینش روز و هفته و ماه ، تکوین آفرینش و خلقت ستارگان و اصطلاحات نجومی، منظور از خلقت ، هفت آسمان ، هفت خلقت دنیائــی ، امشاسپندان (جاویدانهای مقــدس) ووظائف آنها ، شرح نبردهائی که آسمان و آب و زمین و گیاهان وگاو وکیومرث وفرشتگان وستارگان با اهریمن نمودند . آمدن روح اهریمن **درزمین وستارگان وگاو وکیومرث ، اصل زمین وکوهها و** دره‌ها ودریاها و گیاهان و آتش . اصل آب وباد و ابر و باران ، درباره اصل مخلوقاتی که توسط اهریمن آفریده شده از قبیل مار ، و مور وزنبور و کژدم . درباره درندگان مانند گرگ ، شیر ، پلنگ و غیره ، درباره موجودات گوناگون واینکه چرا آفریده شده‌اند ، درباره مصائبی که‌با آمدن اسکندر وتازیان دامنگیر ایران شد ، و آمدن سه مرد مقدس که آئین یزدانی را تجدید خواهندکرد .

ترجمه این کتــاب نخستین بار توسط انکتیل دوپرن Anqueteil Du Perron (۱۷۳۱ – ۱۸۰٥) در سال ۱۷۷۱ میلادی بهمراه ترجمه زند و چند پاره از اوستا منتشر شد . او در ۱۷۳٤ در سورت هندوستان از روی اصل کتاب‌نسخه‌برداری کرد. اصل‌نسخه‌مزبورتوسطاراسموس‌راشك Erasmus Rusk دانمارکی همراه با آثار دیگر پهلوی و اوستائی به کپنهاك آورده شد کــه هم‌اکنون در کتابخانه کپنهاك نگاهداری میشود . پس از اوراشك در ۱۸۲۰ آنرا بآلمانی برگردانید ودر۱۸٥۱وسترگارددانمارکی (۱۸۱٥–۱۸۷۸) Wester Gard آنرا منتشرکرد . مارتین‌هوگ M. Haug در ۱۸٥٤ آنــرا **بآلمانی ترجمه نمود . ترجمه های دیگر توسط فردریك فن** اشپیگل (۱۸۲۰–۱۹۰٥) Friedrick von Spiegle در۱۸٦۰ و فردریك وندیشمن آلمانی Windishmann در ۱۸٦۳ و یوستی Justi در ۱۸٦۸ ووست انگلیسی West در۱۸۸۰ **در اکسفورد در جلد پنجم از چندین جلد کتابهای خود بنام** «کتب مقدسه شرق» .S.B.E آنرا بانگلیسی ترجمه کرد . نسخه‌کامل‌این‌کتاب‌توسط ادواردتهمورث دینشاه جی‌انکلساریا Eevard Tahmures Ji. Anklesaria در ۱۹۰۸ در بمبئی بچاپ رسید .

۲ – شکندگمانیك‌ویژار«ویچار» Shikand Gumanik Vijar «یعنی گزارشی که گمان را درهم میشکند» یا «گفتار گمان شکن» بقول وست دارای ۱٥۷۰۰ واژه پهلوی تألیف مرتان فرخ «مردان‌فرخ‌پسراورمزددات» درقرن‌نهم‌میلادی دراثبات آئین زرتشتی در برابر یهود و نصاری ومانویان واسلام درباره اصل وماهیت اهریمن (مظهر شر) تنظیم شده است . مؤلف این کتاب درنیمه اول قرن سوم هجری میزیسته وبه بسیاری ازمسائل فلسفی پاسخ داده وازروی این‌کتاب براصطلاحات فلسفی زبان پهلوی پی برده میشود .

کتاب‌شکندگمانیك ویچاردر ۱۸۸٥ توسط وست‌بانگلیسی **ترجمه ودر ۱۸۸۷ دربمبئی توسط هوشنگ دستورجاماسب‌جی جاماسب‌آسانا بامتن زند وترجمه سانسکریت‌ازکتاب نریوسنگ** Neryosang چاپ شد .

نریوسنگ پسر دهاول Dhaval دستورمعروف‌پارسیان مقیم هند در اواخر سده دوازده میلادی در سنجان ، همان شهری که زرتشتیان مهاجر ازایران ، بدانجا وارد شدند ، میزیسته . وی در زبان پهلوی و سانسکریت واوستا استاد و قسمتهای زیادی از اوستا را بزبان سانسکریت ترجمه کرده و همین ترجمه برای دریافت معنی تفسیر اوستا «زند» بسیار ارزنده واین دانشمند بنوبه خود خدمت بزرگی بدین زرتشتی نموده است .

پیر ژان دومناس Pierre Jean De Menasce استاد دانشگاه پاریس در فرینبورگ با شرح و توضیحات بانضمام فرهنگی از لغات آن بفرانسه ترجمه و چاپ کرد .

۳ – دینکرت «کارهای دینی» : نام اصلی این کتاب زنداکاسیه Zend-Akasih مجموعه ایست از رسوم و آداب وادبیات وتاریخ‌وقواعد ومسائل‌دینی زرتشتی که درزمان‌مأمون خلیفه عباسی (۱۹۷ – ۲۱۸ هـ . ق برابر۸۱۲ تا ۸۳۳ میلادی) توسط آرتورفرنبغ ، فرخ زاتان (آذرفرنبغ پسرفرخزاد) نواده آذرپاد پسر مهراسپند دربغداد از باقی مانده های کتاب‌دینکرد که پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی پراکنده شده بود ، گردآوری ، ودرهمان قرن در نه مجلد باتمام رسید . جلد ۳ تا ۹ آن در سال ۴۱۱ هـ . ق در بغداد بدست آمد و دارای ۶۹۰۰۰ کلمه بوده است ولی فعلا دومجلد آن بیش در دست نیست .

این کتاب در ۱۹جلد بوسیله دستور پشوتن سنجانا و پسرش داراب سنجانا (۹ جلد پدر و۱۰ جلد پسر) با حواشی وملاحظات وترجمه انگلیسی ومتن‌پهلوی وگجراتی دربمبئی بچاپ رسید . وست خاورشناس شهیر انگلیسی کتاب ۸ و ۹ را با توضیحات وحواشی بزبان انگلیسی ترجمه و تحت‌عنوان Sacret Book of the East Vol. XXX II آکسفرد ۱۸۹۲ چاپ کرد وپنجسال بعد کتاب ۵ و ۷ آن را با توضیحات مشروح بزبان انگلیسی ترجمه وچاپ نمود .

۴ – آردا ویراف نامك Arta-Viraf Namak : **تألیف** اردای ویراف مؤبد زمان شاپور یکم که درآن ازبهشت ودوزخ زرتشتی وپاداش نیکوکاران و بادفره (سزای) گناهکاران بحث شده وعقاید آنهارا درباره آخرت تشریح مینماید و شباهتی با پل صراط دین اسلام و پل چینوت Chinvat دین زرتشتی دارد .

این کتاب بین قرن سه و هفت هجری تدوین ولی‌مضمون ومطلبش از دوره ساسانیان میباشد و معروف است که اردای ویراف درزمان شاپور (بعضی زمان اردشیر نوشته‌اند) برای تکمیل‌احکام آئین زرتشتی چند جامی مشروب سکرآور نوشید وبخواب عمیق هفت روزه‌ای رفت ، پس ازبرخاستن ازاین خواب گران ، سیر خودرا درعالم دوزخ و بهشت و پل صراط ابراز داشت ودبیران نوشتند .

کهنترین نسخه خطی آن کتاب مربوط بقرن چهارم میلادی‌است ونخستین‌ترجمه آن در۱۸۱۶ توسط پوپ Pope خاورشناس انگلیسی تحت عنوان :

The Ardai Viraf Nameh, or The revelations of Ardai Viraf, translanted from the Persian and Guzeratee versions London 1816.

ترجمه‌وبچاپ‌رسیدودر۱۸۸۷توسط‌سنت‌بارتلمی S. Barthelemy خاورشناس فرانسوی بزبان فرانسه ، شامل یك مقدمه وترجمه وتفسیر وفهرست منتشر گردید . این رساله شامل ۸۸۰۰ واژه میباشد وبفارسی نیز اخیراً آقای‌دکتررحیم عفیفی‌استاددانشگاه مشهد آنرا ترجمه وانتشار داده است . چند فرگرد آن برای نمونه نقل میشود :

فرگرد ۱۳ :

«دیدم روان زنان بسیار نیك‌اندیش ، بسیارُ نیك‌گفتار، بسیار نیك کردار رام را ، با پوشش آراسته بزر وسیم وگوهر که شوی بسردار دارند . پرسیدم ایشان کدام روانند ، سروش پاك و ایزدآذر گفتندکه : این روان آن زنانی هست که بگیتی آب وآتش وزمین وگیاه و گاو وگوسفند و همه آفریدگان نیك اورمزد را خشنود کردند . ایشان یزش (انجام مراسم و فرائض دینی) و دُرون (نان مقدس) و پرستش ایزدان کردند و اسوفریت (نام دعائی) خواندند و ستایش ایزدان مینو وایزدان گیتی کردند و خشنودی ویگانگی وترس و آگاهی وفرمانبرداری شوی وسردار خود ورزیدند وبدین مزدیسنان بی‌گمان بودند ، به کرفه‌کردن کوشاو ازگناه پرهیزکار بودند . مرا زیبا و باشکوه بنظر آمد .»

از فرگرد ۱۴ :

«دیدم روان کشاورزان را ، بگاه روشن با شکوه ، و پوششی چون ستاره درخشان چون ایشان به پیش فرشته آب وزمین و گیاه و گوسفند ایستادند آفرین کرده و ستایش و درود گفتند وگاه مِه و جای بِه گرفتند مرا زیبا و باشکوه بنظر آمد .»

«دیدم روان پیشه‌وران که بگیتی خدایان و سرداران پرستیدند ، وچون بآن بستر خوب ، و گاه بزرگ و روشن و برازنده نشسته مرا زیبا و با شکوه بنظر آمد .»

از فرگرد ۱۵ :

«دیدم روان شبانان کـه بگیتی چهارپای و گوسفند ورزیدند واز گرگ و دزد ومردم ستمکار نگاهداشتند و بهنگام ، آب و گیاه و خورش دادند واز سرما و گرما سخت پرهیز دارند وبگاه خودنر برهشتند واز روی داد پرهیزدادند وبسیار سود بزرگ وبَر ، ونیکی و خورش و جامه بمردمان زمان دادند . چون درآن روشنی وباآن برازندگی و رامش وشادی بزرگ رفتند مرا بسیار باشکوه وزیبا بنظر آمد .»

۵ – داتستان دینیك Datistan-i-Dinik (عقاید دینی)

شامل ۲۸۶۰۰ واژه که مؤبد بزرگ پارسی و کرمان منوچهر پسریودان ییم Yudan-Yim دراواخر قرن نهم در باب ۹۲ موضوع تدوین کرده است .

۶ – مینوخرد Dinai-Mainyo-Khirad (اندیشه های روان خرد) : کتابی است حاوی ۶۲ پرسش از مسائل دینی زرتشتی مشتمل‌بر تقریباً یازده هزارکلمه پهلوی‌که ازطرف «خرد مینوی» به «دانا» پاسخ داده میشود . تألیفش در اواخر عهد ساسانی ولی صورت فعلی متعلق ببعداز برچیده شدن این دودمان است . کتاب نامبرده در حدود ۷۷۵ سال پیش توسط نریوسنگ بسانسکریت برگردانده شده و متن پهلوی آن در ۱۸۴۳ توسط وسترگارد دانمارکی از ایران باروپا برده شد وآندراس در ۱۸۸۲ و وست انگلیسی در ۱۸۸۵ درآکسفورد آنرا چاپ و منتشر کرد . قسمتی ازاین کتاب بر این مفاد است :

«درمیان فضائل ، احسان حائز نخستین پایه است . هر چند توانگری پسندیده است ، فقر شرافتمندانه بر ثروتمندی غیرعادلانه برتری دارد . تهمت بدتر از جادوگری است . باید در خوراك میانه‌روی را نگاه داشت تا تندرست بماند ، آنکس که بدبختیها ورنجهائی که از سوی اهریمن و سایر بودنیهای شریر براو وارد میشود با شکیبائی و بردباری تحمل میکند ، شایسته ثنا وستایش است . شراب اگر باندازه خورند تن را بسی سود دهد ، زیرا که گرمی تن را بیفزاید وگوارش را آسان کند ، اندیشه ویاد (حافظه) تیز و حواس وزبان را روان ، وزندگی را پسندیده نماید . آنکس که بدمنش است چون شراب نوشد ، تندخو شریر و ستیزه‌کار شود و بآزار از زن وفرزندان وبندگان ونزدیکان برخیزد .»

۷ – ماتیکان کجستك ابالیش Matikan Gujastak Abalish دراثبات دین زرتشت تألیف آذرفرنبغ که مؤلف دینکرد هم میباشد بزبان پهلوی دارای ۱۲۰۰ واژه حاوی هفت پاسخ که آذر فرنبغ پسر فرخزاد حدود سال ۲۱۰ هـ . ق به ابالیش زندیق و بی عقیده در حضور مأمون داده است . درسال ۱۸۶۶ مارتین هوگ M. Haug ازحکومت‌بمبئی خواست که‌فرهنگی ازمتن پهلوی توسط هوشنگ جی جاماسب آسا منتشر سازد واینکار در ۱۸۷۰ پایان پذیرفت ودر ۱۸۷۲ مجموعه‌ای در دو جلد توسط هوگ و وست و دستور هوشنگجی جاماسب‌آسا منتشر شد . در ۱۸۸۷ میلادی توسط سنت بارتلمی بزبان‌فارسی ترجمه و منتشر گردید[4] ولی متن انتقادی با اصلاحاتی که بهرام انکلساریا درآن نموده ، بضمیمه یادداشتهای مفصل و فرهنگ وترجمه انگلیسی در سال ۱۹۳۶ توسط هومی چاچا انجام گرفت[5] .

پرسش هفتم وپاسخ آن چنین است :

«هفتمین‌بار پرسید که : علت کستی بستن چه باشد ، چه اگر کستی بستن کارنیکوئی باشد خران و شتران واسبانی هستند که زودتر به بهشت روند ، چون شب و روز هفت‌بار تنگ بشکم بسته دارند .

مؤبد گفت : چیزی بی‌علت نیست ، چنانکه به نادانان وبدآگاهان بی‌جهت مینماید که آگاه نیستند وکه علت چیزی رانداند وعلت چیز روشن نیست ، لیکن من‌بتو روشن کنم .

ما چنین گوئیم که همچنانکه به دوبنیاد بیکران معتقدیم، این در تن خود ما هویداست . چون گویائی و شنوائی و بینائی وبویائی ، جایگاه خرد و جان و خودآگاهی واندیشه و ویر (یاد حافظه) وخرد ذاتی و خرد اکتسابی ، بمنزله جایگاه یزدان وامشاسپندان باشد واینکه مردم نیمه بالارا بمنزله بهشت دارند بنیاد آنرا این سبب است ، ونیمه زیرین چون گند و جایگاه آمیزش و سرگین است بمنزله پناهگاه اهریمن ودیوان باشد واگر آشکاراش دارند آنرا بنیاد گیرند و بر آهوش درنگرند ، وکستی جدا کننده دوکرانه تن است . از اینرو کستی خوانند زیرا تن را بدوقسمت جدا میکند . . . واین مانند دیواری بمیان بوده باشد .

مأمون امیرالمؤمنین و قاضی پسندیدند و خوب داشته بسیار شادی کردند . سپس آنها به اباله گفتند : برو چو تو مجادله نمیتوانی ، چون هرچه بیش پرسی نیکوتر ومنطقی‌تر گزارش کند . اباله نابکار مانند مردم شرمزده ، شکسته و بسته وسرافکنده ومات شد . . . . »[6] .

۸ – اندرز خسروکواتان : مشتمل بر اندرزهای خسرو انوشیروان بدرباریان و نزدیکان پیش ازمرگش‌که مختصر ومحدود بوده‌است در ۳۸۰ کلمه . این‌کتاب را پشوتن سنجانا همراه‌گنج شایگان به انگلیسی ترجمه‌کرده و دوسال بعد توسط کازارتلی Casartelli بانگلیسی ترجمه شد . کهنترین نسخه‌هائی که ازاین نامه بدست آمد ، نسخه‌ایست که درسال ۹۶۱ یزدگردی (۱۳۲۲ م) بدست مهراداان پسر کیخسرو استنساخ شده ودر مجموعه‌ای از متنهای پهلوی در ۱۹۱۳ در بمبئی بچاپ رسید . جمله آن براین مفاد است .

«آئین و پیمان بکار دارید و بکار و قانون را دوراست،

---

4 - Gajastak Abâlish by Homi F. Chacha Bombay 1930.

5 - Adrien Barthelemy Gujastak Abalish relation D'une conference theologidqe Presidée La Calif Mamoun Paris 1882.

۶ – کتاب گجسته ابالیش شادروان صادق هدایت چاپ تهران ۱۳۱۸ صفحه ۱۰ و ۱۱

وباراستان هم سخن باشید . به بهره خویش خورسند باشید و بهره‌کس دیگر مبرید . ازنیکان باش تا ملکوتی باشی .

این نیز گفته‌اند که هرکس باید دانستن که از کجا بیامده‌ام ؟ وچرا ایدر هستم ؟ پس من باز بکجا باید شوم ؟ واز من چه خواهند؟ من این دانم که از نزد هرمزد خدای بیامده‌ام ، برای ستوهیدن دروغ ایدر هستم و باز پیش هرمزد خدای باید شدن . ازمن اشوئی باز خواهند و عمل دانایان وآموزش خرد و یك خوی پیراسته . انوشه‌روان باد خسرو شاهنشاه ، پسر کواذ که او اندرز کرد و او این فرمان داد . ایدون (اینچنین باد) . . . . »

۹ – زات اسپرم Zat Sparam : درقرن سوم هجری در سه قسمت تدوین شده وقریب به نوزده هزارکلمه پهلوی‌است . زات اسپرم دستور سیرجان و کرمان بوده وبین سالهای ۸۸۱ میلادی میزیسته است . برادر او منوچهر هم کتابی داشته بنام پهلوی‌نامه منوچهر ، تقریباً دارای نه هزار واژه پهلوی . منوچهر دراین کتاب بسیاری از دستورهای برادر را مخالف آئین دانسته وباو اعتراض مینماید وباندیشه های مترقیانه خود، برادر را اندرز میدهد .

دراین کتاب درباره دیانت زرتشت ، آغاز دین ، زندگی ومرگ و غیره بحث شده است ودو داستان مهم از کای اوس Kai US وسریتو Srito پهلوان دارد . وست این‌کتاب را در سال ۱۸۸۰ میلادی بانگلیسی ترجمه کرد ودراکسفورد منتشر شد .

۱۰ – شایست نه شایست : درآن ازوظایف مذهبی‌وآداب ومراسم دینی و اعمال شایسته و ناشایسته وگناهان بحث شده است . کتاب در دوقسمت با یك ضمیمه شامل ۱۳۷۰۰ کلمه میباشد ودر ۱۸۸۰ توسط وست ترجمه و چاپ گردید .

۱۱ – ائوگمدئچا Aogemadaêtchâ : اصل این نوشته بزبان اوستائی ودارای ۲۹ بند ومجموعاً ۲۸۰ کلمه بوده‌است . وست زمان تألیف آنرا از قرن ۱۳ میلادی متأخرتر نمیداند . ترجمه‌ای ازاین نوشته بزبان سانسکریت دردست است که گیگر Geiger دانشمند آلمانی درسال ۱۸۷۸ با چند نسخه خطی که دردست داشته است اصلاح وبا افزودن توضیحاتی بدان آنرا چاپ کرده‌است[7] در ۱۸۹۳ دارمستتر فرانسوی[8] آنرا بفرانسه ترجمه‌ومنتشرساخت . انجمن‌پارسیان‌هند متن پازندائوگمدئچا را ۱۹۰۹ بضمیمه چند متن دیگر بچاپ رسانید . «ادوارد بامانجی اونسروالا» در مجموعه سلسله مقالات ایرانی که در سال ۱۹۵۵ بچاپ رسانید ، متن پهلوی این رساله را هم چاپ نمود .

این کتاب در اسفندماه ۱۳۴٤ توسط آقای دکتر رحیم عفیفی استاد زبان پهلوی دانشکده ادبیات مشهد تحت عنوان «متن‌پهلوی پازند وترجمه فارسی وواژهنامه» ترجمه‌وباتفسیر بچاپ رسیده است .

نویسنده محترم در پیش‌گفتار این کتاب متذکر شده است که : «درآغاز ائوگمدئچا از روان نیکوکاری بحث میشود ، که در جهان پسندیده ونیکوئی از او پذیرائی و بوسیله فرشتگان به پیشگاه اورمزد راهنمائی میشود . سپس یادآوری میکند که هرکس باین جهان بیاید ناگزیر است راه مرگ را بپیماید پس بهتر است کاری کند که سرنوشتش بهشت وگروثمان باشد آنگاه برای اثبات این نظر دلایلی بیان میکند وتن پرگزند را از کارهای زشت برحذر میدارد و هشدار میدهد که آدمی بی‌سبب نباید به دیو آز و شهوت مال این‌جهان دل ببندد . زیرا در روزگار فرجـام جز پشیمانی بهره‌ای نخواهد داشت . آدمی باید همیشه مرگ را در پیش خود به‌بیند واز کارهای زشت دوری گزیند وبا انجام کارنیك توشه‌ای برای جهان دیگر بدست آورد وروان خویش را آمرزیده سازد .

همه‌چیز نابود شدنی است جز آن پاکی و پارسائی که از نیکان سرمیزند و هیچگاه از آنان جدا نخواهد بود .»

غیر از کتاب ورسالات نامبرده تعدادی رساله مذهبی دیگر موجود است که معروفترین آنها بطور خلاصه : روایات پهلوی ، روایـات همت آشوروهشتان ، پندنامه زرتشت ، ماتیکان سی‌روچ (شرح سی روز) تفسیر برونديداد پهلوی ، ماه فروردین روچ خرداد ، ماتیکان سی‌یوشت ، سی‌فرمان ، جاماسب‌نامه ، بهمن‌یشت[9]، میباشد و همچنین کتابهای مانی که بزبان فارسی وسریانی بوده است مانند کتاب شاپورگان ، سفرالاسرار ، سفرالجبابره ، فـرائض‌السماعین ، سفرالاحیاء و فرقماطیه .

---

7 - Aogemadaeca Ein Parsentractat in Pazeno Altbaktrisch und Sanskrit Herausgegeben ubersetzt, Erklärt und Mit Glossar Versehen von wilhelm Geiger, Frlangen 1878.

8 - Darmesteter: Le Zend - Avesta, V. III, p. 154 - 166 Paris 1893.

پاز، زادگاه فردوسی

(۲)

هوشنگ پورکریم

درشمارهٔ گذشتهٔ «هنرومردم» ، قسمت‌اول‌مقالهٔ حاضر که موضوعاتی‌ازموقعیت‌جغرافیائی وسوابق تاریخی‌واحوال عمومی«پاز ، زادگاه فردوسی» درآن‌توصیف شده‌بود ازنظرخوانندگان گرامی‌گذشت . برخی ازخوانندگان‌که به این نویسنده افتخار مؤانست بخشیده‌اند ، توضیح خواسته بودندکه به چه دلایلی «پاز» را می‌توان زادگاه «فردوسی» دانست . چون ممکن است چنین سئوالی برای دیگرخوانندگان‌گرامی هم طرح شده باشد ، ازمسئولان محترم «هنرومردم» تقاضا شدکه دلایل زیر را در صدر این قسمت مقاله بگنجانند . با این مختصر انتظار می‌رود درآستانهٔ انتشارکتاب «پاز ، زادگاه فردوسی» که اکنون تألیف می‌شود باب مباحثه و اقتراح دراین موردگشوده شودکه آیا زادگاه فردوسی همین دهکدهٔ «پاز» است ؟

نخستین دلیل‌که ضمناً اساسی‌ترین دلایل است ، ازاین اصل شروع می‌شودکه فردوسی بی‌شك اهل طوس بود وازدهکده‌ئی‌که درنسخ متعدد چهارمقالهٔ نظامی به نامهای «فاز» و «باز» و «باژ» ضبط شده است . استناد به «چهارمقاله» به این علت موجه است‌که «نظامی» قریب به صد سال بعدازفوت «فردوسی» به طوس رفته ودرمحل به تحقیق پرداخته وتوصیفی‌که او اززادگاه فردوسی می‌آورد مستندترین ونیزقدیمی‌ترین مأخذ دراین‌مورداست : «استاد ابوالقاسم ازدهاقین طوس بود ، از دیهی‌که آن دیه را بازخوانند وازناحیت طابران است . . .» . محققاً همان محلی را «طابران» می‌نامیدندکه خرابه‌های طوس درآنجا باقی مانده‌است . دراین مورد ، نویسنده به‌کتابهای متعدد قدیمی مراجعه‌کرد وبه این نتیجه رسیدکه طوس قدیم چند شهر کوچك را شامل می‌شد ودرآن میان دوشهر عمده وجود داشت‌که یکی «طابران» یا «طبران» ویکی دیگر«نوقان» یا «نوغون» نامیده می‌شد وهریك ازاین دوشهر آبادیهای بزرگ وکوچکی هم دوروبر خود داشتند . چنانکه دهکدهٔ کوچك «نساباد» (محل مرقد حضرت رضا «ع») درناحیهٔ «نوقان» بودکه بعدها آن را «مشهدالرضا» نامیدند وآنقدرگسترش یافت‌که «نوقان» را هم دربرگرفت . «طابران» باپیدایش و رشد «مشهد» ودرحوادث ایام به تدریج متروك شدکه اینك خرابه‌های باستانی آن به نام «شهرطوس» باقیست .

درحوالی خرابه‌های باستانی طوس (= طابران) ، غیراز«پاز» ، دهکدهٔ دیگری‌که نامش با «باز» یا «فاز» یا «باژ» مشابهت داشته باشد وجود ندارد . چنانکه «ملك‌الشعراء بهار» که علاوه براحاطه‌کامل وفوق‌العاده به متون قدیمی و ادبیات فارسی ، خود ازاهالی خراسان بود ، به این نکته واقف شده ودریکی ازتألیفات خود ، «سبك شناسی» ، دربارهٔ زادگاه فردوسی‌که دریك نسخهٔ چهارمقاله «باژ» آمده بود تصریح‌کرده است : «درمتن چاپی چهارمقاله باژ است ولی فاز یا پاز صحیح است ، زیراگذشته ازضبط این صورت ، هنوز مردم خراسان آنرا فاز بفاء و زاء معجمه خوانند و «فاز و فرمی°» گویندکه فاز و فارمذ یا «پاز و فارمذ» باشد وایرانیان

ذال‌های معجمهٔ قدیم را خاصه درآخرنام بلاد و دهات به یاء تحتانی مجهول بدل‌کرده‌اند . . .» . بنابراین ملك‌الشعراء بهار تصریح‌کرده بودکه مقصود «نظامی» از «باژ» یا «فاز» یا «باز» همین «پاز و فِـرِمی°» هست‌که دودهکدهٔ همسایهٔ نزدیك به هم هستند وبا«طوس»ومحل‌آرامگاه فردوسی‌کمتر ازسه فرسنگ فاصله دارند .

نکتهٔ دیگراینکه ، دوتپه باستانی یکی درداخل «پاز» (که برخی ازخانه‌های مردم پاز روی همان تپه است) ویکی دیگر با فاصلهٔ دویست سیصد متر بیرون ازده ومحصور درباغهای انگور پازیها وجود دارد . وآثار قابل رؤیت این دوتپه ، قدمت دهکدهٔ «پاز» را به وضوح نشان می‌دهد . چنانکه نویسنده‌کاسه‌کوزه‌های شکسته‌ئی ازاین تپهٔ اخیر به تهران‌آورده ودرادارهٔ باستان‌شناسی به اهل فن نشان داده است ومعلوم‌کرده‌اندکه مربوط به سده‌های صدر اسلام است .

***

(۳)

کشت و ورز ، آبیاری وقرار وقاعده‌های تقسیم‌آب ، نهرها و «شیم»ها وحق‌آبه‌ها و «مدارآب» ، میرآبی ودشتبانی ، درو وخرمن کوبی

تاکستانها وزمین‌های زراعتی«پاز» با «حق‌آبه» هاشان خرده مالکانی داردکه درمرحلهٔ دوم اصلاحات ارضی فقط زمین‌های زراعتی چند نفرشان با «حق‌آبه»های مربوط به‌همان زمین‌ها مشمول شناخته شد . اکنون با تقسیم اراضی آن چند نفر، خرده مالکان «پاز» قریب به چهل نفرند. بقیهٔ دهقانان‌هم درتاکستانها و اراضی‌آنان بابرداشت قسمتی‌ازمحصول‌کشت و ورزمی‌کنند.

غیراز انگور، زراعت عمدهٔ پازیها ، گندم و جو است ونیز اندکی هم چغندرقندکه کشت آن درسالهـای اخیرمعمول شده است . زمینهای زراعتی‌شان سه آیش است‌که خودشان اصطلاحاً « سه اش se eç » می‌نامند . یعنی درهرسه سال ، یکسال آیش دارند وآن سالی است که می‌توانند به زمین آب برسانند . سال بعد ازآیش ، زمین را دیمی کشت می‌کنند و بعدکه محصول را دروکردند زمین را شخم می‌زنند و رها می‌کنندکه بماند و قوت بگیرد و برای سال بعدکه نوبت آیش‌است آماده بشود . دهقانان پازی علت عمدهٔ سه‌آیش‌کردن زمین‌ها راکم‌آبی‌شان می‌دانند وعلت دیگررا هم‌کم قوت‌بودن زمین‌که لازم می‌دانند درهرسه سال یك سالی‌را بایربماند تا استراحت‌کند .

پازیها، هرقطعه زمین شخم‌کرده‌ای‌راکه برای‌قوت‌گرفتن‌بایرگذاشته‌باشند « خَلَفْچ – xalafca »می‌نامند. ولی هرقطعه‌ئی‌راکه‌کشتشان درآن قطعه آبی‌است « اِش – eç » وقطعه‌ئی راهم‌که دیمی‌کاشته باشند « دیمه زار – deyme zâr » می‌نامند . بنابراین ، هرساله ، قسمتی‌از اراضی دهشان «خلفچ» وقسمتی دیگر«اِش» وقسمتی هم «دیمه زار» است .

پازیها زمینی راکه بخواهند جو یا گندم دیمی‌کشت‌کنند ، دراواخر زمستان بذر افشانی وشخم می‌کنند . ولی اگربخواهندکه‌کشتشان آبی باشد دراواخرتابستان می‌کارند . وسیلهٔ شخم کردن زمین تا پیش ازسالهای اخیر، گاوآهن بودکه باید به زور دو «ورزا» کشیده می‌شد . حالاکه چند سال است تراکتور به ده راه بازکرده‌است ، گاوآهن‌ها راکنارگذاشتند و «ورزا»ها را هم به قصابها فروختند .

زمین‌کشت شده را درصورتیکه بخواهندآبیاری‌کنند ، باید از«حق‌آبه»شان آب بدهند. هرخرده مالك پازی ازرودخانهٔ کوچکی‌که زمین‌های مزروعی «پاز» وبیش‌از ده دهکدهٔ دیگر را مشروب می‌کند حق‌آبهٔ معینی دارد . چگونگی این «حق‌آبه»ها ومقررات آبیاری‌شان توصیف مفصلی می‌خواهد . ناچارم توصیف را ازسرچشمهٔ رودخانهٔ شان شروع‌کنم‌که درهفت هشت



« شیم » یا آب بخش‌کن

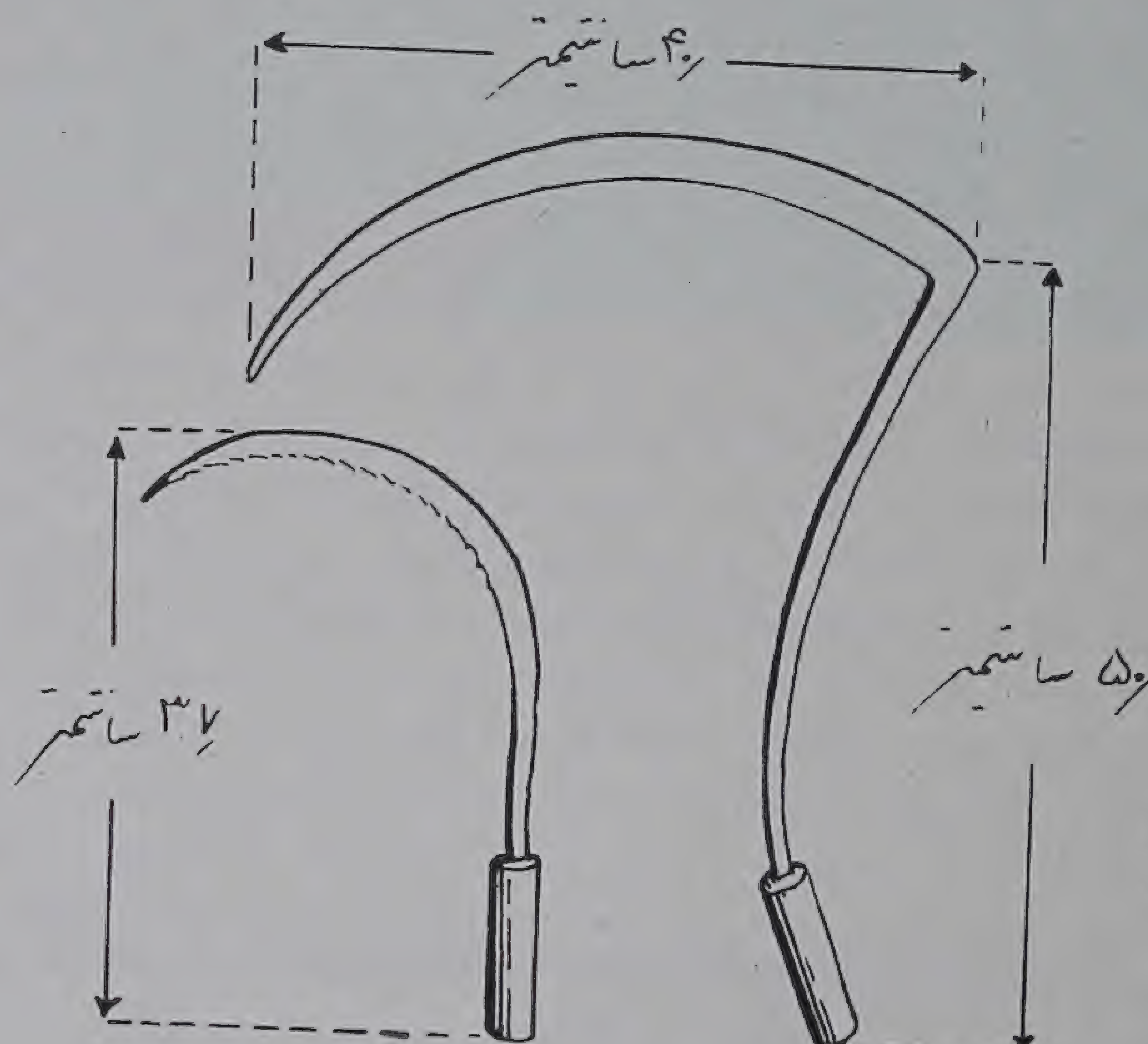
فرسخی شمال «پاز» است ودرحوالی دهکده‌ئی به نام « خُلکه – xolke » . آب این چشمه درچند فرسخی جنوب « خلکه » باآب رودخانهٔ کوچك دیگری می‌پیوندد که آن رودخانه را « کارده – kâr deh » می‌نامند . بعد هم می‌رسد به حوالی دهکدهٔ دیگری به نام « اندوروق – andoroq » که به‌همین مناسبت نامش‌را دراین‌محل « زُ اندوروق – zo andoroq » می‌نامند. درهمین‌جا ، آباء و اجداد خیلی دور مردم دهکده‌هائی که باآب «زو اندوروق» زمینهاشان را آبیاری می کنند ، مقسم یا «آب بخش کن» درست کرده بودند که درمحل « شیم – çim » نامیده می‌شود . علت وجودی « شیم » این است که آب «زو اندوروق» را به قسمتهای معینی بخش می کند ؛ تا «حق آبه»های هریك ازچند دهکده‌ئی که دریك سمت هستند ، ازیك نهر به همان سمت برود واز«حق آبه»های دهکده‌های دیگری که درسمت دیگری هستند وازنهری دیگر آب می‌برند جدا بشود .

برای آنکه «حق آبه»ها درتقسیم آب ملاك ومعیاری داشته باشد ، آمده‌اند همهٔ آب «زو اندوروق» را سیصد « جُفت – joft » آب شناخته‌اند . که یعنی باهمهٔ این آب می‌توان زمین‌هائی راکه با سیصد جفت گاو کشت و ورز شده‌است آبیاری کرد . البته واحدهای کوچکتر وبزرگتر از«جفت» هم می‌شناسند . به این ترتیب که هردو «جفت» آب را یك « مَن » آب می‌دانند وهریك جفت را دو «پا» یا چهار « چُونگُول – cungul » وهر «چونگول» را پنج « سیر – sir » وهر «سیر» را شانزده « مثقال » .

به این ترتیب ، آب «زو اندوروق» که سیصد «جفت» است ، می‌شود نود وشش هزار «مثقال» یا شش هزار «سیر» ویا هزار و دویست «چونگول» . این حساب وکتابها البته وقتی به‌کار می‌آیدکه آب را در «پاز» ویا درآن دهکده‌های دیگر می‌خواهند به قسمتهای کوچك و کوچکتر تقسیم بکنند . به هرحال ، در «اندوروق» ودر «شیم» آن ، آب رودخانه‌که دانستیم سیصد «جفت» است ، به دوقسمت دویست جفتی وصد جفتی‌تقسیم می‌شود . قسمتی‌که صد«جفت» است به شش هفت دهکده‌ئی می‌رودکه «اندوروق» یکی ازآن دهکده‌هاست . ولی قسمتی‌که دویست جفتی است وبا نهری ازآن قسمت دیگر جدا می‌شود ، به هفت هشت دهکده‌ئی می‌آیدکه «پاز» و «پرمی» و «گمزدر» و «گُوارشکان– govâreçkân » و «معین‌آباد» ازجملهٔ آنهایند. درجائی ازهمین نهر، برای آنکه «حق‌آبه» آن دهکده‌های دیگررا ازاین پنج دهکده جداکرده باشند ، بازهم « شیم » کارگذاشته‌اند . دراین « شیم » ، آب نهر به دوقسمت صد جفتی تقسیم می‌شودکه یك قسمتش به سمت این پنج دهکده می‌آید . ازاین آب ، چهل «جفت» حق‌آبهٔ «پرمی» وچهل «جفت» هم حق‌آبهٔ «پاز» و دهکدهٔ بسیارکوچك «گمزدر» است وبقیه هم حق‌آبهٔ دهکده‌های «گوارشکان» و «معین‌آباد» . برای آنکه حق‌آبهٔ این‌دو دهکده را ازآب «پاز» و «گمزدر» و «پرمی» جداکرده باشند ، قرارگذاشته‌اندکه درهردوازده شبانه روز ، دوشبانه روز همهٔ آب نهر به‌آن دودهکده برودکه درهمسایگی همند ودربقیهٔ مدت هم آب به «پاز» و «پرمی» و «گمزدر» بیاید . ولی عاقبت باید «پرمی» هم نهر حق‌آبه‌هایش را از حق‌آبه‌های «پاز» و «گمزدر» که ازیك نهرآب می‌برند جداکند . به این سبب ، ناچار یك « شیم » هم دراین نهر گذاشته‌اندکه آب را به دوبخش برابر تقسیم می‌کند ؛ تا یك بخش به سمت «پرمی» وبخش دیگر به سمت «پاز» و «گمزدر» بیاید . واین « شیم » را « شیم پاز وپرمی » نامیده‌اندکه تصویرش را به مقاله ضمیمه‌کرده‌ام[۱].

---

۱ – پازیها به من‌گفته‌اندکه تا چند سال پیش « شیم » ها ازچوب بودکه البته فرسوده می‌شد وبایستی زود به زود عوض می‌کردند ، به همین علت درسالهای اخیرچنانکه من دیده‌ام وازتصویرهم پیداست « شیم » ها را ازآهن ساخته‌اند .



داس علف‌چینی‌که پازیها آنرا «اَرخچَ arexca » می‌نامند از داس درو کوچکتر است



دروگران پازی به دستی که ساقه‌های گندم را باآن مشت می‌کنند تا به دم داس‌گیرکند، معمولاً نوعی دستکش چرمی می‌پوشانندکه انگشتهای نوك تیزی دارد وخودشان آن را «چارانگشتی» می‌نامند

پیداست که رسیدگی به امور تقسیم آب ونظارت براجرای مقرراتآن محتاج «میرآب» است که البته به رأی اکثریت خرده مالکان دهکده‌های ذینفع انتخاب می‌شود. «میرآب» دونفر را هم به دستیاری‌اش انتخاب می‌کند وخودش می‌شود «سرمیرآب» وسه نفری به همهٔ این امور رسیدگی می‌کنند. آنان «شیم»ها را و «تراز» راکه جلو هر «شیم» است تاآب درآنجا با عمق یکنواخت ویکسان‌گسترده شود سرکشی می‌کنند ونیز به سرکشی نهرها می‌روند تا مبادا جائی را شکافته باشند و دزدانه آب ببرند.

«سرمیرآب» و دوهمکارش البته بی‌مزد ومواجب‌کار نمی‌کنند. آنها سالانه ازهرچهار «جفت» حق‌آبه، پنجاه من (سه‌کیلوئی) گندم وبیست وپنج تومان ازخرده مالکان می‌گیرند.

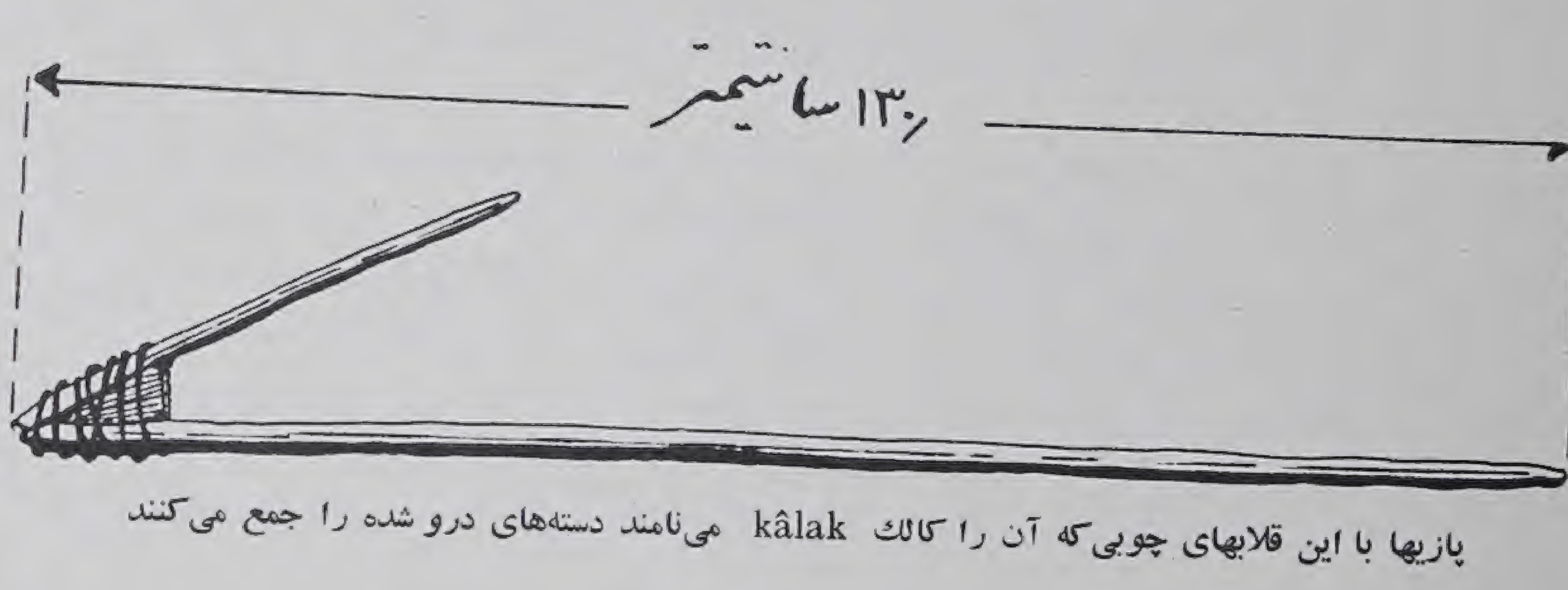
«مدارآب» در«پاز» دوازده روزه است. یعنی هرخرده مالکی حق‌آبه‌اش را هردوازده روز یکبار می‌برد. مثلاً اگر یکی ازخرده مالکان‌که یك «جفت» و دو «چونگول» حق‌آبه دارد ودر دوم تیرماه نوبت آبیاری به او رسیده باشد، دفعه بعد درچهاردهم تیر نوبت به او خواهد رسید وباردیگر یك «جفت» و دو «چونگول» حق‌آبه‌اش را خواهدگرفت ودرمدتی کمتر ازیك روز باآب جوی مزرعه‌اش را آبیاری خواهدکرد. این را هم بیفزایم‌که پازیها وگمزدریها آب جویشان را درهرشبانه روز شانزده «چونگول» یا چهار «جفت» می‌دانندکه به این ترتیب درده شبانه روز ازمدار دوازده شبانه روزی آنان همان چهل «جفت» می‌شود. آن دو شبانه روز دیگر را همانطورکه گفته بودم، آب نهر «پاز و پرمی» به دهکده‌های «گوارشکان» و «معین‌آباد» می‌رود.

پازیها غیراز «میرآب»ها که ذکرشان گذشت، دو «دشتبان» هم دارندکه باید از زراعتهاشان مراقبت بکنند ونگذارندکه احشام به‌کشت‌هاشان بیایند. دشتبانان‌که به رأی خرده مالکان انتخاب می‌شوند، درسال یك «خروار» جو وسه «خروار» گندم ازمزرعه‌ها کارمزد جمع می‌کنند؛ ازهرمزرعه‌ئی به نسبت وسعت همان مزرعه. بعلاوه، دروقت خرمن، هرخرده مالکی ازخرمن خود دوسه من‌گندم یا جو به‌آنان می‌دهدکه خودشان آن را حق «کوسَن - kosan» می‌نامند. دروقت درو هم ازهرمزرعه‌ئی چند دستهٔ دروشده می‌گیرندکه همه را جمع می‌کنند وبعد خودشان می‌کوبند. دشتبانان این دستمزدهائی راکه دروقت درو ویا خرمن‌کوبی برای آنان جمع می‌شود بین خودشان تقسیم می‌کنند.

موقع درو در «پاز» اوایل تابستان است. چه‌کشت‌های دیمی وچه آبی را ازده پانزده روز اول تابستان شروع می‌کنند به درو. کار درو مطلقاً به عهدهٔ مردان است. زنان ودختران وکودکان نه درکشت و ورز و نه درآبیاری و نه در درو و خرمن‌کوبی دخالتی ندارند. مگر بعضی ازکودکان‌که بعد ازدروشدن هرمزرعه‌ئی به جمع‌آوری خوشه‌هائی می‌روندکه درمزرعه‌ها



درجمع دروگران یکی دوجوان خردسال با کوزه‌های آب‌که درمزرعه می‌گردانند، ساقی دیگران می‌شوند وهردم به تشنه‌ئی آب می‌رسانند



پازیها با این قلابهای چوبی‌که آن را کالك kâlak می‌نامند دسته‌های درو شده را جمع می‌کنند

جا مانده است و به اصطلاح «خوشه‌چینی» می‌کنند. ولی معمول است که در درو به هم یاوری می‌کنند وهرپانزده بیست نفر به‌کومك هم دریك روز معین به دروکردن مزرعه‌ئی می‌روند. دراین صورت، همان روز ناهاررا هم مهمان صاحب مزرعه می‌شوند که پخت‌وپز بالنسبه مفصلی راه می‌اندازد.

وسیلهٔ درو داسی است که نیم متری بلندی دارد وخودشان هم آن را «داس» می‌نامند. هردروگر، دروقت درو، پاهایش را با پاپیچ می‌پیچد که عموماً ازپارچهٔ پشمی تهیه می‌شود وآن را «پتك petak» می‌نامند. دروگران به دستی که ساقه‌های گندم را باآن مشت می‌کنند تا به دم داس گیر کند، معمولاً نوعی دستکش چرمی می‌پوشانند که انگشت‌های نوك تیزی دارد وخودشان آن را «چارانگشتی» می‌نامند. این دستکشها، که ازکفاشهای شهر می‌خرند، خیلی به‌کارشان می‌آید. زیرا که ساقه‌های گندم یا جو دروقت درو خشك و بُرنده‌اند وپوست دست را به سختی می‌خراشند. بعلاوه، درهرحرکت داس، اگرکمترین خطائی پیش بیاید، ممکن‌است دستی که ساقه‌ها را مشت‌کرده وبی‌دستکش است با ضربه‌ئی مجروح بشود. پازیها تعریف کردند که سابقاً بعضی‌انگشتان این دستکشهای چرمی را ازشاخ‌آهو می‌ساختند که چیزعجیبی‌بود وبه چنگك شباهت داشت. هرچندکه حالا به همین شکل هم به اندازهٔ کافی عجیب هست. به هرصورت، هردروگر با چند مشت‌گندمی که درچند حرکت داس درو می‌کند، دسته‌ئی می‌سازد و دورش را با پنج شش ساقهٔ گندم می‌پیچد ومی‌گذاردکه درمزرعه باقی بماند وبه دروکردن قسمتی دیگر مشغول می‌شود وبا جمع دروگران درمزرعه پیشرفت می‌کند وپشت سرشان دسته‌های درو شده باقی می‌ماند.

منظرهٔ درو در«پاز» بسی پرحرکت وباهیجان‌است. حرارت روزتابستان ونورخورشید وخوشه‌های زردگندمی که درومی‌شود وسروصدائی که حرکات داسهای دروگران‌بوجود می‌آورد ونیز گفت وشنودهای روستایانهٔ آنان‌که همیشه پرطنین است، اینها همه برهیجان درو می‌افزاید. درجمع دروگران، یکی دوجوان خردسال، باکوزه‌های آبی‌که به‌دست دارند ودرمزرعه می‌گردانند، ساقی دیگران می‌شوند وهردم به تشنه‌ئی آب می‌رسانند. هنوز ساعتی به غروب آفتاب باقی مانده است که شروع می‌کنند به جمع‌آوری دسته‌هائی‌که دروکرده‌اند. دسته‌ها را با قلابهای چوبی‌که آنهارا «کالك – kâlak» می‌نامند برروی ریسمانی جمع می‌کنندکه باید هرهفت هشت دسته را باآن ریسمان بپیچند وپشته‌ئی بسازند وبه خرمنگاه برسانند. «کالك» راکه به قصد جمع‌کردن دسته‌ها می‌سازند، دسته‌ئی بلند دارد ودهقانان می‌توانند به‌کومك کالك‌هاشان با زحمت‌کمتری‌دسته‌هارا «پشته» کنند وبعدهم به‌خرمنگاه ببرند‌که خرمن‌کوبی شود.

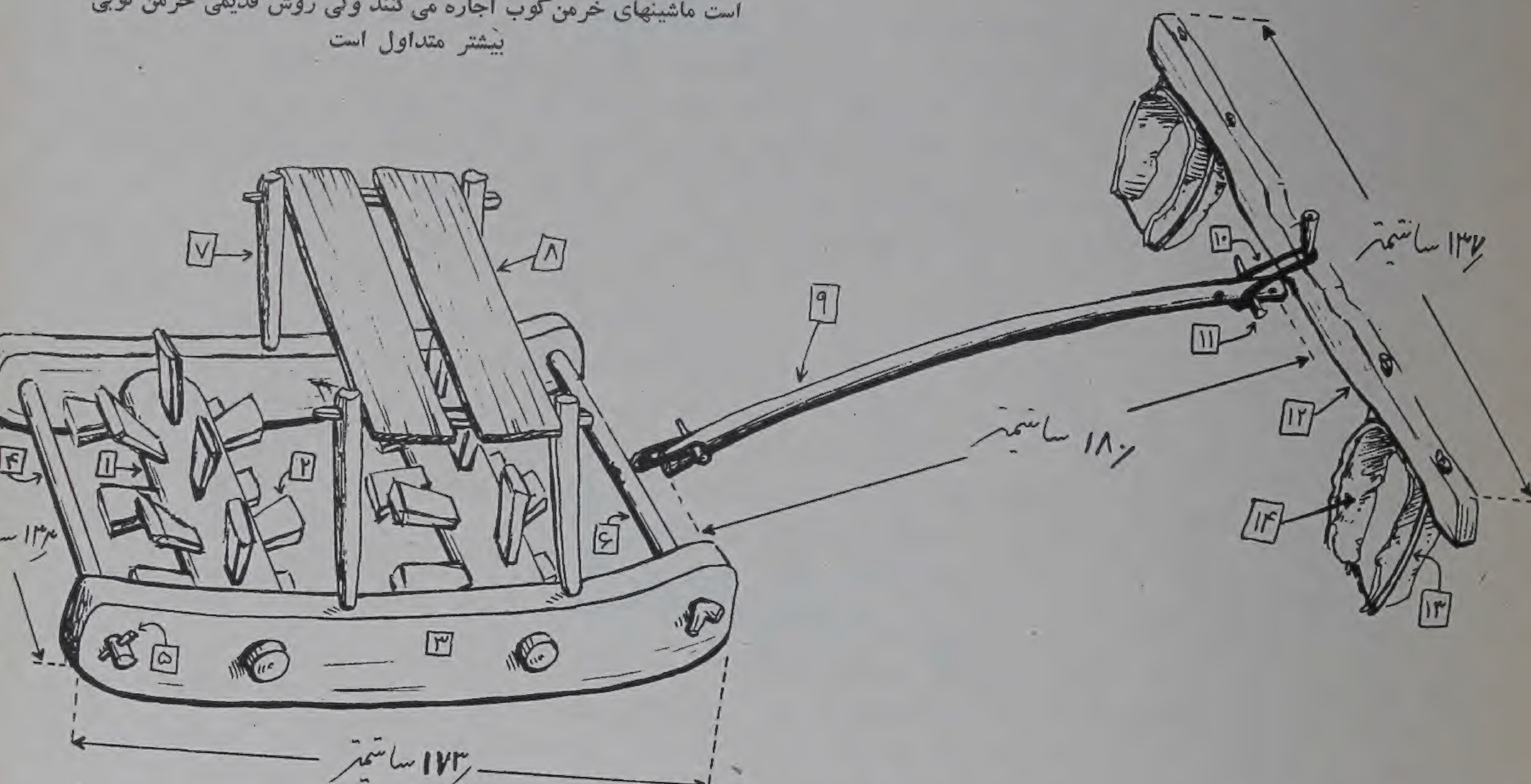
برای خرمن‌کوبی، بعضی ازخرده مالکان «پاز»، که خرمن‌آنان بالنسبه زیاد است، ماشینهای خرمن‌کوب اجاره می‌کنند. ولی روشهای قدیمی خرمن‌کوبی بیشترمتداول است. این روش‌ها دوجور است: دریك روش‌که آن را «هوله – hole» می‌نامند، هردونفر به‌کومك هم وبا لگدکوبی چند «ورزا» یا خرکه به‌دور خرمن‌گردانده می‌شوند، گندم یا جو را می‌کوبند. با این روش، یکی ازآن دونفر، چهارپایانی راکه با ریسمان به هم بسته‌اند به دور خرمن می‌گردانند ودیگری با چوب چند شاخه‌ئی‌که آن را «چارشاخ» می‌نامند خرمن را جابجا می‌کند تا درزیر لگد چارپایان بهتر کوفته شود.

روش‌دیگرخرمن‌کوبی‌شان به‌کومك‌وسیله‌ئی‌است‌که‌آن‌را«گُردی – gordi» می‌نامند. «گردی» راکه به وسیلهٔ دوگاو نر یا دوخر کشیده می‌شود وشامل دوچرخ چوبی پره‌دار است روی خرمن می‌گردانند وخرمن را می‌کوبند. روی «گُردی» جائی را هم برای نشستن مرد خرمن‌کوب درنظر گرفته‌اندکه آن جارا «تختِ گُردی – taxte gordi» می‌نامند. چند تصویر وطرح دقیق از«گردی» واجزاء آن را با نام‌های محلی‌اش به مقاله ضمیمه‌کرده‌ام. چنانکه درتصویرهم دیده می‌شود، مرد خرمن‌کوب روی«تخت‌گردی» نشسته‌است وبا ترکه‌ئی چهارپایان راکه به «گردی» بسته شده‌اند می‌راند تا «گردی» را بگردانند. درحالیکه دوهمکار دیگر او





برای خرمن‌کوبی بعضی ازخرده مالکان پازکه خرمن آنان بالنسبه زیاد است ماشینهای خرمن‌کوب اجاره می‌کنند ولی روش قدیمی خرمن‌کوبی بیشتر متداول است



دوتصویر ازنحوهٔ خرمن‌کوبی وطرحی ازوسیلهٔ خرمن‌کوب‌که پازیها آن را « گردی – gordi » می‌نامند وضبط نامهای محلی اجزاء آن:

۱ – توپ	top
۲ – پر	par
۳ – اله	ale
٤ – پی‌گردی	pey gordi
٥ – شمشیرك	çemçirak
٦ – پیش‌گردی	piç gordi
۷ – باهوگردی	bâhu gordi
۸ – تخت‌گردی	taxte gordi
۹ – گردی‌کش	gordi kaç
۱۰– اجن	ojan
۱۱– سرمییا	sarmiyâ
۱۲– جُق	joq
۱۳– جُقل	joqla
۱٤– گردنی	gerdani

با «چارشاخ»های چوبی خرمن را جابجا می‌کنند. بعدهم، خرمن که کوبیده شود، کاه را با «چارشاخ» جدا می‌کنند و گندمی را که هنوز با خرده کاهها مخلوط است با همان «چارشاخ»ها باد می‌دهند تا گندم و خرده کاهها ازهم سوا شوند.

(٤)

دامداری: گلّه‌ها وچوپانان و چراگاهها، شیردوشی و ماست‌بندی و کره‌گیری

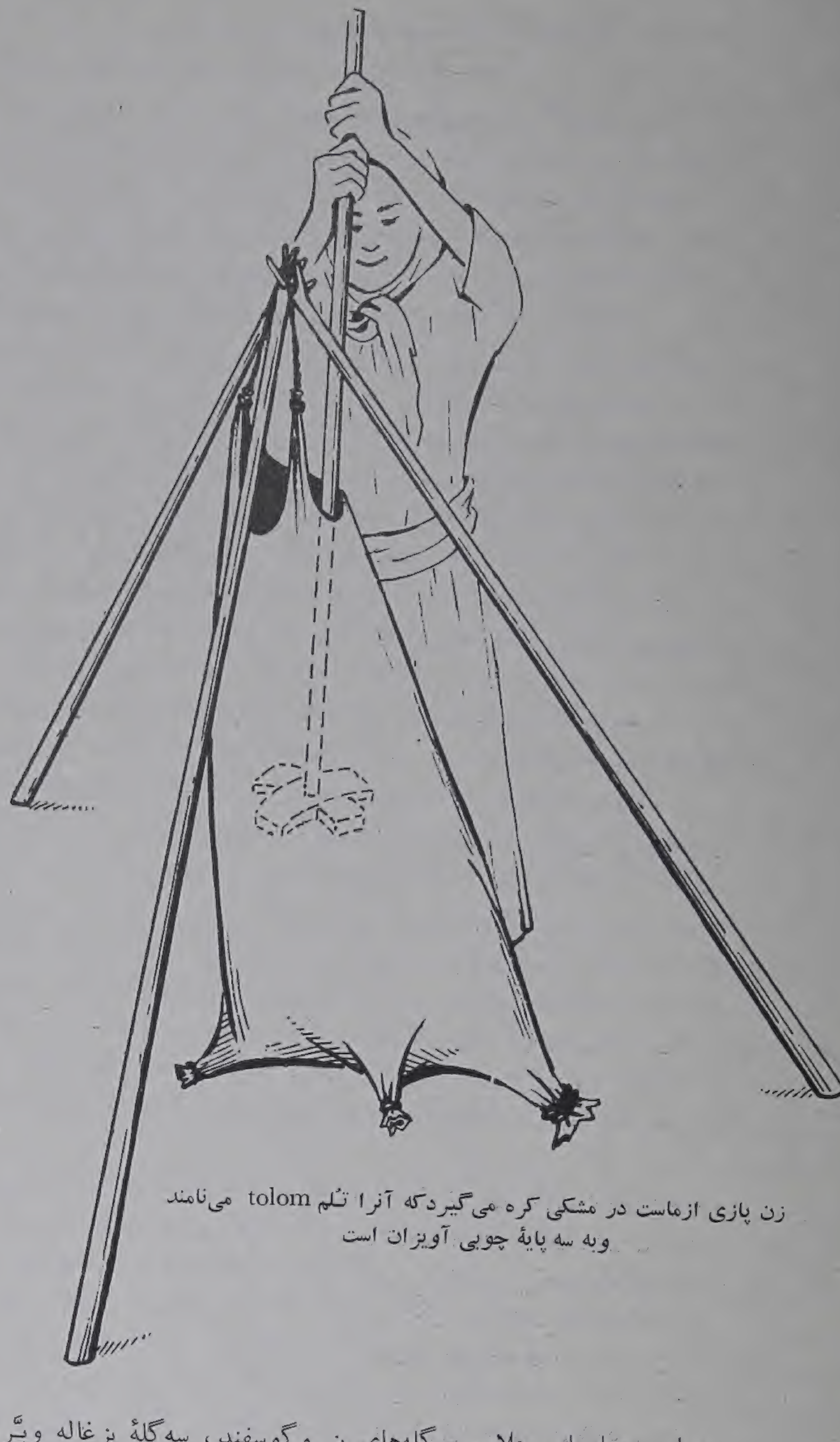
در «پاز» هم مانند همهٔ روستاها، بی‌نگهداری وپرورش دام وبهره‌مندی ازآن، زندگی آنطورکه هست نمی‌تواند بگذرد. پازیها هم با وجود همهٔ مشغله‌ئی‌که درامور زراعتی‌شان دارند ازدامداری غافل نیستند. دامهای آنان هم، مانند معمول بسیاری ازروستاهای دیگر ایران، گوسفند و بز وگاو است. گاوهاشان عموماً ماده‌اند. ازوقتی‌که شخم با تراکتور معمول شده است، گاو نر نگهداری نمی‌کنند. مگر یکی دوتا برای جفت‌گیری. پازیها فقط درچهارماه سال، ازاول فروردین تاآخر تیر، که صحراهای اطراف «پاز» علف وگل وگیاه دارد، برای گاوهاشان چوپان می‌گیرند.

گاوچران، هرروزصبح، گاوهارا درگله‌ئی‌ازده بیرون‌می‌برد وغروب به ده‌بازمی‌گرداند تا هرگاوی شب را درخانهٔ صاحبش نگهداری شود. شیردوشی ازگاوها به عهدهٔ زنان است. آنان هرروز دونوبت‌گاوها را می‌دوشند. یکبار صبح زود وقتی‌که هنوزگاوها به چرا نرفته‌اند ویکبارهم غروب وقتی‌که ازچرا بازگشته‌اند.

زنان پازی، همانطورکه دردهکده‌های دیگری هم دیده‌ام، پیش‌ازآنکه گاو را بدوشند گوساله‌اش را به او راه می‌دهند تاکمی شیر بمکد وپستان‌گاو را به شیردادن تحریك کند. آنوقت گوساله را ازمادرش جدا می‌کنند وشیرپستان را تاآخرین قطره‌ها می‌دوشند. بعد هم، دوباره گوساله راکنار مادرش رها می‌کنند تا ساعتی پستان خالی را بمکد وبه زحمت‌گلوئی ترکند. کمی بعد، بازهم آنهارا ازهم جدا می‌کنندکه درطی شب‌گوساله شیرمادرش را نخورد وتا صبح فردا باردیگر پستان‌گاو پرشیرشود. صبح، بازهم با همان شیوه‌گاو را می‌دوشند وبعد می‌گذارند که درگله‌گاوها وبا گاوچران به صحرا برود.

درغیرازچهارماهی‌که پازیهاگاوچران می‌گیرند، گاوها باید درخانه‌های صاحبانشان پذیرائی شوند. در«پاز»، به‌گاوها چندجور خوراك می‌دهند. بعضی‌هاکاه و ینجه راکه « بیده bide »می‌نامند با آردجو ترید می‌کنند وبه‌گاو می‌خورانند. بعضی‌ها به جای ینجه یا به جای آردجو تفالهٔ «کنجه واره» راکه ازشهر می‌خرند باکاه ترید می‌کنند. ولی درهردو صورت، کاه را پیش ازتریدکردن باآب می‌شویند.

پازیها بز وگوسفند بیشتر ازگاو نگهداری می‌کنند. درهرخانه‌ئی حداقل چهار پنج تا بز وگوسفند دارند ودربعضی خانه‌ها هم بیست سی تاکه رویهم بیش ازهزاروپانصد رأس می‌شود. برای بز وگوسفند درسه ماه زمستان‌که باید ازآنها درخانه نگهداری شود چوپان نمی‌گیرند. ولی دربقیهٔ مدت سال برای هرپانصد ششصد بز وگوسفند دوچوپان می‌گیرند ورویهم سه‌گله ترتیب می‌دهند. درسه ماه بهار ویکماه اول تابستان‌که بزها وگوسفندان دوشیده می‌شوند، برای بزغاله‌ها وبرّه‌ها چوپانان جداگانه‌ئی‌می‌گیرند تا جدا ازمادرانشان چرانده شوند. به‌این ترتیب،



زن پازی ازماست در مشکی کره می‌گیرد که آنرا تُلم tolom می‌نامند
وبه سه پایهٔ چوبی آویزان است

دراین چهارماه ، علاوه بر گله‌های بز و گوسفند ، سه گلهٔ بزغاله وبّره هم دارند . پازیها گلهٔ بزغاله و بره را « خَلَمَ – xalama » وچوپانانشان را «خلم چران» می‌نامند .

چراگاههای گله‌ها درچهارماهی که شیردوشی دارند به «پاز» نزدیك است . دراین ماهها ، گله‌ها را درمراتع حوالی ده ونیز درمزرعه‌های دروشده می‌چرانند . ولی بعد آنهارا به مراتع دورتری می‌برندکه درسمت مشرق «پاز» است ودرحوالی «اژدرکوه» . ومی‌گذارند که سه ماه پائیزرا بزها و گوسفندان دراین مرتع‌ها بچرند . بعد با رسیدن زمستان باردیگر آنهارا

به «پاز» بازمی‌گردانند تا درسه ماه زمستان صاحبان بزها و گوسفندان ازاحشامشان درخانه‌های خود با جو وعلوفه‌ئی‌که باید ازپیشاپیش ذخیره‌کرده باشند پذیرائی‌کنند.

چوپانان، درچهارماهی‌که بزها و گوسفندان دوشیده می‌شوند، هرروز پیش‌ازظهر آنهارا ازچراگاه به ده بازمی‌گردانند وبه محلی می‌آورندکه مقررشان است‌گله‌ها درآنجا دوشیده شوند. دراین‌محل‌که درمشرق «پاز» است وآن‌را « گاش - gaç » می‌نامند، درآن چهارماه، با حضور زنانی‌که برای شیردوشی ازبزها و گوسفندان جمع می‌شوند هرروزه پیش‌ازظهرپرجنب وجوش می‌شود. وقتی‌که چوپانان‌گله‌ها را ازچراگاه بازمی‌گردانند، زنان با بادیه‌ها وظرفهای شیردوشی به‌استقبال‌گله می‌روند وهرزنی بزوگوسفندان خودراکه نشانه‌گذاری شده‌اند می‌دوشد.

صاحبان بزها و گوسفندان هرگله‌ای برای‌آنکه بتوانند احشامشان را ازهم تمیز بدهند، بزها و گوسفندان خودرا به علامت مخصوصی نشانه می‌گذارند. مثلاً یکی‌شان‌گوش چپ همهٔ بز وگوسفندان خودرا کمی می‌بّرد ویکی دیگرگوش راست را. ویا یکی دیگر ازصاحبان‌گله‌ها برروی بینی همهٔ بزهاوگوسفندان خود نشانه‌ای‌می‌گذارد. به هرصورت بااین‌نشانه‌هاکه خودشان آن را « دِرشُوم - derçum » می‌نامند، بز وگوسفندان هریك ازآنان ازاحشام دیگرگله بازشناخته می‌شود ومی‌توانند آنهارا به‌آسانی ازهم تمیز بدهند. این نشانه‌گذاریها مخصوصاً دروقت شیردوشی بکار می‌آیدکه فرصت تشخیص برای زنانی‌که باید شیر بدوشندکمتراست.

هرروز وقتی‌که شیردوشی تمام می‌شود، گله بزغاله‌ها وبره‌ها راکه چوپانانشان همزمان با وقت شیردوشی ازچراگاه بازگردانده‌اند، به گلهٔ بزها و گوسفندان راه می‌دهند؛ تا بزغاله‌ها وبره‌ها ساعتی با مادرانشان باشند وپستانهای دوشیده شدهٔ شان را به زحمت بمکند. بعد باردیگر آنهارا ازهم جدا می‌کنند. این جدائی را پازیها به اصطلاح «هوز - hoz » می‌نامند وبااین‌کار باردیگر گلهٔ بز و گوسفندان ازسوئی و گلهٔ بره‌ها وبزغاله‌ها ازسوئی دیگر به چرا می‌روند.

ماست‌بندی وکره‌گیری هم مانند شیردوشی به عهدهٔ زنان‌است. آنان شیررا دردیگ‌های مسی می‌جوشانند وبعد ماست مایه می‌زنند تـا ببندد. ازماست در « تُلُم - tolom » کره می‌گیرند. « تلم » مشکی است‌که آن را به سه پایهٔ چوبی آویزان می‌کنند وماست را درآن می‌ریزند وآب‌هم می‌افزایند. بعد ماست وآب‌را باچوب پره‌داری‌که « چُوتُلُم - cu tolom » نامیده می‌شود آنقدر می‌زنند تاکره ازدوغ ببّرد. پازیهاکره را « مِسکه - meske » می‌نامند وروغنی راکه ازکرهٔ ٌدردگیری شده بدست می‌آید درکوزه‌های‌گلی ویا اگر بیشترباشد درخمره می‌ریزند تا برای مصرف سالانهٔ شان ذخیره شود. دوغی راکه در «تلم» ازکره می‌بّرد در کیسه‌های پارچه‌ئی می‌ریزند ومی‌آویزندکه آبش چکیده شود تا ازآنچه‌که درکیسه باقی می‌ماند کشك بسازند.

زنان پازی برای‌آنکه بتوانند دروقت ماست‌بندی وکره‌گیری شیر قابلی داشته باشند، هرچند خانوار باهم قرار می‌گذارندکه هرروز همهٔ آنان شیرخودرا به یك خانوار قرض بدهند ودرروزهای بعدکه نوبت به‌آنها می‌رسد قرض خودرا پس بگیرند. به این ترتیب، هرخانواری ازیك نوبت تا وقتی‌که نوبتش تکرار می‌شود به‌آن چند خانوار دیگر شیرقرض خواهد داد ودر عوض روزی‌که نوبت به‌آن می‌رسد ازهمهٔ آن خانوارها شیرقرض خواهدگرفت وبا شیری‌که درآن خانه جمع می‌شود ماست‌بندی وکره‌گیری قابلی درخانه براه خواهد افتاد. البته این شیر قرض‌دادنها وقرض‌گرفتنهای زنان پازی‌که به اصطلاح محل «علی شوق» نامیده می‌شود بی‌حساب وکتاب نیست. آنان با ظرفهای شیر و «چوب خط»هائی‌که درظرف فرومی‌کنند ومقدار شیررا اندازه می‌گیرند این حسابها را ضبط و ربط می‌کنند.

مقام سعدی در ادبیات فرانسه

جلال ستاری

Saadi, poète et philosophe se révèle dans son immortel Jardin de Rose, mais le réalisme de ses maximes, quel étonnement! (1)

بسیاری از شاهکارهای ادبیات پارسی بزبان فرانسه (وبدیگر زبانهای اروپائی) ترجمه شده و مورد مهر واقبال شگرف سخن‌شناسان غرب قرار گرفته است ، اما شاید هیچیك ازنفایس آثار ادبی ما باندازهٔ بوستان و خاصه گلستان در مغرب زمین دوستدار و ستایشگر و خواننده نیافته باشد .

روانی وشیوائی بیان سعدی از یکسو و حکمت اخلاقی و مشرب فلسفیش از سوی دیگر ، موجبات شهرت و اعتبار و افتخار شیخ اجل را فراهم آورده‌اند . همه میدانند که کلام **سعدی روشن وخوش‌آهنگ وزیباست وبا سبك نگارش‌منشیان** آن عصر تفاوتی آشکار دارد . فارسی زبانیست مشحون به استعارات و تشبیهات و تصاویر ادبی . السنهٔ اروپائی ازاین **لحاظ مجردتر و بی‌پیرایه‌تراند و خوانندگان فرنگی بیش‌از** ایرانیان به ساده نوشتن و ساده گفتن خو گرفته‌اند ، «کلمات وترکیبات وتشبیهاتی که بنظر آنان غریب ونامفهوم میآید با ذهن ما سازش والفتی دارند» ؛ بدین جهت چنانکه خواهیم دید گاهگاه نمونهٔ روان و شیوای نثر فارسی را نیز (که در عین حال از استعاره وتشبیه وکنایه عاری نیست و به «توصیف هائی پرازنگار» میماند) پرتکلف میپندارند . سعدی دراستعمال مناسبات لفظی وصناعات شعری برخلاف نویسندگان آنروزگار اندازه نگه داشت . بهمین جهت مطالعه ترجمهٔ **آثار وی بزبانهای فرنگی برای خوانندگان‌آنسامان ملال‌آور وطاقت‌فرسا یا ذهن خراش نیست[۲]، اما این سادگی و روانی و** نرمی کلام برای توجیه اعتبار سعدی کافی بنظر نمیرسد . **سعدی آموزگار حکمت بلند پایه و ارزنده‌ایست که اصولاً برمبنای نوع‌دوستی بنیان یافته است .**

مضامینی چون ترویج مردمی واصل عدالت وانسانیت ملك‌مشاع جمله آزادگان وخیراندیشان جهانست ، ازاینرو مردم مغرب زمین نیز شیخ شیراز را بگرمی پذیره آمده‌اند . فطرت مدار پسند ، فکر مثبت ، طبیعت آرام و مستقر ، طبع معتدل وسازشگر ومایل به انتظام ، خوی نرم وصلحجو ، قیافهٔ مسالمت‌آمیز وخیراندیش وروح منصف سعدی ، حکمت معتدلی پرداخت که در شرق وغرب ستایشگر و دوستدار یافت . کلیت وجامعیت این اخلاق که از روح انساندوست وواقع‌بین ونظربلند و شامل سعدی مایه گرفته است ، نام اورا پرآوازه کرد . درواقع آنچه بیش از همه از غربیان دل برده وآنانرا مجذوب ساخته تعالیم اخلاقی سعدی است که انگیزه‌ای جز بشردوستی وبزرگداشت آدمیت و حیثیت و شرف انسانی ندارد . تشابه وتقارب اندیشه واحساس سعدی با بینش ونظر **گویندگان آدمی خو و اندرزگوی مغرب زمین تا آنجاست** که تحفهٔ سخنش دست‌بدست درآندیار نیز رفته است و فرنگیان وقتیکه آثار سعدی را خوانده‌اند اورا خودی دیده و بیگانه نشمرده‌اند . بنابراین اگر سعدی را شاعری جهانی و متعلق به بشریت بدانیم سخنی گزاف‌آلود نگفته‌ایم[۳] .

---

1 - Caroline Gazaï, Geneviève Gaillet: Vacances en IRAN, PARIS, 1961, P. 233.

۲- رجوع‌شود به مقالهٔ آقای‌حسن‌مقدم : Aperçu sur Saadi: در مجلهٔ Messages d'Orient اسکندریه ۱۷ آوریل ۱۹۲۶

۳ - **«شعر پارسی در چین . امیر بزرگ «قرطی» که امیرالامرای** چین است مارا در خانهٔ خود مهمان کرد . . . . . سه روز در ضیافت او بسربردیم ، هنگام خداحافظی پسر خودرا باتفاق ما بخلیج فرستاد وما سوار کشتی . . . . شدیم وپسر امیر در کشتی دیگرنشست ، مطربان وموسیقی‌دانان نیز با او بودند و بچینی و عربی و فارسی آواز میخواندند . وامیرزاده آوازهای فارسی را خیلی دوست میداشت و آنان شعری بفارسی میخواندند . چندبار بفرمان امیرزاده آن شعررا تکرار کردند چنانکه من از دهان‌شان فرا گرفتم وآن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود :

تا دل بمحنت دادیم – در هجر فکر افتادیم – چون در نماز ایستادیم – قوی بمحراب اندری» .

«این بیت را مرحوم قزوینی پیدا کرده‌اند که جزو غزلی است از طیبات سعدی و صورت صحیح آن اینگونه است :

تا دل بمهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام

چون در نماز استاده‌ام گوئی بمحراب‌اندری

سفرنامهٔ ابن‌بطوطه ، ترجمهٔ محمدعلی موحد، تهران ۱۳۳۷ ص ۶۷۶ وپانویس ص ۶۷۷» ومجلهٔ یادگار ، سال اول ، شمارهٔ ۲ ، مهرماه ۱۳۲۳ .

ادوارد براون دراین معنی میگوید[٤] :

«میدانیم که بیشتر شعرای متقدم ایران قسمت بزرگی از نیرو و قریحه واستعداد ذاتی خودرا مصروف . . . . قصائد ومدائح میکردند ، زیرا اکثر آنان شعرای دربار بودند وبرای عامه مردم شعر نمیگفتند ، بهمین علت بسیاری ازقصیده‌سرایان مانند عنصری و فرخی و خاقانی وانوری وظهیر فاریابی و امثالهم که در نظرایرانیان از بزرگترین سخنوران ایـران بشمارند هرگـز چنگی بدل خوانندگان اروپائی نمیزنند ولواینکه مترجم نهایت استادی و مهارت را در ترجمه بکار بندد ، اما چون از سخنوران حماسی مانند فردوسی یـا از غزلسرایان مانند حافظ ، یا ازگویندگان اشعار اخلاقی و حکمت‌آموز مانند سعدی وناصرخسرو ، یا از سرایندگان اشعارعرفانی مانند عطار وجلال‌الدین رومی ، یا از هجانویسان مانند عبید زاکانی ، یا از شعرای شکاك مانند خیام سخن بمیان‌آیدخوانندگان اروپائی مجذوب می‌شوند ، زیرا هریك‌از شاعران مزبور بطریق مختلف واز جهتی‌که قدر مشترك کلیهٔ بنی‌نوع بشراست جای خودرا در همهٔ دلها باز کند» .

مرحوم دکتر غنی کـه «نویسندگان ملل مختلف و صاحبنظران قدیم وجدید» را بطورکلی بچهار طبقهٔ بدبینان (خیام) ، خوش‌بینان و خوش‌باشان که فطرتاً شاعر و پرشور وبا حرارتند (سعدی) ، جامع بین این دو طبقه (حافظ) ، وعرفا وصوفیه (جلال‌الدین رومی) تقسیم میکرد و سعدی را در دستهٔ دوم جای داد ، به بیانی‌دیگرهمین معنی را میرساند[٥] :

« . . . . میتوان گفت که (طبقهٔ دوم) نسبت بطبقهٔ اول در علم سطحی هستند و عقیده‌شان بطوری عمیق نیست که اسیر وتابع بلاشرط کلیات و اصول مسلمهٔ علم شده باشند ، بلکه نوعاً تابع‌قلب‌والهامات آن‌وازپیروان‌احساسات‌وعواطفند . . . این طبقه ازنویسندگان بیشتر مورد اعجاب واحترام . . . . عامهٔ مردم هستند زیرا بافق فکر عامه وسطح تصور آنها از دنیا نزدیکترند ، زیرا عامهٔ مردم قریحه خدادادهٔ زیبائی‌دوستی وشیفتگی بجمال دارند وزیبائی های طبیعت را درك میکنند ولی غالباً زبان وصف ندارند ، وقتی که سعدی را می‌بینند که باین رسائی آنچه در فطرت و نهاد آنهاست بیان نموده شیفته ودلباخته میشوند ، زیرا سعدی زبان احساس درونی خود آنهاست . همهٔ مردم دل وعاطفه دارند ، دوست داشته‌اند ، دوست میدارند ، دلباخته شده و میشوند ؛ سعدی آن احساسات دقیقه را بنحو لطیف و دلکش به شیواترین زبان وفصیح‌ترین تعبیر وبیان پرورانده است ، سرمست گفتار او میشوند در حالیکه طبقهٔ اول عامه‌پسند نیستند و خواص مردم ، زبان و درد دل آنهارا درك میکنند» .

آقای علی دشتی درنوشته‌ای که از اندیشه وذوق لبریز است بموجب اصلی این اعتبار یعنی وجه سازش سعدی بامحیط اشاره میکند :

«سعدی از دائرهٔ معتقدات و امور مسلمهٔ جامعهٔ خود بیرون نیست وزبان فصیح خودرا درراه ترویج آنها گماشته است»[٦] .

«در سعدی دیانت بشکل آرام ومجزا از امور سیاسی باقی میماند و با همه پابستگی بدان گوئی با شاهد بازی و معاشرت با ارکان دولت و حتی ستایش مغولان بی‌ایمان که خلافت عباسی را از بین برده‌اند منافاتی ندارد . . . معلومات سعدی در دائرهٔ ادب وتعالیم دینی محصورمانده واز سایر معارف زمان خود بقدر کافی نه بقدر تخصص برخوردار است وملاحظاتی که در امور اجتماعی یا اخلاقی ایراد میکند فکر شخصی او نیست بلکه اصول مسلمهٔ اجتماعی‌وزمان اوست . . . سعدی آرام و مطمئن عقیدهٔ نیاکان و معتقدات متداول زمان خودرا اصول مسلمی پنداشته و دنبال چیز دیگری نمیرود . معقولات ومباحث فلسفی دروی بدان بسط نرسیده است که با منقولات معارض شود»[٧]. «همان معتقداتی راکه پدر وی داشته وبوی تلقین کرده و عامهٔ ناس بدان گرویده‌اند ، دوباره برمیگرداند . سعدی در سیر وسیاحت طولانی خود آنها را نوازش کرده وبدان جلاداده است و اکنون با بیان فصیح‌خود دوباره تکرار میکند ، ازاینرو محیطی سازگار ویرا می‌پذیرد. آنچه میگوید ، اعم ازمطالب دینی یا اخلاقی ، بدعت نیست ، برعکس همه از اصول متداول ورائج جامعهٔ او است . . . . سعدی نه تنها هیچگونه فکر وجهشی برخلاف معتقدات عمومی درروح ندارد ، خوی آسانگیر او بمثابه‌ایست که هم بر«زوال ملك مستعصم» ندبه میکند و هم با سلاطین فارسی که لشکر به بغداد گسیل داشته ودر سقوط بغداد با مغول همکاری کردند وهم با امراء مغول که خلافت عباسی را برانداختند ، آمیزش میکند وآنانرا مدح میگوید»[٨] .نتیجهٔ «مخلوط شدن عادات وتقالید عمومی با مبادی صحیح دینی در ذهن سعدی» چیست؟ نخست سخنان ضدونقیض گفتن . تغایر درگفته‌های سعدی از این‌جا ناشی میشود که «اصول دیانت با معتقدات عمومی و حتی با عادات اجتماعی که هیچگونه مبنای فلسفی واخلاقی و

---

٤ – پروفسور ادوارد براون ، تاریخ ادبی ایران ، جلد اول ، ترجمه وتحشیه وتعلیق علی پاشا صالح ، تهران ۱۳۳۳ ص ٦ – ٥٦٥ .

٥ – بحثی در تصوف ، تهران ۱۳۳۱ ، ص ٤٣–٣٥ .

٦ – قلمرو سعدی ص ۱۸۰ .

٧ – قلمرو سعدی ص ۱۸۵ – ۱۸٦ .

٨ – قلمرو سعدی ص ۱۹۰ – ۱۹۱ .

یا شرعی ندارند در وی مخلوط گشته است»[۹]. ودیگر محبوبیت واعتبار، چه «اگر گویندهٔ بزرگی چون سعدی با معتقدات عمومی همراه باشد و زبان فصیح خودرا به تأیید آنها بگمارد، (مردم طبعاً) اورا گرامی داشته میستایند[۱۰]» .

از آنچه دربارهٔ موجبات محبوبیت و حسن شهرت سعدی گفته شد، البته چنین استنتاج نباید کرد که ادبا و محققان فرنگی هرگز گویندگانی چون مولانا جلال‌الدین رومی یا حافظ را قدر نشناخته وگرامی نداشته‌اند، ولی بی‌شك احیاناً به دنیای شور وجذبه و حال مولانا ره برده‌اند و اندیشهٔ وسیع ومعنویت حافظ را که چکیدهٔ خالص روح ایرانیست هرگز بخوبی درنیافته‌اند[۱۱] . سعدی که از قید وبند زمان ومکان آزادتر بوده، بسیاری ازادبای فکور مغرب‌زمین را بیاد خوانندگان فرنگی می‌آورده است و «اینان سبك سخن اورا بخویشتن نزدیك دیده و وجه مشابهتی میان طرز فکر خود و او یافته‌اند» .

بطورکلی خاورشناسان میان شعرا و نویسندگان ایرانی وفرنگی تا حد امکان مقایسه و مقارنه برقرار ساخته، غالباً وجوه مشابهت و تقارب یافته‌اند وگویا بدینوسیله - یعنی با نمودن وجوه مشابه ومتغایر آنان - خواسته‌اند روحیات وافکار گویندگان مارا بهتر بمردم مغرب بشناسانند. ظاهراً هراندازه گویندهٔ ایرانی ازلحاظ لفظ و معنی نزدیکتر به شعرای محبوب اروپائی بوده است نه تنها بهتر و آسانتر در دائره فهم وادراك فرنگیان افتاده، بلکه غالباً اعتبار وافتخار بیشتری‌نیز بچنگ آورده است؛ نه اینکه خاورشناسی نخست گویندهٔ شرقی را با یك‌یك شعرای زادوبوم خویش قیاس کند وچون وجوه مشابه بسیار یافت، ادیب بیگانه را «خودی» بداند! ، بلکه ظاهراً احساس همانندی وقرابتی‌فکری ومعنوی، خاورشناس را بی‌اختیار به‌این‌اندیشه انداخته است‌که نظائراندیشه‌ای شرقی را درادبیات غربی بنمایاند. بهرحـــال از مطالعهٔ تحقیقات پاره‌ای از خاورشناسان این تصور به خواننده دست میدهد‌که وسعت و فراخی دامنهٔ این‌گونه شباهتها مایهٔ اشتهار ومحبوبیت گویندهٔ ایرانی در فرنگ بوده است وآنکس‌که از محك این تجربه سیه‌روی بیرون نیامده، قدر دیده و برصدر نشسته‌است. شباهتهائی که محققان اروپائی میان سعدی و گویندگـــان اندیشه‌گر فرنگی ازلحاظ لفظ ومعنی یافته‌اند بسیار است و قصد ما در اینجا نمودن این همانندیها از خلال گفته‌ها و نظرات مستشرقین دربارهٔ سعدی است. ضمناً عقاید وآراء چند خاورشناس را میتوان بمصداق مشت نمونهٔ خروار است از جهتی آئینهٔ تمام نمای نحوهٔ قضاوت مردم غرب (یا لااقل دوستداران فرنگی سعدی) در مورد افکار واحوال سخنسرای شیراز دانست. متأسفانه خاورشناسان گاهگاه با معیار ومیزان ادبی فرهنگ دیارخود، به نقد ادبا و گویندگان ما پرداخته‌اند واین امر مایهٔ گمراهی‌ها، کجرویها و سوء تفاهمات بسیارشده است. تازگی و غرابت تشبیهات واستعارات ادبی ما برای خوانندگان اروپائی، کیفیت جهان‌بینی ومشرب فلسفی عرفا ومتصوفه علت وسبب بعضی ازقضاوتهای نادرست ودور از انصاف سخن‌سنجان اروپائی و نظرات یکجانبه آنهاست (این قبیل ناشیگریها در تحقیقات خاورشناسان قرن ۱۹ کم نیست)، اما سعدی بی گمان گوینده‌ای است که از گزند این‌گونه نارسائی های فکری بیشتر از دیگران درامان مانده است و بهترین گواه این مدعی نوشته‌ها ونظرات خاورشناسان دربارهٔ گویندهٔ ارجمند ماست؛ اما پیش ازآنکه سخنان آنانرا دراینجا بیاوریم ذکر دو نکته را لازم میدانیم:

۱ - «آثار وافکار سعدی تقریباً پیش ازهمهٔ شعرای ایرانی، دراروپا ترجمه شده وخواننده داشته است»[۱۲] .

گلستان سعدی ظاهراً نخستین اثر بدیع شعر وادب پارسی است که بیك زبان اروپائی برگردانیده شد. بسال ۱۶۳٤ نخستین ترجمهٔ منتخب گلستان بزبان فرانسه توسط آندره دوریر André du Reyer درپاریس بچاپ رسید. ازاینرو فرانسه درمقام شناساندن سعدی بمردم مغرب فضل تقدم را داراست.

۲ - چنانکه از عنوان این مختصر برمی‌آید قصد ما نمودن مقام سعدی در ادبیات فرانسه است. اما تحفهٔ سخن شیخ اجل فقط درآندیار دست بدست نرفته است. بتصدیق روبن‌لوی: «معروفیت وشهرت سعدی شیرازی درانگلستان همچنانکه درایران و هند بیش از دیگر شعرا ونویسندگان فارسی بوده است»[۱۳] .

« امرسون نویسنده و متفـــکر معروف آمریکائی در قرن نوزدهم میگوید سعدی بزبان همهٔ ملل و اقوام عالم سخن میگوید وگفته‌های او مانند هومر وشکسپیر وسروانتس وموتتنی همیشه تازگی‌دارد. امرسون کتاب گلستان را یکی از اناجیل و کتب مقدسه دیانتی جهان میداند ومعتقد

---

۹ - قلمرو سعدی ص ۳۹۶ .

۱۰- قلمرو سعدی ص ٤۰۱ .

۱۱- دربارهٔ تصور غلطی که از خواجه در ذهن فـــرنگیان نقش بسته است ودشواریهائی که در راه معرفت به حال وشناخت فکر او دارند مراجعه شود به: مقدمهٔ پیام مشرق، علامه اقبال پاکستانی ومقدمهٔ هنری کربن برکتاب عبهرالعاشقین از ص ۵۸ به بعد.

۱۲ - قلمرو سعدی ص ۲۳٤ .

۱۳ - روبن، ترجمهٔ متون فارسی بزبان انگلیسی، مجلهٔ راهنمای کتاب، آبانماه ۱۳۳۹ .

است که دستور های اخلاقی آن قوانین عمومی و بین‌المللی است . . . گلستان درطی قرون متمادی کتاب درسی وقرائتی کلیهٔ مدارس اسلامی بوده ووقتی انگلیسها به هندوستان دست یافتند مأمورین آنها بهترین طریقی که برای دست‌یابی بـه روحیات غامض وکیفیت افکار وبینش هندیان مسلمان پیدا کردند ، همانا مطالعه درمندرجات گلستان بود . . . . اما بوستان در نظر بنجامین فرانکلین مقامی بسیار شامختر ووالاتر داشته است ؛ بطوریکه وقتی جمله‌ای از آنرا در جزوموعظه‌های جرومی تیلار روحانی وواعظ مشهور انگلیسی قرائت کرد ، دربارهٔ آن گفت این جمله باید قاعدتاً یکی از جمله‌های مفقودشدهٔ اشعار تورات باشد . داستانی که سعدی دربارهٔ صبر وقناعت آورده است چنان در افکار مردم قرن هیجدهم مؤثر واقع شده بود که آنرا بیگمان از آیات وتأویلات آسمانی میپنداشتند وبزحمت باور میکردند که این افکار حکیمانه زادهٔ اندیشهٔ دانشمند ایرانی واز فارسی به لاتین ترجمه شده است»[١٤] .

١٤ - قلمرو سعدی ص ٢٣٤ .

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم — نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
بهوش بودم از اول که دل بکس نسپارم — شمایل تو بدیدم نه عقل ماند و نه هوشم
حکایتی ز دهانت بگوش و جان من آمد — دگر نصیحت مردم حکایت است بگوشم
مگر تو روی بپوشی و فتنه باز نشانی — که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم
من رمیده دل آن به که در سماع نیایم — که گر بپای درآیم بدر برند بدوشم
بیا بصلح من امروز در کنار من امشب — که‌دیده‌خواب‌نکرده‌است‌زانتظارتودوشم
مرا بهیچ بدادی و من هنوز بر آنم — که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم
بزخم‌خورده حکایت کنم زدست جراحت — که تندرست ملامت کند چو من بخروشم
مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن — سخن چه فایده گفتن چو پند می ننیوشم

براه بادیه رفتن به از نشستن باطل
وگر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم

سوگند و ردپای آن در ادبیات پارسی[1]

علی رهبر

جز راست مگوی گاه و بیگاه   تـا حاجت ، نبایدت بسوگند

ناصرخسرو[2]

۱ – درآمد سخن   ۲ – ریشه واژهٔ سوگند   ۳ – آئین سوگند و سوگندنامه   ۴ – تغییر مفهوم سوگند درمسیر زمان   ۵ – رد پای سوگند در ادبیات پارسی

۱ – درآمد سخن :

درروزگاران قدیم واعصارکهن طرق‌گوناگونی برای رفع وحل اختلافات و دعاوی مردمان مرسوم ومتداول بوده‌که یکی ازآنها نبرد تن‌به‌تن یا Duell ودیگری Ordal[3] میباشد، که ما آنرا به پهلوی ور var[4] می‌خوانده‌ایم . وهنوزهم دربرخی ازسرزمینهای افریقا رائج ومعمول است .

وَر نزد ایرانیان و اُردال نزد اروپائیان عبارت بوده است ازآزمایشهای گوناگونی که همپتکاران[5] یا پیشمار و پسمار طی‌آن می‌بایستی راستگوئی خودرا به ثبوت برسانند وخویشتن را ازتهمت بزهکاری بزدایند وچون در ازمنهٔ پیشین کشف چنین حقانیتی را دشوار می‌دیده‌اند ،

---

۱ – برای تهیه وتنظیم این مقاله رویهمرفته از ۳۵ مأخذ استفاده‌کرده وبویژه ازمقالات استادان گرانقدر آقایان پورداود ، صورتگر وشادروان ملك‌الشعرای بهار بهره‌کافی برده‌ام .

۲ – چنین بنظرمیرسد‌که ناصرخسرو دروقت سرودن این بیت عبارت پهلوی « مه (= نه) په راست و مه په دروغ سوگند مه خور» عنایت داشته است زیرا بقول خودش :

نماند از هیچگون دانش که من زان   نکردم استفادت پیش وکمتر برای‌بافت

این عبارت پهلوی به

Bartholomae
Zur Kenntnis der mitteliranischen
Mundarten II S. 7.8

مراجعه‌کنید .

۳ – Ordal واژه‌ای آنگلوساکسونیست‌که از ژرمنها باقوام دیگر اروپائی رسیده وسرایت‌کرده وهمین واژه است‌که درزبان امروز آلمانی به لغت Urteil تغییرشکل یافته وبمعنای «رای» ویا «حکم» درآمده است .

۴ – ور Var واژه‌ایست پهلوی وازریشه لغت وره Varah اوستائی میباشد وبمعنی ایمان‌داشتن است ازهمین واژه نیز دولغت (باور) درفارسی دری و (واور) درپهلوی مشتق شده‌است .

۵ – همپتکاران بمعنای طرفین دعواست وپیشمار وپسمار مدعی ومدعی‌علیه (رجوع‌کنید به مقاله سوگند آقای پورداود . مجله مهرسال هفتم شماره ۵ و ۶ ، صفحه ۲۸۷) .

بناچار طی محاکمات وتشریفاتی بس‌پیچیده ومبهم طرفین دعوا را می‌آزموده‌اند تا هر کدام‌که ازبوتهٔ آزمایش رستگار بدرآید ، ذیحق باشد و راستگو شناخته شود . این‌گونه سنن و رسوم درهمه اکناف زمین و درمیان همهٔ اقوام متمدن وغیرمتمدن آنروزگاران رائج و سائربوده‌است .

ازکهن‌ترین آثار یعنی از اوستا کتاب دینی زرتشتیان و ودا[6] آئین‌نامه مذهبی برهمنان اطلاعات بسیاری دراین باره میتوان استخراج کرد .

درایران‌باستان ور را اقسام وانواعی گوناگون‌بوده‌است ، در اوستائی‌که امروز[7] دردست داریم ، چندین‌بار از ورهای مختلف یاد شده است ، مثلاً دربند ۳ باب چهارم بخش هفتم دینکرد اژ سی‌وسه آئین و دربند ۳۳ باب بیستم فصل هشتم همین‌کتاب ازآئینی بنـام پائورو خوران pâuru khôrân و در بندهای ۳ و ٤ رشن‌یشت از پنج نوع ور : ور آتش ، ور برسم[8] ، ور روغن ، ورشیر گیاهان (سمی) و ورسرشار، نام برده میشود . ازچگونگی این ورها وطرز اجرایَ آنان اطلاعات دقیقی دردست نیست ولی میتوان بطورکلی ورآتش ، ور روغن را جزء ورهای گرم[9] و ور برسم را درزمره ورهای سرد بشمارآورد .

آتور فرنبغ صاحب‌کتاب شهیر دینکرد درباب ٤١ بخش هشتم‌کتاب خود معتقد است‌که یکی ازفصلهای سکاتوم نسك[10] Sakâtum Nask ورستان نام داشته‌که درآن بتفصیل ازساختن ور سخن رفته است .

بند ٦٤ ازباب ۳۷ بخش هشتم دینکرد نیز مبین وجود دونوع ور دیگر یعنی ور سخت و ورآسان درروزگاران دیرین ما می‌باشد .

---

٦ – Veda لغتاً بمعنای دانائیست ومجموعه‌ایست Samhitas ازچهارکتاب مذهبی برهمنان .کتاب اول این مجموعه را ریگ‌ودا Rig - Veda میخوانند وآن مسلماً قدیمی‌ترین کتابیست‌که درمیان اقوام آریائی‌نژاد بوجود آمده وازاینروکهن‌ترین سند تاریخی وادبی آن قوم بشمار میرود . سه‌کتاب دیگر این مجموعه را باسامی اثرو ودا Atharva - Veda ، سام ودا Sama - Veda و Yajur - Veda می‌نامند (رجوع‌کنید به‌کتاب سرزمین هند نوشته آقای علی‌اصغر حکمت ، صفحه ۱۱۵) .

۷ – اوستا Avesta کتاب دینی زرتشتیان‌است . این‌کتاب درعهد ساسانیان(شاپور دوم ۳۰۹ – ۳۷۹) دارای ۲۱ نسك یاکتاب بوده‌که درهفت‌کتاب ازآن درباره قوانین بحث شده‌است فقط یکی ازاین هفت‌کتاب موسوم به وندیداد Vendidad بما رسیده است . درنیمه اول سده نهم میلادی برابر با نیمه قرن سوم هجری آتور فرنبغ فرخزاد کتاب معروف دینکرد Dinkard را به‌پهلوی نوشت ودانشمند دیگری بنام آتورپاد پسرامید دراواخر همین عصرآنرا بپایان آورد . دراین‌کتاب ازهرمقوله‌ای : دینی ، اخلاقی ، تاریخی وداستانی سخن رفته وبویژه درفصلهای هشتم ونهم آن از ۲۱ نسك اوستای اصلی مشروحاً یاد شده‌است . اوستائی‌که امروز دردست‌است شامل پنج جزء میباشد: ۱ – یسنا که «گاتها» سرود زرتشت جزوآنست ۲ – ویسپرد Vispered ۳ – وندیداد Vendidad ٤ – یشت Yasht شامل ثناهـای ایزدان Yazatas ٥ – خرده اوستا Khordeh Avesta

۸ – برسم Barsam یا Barsom بمعنی شاخه درخت است . فردوسی‌گوید :

پـرستنده آتش زردهشت همی‌رفت با باژ و برسم به مشت (رجوع‌کنید به جلد اول یشتها صفحه ٥٥٦ تألیف استاد پورداود) و ور برسم را برسمك ور Barsamak - var می‌خوانند .

۹ – در ایران‌باستان نیز دو قسم ور متداول بوده است . ورگرم و ورسرد . نمونه‌ای از ورگرم Garmok - var همانا محاکمه ایزدی «آذرپاد مهراسپندان» موبدان موبد ایران میباشدکه درتاریخ حمزه اصفهانی ومجمل‌التواریخ ازکتب پهلوی مثل دینکرد ، یشایست ونه شایست وشکندکمانیك و زند بهمن یشت ازآن سخن رفته است . درروزگار شاپوردوم ساسانی ، آذرباد مهراسپندان ازطرف شاپور مأمورشدکه بنوشته‌های دینی مرورکند ومناقشات دینی را ازمیان پیروان مزدیسنا بردارد . وی پس‌ازانجام این‌کار بخاطر اثبات حقانیت ودرستکاری خود حاضرشدکه درنزد هفتاد هزارتن ، نه من روی (یا مس) گداخته ، برروی سینه‌اش بریزند . چنین‌کردند وبوی رنجی نرسید . حکایت سوگند خوردن ویسه برای اثبات پاکدامنیش وسیاوش بخاطر رفع اتهامی‌که نامادریش سودابه بوی بسته بود وعبورکردن ازآتش هردو آنها نیز اززمره ورهای‌گرم است . بعید نیست‌که داستان ، «ابراهیم» پور «آذر» بنگرکه بآتش برگشت وآتش براوگلستان شد دراصل نیز نوعی ورگرم بوده‌است . درمثنوی مولوی نیز ازآزمایش‌آتش وآب‌یاد شده‌است وآن درمباحثه متدین و دهریست که منکر ، الوهیت است وعالم را قدیم می‌داند :

←

درقدیمترین سندکتبی سامیان یعنی تورات چندین‌بار باینگونه مطالب برخورد میکنیم . مثلاً درپنجمین باب‌کتاب سفر اعداد[11] مطالبی آمده‌که مجمل آن چنین است : «یهوه خداوندگار اسرائیل به پیامبرش موسی میگوید‌که به امتت بگو : هرگاه زنی ازشما بخیانت وبیوفائی‌بشوهرش متهم‌گردید ، باید اورا کاهنی آب تلخ‌آلوده‌ای بنوشاند ، چنانچه آن آب در وی اثر بخشد وشکمش بالا آمد وپاهایش سستی‌گرفت ، آن زن بزهکارست ودرغیراینصورت بی‌آلایش» .

۲ - ریشهٔ واژهٔ سوگند :

درنوشتجات پهلوی بارها از واژهٔ سوگند بعنوان لفظ مترادف ور استفاده میشود ، درشاهنامه فردوسی[12] ومنظومهٔ ویس و رامین[13] نیز این واژه بمعنی ور بکار برده شده‌است . سوگند درحقیقت خود یادآور یکی از ورهائیست‌که درایران‌باستان متداول بوده است زیرا سوگند بمثابهٔ شناساگرگناه آبی بوده آمیخته بگوگرد Gokarto-mand که درداستانهای سری

هست آتش امتحـان آخرین — کاندر آتش درفتند آن دوقرین
عام وخاص ازحالشان عالم شوند — ازگمان وشك سوی ایقان روند
آب وآتش آمد ایجان امتحان — نقد و قلبی راکه آن باشد نهان
یا من و تو هردو درآتش رویم — صحبت باقی حیرانـان شویم
یا من و تو هردو دربحر اوفتیم — چون در دعوی من و تو کوفتیم
همچنان‌کردند و درآتش شدند — هردو خودرا درتف آتش زدند
فلسفی را سوخت خاکستر شد او — متقی را ساخت تازه تر شد او

ازانواع ور سرد نیز این بوده است‌که مدعی ومدعی‌علیه درآبی فرومیرفته‌اند ، نفس هرکدام‌که زودتر تنگ شد وسر ازآب بیرون‌کشید محکوم ومقصر بوده است وبا آنکه دست چپ متهم را به پای راستش بسته‌اند وریسمانی هم بکمرش تا دروقت ضرورت بتوانند اورا ازآب بیرون‌کشند واورا بآب میانداخته‌اند ، اگر درآب فرورفت بیگناه ودرغیراینصورت مجرم بوده است . (رجوع شود به مقاله آقای پورداود ، سوگند ، مجله مهر شماره ۵ و ۶ سال هفتم صفحه ۲۸۲) .

۱۰ - سکاتوم نسك Sakatum Nask هیجدهمین‌کتاب اوستا بوده‌که ۵۲ فصل داشته است . ورستان یکی ازفصول آن است‌که درآن اززمان اجرای ور ، چگونگی وبرگزاری این تشریفات ، تعیین ومشخصات محل اجرای ور ، طرز برپاکردن مراسم ، خواندن سرودهای مذهبی ، تعیین قطعات اوستا و ادعیه‌های لازم ، انتخاب وچگونگی ور سخت یا آسان تشریح شده‌است .

۱۱ - رجوع‌کنید به‌کتاب مقدس Bibel سفر اعداد Moses Buch باب پنجم 5. Kapital بندهای ۱۱ - ۲۹ .

۱۲ - بعنوان نمونه میتوان داستان بآتش رفتن سیاوش (سیاوخش) را درشاهنامه ذکرکرد . این داستان چنین است‌که سودابه نامادری سیاوش ، ویرا بخیانت پدرش‌کیکاوس ومعاشقه با خویش تهمت زد وکاوس را از وی بدگمان نمود . کیکاوس ازپسر خودسیاوش درخواست‌که پاکدامنی خودرا باگذشتن ازخرمن آتش بثبوت رساند ، سیاوش نیز چنین‌کرد و روسفید ازبوته آزمایش بدرآمد . فردوسی چنین حکایت میکند :

زهردوسخن‌چون‌براین‌گونه رفت — برآتش ببـاید یکی را گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند — که بر بی‌گناهـان نیاید گزند
نهادند بر دشت هیزم دو کوه — جهانی نظاره شده هم گروه
پس آنگاه فرمود پرمایه شاه — که برچوب ریزند نفت سیاه
بیامد دو صد مرد آتش فروز — دمیدند و گفتی شب آمد بروز
سیاوش بیـامد به پیش پدر — یکی خود زرین نهاده بسر
هشیوار با جامه هـای سپید — لبی پر زخنده دلی پر امید
پراکنده کافور بـر خویشتن — چنان چون بود ساز و رسم کفن
توگفتی به‌مینو همی رفت شاه — نه برکوه آتش همی رفت راه
زهرسو زبـانه همی برکشید — کسی خود و اسب سیاوش ندید
ازآتش برون آمد آزاد مرد — لبان پر زخنده برخ همچو برد

(دادگاهها) به همپتکاران می‌نوشانیده‌اند تا صحت و سقم بزه آنان مکشوف گردد. دربند ۵۴ ازباب چهارم وندیداد Vendidad برای‌نخستین‌بار بواژه سوگنت ونت Saokentavant [14] بر–می‌خوریم. این لغت خود مرکب ازدوجزء است: نخست ازبنیاد سوکنت Saokenta که بمعنی گوگرد است[15] ودوم از ونت vant که ازپساوندهای[16] بسیار مستعمل اوستا وفارسی باستان‌است

---

۱۳ – فخرالدین استرآبادی‌گرگانی سراینده منظومه ویس و رامین‌که بگفته خود این داستان را ازیك کتاب پهلوی بسال ٤٤٠ هجری برشته نظم درآورده است، نمونه دیگری از ور بدست میدهد وآن چنین است، شاه موبد ازژن خویش ویس بدگمان شده و ویرا شیفته برادرخودش‌یعنی رامین پنداشته ولذا از ویس میخواهد که برای رفع بدگمانی سوگند خورده وازمیان آتش بگذرد:

بدین پیمان توانی خورد سوگند	که رامین را نبودش با تو پیوند
اگر سوگند بتوانی بدین خورد	نباشد درجهان چون تو جوانمرد
جوابش داد ویس ماه‌پیکر	بت آزاد سرو یاسمین بر
چرا ترسم ز ناکرده تباهی	بسوگند آن نمایم بی گناهی
نپیچد جرم ناکرده روانی	نگندد سیر ناخورده دهانی
به پیمان و به سوگندم مترسان	که دارد بی‌گنه سوگند آسان
چو در زیرش نباشد ناصوابی	چو سوگندی خوری چه سردآبی
شهنشه‌گفت ازاین بهتر چه باشد	بپاکی‌خودجزین درخورد چه‌باشد
بخور سوگند وز تهمت برستی	روان را از ملامتها بشستی
کنون من آتش روشن فروزم	برو بسیار مشك و عود سوزم
تو آنجا پیش دینداران عالم	به آن آتش بخور سوگند محکم
هرآن‌گاهی که توسوگند خوردی	روان را ازگناه پاکیزه کردی
مرا با تو نباشد نیز گفتار	نه پرخاش و نه پیکار و نه آزار

۱٤ – دربندهای ٥٤ و ٥٥ ازفصل چهارم «وندیداد» که نوزدهمین نسك اوستای روزگار ساسانیان میبوده باین واژه برخورد میکنیم. دربند ٥٥ آمده‌که اگرکسی با داشتن تقصیرخویش‌آب «سوگنت ونت و زرنیا ونت بنوشد (یا بعبارت دیگر سوگند بخورد) سزایش هفتصد تازیانه است». نقل ازمقاله سوگند آقای پورداود مندرجه درمجله مهر سال هفتم شماره ٥ و ٦ صفحه ۲۸۷.

۱٥ – حدس زده میشودکه واژه Saokenta ازمصدر سوچ Saoc که بمعنی روشن شدن وسوختن است مشتق شده‌باشد. واژه سوچه Saoca که بمعنای روشن ودرفارسی به سو تبدیل شده‌است، نیز ازهمین‌ریشه میباشد. شمس فخری میگوید:

مه و خورشید برگردون گردان	همی گیرد ز رای روشنت سو

۱٦ – اصطلاح پسوند یا پساوند را اخیراً بجای لفظ فرانسوی Suffix بکار میبرند ومراد ازآن جزئی است‌که بآخر ریشه یا بنیادکلمه‌ای ملحق میشود تا ازآن مشتقاتی حاصل آید، کلمه پساوند را اسدی (لغت فرس، چاپ تهران ۱۳۱۹، ص ۱۰۰) بمعنای قافیه‌گرفته واین شعر لبیبی راگواه میآورد:

همه یاوه همه خام و همه سست	معانی یا حکایت تا پساوند

درکتب‌قدیم صرف‌ونحوعربی کلمه‌ای‌که حاکی‌ازاین‌مفهوم‌باشد وجودندارد. زیراکه ترکیب‌کلمه بااجزائی پیش یا پس بنیاد آن درآیند، ازویژگیهای زبانهای هند و اروپائیست Indogermani-sche Sprachen درکتب اخیر عربی بعضی ازمؤلفین مثلاً دکترعبدالواحد وافی Suffix را به لاحقه و Prâfix به «سابقه» وبرخی دیگر Prâfix تصدیر و Suffix راکاسع ترجمه‌کرده‌اندکه هیچکدام ازاین الفاظ را نمیتوان امروز درزبان فارسی مصرف نمود (علم‌اللغه. دکترعبدالواحد وافی، قاهره ۱۹۱٤، ص ۱۷۱) آقای پورداود درمقاله سوگند صفحه ۲۸۸ معتقدندکه شعر لبیبی درواقع چنین بوده است:

همه یاوه همه خام و همه سست	معانی ازچکاته تا پساوند

وچون چکاته یا چکاد بمعنی سراست لذا پساوند معنی تن میدهدکه به معنی مطلوب ما بسیار نزدیك است.

فردوسی گوید:

بیامد دوان دیدبان از چکاد	که آمد سپاهی از ایران چو باد

وطاهرفضل گوید:

گر خذو را بر آسمان فکنم	بی گمانم که بر چکاد آید

وبمعنی دارنده ویا مند[17] می‌باشد . لذا واژه سوکنت ونت معادل گوگرد مند ویا دارای گوگرد است ، چنانچه مفسر پهلوی اوستا درزمان ساسانیان هم همین واژه را به پهلوی آن روزگاران به گوگردتومند gokarto-mand معنی کرده است .

پس ریشه واژه سوگند پارسی همان **سوکنت ونت اوستائی** است که چنانچه بعداً ذکر خواهد شد ، رفته رفته بمرور زمان مفهوم اصلی خودرا ازدست داده وامروزه بجای واژه قسم عربی بکار برده میشود .

۳ – سوگندنامه وتشریفات سوگند :

درکتاب روایات[18] ازدوگونه سوگندنامه یاد میشود : سوگندنامه خُرد وسوگندنامه بزرگ . تشریفاتی که میبایست طی آن حقانیت سوگنددهنده وسوگند خورنده اثبات ومعلوم گردد چنین بوده است : میانجیگر وظیفه‌مند بودکه طرفین متخاصم را پند و اندرز بسیار دهد وآنانرا ازعواقب وخیم سوگندکه درحقیقت همان ور بوده آگاه وبا خبرکند وآنگاه به سوگند خورنده یکشب وقت داده میشده‌که درست وعمیق بخود فکرکند و بارج و اهمیت اقدام خویش یعنی سوگند خوردن ونتایج احیاناً موحش حاصله ازآن بخوبی پی‌برده بیاندیشد . درروز بعد باز بوی اندرز داده میشد وباو متن سوگندنامه تسلیم میگردید . تاآنرا با فراغت وفراصت وحوصله تمام بخواند وبازهم بیشتر وبهتر بعظمت عمل خود سخت تأمل‌کند وچنانچه هیچیك ازاینها سودی نبخشید آنگاه آئین سوگند درآتشکده بدین سان برپا گردد ،که سوگند خورنده نخست غسل‌کند وسپس جامهٔ پاك وتمیز بتن بپوشاند و پَنام[19] اندازد ودرمعبد آتش درپیشگاه آذرمقدس که درآتشدان بوسیله سوختن چوبهای صندل برپا گشته ، شیر وکندر خورد و ایستاده خورشید نیایش[20] خواند وپس‌ازآنکه سردارور[21] سرود یثااهو[22] را قرائت‌کرد، سوگندخورنده آهورامزدای شکوهنده وفرهمند ومهین فرشتگان[23] وایزدان را یادکند وبروان پاك زرتشت اسپنتمان وآذرباد مهراسپندان وبه فروهر همه پاکان ، پس‌ازآنکه جام آبی[24] راکه با اندك مایه‌گوگرد وقدری

---

۱۷ – ازهمین قبیل است‌کلمات : آروند (=الوند) ، دماوند ، نهاوند و آوند (دارنده آب) .

۱۸ – رجوع شود بمقاله «خرفستر» آقای پورداود ، مجله ایران امروز شماره امرداد وشهریورماه ۱۳۲۰ ، ص ۴۳ .

۱۹ – پنام درفرهنگها بمعنی تعویذ آمده‌که غلط است زیرا Paiti-dana دراوستا عبارت ازپرده کوچکی است‌که دروقت عبادت وخواندن اوستا دربرابرآتشدان بخاطر احترام بروی بینی ودهان میانداخته‌اند. زرتشتیان امروز آنرا روبند میخوانند . شهید بلخی میگوید :

بتا نگارا ازچشم بد بترس همی　　　چرا نداری با خویشتن پنام همی

۲۰ – رجوع‌کنید به‌خرده اوستا ، تألیف آقای پورداود ، صفحه ۱۰۷ .

۲۱ – این لفظ درنوشته‌های پهلوی‌بکاررفته‌است ومعنی «مؤید» میدهد (مقاله سوگند آقای پورداود).

۲۲ – رجوع شود به‌خرده اوستا ، نوشته آقای پورداود ، صفحه ۴۴ .

۲۳ – مهین فرشتگان عبارتند از هفت امشاسپندان : سپید مینو Spenta-minyu خرد مقدس اهورامزدا (این واژه درفارسی به‌مینو تبدیل شده است) . ناصرخسرو میگوید :

این یك سوی دوزخت همی‌خواند　　　وان یك سوی ناز و نعمت و مینو

اردیبهشت امشاسپند Ascha - Vahishta خرداد امشاسپند Haurvatata امرداد امشاسپند Ameretata شهریور امشاسپند Khshathravairya بهمن امشاسپند Vohumana اسفند امشاسپند Spenta Armaiti بمعنای پاکی وپارسائی ، رسائی وکمال ، ابدیت وجاودانگی ، خلد وبهشت ، منش نیکو وسرشت پاك ، فروتنی وتواضع مقدس . لفظ امشاسپند نیز خود ازدوجزء امشا Amesha وسپند Spenta تشکیل یافته است جزء اول خود مشتمل برپیشونداست‌که ازآدات نفی میباشد ومشا Masha که معنی مرگ است ومعنی این ترکیب جاودانی ، ابدی وگزند نیافتنی است وجزء دوم Spenta است‌که معنی پاك میدهد ، لذا واژه امشاسپند بمعنای جاودانی پاك‌است .(رجوع شود به‌مقاله نامهای دوازده ماه آقای‌پورداود ، مجله مهر، سال هفتم ، صفحه ۱۵۱).

زرآب[۲۵] مخلوط است سر کشید ، چنین سوگند خورد :

«من‌فلان فرزندفلان هیچ‌چیز نه اززروسیم ونه‌ازجامه وزره ونه‌ازهرچیزکه اهورامزدا بیافریده ازتو فلان فرزند فلان برنداشته ، مخفی نکرده وبکسی نداده ونسپرده‌ام وهیچ ازآن آگاه نیستم اگربدروغ سوگند خورده باشم ، ازتن و روان خویش ، از روان پدر و مادرم ، نیاکان ، زن و فرزندم ، از روان زرتشت اسپنتمان ، از اوستا و زند ، ازفر دین مزدیسنا ، ازفر آذرخره (آذرفروبا) ، ازفر آذر برزین ، ازفرآذرگشسب[۲۶] وازهمه فروغهای ایزدان بیزارباشم وآنها هم ازمن تنفرداشته باشند اگر این سوگند را بدروغ خورده باشم هر کرفه (ثواب) که من کرده‌ام بتو رسد ودرسرپل چینوت[۲۷] (صراط) یادفراه (عقوبت) هرآن خطائی راکه از اژدهای (ضحاك) درطول عمرش وازافراسیاب تورانی درعرض زندگیش سرزده من برم وبخاطر گناهی که تو مرتکب شده‌ای ، من جزا بینم . ایزدمهر ، «ایزد سروش وایزد رشن[۲۸]، مینویان وآنوشه‌ها و روانم گواهندکه سخنم براست ودل و زبانم یکسانست وهیچ گونه نیرنگ وفریبی‌درکارنیست» .

٤ – تغییرمفهوم سوگند درمسیر زمان :

ازآنجائی‌که تغییرمفهوم هرسنتی تابع مرور وگذشت زمانست ، سوگند هم‌که خود یکی ازدیرینه‌ترین مراسم وآئین‌های این جهان میباشد ، نیزتابع این جبر زمانیست وازاین‌رو سرگذشتی پرازفراز و نشیب و اوج و حضیض دارد . تنها چیزی‌که دراین تاریخچه ازطرفی بسیار جالب وبرجسته وازطرف دیگر عجیب وغریب بنظرمیرسد ، اینستکه سوگند درهمه ادوار واعصار ، علی‌رغم مناقشات ومنازعات وحشیانه ، نبردهای خونین ، جنگهای سبعانه ومخاصمات بهیمی بشر ، نزد همه ملتها ونژادها ، همواره آنچنان ارج ومقامی را داشته است‌که هیچ عهد وپیمانی دربر ایشان همانند میثاق‌هائی‌که با سوگند همراهند ، محترم ومعتبر نبوده است . درآن روزگارانی‌که هنوز رشد عقلی بشر مراحل ساده لوحانه و جنینی خویش را می‌گذراند و ایمان بشری بسیار سطحی وقشری می‌بود ، چنانچه درمسائل مذهبی هنوز باحساسات استناد میشد و خرد ومنطق آنچنانکه زیبنده است تأکید نمی‌گردید ، وقتی فردی سوگندی یاد میکرد ، بیشترهدف ومقصودش آن بودکه شخصی یا شیئی را برآنچه‌که میگفته شاهد وگواه بگیرد وبدیهی‌است‌که درانتخاب این اشخاص یا اشیاء درجه خویشاوندی ، مهر وشیفتگی وعلاقمندی ومیزان اهمیت معنوی واعتبار مادی آنان سهمی بزرگ و اساسی داشته است انگیزهٔ اصلی انتخاب واتخاذ چنین گواهانی فقط علاقه سوگندخورنده به ایشان است و ترس و هراس را از جستجو و یافت این

---

۲٤ – چنین بنظرمیرسدکه درهنگام داوری وجود پیاله آب آمیخته به‌گوگرد یا گرد طلا اصولاً برای حفظ صورت ظاهر ورعایت آئین دیرین بوده وبیشتر جنبه فورمالیته داشته است . رجوع شود به مقاله سوگند آقای پورداود ، مجله مهر ، سال هفتم ، شماره ٥ و ٦ ، صفحه ۲۸۹ . شادروان پرفسور Geldner خاورشناس شهیر معتقد است‌که چون‌گوگرد ملین سبك واثرش مشکوك است ، میتوان تصورکردکه درروزگاران پیشین به متهم آب آمیخته به‌گوگرد مینوشانیدند تا براثرماندن آب مزبور درشکم به‌گناهکاری ویا به بی‌گناهی شخص سوگندخورده پی‌برده شود به K. Geldner Studien zum Avesta S. 103 مراجعه‌کنید

۲٥ – زرآب یا زرنیاونت Zaranya-Vant مشتق از واژه زرینه Zaranya بمعنی زر است .

۲٦ – درباره آذرفره (حامی دانشمندان) ، آذر برزین (پشتیبان برزیگران) وآذرگشسب (حافظ لشکریان) رجوع شود به جلد دوم یشتها تفسیر پورداود صفحه ۲٤۰ .

۲۷ – چینوت یا چینود و در اوستا چینونت Cin - vant عبارتست از پلی‌که درروز رستاخیز همگان ناگزیر ازگذشتن برآنند ، تا نیکوکار ازبزهکار تمیز داده شود . فردوسی فرماید :

گذشتن چو بر چینود پل بود بزیر پی انـــدر همه گل بود

واسدی طوسی‌گوید :

سیه روز خیزد ز شرم گنـــاه سوی چینود پل نباشدش راه (گرشاسب‌نامه).

۲۸ – به جلد اول یشتها صفحه ۳۹۲ و صفحه ٥۱٦ و صفحه ٥٦۱ نگاه‌کنید .

شواهد راهی نیست ، زیرا سوگندهای روزگاران باستان باشیاء وکیفیاتیست که درساده‌دل‌ترین مردم هم تولید دهشت وحرمان نمیکرده‌است ، مثلاً سوگند خوردن بآب روان ، گل‌زیبا ولطیف ورياحين ودرختهای خوش‌تراش‌کمتر کسی را بعواقب وخیم سوگند دروغینش تهدید میکند. درآثار کهن کمتر دیده میشود که کسی به صاعقه ، تندر وبرق ، سیل وطوفان ، حیوانات درنده ودیگر پدیده‌های هراس‌انگیز ووحشت‌آور جهان طبیعت سوگند یادکرده باشد .

رفته رفته معتقدات مردم ازسطحیات درگذشت ودرمذهب وایمان ، منطق وخرد بیشتر موردتوجه قرارگرفت . قریحه وذوق بشرنیز ازآن سادگی نخستین بدرآمد ومشکل‌پسندتر شد وسلیقه وی درتمیز وزیبائی وآزمونها بسیار عالمانه‌ترگردید بطوریکه در ادای سوگند حسن انتخابی پدید آورده وآنرا مایه ضمانت وثیقه تحکیم پیمانهای خویش قرارداد ، تاآنکه هرکس عهدی می‌بندد ازترس ووحشت عواقب وخیمی‌که برشکستن میثاقش مترتب است هراسناك شود وبرخلاف راستی ودرستی‌گامی برندارد . تتمیست‌ها Totemist به‌توتم Totem فتیشیست‌ها Fetischist به‌فتیتش Fetisch خود ، شمن‌ها Schamane به اولگان بای Ulgan Bai ومعتقدان بارواح Animist به‌مانا Mana وبودائیان ، برهمنان و زرتشتیان نیز بخدایان ومقدسات خویش سوگند می‌خورده‌اند .

بموازات‌گذشت زمان ازسادگی وصراحت سوگندها هم‌کاسته میشود وآنان تهدیدآمیز وترسناك‌تر میگردند .

همزمان با پیشرفت صنعتی وفنی شدن بشر سوگند نیز بتدریج مفهوم اصلی خویش راکه استحکام عقیده است ازدست میدهد ودرپیش آدمیان وسیله هنرنمائی ، ظرافت ، نازك خیالی ، لطف ذوق وحسن بیان میگردد ولذا بشر با صرف همه هنر ودانش خویش بآفرینش سوگندهائی تازه با مضامین بدیع و بکر میکوشد ، تا شنیدن آنان ایجاد تفرح‌کند . نفرین‌ها نیز دارای یك چنین سرنوشتی شده‌اند ، همچنانکه درروزگاران‌کهن ، سخنی جز نابودی وسوختن درخشم خدایان درمیان نبود ولی امروزه دردفترخاطرات حتی مردم عامی هم ای چه بسی نفرین‌های غریب ووحشتناك میتوان یافت . اینك بیشتر اوقات درجه تأثیرسوگند قسم خورنده درشنونده آن تنها ملاك صحت وسقم واعتبارگفتار اوست چنانچه ، حافظ میگوید :

دلنشین‌شد سخنم، چون‌توقبولش‌کردی　　　آری آری سخن عشق نشانی دارد

٥ – رد پای سوگند در ادبیات پارسی :

تاریخ‌کهن وپراز فرازونشیب ادبیات غنی وپرمایه زبان شیرین وپراز نازوغنج پارسی که یکی ازجهات نیرومند فرهنگ سرشار و دیرینه میهن ماست ، در واقع طبله‌ای مشحون از پندارهای دل‌انگیزشاعرانه ، افکار انسان‌دوستانه ، اندیشه‌های منیع و رفیع ، گفتار فصیح‌وبلیغ ، نکات وحکایات خردمندانه ، سخنان جزیل و فخیم ، داستانها و سرگذشتهای عبرت‌انگیز و بحور و قوافی زیبا و بدیعست .

این گنج شایگان عرصه فروغناك عرضه تعبیرات و تعمیمات دقیق و رقیق ، آهنگها ونغمات پرطنین ودلاویز رموز وکنایات عبرت‌انگیز ، تخیلات وحشی ولطیف ، اشکال مأنوس ومهجور، موزون وناهنجار، طنزهای‌گزنده وسوزان ، دردهای جگرسوز وجانکاه ، ضجه‌ها وغریوهای دهشتبار، جانهای فکار و دژم ، مضمونهای پرمغز ونغز وطنین‌های آشنا وبیگانه اززمزمه‌های پرسوز گرفته تا غرشهای هراسناك جسورانه ، خشمناکانه وپرخاشگرانه‌است، باوجود این مرتع خصیب هنوز ازبسیاری جهات ، چون زمین بکر ودست‌نخورده‌ایست که باانتظارشیارهای عمیق‌کاوشگرانه پژوهندگانی صالح ومتبحرمیباشد ،که با تحقیقات ژرف ، نقد و سنجش‌های ماهرانه ، تشریحات وتفسیرات صادقانه ، احتیاجات وغوررسیهای عالمانه وتفحصات وتدقیقات هوشمندانه ، ازاعماق این اوقیانوس بی‌کران لؤلؤهای رخشنده ودرشت دانه‌گوهرهای شاهوار

حکمت‌ها ومعرفتها ، سنن جلیل وچهره‌های تابناك ومنیع ، جستنیهای‌ارزنده وبافتهای‌جانفروزی را بیرون‌کشیده ودرمقطع تشریح شرائط محیط اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ومعنوی زمان‌ایشان اما درسطح نیازمندیهای جامعه امروزی دردسترس همگان قراردهند .

رجای واثق داریم‌که مقاله حاضر اززمره چنین‌کوششهائی محسوب‌گردد .

الف – سوگند درپیش از اسلام

درکتاب حماسه ملی‌که بزبان پهلویست ویادگار زریران[۲۹] نامیده میشود ، ازسوگند خوردن گشتاسب[۳۰] ذکر شده است . علت سوگندخوردن گشتاسب امان‌دادن وی به وزیر دانا واخترشناسش جاماسب بیتاش میباشد . شاه‌که میخواسته درروز بعد با پادشاه هونها[۳۱] ارجاسب نبردکند از وزیر خود چگونگی وسرانجام این جنگ را پرسش میکند وچون جاماسب برکشته شدن زریر برادر واسیرشدن دختران شاه دراین‌کارزار واقف است وازپاسخ دادن به سئوال شاه بیم جان خویش دارد ، لذا ازگشتاسب میخواهدکه با سوگند خوردن خود ویرا امان دهد وشاه نیزبنام خدا ، بدین خویش وبه جان عزیزترین بستگان خود یعنی زریر واسفندیار[۳۲]قسم میخورد، چنانچه دقیقی درهمین باره چنین میگوید :

جهاندار گفتا ، بنــام خدای　　بدین نام دین‌آور پاکرای
بجان زریر آن نبرده سوار　　بجان گــرانمایه اسفندیار
که نی‌هرگزت روی‌دشمن‌کنم　　نه فرمان دهم بد ونه من‌کنم
توهرچ‌اندرین‌کار دانی‌بگوی　　که‌توچاره‌دانی ومن‌چاره‌جوی

درشاهنامه فردوسی‌که درواقع ذخیره‌ای سرشار ازمآثردلیری، تهور ودلاوری پیشینیان ما وصحنه مشعشع تظاهر رادمردان وچهره‌های منیع وانسانی نیاکان‌ما وجنگ زرینی‌ازداستانهای مفاخر واندیشمندان سترك وبزرگوار وافکارمتعالی ، فخیم وخردمندانه جهان‌پهلوانان‌ایرانیست، بسوگندهائی برمیخوریم‌که زیبنده ودرخور مناعت همت این مردان پردل ، جسور وتواناست. این سوگندها بمقدسات دین زرتشتی وسخنانی‌که نزد مردان‌کارزار عزیز ومحترم است ، ازقبیل گرز وشمشیر ، کمند و دشت پیکار وجان شاه وآفتاب تابنده و . . . می‌باشد .

کاوس‌شاه برای انتقام خون سیاوش(سیاوخش) پسرش ازکیخسرو[۳۳] نوه‌اش پیمان

---

۲۹ – «ایا تکارزریرآن» به نقل ازمقاله سوگند درادبیات فارسی ، نوشته شادروان بهار ، مجله مهر، سال ۷ ، شماره ٤ ، ص ۲۱۰ .

۳۰ – گشتاسب پسر لهراسب است‌که چون ازپدر تاج وتخت خواست وپدر روی موافقت نشان نداد به روم رفت وکتایون دخترقیصرراگرفت . گشتاسب برادر خود زریرراکه ازجانب پدر به روم‌آمده‌بود بشناخت وبا او بایران بازآمد وبرتخت سلطنت نشست . گشتاسب ازکتایون دوپسرداشت اسفندیار وپشوتن . درعصر این پادشاه زرتشت ظهورکردکه گشتاسب وپسرانش وبزرگان مملکت بدین وی‌گرویدند .

۳۱ – خیونان .

۳۲ – اسفندیار : پسرگشتاسب وملقب به روئین‌تن است . وی بفرمان پدر بجنگ ارجاسب رفت وپس‌از گذشتن ازهفتخوان وفتح روئن‌دژ ، ارجاسب را بکشت وفاتح بازآمد وازپدرتقاضای تخت‌وتاج‌کرد ، پدر ویرا برای دفع‌الوقت به نبرد رستم فرستادکه آن پهلوان نامدار را دست بسته بدرگاه آورد . رستم باین ننگ تن درنداد وکار بجنگ انجامیدکه پس‌از دلاوریهای دوحریف رستم بدستور سیمرغ اسفندیاررا با تیری ازچوب‌گز کورکرد واسفندیار ازاین زخم جان سپرد .

۳۳ – کیخسرو ازشاهان سلسله کیان ، پسرسیاوش وفرنگیس‌که پس‌ازمرگ سیاوش درسرزمین توران بدنیا آمد ، پیران ویسه اورا بچوپانان سپرد تا بزرگ شد . گیو پهلوان ایران مأمورآوردن‌کیخسرو بایران شد وپس‌ازهفت سال جستجو وی را درمرغزاری یافت . سران ایران درپادشاهی‌کیخسرو همداستان نبودند وفریبرز پسرکاووس را سزاوارتر میدانستند . لذا کاووس برای آزمایش هردو را به‌گشودن دژبهمن فرستاد . کیخسرو پیروز شد وبشاهی رسید. کیخسرو به‌کین پدر با افراسیاب جنگید وپیروز شد وافراسیاب بقتل رسید . او شصت سال سلطنت‌کرد وپس‌ازآن به عبادت پرداخت ولهراسب را بجای خود به تخت شاهی نشاند وخود بکوهی روی نهاد و ناپدید شد .

میگیرد وآئین سوگند را چنین یاد میکند :

بگویم که بنیاد سوگند چیست — خرد را و جان ترا بند چیست
بگوئی به دادار خورشید و ماه — به تیغ و به مهر و به تخت و کلاه
به پیروز نیك اختر ایـــزدی — که هرگز نه پیچی به سوی بدی

رستم[۳۴] سرآمد دلاوران ایران‌باستان آنچنانکه زیبنده شأن و مقام جهان پهلوانست سوگند میخورد :

به جان و سر شاه سوگند خورد — بخورشید و شمشیر و دشت نبرد

اسفندیار شاهزاده ایرانی نیز دررعایت عظمت وهیمنه وتوجه بجلال وشکوه سوگند به رستم پهلو میزند ومردانگی وشجاعت خویش را باین وسیله بروز میدهد .

به خورشید و روشن روان زریر — به جان پدر ، آن‌گرانمایه شیر
که من زین پشیمان کنم شاه را — برافروزم این اختر و ماه را

چون ادای سوگندهای مذهبی از غرور و صولت سلحشوران می‌کاسته و برشجاعت ودلاوری آنها لطمه میزده ، زیرا اینگونه سوگندها بمنزله ذلت وفرومایگی وناتوانی وضعف روحی شخص خورنده سوگند است . لذا هرگاه قهرمانی ازشاهنامه‌که میخواهد ایمان خویش را برصدق‌گفتارش‌گواه بگیرد ، ازکلیات درنمی‌گذرد وعاجزانه‌کسی را به شفاعت نمی‌طلبد :

به دادار و زرتشت و دین بهی — به نوش آذر و آذر و فرهی
به خورشید و ماه و اوستا و زند — که دل را بگردان ز راه گزند

ب – سوگند درادبیات بعداز اسلام

۱ – طاهریان (۲۰۵ – ۲۵۹) صفاریان (۲۵۳ – ۲۹۰) سامانیان (۲۷۹ – ۲۹۵) و غزنویان (۳۸۸ – ٥٥٥)

درگفتار وآثار شعرا وسخن‌گستران نام‌دار این سه دوره هنوز همان ابهت و جلال ، ولی درنهایت لطف وسلامت وسادگی ودرعین صلابت وآراستگی بچشم میخورد وکمتر سوگندی که حمل برعجز و زبونی ، خفت و خواری اداکننده آن باشد درمتون ادبی این سه عصر دیده نمیشود ، **حنظله بادغیسی** (متوفی ۲٤۸ – ۲٤۹) ازمعروفترین شعرای دوره طاهریان میگوید :

مهتری گر به کام شیر در است — شو خطرکن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه — یا چو مردانت مرگ رو پا روی

و **ابوسلیك گرگانی** شاعربزرگوار عهد عمرولیث صفاری را عقیده براین است :

---

۳٤ – رستم : ازپهلوانان نامی شاهنامه وپسر زال و رودابه و نواده سام و مهراب‌کابلی است . رستم درزمان شاهی منوچهر بدنیا آمد وداستان پهلوانی او ازکشتن پیل سفید آغاز شد . وی دژکوه سفید راکه سام ونریمان مدتی آنرا محاصره‌کرده وموفق به اشغال آن نشده بودند بگشود ، کیقباد را از البرزکوه بیاورد وبرتخت شاهی نشاند . ازحوادث زندگی او : داستان هفتخوان ، فتح مازندران و رهانیدن‌کاووس اززندان ، جنگ با سهراب وکشتن او بی‌آنکه وی‌را بشناسد ، جنگ باافراسیاب به خونخواهی سیاوش ، جنگ باتورانیان وکشتن اشکبوس وگرفتارکردن خاقان چین ، جنگ با اکوال دیو ، رهانیدن بیژن ازچاه ، جنگ با اسفندیار وکورکردن وکشتن او وخلاصه براثر خیانت برادرش چغاد وبه‌چاه افتادنش وپس ازآنکه برادرش راکشت ، جان سپردنش میباشد .

خون خودگر بریزی برزمین به‌که آب‌روی ریزی برکنار
بت پرستیدن به ازمردم پرست پندگیر و کار بند و گوشدار

گویندگان بزرگی چون **رودکی** شاعر تیره چشم روشن‌بین (متوفی ۳۲۹) و **استاد شهید بلخی** سخن‌آفرین گرانقدر دوره سامانیان‌که دربرابر روانی ، صراحت ، سادگی ولطف بیان آنها کمتر گوینده‌ایست‌که بره‌کرنش وتوقیر مبادرت نکرده باشد ، سوگند را بی‌اندازه ساده وروشن ایرادکرده‌اند ، ایشان نیز اشخاص وچیزهائی راگواه وشاهدگفته خود میگرفته‌اندکه درنزدشان بسی مغرور وگرامی بوده‌است ، مثلاً رودکی چنین سوگند میخورد :

خدایگانا جان منا ، بجان و سرت که جان‌بشد زبرم تا جدا شدم زبرت

منوچهری دامغانی (متوفی در ۴۳۲) مسمط سرای پرقریحه وگرانسنگ دوره غزنویان درقصیده شیوا وفرحناکی‌که درتوصیف بهار دارد اززبان «نوروزماه» که برتباهی ونیستی زمستانی عزم و رای‌کرده است چنین سوگند میخورد :

نوروزماه گفت بجان و سر امیر تا چندگه برآرم از ماه دی ، دمار

ودرقصیده غرا وبلندپایه‌ای‌که درمدحت «علی‌بن عمران» ساخته از نامهربانی وقدرشناسی وی شکایت میکند وچنین می‌نالد :

عتابی‌کنم با تو ای خواجه بشنو بحق کریمی ، بحق جوانی
بیاندیش از آن روزگار مظالم بتوزیع کردی مرا میزبانی
کسی کو کند ، میهمانی کسی را نباید که بگریزد از میهمانی

سوگند درزبان **مسعود سعد سلمان** (متولد درسال ۴۳۸ درلاهور ومتوفی درسال ۵۱۵) گوینده هجران‌کشیده وستمدیده چیره‌دست دوران غزنویان‌که حبسیه‌های بسیار شهیر دارد ، باآنکه هفت سال درقلعه‌های « سوده » و « دهك » وسه سال در دژ « نای » وقریب هشت سال درزندان « مرنج » محبوس بوده وچنانکه خودگوید :

هفت سالم بکوفت سو و دهك پس ازآنم سه سال قلعه نای

ودرعرض این هیجده سال‌که ازبهترین سالهای عمر او محسوب میشده ، همواره درزیرزنجیر دژخیمان وبیدادگران می‌نالیده ، چنان بزرگوار ومنیع است‌که انسانی ناگزیر به تحسین اوست . وی درقصیده‌ای‌که درمدح « سیف‌الدوله » ساخته میگوید :

به خدائی که آگند صنعش مشك در ناف آهوان ختن
که اگر من شوم ، بدانش پیر همچنان چون‌صدف به درعدن
چون صدف درهمه جهان‌نکنم جز به دریای مدح تو معدن

۲ - سلجوقیان (۴۳۲ - ۶۲۸)

دراین عصرسوگند هیمنه وابهت پیشین خویش‌را ازدست میدهد ، زیراگفتارها رفته‌رفته ازصلابت ومناعت تهی میگردد ونوعی زبونی وافتادگی درادبیات رسوخ میکند ، دیگر چون روزگاران‌کهن بهنگام ادای سوگند ازشخص عزیز یا سزاوار ستایش‌گواهی وشاهدی‌گرفته نمیشود وچنین بنظرمیرسدکه سخن‌پردازان این دوره‌که ازطرفی شکوفنده‌ترین مایه‌ای ازاعصار ادبیات ایرانست ، دروقت یادکردن سوگند ، عمداً مضامینی را استخدام میکرده‌اندکه مایه دلسوزی وترحم دیگران واقع شود . . . . .

سخنی دربارهٔ برنامه‌های تحقیقاتی فرهنگ عامه

خوانندگان گرامی «هنرومردم» ، تاکنون ضمن مطالعهٔ مقاله‌هائی که تحت «انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه» به چاپ رسیده است ، با قسمتی از تحقیقات این اداره آشنائی حاصل کرده‌اند. جمع زیادی ازخوانندگان به این رشته مقاله‌ها توجهٔ خاصی نشان می‌دهند . زیرا که ضمن مطالعهٔ آنها با احوال هم‌میهنان خود وخصوصیات زندگی‌شان به دقت آشنا می‌شوند . بسیاری از فضلا ومحققان ایرانی ونیز برخی دانشمندان کشورهای دیگرهم که «هنرومردم» را مطالعه می‌کنند به مقاله‌های تحقیقی «ادارهٔ فرهنگ عامه» فوق‌العاده علاقه‌مندند .

به نظر می‌رسد با چنین سابقهٔ ذهنی که برای‌خوانندگان گرامی‌اززمینهٔ فعالیتهای «ادارهٔ فرهنگ عامه» فراهم است ، وقت آن رسیده باشد که هدف این اداره ونحوهٔ کارآن توجیه شود . مخصوصاً که درسال اخیر فعالیت محققان این اداره گسترش تازه‌ئی پیداکرده است . به این سبب از «ادارهٔ فرهنگ عامه» تقاضا شدکه به قصد معرفی بیشتر خود ، هدف و برنامهٔ کار خودرا ونحوهٔ فعالیت محققانش را برای خوانندگان گرامی توصیف کند .

هنرومردم

هدف ازتحقیق در احوال مردم ، شناسائی حرکت و حرارت و توانائی زندگیست . درراه این شناسائی همهٔ عوامل عینی و ذهنی زندگی کـه فرهنگ جامعه شامل آنهاست چشم‌انداز رهروان این رهگذر است : عوامل ناشی ازمقتضیات مادی وروابطی که درتکاپوی روزمرهٔ زندگی مردم موجود است ونیز عوامل ناشی از مقتضیات معنوی که از روابط اخلاقی و مذهبی و سنن و علایق و هنرها و آداب وعادات منشاء می‌گیرد .

مردم ، چه در شهر وروستا و چه درایل و کوچ ، با سلسله‌ئی از مجموعهٔ عوامل اعم ازمادی و معنوی آمیخته‌اند و در رابطهٔ با این مجموعه به فرهنگی مجهزند که از نسل پیشین جامعه‌شان به آنان واگذار شده است . فرهنگ ، که در عالم هستی فقط منحصر به انسان است ، به سیر وسلوك مردم نظام می‌بخشد وآنان را به سازگاری در مناسباتشان کمك می‌کند . فرهنگ هرجامعه‌ئی درجریان عبور ازنسلی به‌نسل بعد بارور می‌شود و آرایش و پیرایش می‌پذیرد و با آنچه که از نسل جدید به آن راه می‌یابد برای نسلهای آتی باقی می‌ماند . بنابراین ، فرهنگ جامعه ، عصارهٔ همهٔ هستی وتاریخ زندگی جامعه است وبه‌این سبب می‌توان آنرا گرامی‌ترین وجه زندگی نیز دانست .

فرهنگها در جامعه انسانی متفاوتند ولی البته با هم بی ارتباط نبوده‌اند واینك نیز بی‌ارتباط نیستند . مخصوصاً دراین روزگار که مقدار مبادلات وسرعت مبادله افزون‌شده است ، روابط فرهنگی نیز فوق‌العاده افزایش یافته است . اما فرهنگ هرجامعه‌ئی به هرگوشهٔ عالم که برودالبته مروج خصال و ویژگی ها و نیز طالب منافع جامعه‌ئی است‌که از آنجا ریشه گرفته ودر آنجا رشد کرده است .

درجهان‌کنونی ، عنصر تولید ماشینی ، خواهان یکدستی ویکرنگی فرهنگهاست . این عنصر از گوناگونی فرهنگها و مخصوصاً ازفرهنگ ریشه‌دار وباستانی که با عمق زندگی پیوند دارد می‌هراسد وآن را مانع رشد و توسعهٔ جهانگیرانهٔ خودتلقی می‌کند . تولید ماشینی که به فرهنگ ماشینی نیز مجهز شده است ، به سرتاسر جهان نفوذ می‌کند و در راه این نفوذ از همهٔ فنون وتکنیکهای گونه‌گون کمك می‌گیرد تا حیطهٔ فرهنگی خودرا که ضامن منافع حیاتی‌اش‌است توسعه دهد . ولی ببینیم این توسعه‌طلبی این فرهنگ با ملتهائی‌که به‌علایق میهنی دلبستگی دارند و با تکیه به فرهنگ میهن خود می‌توانند به حیات ملی ادامه دهند چه خواهد کرد : نخست اینکه می‌خواهد همهٔ ملتها همان چیزی را بخواهند که او می‌خواهد . ولی چیزی که او می‌خواهد مطلوب ذائقهٔ اوست و نه مطلوب ذائقهٔ همهٔ‌ملتها . پس ، برای مرحلهٔ بعدی، در ذائقه ها دخیل می‌شود . یعنی شروع می‌کند به جسارت

کردن در هرآنچه که ملت به آنها شناخته می‌شود . درزبان وآدابش ، درحماسه هایش ، درادبیاتش ، درسیر و سلوکش ، در معتقدات دینی‌اش ودرهنرها ومراسمش . . . . وخلاصه درهمهٔ شؤون زندگی‌اش جسورانه دخالت می‌ورزد . واین جسارتها گاهی چنان موهن است که انگار می‌خواهد به‌ملتی بگوید که تو شعور اندیشیدن نداری و بهتراست من به جای تو برایت بیندیشم و توهمان بهتر که تولیدکنندهٔ این‌چیزها باشی که من از تو می‌خواهم و آنچه را مصرف کنی که من به تو می‌دهم .

پس ، **فرهنگ مهاجم با فرهنگ ملی در معارضهٔ دائمی** است . در این معارضه ، **آنکه تواناست و اصرار می‌ورزد** وپایداری‌می‌کند و به سلاح دانائی مجهز می‌شود موفق خواهد شد . واینها همه خوشبختانه از خصائل فرهنگ ملی ماست. چیزی که در صحنهٔ این معارضه نباید از آن غفلت کنیم ، اینست که بدانیم از چه پایگاهی با فرهنگ مهاجم درمعارضه‌ایم ودراین پایگاه کدام یك از عوامل فرهنگ ملی ماقوی‌ترند وکدام‌یك را می‌توان برانگیخت و واداشت که پایداری کند.

این همه وقتی مقدور است که وضع موجود فرهنگ‌ملی **خودرا در عرصهٔ زندگی به دقت بشناسیم . این مهم ، در** «وزارت فرهنگ وهنر» که پاسدار فرهنگ ملی ایران است به «ادارهٔ فرهنگ عامه» محول شده است . این اداره برای تحقیق وبررسی فرهنگ در سطح مملکت ، محققان جوان و فعال خودرا که با اندیشه‌های ملی و علایق میهنی تجهیز شده‌اند و رنج تحقیق را به جان و دل طالبند به کلیهٔ مناطق مملکت روانه‌می‌کند . محققان‌اداره ، برای‌شناسائی‌هر گوشه‌ئی اززندگی هم‌میهنان ، همهٔ واقعیتهای سطحی وعمقی و نیز واقعیتهای کیفی وکمی موجود در آن را بررسی می کنند . آنان ، زندگی مردم را با همهٔ سنن وعواطف و علایق فرهنگی موجود آن وبا هاله‌ئی از عزت و احترام مطالعه می کنند که شایستهٔ زندگیست . زندگی فقط میدان عرضه وتقاضای مواد واشیاء نیست ومردم نیز فقط پدیدآورنده و مصرف کننده مواد واشیاء نیستند . دراین میدان ، روح زندگی نیز مواج است که چون خون در رگ به زندگی حرکت و حرارت و توانائی می‌بخشد . به همین دلیل ، درزندگی شناسی ، نوع شناسائی نه صرفاً ادراکی و عالمانه و حکیمانه است و نه‌صرفاً عاطفی وهنرمندانه یا ادیبانه و شاعرانه . زندگی‌شناس، با یك چشم سطح را می‌بیند و با چشمی دیگر همان سطح‌را می‌شکافد وبه عمق می‌رسد . او با دستی کیفیت مواد واشیاء را لمس می‌کند وبا دستی دیگر کمیت همان مواد را می‌سنجد تا سرانجام به برداشتی می‌رسد که هم عاطفی است و هم ادراکی.

«ادارهٔ فرهنگ عامه» برای تحقیق وبررسی فرهنگ در سطح مملکت ، با استفاده از تجارب ارزنده‌ئی که برای محققان ورزیده‌اش درطی چند سال خدمت حاصل شده است ، جمعی ازفارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی را پس‌ازتدریس و کارآموزی لازم به تحقیق وبررسی دعوت کرده‌است . محققان اداره ، در هشت‌گروه سه نفری به تحقیق اشتغال ورزیده‌اند . به نحوی که پنج گروه به پنج حوزهٔ شهری وروستائی مملکت وسه گروه در سه حوزهٔ ایلیاتی سفر می‌کنند وبه گردآوری وثبت وضبط دقیق همهٔ شؤون مادی‌ومعنوی زندگی‌می‌پردازند. در سال جاری ، مسائل و پدیده‌ها و دقایق فرهنگی مربوط به «خوراك» و «مسکن» و «پوشاك» تحقیق می‌شود. در کار این تحقیق ، با وجودی که ازپیشرفته‌ترین روش‌های علمی استفاده می‌شود ، ولی هیچوقت مواد و موضوعهای گردآوری شده بدون توجه به هیئت وشالودهٔ کلی زندگی بررسی نخواهد شد . بعلاوه ، در هرمنطقهٔ مورد مطالعه ، يك یا چند واحد محدود اجتماعی برای تحقیق جامع و کامل برگزیده خواهد شد ودربارهٔ آنها چنانکه تاکنون در «ادارهٔ فرهنگ عامه» معمول بود کتابها و مقاله‌هائی انتشار خواهد یافت . این نوع تحقیق درمنطقه‌های مورد مطالعه به بررسی آگاهانهٔ مواد و موضوعهائی که از سطح همان منطقه فراهم می‌شود کمك های شایسته‌ئی خواهد کرد . محققان ما برای شناسائی مواد و موضوعهای گردآوری شده ، هیچیك آنهارا منتزع ازهیئت پرتحرك زندگی بررسی‌نمی کنند . ولی برای آنکه در طی چندسال همهٔ مواد فرهنگی از سطح مملکت‌فراهم شود ، ناچار باید برنامهٔ کار درهرسال مشخص باشد تا همهٔ حقایق موجود زندگی شناخته شود و بتواند مورد مراجعه دانشمندان وعلاقه‌مندان مسائل فرهنگی و مصلحان‌اجتماعی قرار گیرد . سرانجام ازتحقیقات وبررسی های این اداره برای پاسداری‌و تقویت فرهنگ ملی و پیشبرد مصالح اجتماعی بهره‌برداری خواهد شد .

«ادارهٔ فرهنگ‌عامه» همزمان با تحقیق وبررسی‌فرهنگ درسطح مملکت به مطالعهٔ متون ایرانی واستخراج مواد فرهنگی ازآنها نیز اشتغال ورزیده است . بررسی متون‌ایرانی نیز دارای برنامهٔ چندساله‌ئی است که به دقت تعقیب می‌شود. مطابق این برنامه از متون معتبر دوره‌های تاریخی مملکت ما موضوعهای گوناگون فرهنگی به تدریج استخراج و طبقه‌بندی می‌شود . مقصود ازاین‌بررسی ، شناسائی سیرفرهنگ ملی ما درطی ادوار تاریخ است . با این شناسائی دقیق زمینه‌ئی محکم برای تحلیل وتبئین فرهنگ ملی فراهم خواهدشد تا با آنچه‌که هم‌اکنون در سطح مملکت موجود است ودرزندگی روزمره می‌گذرد تطبیق و مقایسه شود . درنتیجه از عوامل تاریخی ونیز از عوامل رشد فرهنگ ملی برای تقویت و پاسداری و بزرگداشت آن استعانت خواهد شد .

ادارهٔ فرهنگ عامه

فرهنگ و دانستنیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری

(۳۱)

هر قسمت از این سلسله مقالات بطور مستقل مطالب جالب توجهی دربردارد که میتواند بدون ارتباط با قسمت‌های پیشین بطور جداگانه مورد استفاده قرار گیرد.

روش‌های گوناگون زدودن لکه‌ها - کیفیت پاك کردن اشیاء هنری

دکتر جاوید فیوضات

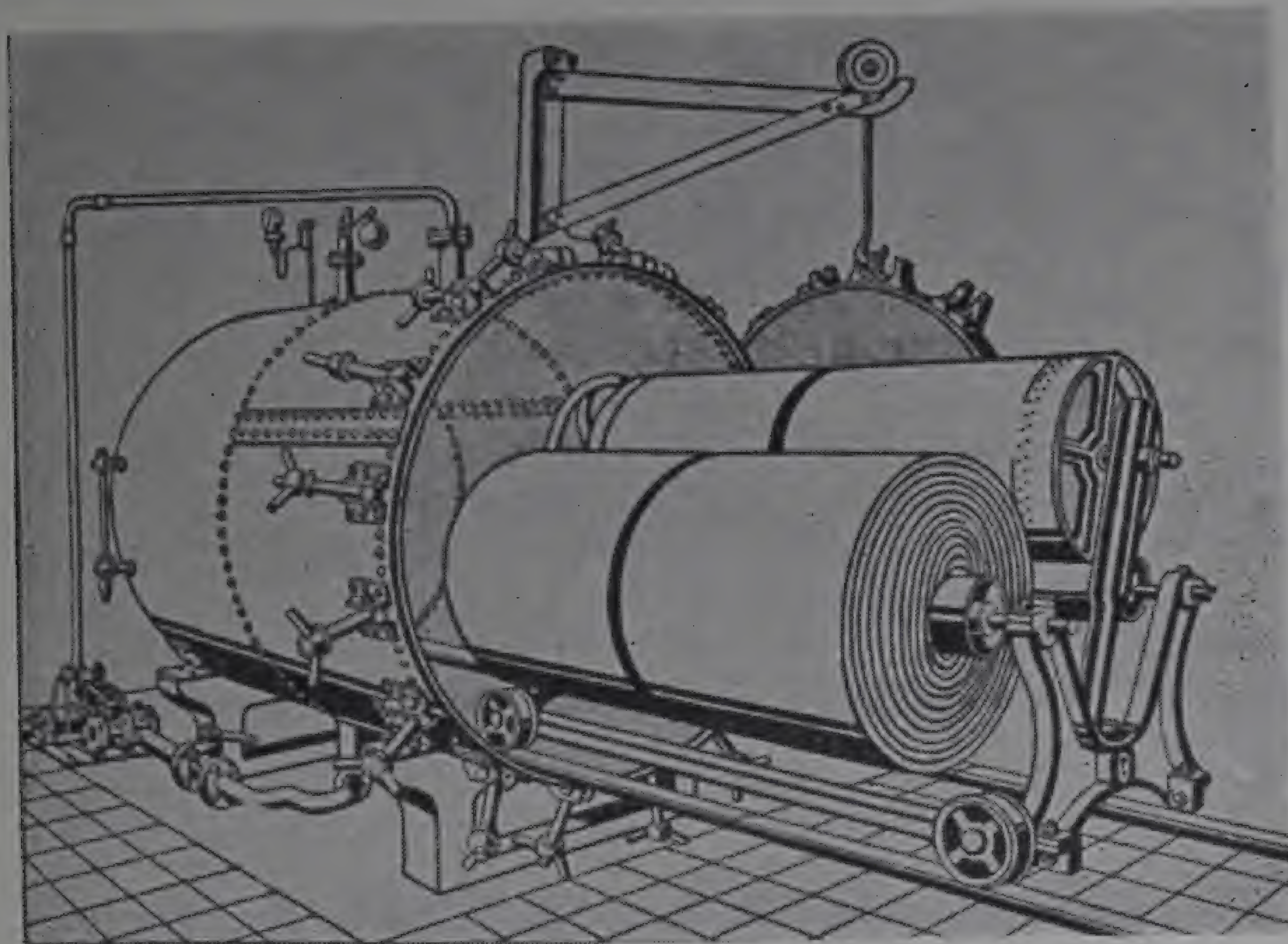
لکه‌گیری و سفید کردن (Blanchir — Bleaching)

بطوریکه از اسم وعنوان مطلب مفهوم میشود، منظور از این کار بیرنگ کردن اشیائی است که بمواد رنگی آغشته شده‌اند و اکثراً درمورد کتابها ونقشه‌ها ونقاشی‌هائی که لکه‌دار یا کثیف شده‌اند متداول میباشد. برای این منظور داروها وموادگوناگونی بکار میرود وهمواره باید دقت شودکه ازمیان داروهای مختلف یکی را درنظر گرفت که آسیبی بشیئی لك شده یا رنگی نرساند بلکه فقط روی مواد رنگی و لك کننده تأثیر کرده وآنهارا زایل نماید.

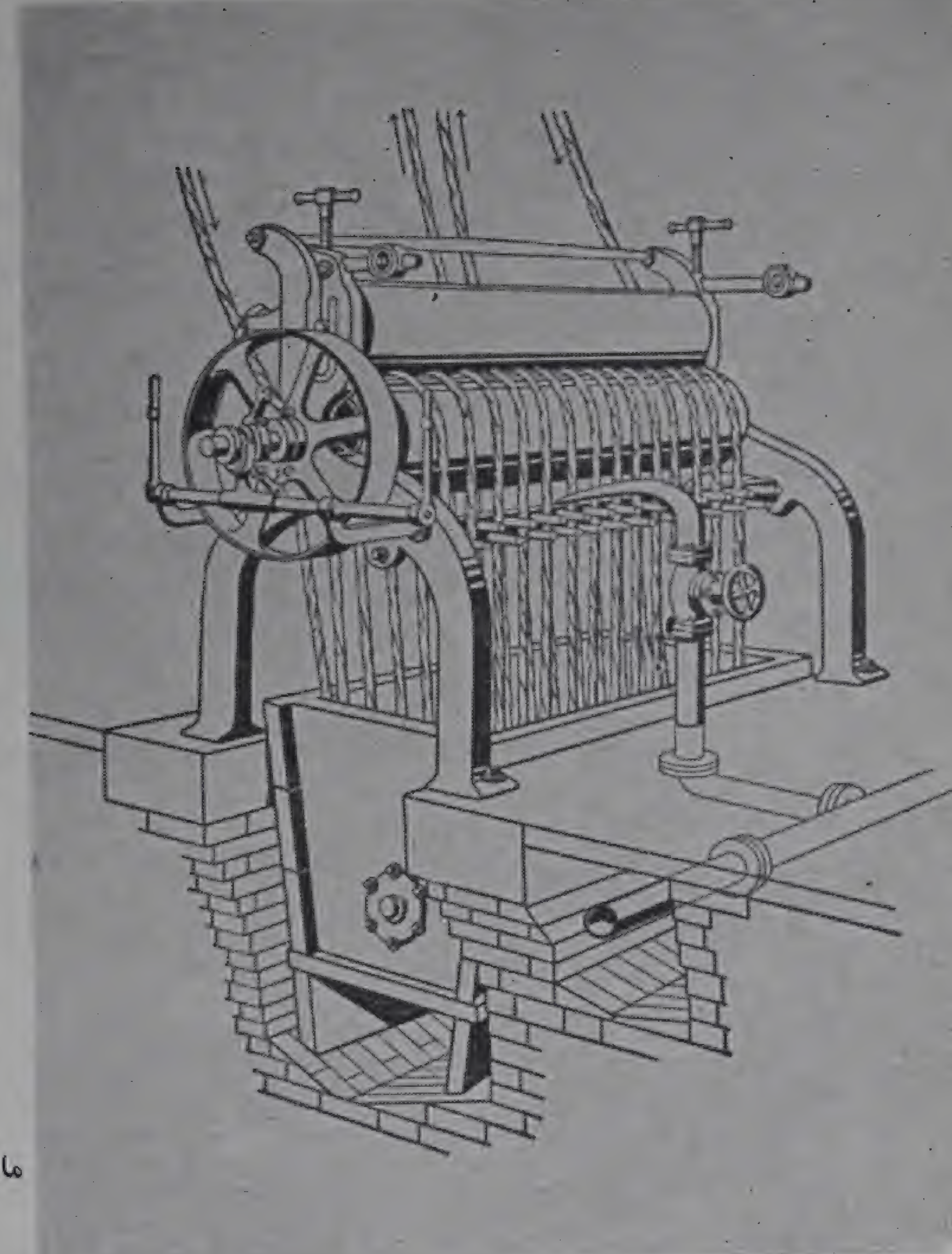
بطور کلی ازبکاربردن موادی‌که درمدت بسیار کوتاهی لکه‌ها را ازبین برده ویا مواد رنگی را میزدایند باید پرهیز کرد چه این رویداد دلیلی‌است براینکه داروی استعمال شده بسیار قوی بوده وباحتمال بسیار زیاد روی خود شیئی هم اثرخواهدکرد بنابراین درچنین مواردی بهتر است محلول رقیق داروی آزمایش شده را بکاربرند.

برای پاك کردن لکه‌های قهوه‌ای رنگ زنگ‌آهن دومحلول بفرمول زیرین تهیه میکنند (همواره مقداری اززنگ آهن که بآن (Fox-Marks) میگویند وازنقطه‌نظرشیمیائی اکسیدآهن است برنگ قهوه‌ای مایل بقرمز درگردوخاك موجود است وسبب لکه‌دارشدن اغلب اجسام ازقبیل پارچه وکاغذ ونقشه‌ها ونقاشی‌ها میشود - دربارهٔ این ماده درشماره‌های پیشین توضیح کافی داده شده‌است) ده‌گرم پودرسفیدکننده را (Calcium Oxychloride) دریك لیترآب حل میکنند ودرظرف دیگری سی‌گرم اسیدکلریدریك را (رجوع شود به مبحث اسیدها) دریك لیترآب حل مینمایند (درهردوحالت باید آب مقطربکاربرند و اسیدی انتخاب نمایندکه کاملاً خالص وبیرنگ باشد - زیرا آسیدکلریدریك تجارتی بسبب وجود ناخالصی‌ها کمی زردرنگ است) سپس شیئی موردنظررا یك ربع ساعت درمحلول اولی قرارداده وبلافاصله آنرا بهمین مدت درمحلول دوم فرومیبرند - بعدازپاك شدن لکه‌ها شیئی را باآب خالص شستشو میدهند.

برای پاك کردن لکه‌های اوراق چاپی یا نقشه‌ها بهتراست آنهارا قبلاً روی شیشه مسطحی گسترده ومجموعه را درمحلول‌های نامبرده فوق‌فروبرند تا ازپاره شدن یا چروك خوردن کاغذ جلوگیری شود ضمناً یادآوری مینمایدکه محلول‌ها را باید درظروف شیشه ویا لاوك‌های چینی بریزند.



ماشین مخصوص برای شستشو وسفیدکردن پارچه



ماشین مخصوص برای شستشو وسفیدکردن نخ

دربسیاری ازموارد برای سفیدکردن اشیاء مختلف ازآب اکسیژنه استفاده میشود(آب اکسیژنه و روشهای تهیه محلول‌های رقیق آن درشماره‌های پیشین شرح داده شده‌است).

برای سفیدکردن اشیائی که خیلی سست وشکننده میباشند بهتراست ورقه مسطحی از گچ ساخته وخلل وفرج آنرا ازآب اکسیژنه اشباع نمایند – سپس شیئی راکه باید سفید شود بفاصله چند میلیمتر (درحدود سه یا چهارمیلیمتر) بالای ورقه‌گچی نگاه دارند – البته این عمل باید درظرف سربسته‌ای انجام گیرد.

درمورد اشیاءکوچك ممکنست بجای ورقه‌گچی – قطعه‌ای ازکاغذ خشك‌کن را ازآب اکسیژنه اشباع‌کرده وآنرا درکف جعبه‌ای قرارداده وشیئی موردنظررا روی پایه‌های‌کوتاهی بفاصله‌کم بالای‌کاغذ خشك‌کن نگاه داشته ودر جعبه را مسدود نمایند.

درتمام موارد ذکرشده دربالا لازم است پس‌ازپاك شدن لکه‌ها یا سفید شدن شیئی مورد معالجه بلافاصله آنرا باآب خالص بشویند تاآثار داروکاملاً ازبین برود، درغیراینصورت داروی باقیمانده درخلل وفرج جسم بتدریج آنرا فاسد خواهدکرد.

درمورد اشیاء شکننده بهتراست فروبردن جسم درمحلول آب‌اکسیژنه بروش زیرین عمل نمایند: آب‌اکسیژنه را درمخلوطی ازآب و اتر (رجوع شود به مبحث اتر درشماره‌های‌قبل) ریخته وخوب تکان بدهند – درنتیجه محلول اتری آب‌اکسیژنه دربالا وآب درقسمت تحتانی ظرف باقی می‌ماند – دراین حال میتوان بکمك برسی‌که فقط به‌محلول اتری آغشته میشود لکه‌های جسم را پاك‌کرد(دراین روش باید دقت شودکه برس ازقسمت اتری به ناحیه آبی

تجاوز ننماید) .

همچنین ممکنست بجای محلول فوق‌آب‌اکسیژنه را درالکل‌مطلق (الکل اتیلیك خالص) حل‌کرده وبا برس روی شیئی لك‌دار بکشند .

برای پاك‌کردن لکه‌های مرکب وجوهر داروئی بنام (Milton) تهیه شده وببازارعرضه گردیده‌که نتایج آن بسیاررضایت‌بخش است واثرش نیزسریع میباشد .

برای پاك‌کردن اوراق چاپی‌که زیاد خسارت دیده‌اند بهتراست‌کاغذ خشك‌کنی را ازمحلول ماده رنگ‌بر اشباع‌کرده وکاغذ چاپی یا نقشه را بطوری روی‌آن بگسترندکه سطح نقش‌دار یا نوشته شده روبالا قرارگیرد .

نورخورشید نیز بسیاری ازمواد رنگی را سفیدکرده یا لااقل کم‌رنگ میکند واین عمل هنگامیکه جسم لك شده یا رنگین ومرطوب باشد سریع‌تر انجام میگیرد .

لکه‌های چربی و روغن (Taché de Graisse — Grease Stains)

مواد چربی (Graisses-Fats) ازنظر شیمیائی اترسل‌های آسیدهای چرب (آسیدهای آلی‌که مقدار اتم‌کربن آنها درهرمولکول بیش‌ازشانزده میباشد) باگلیسیرین میباشند مانند پیه وکره وروغن حیوانی ، روغن زیتون وروغن دانه‌کتان وغیره .

ازنظرظاهری موادی‌راکه درحرارت معمولی‌بصورت مایع‌میباشند روغن (Huile - Oil) می‌نامند مانند روغن زیتون وروغن دانه‌کتان — موادی راکه درحرارت معمولی بصورت جامد یا نیمه جامد میباشند مواد چرب میگویند مانند پیه وکره وغیره .

ازاین مواد درصنعت علاوه برمصارف غذائی برای تهیه انواع صابون واجسامیکه برای چرب‌کردن قسمتهای مختلف ماشینها بکار میبرند (Lubrifiant — Lubrichants) استفاده میکنند درکارهای هنری بعضی ازاین مواد را درنقاشی بکارمیبرند .

اگرلکه‌های چربی درنتیجه ریختن روغن‌های خوراکی باشد لازم است بلافاصله قدری نمك روی قسمتی‌که بروغن آلوده شده بریزند تا روغن را بخود جذب‌کرده وازنفوذکردن آن بدرون شیئی آلوده شده مثلاً فرش جلوگیری نماید .

باید درنظرداشت‌که دراثرآغشته شدن الیاف منسوجات بمواد چرب ونفوذ این مواد بداخل الیاف نوعی‌خاصیت چسبندگی در الیاف بوجودمیآید ودراثرآن‌گردوخاك بالیاف چسبیده وشیئی‌آلوده شده راکثیف وبد نما مینماید — بنابراین منظورنهائی هرروشی‌که برای پاك‌کردن منسوجات اتخاذ میشود باید زدودن موادی باشدکه جذب الیاف شده و خاصیت چسبندگی بدان داده‌اند .

برای زدودن لکه‌های چربی ازمواد مختلفی استفاده میکنند الکل میتواند لکه‌های چربی وروغنی را حل‌کرده وازیین ببرد بهمین‌جهت دراکثرموارد میتوان ازآن استفاده نمود .

درموردکاغذهای لك شده بوسیله مواد چربی وروغنی بهتراست پیریدن (Pyridine) وبنزن (Benzene) بکاربرند (خواص این دوماده درشماره‌های پیشین بیان شده‌است) آمونیاك لکه‌های چربی را بصابون محلول مبدل‌کرده وبوسیله‌آب شسته میشوند (اگرمواد چربی یا روغنی راگرم‌کرده وبدان مواد قلیائی مانند ئیدرات سدیم یا ئیدرات پتاسیم بیفزایند صابون وگلیسیرین بدست میآید صابونهای سدیم‌دار جامد بوده وصابونهای پتاسیم‌دار مایع میباشند — بطورکلی واکنشی‌که دراثرافزودن یك‌ماده قلیائی‌بموادچرب‌انجام میگیرد صابونی‌شدن (Saponification) نامیده میشود — آمونیاك نیزجسمی‌است قلیائی ولی درصنعت این جسم را برای تهیه صابون بکار نمی‌برند) بنزن (Benzene) نیز حلال بسیار خوبی برای مواد چربی وروغنی بشمار میآید .

صابون این خاصیت را داردکه میتواندکشش سطحی (Surface Tention) آب را پائین بیاورد ودرنتیجه‌آب بهتربالیاف شیئی‌آلوده‌شده بموادچربی‌وچسبنده نفوذکرده وآنهارا میزداید.

درکارخانه‌های نساجی وپارچه‌بافی از تتراکلرور دوکربن (Carbon Tetrachloride) (خواص این ماده درشماره‌های قبل تشریح‌گردیده است) برای پاك‌کردن وتمیزکردن الیاف

پارچه‌ای استفاده میکنند .

گاهی بوسیله کاغذ خشک‌کن مرطوب واطوی گرم میتوان بعضی لکه‌های چربی را پاک کرد – البته هنگامی باین وسیله متوسل میشوند که هیچیک ازمواد نامبرده بالا دردسترس نباشند .

برای پاک‌کردن مواد چربی ورنگ‌های روغنی میتوان ازفرمول زیرین استفاده کرد :

بنزول	۱۰۰ قسمت
بنزن	۱۰۰ قسمت
صابون سفید	۱ قسمت
آب گرم	باندازه کافی

ابتدا صابون را درمقدار کمی آب گرم حل کرده وبنزن وبنزول را بآرامی بدان افزوده وتکان میدهند تا مجموع مواد مزبور بصورت توده نیمه جامد درآید . (بنزول جسمی است که ازقطران ذغال سنگ تهیه میشود وچنانچه درشماره‌های پیشین بیان شده اگربنزول را تصفیه نمایند بنزن بدست می‌آید) .

سولفورکربن (Carbon Disulphide) لکه‌های چربی را ازبین میبرد ولی چون‌ماده‌ای است قابل اشتعال وبدبو لذا استفاده ازآن چندان متداول نمیباشد .

آستن (Acetone) نیز بعضی مواد چربی را درخود حل میکند (خواص این دو دارو درشماره‌های پیشین ذکرشده‌اند) .

بهتراست قطعه‌ای ازپنبه خام را بداروی موردنظر آغشته وروی قسمت لک شده بمالند – لیکن درنتیجه این کار لکه گسترش‌یافته وبعبارت دیگرپخش می‌شود. برای جلوگیری‌ازپخش‌شدن لکه بهتراست ابتدا اطراف‌لکه را باآب خیس‌کرده سپس‌پنبه‌آلوده شده بدارو را روی‌لکه بکشند.

لکه‌های مرکب (Taches D'encre — Ink Stains)

لکه‌های مرکب اگر تازه باشند معمولاً بآسانی پاک میشوند اما باید درنظرداشت که اگر پارچه یاکاغذی رنگین بمرکب آلوده شده باشد هنگام پاک‌کردن لکه – خود جسم رنگین نیز آسیب خواهد دید .

فرآورده‌های تجارتی مخصوصی برای پاک‌کردن لکه‌های مرکب دربازار یافت میشوند که اگر دستورالعمل‌کارخانه سازنده (همواره این دستورالعمل بدارو ضمیمه میباشد) بدقت رعایت شود نتیجه آن بسیار رضایت‌بخش است مثل (Sloane's) وغیره .

همچنین میتوان با محلول پنج درصد اسیداگزالیك (Oxalic Acid مراجعه شود بمبحث اسیدها) لکه را پاک کرده وبعد از شستشوی با آب خالص با کاغذ خشک‌کن رطوبت آنرا می‌گیرند .

معمولاً لکه‌های جوهر سبزرنگ را باآمونیاك وجوهرهای قرمزرنگ را باکلرآمین (Chloramine - T) پاک میکنند .

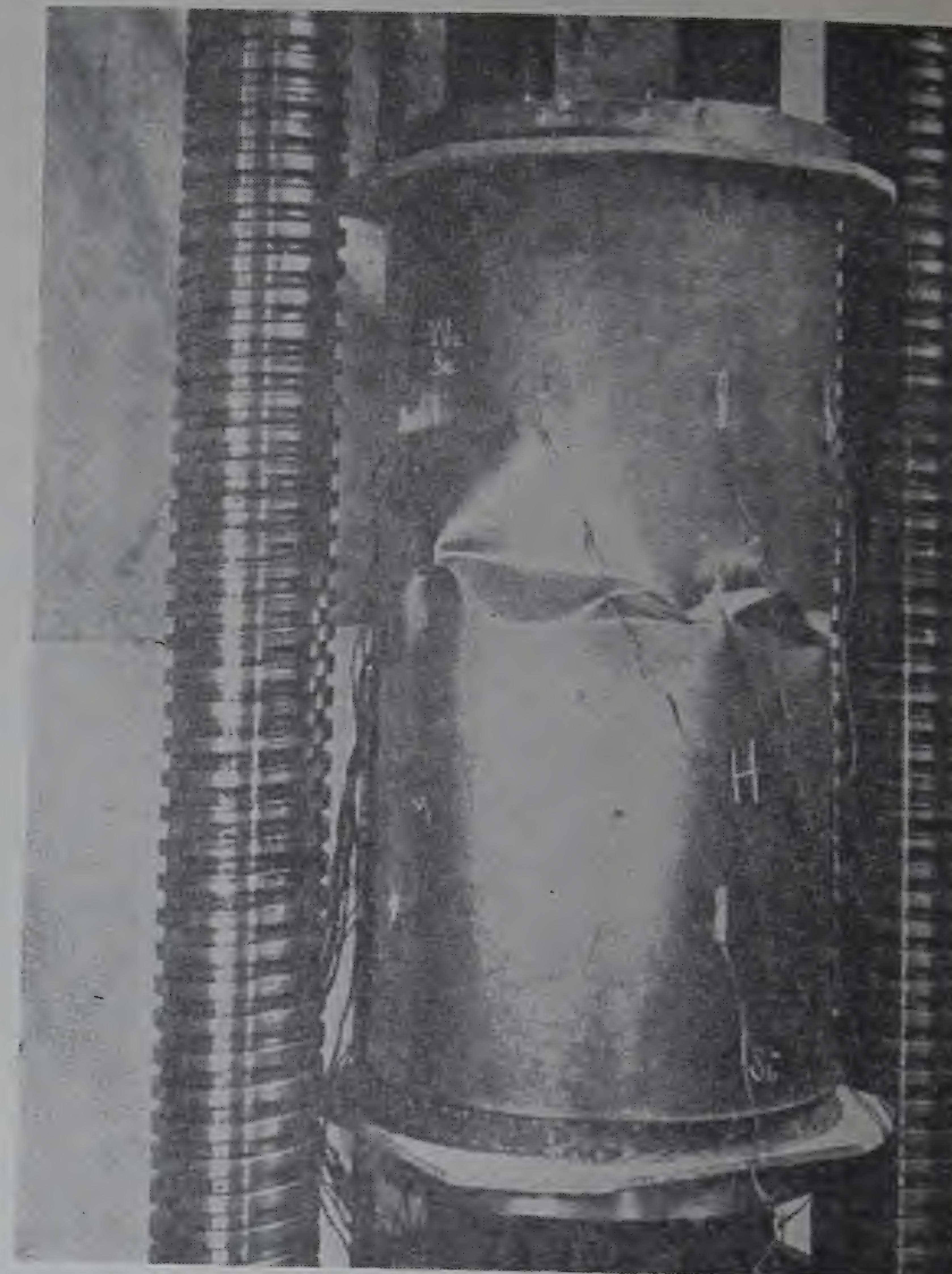
رنگهای آنیلینی را (Aniline) با برسی که بمحلول کلرات سدیم (Sodium Chlorate جسمی است بلوری وخطرناك واگر درمجاورت مواد مشتعل شونده قرارگیرد منفجرمیشود) آغشته شده‌است مالیده وبلافاصله با برس دیگری محلول رقیق‌آسید استیك (Acetic Acid) را روی آن میکشند – بمحض زایل شدن رنگ باآب خالص شسته وبالاخره باکاغذ خشک‌کن رطوبت باقیمانده را میگیرند .

بجای مواد نامبرده دربالا میتوان ازفرمول زیرین استفاده کرد :

اسید سیتریك (Citric Acid)	یك قسمت
محلول غلیظ براکس (Borax)	دو قسمت
آب مقطر (Distilled Water)	ده قسمت

(خواص داروهای نامبرده دراین فرمول درشماره‌های قبل ذکرشده‌است) .

روشی که ذیلاً بیان میشود برای پاک‌کردن لکه‌های مرکب وجوهر ازروي منسوجات







راست : استوانه فلزی‌که دراثر ضربه وارد شده به‌آن آسیب دیده است   بالاچپ : مقطع قسمت آسیب‌دیدهٔ فلز درزیر میکروسکپ مخصوص
پائین چپ : شکافهای تولید شده درناحیه آسیب دیده فلز و پوسیدگی ناشی از آن

نتایج سودمندی دارد : ابتدا قسمت لك شده شیئی را درظرف کم‌عمقی مانند سینی قرارداده وباآب گرم خیس میکنند سپس محل لك شده را با محلولی‌که ازاختلاط آسید سیتریك (Citric Acid) وکرم تارتر (Cream Tartre) به‌نسبت مساوی تهیه شده‌است مالش میدهند تا لکه‌کاملاً زایل شود (کرم تارتر ازنظر شیمیائی بی‌تارترات پتاسیم است Potassium Hydrogen Tartrate ومخلوطی راکه ازاین جسم به نسبت مساوی با آسید سیتریك تهیه میشود Salts of Lemon می‌نامند) .

لکه‌های آنیلینی را میتوان باآنیدرید گوگرد که درزبان عامیانه به بخار گوگرد معروف است وازآتش‌زدن گوگرد درهوا تولید میشود بکلی‌زایل کرد (بخار گوگرد ماده‌ای‌است سرفه‌آور وسبب تحریك مجاری تنفسی میشود واگربمقدار زیادی استنشاق شود باعث خفگی میگردد - بنابراین چنانکه درمبحث کلر بیان گردیده - درهنگام بکاربردن این ماده باید احتیاطهای لازم رعایت گردد) .

لکه‌های مرکب وجوهررا ازروی اشیاء نقره‌ای میتوان با قراردادن ناحیه لك شده درخمیری‌که ازکلرورآهك (Chloride of Lime) وآب تهیه شده‌است پاك کرد .

اگر لکه مرکب یا جوهری که روی منسوجات ریخته شده تازه باشد مقدارزیادی نمك روی‌آن پاشیده ومدت یکساعت صبرمیکنند سپس باآب‌نمك‌گرم آب میکشند .

درموارد اضطراری برای پاك‌کردن لکه‌های مرکب یا میوه‌جات میتوان از (Milton) استفاده‌کرد زیرا اثرآن سریع وفوری است .

لکه‌های مگس (Marques de Mouche — Fly Marks)

این لکه‌ها غالباً سیاه رنگ بوده ودراثر ترشحات مگس معمولی روی انواع اشیاء باقی میماند — اگر شیئی لك شده ظریف وشکننده باشد بهتراست بوسیله سوزن نوك‌تیز یا تیغه چاقوی ظریفی لکه را تراشیده واگر احیاناً اثرمختصری ازآن باقی بماند با پنبه‌آلوده بآب ژاول یا یکی ازداروهائی‌که درمورد لکه‌های مرکب بیان شد پاك کنند .

اگرآثار مگس توأم با لکه‌های چربی باشد بهتراست بوسیله برس نرمی محلول پیریدین (Pyridine) برآن بمالند — اگر این‌دارو دردسترس‌نباشد میتوان‌از الکل یا بنزین (Benzine) برای این منظور استفاده‌کرد .

هنگام پاك‌کردن لکه مگس مخصوصاً باید بجنس شیئی‌که لك شده توجه خاصی مبذول گردد زیرا اگرسطح شیئی لك‌دار به ورنی‌آغشته شده باشد تمام داروهائی‌که دربالا ذکرشدند سبب ازمیان رفتن ورنی نیزمیشوند برای پاك‌کردن آئینه‌هائی‌که لکه‌دارشده‌اند بهتراست آنهارا بمحلول پنج درصد ئیدرات سدیم (Sodium Hydroxide —خواص این ماده درشماره‌های پیشین بیان‌گردیده است) آغشته وبعد ازچند دقیقه باآب شسته وبا پارچه تمیزی برّاق وصیقلی نمایند — این محلول برای زدودن اکثر لکه‌هائی‌که ازمواد آلی تولید میشوند بسیارمناسب است .

ماستیك (Mastic) ماده‌ای است رزینی‌که از درختی بنـام (Pistacia Lentiscus) بدست می‌آورند .

دانه‌های‌کوچك این رزین را دراُسانس تربانتین (خواص این ماده درشماره‌های قبل بیان شده‌است) حل‌کرده و ورنی‌که باین ترتیب بدست میآید درنقاشی‌های رنگ روغنی بکارمیبرند.

ورنی ماستیك آماده نیز در بازار یافت میشود ولی بعضی از نقـاشان ورنی دامار (Dammar Varnish) (خواص این‌ماده قبلاً ذکرشده‌است) را بروورنی ماستیك ترجیح‌میدهند.

مراقبت ازمواد (Soigner des Matériaux — Care of Materials)

هرفردی‌که بااشیاء باستانی وآثار هنری سروکار داشته باشد لازم است اطلاعاتی ازمواد گوناگون ومشخصات آنهارا دارا باشد .

البته‌کسانیکه مرمت اشیاء آسیب‌دیده را نیز بعهده میگیرند باید معلومات بیشتری‌درباره مواد موردنیازکسب نمایند . زیرا نه‌تنها تعمیرآثار هنری ووصالی قطعات شکسته شده یا مفقود گردیده‌کاری است دشوار بلکه پاك‌کردن وتنظیف اشیائی‌که مدتی زیرخاك مانده وکثیف شده‌اند نیزمستلزم دقت فراوان وداشتن تجربه‌کافی میباشد ، درغیراینصورت امکان دارد اشیاء پربها وپرارزش چنان آسیب به بینندکه برگردانیدن آنها بحالت‌اول بسیاردشوار ویا غیرمقدورگردد.

شاید دروهله اول چنین بنظرآیدکه عمل تنظیف را بابکاربردن آب وصابون درهرمورد میتوان انجام داد درصورتیکه دربرخی موارد رطوبت سبب فساد اشیاء میگردد وچه بسا آسیب‌دیدگی بعضی آثار پرارزش بسبب عدم اطلاع مأموران تنظیف پدید آمده است زیرا آب حلالی است قوی وبسیاری ازمواد دراثررطوبت حل شده وحالت اولیه خودرا ازدست میدهند .

باید درنظرداشت‌که وجود رطوبت درهوا نیزگاهی سبب فساد اشیاء حتی ساختمانهای سنگی میگردد ، بطورمثال‌یادآوری مینمایدکه‌گازهای‌گوگردی (آنیدرید سولفورو) که‌ازسوختن مواد نفتی وزغال‌سنگ درهوا منتشرمیشود دراثررطوبت هوا ودرطول زمان به‌آسید سولفوریك (مراجعه شود بمبحث اسیدها) تبدیل شده وروی اغلب مواد اعم ازاینکه ریشه معدنی یا آلی داشته باشند تأثیرمینماید (اکثر واکنش‌های شیمیائی فقط درمحیط مرطوب امکان‌پذیرمیباشند

وبعلاوه هوای نمناك سبب رشد ونمو موجودات ذره‌بینی مانند قارچها و کپکها روی آثار هنری که منشاء آلی دارند میگردد – رجوع شود بمبحث کپك‌ها) .

بهمین‌جهت سعی میشود که رطوبت موزه‌ها وطالارهائی راکه آثار هنری درآنها بمعرض نمایش گذارده میشود کنترل کنند وحتی اشیاء آسیب‌پذیررا درویترین‌هائی که رطوبت هوای آنها را باگذاردن مواد جاذب‌الرطوبه کاهش داده‌اند قرار میدهند . باین ترتیب نمزدن ویا شستن اشیائی که درمجاورت آب آسیب می‌بینند عملی‌است بسیار خطرناك ودرهنگام تنظیف آثار گوناگون باید این مطلب مورد توجه قرارگیرد .

ازسوی دیگر نباید این موضوع را ازنظر دورداشت که دراثرتغییرات متوالی رطوبت نسبی هوا – اشیاء چوبی ازقبیل مبلها ودر وپنجره‌های قدیمی که درموزه‌ها بمعرض تماشاگذارده شده‌اند شکاف برداشته یا اگرروکش چوبی داشته باشند روکش آنها دراثرخشکی زیاد ازحد هوای محیطی جدا میگردد زیرا چنانکه درفصول پیشین بیان‌گردیده است اجسام چوبی وسلولزی جاذب‌الرطوبه بوده ودراثرجذب رطوبت ازهوای نمناك برحجم آنها افزوده شده ودرهوای خشك بسبب ازدست دادن رطوبت منقبض شده وازحجم شان‌کاسته میشود واگر این عمل بسبب عدم مراقبت درکنترل رطوبت هوای موزه‌ها وطالارها تکرار شود منجر بشکافتن وترك خوردن اشیاء چوبی **میگردد .**

ورنی‌ها وجلای تابلوهای نقاشی نیز درمقابل رطوبت حساس میباشند ودراثرکم وزیاد شدن رطوبت نه‌تنها نقاشیهای روی تخته ویا قابهای چوبی آنها آسیب می‌بینند بلکه ترکهای مخصوصی روی ورنی ظاهرمیشودکه سبب بدنما شدن تابلو میگردد .

خشکی هوای طالارها اگر با گرمای بیش از اندازه همراه باشد زودتـر سبب فساد وآسیب‌دیدگی اشیاء نامبرده دربالا میگردد .

شستن و پاك‌کردن اشیائی که ازچینی و سفال ساخته شده‌اند بلامانع است و اگر قدری آمونیاك بآب بیفزایند لکه‌های چربی (آثار انگشت و غیره) را بآسانی از روی اشیاء مذکور میزداید – همچنین استفاده ازآب وپارچه نمناك برای پاك‌کردن اشیاء فلزی‌که قشری ازگل روی آنهارا پوشانیده بسیار مفید است با این شرط‌که پس ازخاتمه شستشو آنهاراکاملاً خشك کرده و رطوبت شانرا بگیرند .

اگربرای پاك‌کردن بعضی اشیاء بخواهند ازمواد شیمیائی استفاده‌کنند بهتراست قبل‌از شروع بکار اثر دارو را درگوشهٔ ناپیدائی ازشیئی آزمایش‌کرده ودرصورت اطمینان ازنتایج آن عمل را ادامه دهند .

ورنی و جلای نقاشیهای رنگ روغنی بمرور زمان تیره وکدر شده ومرتفع‌کردن این حالت بآسانی میسر و مقدور نیست وچنانکه درمبحث پاك‌کردن نقاشیهای مزبور درفصل‌های پیشین بیان‌گردیده است باید افرادکارآزموده‌ای ورنی‌کهنه را با داروها و روشهائی‌که قبلاً ذکر شده پاك‌کرده و ورنی تازه‌ای برسطح تابلو بکشند البته اجرای این امر هنگامی مقدوراست که مرمت‌کنندگان ازخواص فیزیکی وشیمیائی داروهای مورد لزوم وهمچنین ورنی‌کهنه ومواد رنگی‌که درنقاشی بکاررفته است آگاه باشند .

همچنین هنگام پاك‌کردن اشیاء نقره‌ای‌کدرشده ممکنست یك داروی معین یا روش خاصی درمورد بعضی اشیاء نقره‌ای مفید ومثمرثمر باشد ودربارهٔ تعداد دیگری ازآنها مؤثرواقع نشود البتهٔ علت این پیش‌آمد مربوط بخواص آلیاژ نقره موردنظر میباشد .

باتوجه بمطالبی‌که ذکر شد هنگام مرمت وحتی تنظیف اشیاء باستانی وآثار هنری لازم است ابتدا جنس وخواص موادی‌راکه درتهیه آن‌بکاررفته‌اند معلوم‌کرد سپس با حوصله واحتیاط تمام روش‌هائی راکه درمورد هریك ازاشیاء (چوبی – پارچه‌ای – نقره‌ای – برنزی – چینی و عاجی و غیره) درفصول پیشین ذکرشده‌اند یا بعداً بیان خواهند شد بمورد اجراگذارد .

نقش برگردانها

از : ابوالفتح قهرمانی

مختصری پیرامون گراورسازی درجهان وایران - ازگراورهای چوبی چین تا هلیوگرافهای امروزی

نقش برگردانی درجهان
نخست چینی‌ها

اهمیت صنعت گراورسازی را که توأم با هنر ظریف‌کاری است - در پیشبرد مطبوعات نمیتوان نادیده گرفت ، آندو لازم و ملزوم یکدیگراند ، چه آنکه گاه خود گراور گویای خبر و مطلب وگفتنی است ونیاز به نوشتن ازمیان رفتن است .

چینی‌ها نخستین سازندهٔ گراور و کلیشه بودند ، که خود درکار چاپ هم قدمهای نخستین را برداشته بودند . پیشرفت این کار هنری نزد چینی‌ها با سرعت وقدرت فراوان صورت گرفت ، که انگیزهٔ آنرا در ریزه‌کاریهای ویژه و قدرت وتخیل آن مردمان باید جستجو کرد . کلیشه‌های‌چوبی نخستین‌که از چینیان بجای مانده و تصاویر و مناظری از طبیعت‌را دربردارد نمونه‌های ارزنده‌ای از پیشرفت آنان در این‌راه میباشد .

فنیقی‌ها ، رابط

رفت وبرگشت بازرگانان فنیقی - که رابط بین آسیای دور باخاورنزدیك بودند - علاوه بر خریدوفروش وتجارت، اثر خاصی درانتقال آثاروذوق وهنرهای چینی به کشورهای دیگرداشت و بردن اصول‌گراورسازی ازچین به اروپا را نیز میتوان نتیجه این رفت‌وآمدها دانست .

ازکارهای گراور ابتدایی اروپاییها ، نمونه‌هائی‌معدود دردست است وازآن جمله گراوری روی چوب‌است که در «مالین» فرانسه بدست آمده است . درزیراین گراور تاریخ ۱۴۱۸ بچشم میخورد . گراور بدست آمدهٔ دیگر ، تصویر حضرت مریم را با چهارنفر از مقربین او نشان میدهد .

زمینه کارگراورسازی نخست بیشتر در مسایل مذهبی وکتب دینی بود و نقش برگردانها غالباً ازتصاویر مقدسان و پیشوایان مذهب و کلیسا استفاده می‌کردند .

وسعت سریع کار وطرزعمل

درابتدا ، طرز عمل وساخت گراور بسیارابتدایی وساده بود ، بدینگونه که : گراور را روی چوب «گلابی» حك می‌کردند . بعدها ازچوب «مو» استفاده کردند . برای اینکار نخست روی چوب را با سفیدآب می‌پوشاندند و عکس مورد نظر را روی سفیداب نقش می‌کردند و سپس با دقت وحوصلهٔ تمام به حکاکی می‌پرداختند .

درسال ۱۴۸۱ دوجلد کتاب - که صفحاتش گراور شده بود - به چاپ رسید ودر حدود چهارده سال پس ازآن، یکی از نمونه‌های خوب وتکامل یافته این صنعت - که اکنون نیز موجود است - بدست آمد .

این نمونه ، تصویری است با نام : «تفکر» که بدست هنرمندان رومی تهیه شده وگویای پیشرفت این‌صنعت بوده است .

عصر فلز و پیشرفت‌بیشتر

درانتهای قرن پانزدهم گراور چوبی به فلزی تبدیل شد ، و این خود گام بزرگی بود درراه پیشرفت بیشتر این صنعت و تکامل آن . دراینجا باید از «نیکلا لورانس» یاد کرد که به کوشش او ودراواخر قرن پانزدهم کتابی چاپ شد که تمامی عکسهایش با مس گراور شده بود .

کارتکامل وترقی این صنعت به اینجا نیز خاتمه نیافت. بویژه هنرمندان اروپای لاتین دراین راه کوشش بیشتری داشتند وبه پیروزیهای بیشتری رسیدند .

مرحلهٔ تکامل

شناسایی مواد شیمیائی لازم برای کار نقش‌برگردانی ، راه را هموارتر و سرعت تکامل را بیشتر کرد و ازاین رهگذر میسر گردید که کار حك تصاویر بر روی فلزات با سرعت و دقت بیشتری انجام پذیرد . این شناسایی از تأثیر اسید برروی فلز آغاز شد ونخستین تجربه‌کنندهٔ این کار «ژزف» - ایتالیائی - بود .

او ماده‌ای بنام : «بی‌توم» را در بنزین حل‌کرد و بروی صفحه‌ای فلزی‌گسترد و بوسیلهٔ تأثیر اسید برروی این ماده توانست نقش مورد نظر را حکاکی کند .

بعدها ژزف به موفقیت دیگری نیز دست یافت وآن این بود که : یکبار در ضمن عمل مشاهده کرد مادهٔ نامبرده -

چون گذشته – دربنزین حل نمی‌شود . او پس ازدقت فراوان علت را دریافت که : نور در «بی‌توم» اثری خاص دارد و موجب فعل وانفعالات شیمیائی می‌گردد .

تأثیر نور درپاره‌ای ازمواد شیمیائی – که وسیلهٔ ژزف کشف شد – سرآغاز تحولی بزرگ درصنایع – بویژه درصنعت گراورسازی – شد .

بعدها پیدایش عکاسی به پیشرفت کارگراورسازی کمك شایان کرد و بالاخره بـا پیشرفت علم شیمی و پیدایش «بی‌کرومات دوآمونیم» – که حساس‌ترومناسب‌تر از «بی‌توم» بود – راه تکامل هموارتر شد .

در روزگاران بعد ذوق واستعداد صنعتگران هنرمند گراورساز ، به توسعه این صنعت و هنر کمك کرد و با افزایش کار مطبوعات در جریان کار گراورسازی نیز به‌نسبت قابل توجهی پیش رفت .

وامروز . . .

پیشرفتهای فروان علمی عصرما کار گراورسازی را نیز دگرگون کرد . بویژه با اختراع ماشین اسیدزنی سریع ، در ساخت‌گراور وکلیشه سرعتی عجیب ظاهر شد . برای روشن شدن اهمیت این موضوع همینقدر باید بگوییم که تا قبل از اختراع این ماشین برای ساخت یك‌کلیشه دست‌کم شش ساعت وقت لازم بود ، درحالیکه امروزه در مدتی کمتر از ده‌دقیقه کار انجام میشود . این ماشین عجیب را نخست آمریکائی‌ها اختراع کردند واکنون درتمام اروپا – آسیا – و کشورژاپن آنرا میسازند وبرای فروش عرضه میدارند .

اندکی بعد اختراعی کاملتر به کارگراورسازی رونق بیشتر دارد وبا بوجود آمدن ماشین (کلیشه‌گراف) – که سازنده آن آلمانها بودند – این صنعت وضع دیگری بخود گرفت .

اهمیت این ماشین جدید در آن است که دیگربرای ساختن گراور نه به فیلم نه به اسید و نه بهیچ داروی‌شیمیائی دیگر نیاز است . این ماشین الکترونیکی از یك طرف تصویر مورد نظر را می‌گیرد واز طرف دیگر توسط قلمهای فولادی تصویر در روی صفحه مخصوص حك می‌شود ، بطوریکه یك کلیشه یا گراور در مدت چند دقیقه و فقط توسط فشار یك دگمه تهیه می‌گردد .

این آخرین اختراعی است که در زمینهٔ فن نقش و برگردانی پدید آمده واین ماشین قادر است انواع کلیشه – گراور و گراور رنگی را تهیه کند . برای بکار گرفتن این ماشین تنها یك کارگر کارآزموده کافیست چون همه کارها توسط دستگاههای ماشین انجام میشود . امروزه اکثر مؤسسات مطبوعاتی دنیا مجهز بدستگاه کلیشه‌گراف هستند .

اما هنوز باید امیدوار بود که علم بشر ازاین مرحله نیز پا فراتر نهد .

نقش برگردانی درایران

مرحوم میرزاعلیخان رشیدی نخستین کسی بود که فن گـراورسازی را در ایران بوجود آورد . او در زمان مظفرالدینشاه – وبا کمك مرحوم عکاسباشی بزرگ – به آلمان سفر کرد ودر این زمینه مطالعاتی انجام داد . اما بعلت عدم استقبال مردم در آن روزگار، چندان‌که باید ازکوشش‌ها وتجربیات خود بهره نگرفت و بهره نرساند .

علاوه براو افراد دیگری نیز بودند که دراین زمینه اطلاعاتی داشتند ، اما بیشتر پنهانی کار می‌کردند .

دراین میان باید از آقای مرتضی آذربادگان نام برد که در راه توسعهٔ صنعت گراورسازی درایران کوشش فراوان کرد و خود سالها در کشورهای یونان وایتالیا برای کسب معلومات کوشید .

نخستین گراورسازی درایران بسال ۱۳۰۱ شمسی با نام: «گراورسازی اردیبهشت» بوجود آمد . این گراورسازی را آقای آذربادگان با کمك آقای اسفندیار قباد بنیان نهاد . اما این سازمان هم بعلت عدم استقبال مردم ، عمر درازی نداشت وبزودی ازهم پاشید . اما آقای آذربادگان دست ازکار نکشید وبا تأسیس گراورسازی دیگری با نام : «آذربادگان» اقدام کرد وکوشید تا علاوه براداره سازمان خود ، به تعلیم وتربیت شاگردان بپردازد .

دراین راه او با مطالعات وسیعی – که ازطفولیت دراین زمینه داشت – فعالیت های فراوان کرد و امروزه بیشتر گراورسازان مشهور ایران خودرا مدیون قدرت و پشتکار او میدانند .

از جمله . . .

. . . آقای حبیب‌الله زانیچ‌خواه را باید نام ببریم که ازسال ۱۳۱۷ کار خودرا – پس از ده سال تعلیم نزد آقای آذربادگان – آغاز کرد .

او برای توسعه و تکمیل این فن کوشش فراوان بخرج داد وبهمین منظور مسافرت های متعدد به کشورهای خارج کرد . کارهای نقش برگردانی او در زمینه گراورهای رنگی و مشگی معروف است . بیشتر گراورهای رنگی دیوانهای شاعران ایران را او با استادی ومهارت فوق‌العاده خود ساخته است از جملهٔ ابداعات ویژهٔ او در کارگراورسازی می‌توانیم از (ترام و تره)– که کلیشه وگراور توأمان با هم ساخته و چاپ می‌شود – نام ببریم که در کار مطبوعات دارای اهمیت وجلوهٔ خاصی است .

برای تهیهٔ این مطلب ازمآخذ ومطالب آقای زانیچ‌خواه استفاده شد .

در جهان فرهنگ و هنر چه می‌گذرد

فرش ایرانی سدهٔ شانزدهم میلادی[1]

سال گذشته درکاخ سلطنتی واول در شهر کراکو در لهستان نمایشگاهی گشایش یافت که در امر موزه داری در جهان بدعتی گذاشت . این نمایشگاه تنها شامل یك اثر هنری بسیار پرارزش بود که در گذشته یکپارچه بوده وامروزه‌دوتکه شده وبدو موزه تعلق گرفته است. پس ازسالهای دراز جدائی این دوقطعه برای کوتاه زمانی به مصداق سخن مولانا :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید هم طریق وصل خویش

در کنارهم گذاشته شدند .

این اثر هنری پرارج فرشی است ایرانی ازربع دوم قرن شانزدهم که نیمی از آن اینك بیش از ۱۸۰ سال که در واول و نیم دیگر در موزه هنرهای تزیینی پاریس است . این دوقطعه را اول درکاخ واول و سپس درخانهٔ یونسکو درپاریس درکنار هم به نمایش گذاشتند .

متن این فرش نمودار باغ بهشت است با درختان سرو وآلبالوی پوشیده از گل‌ونی وگلهای گوناگون و جانوران شیر وپلنگ و خرس ومیمون وگوزن وآهو که به‌بهترین گونه‌ای نشان داده شده است . ضمناً ققنوس که از جانوران افسانه‌ای چین است درآن بس نیکو نگاشته شده است . ودر میان فرش یك ترنج است چهارگوش با تزیینات فراوان با دوسرترنج در دو سوی آن حاشیه فرش با درختان خرما و بته‌های گل وآهوان خفته وپرندگان بال‌گشوده آراسته شده است . این فرش در سطح هنری بسیار عالی است با تصور هنرمندانهٔ قوی و ظرافت شکلها وطراحی وهماهنگی شگفت رنگها زمینهٔ متن به رنگ‌زرد طلائی است وزمینهٔ درون ترنج و حاشیه به رنگ لعلی است .

به احتمال فراوان این فرش دراواخر سده شانزدهم در کارگاههای شاهی تبریز که درآن هنگام پایتخت ایران بود بافته شده است ویادگار دوران اوج هنر ایران به ویژه در بافت فـرش در آغاز سرکار آمدن صفویان است . همه کارشناسان هنرخاورنزدیك اذعان دارند به اینکه این فرش شاهکار هنری است . تادیوزمانکوسکی کارشناس هنری بلند پایه لهستانی این فرش را یکی از برجسته‌ترین آثار درتاریخ هنرتزیینی نه تنها ایران بلکه سراسر جهان می‌داند . پروفسور پوپ در «بررسی هنر ایران» آن را «یکی از کامیابیهای بزرگ تاریخ هنر تزیینی» می‌شمارد . اما دربارهٔ سرنوشت این فرش گمان می‌رود که پادشاه لهستان ژان سوم یا ژان سوبیسکی در جنگی آن‌را به غنیمت گرفته و به گنجینهٔ کاخ واول افزوده باشد . گروهی دیگر حدس می‌زنند که در جنگی که‌درپیرامون وین در سال ۱۷۸۵ با عثمانیان درگرفت ودرآن یکی از سرداران بزرگ لهستان هم شرکت داشت به دست لهستانیان افتاده وسپس به کلیسای بزرگ کاخ واول هدیه شده باشد در رصد اموال این کلیسا از یك فرش «ترك» نام برده شده است .

اما این فرش تا سدهٔ نوزدهم بی‌گمان یکپارچه بوده است . آشکارنیست که دقیقاً درچه زمان این کارشده باشد . نیمی ازآن در ۱۹۰۳ به موزهٔ هنرهای تزئینی پاریس هدیه شد . نیمه موجود درلهستان را آلمانیان درجنگ‌جهانی دوم به غنیمت بردند . وپس‌ازبازگشت آن را در بخش شرقی موزهٔ واول در جناح چپ کاخ گذاشتند .

راز رنگهای ثابت

چندی است که کارشناسان در پی یافتن راز ثابت‌رنگهای آثار تاریخی وبه ویژه رنگ آبی آسمانی در کاشیها ونقاشیها برآمده‌اند .

در آثارهنری کلیسای ملداوی که به سبك بیزانس پرداخته شده بررسیها کردند ودریافتند که‌برخلاف تصور رنگهای ثابت کهن به جز رنگ سیاه‌که با کمك ذغال چوب تهیه می‌شد ازمواد گیاهی نبوده واز معدنیات ترکیب می‌شده. رنگ آبی آسمانی که‌دراین‌کلیسا به کاررفته چیزی نیست جز کاربنات مس که بر زمینه ای سیاه زده شده است . همچنین هنرمندان رومانی از ترکیبی ازپنیر گاوی وآهك بهره می‌گرفتند .

۱ – **درتهیهٔ مطالب این بخش ازبسیاری منابع وازجمله ازخبرنامهٔ یونسکو بهره‌گرفته شده‌است .**

یادآوری

درص ۵۵ شمارهٔ ۸۱ این مجله مقالهٔ «تل ابلیس» متأسفانه در زیر عنوان «درجهان‌فرهنگ وهنر چه می‌گذرد ؟» چاپ شده بود . جای درست عنوان اخیر در ص ۶۰ شمارهٔ بالا بوده است .

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً در تهران به نقاط زیـــر مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

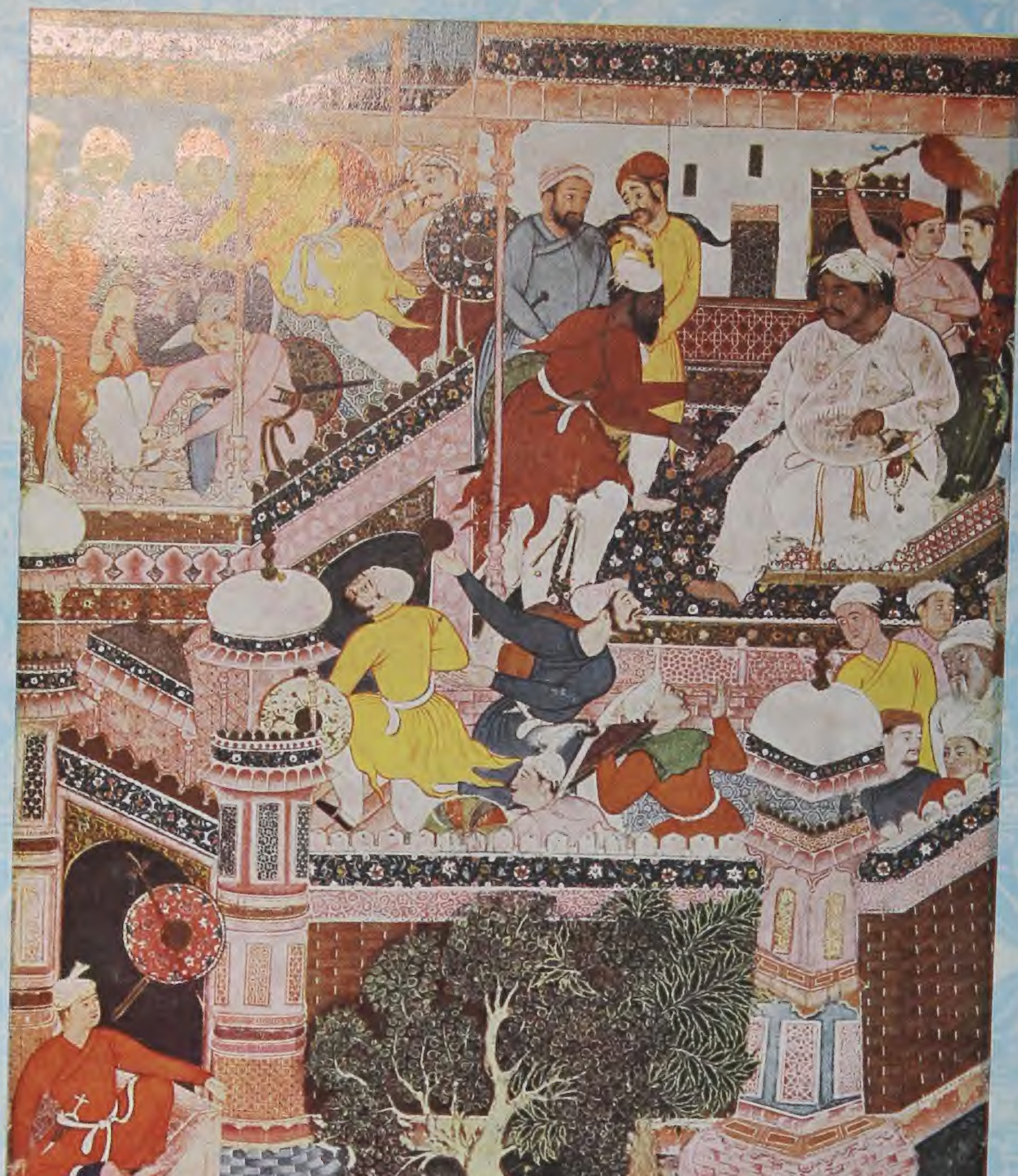
کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

بها ۶ ریال

هنر و مردم



هنر برتر از گوهر آمد پدید

شمارهٔ هشتادوپنجم

Serial Number 85 November 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Pablished by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



یکی ازتصاویر مربوط به‌کتاب حمزه‌نامه

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

آبان‌ماه ۱۳٤۸
دورهٔ جدید – شمارهٔ هشتاد وپنجم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا. خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۶)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکدهٔ هنرهای دراماتیك

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

اکنون که به انواع مختلف کمدی در روم قدیم تا حدی آگاهی یافتیم بی‌مناسبت نیست که دربارهٔ تاریخ زندگی ادبی « پلوت » Plaute کمدی‌نویس معروف آن سرزمین و نویسندهٔ نمایشنامهٔ دختر ایرانی نیز به اختصار مطالبی بیان کنیم .

همانطورکه مردم امروز از نمایشهایی‌که برفریب وخدعه واشتباه بنا شده لذت میبرند مردم روم قدیم هم ازمشاهدهٔ این موضوعها درروی صحنهٔ نمایش مسرور میشدند .

تاریخ ادبیات روم را عموماً ازسال ۲۴۰ پیش‌ازمیلاد شروع میکنند واین همان تاریخی است‌که نفوذ فرهنگ وفلسفه یونانیان درزندگی اجتماعی وهنری مردم روم مؤثر افتاده است . نمایشنامه‌هائی که «پلوت» نوشته همه بشیوهٔ «فابولی پالیاتی» Fabulae Palliatae است ورومی‌ها این اصطلاح را درروم قدیم درمورد کمدیهایی بکارمیبردندکه بنابه اصول کمدی جدید دریونان قدیم نوشته میشد واشخاص بازی درآن لباس یونانی بتن میکردند .

«پلوت» درحوالی ۲۵۴ پیش‌ازمیلاد بدنیا آمده ودرحدود سال ۱۸۴ پیش‌ازمیلاد ازجهان رفته ومشهورترین کمدی‌نویس عصر خود بوده است . افسانه‌های شیرین وپرآب وتابی دربارهٔ زندگی او نقل کرده‌اند . ازجمله گفته‌اندکه درجوانی مبالغ هنگفتی پول ازطریق بازی درنمایش بدست آورده وبا مؤسسات بازرگانی خارجی به تجارت مشغول شده ولی زیان‌دیده وورشکسته شده وبی‌پول وبینوا به شهر روم پناه برده ودرضمن اینکه درآسیایی بکار مشغول شده بنوشتن نمایشنامه پرداخته است .

با وجود اینکه مورخان متأخّر قسمتهایی ازاین افسانه را ردکرده‌اند بهرحال بصیرت کامل «پلوت» درنمایشنامه‌نویسی ومراقبت او درتنظیم صحنه‌های کمدی ، با رعایت دقیقترین اصول فنی وعلائم ونشانه‌هایی‌که درآثارش حکایت ازاطلاعات وسیع او درانواع سبکهای کمدی متداول آن زمان میکند همه‌گواه براینست‌که مدتی طولانی با صحنه ونمایش سروکار داشته وبه احتمال قوی سالهایی در اوان جوانی درکمدیهای «فرس» Farce که تحت عنوان «فابولا اتلانا» Fabula Atellana معروف بوده بازی‌کرده است . این نوع کمدی عبارت بود ازنمایشهای کوتاه خشن روستایی ، توأم باآواز ورقص‌که اشخاص‌بازی درآن‌افراد ثابت ، قراردادی‌ازطبقات مختلف جامعه بودند . درست مثل نمایشهای روحوضی ماکه درآن افراد معینی ازقبیل حاج‌آقا ونوکر عیّار وسیاه وغیره شرکت دارند ، اشخاص عمدهٔ بازی دراین نمایشها عبارت بودند از «ماکوس» Maccus که دلقك ابلهی بود و «بوکو» Bucco که موجودی فربه وپرخور وخودستا بود و « پاپوس » Pappus که پیرمرد خرفی بود و « دوسه نوس » Dossennues

که حیله‌گری شیاد و گوژپشتی‌بود[1]. این نوع کمدی ازدوره‌ای بسیارطولانی درروم رواج ورونق داشته وحتی مدتها بعد ازاینکه انواع دیگر تئاتر در روم ازمیان رفته همچنان مورد علاقه عامهٔ مردم بوده است. ازآنجاکه این نمایشها ابتداء درشهر «اتلا» Atella واقع درناحیهٔ «کامپانیا» Campania رواج گرفته بدین نام نامیده میشده است.

این نمایشنامه‌ها عموماً خیلی‌کوتاه بوده وازسیصد مصراع تجاوز نمیکرده وصحنه نمایش عموماً درمناطق روستایی انتخاب میشده وموضوع آن هم حیله‌گری وخدعه وارتباطهای منافی عفت وازاین قبیل مسائل بوده است.

محققان معتقدندکه «پلوت» دراین نمایشها بازی «ماکوس» را، که دلقك خرفی‌بوده بعهده میگرفته وبعداً همین‌کلمه را بصورت «ماکسیوس» Maccius بعنوان نام دوم برای خود انتخاب‌کرده است[2].

گفته شده‌است‌که «پلوت» یکصد نمایشنامه نوشته وبیست‌ویکی ازمجموع کمدی‌هایی را که بدو منسوب است بطورمسلم بقلم وی میدانند.

نمایشنامه‌های «پلوت» را نباید با معیارهای جدید سنجید زیراکیفیت برگزاری نمایش درروم قدیم، هم با راه و رسم برگزاری نمایش دردورهٔ معاصرتفاوت فاحش دارد وهم با شیوهٔ نمایش دریونان درسدهٔ پنجم پیش‌ازمیلاد. رومیها درجشنهایی‌که درطی سال برای بازیهای مختلف میگرفتند وآنها را «لودی»[3] Ludi مینامیدندگاهی بدادن نمایش نیز میپرداختند. این نمایشها درآغاز بین پنج تا نه روز وقت میگرفت ولی‌کم‌کم به چهل روز رسید. هرگاه دربرگزاری این بازیهاکه جنبهٔ شعایر مذهبی داشت نقص وایرادی پیدا میشد قضای آنرا بجا -

---

۱ – مطالعهٔ دقیق‌انواع مختلف‌کمدی روم قدیم از دولحاظ برای دانشجویان ادبیات دراماتیك درایران ممکن است مفید باشد. یکی ازلحاظ مطالعاتشان دربارهٔ کمدی درقرن شانزده وهفده درکشورهای اروپاکه تحت نفوذکمدی روم بوجود آمده است ویکی هم ازلحاظ شباهتهای زیادی‌که این‌کمدیها ازجهات مختلف با نمایشهای روحوضی ما دارد. با ارتباط سیاسی ونظامی وفرهنگی واجتماعی‌که طی متجاوز ازشش هفت قرن بین دوکشور پهناور وعظیم ایران و روم وجود داشته، کیفیت انتقال این نوع نمایش به ایران نه‌تنها بعید بنظرنمیرسد بلکه حتمی است.

۲ – Nomen رومیها درقدیم سه نام برای‌خود انتخاب میکردندکه دومی‌درحقیقت نام قبیلهٔ ایشان‌بود.

۳ – بنظر این نویسنده کلمهٔ لوطی وهمچنین‌کلمه لوده‌که بیشتر درفارسی معمول است وهردو بمعنی مسخره ومضحك ودلقك بکار میرود ازاین‌کلمه «لودی» گرفته شده است ومنسوب ساختن لوطی به لوط برادرزادهٔ ابراهیم خلیل‌الله وقوم لوط بنظرصحیح نمی‌آید.

می‌آوردند. شاید هم علاقهٔ مفرطی که مردم باین نمایشها ازخود نشان میدادند موجب تکرار آنها میشده است. نمایشنامهٔ «سرباز لافزن»[4] ازنوشته‌های «پلوت» بقدری مورد علاقه وتوجه واقع شدکه دریك جشن هفتاد مرتبه تکرار شد.

اما نمایشنامهٔ «دختر ایرانی» کمدی سرگرم کننده‌ایست که اشخاص بازی درآن همه ازافراد بسیار پست وحقیر جامعهٔ قدیم روم انتخاب شده‌اند یعنی چند غلام ویك برده فروش ودلال محبت ویك انگل یا مفتخوار جامعه ویك زن روسپی وازاین قبیل. داستان نمایش دربارهٔ فریب خوردن یك دلال محبت، وشیادی وحیله‌گری یك غلام باکمك یك انگل ودختر اوست. عده‌ای ازمحققان معتقدندکه این نمایشنامه دراصل متعلق به یك نویسندهٔ یونانی بوده‌که هنوز شناخته نشده و «پلوت» طبق معمول داستان را از وی اقتباس کرده است.

نمایشنامهٔ دختر ایرانی درپنج پرده تنظیم شده‌است باین شرح:

پرده اول – صحنهٔ واقعه درشهرآتن درجلو خانهٔ شخصی اتفاق می‌افتدکه درسفر است وغلامش «توکسیلوس» **Toxilus** نام ازخانه‌اش حفاظت میکند. این غلام دلباخته یك زن روسپی است بنام «لمنی سه له نیس» **Lemniselenies** که دراختیار دلال محبتی است بنام «دوردالوس» **Dordalus**. اینها همه درهمسایگی یکدیگر زندگی میکنند.

«توکسیلوس» برای رسیدن به وصال زن روسپی نیازبه‌پول‌دارد. رفیقش «ساگاریستیو» **Sagaristio** که او نیز غلام است قول میدهدکه برای وی پول تهیه‌کند.

دراین موقع «ساتوریو» که انگل «توکسیلوس» است وارد میشود. «توکسیلوس» حیله‌ای طرح میکند باین شرح: باین مرد پیشنهاد میکندکه دختر خودرا برای مدتی به وی قرض بدهد. انگل می‌پذیرد سپس درجستجوی مردی برمی‌آیدکه اورا بعنوان یك مرد اجنبی معرفی نماید و وانمودکندکه این مرد یك ایرانی است ودختر مزبوررا ازکشور ایران ربوده وقصد فروش اورا دارد. میخواهد با این حیله دختررا به دلال محبت بفروشد وازپولی‌که باین وسیله تحصیل میکند منظور خودراکه ازدواج با زن روسپی است عملی سازد وبعد درصدد آزاد ساختن دختر برآید.

درپردهٔ دوم – پیغام ونامه‌ای بین «توکسیلوس» و زن روسپی ردوبدل میشود. دراین ضمن «ساگاریستیو» دوست «توکسیلوس» خبرخوشی می‌آورد وآن اینست‌که اربابش به او پول داده‌که چند چهارپا برای او خریداری‌کند ولی او حاضر است پول را دراختیار دوست خود بگذارد و «توکسیلوس» باآگاهی ازاین امکان به معشوق اطمینان میدهدکه‌کارها بزودی سامان خواهد پذیرفت.

درپردهٔ سوم – «ساتوریو» یعنی همان انگل با دخترش‌که به لباس دختر ایرانی درآمده وارد میشود. دختر مایل نیست دراین غائله دخالت داشته باشد ولی موظف است بدستور پدرش عمل‌کند. همه بخانه «توکسیلوس» میروند. دراین‌موقع دلال‌محبت واردمیشود و «توکسیلوس» پولی راکه فراهم شده به وی میدهد.

مقرر میشودکه دختر روسپی ابتدا طبق قوانین جاری‌کشور آزاد شود وبعد تسلیم «توکسیلوس» گردد.

درپردهٔ چهارم «توکسیلوس» دوست خودرا درلباس ایرانی و دختر«ساتوریو» را هم درلباس ایرانی بسوی بندرگاه میفرستد.

برده‌فروش یعنی همان دلال‌محبت وارد میشود و «توکسیلوس» نامه‌ای به وی میدهد. دراین نامه چنین وانمود شده‌که ارباب «توکسیلوس» به غلام خود ازایران نامه نوشته ودرآن سفارش این زن ومرد ایرانی را به وی‌کرده وتأکید نموده است‌که «توکسیلوس» کمك کند تا

---

۴ – این نمایشنامه را آقای محمد پایگاه دانشجوی دانشکده هنرهای دراماتیك بانضمام نمایشنامه دیگری بنام «کوزه طلا» از پلوت بفارسی ترجمه وچاپ‌کرده‌اند.

مرد ایرانی دختری راکه ازایران ربوده بفروشد . برده فروش مایل نیست دختری را بدون داشتن عنوان رسمی خریداری‌کند. ولی دراین موقع‌که دختررا نزد او می‌آورند بقسمی تحت تأثیرزیبائی جمال او قرار میگیردکه فوری برای خریداری او آماده میشود وپول را دراختیار فروشنده دختر میگذارد وفروشنده پس‌ازگرفتن پول فی‌الفور خارج میشود . دراین موقع «ساتوریو» داخل میشود و ادعای دختر خودرا میکند و تهدید مینمایدکه برده فروش را به دادگاه خواهدکشید .

درپردهٔ پنجم «توکسیلوس» مجلس جشنی برای خود ومعشوقش ودوستش فراهم‌کرده است . برده‌فروش داخل میشود وازاینکه پولش را ازکفش درآورده‌اند خشمگین است . ولی رفیق «توکسیلوس» راکه بصورت فروشنده دختر به لباس ایرانی درآمده بود میشناسد وقبول میکندکه فریب خورده وصحنه با خنده وشادمانی پایان می‌یابد .

حال بی‌مناسبت نیست چندکلمه هم دربارهٔ ارزش واهمیت ادبی وفنی این نمایشنامه بیان کنیم :

این‌نمایشنامه ازآغاز تاانجام پراست ازگفتگوهای پرطنز ولطیفه‌های سنجیده وهمانطور که ازمردم این طبقه انتظار میرود عبارات رکیك وحتی قبیح هم البته درآن فراوان است . عبارات زیرکانه وصریح وپرهیجانی‌که بین خدمتگزار زن روسپی وغلامبچهٔ «توکسیلوس» (درصحنهٔ دوم پرده دوم) ردوبدل میشود بهترین نمونه حاضرجوابی ونکته سنجی درآثار«پلوت» است . «پلوت» مخصوصاً این دوموجود راکه وجودشان درمتن داستان‌کاملاً ضروری نیست بعنوان واسطه بین عاشق ومعشوق بواقعه افزوده است تا با مکالمات تند وپرطنز ایشان تماشاکنان را بیشتر محظوظ سازد . انگل دراین نمایشنامه ونمایشنامه‌های دیگر«پلوت» وسایرنویسندگان رومی همانست‌که دربعضی ازنمایشهای روحوضی ومخصوصاً دررقصهای قدیم درایران برای تفریح وسرگرمی تماشاکنان بکاربرده میشد . دختر «ساتوریو» جالب توجه‌ترین اشخاص بازی دراین نمایشنامه است . این شخص بازی چه درلباس عادی خود وچه درلباس یك دختر ایرانی بی‌اندازه توجه تماشاکنان را بخود جلب میکند . دختری‌است با شرم ومحجوب واین حالت درمقابل خشونت وفرصت‌طلبی پدرش تضاد مطلوبی بوجود می‌آورد . بازی او درلباس دختر ایرانی درصحنهٔ چهارم پردهٔ چهارم بسیارزیباست . تعبیراتش همه با هوشمندی وظرافت است وآنچه میگوید دوپهلو وپر ازابهام است درحالی‌که هرگز ازبیان حقیقت خارج نمیشود ولی برده‌فروش ازدرك ظرافت ونکته سنجی او عاجز است . باوجود اینکه به اصرار وفشار پدر باین کار تن درمیدهد هرگز ازطریق صحت وامانت وشرافت خارج نمیشود . این دختر درتمام کمدیهای رومی ازهمه مطلوبتر وجالب‌توجه‌تر است .

درپردهٔ چهارم صحنهٔ سوم درنامه‌ای‌که ازارباب «توکسیلوس» رسیده شرح تسخیر شهر «کریستوپولیس» Chyrysopolis بدست سپاهیان ایران وغنائم فراوانی‌که بدست ایشان افتاده است بیان میشود واین ازجملهٔ دلایلی است‌که بعضی ازمحققان را باین معتقد ساخته است‌که این نمایشنامه را قبلاً یك یونانی نوشته است زیرا شهرمزبورکه بعداً «اسکوتاری» نامیده شده وامروزه «اوسکودار» خوانده میشود بندری‌است درساحل بغازبسفر درمقابل‌استامبول . بنابراین چنین نتیجه‌گرفته‌اندکه این نمایشنامه درموقعی نوشته شده‌که ایران تمام سواحل آسیای صغیررا درتصرف خود داشته است یعنی دردوران سلطنت سلسلهٔ هخامنشی .

اما عده‌ای ازمحققان نیزمعتقدندکه چون موضوع خود نامه خیالی وساختگی است محتویات آن نیز باید ساختگی تلقی شود .

یادی از صورتگر



۶۹ سال زیست – ونیم قرن ازاین زندگی پرتلاش درساحل آفتابی وپر الهام دیار شعر گذشت . وصدای اوست که ازاین دیار شورانگیز هنوز میآید ، گرچه دکتر «صورتگر» خود به مرگ پیوسته است. واین صداست که یاد ونام اورا به زمان میسپارد تا زوال را ازآن بزداید...

***

مرگ دکتر لطفعلی صورتگر بعدازظهر روزسوم مهرماه براثر سکته قلبی اتفاق افتاد . با خاموشی او ایران یکی ازعاشقان ادب وفرهنگ خودرا ازدست داد . حاصل این عمرعاشقانه دهها مقاله ورساله تحقیقی و۱۴ کتاب درزمینه‌های ادبی، عرفانی، تحقیقی، تاریخی وترجمه بود...

آنچه همواره در ورای چهره «صورتگر» محقق ومترجم واستاد، جلوه داشت «صورتگر» شاعر بود . شاعری ازدیار شیراز ، عاشق عشق وپرستشگر زندگی وزیبائی . وشعر او همیشه الهامی ازباغهای سرسبز و پرگل و ریحان شیراز داشت :

« هرباغبان که گل بسوی برزن آورد »
« شیراز را دوباره بیاد من آورد »
« آنجاکه گر بشاخ گلی آرزوت هست »
« گلچین به پیشگاه تو یك خرمن آورد »
(برگهای پراکنده – ۱۵۱)

«صورتگر» شاعری بود سخت پای‌بند اصول وقواعد عروضی . معتقد بود که درقالب‌های کهن میتوان منظور ومقصود را به سرحد لطافت بیان کرد . او درحدود ۱۰ هزار بیت شعرسرود ودرتمامی اشعارش حتی یك غزل وجود ندارد ، چراکه عقیده داشت حافظ وسعدی «غزل» را به اوج غنای خود رسانده‌اند ومقابله باآنها به ذوق واحساس والهامی اساطیری نیازمند است ، درحالیکه میتوان راه شعرائی راکه به سبك خراسانی وترکستانی سروده‌اند ، پیمود – وبدینسان باآنکه اهل شیراز بود ، تحت تأثیر اساتید خراسانی شعر گفت وگاه اوج وطراوت خیره‌کننده‌ای به شعر خویش داد .

در «تذکره سخنوران روز» شعرصورتگر اینطور وصف شده‌است :

«قطعات ومنظومات مختلف شاعر که بیشتر دربحری خفیف و درکمال روشنی و روانی است ، اغلب حاوی پند و اندرز و یا توجیه حالات مختلف زندگی‌است که بصورت قصاید ، قطعات و مسمطات ساخته و پرداخته شده است . . .

وی سخنی را می‌پسندد که دربند اصول عروضی و جلال و هیمنه سبك خراسانی و روانی ولطف سخن «سعدی» وعاری ازلغات عربی وترکی باشد . . .»

***



شادروان دکتر صورتگر درمقدمه‌ای‌که برمجموعه اشعارش (برگهای پراکنده) نوشته اتوبیوگرافی روشنی بدست میدهد :

«تربیت نخستین من درخانواده‌ای بوده است‌که‌کمی بضاعت مادی را با زیادی عشق ومحبت جبران میکرد . مادرم ازآنروزکه چیزی بخاطرم مانده مرا با اشعار حافظ وسعدی میخواباند وپدرم عصرها ومخصوصاً روزهای جمعه‌که مرا با خود به‌گردش میبرد ، داستانهای شاهنامه را برایم قصه میکرد وفراموش نمیکنم‌که اولین اثر ادبی راکه به امر او به ذهن سپردم قصیده معروف خاقانی شیروانی بودکه بیاد مداین سروده است .

درمکتب ومدرسه چون ازهمدرسان خود خردسالتربودم وحافظه‌ای به نسبت سن خود نیرومند داشتم مورد توجه آموزگاران ومدیران واقع میشدم وهرکس بعلتی ازمکتب ماکه با شهریه شاگردان اداره میشد دیدن میکرد ، مرا برای خواندن شعر پیش وی می‌بردند . همین سرشناسی طبعاً درمن شوقی بوجود آورده بودکه قصاید مفصل فارسی ودردوران بلوغ قصاید عربی‌وانگلیسی‌وفرانسوی را بخاطر می‌سپردم وهرگز ازاین‌کار احساس خستگی ورنج نمیکردم .

پدرم رفیقی داشت وهروقت بمسافرت میرفت مرا بوی می‌سپرد . این جوانمرد بزرگوار که خون نیکان روزگار دررگهایش جریان داشت ، ازنعمت خواندن ونوشتن محروم بود ، ولی باآن بلندی همت ونیك نفسی‌که ویژه مردم شهرعزیز من است ، هرشب‌که ازکار فراغت پیدا میکرد ، مرا به اطاق پذیرائی خود میخواند وخود درصدر آن روی یگانه‌کرسی‌که داشت می‌نشست ومن درگوشه دیگر اطاق ایستاده وبرای وی قصیده یا غزلی‌که آنروز بحافظه سپرده بودم میخواندم و او سررا باآهنگ تقطیع اشعار حرکت میداد وآفرین میگفت ودرپایان یك ریال‌که درآنروزگار ثروتی سرشار بشمار میرفت ، بعنوان جایزه مرحمت میفرمود .

آزاده مرد قلندر وصوفی خداپرست ونوعدوست تبریزی‌که وی را «داداش» میگفتند وبشکل دوره‌گردی‌کتابفروشی میکرد ، بی‌مضایقه وبدون انتظار دریافت بها هرکتاب تازه‌ای راکه ازتهران برای او میرسید برای مطالعه بمن میداد وازاینکه مانند جوانان لاابالی وبی‌خیال ، اوراق آن‌کتابها درهنگام جنگ وجدال‌کودکانه متلاشی میشد ، خم برابروی مردانه نمیآورد ومانند آن بودکه نهالی جوان را باآب لطف ومرحمت سرسبز وشاداب میکند وازاین‌کار مسرتی معنوی دارد .

ازشگفتی‌های زندگی من اینست‌که من درطول حیات یك دشمن نداشته‌ام وهمه‌کس ازمعلم ودوست ومربی واستاد ورئیس وشاگرد مرا بوجهی مرهون مهر خود ساخته‌اند ، چنانکه امروز اگر بخواهم حساب زندگانی خویش را پس بدهم ، صفحه مطالبات آن سفید وصفحه دیون آن ازاسامی ، سیاه است . کسی ازمن حقی بگردن ندارد ، ولی‌کسانیکه به نحوی بآنها

مدیون هستم بقدری زیادندکه نمیتوان نام آنها را برشمرد: مرحوم فرصت شیرازی وشیخ محمدحسین سعادت وامین خاقان شعله وخلیل بازیار ورحمت وصال وضیاء لشکردانش، درتعلیم فنون شاعری که بی‌مضایقه ومزد انجام میگرفت، مرا رهین خود دارند.

آقای سیف‌الله نواب که درایام جوانی درشیراز معلم ادبیات فارسی بود نخستین کسی‌است که مرا با شعرای خراسان آشنا ساخت...».

***

«خوانندگان اشعار من انتظار نداشته باشندکه من عالمی بفراخنای جهان حافظ شیرازی پیش چشم آنها خواهم‌گسترد ویا درخواندن اشعار من روان آنها مانند زمانی‌که اشعار شمس تبریزی را زمزمه میکنند، برقص خواهد افتاد واز ابدیت ودستگاه بیچونی وعرفان وجهان حقایق خبری درست خواهند شنید. دراین اشعار ازعشقهای افروخته وآتشین‌که سربرسوائی میزند وبانگشت نمائی وملامت میکشد وگریه وزاری وسوك وشیون ودیگر اسباب‌کار عاشقان خبری نیست.

جهانی‌که شعرهای من درآن بوجود آمده، همین جهان اعتیادی‌است، بااین تفاوت‌که آسمانش قدری نیلگون‌تر وپاکتر، اختراتش درشت‌تر وفروزنده‌تر، کوه وآبشار ودریا وجنگل ورودخانه‌های‌آن با نزهت‌تر وطرب‌افزاتر، دلبندانش زیباتر وچشمانشان سیاهتر وسحرانگیزتر ولبانشان بوسه پذیرتر است...

واما ازنظر انتخاب الفاظ وقوالب ادبی وسبك بیان‌که نیم دیگر دستگاه ادبی را تشکیل میدهد، من همواره دستور شاعر معاصر انگلیسی (وامریکائی) «ت. س. الیوت» را پیروی میکنم‌که‌گفت: «هرکس شاعری را حرفه خود میداند باید روزی چند ساعت دردفترخویش بمطالعه وتمرین وانتخاب الفاظ بپردازد، تا روزی‌که ذوق ازموضوعی الهام‌گرفت اسباب‌کارش کند وشکسته نباشد وکلمات وتعبیرات بدون دشواری از سرکلکش جریان پیداکند.» چون کلمات اساس‌کار شاعری‌است، قاعده من این بوده وهست‌که‌کلمات بی‌پدر ومادر را بکناری نهاده، آنهائی را برگزینم‌که ازخانواده اصیل ایرانی باشند ودردست رودکی وشعرای خراسان ورزیده شده وسعدی وحافظ آنرا بآب لطافت جلا داده باشند. من‌کلمات عربی وتعبیرات فرنگی وترکی ومانند اینها را شایسته خدمتگزاری بارگاه شعر نمیدانم. بنظرمن ادبیات فارسی نگاهبان ملیت وفرهنگ باستانی ماست وهرگونه تجاوزی‌که به این ملیت بشود وهرکلمه بیگانه‌که هنوز ملیت اصلی خویش را ازدست نداده وایرانی نشده، درزبان شعر واردگردد، مایه سرافکندگی کسانی‌است‌که خامه استادان بزرگ سخن پارسی را برداشته و بربالش آن سخنوران نامدار تکیه زده‌اند...»

***

آثار دکتر «صورتگر» باوجودگونه‌گونی ظاهری، محور و اصل مشترکی دارد وآن ادبیات است. وبیشترین توجه او به ادب پارسی‌است، چراکه او ادبیات ایران را قله‌ای شکوهمند ونامتناهی میدانست ومعتقد بود معیارها و ارزشهای‌ادبی موجود در ارزیابی این‌دریای پرخروش وپرعمق رسا نیست. این سخن از اوست‌که:

«ذوق شعرای ایران را هرگز نمیتوان با قواعد وقوانین غیرقابل انعطاف ادبی اندازه گرفت ودرهردوره‌ای‌که به‌آثار سخن سرایان بزرگ این‌کشور بنگریم می‌بینیم به هرگونه توصیف‌که‌کرده‌اند توانائی شگفت‌آوری داشته‌اند واگر ازدیدار مناظرطبیعی مانند «شمس‌الدین محمد حافظ» یا «ناصرخسرو قبادیانی» بجهان یادها وخاطرات توجه‌کرده‌اند ویا مانند «سعدی» شیرازی و «کسائی» و «بشار مرغزی» بخلق‌نمودارها پرداخته‌اند ویا چنانکه منوچهری دامغانی کرد، جزئیات مناظررا با دقت وموشکافی بسیار شرح داده‌اند، همیشه نیروی خلاق آنها

ازچشمه سار ذوق سلیم وجمال‌پرست آنها مایه وتوشه‌گرفته است . . .»[1]
صورتگر دراکثرآثارش ، بررسی وتحلیل وتصویری از ادب پارسی ، ادبی‌که بنظر او قواعد وقوانین بی‌انعطاف‌گنجایش آنرا ندارد ، بدست میدهد . اینست فهرست آثار او :

۱ – سخن سنجی
۲ – عناصر موجود در ادبیات پارسی
۳ – سخنانی چند ازنویسندگان باختر
٤ – برگهای پراکنده (مجموعه اشعار)
٥ – ادبیات توصیفی ایران
٦ – ادبیات غنائی ایران
۷ – تجلیات عرفان در ادبیات فارسی
۸ – اصول علم اقتصاد .

احاطه شادروان صورتگر به زبان وادبیات انگلیسی ، به او مجال داد تا دامنه‌کوشش خویش را به ادبیات این‌کشور بکشاند وحتی تأثیر ادب پارسی را درادبیات آنگلوساکسن جستجو کند. پایان‌نامه دکترای وی‌که با عنوان «تأثیر ادبیات ایران درادبیات انگلیس درقرن ۱۵ و ۱٦ میلادی» دلیلی براین مدعاست ونیز تألیفات ترجمه‌هایش :

۱ – سبك رومانتیزم درانگلستان
۲ – تاریخ ادبیات انگلیسی به زبان فارسی (درسه جلد) .

ترجمه‌ها :

۱ – مارسیون : والت اسکات
۲ – فاوست : کریستوفر مارلو
۳ – جغرافیای تاریخی ایران . تألیف «لواسترانج» .

پاره‌ای ازمقالات او :

۱ – ترجمه مثنوی . اثر «نیکلسن» (نامه فرهنگستان . ج ٤ . شماره اول) .
۲ – پزشکی درادبیات فارسی (نامه شیروخورشید سرخ . ج ۱ . شماره ۱۰) .
۳ – لطفعلی‌خان ، صورتگر شیرازی (نقش‌ونگار . شماره ۲) .
٤ – نفوذ تمدن ایران دراروپا (ترجمه) راه نو . سال ۲ .
٥ – درتکریم پرفسور نیکلسن (روزگار نو . شماره ٤ . ج ٥) .
٦ – مقالاتی درباب خطابه آقای تقی‌زاده راجع به فارسی فصیح (یغما . سال اول) .
۷ – سوگند درادبیات فارسی (مهر . سال ۷) .
۸ – انسانیت ازنظر سنائی (مجله شیروخورشید سرخ . دوره ۳ . شماره ۸) .
۹ – نظری به دیوان سنائی (مجله شیروخورشید سرخ . دوره ٤ . شماره ۱) .
۱۰– پیران ویسه (مجله آموزش وپرورش . دوره ۱۲ . شماره ۱ و ۲) .
۱۱– عظمت مقام فردوسی درنظرشعرای‌فرانسه (تعلیم وتربیت . سال ٤ . صفحه ٦٦۸) .

***

دکتر لطفعلی صورتگر، فرزند میرزاآقاخان شیرازی ، ازخاندان لطفعلی‌خان ، هنرمند ونقاش‌نامی قرن سیزدهم بود . آثار این‌نقاش معروف اینك زینت‌بخش‌موزه‌های‌بزرگ اروپاست.
استاد صورتگر به سال ۱۲۷۹ درشیراز متولد شد . پس‌ازگذراندن تحصیلات ابتدائی راهی هندوستان شد وتحصیلات متوسطه را دراین شهر دنبال‌کرد وآنگاه به ایران آمد و وارد درخدمت دولت شد . درهمانحال‌که بکار اشتغال داشت تحقیق ومطالعه را بشدت دنبال‌کرد ودرایام فراغت ازمحفل علما و ادبای زمان ، به ویژه « فرصت شیرازی » استفاده شایان‌کرد

۱ – ادبیات توصیفی ایران : تألیف دکتر لطفعلی صورتگر .

ومعلومات علم عروض وبدیع را نزد وی آموخت . درهمین حال با «بهار» شاعر نامی معاصر آشنا شد . درباره این آشنائی خود نوشته است :

«مرحوم «ملك‌الشعرا بهار» ازدور بوسیله نامه‌های طولانی خویش باصلاح اشعار ورفع معایب انشائی آثار من کوشش میفرمود» .

لطفعلی‌خان به سال ۱۳۰۶ ازطرف دولت برای ادامه تحصیلات خود دررشته ادبیات وزبان انگلیسی عازم اروپا شد و درمراجعت دردانشکده ادبیات و دانشسرایعالی بتدریس‌پرداخت. باردیگر به سال ۱۳۱٦ برای ادامه وتکمیل تحصیلات عالیه به لندن رفت و با عنوان دکترا بازگشت . سفر به انگلستان زمینه آشنائی اورا با دختری بنام « الیو » فراهم ساخت و این آشنائی به ازدواج انجامید . ثمره این ازدواج يك پسر بود .

دکترصورتگر مدتها سردبیری مجله آموزش وپرورش راکه توسط وزارت فرهنگ منتشر میشد بعهده داشت وهمزمان با تدریس دردانشگاه به فعالیتهای ادبی وفرهنگی خویش ادامه میداد و درمسیر این فعالیت بودکه بارها به‌کشورهای مختلف جهان سفرکرد :

شوروی :

جزو هیأت نمایندگان ایران برای شرکت درنمایشگاه موزه ارمیتاژ .

امریکا :

به سال ۱۹٤٥ – بعنوان عضو هیأت نمایندگی ایران درکنفرانس سانفرانسیسکو .

پاکستان :

به سال ۱۹٥۳ – جزو هیأت حسن نیت .

ونیز به‌کشورهای آلمان ، فرانسه ، انگلستان ، ایتالیا ، مصر ، هندوستان وترکیه سفر نمود ومدت یکسال هم دردانشکده ادبیات‌کلمبیا سمت استادی داشت .

به سال ۱۳٤٦ شمسی درجرگه هیأت نمایندگی ایران برای شرکت درسمینار شاعران پارسی‌گوی تاجیکستان به‌آن سرزمین مسافرت‌کرد . . .

***

صورتگر میگفت :

« شعر فرزند ذوق آدمی‌است‌که درخلق آن شاعر ازکسی منت نبرده و بی‌دستیاری دیگران آنرا بوجود آورده است وپیش وی ازهمه چیز عزیزتر وگرامی‌تر است . . . »

وبرای آنکه با این‌گرامی‌ترین میراث « او » بهترآشنا شویم ، بجای هرتوضیح وشرح وبررسی نمونه‌هائی ازشعرش را مرور می‌کنیم – وبیشتر ازآن :

– یادش‌گرامی باد . . .

مرغ شب

ندانی ز مرغان چرا مرغ شب | ز هستی نشانی جز آواش نیست
بنالد ببستان شبان دراز | تو گوئی که امید فرداش نیست
مر او را یکی آسمانی نواست | اگر چهره مجلس آراش نیست
چه غم گر نداند ز يك نغمه بیش | که در دلکشی هیچ همتاش نیست
بگمنامی اندر زید وز جهان | جز آزاده ماندن تمناش نیست
من‌ومرغ شب‌گر بدین سرخوشیم | کسیرا بما جای پرخاش نیست .

وشعری‌که در رثای محمد قزوینی سرود ، تاحد زیادی وصف حالی‌است ازخودش :

در رثای محمد قزوینی

دریغا که خورشید تابان نشسته | وز آن خاك انده بر ایران نشسته
رها گشته تیری ز شست زمانه | که پیکان او بر دل و جان نشسته

ادیبی بخاك اندرون رخ نهفته به بحر فنا مهر تابان نشسته
ادب بر مزارش بماتم ستاده بسوکش هنر زار و پژمان نشسته
هنرور بمرگش قلم برشکسته سخنگو دریده گریبان نشسته
فری ای گران‌قدر مردی که گیتی ندیدت زمانی تن آسان نشسته
تو برپاس آن گنج تا زنده بودی شب‌وروز همچون نگهبان نشسته
جهان شد پرآواز نام بلندت تو بیمار و درکنج تهران نشسته
بخوان نوالت پی ریزه خواری گروهی زگبر و مسلمان نشسته
فرو برده سرها بکرنش که آنجا گرانمایه‌ای برسر خوان نشسته
یکی جشن برپای بینم بمینو کجا خواجه برصدر ایوان نشسته
زبان آور نغز گفتار سعدی خداوند کلك در افشان نشسته
ستایشگر رادی و قهرمانــی سخن آفرین خراسان نشسته
همان رودکی چنگ در برگرفته کنار بتی نار پستان نشسته
سخن‌گستر سیستان شاد و خندان بهمدوشی سعد سلمان نشسته
همان دختر کعب رخ برگشاده کنارش مهستی غزلخوان نشسته
خوی افکنده برعارض آنسان‌که گوئی ببرگ گلی قطره باران نشسته
تو درمجلس بزم آن نامداران چو یکتا چراغی فرزوان نشسته
گراکنون‌ازاین‌روضه‌رخ‌برگرفتی تن‌آسان و خرم برضوان نشسته
همی بینمت ای سمی پیمبر که با مصطفی شادوخندان نشسته
تو خود زنده جاودانی‌که نامت چو دیهیم برفرق ایران نشسته

مریخ

ای تن سهمناك آتش رنگ روی پرچین‌وتیغ برسرچنگ
ای بلند آسمان ترا درگاه وی رواق فلك ترا اورنگ

***

بشکند پشت روز را چو بقهر شب یکزخمی دراز آهنگ
چرخ پوشد بتن پرند کبود تیره گردد سپهر مینا رنگ
اختران پیش پیش موکب تو زده برطاق نیل فام کرنگ
ازکنار افق درخش آری دل پر اندیشه چهره برآژنگ
تا بمیدان آسمان نگــری آوری بر بفرق کوه درنگ
با تن پیلوار سهم انگیز نه براو جوشن‌ونه چرم پلنگ
دست بالا زنی بکین‌خواهی کمر انتقام بنــدی تنگ
بس تن زشت‌کار بدخو را بر بسقف فلك کنی آونگ
پیش جواله سپهر آری کیست تا پایش‌آورد درچنگ

***

ای نیالوده با دسائس دهر نامبردار پیکرت را ننگ
دیرگاهی‌است تا بیاسوده است در غلاف شراره بار پرنگ
دور از دور باش آن شمشیر که بشویاد خون‌زچهرش‌زنگ
مردم دیوخوی تیره نهاد ریخته بر بکام خلق شرنگ
همه را دل شکسته از بیداد همه را آبگینه داده بسنگ
روح دانشوران نموده نژند بدسگالان شوم بی فرهنگ
تیره دلشان بسنده‌تر هدفیست بیش‌آن خاره بشکنند خدنگ

سخنی پیرامون روش نگارش فارسی

حبیب یغمائی

شنیدم رساله‌ای انتشار یافته درموضوع این‌که « ط » را درفارسی به « ت » بنویسند. مثلاً : طیران مرغ دیدی را بنویسند : تیران مرغ دیدی . یا طه ما انزلناالقران لتشقی نوشته شود : تاها ما انزلنا . . . این رساله را بنده ندیده‌ام ونخوانده‌ام واین چه می‌گویم نقل قول است ودرضمن پرسشی است ازبنده‌که آیا می‌توان چونین تغییری درخط فارسی داد یا نه ، وپاسخ بنده این است‌که البته و البته نه . می‌دانیم این‌گونه‌کلمات عربی است ما به هیچ روی حق نداریم درکتابت دیگران دخالت‌کنیم وحروفی را به میل خود تغییر دهیم ، اما می‌توانیم وحق داریم کلماتی راکه « ط » درآن است بکلی اززبان فارسی برداریم ومثلاً بجای «طیران» ، «پرواز» را بکار بریم . این هم عیب واشکالی عجیب دارد وآن این است‌که رابطه وبستگی ما را با ادبیات اصیل فارسی قطع می‌کند ومثلاً این بیت حافظ را دیگرنخواهیم فهمید :

«طایر» گلشن قدسم چه دهم شرح فراق — که دراین دامگه حادثه چون افتادم

اما این زبان را می‌توان تحمل‌کرد ، وآن دخالت ناروا را نه .

اگرکتاب‌ها وآثاری‌که ازدیرزمان اززبان وادبیات ما باقی است با اهتمام ودقت زیاد بررسی شود چندان لغات واصطلاحات شیرین واصیل می‌توان یافت‌که نیازی نخواهد بودکلمات عربی را بگیریم ویا املائی غیرمعمول ومعقول بکار بریم . درهمین هفت جلد ترجمه تفسیر طبری‌که بنده مقابله وتصحیح‌کرده‌ام وبچاپ رسانده‌ام لغاتی هست‌که برای ترجمه تحت‌لفظی کلمات قرآن مجید انتخاب شده ، وچون نسخه‌هائی‌که ازاین ترجمه بدست است متفاوت است اتفاق می‌افتدکه برای ترجمه یك‌کلمه ازقرآن چندکلمه فارسی دراین نسخه‌ها می‌توان یافت‌که هریك ازآن‌ها گواهی برلهجه خاص است . اگر ازاین‌کتاب مقدس وکتاب‌هائی نظایر آن به دقت وبا اهتمام لغات واصطلاحات اصیل استخراج شود ، دیگر نیازی نخواهد بود لغات عربی را درنوشته‌ها بکار بریم‌که مجبور به تبدیل « ط » به « ت » باشیم . زیرا همان‌گونه‌که حق نداریم درکتابت‌کلمات انگلیسی یا ژاپونی دخالت‌کنیم درکلمات عربی هم این حق را نداریم ، ودنیای علم وادب بما خواهد خندید .

* * *

تصور می کنم درمجلهٔ دانشگاه اصفهان یکی ازاستادان **تنوین** را هم به نون نوشته بود ، **مثلاً** همین کلمه را **مثلن** نوشته بود ، این خود نیز ازآن تغییرات بسیار نامعقول است ، شما حق ندارید کلمه‌ای اززبان دیگری را به میل ونظرخود ، وبرخلاف صاحبان آن زبان به شکلی دیگر بنویسید . سابقاً بعضی ازنویسندگان به تفنن چنین کتابتی را جایز شمرده‌اند ، اما استاد دانشگاه غیراز متفنن است ، او شاگردانی دارد که بدستور اوکتابت می‌کنند وپیروانی دارد که به راه او می‌روند ، نباید بی‌مطالعه وبی‌دستور مرجعی صلاحیت‌دار (چون فرهنگستان یا وزارت فرهنگ وهنر) به چنین اقدامی دست یازد . اگر شما درزبان فارسی مجتهد وکنجکاو باشید می‌توانید به جای تمام کلمات تنویردار، کلمه‌ای بی‌تنوین بکار ببرید ، بجای غفلةً بگوئید به غفلت ، بجای تدریجاً بگوئید به تدریج یا کم کم ویا اندك اندك . وازاین قبیل کلمات منوّن که با اندك توجهی تبدیل می‌شود .

شگفت این است که بعضی کلمات لطیف وشیرین فارسی را هم با تنوین تلفظ می‌کنند وبسیار شنیده‌ام که بسیاری بجای «ناگزیر» و «بناچار» ناچاراً می‌گویند واین نهایت کج ذوقی ونادانی است ؛ «تلفوناً» و «تلگرافاً» هم ازاین گونه است که باید گفت «با تلفون» یا «بوسیله تلفون» . . .

خلاصه این که زبان فارسی ، دامنه‌ای وسیع دارد و در بسط و نیرو و بیان معانی ازهیچ زبان زنده جهانی کمتر نیست . اگر نظر صاحب‌نظران طرد کلمات بیگانه است بی‌محابا وخودسرانه نباید باقدام واهتمامی زبان‌بخش دست زد . مؤسسه‌ای چون فرهنگستان باید واعضائی کتاب خوانده وفاضل ، بیرون ازتعصبات جاهلانه که بنشینند وبحث کنند ودلایل وشواهد اقامه فرمایند وکلماتی اصیل وملایم طبع برگزینند . گذشته ازانتخاب کلمات روش کتابت و قطع و وصل ترکیبات ، وقواعدی دررسم خط نیز از اهم فرایض است واین کارهای دقیق به عهدهٔ فرهنگستانی بارور وبا نیرو است . وهرگونه عمل فردی را باید بکلی مردود شناخت .



امثال و حکم

مهدی پرتوی

«اگر آب نداشته باشد نان که دارد»

بعضیها دراموریکه مربوط بآنها نیست دخالت واظهار عقیده میکنند. اتفاقاً گاهی عقیده ونظریهٔ آنها درامری اظهار میشود که ازآن فایده میبرند واگر برطبق همان نظریات و عقاید اقدام شود برای اظهارنظرکنندگان نه تنها مفید فایده نیست بلکه متضمن زیان وضرر نیز خواهد بود. پاسخ ایندسته مردم همانستکه درعنوان مقالت آمد: اگر آب نداشته باشد نان که دارد.

اما ریشهٔ تاریخی ضرب‌المثل بالا:

راجع بحاجی میرزا عباس ایروانی معروف بحاجی‌میرزا آغاسی صدراعظم محمدشاه قاجار در مقالهٔ «دلو حاجی میرزا آغاسی» که قریباً دراین مجله درج میشود فی‌الجمله اشارتی رفت که در برنامهٔ این مرد دو موضوع توپ‌ریزی وحفرقنوات درصدر مسائل قرار داشت. افزایش توپ را موجب تقویت ارتش و حفر قنوات را عامل اصلی توسعهٔ کشاورزی میدانست، هروقت فراغتی پیدا میکرد بسراغ مقنیان میرفت وآنهارا در حفر قنوات عدیده تشویق وترغیب میکرد. اگرچه بیدل ویا بقولی یغمای جندقی این شعررا دروصف حاجی میرزا آغاسی سروده است:

نگذاشت برای شاه، حاجی درمی
شد صرف قنات وتوپ هر بیش‌وکمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی
نه لشگر خصم را ازآن توپ غمی

ولی دوبیتی بالا درمورد توپ‌ریزی حاجی اگر تاحدی واقعیت داشته باشد دورازانصافست که سعی وتلاش ویرا درحفر چاهها وقنوات عدیده بمنظورتوسعه کشاورزی درایران‌آنچنان خالی از فایده بدانیم که مزرعهٔ دوست را از آن آب نم ونصیبی نرسیده باشد.

راستش‌اینست‌که غالب حومهٔ طهران هنوز از رهگذر قنوات دایر حاجی میرزا آغاسی مشروب میشوند واگر بسایر قنوات کور و ازکار افتاده هم توجه میشد از حیز انتفاع نمیافتادند.

باری. میگویند روزی حاجی برای بازدید یکی‌ازقنوات رفته بود تا از عمق مادرچاه[1] ومیزان آب آن آگاهی حاصل کند.

مقنی اظهار داشت: تاکنون بآب نرسیدیم وفکرنمیکنم دراین چاه رگهٔ آب وجود داشته باشد.

حاجی‌گفت: بکارتان ادامه بدهید و مأیوس نباشید.

چند روزی ازاین مقدمه گذشت، مجدداً حاجی میرزا آغاسی بسراغ آن چاه رفت واز نتیجهٔ حفاری استفسار نمود. مقنی موصوف که بحسن تشخیص خود اطمینان داشت در جواب حاجی گفت:

قبلا عرض کردم که کندن چاه دراینجا بیحاصل است وبآب نخواهیم رسید.

حاجی میرزا آغاسی باظهارات مقنی توجهی نکرد و گفت:

بازهم حفرکنید وبجلو بروید زیرا بالاخره به برگهٔ آب خواهید رسید.

دفعهٔ سوم که حاجی میرزا آغاسی برای بازدید چاه مادر آمده بود مقنی سر بلند کرد و گفت:

حضرت صدراعظم: بازهم تکرار میکنم‌که این چاه آب ندارد وتلاش ما بیفایده است. خوبست از ادامهٔ‌حفاری دراین منطقهٔ بی‌آب وعلف خودداری شود. این زمین آب ندارد.

حاجی میرزا آغاسی‌که درتوپ‌ریزی وحفرقنوات عشق عجیبی داشت وگوشش دراین دو مورد بحرف نفی بدهکارنبود با شنیدن جملهٔ اخیر مقنی ازکوره دررفت وفریاد زد:

احمق، بتوجه مربوطست که‌این زمین آب ندارد. اگر برای من آب نداشته باشد برای تو که نان دارد؟

---

۱ – چاه بزرگی‌که درابتدای قنات حفر میکنند وآب چاه را بوسیلهٔ قنات بشهر وآبادی میرسانند.

مقنی دیگرحرفی‌نزد وبتلاش خود ادامه‌داد تاهمانطوریکه خود بنان رسیده بود حاجی میرزا آغاسی را بآب رسانید .

« اَلکی »

کارهای بیدوام وثبات و همچنین اعمال ظاهری راکه حقیقتی نداشته باشد الکی گویند . این اصطلاح درمورددروغ ودروغگوئی هم بکاربرده میشود وبطورکلی هرچه‌که واقعیت نداشته باشد ومتکلّم یا عامل عمل تظاهر بحقیقت وراستی کند دراصطلاح عامیانه گفته میشود «الکی میگوید» یا بعبارت‌دیگر «کارهایش الکی است» . ضرب‌المثل الکی مترادف «کشکی» وریشه وعلت تسمیهٔ آن بشرح زیر است :

اَلَك را بقول مرحوم دهخدا : مویز – تنگ‌بیز – پرویزن–آردبیز هم‌میگویند. الك‌ازسیمهای‌باریك بافته‌میشودو مانند غربال ولی سوراخهای آن کوچکتر است بهمین جهت هرچیز که از آن بگذرانند بیختهٔ آن بسیار نرم است . در بعضی ممالك الك موئی هم معمول است که از موی یال یا دُم اسب میبافند . سابقاً که الك سیمی معمول نبود ویا اصولا در نقاطیکه الك سیمی نداشتند پارچه‌های بسیار نازك پنبه‌ای را مانند الك سیمی بچوب وصل میکردند و آرد و سایر اشیاء نرم را بمنظوربیختن ازآن عبورمیدادند . درکتاب «شرح زندگانی من» راجع بعلت تسمیهٔ الکی چنین آمده است :

«پارچهٔ پنبه‌ای البته نه حاجب ماوراء بود ونه دوام و قوامی داشت بهمین مناسبت پارچه‌های نازك بیدوام را هم الکی میگفتند . کم‌کم معنی مجازی الکی را منبسط کرده امروز در اصطلاح عامیانه این توصیف را بکلیهٔ چیزهای بیدوام وبی‌ثبات وبی ترتیب وبی‌تناسب و بیموقع و حتی اخبار بی اصل هم میدهند»[۲] .

چون قدمت پارچه‌های نازك‌که برای بیختن بچوب وصل میکردند قطعاً بیشتر و پیشترازالك سیمی است بنابراین گمان میرود واژهٔ «الك» ناظر بر همان پارچه‌های نازك است‌که قبلا بمنظور بیختن بکار میرفت . مؤید این فرضیه آنکه بعدها چون نوع سیمی آن ساخته‌شد آنرا «الك سیمی» نام نهادند . مقصود اینست که واژهٔ «الك» معنی و مفهوم نوع سیمی نیست بلکه نوع پارچه‌ای و پنبه‌ای است که بعلت نازکی وبیدوامی‌بصورت ضرب‌المثل درآمده است .

«ایراد بنی‌اسرائیلی»

هرایرادیکه مبتنی بر دلائل غیر موجه باشد آنرا ایراد بنی‌اسرائیلی میگویند . اصولا ایراد بنی‌اسرائیلی احتیاج بدلیل ومدرك ندارد زیرا اصل بر «ایراد» است خواه مستند یا غیر مستند برای ایــراد کننده فرقی نمیکند . ایراد بنی‌اسرائیلی باصطلاح دیگرهمان بهانه‌گیری وبهانه‌جوئی است النهایه گاهی ازحدود متعارف تجاوزکرده بصورت توقع نابجا درمیآید . فی‌المثل بنقاشی دستور دهید که تابلوئی از دورنمای قلهٔ‌دماوند برای‌شما ترسیم‌کند ، نقاش بیچاره کمال ظرافت و هنرمندی‌را درترسیم تابلو بکار ببرد وتمام ریزه‌کاریها و سایه‌روشن‌هارا در تجسم قلّهٔ مستور از برف و قطعات ابریکه بر بالای آن قرار دارد کاملاً ملحوظ ومنظور بدارد بقسمیکه جــای هیچگونه ایرادی باقی نماند ولی معهذا طبع بهانه‌جوی شما قانع نمیشود وانتظار دارید که از تماشای این منظره احساس سردی و سرما بکنید! این ایراد را درعرف اصطلاح «ایراد بنی‌اسرائیلی» ویا توقع نابجا گویند .

اکنون ببینیم بنی‌اسرائیل کیانند وایرادات آنها از چه جهاتی شهرت یافت :

بنی‌اسرائیل همان پسران یعقوب و پیروان فعلی دین یهود هستند که پیغمبر آنها حضرت موسی و کتاب آسمانی آنها تورات است . بنی اسرائیل اجداد کلیمیان امروزی و نخستین ملت مُوحد دنیا هستندکه از دوهزار سال قبل‌ازمیلاد مسیح در سرزمین فلسطین سکونت داشته بچوپانــی و صحراگردی مشغول بودند . بنی‌اسرائیل بچند قبیله قسمت میشدند و هرقبیله رئیسی داشت که اورا شیخ یا پدر میگفتند . معروفترین‌شیوخ آنها حضرت ابراهیم بود که پدر تمام اقوام عبرانی محسوب میشود . بنی‌اسرائیل در زمان یعقوب بمصر مهاجرت کردند وبعدازمدتی براهنمائی حضرت موسی بشبه جزیره سینا عازم شدند . چهل سال میان راه سرگردان بودند ، موسی درگذشت ویوشع آنهارا بکنعان رسانید . بعدازفوت سلیمان «۹۷٤ قبل ازمیلاد» دوسلطنت تشکیل دادند یکی دولت اسرائیلی ودیگری دولت یهود . **دولت اسرائیلی را سادگُن° پادشاه آسور ودولت یهود را بُخت‌النصر پادشاه کلده منقرض‌کرد و عدهٔ کثیری ازآنانرا باسارت بردکه بعدازهفتاد سال‌کوروش کبیر بابل را فتح وهمه را بفلسطین عودت داد .**

باری ، پس‌ازآنکه حضرت موسی برسالت و پیغمبری مبعوث‌گردید وآنهارا بقبول دین و آئین جدید دعوت نمود اقوام بنی‌اسرائیل بعناوین مختلفه موسی را مورد سُخریّه و تخطئه قراردادند وهرروزبشکلی‌ازاومعجزه وکرامت‌خواستند. حضرت موسی هم هرچه آنها مطالبه میکردند بقدرت خداوندی انجام میداد ولی هنوز مدت کوتاهی ازاجابت مسئول آنهــا نمیگذشت که مجدداً ایراد دیگری بر دین جدید وارد کرده معجزهٔ دیگری میخواستند . قوم بنی‌اسرائیل سالهای متمادی در اطاعت وانقیاد فرعون بودند واز طرف عمال فرعون همه‌گونه عذاب و شکنجه و قتل و غارت و ظلم وبیدادگری نسبت بآنها

۲ – جلد سوم تألیف عبدالله مستوفی، ذیل صفحه ۲۷۳ .

میشد . حضرت موسی با شکافتن شطّ نیل آنها را از قهر و سَخَط آل‌فرعون نجات‌بخشید «واذفرقنا بکم‌البحر فانجیناکم واغرقنا آل فرعون . . . . . .»[۳] ولی‌این‌قوم ایرادگیربهانه‌جو بمحض اینکه ازآن مهلکه بیرون جستند مجدداً در مقام انکار وتکذیب برآمدند و گفتند : ای موسی . ما بتو ایمان نمیآوریم مگرآنکه قدرت خداوندی را دراین بیابان سوزان و بی‌آب‌و علف بشکل‌وصورت دیگری برما نشان دهی . پس امرالهی‌برابر نازل شد که بر آن قوم سایبانی کند «وظللنا بکم‌الغمام» وتمام مدتی را که در آن بیابان بسر میبردند برای آنها غذای‌مأکولی از من وسلوی فرستاد«وانزلنا علیکم المن والسلوی . . . . . .» .

پس ازچندی از موسی آب خواستند حضرت‌موسی‌عصای خودرا بفرمان الهی بسنگی زد وازآن دوازده چشمه خارج شدکه اقوام وقبائل دوازده‌گانهٔ بنی‌اسرائیل ازآن نوشیدند و سیراب شدند «واذا ستسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجرفانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً . . .» . قوم بنی‌اسرائیل بآنهمه نِعَم ومواهب الهی قناعت نورزیده مجدداً بایراد و اعتراض پرداختند که یکرنگ ویکنواخت بودن غذای من و سلوی با مذاق و مزاج ما سازگار نیست واز تنوع در تغذیه بطعام دیگری احتیاج داریم . بخدای خودت بگو که برای ما سبزی و خیار و سیر وعدس وپیاز بفرستد «من بقلها وقثّائها وفومها وعدسها و بصلها . . . .» . دیری نپائید که در میان اقوام بنی‌اسرائیل قتلی اتفاق افتاد و هویت قاتل لوث شده بود. ازموسی خواستند که قاتل‌اصلی‌را پیداکند . حضرت‌موسی‌گفت خدای متعال میفرماید : اگر گاوی را بکشید و دم گاو را بر جسد مقتول بزنید مقتول بزبان آمده قاتل را معرفی میکند «ان‌الله بامرکم ان تذبحوا بقرةً . . . .» . بنی‌اسرائیل گفتند: ازخدا بپرس که چه نوع گاوی را بکشیم ؟ ندا آمد آن گاو نه پیر ازکارافتاده باشد ونه جوان‌کارندیده «انها بقرةلافارض ولابکرعوان بین ذلك . . .» سپس ازرنگ گاوپرسیدندجواب آمد زرد خالص باشد «انها بقرة صفراءِ» . چون اساس کار بنی‌اسرائیل برایراد و بهانه‌گیری بود مجدداً درمقام اعتراض برآمدند که این نام‌ونشانی‌کافی نیست وخدای تو بایدمشخصات دیگری ازگاو مورد بحث بدهد . حضرت موسی از آنهمه‌ایراد وبهانه خسته شد و مجدداً بکوه طور روی آورد . ندا آمدکه این گاو باید رام باشد ، زمینی را شیار نکرده باشد ، ازآن برای آبکشی بمنظور کشاورزی استفاده نکرده باشند وخلاصه کاملا بی‌عیب و یکرنگ باشد «انها بقرة لاذلول تثیرالارض ولاتسقی‌الحرث . . .» . بنی‌اسرائیل گاوی با این نام‌ونشان را پس ازمدتها تفحص و جستجو پیدا کردند واز صاحبش بقیمت گزافی خریداری کرده ذبح کردند وبالاخره بطریقی کــه قبلاً گفته شد هویت قاتل را کشف کردند .

آنچه گفته شد شمه‌ای از ایرادات عجیب وغریب قوم بنی‌اسرائیل بر حقیقت و حقانیت حضرت موسی کلیم بود که فکر میکنم برای روشن شدن ریشهٔ تاریخی ضرب‌المثل «ایراد بنی‌اسرائیلی» دراین مقالت مختصر کفایت کند .

---

۲ – تمام آیاتیکه دراین مقاله آمده ازسورهٔ اَلْبَقَره است .





۱ – کاسهٔ سفالی لعابدار – قرن سوم هجری نیشابور

معرّفی چند نمونه از ظروف سفالی نوشته‌دار و تاریخ‌دار موزهٔ ایران باستان

پروین برزین



۲ – کاسهٔ سفالی لعابدار – قرن سوم هجری شوش

ظروف سفالی برای رفع نیازمندیهای زندگی ساخته‌میشده وطی قرون تغییرات گوناگون درآنها بوجود آمده است . استادان فن سبکهای متفاوتی درنقاط مختلف بوجود آورده‌اند که این تغییرات تابع تکامل پیشرفت فن سفالسازی بوده‌است، از حیث تنوع سبك و آثار باقیمانده هیچیك ازصنایع ایران نمیتواند با فن سفالسازی برابری نماید .

دراین مقاله به ظروف سفالی دوره اسلام توجه داریم . دورانی که درواقع ادامه هنر ماقبل خود بشمار میرود . این ظروف اکثراً عبارتند از کاسه وبشقاب باندازه‌های کوچك و بزرگ ، انواع کوزه ، جامهای پایه‌دار ، مجسمه‌هائی بشکل انسان وحیوان وپرنده که تزئینات آنها در قرون مختلف با یکدیگر متفاوت است بطوریکه با درنظر گرفتن رنگ ولعاب و تزئین ، تاریخ حقیقی ساخت آنها را میتوان مشخص نمود .



۳ – کاسهٔ سفالی لعابدار – قرن سوم هجری نیشابور



٤ – کاسهٔ سفالی لعابدار – قرن سوم هجری نیشابور

۵ – کوزهٔ زرین‌فام – قرن سوم هجری گرگان



خط نویسی ازجمله روشهائی‌است که برای آرایش‌ظروف سفالی دوره اسلامی بکاربرده میشده وازدیرباز درایران‌معمول بوده ودراین‌دوره بعنوان یك طرح تزئینی بیش‌از ادوار گذشته راه تکامل پیموده است . گاه اغلاطی در نوشته های روی ظروف دیده میشودکه دلیل آن ناآشنائی هنرمند بزبان معمول زمان و یا این بوده که دربعضی موارد صرفاً خط برای مقاصد تزئینی بکاربرده میشده وتوجهی باصل‌عبارت‌مبذول‌نمیگردیده است . خطوطی‌که روی‌ظروف سفالی دوره اسلام دیده می‌شوند عبارتند از انواع خط کوفی ، نسخ ، ثلث ونستعلیق‌که درنهایت زیبائی طرح گردیده‌اند .

خط کوفی :

خط عربی در هنر ایران یك نقش اصلی و مهمی بازی کرده است ، هیچ هنری چون هنر اسلامی ایران تاکنون باین حد بخصوص در اشیاء روزمره از خط وتزئینات خطی استفاده نکرده است و اصولا هیچ خطی چون رسم‌الخطی کــه کوفی نامیده میشود برای‌مقاصد تزئینی بانواع وانحاء مختلف درحدی وسیع و بی‌پایان مناسب نیست . ازنوشته‌هائی‌که روی لوازم خانگی‌باقیمانده نبایستی غافل بود زیرا هزاران‌نقوش‌وخطوطی که برروی این ظروف دیده میشود در واقع بزرگترین خرمن تنوع خط بشمار میروند .



۷ – بشقاب مینائی ری – قرن هفتم هجری



۶ – بشقاب زرین‌فام – قرن سوم هجری شوش

۸ – تنگ زرین‌فام – قرن هفتم هجری گرگان



غالب ظروف منقوش بخط کوفی در نیشابور ، گرگان وشوش ساخته میشده ومتعلق بقرن سوم‌وچهارم هجری میباشند. این ظروف اکثراً دارای زمینه سفید یا نخودی هستند که با تزئیناتی برنگهای قهوه‌ای ، لاجوردی و آجری نموده شده‌اند. گاه زمینه برنگ قهوه‌ای ونقوش برنگ سبز یا سفید نیزدیده میشوند .

هنرمند گاه کلمه « الله » را بنابرمعتقدات مذهبی برای تزئین انتخاب مینموده و زمانی عبارت «برکة لصاحبه» که دعای خیر در حق صاحب ظرف است . نمونه جالب کاسه‌ای‌است کوچك متعلق بموزه ایران‌باستان که بدنه داخلی آن با عبارت فوق در سه نقطه تزیین یافته است . این کاسه با زمینه سفید از نیشابوربدست‌آمده ومربوط بقرن سوم هجری است. (شکل ۱)

نمونه دیگرقدحی است سفالی‌که سطح داخلی‌آن با یك ردیف نوشته بخط‌کوفی برنگهای قهوه‌ای تیره وآجری آرایش گردیده‌است. ازبین عبارات منقوش‌تابحال کلمات برکة لصاحبه والحکم خوانده شده است .

ازشوش نیزکاسه‌ای بدست آمده که دارای زمینه نخودی است با نقش آبی لاجوردی . یك عبارت‌کوفی‌که درسه سطر نوشته شده کف این کاسه را با طرح چهار برگ احاطه کرده است . سه کلمه عربی برکة ، نعمه ، لصاحبه عبارت مزبور را





۹ – کاسهٔ مینائی ری – قرن هفتم هجری

۱۰ – ظرف زرین‌فام – گرگان قرن هفتم هجری

تشکیل میدهد (شکل ۲).

عباراتی دیگر چون «الحرص علامةالفقر» و نظائر آن روی تعدادی از ظروف‌مشاهده میگردد. سازنده علاوه براینکه ازجنبه‌های تزئینی کلمات استفاده نموده کوشش داشته عبارات منتخب‌درعین‌حال‌نوعی‌راهنمای‌اخلاقی نیزباشد. نمونه برجسته آن کاسه‌ایست بقطر۲۶٫۵ وارتفاع ۸ سانتیمتر و زمینه نخودی متعلق بقرن سوم که در نیشابور بدست آمده است. داخل این کاسه با دوردیف نوشته بخط‌کوفی برنگهای لاجوردی وآجری منقوش است وچنانکه گذشت عبارت «الحرص علامةالفقر» در آن خوانده میشود (شکل ۳).

کاسه دیگری باندازه کوچکتر با همین عبارت آرایش گردیده ازنیشابوربدست آمده وزینت بخش گنجینه موزه ایران باستان میباشد (شکل ٤).

روی ظروف زرین‌فام که ساخت‌آنها درقرن سوم هجری معمول‌بوده نیز عبارات و یاکلماتی بخط‌کوفی مشاهده میگردد. از آن جمله کوزه‌ای است با سه دسته‌که قسمت بـالای بدنه خارجی آن با طرح حیوانات در حال حرکت و شاخهای بلند آرایش گردیده ودرقسمت پائین یك ردیف طرحهای شبیه بخط کوفی مشاهده میگردد (شکل ٥).

برپشت بشقابی زرین‌فام از شوش چهاردایره بزرگ که دودایره کوچکتر را احاطه کرده‌اند مشاهده میگردد. درمیان دایره مرکزی کلمه «زادان» (احتمالا نام سازنده ظرف) نقش شده است. با اینکه این بشقاب متعلق بقرن سوم هجری است وغالب ظروف نوشته‌دار این دوره با کلمات و عبارات کوفی زینت یافته‌اند ولی این یگانه کلمه‌ایست که بخط‌کوفی منقوش نگردیده است (شکل ٦).

خط نسخ وثلث

برای کتابت قرآنهای متعلق‌بدوران‌بعدازقرن‌چهارم‌هجری خط نسخ وثلث بکار میرفته‌است. که اوائل در مشرق و شمال ایران متداول گردید و بزودی بجای خط پهلوی مورد استفاده قرارگرفت.

اگرچه خط نسخ از نظر تنوع نتوانسته با کوفی رقابت نماید معذالك مانندکوفی خطی برجسته وبا ابهت مینماید. خط نسخ که ازاواخرقرن چهارم هجری توانسته بود قالب حقیقی خودرا بدست بیاورد خط متداول تا اوائل قرن هفتم هجری بشمار میرفت ولی رفته‌رفته در شیوه وطرزنوشتن ونوع قلمی که بکاربرده میشده تغییراتی حاصل آمدکه مبانی شیوه خط جدیدی بنام ثلث‌گردید.

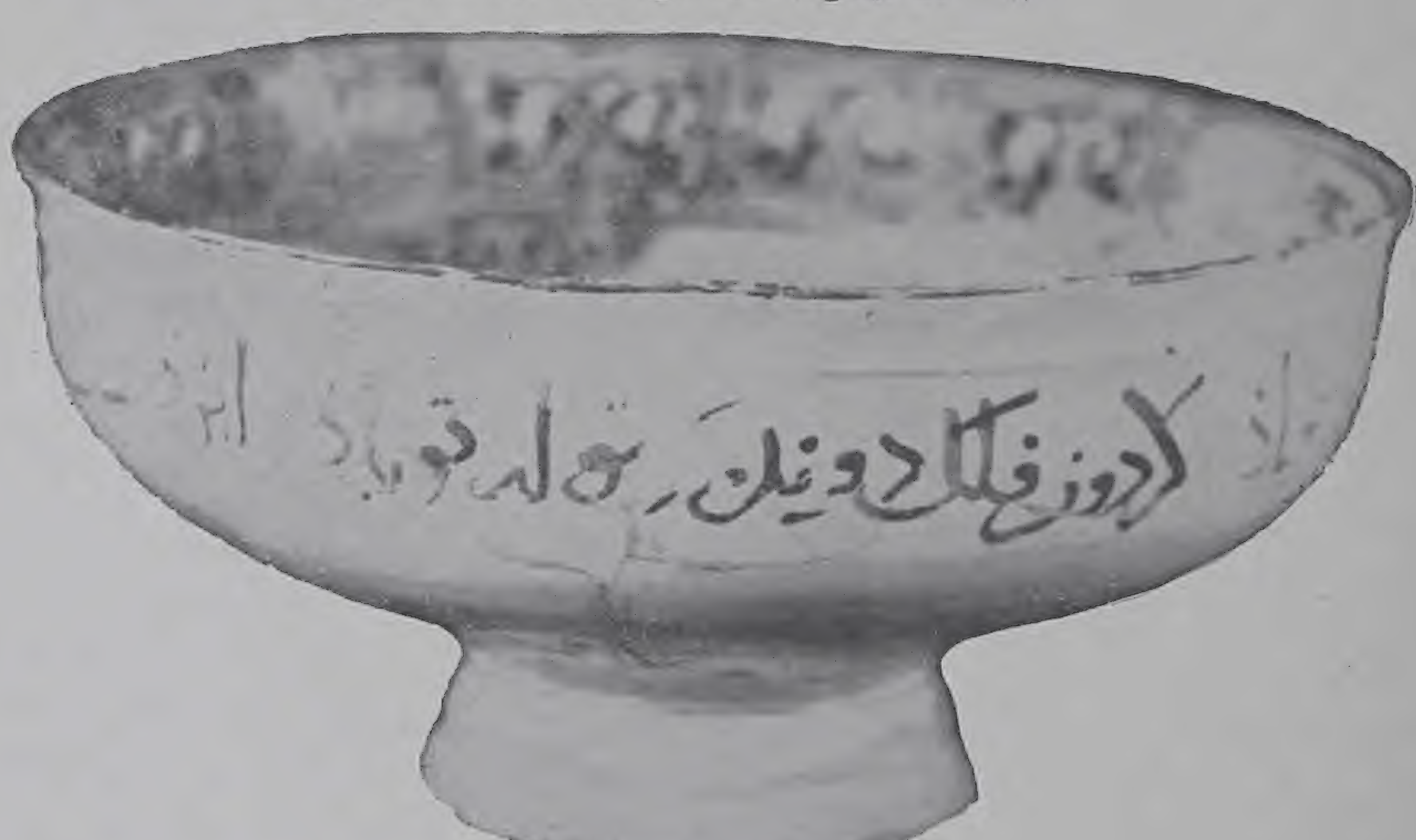


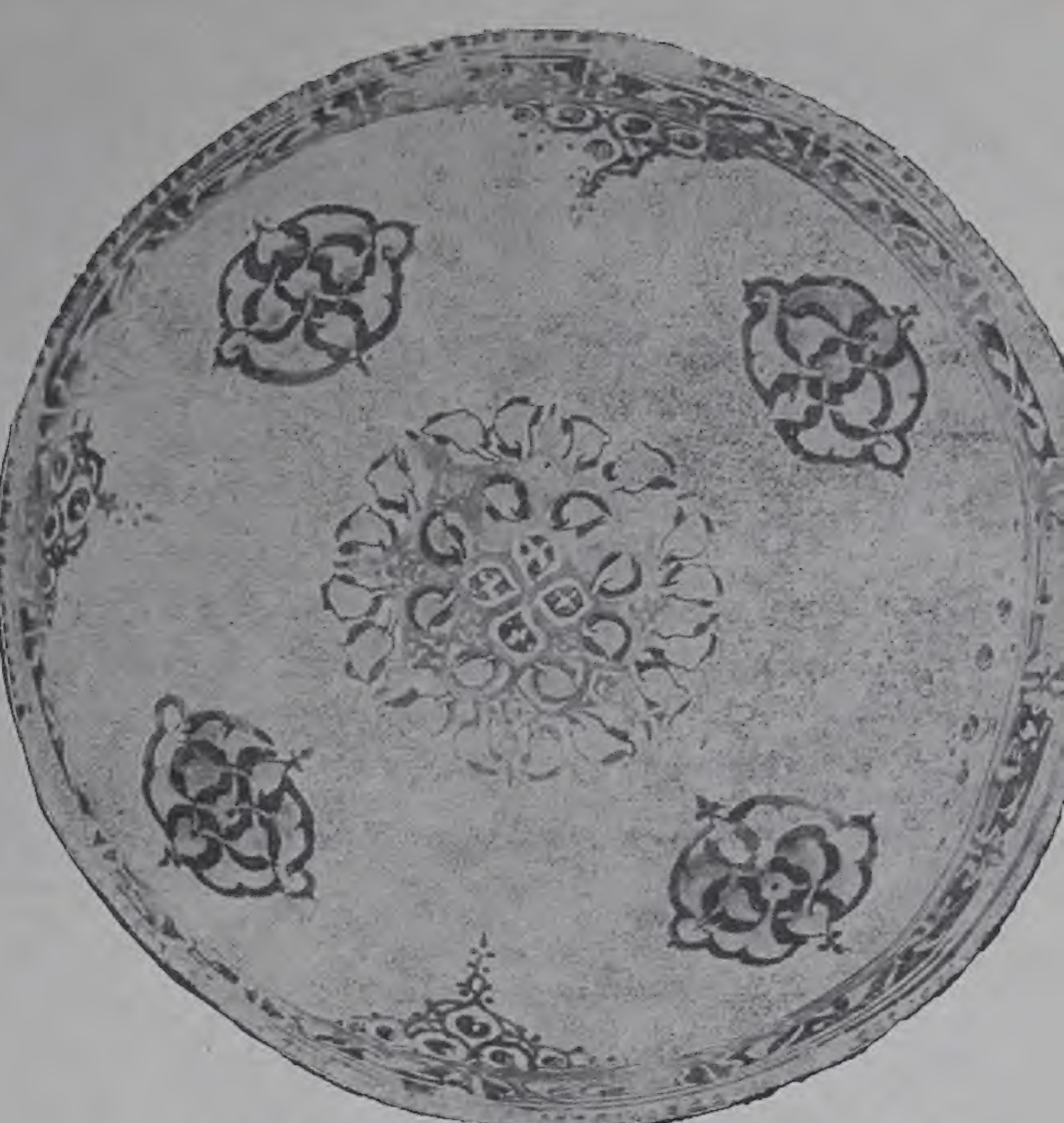
۱۱ – کاسهٔ زرین‌فام – قرن ششم هجری گرگان



۱۲ – بشقاب زرین‌فام – قرن هفتم هجری

۱۳ – کاسهٔ مینائی (قسمت خارج) ری – قرن هفتم هجری





۱۳ مکرر - کاسهٔ مینائی (قسمت داخل) ری - قرن هفتم هجری



۱۴ - قمقمه سفالی بدون لعاب - ساوه قرن ششم هجری

خط نسخ و ثلث چون خط کوفی نه فقط روی کاغذ نوشته شده بلکه جهت آرایش ظروف هم از آن استفاده شده است .

ظروفی که با خط نسخ وثلث زینت یافته بانواع زرین‌فام مینائی ، فیروزه‌ای و سفالی بدون لعاب است واین دونوع رسم‌الخط بطورکلی روی غالب ظروفی که درقرون ششم‌وهفتم هجری ساخته میشده میگردد . محل ساخت ظروف گرگان ، ری ، کاشان و ساوه بوده است .

دراین دوران هنوزهم خط کوفی روی بعضی از ظروف دیده میشود ولی نه تنوع اولیه را دارند ونه عامل اصلی بشمار میروند .

ظروف متعلق بقرن ششم‌وهفتم هجری گاه با عبارات عربی وزمانی با اشعارپارسی تزئین یافته‌اند ودربعضی مواردازهردوی آنها در یکجا استفاده میشده کـه اینك بشرح چند نمونه آن میپردازیم .

عبارات عربی :

روی تعداد زیادی ازظروف سفالی عبارت «العزالدائم ، والاقبال‌الزائد» ونظائر آن خوانده میشود . ازانواع این گروه بشقاب سفالی مینائی پایه‌داریست که از ری بدست آمده و لبه آن با عباراتی بخط کوفی نسخ مانند زینت شده و بیرون بشقاب با عبارات فوق بخط ثلث بقلم سیاه آرایش گردیـده است (شکل ۷) .

نمونه دیگر تنگی است زرین‌فام گردن‌بلند لب‌کنگره‌ای که روی بدنه آن دو ردیف نوشته بخط ثلث مشاهده میگردد . ردیف اول را عبارت «العزالـدائم والاقبال‌الزائد والسعاده والسلامه والبقالصاحبه» تشکیل میدهد . این تنگ ازگرگان بدست آمده ومتعلق بقرن هفتم هجری است (شکل ۸) .

ازانواع ظروف مینائی‌کاسه‌ایست از ری مربوط بقرن ششم هجری با زمینه فیروزه‌ای‌که بعد داخلی آن با عبارات « الدولة والسلامة والنعمة » بخط کوفی بقلم سفید روی زمینه سیاه زینت شده‌است. بیرون کاسه عبارات‌الامیراسپه‌سلار (سالار) الاجل‌العالم نصیرالدین عمادالسلام‌شهاب‌الدوله‌ضرغام الملوك وسلاطین صاحب‌السیف‌والقلم تاج منشیان عرب والعجم ادام‌الله تایده بخط ثلث بقلم سیاه بچشم میخورد (شکل ۹) .

نمونه دیگر ظرفی است مستطیل شکل لب برگشته کمی گود از نوع ظروف زرین‌فام که روی لبه آن عباراتی بقلم نسخ دیده میشود محل ساخت ایـن ظرف گرگان و مربوط بقرن هفتم هجری است (شکل ۱۰) .



۱۵ – کاسهٔ زرین‌فام – قرن هفتم هجری گرگان



۱۶ – کاسهٔ مینائی – قرن هفتم هجری ری

اشعار فارسی :

اشعار منتخب برای تزیین ظرف یا جنبه نصیحت و اندرز دارد و یا مبین احساسات میباشد چنانکه روی کاسه‌ای زرین‌فام ازگرگان متعلق بقرن ششم هجری این اشعار خوانده میشود :

بتارك چرا برنهی تاج آز
چودانی بدین درنمانی دراز

***

بی آنك رسید زوری از ما
یاگشت پریشان دل موری از ما
ناگاه برآورد بدین رسوائی
شوریده سر زلف توشوری ازما

زمان‌ساخت‌کاسه سال ۶۰۸ هجری رقم‌محمدبن‌ابوالحسن المقریزی ذکرگردیده است (شکل ۱۱).

برپشت یك‌کاسه مینائی ساخت ری متعلق‌بقرن هفتم‌هجری یك دوبیتی بخط ثلث بقلم سیاه روی زمینه سفید چنین‌آمده است :

اول همه راه مردمی بنمودی
تا ازمن مستمند دل بربودی

(متأسفانه بیت دوم خوانا نیست).

اشعار زیر نیز زینت‌بخش بشقاب زرین‌فامی است از گرگان :

روی از من چرا نهان داری
ماهی و عادت مهان داری
رخ چون ماه آسمان داری
قد چون سرو بوستان داری
دل تو داری غلط همی گفتند
بی‌گمان . . جـان داری

تاریخ ساخت این بشقاب شوال سنه ثلث وستمائه (۶۰۳ هجری) روی لبه داخلی آن ذکر شده است (شکل ۱۲).

نمونه دیگر کاسه‌ایست مینائی که درکف آن نقشی شبیه گل مینا طرح‌گردیده است . لبه داخلی کاسه با کلمه «الدولة» بطور مکرر زینت یافته وبرلبه خارجی‌کاسه دوبیتی زیرنقش گردیده است :





راست : ۱۷ – کاسهٔ سفالی لعابدار – دوران صفویه
چپ : ۱۸ – کوزه زمینه سفید نقش لاجوردی – دوران صفویه

شادی ونشاط وخرمی کار توباد
اندر دوجهان خدا نگهدار تو باد
گردون فلك دونده . . . . توباد
ایزد . . . . نگهدار تو بـاد

این کاسه درساوه تهیه شده و مربوط بقرن هفتم هجری است (شکل ۱۳).

بر روی تعدادی ازظروف سفالی بدون لعاب نیزکـه ساخت آنها درقرون ششم وهفتم هجری مرسوم بوده اشعار و عباراتی دیده میشود . از انواع آن قمقمه‌ایست با نقش‌قالب‌زده دارای دو دسته که دور بدنه آن با این بیت آرایش گردیده است :

آب خوشتر مرا زباده مـی
لمن‌الماء کل شئی حـی

دروسط قمقمه دوکلمه «عمل ابوالماجد» درون‌یك‌دایره بچشم میخورد (شکل ١٤).

گاه فقط تاریخ ساخت ظرف بوضوح نوشته شده است . از انواع آن کاسه‌ایست زرین‌فام ازکاشان که لبه داخلی با یك ردیف نوشته بقلم سفید روی زمینه طلائی زینت یافته ولـی متأسفانه تشخیص کلمات امکان‌پذیر نیست . در بیرون کاسه تاریخ ساخت آن خوانده میشود . بتاریخ صفر سنه احدوستمائه (٦٠١ هجری) (شکل ١٥).

تاریخ ساخت کاسه مینائی دیگری از ری که لبه داخلی آن با یکردیف نوشته بخط کوفی زینت شده شوال سنه ٦٠٤ ذکر شده‌است (شکل ١٦).

نستعلیق :

یکی ازروشهای معمولی برای تزیین ظروف سفالی‌دوران صفویه خطاطی است با این تفاوت که بجای خط کوفی ، نسخ وثلث خط نستعلیق بر روی آنها مشاهده میگردد . ازانواع ظروفی که اینگونه تزئین شده کاسه‌ایست سفالی با زمینه آبی که داخل آن با طرح یك‌گل ودوبیت شعربخط شکسته نستعلیق بشرح زیر تزیین یافته است .

یارم چو قدح بدست گیرد
بازار بتان شکست گیرد
دربحر فتادیم (کذا)،چو ماهی
تا یار مـرا بشست گیرد

(شکل ۱۷)

نمونه دیگر کوزه‌ایست زمینه سفید نقش لاجوردی که روی بدنه آن طرح چهار بوته گل بچشم میخورد . در بالای این نقوش دوحاشیه با طرحهای تزئینی دیده میشودکه درحد فاصل آنها یك خط نستعلیق وتاریخ ساخت‌کوزه باین شرح نوشته شده است :

درکارگهی «گه» کوزه‌گری بودم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه زکوزه (کذا) برآمد خروش
کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش

سنه ۹۷۰ (شکل ١٨).

ادبیات و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی

نمونهٔ اشعار عهد ساسانی

پژوهندگان و دانشمندان که در دو قرن اخیر درباره فرهنگ وادبیات باستانی ایران بررسیها و پژوهشهائی کرده ، سعی نموده‌اند که نمونه‌هائی از نظم و قطعاتی که بسبك شعر سروده شده بیابند ، تاکنون از روی معدودی کتاب ادبی که از ادبیات کهن باقی مانده ، قطعاتی را منظوم تشخیص داده که بآنها اشاره خواهد شد . مقصود از شعر دراین دوره سخنی بوده که از حیث هجاها (سیلابها) مرتب بوده و درهر بحری مصرعها از یك عده معین هجاها ترکیب یافته باشد . وجود نوازندگان وخوانندگان معروفی در دربار پادشاهان ساسانی مخصوصاً زمان‌بهرام‌پنجم وخسرواپرویز وخواندن و نواختن سرودها و آهنگ‌هائی که به تعداد روزهای سال و حتی اوقات شبانه روز بوده است ، بطور حتم دارای سخنان و اشعاری بوده که از لحاظ سجع لااقل موزون و مرتب بوده است درحالیکه در نمونه‌هائی که در زیر ذکر خواهد گردید قافیه‌بندی هم شده است .

برحسب روایت ابن خردادبه ، باربد خواننده و نوازنده معروف زمان خسروا پرویز درمجلس بزم او اشعاری میخوانده که سه‌بیت آنرا بشرح زیر نقل کرده‌اند :

قیصر ماه ماندا خاقان خورشید
آن من خدای ابرماند کامغاران
ك خواهند ماه پوشند ك خواهند خورشید

که معنی آن بفارسی چنین میشود :

قیصر بماه مانند است و خاقان بخورشید
آن سرور من در کامکاری همچون ابر است
چون‌بخواهد ماه را می‌پوشاند واگربخواهدخورشیدرا[1]

جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد» مینویسدکه : «درنوروز پیش پادشاه آوازه‌خوانی و نغمه های سئوال و جواب و نغمات بهار وتغنیّات دیگری که در آن اخبار و داستانهای پهلوانان و غناهای آفرین و خسروانی و فهلبد (باربد) تغنّی میشد و فهلبد در ایام خسروپرویز بود ازاهل مرو واز نواهای او مدح پادشاه و ذکر فتوحاتش و غزواتش ومجالسش بود واین بمنزله شعر است درکلام عرب‌که بالحان آورده میشد وهر روزی شعری تازه با شیوه نوی درمیآورد.»

عبدالله‌ابن مقفع نوشته است : «هنگامیکه برزویه پزشك، کتاب کلیله ودمنه را از هند بایران آورد ، خسروانوشیروان بسیار خورسند شد و مجلس جشنی برپا کرد و فرمان داد که گویندگان وسخنواران هریك برای این مجلس جشن چیزی بسازند.»

کهنترین اثر منظوم وادبی دردرجه اول قطعاتی از اوستاست ، قسمتهائی از این کتاب مقدس که تا دوران ما باقی مانده از لحاظ اندیشه‌های بلند و تعبیرات دلکش ادبی ، لطف وقریحه ورسائی طبع آفریننده آنرا مینمایاند . از نظر مذهبی هم بزرگی علو روح ودید عالی آورنده‌اش را میرساند که در عصر وزمانی که خاور وباختر جهان را اقوامی که به خدایان متعدد عقیده داشتند ، فرا گرفته او دم از یکتاپرستی میزند وبا عبارات و قطعات شیرین آفریدگار یکتاوبی‌همتای خود (اهورمزدا) را میستاید .

«گاتاها» یا «گاثاها» بسبك شعر سروده شده و در حقیقت کهنترین شعر پارسی را تشکیل میدهد و بر حسب بررسیها و نظریات پاره‌ای از محققان واژه «گاه» و «سه‌گاه» و «چهارگاه» آهنگهای موسیقی از همین واژه «گات» یا «گاث» آمده است .

تبدیل حرف «ث» به «ه» در فرس باستانی نظائر زیادی دارد مانند «میترا» «مهر» ، «سپیثرا» ، «سپهر» .

گاتا Gatha درزبان سانسکریت قطعات منظومی که درمیان نثر باشد ، معنی میدهد ودراوستا نیز تقریباً بهمین‌معنی آمده و عبارات گاتاها موزون و بسبك سرود شعر میباشد . وزن اشعار گاتها شبیه باوزان اشعار دیگر اقوام آریائی است و از هرچند بیت یك قطعه ساخته شده . قطعات منثور گاتاها ظاهراً از بین رفته است و آن قسمت که منظوم بوده ، ازهمین قطعات موجود چون بحافظه بهتر سپرده شده ، باقی مانده است

---

۱ — نشریه انجمن فرهنگ ایران‌باستان شماره ۱ سال پنجم شهریور ماه ۱۳۴٦ خورشیدی .

وبهمین جهت تقریباً تمام گاتاهای جمع‌آوری شده در زمان ساسانیان محفوظ مانده است .

گاتاها بمناسبت اوزان شعری دارای پنج بحر واز روی واژه‌ای که با آن آغاز میشود به پنج قسمت بخش گردیده :

اهنودگات : کـه بواژه اهونه‌ویتی Ahvna Vaiti (سرور ومولا) شروع میشود .

اشتودگات : کـه بواژه اوشته وئیتی Ushtavaiti (سلامت – عافیت) آغاز میشود .

سپنتا مئینو : Spenta Mainyo (خرد مقدس) .

وهوخشتر : Vohu Xshathra (اقتدار نیك وکشور خوب) .

وهیشتوایشت Vhishto Ishti (بهتریـن خواسته و نیکوترین دارائی) .

نیچه فیلسوف و شاعر مشهور آلمانی برترین اثر خودرا بنام : «زرتشت‌چنین‌گفت» نامگذاری کرد . و محققان‌معتقدند که در کار شاعری حتی زبان و لحنش از سرودهای گاتاها الهام‌گرفته است[2] .

استاد بزرگوار فقید پورداود دراین‌باره نوشته است[3] : «گاتا عبارتست ازقطعات منظومی‌که درمیان نثر باشد گاتای اوستا نیز اصلا چنین چیزی بوده است بمناسبت موزون بودن آن است که گاتا نامیده شده یعنی سرود ونظم و شعر ، اما نه شعری که شبیه باشعار کنونی ایران که مبنایش بر عروض عرب است باشد ، بلکه نزدیك‌تر باوزان اشعار سایر اقوام هند و اروپائی است مانند ریگ‌ودا کتاب مقدس برهمنان . . . .

کلیه گاتاها ۱۷ هایتی (فصل) و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ شعر و ۵۵۶۰ کلمه میباشد . این اشعار قدیمترین آثاری است که از روزگاران پیشین برای ایران ادبی امروز باقی مانده .

گاتا روزی جزو یك کتاب بسیار بزرگی بوده و لابد همان است کـه مورخ یونانی هرمیپوس از آن صحبت داشته ، نظربمعنی‌گاتا درکتب برهمنان و بودائی ، گاتاهای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوری تصور کردکه امروز در دست نیست برای آنکه مطالب را مختصر کرده و بشکلی درآورند که مردم بتوانند بحافظه بسپرند ، متوسل بشعر میشدند واین شکل و طرز نوشتن مخصوصاً دربین اقوام هندواروپائی متداول بوده .

وضع گاتاها حالیه خود بهترین گواه است که روزی ضمیمه مطالب منثور بوده است . بسا از فصول گاتا بدون آغاز وبی‌انجام بنظر میرسد . بسیاری از جاها بریده و ناتمام است برای آنکه قسمت نثر آن که درواقع معنی آن را هم روشن ومعلوم میساخت از میان رفت ، فقط آنچه شعر بوده و بهتر بحافظه سپرده میشد ، بجامانده ، درآنجاهائیکه چند قطعه بهم مربوط است شاید بواسطه این است که فاصله نثری آنها کمتر بوده و یا آنکه اصلا چنین فاصله‌ای نداشت . با این پاشیدگی و پراکندگی گاتها نباید تصور کرد که هیچ چیز از آنها مفهوم نمیشود برخلاف پنج گاتا از حیث فکر و خیال از اول تا آخر بهم مربوط ودر سر مطالب مخصوص ایستادگی میکند .

میتوان گفت که تقریباً تمام گاتاهای زمان ساسانیان حالیه موجود است و بواسطه قدر ومرتبتی که داشت بدقت بحافظه سپرده میشد وازسینه بسینه تاکنون محفوظ ماند . . . »

نویسنده فقید پس از شرح پنج گاتها و ذکر تعداد اشعار و مصراع و آهنگ‌های هرکدام مینویسد :

«گذشته از آنکه امروز از اوزان اشعار قدیـم خود اطلاع داریم بتوسط خود اوستا نیز میدانیم که اسم یك قطعه منظوم و یك فرد شعر در زبان نیاکان ، چه بوده . یك قطعه را «وچس تشتی» میگفتند و یك فرد شعر را «فسمن» وبهرکلمه « وچ – واژه» . . . .

گذشته ازگاتها باز اشعاری دراوستا هست که مجموعاً با گاتها ۲۷۸ قطعه ویا ۱۰۱۶ شعر میباشد از این مقدار ۲۳۸ قطعه و با ۸۹۶ شعرمتعلق به‌گاتهاست .»[4]

برای نمونه چند نکته ازیسنا نقل میشود

ازتو میپرسم ای اهورمزدا براستی مرا از آن آگاه فرما
کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش پدر راستی گردید ؟
کیست آن کسی که بخورشید وستاره راه سیربنمود ؟
کیست آن کسی‌که ماه و گیتی از او پر است و گهی تهی ؟
ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم .

***

از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا ازآن آگاه فرما ؟
کیست نگهدار اینهمه زمین در پائین و سپهر (دربالا) که بسوی نشیب فرود نیاید ؟
کیست آن آفریننده آب و گیاه ؟
کیست که بباد وابر تندروی آموخت ؟
کیست ای مزدا آفریننده منش پاك ؟

***

---

۲ – طریقه نویسندگی وداستانسرائی تألیف آقای جمال‌زاده صفحه ۱۸

۳ – صفحه ٦۱ گاتها یا سرودهای زرتشت تألیف پورداود چاپ بمبئی .

٤ – صفحه ٦٦ گاتها (سرودهای زرتشت) چاپ بمبئی .

از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما
کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی ؟
کیست آفریننده خواب خوشی‌بخش و بیداری ؟
کیست آفریننده بامداد و نیمروز که مردم را برای بجای آوردن نماز همی خواند ؟

* * *

ازیسنا ٦٥ - ١١

ای آبها ، خواهش بزرگی از شما دارم
آنرا بمن ارزانی دارید
بخشایش بزرگی که از پرتو آن
از چیرگی و فریب برکنار توان بود
ای آبها از شما بخشایشهائی آرزومندم
نیرو وفرزندان نیك
آنچنانکه بسیاری ازکسان آرزوی آنان را دارند
وکسی جویای زیان رسانیدن بآنان نباشد
نه جویای زدن آنان ، نه کشتن ، نه ستم کردن
ونه ربودن آنها .»

ویلیام جکسن قطعه زیررا از مهریشت ، برای منظوم بودن قسمتهائی از اوستا محل شاهد آورده است[٥].

«میترا فرشته آسمانی
جلوتر از همه برکوه هارائی‌تی بالا میرود
پیشاپیش خورشید جاودان
که اسبان تیزپا آنرا میکشند
وی با زینت طلائی خود اول ازهمه
قله‌های زیبای بلند را فرا میگیرد
وازآنجا با لطف و کرم نظر میافکند
برهمه زادوبوم آریاها
که سرداران دلیر در جنگ
سربازان بی‌شمار خویش را آراسته‌اند .»

کریستین‌سن از قول آندریاس **Andreas** نقل کرده که نوشته سنگی شاپور یکم در غار حاجی‌آباد (نزدیك نقش رستم) به عبارتی از گفته شاپور خاتمه می‌یابد که در بحر هشت‌هجائی گفته شده است : «مردی که او این بنا بطرف مغرب کرده و دستش نیکوست ، پا دراین دره نهاد و تیری بجانب این بنا انداخت . پس مردیکه تیر بجانب این بنا انداخت دستش نیکو است .»[٦]

بنونیست دانشمند فرانسوی از بین آثار ادبیات پهلوی قطعاتی را پیدا کرده که معرف ادبیات جالب و زیبای پهلوی بوده ولی متأسفانه از بین رفته است مانند قطعه‌ای بنام «ستایش درخت نور» بمفاد زیر :

«خورشید روشن ، او پور ماهی برازاگ
روز مداد برازند ، ارتنواری اوی (درخت)
مروان‌ی باسیکان ، اوی وازیند شادیها
واژندکبوتر (او ؟) فرشته مردی و سپ (گونك ؟)
سراویندادآواژند (؟) من‌کنیکان
استاپند (هماگ ؟) . . . . . تنواری اوی (درخت) .»

ترجمه بفارسی امروز :

«خورشید روشن وماه تمام (بدر) برازنده
روشنی دهند وبرازندگی نمایند از تنه آن درخت
مرغان روشندل سحری آواز دهند بشادی
سخن سرکنند ، کبوتران وطاوسان همه (گونه) مرغان
سرایند وآواز خوانند (. . . ؟) دختران
ستایش کنند (همگی) . . . پیکر آن درخت را»

استاد فقید کریستن‌سن درباره آثار شعری در ادبیات پهلوی مینویسد که : «درسالهای اخیر دانشمندان موفق‌شده‌اند آثار منظومی درادبیات موجوده پهلوی بیابند . از میان این نمونه‌ها بنظر من (کریستن‌سن) جز قطعه زیر هیچیك تغزّل خالص نیست . این تشبیب در میان متن‌های مانوی بود که نخست مولّر **F.W.K. Muller** آنرا طبع کرد و بعد زالمن **Salman** بچاپ آن همت گماشت ولی هیچ علامتی مشهود نیست که آنرا بتوانیم بمانویه نسبت بدهیم زیرا نشانه دینی ندارد.» سپس مفاد همان شعری که در بالا اصل وترجمه آن نقل شده ، ذکر مینماید .

اشاره‌ای که کریستن‌سن به متن های مانی کرده ، باید توضیح داده شود که قطعات منظومی از سخنان مانی است در نوشته های او درتوفان ترکستان که بدست آمده و بزبان دری و بخط پهلوی سغدی وایغوری میباشد . این آثارهرچند ناقص است ولی نموداری از اصول آئین مانی و باقی‌مانده‌هائی از کتاب شاپورگان او بود که برای شاپور اول تألیف کرده و تاقرن چهارم هجری هم قسمتهائی از آن در دست بوده است . دراین قطعات شرح آفرینش زمین از خلقت جهان مادی وپا گرفتن اهریمن و عالم نور ودرخت نور وصف شده است .

١ . ج . آربری استاد زبان عربی دانشگاه کمبریج ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «ادبیات ایران» در کتاب میراث ایران می‌نویسد[٧] . «. . . اگرداستانی راکه‌گزنفن درکتاب تربیت کوروش درباب‌جشن میگساری آستیاژ بافتخار نوه‌اش‌کوروش

٥ - آربری صفحه ٣٢٧ کتاب میراث ایران .
٦ - تاریخ ایران باستانی تألیف مورخ عالیقدر فقید مشیرالدوله پیرنیا صفحه ٤٧١ به نقل از شماره ٤ و ٥ مجله کاوه صفحه ١٢٤ .
٧ - صفحه ٣٢٨ کتاب میراث ایران .

باور کنیم ، شاید آثار ادبی دوران کهن‌تری نیز موجود بوده است . زیرا صحنه‌ای که در کتاب گزنفن تشریح شده وساقیان جام را دور میگردانیدند و خود کوروش نیز بنوبت ساقی میشده ، نشانه تشریفات وآئین‌های جاودانی اشرافی‌وخنیاگری است .

بطوریکه اتنائوس نقل میکند در آخرین سال قرن‌چهارم پیش از میلاد چارلز میتلین» Charles Mitylene شنیده بود که‌ایرانیان‌افسانه‌زاریادر و اوداتیس Zarcadres and Odatis را میخواندند و فردوسی سیزده قرن بعد همان داستان را نقل کرده است . میگویند بهرام گور شاهنشاه ساسانی (وهرام پنجم ۴۲۰ - ۴۳۸ میلادی) شاعر بوده وقافیه را اختراع کرده است . درضمن دولتشاه نویسنده قرن‌نهم هجری شعری‌دربحر متقارب قدیم یعنی همان‌وزنی که فردوسی‌بدان شعرسروده، نقل میکند که برکاخ خسروا پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بخاطر معشوقه‌اش ، شیرین نوشته شده بوده است[۸] . . . و میگویند باربد سی نغمه و ۳۶۰ آهنگ داشته است ما هیچ یقین قطعی از محیط وصحنه‌ها ورسم وعاداتی که موجد و خالق این سرودها وآهنگ‌ها بوده‌اند نداریم . با اینحال محققاً زیاد خیال‌پردازی نخواهد بود که تصور کنیم ایرانیان شکست خورده از تازیان پس از آنکه شروع بشعر ساختن کردند و بزبان جدید خویش سخن راندند ، یکبار دیگر رسوم کهن وانعکاسات سرزمین موسیقی‌پرور خودرا درپیش گرفتند . . . »

دیگر از نوشته های پهلوی که منظوم بنظر میرسد ایاتکار زریران است کــه قبلا درباره این اثر توضیحاتی‌داده شد . قطعه‌ای ازاین کتاب که سخنان جاماسب است وازگزارش رزم مزدای گشتاسب با ارجاسب خبرمیدهد نقل واکتفا به‌ترجمه آن مینماید[۹].

«گوید جاماسپ حکیم :
آنکس بهتر که از مادر نزاد
یا چون از مادر زاد بمرد
یا از جوانی و برنائی کی
بسرحد کمال نرسید
فردا این دو دسته فروکوبند
دلیر بدلیر و گراز بگراز
بس مادر پسردار بی‌پسر
بس پسر بی پدر
بس پدر بی پسر
بس برادر بی برادر
وبس زن شوی‌مند
که بی‌شوی شوند.»

رساله درخت آسوریك نیز معروف و معرّف اشعاری است با مصراع های شش‌هجائی و یازده هجائی ، وآن مناظره درخت نخل بابزاست که بعضی از محققان آنرا از آثار ادبی ومنظوم عهد اشکانی دانسته و قسمتهائی از آن که باقی مانده اوزان شعری خودرا نگاهداشته است . قافیه‌ها با «الف ونون» و بعضی با «نون ودال» بوده است . چند بیت آن برای نمونه نقل میگردد :

«درختی روئیده ورای شهرستان آسوریك
بُنش خشك و سر او تراست
برگش به نی ماند و برش انگور
شیرین بارآورد
مردمان بینی من آن درخت بلندم
بز برمن بیرون میآید ورقابت
میکند که من ازتو برترم به بس‌گونه چیز
مرا بزمین خونیرث (اقلیم چهارم) درختی نیست هم من
چه شاه از من تناول کند چون نوآورم بار
تخمه کشتیها هستم و دگل بادبانها
جاروب از من کنند که ورازند مهن‌ومان (خان‌ومان)
برنج‌کوب و دنگ از من کنند که کوبند جو وبرنج
دمینك (کوره) ازمن سازند اوزان وزن (بادبزن)
موزه‌ام (چکمه) برزگران‌را ، وپای‌افزارم‌برهنه‌پایان‌را
ریسمان از من سازند که پای ترا بندند
چوب از من کنند که پایهای ترا ماچند ؟
میخ از من کنند کت سرنگون آویزند
هیزمم آتشهائی راکه ترا مهیا وبرشته سازند
تابستان سایه‌بانم بر سر شهریان
شکرم برزگران را ، دوشابم برای آزاد مردان
تبنکوی از من سازند و داروادان بینی
شهربشهر برند پزشك به پزشك . . . .
آشیان مرغکانم و سایه کاروانها
هسته برافکنم به نوبوم است
برای اینکه مردم فقیر بسبب من منتفع گردند .
سرشاخه های من باشد زرین
علاوه براین داند نیز آن مردی‌که شراب ونان ندارد
که درآن هنگام از میوه من بخورند
دورقیب ودوهم‌نبرد بایکدیگرآویختند وقتی که درخت
آسوریك این سخنان را گفته بود.»

دیگر ازآثارمنظوم دوره ساسانی سرود آتشکده کرکوی سیستان است که بزبان دری بوده باین مضمون :

---

۸ - پائین‌تر ، بیتی ازاین اشعارکه تذکره نویسان ضبط‌کرده‌اند نقل شده است .

۹ - نوشته شادروان ملك‌الشعراء بهار درمجله مهر شماره ۲ سال پنجم درکتاب یادگارزریران گردآورنده جاماسب دستورجاماسب‌جی.

افروخته بانا روشنائی — عالمگیر باد هوش گرشاسب
همی پر است از جوش — نوش کند می نوش
دوست بدار در آغوش — بآفرین نه گوش
همیشه‌نیکی کن‌ونیکوکارباش — که دیروز و دیشب بگذشت
شاها خدایگانا — بآفرین شاهی

در کتاب روایات به تفصیل ازآرامگاه انوشیروان وقطعه منظوم مانندی که برگور او بوده یاد شده است که باختصار چنین است : «مأمون خلیفه عباسی بدیدن تیسفون رفت در آنجا از شکوه بارگاه ساسانیان درشگفت ماند . بوزیران گفت باید کسی را پیدا کنید که مرا بآرامگاه خسرو انوشیروان راهنمائی کند . پس از چندی پیری را یافتند که از پشت به پشت نیاکان وی خدّام آن آرامگاه بودند . آن پیرمرد بخلیفه گفت : آرامگاه انوشیروان دربالای کوهی است واز آنجا بدانجا پنج فرسنگ است . خلیفه مأمون براهنمائی آن‌پیرمرد وچندین‌تن ازکسان خود بسوی آن «مرغوزن» شتافت وآنجا را بزر وگوهر وجامه‌های گرانبها آراسته یافت وخسرورا بر تختی خفته دید وچنین مینمود که هنوز زنده است وپس از گذشتن چندین صدسال از مرگ وی تباه نگردیده وازخوشی وخرمی‌خود برنگشته است . مأمون ازهیبت وی بگریست و این چهار سطر اندرز که بدستاری بزبان عجم نوشته بود بخواند[۱۰].

«گیتی که یزدان کرد ، ازمن چه کوشش ؟
گیتی نه جاوید برمن چه رامش
شاید که نشاید دانست .»

نقش نگین انوشیروان را نیز این عبارات نظم مانند (مسجّع و مقفّا) نوشته‌اند[۱۱].

«راه بسیار تاریك است مرا چه بینش ؟
عمر دوباره نیست مرا چه خواهش
مرگ درقفاست مرا چه رامش ؟»

همانطوریکه قبلا اشاره شد بعضی از تذکره‌نویسان پس از اسلام اشعاری را مربوط بدوره ساسانیان ضبط کرده مانند بیتی‌که به بهرام‌گور نسبت داده شده یا نوشته قصر شیرین که این بیت از آن نقل کرده‌اند :

هژبر به گیتی انوشه بذی — جهان را بدیدارتوشه بذی[۱۲]

قسمت زیررا ازاندرز دانایان بمزدیسنا بر حسب تشخیص استاد فقید پرفسور هنینگ شعر شناخته شده[۱۳]:

«دارم اندرزی از دانایان — از گفته پیشینیان
بشما بگذارم — براستی اندرجهان
اگر این از من پذیرند — بود سود دو جهان
به گیتی گستاخ نباشید — بس آرزو اندرجهان
چه‌گیتی به کس بەنهشتند — نه کوشك و نه خانمان
با دلشادی چه خندید — و بچه نازید درجهان
مردمی چند دیدم — بس آرزو اندر جهان
خدایانی چند دیدم — سردار بزرگ بر مردمان
ایشان با اندیشه‌های گران — برفتند اندر جهان
ایشان بیراه شدند — وبا درد برفتند بی سامان
هر که چنین دید چرا — دل بندد اندر جهان ؟
وگیتی را به سپنج ندارد — وتن را بآسان (یعنی گیتی را سپنجی و گذران نداند و تن‌را خوار نشمرد . . . »

قطعه‌ایست بنام : «اپرمتن‌ی شه وهرام‌ی ورژاوند» یعنی «اندر آمدن شاه بهرام مقدس» از آثار بعدازاسلام ، ولی در ایران سروده شده و بهمان سبك اشعار پیش از اسلام و زمان ساسانی است وخود نمودار اشعار پهلوی است . مفاد آن نوید ظهور موعود دین مزدیسنا و طلوع شاه بهرام ورژاوند وشکایت از حمله تازیان و یادی از پریشانی تاج وتخت ساسانی . ترجمه چند بیت آن براین مفاد است[۱۴]:

چنین باد که پیکی آید از هندوستان
که آمد آن شاه بهرام ازدوره کیان
کجا بیش هست هزاروبرسرهرپیل است پیلبان
کجا آراسته درفش دارد بآئین خسروان
پیشاپیش لشگر برند بهمراه سپهسالاران
مردی گسیل باید کردن زیرك وترجمان
که رفته بگوید بمردم هندوستان
که ما چه دیدیم از دست تازیان
با گروهی اندك دین خودرا منتشر کرد ورفت
شاهنشاهی ما بسبب ایشان.»

قطعه زیر نیز از مجموعه کهن متون دینی بدست آمده که نمونه شعر ختنی قدیم است براین مفاد «درزمین گرماست. گلهای رنگارنگ در همه درختان شکوفه داده‌اند . پیچك‌ها جوانه زده ، آنها در باد سخت تاب میخورند ، نسیمی که از درختان میگذرد عطرآگین است ، پرندگان مکرر دلنشین‌ترین آوازهارا میخوانند. آبها برکرانه چشمه‌سارها روان‌گشته‌اند –

---

۱۰ – صفحه ۲ مقدمه استاد فقید پورداود برکتاب اندرزخسرو کواتان تألیف آقای دکتر مکری .

۱۱ – صفحه ۹۳۱ جلد دوم برهان قاطع .

۱۲ – صفحه ٤٧١ تاریخ ایران‌باستان تألیف مورخ عالیقدر فقید مشیرالدوله پیرنیا .

۱۳ – صفحه ۱۳۹ شماره بهار سال دوازدهم مجله دانشکده ادبیات تبریز ونوشته پرفسور هنینگ ضمن :
APahlavi, XIII 1950 Bsoas Poem.

۱٤ – شماره ۳ سال پنجم مجله مهر وکتاب متنهای پهلوی چاپ بمبئی صفحه ۱٦۰ و۱٦۱

روزها پر ابر است وموجودات زنده بسیارگرم هستند»[15].

همانطور که اشاره شد نوشته هائی ازمانویان درتورفان ترکستان پیدا شده که قطعات مقفّا و منظومی دارد مانند این قطعه :

	معنی بزبان فارسی نوین
آپریوانی پرستگان	آفرین فرشتگان (سپاس بــر فرشتگان)
پرستگان روشنان	فرشتگان روشنان (فرشتگان روشن‌نهاد)
فرهگان کردگاران	فرهگان کردگاران (با فر و کردار)
بغان تهمان اود	خداوندان نیرومند و
مهراسپندان استاودان	مهر سپندان ستوده
هیاران زورمندان	یاران زورمند

وهمچنین مرثیه‌ای در مرگ یکی از پیشوایان مانویها «مارزکو»[16] که برحسب روایت ابن‌ندیم شخصی بدین نام همراه مانی بدربار شاپور بار یافته است ودر قرن سوم میلادی میزیسته ، گفته شده که از بهترین و شیواترین نمونه نظم عهد ساسانی است که برای نمونه یك شعر سلیس و یك مرثیه عهد ساسانی عیناً نقل میشود[17].

ترجمه رثاء

«ای آموزگار بزرگ ، مرزکو . . . .[18] ای شبان ، ای چراغی که زود[19] خاموش شدی . چشم ما سیاه شد ، کم سو ونابینا[20] شد . ای گرد رزمجو که سپاه (خود) را رهاکردی . لشکررا ترس فرا گرفت و سپاه آشفته شد . ای درخت بزرگ که شاخه‌هایت درهم شکست ، مرغانی آشیان‌شان فرو ریخته بود لرزیدند . ای خورشید بزرگ که از جهان پنهان شدی ، چشمان ما تار شد چه روشنی روی در نقاب کشید .ای ساربان که کاروان[21] را رها کردی در بیابان ، کوهها و دره‌هــا ، ای دل وجان که از ما ناپدید شدی . هنر ، هوش و فرّ ترا خواهیم . ای دریای زنده که خشك شدی . سرچشمه رودساران نفرین شده است ودیگر به پیش نمی‌تازند . ای کوه زرگون که میشان درآن می‌چریدند . شیر برگان بند آمد ، میشان به زاری‌ناله‌میکنند. ای پدرتواناکه فرزندان بسیارت‌رنج‌میکشند، فرزندانی که بی‌پدرشده‌اند . ای خدای‌رنجبری که تحمل‌تحقیر کردی، خانه‌خدارا ازهرجهت‌آبادنگاه‌داشتی. ای‌چشمه‌بزرگ که سرچشمه‌ات بسته شد . دهان ما از آبهای خوش محروم شد. ای چراغ درخشان که پرتوت برناحیه دیگر (= جهان دیگر) تافت ، مارا تاریکی فرا گرفت .

ای مرزکو ، شبان ، آموزگــار فرخ ، اکنون[22] (؟) به‌بیهودگی (؟) ازتوجدا شده‌ایم ، نه‌برچشمان‌تودیگر (توانیم) نگاه کرد و نه سخنان شیرین ترا شنید . ای سرشاویزد[23] خوشنام ، خدای تابان ، ترا قرینی درمیان بغان نیست . رنجیده‌ایم ، ناله سردهیم و به زاری گریه کنیم . عشق‌ترا همیشه به یاد داریم . در همه جهان تختگاه داشتی . شهریاران وبزرگان ترا گرامی میداشتند . چهره تو زیبا ودوست‌داشتنی بود ، پاسخ(ات) چرب (نرم) بود که خشم آن را هرگز تلخ نکرد[24]. ای قهرمان بزرگ زورمندکه با بردباری تحمل رنج کردی ، ازهمه‌کس نامورتر بودی ، پدر راستگار ، بی اندوه بخشاینده ، بخشنده ، راد ، دلسوز ، مهربان ، (ای شاگرد رنجدیدگان که روانهای بیشماری را از تنگی رهاندی به بهشت[25] رهنمون شدی . ای کردگار دلیر نیرومندی‌که تختگاه یافتی (دربهشت) ، چون همه فرشتگان بوداها وبغان. من ، خردترین فرزند تو که بی‌پدر و غریب مانده‌ام از تو ، ای پدر ، ترا نخست نماز برم.»

متن این شعر همراه با ترجمه آلمانی آن در «مجموعه آثار مانوی ایران میانه»[26] چاپ شده است .

---

۱۵ – صفحه ۳۰ کتاب گنج سخن تألیف استاد ذبیح‌الله صفا جلد اول .

۱٦ – ماریامر واژه‌ای‌است‌آرامی بمعنی‌مقدس و زکو نامی سریانی است .

۱۷ – مجله راهنمای کتاب شماره اسفند ۱۳٤٦ صفحه ۵۷۷ ترجمه آقای دکتر احمد تفضلی .

۱۸ – دراینجا کلماتی ازمتن افتاده است .

۱۹ – Tagnaband به سرعت ، به عجله این کلمه درزبان ارمنی به‌صورت Tagnap (عجله ، شتاب) به عاریت رفته است. نك E. Benveniste, Elements Parthes en armenien, Revue des etudes armeniennes, nouvelle serie, tom 1, 1964, p. 22.

۲۰ – tand ضعیف کم‌سو (درمورد چشم) . نك M. Boyce, Manichaean Hymn Cycles in parthian, Glossary, p. 196.

۲۱ – sart (کاروان) لغت هندی است .

۲۲ – معنی «اکنون» احتمالی است .

۲۳ – «سروشاویزد» نام بزرگترین خدای مانویان است .

۲٤ – درترجمه آندره آس – هنینگ «تلخ» صفت «خشم» گرفته شده و جمله چنین ترجمه شده است :

Mild (war) Deine Rede, die sich nie bitterem Zorn überlieb

اگر تلخ را صفت Viyavar (پاسخ) بگیریم معنی جمله روشنتر میشود دراین صورت dybhr (خشم) فاعل جمله است .

۲۵ – Padist به معنی جا و منزل است و مجازاً به «بهشت» اطلاق میشود .

۲٦ – F.C. Andreas. W. Henning, Mitteliranische Manichaica aus cainesische - Turkistan, III, Spain, Berlin, 1934, S. 20.

حمزه‌نامه: بزرگترین کتاب مصور فارسی

مهدی غروی
دکتر در تاریخ و ایرانشناسی . معاون
رایزنی فرهنگی شاهنشاهی درهندوستان

(درشماره ۶۱ و۶۲ ماهنامه هنرومردم ، مقاله محققانه‌ای از دانشمند ارجمند آقای محمد محیط طباطبائی تحت عنوان : تحلیلی از یك سند تاریخی درباره مرقع گلشن و چمن ، درج شده بودکه حاوی مطالب و نکات جالبی در روابط فرهنگی وادبی ایران و هند بود ، آقای محیط هنگام بررسی کتابهای خطی گرانقدری‌که از هند به ایران رسیده است ، اشاره‌ای به کتاب مصور رموز حمزه یا امیر حمزه (حمزه‌نامه) می‌کنند ودربارهٔ آمدن آن بایران دردوران نادر، پس‌ازشکست‌محمدشاه مدرك جالبی را ارائه می‌دهند که طی آن علاقه هردو پادشاه به تملك این شاهکار جاودانی روشن می‌شود وسپس در پایان این قسمت درباره این‌کتاب چنین اظهارنظر می‌کنند :

«آیا سرنوشت این‌کتاب چه شد برای من معلوم نیست ولی با وصفی که از حجم‌کتاب می‌شود نباید کلاً از بین‌رفته باشد وشاید تمام یا بخش‌هایی ازآن هنوزدرمحلی ازهندوستان ویا خارج ازهند باشد.»

اینجانب ازبدو ورود به هند درصدد بودم که هرجا اثری ازین‌کتاب یافتم برای اطلاع آن دانشمند بزرگ یادداشت کنم وبه ایران بفرستم که دراختیار ایشان و سایر علاقمندان به فرهنگ وهنر ایران قرار گیرد ، ضمناً در مقاله خانم گدار در مورد بررسی حاشیه‌های مرقع گلشن اشاره به این کتاب شده وخانم گدار اظهارعقیده‌کرده است که میرسیدعلی به فرمان همایون درسال ۱۵۵۰ (۹۵۷) به نقاشی دوازده جلد تاریخ حمزه عم پیغمبر مشغول شد[۱] .

درین مقاله کوشش شده است که با معرفی حمزه‌نامه این دومطلب یعنی عصر تکوین حمزه‌نامه ووضع کنونی آن روشن شود .)

اطلاق نقاشی سبك مغول به مینیاتورهای ساخته شده در دربار پادشاهان بابری هند باید با احتیاط وتردید کامل صورت گیرد ، اسچوکین درکتاب معروف خود[۲] چنین اظهارعقیده می‌کند مکتب نقاشی هند - ایران در حقیقت یك شعبه ازمکتب نقاشی ایرانی است . ودر دائرةالمعارف هنر[۳] درفصل خاصی هنر هند - ایران از جمله مینیاتورهای معروف به (مغول) را مورد بحث قرارمی‌دهد ، اما اکنون درمیان بیشترهنرشناسان وهنرمندانی‌که با نقاشی شرقی سروکار دارند این سبك نقاشی به سبك مغولی معروف شده است . برای معرفی حمزه‌نامه اشاره به تأسیس مکتب نقاشی هند - ایران بطور اجمال لازم است .

دوران طلائی نقاشی ایرانی در عصر مغولان ایران ، یعنی جانشینان چنگیز آغاز می‌گردد ، ایلخانیان مغول در ایـران بدون توجه به سختگیریهای مقامات مذهبی بغداد ، نقاشان ایرانی را تشویق کردند که کتب فارسی را مصورسازند. دوره نخستین اعتلای نقاشی ایران عصرسلطان حسین بایقراست، بابر و فرزندش همایون مانند پسرعموهای ایرانی شده خود ، یعنی شاهزادگان تیموری که درایران سلطنت کردند به هنر ایرانی علاقه بسیار داشتند ، دقت وتوجه بابر درتدوین کتاب بابرنامه که براستی از لحاظ هنر توصیف کم‌نظیر است دلیل براین مدعاست مسافرت همایون به ایران و مشاهده توجه خاص شاه طهماسب به هنرمندانی‌که جانشین بهزاد و همکارانش شده بودند ویرا برآن داشت که در صورت امکان یك یا چند نفر از هنرمندان ایرانی‌را با خود به افغانستان و هند ببرد بدیهی‌است شاه طهماسب حاضر نبود که مهمانش چنین کند ومی‌خواست‌که هنرمندان دردستگاه صفوی بمانند ، اما وعده‌های همایون و بعضی‌سختگیری‌ها وناملایمات‌که درآن عصر دردستگاه‌صفویان وجود داشت سبب شدکه دونفر ازاستادان بنام هنر ایران وارد

---

۱ - آثار ایران Athar-é Iran 1936 Yedda A. Godar

۲ - J. Stchoukine هنرشناس معروف فرانسوی - کتاب وی بنام نقاشی هندی درعصر مغولان‌کبیر
La Peinture Indieen A l'epoque de grand Moghols 1929 Paris page 111-112.

۳ - Eancyclopedia of Art تحت عنوان -
Indo - Iranian Arts.

دربار همایون شوند ، میرمصور با دریافت هزارتومان پیشکش در ۱۵۴۵ درکابل به همایون پیوست ، میرمصور پسرجوان و هنرمند خود میرسیدعلی را نیز همراه برد ، قدیم‌ترین وبعبارت بهتر نخستین نقاشی سبك مغولی یا هند – ایران ، که اکنون دردست‌است توسط همین میرسیدعلی تهیه شده واکنون‌درموزه بریتانیا موجود است این تصویر قطع بزرگی دارد (هرطرف ۱۲۵ سانتیمتر) وروی پارچه کشیده شده است وبا اینکه کاملا ایرانی و صفوی است ، نقاش برای خوشامد پادشاه سعی کرده است که به‌تن شخصیتهای موجود در تصویرلباس مغولی‌تیموری بابری‌بپوشاند[٤]. چهارده سال بعد در ۱۵۴۹ خواجه عبدالصمد نقاش دیگر دربار صفوی نیز در کابل به خدمت همایون وارد شد ، این دو نفر ، میرسیدعلی وعبدالصمد به تناوب مدیریت کتابخانه همایون راکه حتی درسفر نیز همراه می‌برد ، برعهده داشتند قدیم‌ترین کار عبدالصمد تصویری‌است‌که ازاکبرجوان فرزند همایون ترسیم شده ، درین تصویر اکبر درحال تقدیم یك نقاشی به پدرش همایون دیده می‌شود ، این نقاشی اکنون درکتابخانه سلطنتی گلستان در تهران است[٥] همایون در سال ۱۵۵۵ به اتفاق این نقاشان وارد دهلی شد . قدرمسلم اینست که وی در کابل نمی‌توانست وسایل و مقدمات کافی بــرای هنرمندان محبوب خود تهیه‌کند که دست به کار تهیه کتابهای بزرگ چون حمزه‌نامه بشوند . دردهلی نیز مدت اقامت وی و حیات وی بسیار کوتاه بود یك‌سال پس ازورود به دهلی وفات کرد . بنابرین احتمال اینکه حمزه‌نامه در عهد همایون آغاز شده باشد بسیار کم است ، زیرا همایون به تمام رشته های ادبی وهنری وعلمی علاقه داشت ودر همان یکسال علاوه بر تشکیل کتابخانه ، در عمارت سه طبقه‌ای واقع در قلعه شرشاه دهلی ، رصدخانه‌ای نیز در همین محل دائر کرده بود که هرروزمدتی از وقتش را درآن می‌گذراند[٦] . وبنابراین نمی‌توان گفت که وی توانسته باشد تسهیلات لازم برای تهیه‌کتابهای بزرگ را دراین زمان محدود فراهم آورد .

بنابراین میتوان گفت کــه این مکتب هنری در عهد همایون بوجود آمد ، اما درزمان اکبر گسترش یافت و با خلق آثارجدید موجودیت خودرا اعلام‌داشت. اکبربانهایت‌علاقه‌ای که پدرش همایون داشت نتوانست شخص دانشمند و دست‌کم باسوادی بشود اما به شنیدن کتابهائی که برایش می‌خواندند علاقه فراوان داشت و با توجه کامل به محتوی این‌کتابها در طول حیات خود به علم ودانش بشری وروابط اجتماعی ملل بصیرت کامل یافت و تمام وسایل را بادیدی عمیق وفیلسوفانه برانداز می‌کرد ، وی‌تمام آثارکلاسیك ایران را که برایش خوانده‌بودند می‌شناخت[٧] ولی درمیان تمام آثارحمزه‌نامه‌فارسی را خیلی دوست داشت وبارها برای درباریان خود مانند یك قصه‌گوی حرفه‌ای داستانهای مختلف حمزه‌نامه را ازحفظ نقل می‌کرد ، بموجب هـــر سه کتاب بزرگ تاریخ عصر اکبر : آئین اکبری ، تاریخ فرشته و مآثرالامرا تهیه کتاب حمزه‌نامه درعهد اکبر و به فرمان وی صورت گرفته است ودر دوازده جلد وحاوی ۱۴۰۰ نقاشی بوده است[٨] وطبق نوشته عبدالقادر بدائینی مورخ معاصر اکبر امکان تهیه کتاب و حتی شروع نقاشی آن درعهد همایون وجود ندارد[٩] .

بنابرین تهیه حمزه‌نامه باید درسال ۱۵۶۷ آغاز ودرسال ۱۵۸۲ بطور حتم خاتمه یافته باشد . تهیه حمزه‌نامه ۱۵ سال طول‌کشید ، تمام نقاشی‌های حمزه روی پارچه کشیده شده و اندازه آنها ۵ر۲×۲ پا (۲ر۷۶×۹۶ر۶۰ سانتیمتر) بوده است. بدائینی می‌نویسدکه درسال ۱۵۸۲که سال ۲۸ سلطنت اکبر بود ، جشن مفصلی برپا شد ودرین مراسم مقدار زیادی تصاویر که روی پارچه کشیده شده بود آویخته شد ، آنچه که از حمزه‌نامه برجای مانده نیز دارای همین خصوصیات می‌باشد. هنرشناس چك تابورهاجك[١٠] درباره حمزه‌نامه بطور تفصیل

---

٤ – بازیل‌گری Basil Grey نقاشی هند ص ۷۷
Painting of India

٥ – بازیل‌گری نقاشی هند ص ۷۸ .

٦ – درین ساختمان بنام شیر مندل‌که‌گنبد بلندی داشت رصدخانه همایون برقرار شده بود ، یك روزعصرکه وی باتفاق‌گروهی ازریاضی‌دانان درین جایگاه نشسته ودرانتظار طلوع ستاره زهره بود ناگهان صدای اذان شنید وچون می‌خواست به‌موقع نماز بخواند با شتاب به پله‌کان آمد اما لغزید وبشدت مجروح شد ودراثرهمین جراحات وفات نمود . اکبرنامه . ص ۳۶۳ .

٧ – ازجمله‌کتابهای فارسی‌که برای اکبرخواندند باید اخلاق ناصری ، کیمیای سعادت ، قابوسنامه ، گلستان ، بوستان ، جام جم ، شاهنامه ، دیوان اغلب شعرا ، تاریخها و قصص هرملت را باید نام برد شرح مفصل دراکبرنامه . ج ۱ . ص ۲۷۱ .

٨ – بازیل‌گری بدون ذکرمآخذ، تعداد جلدهای حمزه‌نامه را ۱۷ ذکر می‌کند ص ۷۸ ومعتقد است‌که تهیه آن ۱۷ سال طول‌کشید .
واستوارت ولش درکتاب هنرمغولی هند تعداد جلدهای حمزه‌نامه را ۱۴ ذکرمی‌کندکه درمیان سالهای ۱۵۷۶ – ۱۵۶۱ تهیه شده ومعتقد است‌که ۵۰ نقاش‌درتهیه‌آن‌کارمی‌کردند درصورتیکه بعقیده بازیل‌گری تعداد نقاشان صد نفر بودکه اکثر هندو بودند وگاهی برای تهیه یك تصویر چند نفر تشریك مساعی می‌کردند یکی طراحی می‌کرد ، یکی رنگها را تعیین می‌کرد ، یکی صورتها را می‌کشید ودیگری نقاشی‌ها را اصلاح می‌نمود .

٩ – عبدالقادر بدائینی مورخ عهد اکبر ذکر می‌کند که درسال ۱۵۸۲ نقاشی مهابهارات فارسی آغاز شد ، درسال ۱۵۷۵ تحول روحی وفکری اکبر سبب شدکه به‌سنن وآئین هندوان توجه بیشتر مبذول دارد وهنرمندان ناچار بودندکه نقاشی حمزه‌نامه وشاهنامه را هرچه زودتر تمام‌کنند ودست به‌کار تهیه تصاویر مهابهارات فارسی شوند . منتخب‌التواریخ .

١٠ – Tubor Hojek در Indian Miniature چاپ پراك این محقق‌کتابی نیز درباره مینیاتور ایران تدوین‌کرده است .

اظهارکرده می‌گوید که فقط دو تابلو ازحمزه‌نامه قبل از ۱۵۷۰ تکمیل شده بنابرین اگر مدت تهیه کتاب را پانزده سال بدانیم تا سال ۱۵۸۵ طول کشیده ، هاجك درباره سبك نقاشی کتابهای مصور عهد اکبر می‌نویسد که نقاشان ایرانی و هندی هنگام تهیه تضاویر داراب‌نامه (لندن) شاهنامه (مونیخ) وتیمورنامه (بانکی‌پور) یك دوران خلق و پرهیز را طی کردند ، درین دوران هنرمندان کوشش داشته‌اند که حتی‌الامکان از تقلید دواسلوب مختلف هندی و ایرانی پرهیز کنند و اسلوب‌جدیدی را خلق کنند ، این دوران تا سال ۱۵۹۰ طول کشید ، بنابرین حمزه‌نامه را نیز باید محصول این دوره دانست ، درمیان آثار جدید که هم پس از ۱۵۹۰ خلق شدند ودارای سبکی پخته وجا افتاده می‌باشند شاهنامه ، تیمورنامه ، بابرنامه ، جوامع‌الحکایات ، تاریخ الفی واکبرنامه را باید نام برد[۱۱] .

به عبارت دیگر می‌توان گفت که نقاشان عهد اکبر[۱۲] با تهیه تصاویر حمزه‌نامه وچندکتاب بزرگ دیگردوران آزمایش وکارآموزی را بپایان رساندند و آثاری که پس ازین دوره خلق شد همه را می‌توان درسلك مکتب نقاشی هند - ایران طبقه‌بندی کرد .

روش نقاشی‌های حمزه‌نامه درصفحات اولیه خیلی شبیه به مکتب صفوی ایران است وبتدریج نقاشیها خودرا اززیربار این نفوذ وتأثیر شدید رها می‌سازند وهنرمندان تحت تأثیر مکتب‌های هند قرار می‌گیرند . مثلا اگر آن نمونه‌ای کــه بازیل‌گری انتخاب کــرده (از مجموعه خانم زاره سویس : Maria Sarre - Herman, Oscond) وصحنهٔ از تیراندازی مهردخت دخترایرانی‌را نشان‌می‌دهدموردبررسی‌قراردهیم‌نفوذ شدید مکتب جنوب مرکزی هند (دکن) در طرح جنگل و درختها کاملا هویداست ساختمانهــا شبیه قصر سن‌ستیك در گوالیور (درجنوب دهلی وآگرا) ساخته شده‌اند ومسجدی‌که درتصویر دیده می‌شود شبیه مسجد احمدآباد گجرات است و چهره یکی از دختران مانند دختران جنوب هند تیره شده است[۱۳] .

ودرنمونه دیگر که تولد رسول‌اکرم و سقوط بتهارا در همان زمان نشان می دهد ، طرح قصرها دارای مایه کشمیری است ومنظره پشت صحنه کاملا شبیه مناظر راجستان (درغرب هند) است[۱۴] .

درخیلی‌ازنقاشیها لباسها، لباسهای عهد اکبر است وفیل ومیمون‌که خاص هند می‌باشند درصحنه‌ها آورده شده‌اند، از خصوصیات مهم نقاشیهای حمزه‌نامه وفور شخصیت‌ها درهر صحنه است‌که نقاشان یا نقاش اصلی سعی‌کرده است‌که برخلاف نقاشیهای متداول عصر حالات روحی مختلف شخصیت‌ها را کاملاً مشخص سازد .

وضع کنونی حمزه‌نامه

اکنون در سراسر جهان فقط ۱۵۲ قطعه از نقاشیهای حمزه‌نامه را می‌شناسیم‌که درموزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شوند . درسال ۱۹۱۲ جنرال مینف امریکائی از خواهــر احمدشاه آلبومی خرید که با خود به امریکا برد ، محتوی این آلبوم در ۱۹۲۳ درنیویورك حراج شد واز جمله نقاشیهای فروخته‌شده ۲۵ تصویر ازتصاویر حمزه‌نامه نیزوجود داشت[۱۵] .

بزرگترین مجموعه ازتصاویر حمزه‌نامه به موزه ملی‌وینه تعلق دارد که حاوی ۶۰ نقاشی است[۱۶] .

شش نقاشی ازحمزه‌نامه درهند نگهداری می‌شود[۱۷] .

اکادمــی هنری بهارات‌کالا دربنارس دو عدد ، موزه حیدرآباد ، موزه بارودا مجموعه هــای خصوصی سرکاوس جی و ام . ا . سی ، اردشیر هریك یك نقاشی از حمزه‌نامه را مالك‌اند .

آنچه از حمزه‌نامه درممالك متحده امریکا وجود دارد وکاتالگ شدٔه عبارتست از ۲۶ تصویر بشرح زیر :

درموزه متروپلی‌تن نیویورك پنج عدد

درموزه بروکلین Brooklyn چهار عدد .

در تالار هنری فریر Freer Gallery سه عدد .

درموزه بستن و مجموعه لویس J.F. Lewis درفیلادلفیا ویك مجموعه خصوصی دیگر هریك دوعدد .

---

۱۱ - مینیاتور هندی - هاجك .

۱۲ - یکی ازنقاشان حمزه‌نامه شاعر وهنرمند دربار اکبری بنام سیدعلی جدائی بودکه شانزده جلد داستان امیرحمزه را نقاشی‌کرده به لقب نادرالملك سرافرازگردید . همایون هم ازو قدرشناسی می‌کرد ووی همایون شاهی‌هم نامیده می‌شد (طبقات‌اکبری جلد سوم ص ٥٤).
ملابدایونی اورا مانی هندوستان نامیده ، شاعرهم بود ودیوانش را خودش ترتیب داد . نقل ازترجمه بزم تیموریه سیدصباح‌الدین عبدالرحمن (بزبان اردو) . ترجمه عبدالقادر هاشمی . ص ۱۰۰ .

۱۳ - بازیل‌گری . ص ۷۹ . مینیاتور هندی .

۱٤ - بازیل‌گری .

۱٥ - نقاشی‌های سلطان‌ها و امپراتوران هند ، درمجموعه‌های امریکائی
Paintings of the Sultans and Emprors of India in American Collections
چاپ از لالیت کالا آکادمی دهلی نو Lalit kala Academi
ازریچارد اتینگوسن Richard Ettinghausen ونیز مراجعه شود به‌کاتالك مجموعه‌های هنری هندی درموزه بستن ، آناندا کومارسوامی Ananda Coomarswamy جلد ششم نقاشی‌های سبك مغول ، چاپ ۱۹۳۰ .

۱٦ - بازیل‌گری .

۱۷ - مینیاتورهــای عصر مغول Mughal Miniatures کریشنا داسا ، لالیت‌کالا آکادمی دهلی‌نو .

درانستیتوی‌هنری‌شیکاگو، موزه فگ Fogg کامبریج، بنیادکئورکیان نیویورك ومجموعه بیکفورد G.P. Bickford کلولند و سن‌مین‌کندف هریك یك عدد ، که اغلب جزو همان آلبوم ژنرال مینف هستند[۱۸].

در موزه‌ها و مجموعه های خصوصی انگلستان نیز ۲۷ تصویر از حمزه‌نامه وجود دارد .

درباره کتاب حمزه‌نامه

بطوریکه ذکرشد خواندن‌وبازگوکردن داستانهای‌جالب کتاب حمزه‌نامه مورد علاقه شخص اکبر بود ، ولی‌دانشمندان وعلمای عصر با ایــن کتاب چندان موافق نبودند ابوالفضل دانشمند معروف عصر اکبر درنامه‌ای‌که به شاهزاده دانیال‌پسر اکبر و حکمران دکن نوشته وبوی انــدرز می‌دهد درمورد خواندن کتاب چنین می‌نویسد :

. . . چون از میدان چوگان بازی بازگشت نمایند تا یکپاس شب درغسلخانه‌برمسندعزت‌بنشینندوبامردم‌خوب‌صحبت دارند و خلوت گزینند چنانکه اکثر کتابهای تواریخ و قصص واخلاق مثل تیمورنامه وسکندرنامه و بابرنامه و همایون‌نامه واکبرنامه وشاه‌نامه وتاریخ طبری میرخجند و حبیب‌السیر و ظفرنامه واخلاق ناصری و جلالی وغیره درمجلس می‌خوانده باشند تا معلوم شود که بزرگان ماتقدم چه سان سیر و سلوك نموده‌اند و چه نوع کارزار فرموده‌اند چه از خواندن اینها دل را قوتی وجگررا همتی بهم می‌رسد بخلاف لیلی و مجنون و خسرو شیرین و یوسف زلیخا که در مغز خللی بهم می‌رسد واز عشق سودای حاصل می‌آید عاشقی کار دیگر و شمشیرزن کار دیگر . . . وقصه خوانان را امر شود تا قصه امیرحمزه عرب‌را رضی‌الله تعالی عنه میخوانده باشند اگرچه درآن چندان صحت نیست ولیکن دربن‌وادی دخل کلی دارد . . .)[۱۹]

درخاتمه بی‌مناسبت نیست‌کــه چند نسخه خطی موجود حمزه‌نامه را نیز دراینجا معرفی کنیم . درکتابخانه خدابخش زیر شماره ۷۶۸ یك نسخه حمزه‌نامه بنام قصهٔ امیر حمزه ثبت شده است ، ناقص بدون نام کتاب ونویسنده ، بیشتر داستان درین بخش ازکتاب مربوط است به ابومسلم ، نصر سیار و Midrâb shâh شروع کتاب چنین است :

داستان . . . . رفتن نصر سیار بطرف خراسان :

فریاد ز دست فلك بی‌بنیاد　　هرگز گره بسته‌کس‌را نگشاد

پایان کتاب شروع داستان چهل‌وسوم است که با این جمله شروع می‌شود :

امیر دلاور قلعه بغداد اسلام‌آباد کردند الخ

مجموع اوراق کتاب ۳۴۷ است[۲۰]

درکتابخانه رضا رامپور دو نسخه از حمزه‌نامه وجود دارد :

الف : شماره ۳۰۴۶ تحت عنوان رموز حمزه ازطبقه کتابهای‌داستان و قصص فارسی در ۳۴۵ صفحه به قطع‌وزیری ، خط نستعلیق شروع :

« بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» به رنگ سیاه که دردوطرف آن «رب یسروتمم بالخیر» با مرکب سرخ نوشته شده پس از «الحمدولله . . . . این قصه‌ایست مشهوردرعرب‌وعجم ، داستان اول کشته شدن خواجه نخست از دست القش وزیر» – آخرین داستان : داستان هفتادوسیوم آمدن پریان . . . (۷۱ و ۷۲ ، شهادت ودفن‌کردن حضرت امیرحمزه است) پایان کتاب :

تمت ، تمام شدکتاب امیرحمزه صاحب قرآن ازتحریر فی‌التاریخ غره شهر رجب روز جمع سنه۱۱۸۵ هجری نوشته هیبت‌الله

الهی بیامرز این هرسه را　　مصنف نویسنده خواننده را

مهر :
هیبت‌الله
۱۱۸۵

ب : شماره ۳۰۴۶ در ۵۷۱ صفحه با جدول طلاکاری‌شده ومرکب سیاه وسرخ

شروع ص ۱ «الجزو اول قصه امیرحمزه رب یسر...»

آغــاز قصه امیرالمؤمنین حمزه رضی‌الله عنه روایت می‌کنند . . . .

در ص ۲ (نیمه صفحه اول ونیمه صفحه دوم سفید مانده است شاید می‌خواسته‌اند آنرا جــدول‌بندی وتزئین کنند) پیشوای لشکر کوه قاف وکوه البرز . . . داستان اول چنین روایت کرده اند که در قرون ایران زمین در شهر مداین پادشاهی بود که اورا قباد شهریار گفتندی . . .

آخرین داستان : هفتادوسوم شهادت یافتن ، پایان :

جنگ‌نامه حضرت امیرحمزه رضی‌الله‌عنه از دستخط . . . شیخ‌الاسلام الفاروقی النهانوی وقت دوسپهر روز شنبه در مقام . . . بموجب ارشاد بیگم صاحبه والده نواب احمدعلیخان بهادر . . . به تاریخ دوم شهر ذی‌حجه سنه ۱۲۱۷ هجری .»

برای بررسی نسخ دیگر حمزه‌نامه :

ریو Rieu, ii, p. 761

اته Ethé, Bodl. Lib. Catalogue No. 473.

Ethé India office Lib Catalogue, Nos. 784-785

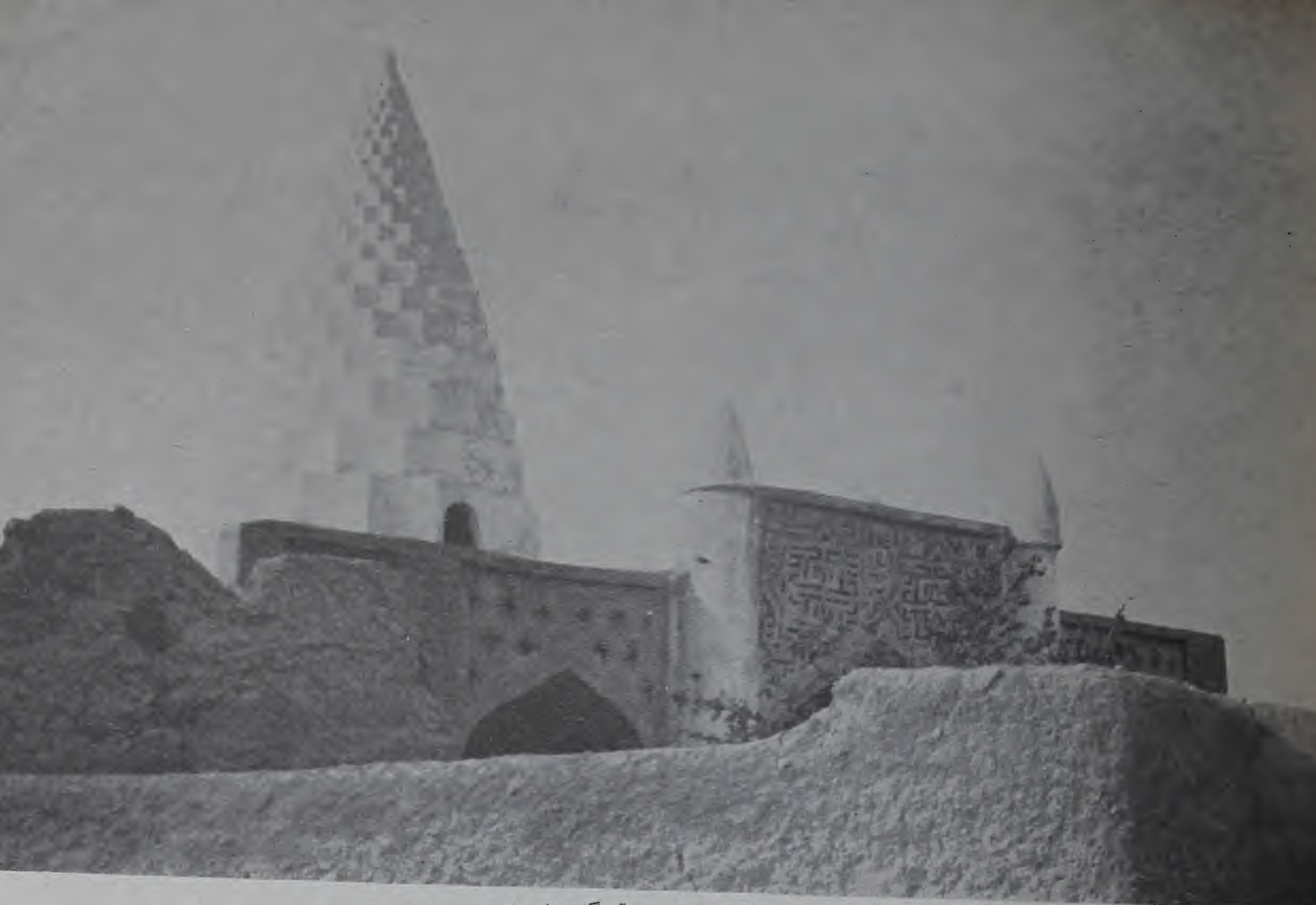
دیده شود .　　خرداد ۱۳۴۸ دهلی نو

---

۱۸ – نقاشی‌های سلطانها و امپراتوران هند ، درمجموعه‌های امریکائی .

۱۹ – رقعات ابوالفضل . چاپ‌نول‌کشورکانپور ۱۹۱۳ چاپ پنجم.

۲۰ – نقل ازجلد ششم کاتالگ مفصل‌کتابخانه خدابخش .



گنبد و سردر (قدمگاه عباس)

کهنک = KOHNAK

نوشته : اصغر. کریمی
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

احوال عمومی – کشاورزی – گله‌داری – جامه‌ها – مراسم ازدواج – اعتقادات

در ۲٤ کیلومتری جاده دزفول بـه شوشتر ، بستر پهن رودخانه‌ای به‌نام « گلال کهنك gelâl kohnak »جاده اصلی‌را قطع می‌کند که جز درمواقع بارانی ، بقیه سال خشك است . جاده فرعی « کهنك » که جهت آن ازشمال‌غربی به جنوب‌شرقی است بعد از « گلال کهنك » شروع می‌شود ودرهمین جهت گنبد مخروطی شکل یکی‌اززیارتگاه کهنکیها بنام «قدمگاه عباس» ونیز دورنمای آبادی دیده میشود . این‌گنبد در زمینه آبی آسمان اولین نشانی است‌که از « کهنك » می‌بینیم وبعد درجهت شرقی آن وکمی دورتر گنبدی به همان سبك معماری دیده می‌شودکه بر روی ساختمان زیارتگاه «قدمگاه امیر حاضر» ساخته شده است که زیارتگاه دیگری است برای کهنکیها . پیش ازرسیدن به‌کهنك – درجاده اصلی – گنبد دیگری

با ارتفاع بیشتر در ده «شاه‌آباد» نزدیك خرابه‌های شهر قدیمی «جندی شاهپور» دیده می‌شود. این گنبد و ساختمانش را به مقبره «یعقوب لیث صفار» نسبت‌می‌دهند که اکنون زیارتگاهی است برای شاه‌آبادیها . ازاین نوع گنبدهای مخروطی شکل که بنظر می‌آید با روی هم گذاشتن چند ضلعی‌هائی ساخته‌شده است ، در بیشتر مناطق خوزستان دیده می‌شود که‌مشخص‌ترین نمونه‌اش مقبره دانیال نبی در شوش است .

«کهنك» جزو بخش حومه شهرستان دزفول ودر جنوب شرقی آن قرار گرفته است . دهی است ساکت و آرام وخانه‌ها وکوچه‌های پهن وازهم گسیخته . درهوای گرم آن ناحیه جمعیت کهنك معمولا به‌درون خانه‌های وسیع خود پناه می‌برند وفقط برای ضروری‌ترین امور زندگی از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند . درهوای متعدل ، جوانان کهنکی برای نی‌بری به نیشکر هفت‌تپه می‌روند یا به سوئی دیگر برای یافتن کاری دیگر . اگر فصل شخم ودرو هم باشد ، جمعیت کهنك عموماً درپی کارهای زراعتیشان به صحرا می‌روند و به کشت وورز می‌پردازند .

زمینهای زراعتی کهنك از سوی شمال با زمینهای «فیروزآباد» واز سوی جنوب با زمینهای «گمار کوچگ» و ازسوی‌مشرق‌بازمینهای« بنه چگم‌چینی bone cegom cini » (که همه ازدهات بخش حومه شهرستان دزفولند) واز سوی مغرب با بستر سیلابی «گلال کهنك» هم مرز می‌شود . آبادی «کهنك» در میان این زمینها نزدیك به «گلال کهنك» و تقریباً در قسمت شمال شرقی زمینهای خود قرار دارد . جاده شوسه «دزفول» به «شوشتر» از فاصله چهار پنج کیلومتری شمال‌آبادی می‌گذرد وقسمتی‌اززمینهای زراعتی «کهنك» را قطع می‌کند .

کهنکی را که دراین‌سالها می‌بنیم تقریباً نوساز است . «کهنك کهنه» یا «قلعه کهنه» که اینك متروك افتاده است در سمت جنوب آبادی کنونی قرار دارد که خرابه های آن هنوز باقیست . در «قلعه کهنه» خانه‌ها تنگ یکدیگرند وهیئت ده کاملا فشرده است . حیاط ها بسیار کوچك واطاقها البته کوچکترند و چند سقفی‌که هنوز روی دیوارهای فرسوده پایداری می‌کنند به‌شکل طاقهای ضربی‌است . ازشش‌تازیارتگاه کهنکیها ، چهارتا در همین قلعه کهنه است‌که با حرمت‌ترین آنها «قدمگاه عباس‌ع» است ، در جنوب قلعه کهنه وچسبیده به آن . این زیارتگاه ساختمانی چهارگوش و آجری دارد . درهرسویش از طرف بیرون طاق‌نماهائی است قوسی‌شکل ، بالای سردر آن نیز با کاشی‌های رنگارنگ تزئین شده است . بالای این ساختمان ، روی پشت‌بام ، گنبدی مخروطی قرار گرفته است که از ترکیب پیچیده چندضلعی بوجود آمده‌است (رأس زوایای چند ضلعی بالائی دروسط اضلاع چند ضلعی پائین قرار گرفته وبدین‌ترتیب هر کدام از چندضلعی‌های بالائی کوچکتر ازچند ضلعی زیرین است) کهنکیها در سالهای اخیر، با حصارکشی جلو ساختمان زیارتگاه ، حیاطی هم برای آن ساخته‌اند تا در روزهای عزاداری ماه محرم در حیاط جمع شوند و مراسم عزاداری برگزارکنند. جوانان کهنگی که قدوبالائی دارند وقوت وزوری ، درحیاط زیارتگاه درروزهای محرم با صدای طبل وشیپور«توشمال»ها (نوازندگان محلی) ، جنگ شمشیر و بازی با علم براه می‌اندازند . «قدمگاه امیر حاضر» در جنوب شرقی آبادی و تقریباً در دوکیلومتری آن است وبا این زیارتگاه مشابه است . ولی گنبدی‌کوچکتر و کوتاهتر دارد . این زیارتگاه در روز عاشورا محل اجتماع‌تمام دستجات سینه‌زن دهات مجاور «کهنك» است . سه زیارتگاه دیگر «قلعه‌کهنه» کوچکتراست و مصالح آنها از خشت‌وگل. یکی از آن سه ، «قدمگاه حضرت علی» است که تمام سطح زیر بنای آن یك‌مترونیم طول و عرض دارد و با گنبدی‌کوتاه وگلی‌که از قد آدم هم بلندتر نیست وتوی آن پیه‌سوزی‌است



در حیاط خانه‌های کهنك معمولاً به این شکل است

روی یك جعبه ، همین . بنای دیگری است شبیه این بنا در جنوب «کهنك کهنه» به نام «قدمگاه رضا ع» . در شمال «قلعه کهنه» و چسبیده به آن نیز زیارتگاهی است بنام «بی‌بی گلی» که خودشان می‌گفتند قبر زنی است بهمین نام ولی نمیدانستند که اصل ونسبش به کجا میرسد .

اینهمه قدمگاه دریك دهکده، برای هر تازه واردی حیرت‌آور است . ولی مردم کهنك که در آن دشت خشك و گسترده وزیر آسمان گرم وبخیلش به سر می‌برند ، چنان به این قدمگاهها دل بسته‌اند که گوئی ضروری‌ترین واصلی‌ترین مایهٔ زندگیشان است ، برای هر قدمگاهی متولی دارند و زمینهائی وقف کرده‌اند و نذوراتی جمع می‌کنند و خلاصه برای همه ایـن قدمگاه‌ها که خودشان «پیر» می‌نامند ، حرمت و احترامی قائلند که آن سرش ناپیدا .

کهنك ، ازسال ۱۳۳۱ به اینطرف تدریجاً درشمال قلعه کهنه ساخته شده است ودرحال حاضر تمام کهنکی‌ها – بجز دو خانوار – درکهنك نو ساکنند . مصالح ساختمانی خانه‌ها بیشتر ازگل است وخشت . تمام دیوارها ازگل ساخته شده است و بیشتر سقف‌ها به علت کمی و گرانی چوب دراین منطقه از خشت است وبا طاق ضربی . بعضی سقف‌ها هم ازتیرهای چوبی ساخته شده است و پوششی ازپوشال وکاه‌گل دارد . برای اینکه سقفی‌را با تیر درست‌کنند ، مجبورند درمیان اطاقها ستونهائی، که خودشان «گندونه – gonduna » می‌نامند ، برپاکنند تا تیرها به آن تکیه داشته باشد . روی تیرها را با چوبهای نازکتری می‌پوشانند و بعدهم کاه‌گل می‌کنند . درهای اطاقها بیشتر یك لنگه است و به توی اطاق برروی پاشنه یـا لولا می‌گردد . کهنکی‌ها هرنوع چهاردیواری را که سقف داشته باشد «تو – tu » می‌نامند ولی آنها این لغت را معمولا به معنی اتاق بکار میبرند .

خانه های «کهنك» معمولا دارای چند قسمت است : یکی «تولامردون – tu lâmerdun »که اطاق بزرگی است برای پذیرائی ازمهمان والبته بهترین اطاق خانه که درازایش گاهی به چند برابر پهنایش میرسد . «تولامردون» چند در ورودی دارد ودربعضی‌خانه‌ها این درهارا دولنگه‌ای ساخته‌اند. موقعی‌که مهمانی وارد می‌شود ، فورا چندتکه فرش در کف آن می‌اندازند وچند متکا هم به دیوار تکیه میدهند برای‌پشتی مهمانها و شروع می‌کنند به پذیرائی .

«تو زفت‌بنشین tu zaft bençin » اطاقی است کـه صاحب خانه با زن و بچه‌هایش درآن زندگی می‌کنند و تمام خردوریز زندگیشان دراین اطاق جمع است . در دیوارهای این اطاق حفره‌هائی است برای گذاشتن اشیاء کوچك و مثلا چیزی به جای طاقچه . دربالای دیوارها هم رف‌هائی دارندکه خودشان «رفك – rafak » می‌گویند . پستوئی هم درگوشه اطاق نشیمن ساخته‌اند برای‌گذاشتن اثاثیه دست‌وپاگیرشان ، خودشان این پستوهارا «طاقچه» می‌نامند . دراین پستوها هر چیزی ممکن است بچشم بخورد ، رختخواب ، غربال ، چراغ، دیگ ودیگچه واشیاء دیگری که در زندگی روستائی بکار می‌آید . در همین پستوها «توپو – tou » هاشان را نیز می‌گذارندکه وسیله‌ای است برای ذخیره‌کردن گندم و آرد . وبه شکل چهاردیواره‌ای نازك که چهارپایه کوتاه هم در زیر خود دارد . سوراخی هم درپائین یك سمت دارد که با کهنه پارچه‌ای بسته است . هروقت‌که بخواهند آرد یاگندم بردارند، کهنه را از توی سوراخ درمی‌آورند تا آرد یا گندم بیرون بریزد .

تنورنان‌پزی را کهنکی‌ها دراطاقی می‌سازند که آن‌اتاق را «تنیرسان – tanirsân » می‌نامند ودرگوشه‌ای از حیاط بنا می‌کنند . در «تنیرسان» هرچند روز یکبار نانی را که باید اهل خانه صرف کنند ، می‌پزند .

گذشته ازاین قسمتهای‌خانه‌که به‌زندگی‌وسکونت‌اختصاص دارد ، بقیه قسمتهای خانه برای نگهداری احشام وانبار کردن غلات وکاه درنظرگرفته شده است . تمام این اطاقها و انبارها وآغل‌ها دورتا دورحیاط ساخته شده است . حیاط را کهنکیها «هوش – hoç »می‌نامندکه ضمناً به معنی کلی خانه است . دروسط یا گوشه‌ای ازحیاط – وبندرت دربیرون ازحیاط و کنار دیوار آن – برای بدست آوردن آب ، چاهی که بیشتر دربیست‌وچهارمتری به آب میرسد کنده شده است . حصاری کوتاه ازگل به دور دیوار می‌کشند که مانع ورود حیوانات به محوطه چاه می‌شود . دریك سوی آن ستونی ازخشت وگل‌به ارتفاع تقریبی دومترونیم بنا شده است که آنرا «گندونه –

سبدهای بافته‌شده به‌این شکل است . ازدرآن برای سفره وازخودش برای جای نان استفاده می‌کنند





بعضی‌از زنان خوش‌نشین کهنك از راه سبدبافی امرار معاش می‌کنند .

gonduna » می‌نامندودوتیرك‌بنام«چوگرگر– cu gar gar » دربالای این ستون به طور افقی به فاصله چهل پنجاه سانتیمتر ازهم کار گذارده‌اند . اندازه این دوتیرك شصت سانتیمتر است . يك ميلهٔ آهنی از دوطرف به روی آنها تکیه دارد که از وسط قرقره‌ئی چوبی‌بنام « گرگر » گذشته است . دور « گرگر » طنابی می‌گذرد که دوانتهایش به دو سطل لاستیکی بسته شده است . هروقت که سطلی درچاه ازآب پر می‌شود سطل دیگر بالای چاه می‌رسد ومی‌توانند آبش را خالی کنند ودوباره به چاه بیندازند . « آخور » آبخوری‌چهارپایان را نیزکه به جوئی شباهت دارد ولی ازسطح زمین بلندتراست درکنار همین چاه ساخته‌اند که می‌توانند به آسانی ازسطلها درآن آب بریزند .

یکی دوتا از خانه‌های « کهنك » دوآشکوبه است . یکی خانه قدیم اربابی‌که اکنون مبدل به پاسگاه ژاندارمری شده است ویکی دیگر ساختمانی بهمین صورت که آشکوب دوم آن رو به ویرانی است . تازگی نیز یکی ازکهنکیها اطاقی در پشت‌بامش ساخته است که آموزگاران سپاهی کهنك درآن سکونت دارند .

جمعیت‌کهنك صدوپانزده بیست خانوار است که از بختیاریها ، گندولزی‌های افشار ، دزفولیها وازمردمان چند ده دوروبر تشکیل شده است . بختیاریها ازهمه بیشترند و می‌توان اصلا این ده را بختیاری‌نشین دانست . غیراز آنان ، درفصل درو وخرمن‌کوبی که دوسه ماهی طول می‌کشد در حدود چهل‌پنجاه خانوار هم از نقاط مختلف و دوردست مثل سردشت بختیاری ، لرستان وخرم‌آباد و بروجرد ودهات اطراف دزفول به این جمعیت افزوده می‌شود که بیشتر برای کار درمزارع کهنك به آنجا می‌آیند و بعد که کارشان تمام شد باروبندشان را جمع می‌کنند و راهی ولایت خودشان می‌شوند. این کارگران مدتی را که درکهنك بسرمی‌برند ، هرچند نفرشان بازن و بچه‌های خود در خانه‌ای به سر می‌برند که در مزرعه صاحب همان خانه کارمی‌کنند . علاوه براینها ، در بعضی ازمواقع سال چند نفر دیگر به جمعیت کهنك اضافه می‌شوند . این‌ها چوپانانی هستندکه بدنبال گله‌ای‌که صاحب آن برای «علف چرانی» یا «گله‌داری» به‌کهنك می‌فرستد می‌آیند ومدتی ازسال یا تمام آن را درکهنك می‌مانند . این چوپانان‌درخانه‌ای‌مسکن‌می‌کنندکه صاحب‌آن ، امر« گله‌داری» ویا «علف چرانی» آن گله را متقبل شده است .

کهنکیها یا زارعند یا خوش‌نشین . زارعین نصف‌بیشتر جمعیت کهنك را تشکیل میدهند که بعد از اجرای قانون اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی صاحب زمین شده‌اند . آنان ازحاصل زمین خود امرار معاش می‌کنند و به کارهای غیر زراعتی رغبتی نشان نمیدهند . بقیه جمعیت‌کهنك‌خوش‌نشینند. کهنکی‌ها به کسی خوش‌نشین می‌گویند که ساکن ده است ولی از خود زمین زراعتی ندارد وبرای امرار معاش به روزمزدی می‌پردازد . خوش‌نشینهای کهنك درموقع درو وخرمن‌کوبی به کشاورزان کهنك کمك می‌کنند . آنان درفصول مختلف به کارهای‌گوناگون می‌پردازند . برای کارگری به شهرستانها وبرای برنج‌کاری به دهاتی که کشت برنج دارند می‌روند و یا برای نی‌بری به نیشکر و . . . هرکار دیگری پیش بیاید.

کشاورزی :

واحد سنجش‌زمین زراعتی «من»[1] است وآن‌مقدارزمینی است که يك من‌گندم درآن بذرافشانی می‌شود . چنین زمینی پنج «گام»[2] عرض وبیست‌وپنج «گام» طول‌دارد ومعادل۲۵۰ مترمربع است . کلیه زمینهای‌کهنك ۱۸۸۰۰ من است . ازاین مقدار ۳۸۰۰ من آن مکانیزه کشت می‌شود . ۱۵۰۰۰ من بقیه زمین‌ها شامل ششدانگ آبادی و به حساب خودشان پنجاه‌جفت ویك گاو است . این پانزده هزار من را سازمان اصلاحات ارضی کشور به دویست‌ودو «سهم» تقسیم نموده و به هرکسی

۱ – «من» درکهنك برابر ۸ کیلوگرم است .

۲ – هر«گام» برابر با۲ قدم‌کشیده است‌که درحدود ۲متر می‌شود.

طبق نظر معتمدین کهنك از یك تا ده سهم رسیده است . بیشترین رقم را دوسهمی‌ها دارند (سی‌ویك خانوار) . هرساله درحدود نیمی ازاین پانزده هزارمن را رها می‌کنند ودر نیم دیگر هفت هزاروپانصد من بذرگندم وجو کاشته می‌شود (به هرجفت صد من گندم و سی من جو) ودر موقع برداشت ، در صورتیکه سال خوش باشد وبارندگی فراوان ، هرتخمی‌پانزده الی بیست وپنج تخم محصول میدهد بطورمتوسط‌کهنکی‌ها ازاین مقدار زمین درحدود صدویك هزارمن‌گندم و سی‌هزاروسیصدمن‌جو برداشت می‌کنند .

چون برای زمینهای تقسیم شده جای مشخصی در نظر گرفته نشده است ، کهنکی‌ها هرساله این زمینهارا طی‌مقررات ومراسم خاص تقسیم و بین خود قرعه‌کشی می‌کنند . ابتدا دو سهم ازاین دویست‌ودوسهم را ازگوشه‌ای اززمین به کسی که دوسهم دارد میدهند و دویست سهم بقیه را به چهار قسمت‌برابر تقسیم می‌کنند که هرکدام ازآنهارا یك «بنکو – **bonku** » می‌نامند . هر «بنکو» نیز تحت سرپرستی یکی ازریش‌سفیدان که مورد اعتماد زارعان همان «بنکو» است و «سربنکو» نامیده می‌شود میان زارعان همان «بنکو» تقسیم می‌شود .

یك ماه پیش ازعید ، درست موقعی که زمین ازنم باران مرطوب است ، زمینهای کهنك به زیر شخم کشیده می‌شود . درحدود پانزده روز شخم طول می‌کشد . بعدازعید ، همین زمین دومرتبه بصورت «رگ‌بر – **ragbor** »شخم‌زده‌می‌شود. یعنی در جهت عمود برشخم قبلی . زمین شخم‌زده را درتابستان رها می‌کنند که آفتاب به‌بیند وقوت بگیرد . اول پائیز کشاورز کهنکی گندمی را که برای بذر در «توپو» ذخیره کرده است بیرون می‌کشد وهر روز مقداری از آن را در محدودهٔ معینی اززمین می‌افشاند وبا یك شخم سطحی دانه‌را در دل خاك‌پنهان می‌کند . بذرافشانی در حدود بیست روز طول می‌کشد . از موقعی‌که گذر تراکتور به‌کهنك‌افتاده است ، بعضی‌ازکهنکیها با تراکتور شخم وبذرافشانی می‌کنند ونیز درخرمن‌کوبی‌هم باگرداندن تراکتور خرمن را می‌کوبند .

کهنکی‌ها برای دروکردن محصولشان احتیاج به‌دروگر دارند. دروگران‌به‌دعوت‌صاحبان‌مزارع‌به‌کهنك‌می‌آیندوبهمین مناسبت در فصل درو در حدود پنجاه درصد به جمعیت کهنك اضافه می‌شود . فصل درو فصل کار عمومی کهنکی‌هاست . پیر وجوان وزن ومرد در این کوشش همگانی شرکت دارند . زنهای پیر وازکارافتاده وحتی کودکان هشت تا ده‌ساله نیز با خوشه‌چینی گوشه‌ای ازکار را پیش می‌برند . رزق وروزی در وقت درو برای همه وجود دارد . حتی سیدهای مستمند و دراویش دوره‌گرد هم سرمحصول میرسند وحق سیدی خودرا می‌گیرند وراهی دهات دیگرمی‌شوند .

از روز یازدهم اردیبهشت کار درو شروع می‌شود . هر



درتنیرسان هرچندروزیکبار نانی‌راکه باید اهل خانه صرف‌کنند می‌پزند

مزرعه را پنج‌نفر به کمك هم درو می‌کنند و یك‌نفر دیگر دسته‌های درو شده را به «خرمن‌جا» میرساند . دروگر کهنکی دستمالی به سرمی‌اندازدکه‌گوشه‌های آن‌گردنش را می‌پوشاند. کلاه نمدی بختیاری را روی آن می‌گذارد . بر روی دو پا می‌نشیند و با چندبار آشناکردن دهانه داس با ساقه های گندم، مشت دست چپ را از خوشه‌های گندم پر می‌کند و به‌قول خودش یك «چم رس – cam ras » می‌سازد و به کناری می‌گذارد . ازهرده تا «چم رس» مجموعهٔ بزرگتری می‌سازد که خودشان آنرا «بافه – bâfa» می‌نامند . «بافه» ها توی «شل – çal »ها (که محفظه توری بافته شده‌ازپشم‌بزاست) بارقاطریا الاغ به «خرمن جا» حمل‌می‌شود . کسی‌که «بافه»ها را با «شل» بار قاطر می‌کند و به «خرمن جا» می‌برد «شل کش» نامیده می‌شود . از هرصد «شل» یك خرمن می‌سازند . چنانچه بیشترازصد «شل» داشته باشند ، خرمن دیگری درست می‌کنند زیرا هر خرمن نمی‌تواند بیشتر از صد «شل» داشته باشد چون درموقع خرمن کوبی کارمشکل می‌شود .

درو طی سی‌وپنج تا چهل روز تمام می‌شود . ازاین‌پس برزگر در «خرمن‌جا» به «هوله کـردن» (خرمن کوفتن) گندم مشغول می‌شود . خرمن را با لگدکوبـی قاطران بهم

پیوسته‌ای که به‌دورخرمن می گردانند ، می کوبند . خرمن کوبی از صبح زود تا غروب آفتاب ، روزها و هفته های متمادی ادامه دارد و در حدود سی‌وپنج روز طول می کشد تـا همهٔ خرمن کوبیده شود ، خرمن کوبیده را میگذارند تا وقتی که باد ملایمی بوزد . بادتند دانه را هم همراه کاه با خود میبرد. اگرچنین باد ملایمی بوزد ، زارعین کهنك «جنگر jengar » هفت شاخه را بدست می گیرند وازیك سر خرمن شروع بـه افشاندن کاه ودانه به بالای توده خرمن می کنند . باد ، کاه خرمن را جدا می کند ودرفاصله دورتری می‌ریزد ودانه‌ها بر سرجای خود می‌افتند . دانه‌های درشت کاه که ازخرمن جدا شد ، از «جنگر» ۹ شاخه‌که شاخه‌های آن بهم نزدیکتراست استفاده می‌کنند تا خرده های کاه را نیز اززمین بردارد و بدست باد بسپارد . درآخرین دفعه آنرا با پارو باد می‌دهند . دراین باد فقط دانه‌های گندم باقی می‌ماند و همه کاه و خارو خاشاك از آن جدا می‌شود . «جنگر» افزاری است ترکیب‌شده از یك دسته چوبی به‌بلندی تقریباً دومتر که به انتهای آن هفت یا نه شاخه نوك‌تیز از جنس چوب متصل شده است . بلندی این شاخه‌ها در حدود چهل‌سانتیمتر است . نوك شاخه‌ها از هم فاصله دارند وانتهایشان درمحل وصل به دسته ، به هم میرسند.

گندم پاك شده را روی «خرمن جا» کود می‌کنند و گلوله‌ای نمك هم برای پربرکت شدنش میان این تودهٔ گندم می‌گذارند . برای تقسیم گندم بین صاحبان زمین ودروگران مزدور ، آنرا به پنج قسمت برابر تقسیم می‌کنندکه هرقسمت

هرچندروز یکبار سر و کله فروشنده دوره‌گرد در کهنك پیدا می‌شود ومشتریان پروپاقرصش زنان کهنکند



را یك «کوت – kut »می‌نامند . یك «کوت» ازاین پنج «کوت» به کلیه برزگران مزدوری میرسد که برای صاحب زمین کارکرده‌اند و چهارکوت باقیمانده به خود صاحب‌زمین. اگر خود صاحب زمین نیز درهمه مراحل درو وخرمن شرکت کرده باشد ، کوت پنجم را نیز به پنج قسمت برابر تقسیم می‌کنند ویك قسمت آن نیز به او میرسد . واگر پسرش یـا شخص دیگری کـه صاحب زمین متکفل اوست در درو و خرمن‌کوبی همکاری کرده باشد ، دوقسمت از این «کوت» پنجم به آنها خواهد رسید .

کهنکی‌ها هم مثل سایر روستائیان ایران ، در کنارکار کشاورزیشان به دامداری نیز می‌پردازند و به علت سابقه ایلیاتیشان ، به دام بستگی بیشتری نشان میدهند . زیرا بیشتر کهنکی‌ها از بختیاریها و گندولزیهائی هستند که اجدادشان پیش ازاینکه ساکن شوند و به کشاورزی بپردازند ، کوچر بوده‌اند و دامدار وزندگیشان با دام بستگی مستقیم داشته است ودامپروری رکـن اصلی زندگیشان بوده است . آنان برای تغذیه دامهای خود به قصد یافتن مراتع سبز به این سوی وآن سوی‌کشانده میشدند تـا اینکه «کلال کهنگ» (در موقع پرآبی‌اش) اجداد آنها را در دوروبرخود ساکن کرد و دهی بنام «کهنك» بوجود آمد . کهنکی‌های جدید وایلیاتیهای قدیم سرازکشت درآوردند وسروسامانی گرفتند وروستانشین شدند . دل به زمین بستند ودامداری کم‌کم اهمیت خودرا از دست داد واکنون ازنقطه نظر اقتصادی ، دامداری برایشان اهمیت درجه دوم را پیدا کرده است . هرکس که پول زیادتری داشته باشد برای ذخیره آن به تعداد دامهای خود می‌افزاید تا هم پس‌اندازی کرده باشد و هم بتواند از فرآورده‌های دامی برای گذران زندگی خود استفاده کند .

کهنگی‌ها علاوه براینکه خودشان گاو وگوسفند دارند، بعضی‌هاشان هم ممکن است همه گوسفند یکی از آبادیهای مجاوررا برای‌مدت یکسال‌به‌کهنك بیاورد وآنهارا تمام مدت سال نگهداری کند ودرزمینهای کهنك بچراند . قرارومداری که بینشان گذاشته می‌شود اینطور است که نصف از پشم‌و همهٔ شیریکساله تمام گوسفندان به گله‌دار میرسد . مزد چوپان را گله‌دار وغذای چوپان را صاحب‌گوسفندان می‌پردازد . چوپان درخانه گله‌دار می‌ماند و مسئول نگهبانی گوسفندان می‌شود . بره‌هائی‌که دراین مدت زائیده می‌شوند به صاحب گوسفندان می‌رسند . این طریقه را در کهنك «گله‌داری» می گویند .

نوع دیگری هم قرارومدارند که‌خودشان «علف‌چرانی» می‌نامند . در «علف چرانی» ، ازیك دهکده مجاور کهنك ، یکی ازروستائیان گله‌اش را بیکی ازکهنکی‌ها میدهدکه برای مدت معلومی در زمینهای‌کهنك بچراند . چوپان گله به همراه آن به‌کهنك می‌آید ومزد وخوراکش به‌عهده صاحب‌گوسفندان



زنهای مسن غالباً سیاه می‌پوشند

است . کسی که «علف‌چری» را به عهده گرفته است ، یا شیر گوسفندان را بابت حق علف‌چری می‌گیرد ویا اینکه ازصاحب گله برای هر رأس ماهیانه پنج ریال می‌گیرد .

خوش‌نشینان کهنك چون صاحب زمین زراعتی نیستند، حق «گله‌داری» واستفاده از مزایای «علف چرانی» را ندارند. فقط می‌توانند احشام خودشان را در زمینهای کهنك بچرانند.

جامه‌ها :

پیرمردان به روی سر دستمالی راه راه به رنگ زرد و سفیدی می‌بندند تا از تابش آفتاب مصون باشند . پیراهنشان از پارچه‌هائی به رنگهای آبی ، سیاه ، قهوه‌ای تیره وبطور کلی ازرنگهای چرکتاب است . این پیراهن‌ها بدون یقه است وشکاف سینه آنها با سه دگمه بسته می‌شود . آستینها بلند و مچ‌دار است . معمولا زیرشلواری بلند راه راه به پا دارند و فقط مواقعی‌که برای مهمانی یا به‌شهر می‌روند ، شلواری که خودشان «تـُمبان – tombân » می‌گویند به‌پا می‌کنند. جنس پارچه این «تمبان»ها دبیت است و رنگ‌آن مشکی . برای هر «تمبانی» دومترویك چارك پارچه لازم می‌شود زیرا گشادی دم پای آن در حدود هشتاد سانتیمتر است وبهمین‌نسبت هم تا بالا ادامه دارد . پاپوشنان گیوه‌های تخت پارچه‌ئی است که در سروته تخت آنها چرم دوخته شده‌است . این پاپوشها را از دزفول می‌خرند .

جوانها کلاه نمدی‌که بیشتر ازکرك بز درست شده است به سر می‌گذارند . ولی پیراهنشان از پارچه‌هائی است کـه خودشان به تفخر می‌گویند از پارچه‌های لندنی است . یقه‌دار وجلو باز وآستین مچدار . جورابشان بیشتر نخی است وآنرا ازشهر می‌خرند . پاپوششان یاکفش چرمی است یا گیوه‌های آجیده خرم‌آبادی . جوانهائی‌که بیشتر با شهر سروکار دارند معمولاً کت وشلوار می‌پوشند .

جامهٔ زنان هم شامل چند تکه است که توصیفش از بالا تا پائین به ترتیب می‌آید :

«کلوت – kulut » کلاهی است مانند عرقچین‌که از دو طرف دوبند دارد و در زیر گلو به هم گره می‌خورند . اززیر این‌کلاه فقط قسمتی ازموی بالای پیشانی بیرون‌می‌ماند. به قسمت جلوئی «کلوت» سکه‌هائی دوخته شده است‌که روی موها می‌افتد . تمام سطح بیرونی و بعضی از این «کلوت» ها منجوق‌دوزی شده‌است . روی «کلوت» «لچك – lacak » می‌بندند ودوگوشه آنرا زیر گلو گره می‌زنند . این «لچك» کمی‌عقب‌تر از «کلوت» روی سر بسته می‌شود ومقداری از «کلوت» اززیر آن بیرون می‌ماند . روی «لچك» تور نازك چهار گوشه‌ای می‌اندازندکه خودشان‌آنرا «می‌نه – meyna » می‌نامند « می‌نه » جلوی سینه ، تمام پشت وبازوها را نیز می‌پوشاند . دستمال ابریشمی بزرگی را نیزکه چندین‌بار تا کرده‌اند وبصورت نوار پهنی درآورده‌اند ، به پیشانی می‌بندند به نحوی‌که دستمال درپشت سر گره می‌خورد و گوشه‌های آن

آویـزان می‌شود . این دستمال را خودشان هم « دسمال – dasmâl » می‌نامند .

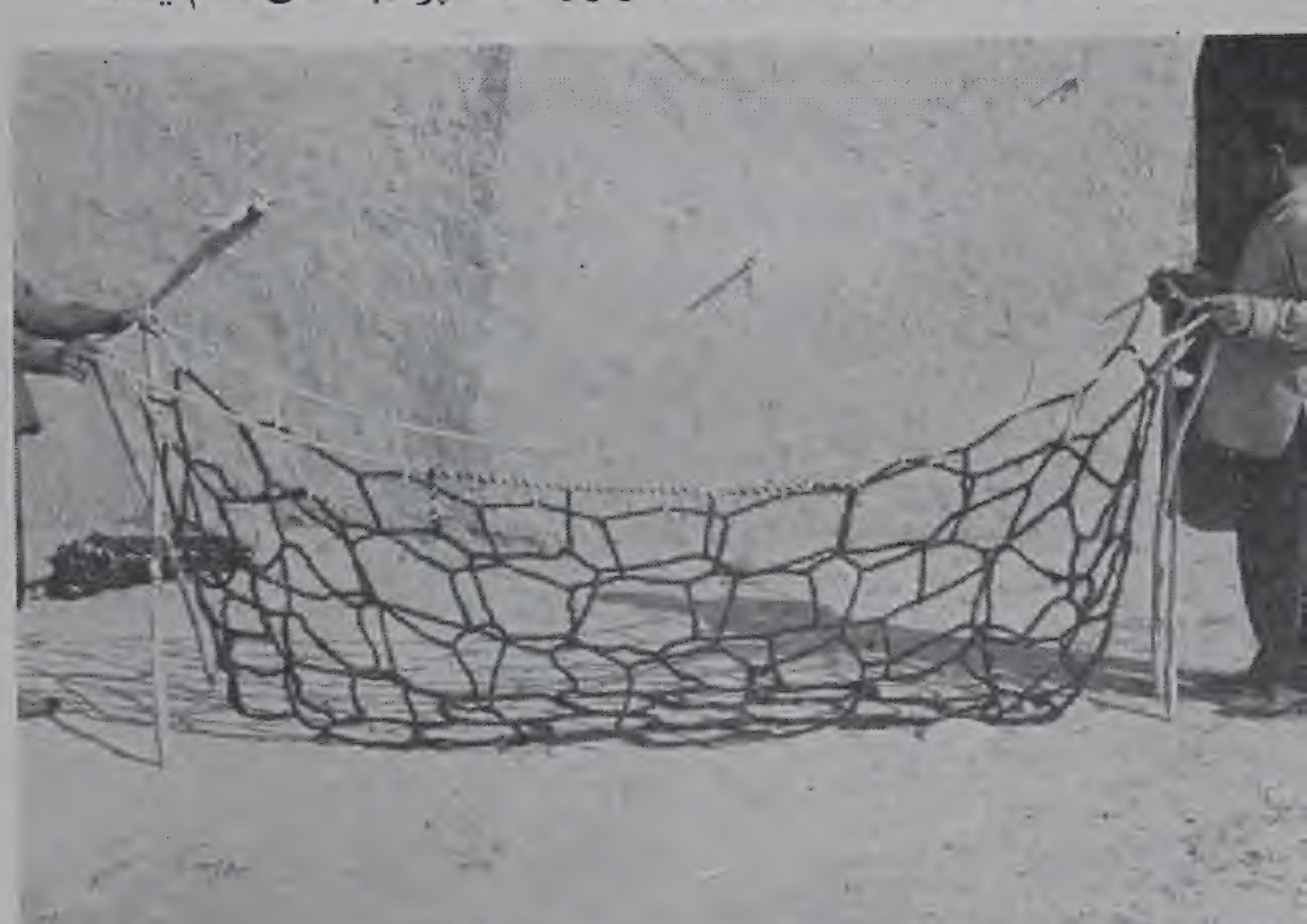
«جومه – juma » پیراهنی است که بلندی آن تا یك وجب زیرزانو میرسد . در دوسوی پهلوئی پائین این پیراهن ، دوشکاف باندازه بیست‌وپنج سانتیمتر وجود دارد . شکاف یقه آن تا وسط پستانها میرسد وبا سه‌دگمه بسته‌میشود . آستینهایش بلند ومچ‌دار وبدون دکمه است . رنگ این پیراهن‌ها بیشتر سفیدگل‌داراست . خیلی‌جوانترها رنگ قرمزرا ترجیح میدهند وهرقدر که سن بالاتر میرود رنگ پیراهن‌ها تیره‌تر می‌شود. پیرزنان سیاه می‌پوشند . زمستانها روی «جومه» «قوا – qavâ » می‌پوشند که مانند کت است از جنس مخمل وبیشتر به رنگ سبز ، قهوه‌ای تیره و یا قرمز . دوجیب در قسمت جلوئی دارد .

ازپارچه‌ای به طول پنج شش متردامن پرچینی می‌دوزند که بلندی آن از کمر تا قوزك پاست . خودشان این دامن را «شلوار» می‌نامند و به عوض شلوار هم ازآن استفاده میکنند. جوراب نمی‌پوشند و کفششان بیشتر لاستیکی است .

زناشوئی

انتخاب دختر، دلالی ،کدخدائی ، شیروابرون – çirvâ borun (شیربها بران) و شیرینی اشکنون çirni eçkanun ، جهاز خـریـد ، رخت‌برون ، عروسی ، حنابندون ، در حموم ، مبارك‌باد ، ری‌گشون – rigoçun (روگشا) ، پاگشون (پاگشا) .

شل çal را اینطوری نگه‌میدارند وتوی آنرا پرازبافه‌های گندم‌میکنند



پسر که به سن ازدواج رسید ، خانواده‌اش بفکرمی‌افتند که زنی برایش بگیرند تا سروسامانی بگیرد . هر روز بوسیله پیرمردان قابل احترام‌ویا جوانان‌هم سروسالش پیشنهادی به‌او می‌کنند . وقتی موافقت پسر بدست آمد که البته با کلی حجب وحیا همراه است ، پدر ومادر به تکاپو می‌افتند که دختری از خانواده هم‌جناق پیدا کنند و دستش را در دست پسرشان بگذارند . دختردم‌بختی را درنظر می‌گیرند و یکی از روزها بدون اطلاع قبلی ، زنهای فامیل پسر ومادرش به خانه دختر می‌روند . در لفافه موضوع را بمیان می‌کشند و اطلاعی‌میدهند وبرمی‌گردند . مادر دختر این خبر را به شوهرش میدهد . در همین روزها پیرمرد محترمی از بستگان پسر برای «دلالی» به خانه دخترمی‌رود . بعدازکلی‌حاشیه‌رفتن وازکشاورزی وتخم وبذر و باران ودام صحبت‌کردن ، موضوع را درمیان‌میگذارد. پدردختردوجواب‌برای‌این‌درخواست‌دارد، یااینکه«تاخودمان‌را به‌ببینیم و فکرهایمان را بکنیم»که یعنی موافقم و یا اینکه «قولش را به قوم خودمان داده‌ام» که یعنی مخالفم . مخالفت اقدامی در پشت‌سر ندارد وبدنبال موافقت ، بعدازچند روز چندنفر ازریش‌سفیدان ده باتفاق پدر پسر برای «کدخدائی» به خانه دختر میروند . بعدازگفتگوی زیاد و مطرح کردن‌اصل موضوع ، پدر دختر بنا بخواسته ریش‌سفیدان ، مقدار خرج روز «شیروابرون» را تعیین‌می‌کند . این خرج معمولا پنج‌من قند ، پنج من شکر ، یك کیلو چای ، چهار بسته سیگار ، چهار بسته کبریت ، نقل ونبات و . . . است . شیربهای[۳] دختر هم با چك وچانه زیاد قرض و نقدش تعیین می‌شود که نقدش‌را در روز «شیروابرون» نقداً میپردازند وقرضش میماند برای بعد . این گفت‌وگو بین این چند نفر محرمانه است و تا روز «شیروابرون» دیگران ازآن بی‌اطلاعند .

در طی یکی دوروز بعدازاین قرارومدار ، پدر پسرراهی شهر می‌شود و خرج «شیروابرون» را تهیه می‌کند و به خانه دختر می فرستد . جشن «شیروابرون» و «شیرینی اشکنون» (که هردو دریکروز است) با حضور جمعی از دعوت‌شدگان برگزارمی‌شود ووکیل خانواده عروس‌که یکی‌ازریش‌سفیدان ده است مقدار شیربها را بیشتراز اندازه قرارومداری‌که داشتند به وکیل خانواده داماد پیشنهاد می‌کند و با اعتراض اومواجه میشود . پدر عروس خرده خرده از آنرا باحترام هریك از بزرگترهای مجلس می‌بخشد تا به مقدار قراردادی خودشان برسد و علی‌الظاهر موافقت حاصل شود . دامـاد بدستور

۳ – درکهنك اسمی از مهریه نشنیدیم ، گویا شیربها همان مهریه باشد . ولی درجاهای دیگر شیربها چیز دیگری است ومهریه چیزدیگر.

ریش‌سفیدان دست پدر عروس را می‌بوسد وهمه دست می‌زنند که مبارك باشد . نقل ونبات وچای با اجازه پدر عروس بین مدعوین تقسیم می‌شود وهرکس نقل ونبات سهم خودرا در دستمالی می‌ریزد وبه خانه‌اش میبرد .

بین روز «شیروابرون» و «جهاز خرید» ممکن است ماهها فاصله بیفتد تا اینکه دو فامیل خودرا کمی جمع‌وجور وخرج عروسی را روبراه کنند . دختر در تمام طول این‌مدت سعی می‌کند که خودرا از چشم فامیل داماد مخفی نگه دارد واین مدت فرصتی است برای مغازله‌های پنهانی ودور از چشم دیگران بین دختر و پسر که زن وشوهر آینده هستند .

در روز مقرر ، پدر و مادرعروس وداماد و یکی از ریش‌سفیدان ده به شهر می‌روند که هم «جهاز خرید» کنند وهم«رخت برون» برای عروس وداماد .

روز بعد سردفتر رسمی ازدواج از دزفول بـه کهنك می‌آید و از عروس و داماد و پدرهایشان امضاء می‌گیرد وعروسی شروع می‌شود . دوشب و روز «توشمال» (مطرب محلی) می‌نوازد وکهنکی‌ها به رقص و پایکوبی می‌پردازند. داماد برای دوستان خلعت می‌فرستد (برای هرکس سه متر پارچه) . دومین شب عروسی را «حنابندون» می‌گویند . زنهای خانواده داماد حنا درست‌می‌کنند وآنرا درخانه عروس به کف دست‌وپای عروس می‌بندند ، دختران دم‌بخت هم برای سفیدبختی ازحنای عروس سهمی دارند ، درنیمه‌های‌همان شب، دوستان نزدیك داماد ، دست‌وپای اورا توی رختخوابش حنا می‌بندند .

فردای شب «حنابندون» ، رقص و پایکوبی ودستمال بازی و چوب‌بازی جوانان کهنك شوری به مجلس می‌بخشد . بعد از خوردن نهار ، لباسهای عروس را توی سینی‌هائی‌بر سر دختران به همراه نوای ساز ودهل توشمال‌ها به خانه او میبرند وهرکدام از زنها تکه ای از لباس عروس را تنش می‌کنند .

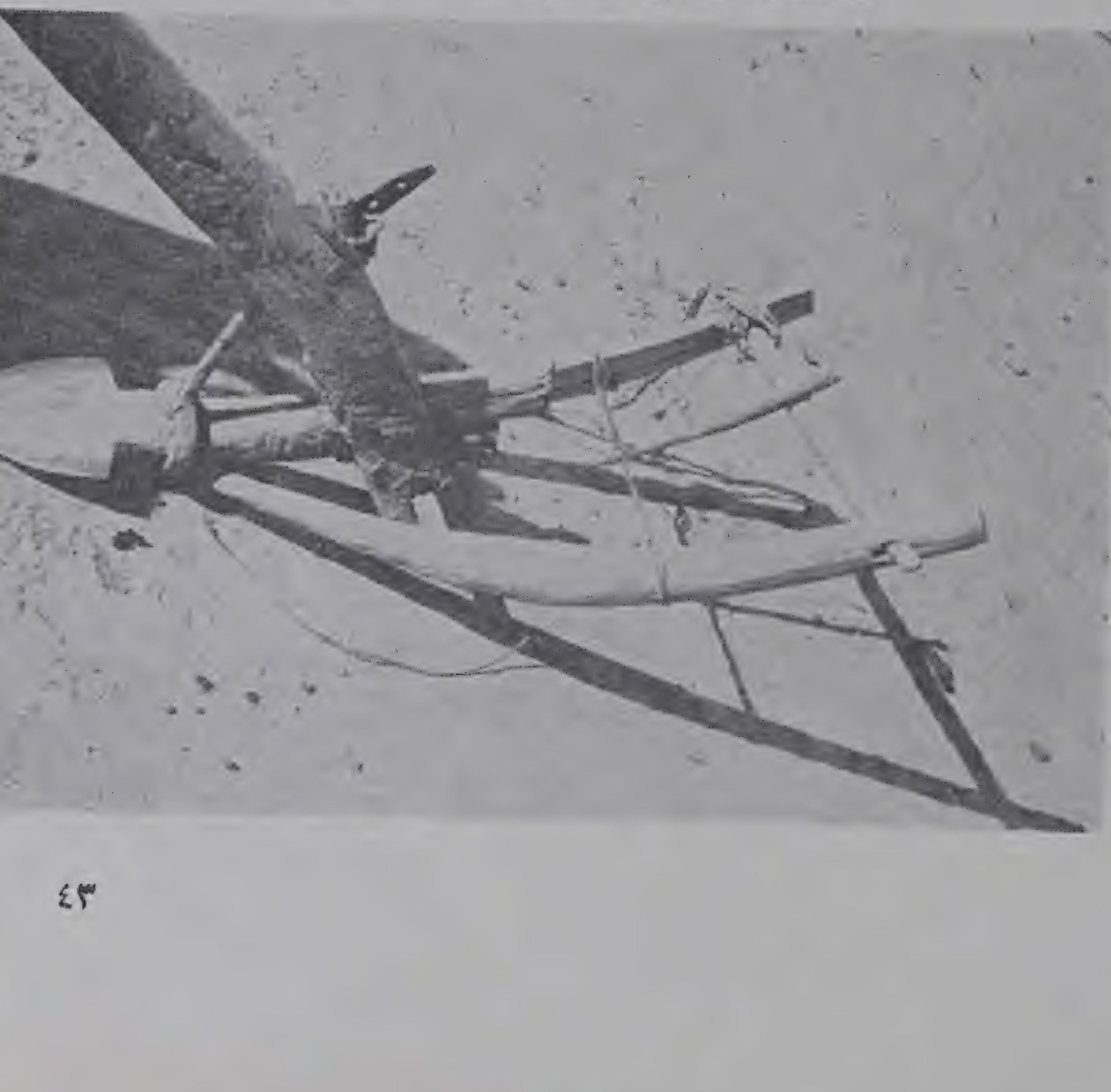
درهمین روز ، «توشمال»ها داماد را تا بیرون دروازه کهنك برای حمام رفتن بدرقه می‌کنند . داماد به همراهی چند تن از رفقا بعد از شستشو ، لباس دامادی را برتن می‌کند وبه ده برمی‌گردد . موقع برگشتن داماد ازحمام ، جشن و سرور تماشائی‌تـــر است . هرکدام ازجوانان کهنك که دستی در سوارکاری دارند ، به تاخت‌تاز درمقابل داماد می‌پردازند . مردم به پیشواز می‌روند وهیچکس ازروبوسی داماد بی‌نصیب نمی‌ماند . جلوی خانه داماد تخم‌مرغی را جلوی پایش به زمین می‌زنند وبعد اورا سرکرسی می‌نشانند و هرکس شاباشی‌میدهد. سلمانی با گفتن «فلانی فلانقدر شاباش ، خانه‌اش آباد» دهنده شاباش را معرفی می‌کند وبعد ازهرمعرفی مردها دست می‌زنند وزنها «کل – kel » .

درحدودنیمه‌های شب روی مادیانی آراسته به پارچه‌های رنگین ، پسربچه‌ای را می‌نشانند و جمعیت و توشمال‌ها این مادیان را تاخانه عروس همراهی می‌کنند . برادر عروس (و اگر نداشت یکی ازمحارم عروس) بایك‌کله قندکه بادستمالی به‌کمر خواهرش می‌بندد ، اورا «قدبندون» می‌کند تاهمیشه زندگی شیرینی داشته باشند . عمویش اورا به پشت سرپسربچه روی مادیان می‌نشاند . (پسربچه را برای این انتخاب می‌کنند که اولین فرزندش‌پسرباشد) . افسار مادیان را سلمانی می‌گیرد آئینه‌ای نیز روبروی عروس نگه میدارند وبارقص وپایکوبی جوانها این مادیان به درخانه داماد میرسد . داماد روی دروازه در می‌ایستد وعروس ازدر می‌گذرد تا همیشه فرمانبردارش باشد . دست عروس را مادر داماد و عمه‌اش می‌گیرند واورا تا دم دراطاق حجله می‌آورند . درجلوی پای اومرغی را چنان سرمی‌برندکه قطره‌ای ازخونش روی زمین نریزد . (توی‌طشت ویا ظرف دیگری) . عروس را توی حجله می‌برند وروی رختخواب می‌نشانند . دست دامادرایکی‌ازریش‌سفیدان می‌گیرد وتوی اطاق می‌آورد وآنها را دست بدست می‌دهد . بعداز مدتی داماد از اطاق حجله بیرون می‌آید و با تیری‌که از تفنگ شکاری‌درمی‌کند، دامادی‌خودرا باطلاع عموم میرساند.

صبح روز بعد یك‌یك اهالی برای دیدن روی عروس می‌آیند وهرکس‌بادادن‌هدیه‌ای‌به‌عنوان «روگشون» (روگشا) موفق بدیدن روی عروس می‌شود .

سه روزبعد روز «پاگشون» (پاگشا) است که عروس وداماد به خانه پدر عروس دعوت می‌شوند و هدیه‌ای قابل‌توجه که بیشترگاوشیرده یا گوسفند است می‌گیرند . ازصبح فردای «پاگشون» ، عروس به کارهای خانه جدیدش می‌رسدودرامور

زمینهای زراعتی‌را بااین‌وسیله شخم می‌زنند .



مربوط به خانه ودوشیدن دامها و پختن نان و . . . . . به‌یاری مادر شوهرش می‌شتابد .

پاره‌ای از اعتقادات

کهنکی‌ها معتقدند که اگر :

پسربچه‌ای روی طاقچه برود ، تکه‌ای از خمیر درموقع نان‌بندی ازخمیر لاوك بپرد ، مرغ جلوی یکی از اهل خانه بالهایش را بگشاید وبنشیند ، سگ خانه پشت به اطاق ورو به حیاط بنشیند ، طفل شیرخواری که روی دست نگه‌داشته‌اند پای راستش را بالا نگه دارد ، دختر بچه‌ای خودسرانه خانه را جارو کند مهمان می‌آید .

وهمچنین معتقدند که :

اگرکف دست راست کسی به خارش بیفتد نشانه رزق و روزی است واگر کف دست چپ بخارد نشانه جنگ و ستیز است .

اگر آتش اجاق خانه‌ای جرقه بزند وصداکند ، نشانه بدگوئی همسایهٔ بغل دستی‌اش از اوست .

اگرلنگه‌کفشی برروی لنگه دیگرسوار شود صاحب‌کفش به مسافرت خواهد رفت .

اگر موقع شب سگ خانه‌ای زوزه‌ای بکشد برای آن خانه پیش آمد بدی روی خواهد داد .

اگر گوش چپ کسی زنگ بزند نشانه آن است که پشت سرش بدگوئی می‌کنند واگر گوش راست زنگ بزند ، پشت سرش بخوبی ازاو یاد می‌کنند .

اگر آئینه خانه‌ای بشکند ، مردم آن خانه باید منتظر واقعه ناخوشایندی باشند .

اگرپسری موقع تولد دندان داشت ، وجودش موجب لطمه‌ای جانی برای پدرش می‌شود .

اگر پسربچه سقز بجود ، چانه‌اش کج می‌شود .

اگر کسی شب سقز بجود مثل این میماند که گوشت تن مرده‌ای را بجود .

اگر کسی به سگ یا گربه‌ای آب بپاشد روی دستش زگیل درمی‌آید .

اگر کسی روز شنبه لباس بشوید دارا می‌شود .

اگر چهارپائی در زمستان شیهه بکشد یا باد می‌آید یا باران .

اگر زن آبستنی ماری را بر سر راه به‌بیند ، تا موقعیکه آن زن از جلوی مار بگذرد و دور شود ، آن مار کورمی‌شود.

اگر جوجه خروس سه چهارروزه آواز بخواند ، برای اهل خانه بدشگون است و باید آن جوجه را سر برید .

اگر در زمستان باران نیاید ، باید اسم چهل‌کچل را بنویسند ویا اینکه چهل سوسك را زندانی‌کنند تا باران بیاید .

اگرکفششان‌را بالای سرشان بگذارند وبخوابندخوابهای آشفته می‌بینند .

اگر بچه‌ای اولین دندانش را از آروارهٔ بالا درآورد ، برای پدر ومادرش بدشگون است وبرای رفع این بدشگونی کودك را از پشت بام سرازیر ورها می‌کنند و یك نفر اورا از پائین می‌گیرد .

اگر جغدی بر بام خانه‌ای بنشیند ، ساکنین آن خانــه پراکنده می‌گردند وآن خانه ویران می‌شود .

اگر در خواب مرغ و ماهی را یکجا به‌بینند به ثروت و مقام بزرگی خواهند رسید .

اگر در خواب به ببینندکه عروسی می‌کنند ، عزاداری برایشان پیش می‌آید .

کهنکی‌ها معتقدندکه خورشید دختر است و ماه پسر . درگذشته‌های دور ، ماه آنقدر درتعقیب خورشید می‌رود تا روزی اورا بدست می‌آورد وهوس بوسیدنش را می‌کند . خورشید با ناز ازاو می‌گریزد وموقع گریختن یك دسته از گیسویش به صورت ماه می‌خورد ویك چشم اورا کورمی‌کند. بهمین علت نورماه کمتر از خورشید شده است وگرنه هردو به اندازه هم نور داشتند . از آن روز باینطرف خورشید دنبال ماه می‌گردد تا دلش را بدست بیاورد وماه ازاو فرار می‌کند.

اینطورکه کهنکی‌ها عقیده دارند ، خورشید وماه هردو دردست زن پدرگرفتارند . موقعی‌که ماه یا خورشید می‌گیرد مطمئنندکه زن‌پدر گلویشان را گرفته است و میخواهدخفه‌اشان کند . برای اینکه زن پدر ، خورشید یا ماه را رها کند ، کهنکی‌ها به پشت‌بام میروند ، آتش روشن می‌کنند ، چاوشی می‌کنند ، طبل می‌زنند وبالاخره کلی سروصدا راه می‌اندازند که زن پدر بترسد وگلوی هرکدام را که گرفته است رهاکند.

کهنکی‌ها می‌گویند هرکس ستاره‌ای در آسمان دارد ، هروقت ستاره‌ای درآسمان کشیده می‌شود ومی‌افتد می‌گویند یکنفر مرد و فاتحه‌ای برای آمرزش او می‌خوانند .

وهمچنین‌عقیده دارندکه زمین‌روی شاخ‌گاو قرارگرفته وگاو روی ماهی ایستاده وماهی توی آب است . هروقت‌که‌گاو خسته می‌شود ، زمین را ازاین شاخ به آن شاخ می‌اندازد وزمین لرزه می‌شود .

مقدمه‌ای بر هزار و یکشب

(۱)

جلال ستاری

ترجمهٔ هزار ویکشب به زبان فرانسوی به قلم **آنتوان گالان** (Antoine Galland) (۱۷۱۵–۱۶٤۶) ، که نخستین ترجمهٔ آن به یك زبان اروپائی است ، از سال ۱۷۰٤ تا سال ۱۷۱۷ در ۱۲ مجلد درپاریس انتشار یافت واین کتاب که از آغاز با فروغی تابان درخشیدن گرفت «وطباع بدآن مایل شد ومردم با استقبالی پرشور بدآن روی آوردند و تقلید هائی از هرنوع باقتفای ازآن پدید آمد» ، تاکنون نیز فروزان باقی مانده است . پس ازانتشار ترجمهٔ گالان ، خاورشناسان بزرگ چون : **دوهامر** (De Hammer) ، **سیلوستر دوساسی** (Sylvestre de Sacy) ، **لین** (Edward William Lane) ، **لانگله** (Langlès) ، **لوازلر دلوشان** - (Loiseleur Deslongchamps) ، **رنو** (Reinaud) ، **مولر** (H. Muller) ، **نلدکه** (Nöldeke) ، **دوشلگل** (De Schlegel) ، **گیلدمیستر** (Gildemeister) ، **دوخویه** (De Goeje) ، **استروپ** (Oestrup) ، وديگران درسرتاسر قرن نوزدهم ونیز در آغاز قرن بیستم ، دربارهٔ ریشه و خاستگاه هزارویکشب ، به بحث وجدل پرداختند ودراین باب هزارویك مسأله مطرح ساختند وبرخی اصل آن را هندی وایرانی وبرخی دیگرمنحصراً عربی یا یونانی پنداشتند و گروهی نیز پذیرفتند که کتاب دارای چندین منبع است .

ریشهٔ هندی وایرانی

دلیل اصلی دانشمندان دراثبات ریشهٔ هندی وایرانی هزارویك شب ، نخست سخن **مسعودی** ودودیگر نوشتهٔ **ابن‌ندیم** است . ذکر هزارویك شب نخستین‌بار درمروج‌الذهب ومعادن الجوهر تألیف ابوالحسن علی‌بن حسین‌بن‌علی‌مسعودی (متوفی در ۳٤۶ هجری قمری) میرود آنجاکه میگوید : «بسیارکسان که از اخبارگذشتگان آگاهند گفته‌اند این‌گونه افسانه ها (مقصود افسانهٔ شدادبن عاد وشهریست که بنا نهاد و آنرا ارم ذات‌العماد نامید) مجعول وخرافی است وکسان ساخته‌اند تا با روایت آن ، به شاهان تقرب جویند و با حفظ ومذاکرهٔ آن برمردم زمانه‌نفوذ یابند و مانند افسانه‌هائی‌است که پس ازترجمه شدن ازمتنهای فارسی‌وهندی (دریکی ازنسخه بدلها : پهلوی) یا رومی(یونانی) به ما رسیده‌است وترتیب تألیف آن ها چون کتاب هزار افسانه یعنی هزار خرافه است که خرافه را به‌فارسی افسانه گویند وعامهٔ مردم این کتاب را الف‌لیله (در دو نسخه بدل : الف لیله ولیله) می‌نامند که داستان ملك ووزیر ودختر او و دایهٔ دختر (وبه روایتی دیگر کنیز یا برده‌اش) شیرآزاد و دینازاد است»[1].

دوهامرنخستین کسی‌است که این‌عبارت‌را درمروج‌الذهب مسعودی یافت و آنرا گواه بر ریشهٔ هندی وایرانی‌کتاب گرفت و بدنبالش بسیاری از دانشمندان ، به اصل هندی وایرانی هزارویکشب اعتقاد یافتند.

سخن محمدبن‌اسحاق‌الندیم‌الوراق(متوفی در ۳۸۵هجری قمری) صاحب کتاب الفهرست نیز اینست :

«نخستین‌کسی که افسانه‌ها سرود واز آن کتابها ساخت ودر خزینه‌ها نهاد ، فرس نخستین بودکه برخی افسانه‌هارا از زبان جانوران بازگفت . ازآن پس پادشاهان اشکانی که سومین

---

۱ – ترجمهٔ آقای محمدجعفر محجوب . منابع این رساله درپایان به تفصیل ذکر خواهد شد .

طبقه از پادشاهان فرس هستند درین کار غرقه شدند . سپس این امر دردوران پادشاهان ساسانی افزایش یافت ودامنهٔ آن وسعت گرفت وقوم عرب آن افسانه‌ها را به زبان عرب نقل کردو به‌ادبیات‌فصیح‌وبلیغ رسید وآنان‌آنرا تهذیب کردندوبپیراستند، ودرین رشته کتاب‌هایی نظیر آنها بپرداختند . نخستین کتابی که درین معنی پرداخته شد کتاب «هزارافسان» است که معنی آن به زبان عربی «الف خرافه» است . سبب این امر آنستکه یکی از پادشاهان آنان (= ایرانیان) وقتی زنی می‌گرفت و شبی با او می‌خفت، فردای آن روزوی را می‌کشت. باری دختری از شاهزادگان را که عقل و درایت بسیار داشت و شهرزادش می‌نامیدند به زنی گرفت . دختر چون به شبستان پادشاه درآمد داستانسرایی آغاز کرد و هنگام سپری شدن شب گفتار خویش را به جایی رسانید که پادشاه وی را باقی گذارد و شب دیگرتمام کردن افسانه را ازوی بخواهد وبدین‌ترتیب هزارشب ملك را به افسانه‌سرایی مشغول داشت و درین‌مدت فرزندی (پسری) ازپادشاه زاده‌بودکه وی‌را پدیدار کرد ودربرابر پدر بداشت واورا پای‌بند خویش کرد (و از افسونگری خود آگاه ساخت) ، ملك نیز بدو مایل شد و وی‌را باقی‌گذاشت وزنی وکیل وامین دخل‌وخرج (قهرمانه) شاه بود که وی را دینارزاد می‌گفتند واونیز درین کار همراهی و همپشتی کرد .

«نیز گویند این کتاب برای همای دختر بهمن تألیف شد ودرین‌باب خبرهای دیگر نیز داده‌اند .

«محمدبن اسحق گوید : اگر خدای خواهد ، درست آنستکه نخستین کسی که شبانگاه افسانه گفت (با افسانه شب‌زنده‌داری کرد) اسکندربود ، وگروهی‌داشت که برای وی افسانه می‌سرودند واورا به خنده می‌آوردند ، اما او ازینکار قصد لذت بردن نداشت ومنظورش نگاهداری ونگاهبانی لشگر خود بود (حفاظت و حراست خود بود) [2] ، پس ازآن پادشاهان برای اینمنظور کتاب هزارافسان را به‌کاربردند (این رویه را بکار بردند) و این کتاب محتوی هزار شب و دارای کمتر از دویست داستان است ، چه‌گاه یك‌قصّه چند شب را فرامی‌گیرد. من تمام کتاب را چندبار دیده‌ام ودرحقیقت کتابی ناچیز و دارای قصه‌های خنك است .

«**ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری** ، مؤلف کتاب الوزرا شروع به‌تألیف کتابی نمود وهزارحکایت ازحکایت‌های عرب ، عجم وروم ودیگران را انتخاب کرد که هرقسمتی قائم بالذات بود و به قسمت دیگر ارتباطی نداشت وافسانه‌گویان را گردآورد وبهترین چیزهائی را که می‌دانستند ازآنان گرفت و ازکتابهائیکه دراین موضوع تألیف شده بود آنچه‌که پسندیده بود انتخاب کرد و . . . توانست برای چهارصدوهشتاد شب افسانه تهیه‌کند که هرشبی به یك افسانه بگذرد و . . . پیش‌از آنکه به آرزوی خود دراتمام آن کتاب هزار افسانه برسد ، مرگ اورا ربود» [3] .

این سخن ابن‌ندیم را نیزنخستین‌بار دوهامر (یك سال پس از مرگ دوساسی که به اصل عربی داشتن کتاب سخت پابند بود) بازیافت واعتقاد پیشینش که ریشهٔ هزار ویکشب ایرانی وشاید هندی است قوت‌گرفت .

قرینه‌های دیگری که ازریشهٔ هندی‌وایرانی هزارویکشب بدست‌داریم مشابهت‌هائی است که میان داستانهای این‌کتاب و کتابهای هندی‌ای که تقدم تاریخی‌شان‌برهزارویکشب مسلم‌است از قبیل پنجاتنترا (Pançatantra) و (Mahab Chanta) و «وتالاپنجاویم‌ستی» (Vetalapancavimçati) وجزآن‌وجود دارد. «اینگونه‌مشابهت‌ها که میتواندبه‌کارتعیین‌حدودافسانه‌های هندی بیاید بردوقسم است :گاه درکتابهای قدیم ایران وهند قسمتی کاملاً مشابه ازیك افسانهٔ الف لیله ولیله را می‌توان‌یافت وگاه بین‌آنها همانندی‌هائی‌پراکنده وجزئی به چشم میخورد . اینگونه مشابهت‌ها هرقدر روشن و مشخص واساسی باشد وهر اندازه برای محتوی داستان وساختمان‌آن اهمیت داشته باشد، دارای‌ارزشی بیشتراست. به موازات این‌قبیل دلایل وقرینه‌ها، قرائن دیگری نیز وجود داردکه کاملاً خارجی و غیرعربی بودن آن ثابت است ، مانند نامهای قدیم و تعلیمات و اعتقادات باستانی‌ایران» [4] وهند. به سبب اینگونه همانندی‌ها اصل هزارو یك شب را از افسانه های قدیم هند میدانندکه توسط ایرانیان به‌پهلوی‌برگردانیده شده است ؛ اما چون بگفتهٔ‌لواز‌لردلون‌شان درادبیات سنسکریت کتابی سراسر نظیر هزارو یك‌شب دردست نیست ، ازاینرو می‌توان‌پنداشت‌که اندیشه وانگیزهٔ‌اصلی‌کتاب ظاهراً ازکتب‌مختلف سنسکریت چون‌مهابارات و رامایاناگرفته شده باشد .

درقصه‌یی‌که سازندهٔ چارچوبهٔ کتاب است ، قرائنی چند که خارجی بود ریشهٔ آن را ثابت میکند وجود دارد . دوتحقیق مهم دربارهٔ این چارچوبهٔ هزارویکشب صورت گرفته است : نخست تحقیق E.M. Cosquin (۱۹۰۹)، ودودیگرپژوهش

---

۲ – دراسکندرنامه می‌خوانیم : « شاه اسکندر روزگار خویش بخشیده بود برچهار قسم : سحرگاه تا به چاشتگاه فراخ بعبادت بردرگاه خدای تعالی بودی ، وازچاشتگاه تا نماز پیش به داد وعدل مشغول بودی وبه‌ملك وپادشاهی ، ونماز پیش تا نماز شام به‌طعام خوردن مشغول‌بودی ، و دردل شب محدثان دفترخواندندی و سیر ملوك و اخبار پیغمبران وپادشاهان‌گفتندی تا پاره‌ای ازشب برفتی، پس به صحبت زنان مشغول بودی . . .» .

۳ – ترجمهٔ آقایان محجوب و تجدد .

٤ – آقای محجوب .

J. Przyluski (۱۹۲٤) . پیش از Cosquin ، دو محقق ایتالیائی‌بنام P.E.Pavolini (فلورانس ۱۸۹۹) و P. Rajna (فلورانس ۱۸۹۹) ، دربارهٔ چارچوبهٔ هزارویکشب مطالعاتی انجام داده بودند که Cosquin از آن سود شایان برده است.

Cosquin درمقدمه یا مدخل هزارویکشب سه بخش که ازمجموع آن‌ها زمینهٔ کتاب فراهم آمده تشخیص میدهد :

۱ - داستان شوهری که ازبی‌وفائی و ناپارسائی همسرش اندوهگین است و چون مردی دیگر را همدرد خود می‌بیند آرام می‌یابد ، یا «داستان خیانت زنان دوشاهزاده که بایکدیگر برادرند و سفرکردن آنان که زادهٔ این خیانت است» . این داستان با داستانی هندی بنام Katha Sarit Sagara مشابه است. «کاتاساریت ساگارا» (اقیانوس فسانه‌ها) را برخی به تخمین و گمان اصل هزارویکشب دانسته‌اند .

۲ - داستان عفریتی که زنی اسیر اوست واین کنیز شوخ وگستاخ با وجود مراقبت سخت عفریت ، میفریبدش . نظیراین داستان بگفتهٔ N. Elisséef بـه صورت داستانی مستقل در سندبادنامه آمده است (درسندبادنامهٔ پارسی چنین داستانی ندیدم) . درطوطی‌نامهٔ نخشبی نیز حکایتی همانند آمده است .

۳ - سرگذشت قصه‌گویی که با داستان‌سرائی ، خود و دیگرانرا از مرگ میرهاند (داستان شهرزاد) و چارچوبهٔ‌اصلی هزارویکشب از آن فراهم آمده است . بگفتهٔ N. Elisséef نظیراین حکایت درسندبادنامه یا قصهٔ هفت وزیر و قصهٔ ده‌وزیر یا بختیارنامه نیزهست ، توضیح اینکه درکتاب‌سندبادوهمچنین درقصهٔ ده‌وزیر ، داستان دختر حیلت‌گروزیری آمده است که مرگش هر روز به‌سبب‌گفتن قصه‌هائی برای شاه عقب می‌افتد (درسندبادنامهٔ فارسی ونیز دربختیارنامه چنین داستانی دیده نشد) .

باری این سه داستان دارای ریشهٔ هندی است‌وبی‌گمان از هند به سرزمین‌های دیگر راه یافته است . درادبیات عرب کتابی بنام صدویك شب که از لحاظ چارچوبه همانند هزارویك شب است و توسط Guadefroy - Demombynes به فرانسه ترجمه شده (پاریس ۱۹۱۱)، وجود دارد . Cosquin نشان داده است‌که چارچوبهٔ این دوکتاب ، دونسخه از یك نمونهٔ اصلی‌است و هندوان سازندهٔ وصادرکنندهٔ کتاب‌های قصه و ایرانیان‌فقط پذیرنده ومترجم‌داستانهاوافسانه‌های‌هندی‌بوده‌اند وریشه وخاستگاه اینگونه چارچوبه‌های داستانی ، سرزمین‌هند است (نظیر عقیدهٔ **گاستون دوپاری** و **ژزف بدیه**) .

J. Przyluski فرضیهٔ اصل‌هندی‌کتاب‌را باتجزیه وتحلیل زمینهٔ Nonthouk Pakranam که درآن پادشاهی زنان‌خود رامیراند ووزیرش‌به‌ورطهٔ مرگ‌درمی‌افتدونیزبررسی‌چارچوبهٔ Vetalapancavimçati که درآن مردی با گفتن قصه‌هائی به همراه خویش از مرگ میرهد ، تکمیل واستوارتر میکند.

باید دانست‌که بخشی از سرآغاز هزار ویکشب یعنی داستان شهرزاد درهند بدست‌آمده ونیزپاره‌ای‌ازآن‌که ازسنسکریت به چینی درسال ۲۵۱ میلادی ترجمه شده درچین بازیافته شده است ؛ اما این بخش همان قسمت اساسی داستان یعنی حدیث شهرزادکه باقصه‌گویی ازمرگ میگریزد نیست . ازاینروست‌که Chavannes (ترجمهٔ Chavannes قصهٔ شمارهٔ ۱۰۹)،سرآغاز هزارویکشب را داستان دختر جوانی از چین دانسته‌که دراصل قصه‌ای بودائی بوده ودر قرن سوم به چینی ترجمه شده است.

«علت اصلی پدید آمدن الف‌لیله ولیله‌که عبارت از نقل داستانهائی است برای بدست‌کردن مهلت ومانع شدن ازکاری شتابزده وناسنجیده»[۵] یاقصه‌گویی برای پس‌انداختن مرگ و نیزشیوهٔ درج‌کردن قصه‌ئی درقصهٔ دیگر، روش خاص هندیان است . «بنابراین این نکته قرینه‌یی روشن برای هندی بودن بعضی عناصر تشکیل دهندهٔ الف لیله ولیله میتواند بود ، چه نه‌تنها طرز تألیف کتاب بلکه شیوهٔ بیان نیز درآن همین شکل را به خودگرفته است»[۵]، وانگهی درسراسرهزارویکشب هرجا که غرض اصلی «بیان تأثر شدید یا توصیف لذت والم فراوانست ، قهرمان داستان به زبان شعرسخن میگوید ؛ اما در بسیاری موارد این اشعار دنبالهٔ مطالب مطروحه در داستان نیست . درواقع این‌گونه استشهادها همانگونه که درداستان‌های هندی نیز دیده میشود ، مواضع وقف وسکون است و گاهگاه درآنها افکار وملاحظات ونکته‌های اخلاقی و فلسفی نیزبیان شده است»[۶] . این شیوه گفتن داستانهای‌پیاپی برای‌پس‌انداختن مرگ یا هرامردیگررا در Pançatantra و Hitopadeça (H. Muller ، ترجمهٔ طوطی‌نامه ، پاریس ۱۹۳٤) و حکایت ملك جلیعاد و شماس وزیر وشاهزاده وردخان و داستان ده وزیر وداستان هندی هفت وزیرکه با شکل دیگر و مختصر اختلافی در داستان هندی سوکاساپتاتی (Suka Saptati) طرح شده است باز میبابیم .

درادبیات اروپائی دو قصهٔ ایتالیائی که با چارچوبهٔ هزار ویکشب (قصه‌گوئی برای رهائی ازمرگ) مرتبط میتواند بود، وجوددارد: نخست‌داستان Astolfo اثر Giovanni Sercambi (۱٤۲٤ - ۱۳٤۷) ودو دیگر داستان Giocondo کـه در بیست و هشتمین سرود Orlando Furioso اثر Arioste (۱۵۳۰) آمده است وظاهراً جهانگردان ومسافران اروپائی این مضمون را از مشرق زمین به کشورهای خویش‌برده‌اند. باری این چارچوبه یامضمون داستان‌پردازی وآوردن‌داستانهای پیاپی بقصد رهائی از مرگ ، درروزگاری بسیارکهن به ایران

۵ - آقایان محجوب وعلی‌اصغر حکمت .
۶ - آقای علی‌اصغر حکمت

آمده ودرآنجا رنگ وبوی ایرانی بخود گرفته است . نام‌های ایرانی شهرزاد ودینازاد نیز که به معنای نجیب واصیل وشریف ونژاده است واملایشان دگرگونی بسیار یافته ، اصل خارجی بودن ریشهٔ چارچوبه وکوشش را که برای عربی کردن آن بکار رفته ثابت و تأیید میکند .

طرز درج کردن قصه در قصه وآوردن داستان درداستان نیز شیوهٔ خاص هندوان است وکتب بسیار چون مهابارات و پنجاتنتراووتالاپنجاویم‌ستی وجزآن که ریشهٔ هندی دارند «ازیك داستان‌اصلی تشکیل یافته‌که کتاب با آن آغاز میشود وداستانهای متوالی درچارچوبهٔ نخستین داستان گفته میآید و درپایان کتاب ، نخستین داستان پایان می‌یابد . هرقدرکه این سبك داستان‌سرائی ودرج قصه‌ها دریکدیگر درهند رواج‌دارد، دردیگر سرزمین‌ها نایاب وناشناخته است و هیچیك ازداستان های باستانی جز Métamorphoses اثر Ovide بدین‌شیوه پرداخته نشده‌است. درکتابهای عامیانهٔ هندی‌معمولاً جمله‌هایی قریب به این مضمون خوانده میشود : تو نباید چنین وچنان کنی تا آنچه برفلان رسید برتو نرسد . دیگری می‌پرسدچگونه است آن ؟ وطرف نخستین نقل داستان را آغاز میکند . شکل داستان‌پردازی درالف لیله ولیله نیز درست برهمین سیاق است وداستانها با همین‌گونه عبارتها از پس یکدیگر می‌آیند»[۷]. عبارت شهرزاد با عبارت هندی‌که چنین است : تو نباید چنین‌و چنان‌کنی چون‌ازآن برتو همان رسدکه برفلان رسید، اندکی تفاوت دارد . شهرزاد میگوید : داستانی‌کــه گفتم دربرابر حدیثی‌که فردا روایت خواهم کرد هیچ است . «ترکیب‌عربی کیف ذالك (چگونه است آن ؟) کلمه به کلمه بــا ترکیب سانسکریت Katham Etat تطبیق میکند وبنابراین به یقین میتوان پنداشت‌که این کلمه‌های اصلی درکتاب هزار افسانه نیز مانند اصل هندی آن وجود داشته است . داستانهائی که در آغاز تمام نسخه‌های خطی و چاپ شدهٔ الف‌لیله و لیله میآید (حکایتهای بازرگان و عفریت ، صیاد وعفریت ، حمال و سه زن و سه قلندر یك چشم دربغداد و حکایت گوژپشت) نیز هر یك به تنهائی نمونهٔ این سبك داستان‌سرائی یعنی درج قصه‌ای درقصهٔ دیگر ودارای تمام نکته‌های اساسی‌است‌که ریشه هندی داشتن آنرا تائیدمیکند»[۷] .

باز درچارچوبهٔ هزارویکشب داستانی که وزیر برای دختر خویش شهرزاد میگوید تا اورا از اندیشهٔ زناشوئی باشاه باز دارد ودرآن حدیث بازرگانی آمده کــه زبان جانوران می‌دانست ، دارای خصوصیات برجسته‌ایست چون دریافت زبان جانوران ، هوسناکی زن و جــز آن‌که سراسر در رامایانا (Râmâyana) وجود دارد[۸] وبطور کلی روایت حکایات و امثال اززبان ددان ومرغان بسان کلیله و دمنه چون داستان جانورانی که درهمین چارچوبه آمده است ، شیوهٔ هندی‌است‌و حتی بگفتهٔ شلگل تمام افسانه‌های نشاط‌انگیز نیز دراصل هندی است چون نظائر آن را درادبیات سنسکریت باز می‌یابیم .

واما دربارهٔ تعلیمات و معتقدات باستانی ایران و هند که نشانه‌هائی ازآن در هزارویکشب هست ، گروهی معتقدندکه بعضی آداب ورسوم هند را در زمینه یا انگیزهٔ داستان‌های کتاب آشکارا بازمی‌توان یافت و علاوه برآن نظرات ومعتقدات هندی وایرانی با تاروپود کتاب درآمیخته ولی رنگ وظاهری اسلامی پذیرفته است .

شلگل (۱۸۳۶) معتقد است‌که داستانهای هزارویکشب دارای سه اصل عربی وایرانی و هندی است وچارچوبه و زمینهٔ کتاب ریشهٔ سنسکریت دارد ، مثلاً در داستان ماهیگیر که در برکه ماهیان سرخ و سفید و زرد وکبود دید و اورا عجب‌آمد و دام به برکه بینداخت، پس‌اززمانی دام بیرون‌آورد وچهارماهی بچهاررنگ‌سرخ‌وسفید وزرد وکبود در دام یافت ، چهارماهــی به چهاررنگ گوناگون کنایه از چهار Caste هندی است ، زیرا درلغت سنسکریت لفظی‌که برای Caste بکارمیرود همان Varna است که به معنای رنگ نیز آمده ودراین مورد بازی با لفظ به این دگرگونی معنی کمك کرده است . اجنه وپریان‌ودیوان داستان‌ها نیز آفریدهٔ تخیل‌هندوان یا مذهب برهمائی‌است . پس مسلمانان متعصب نباید هزارویك شب اصلی را بدیدهٔ قبول ورضا نگریسته باشند ، زیرا میان این

---

۷ – آقای محجوب .

۸ – دراسکندرنامه این‌حکایت‌ازقول‌دانایان‌چین چنین روایت شده است : « روزی دانایان چین حاضربودند وبرف همی آمد وهرکس ازکار زنان حکایتی می‌کردند وازنادانی ایشان روایتی می‌گفتند . پس ازآن میان یکی‌گفت شاها هرکه به‌فرمان زنان‌کارکند او اززنان ناقص عقل‌تر باشد وهرکه او زبون زنان‌گردد او ازخروسی‌کمترباشد واندرین باب حکایتی خوش یاد دارم ، اگرشاه فرمان دهد بازگویم . شاه اجازت داد . . . پس‌گفت . . . درروزگار سلیمان علیه‌السلم مردی بود و هم‌صحبت او بود . بعد ازآن ندیم سلیمان بود . چون روزگار برآمد وعمری دراز برو بگذشت ، واین پیر هرگز درهمهٔ عمرخویش دروغ نگفته بود . پس روزی سلیمان اوراگفت چیزی ازمن بخواه‌که برمن واجب است حرمت تو داشتن ، تا باشدکه حقوق وخدمت ترا مکافاتی بازکنم . این پیرمرد ازدنیاوی مستغنی‌بود ومال ونعمت فراوان داشت وازچهارپا وضیاع وعقار ازهمه نوعی بسیار داشت وپایگاهی داشت و دربالای آن منظری ساخته بود و به‌شب برآن منظر خفتی و چهارپایان تا روز با یکدیگر در شیهه وآواز بودندی و با یك‌دیگر سخن می‌گفتندی ، واین مرد را هوس می‌افتادکه کاشکی من بدانستمی که این چهارپایان چه می‌گویند وآواز ایشان فهم‌کردی . چون سلیمان علیه‌السلم اوراگفت حاجتی بخواه ، گفت یا نبی‌الله برتو حاجتی دارم . گفت عرض‌کن . گفت مرا می‌بایدکه آواز چهارپایان بدانم تا ایشان چه می‌گویند . اگر این حاجت من روا کنی هزار منت باشد . . . » .

جهان آکنده ازنیمه خدایان یا موجودات گوناگون شگرف و نیرومند، ودنیای خدایان یا اعتقاد به چند خدائی، فاصله و راهی نیست. ازاین‌رو بی‌گمان نخستین نسخه‌برداران و رونویس‌کنندگان هزارویکشب برای نیازردن خاطر مسلمانان کوشیده‌اند تا با کنارزدن خدایان ودخالتشان در رویدادها، اثرات معتقدات چندخدائی را در کتاب بزدایند، اما نیمه خدایان ودیوان و پریان را نگاهداشته‌اند، زیرا کاروکوشش ایشان منبع خصیصهٔ افسون‌آمیز ومایهٔ غرابت کتاب است. بدینگونه دراصل هندی داستان های هزارویکشب، خدایان دست درکار بوده‌اند ولی اقتباس کنندگان عرب داستانهای اصلی‌را با معتقدات خود تطبیق داده، نام کسان و جاهای شناخته را بجای نام‌های ناشناخته نهاده‌اند. لوازلردلون‌شان (۱۸۳۸) وپنجاه سال پس ازاو گیلدمیستر نیز همین نظرشلگل را داشتند و می‌پنداشتند که نام های عرب جایگزین نام‌های سنسکریت شده است.

وبالاخره به اعتقاد این دسته از دانشمندان، دروصف طبیعت بعضی‌ازداستان‌ها میتوان محصولات وجانوران واوضاع جغرافیائی‌واقلیمی سرزمین هند یا جزیرهٔ سیلان‌را بازشناخت. از یاد نباید برد که بگفتهٔ **ادگار بلوشه** (Edgard Blochet) ایرانیان نیز درساختن وپرداختن داستانهای غریب و شگرف باندازهٔ هندوان ذوق وتوانائی داشته اند. بسیاری ازداستان‌ها وافسانه‌های بومی ایران را دراوستا وآثار مورخان قدیم باز میتوان یافت و «مضامین آنها عبارت از سنت‌هایی است‌که از زمان بسیارکهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده وقدمت برخی از آنها تا بعهد آریایی هند وایرانی میرسد، چه نظایر آنها درويد (ریگ‌وید) برهمنان نیز موجود است»[9]. بگفتهٔ Armand Abel دنیای افسون‌آمیز وتوهم‌انگیزی‌که درمتن وهستهٔ اندیشهٔ مذهبی ایران شکفته وتاروپود آن را بهم بافته است[10]، نه بدست متشرعان ودین‌پروران‌نستوری ویران‌شد ونه به زخم شمشیر اسلام ازپای درآمد. بدینگونه دردوران خلفای عباسی همراه بانفوذ اندیشهٔ ایرانی که باردیگر درقسمت‌شرقی بحرالروم پدیدار میشد، ارواح اسرارآمیزی که داستان‌های عامیانهٔ ایرانی ازآنان آکنده بود، پا به دنیای جوان اسلام نهادند. این موجودات شگرف به خیل فرشتگان ودیوانی که همراه افسانهٔ حضرت سلیمان در معتقدات یهود وبوزنطه راه یافته بودند، پیوستند واسلام آن همه را در روحیات وذهن مردمی که اسلام می‌آوردند مستقریافت. ازسوی دیگرپیشرفت تفکر علمی میان قرون اول و چهارم هجری (هفتم و دهم میلادی) در دنیای اسلام براساس سنن عقلی یونان، موجب شد کـه علاقه و رغبت به علوم و فنون خفیه (Spagirique) ومتعلقات آن چون کیمیا و اخترشناس و رمل، که ازدیرباز مقامی ارجمند درنظام علوم عقلی بوزنطه داشت و به عبارتی دیگر از ضمائم و فروغ تفکر علمی بوزنطه وجزئی از فلسفه بشمار می‌آمد، پدیدار گردد وبدنبال آن بسیاری از رسالات «زجر» و «فراست» ونیرنگ وافسون وطلسمات منسوب به یونانیان و رومیان، در عهد عباسی به عربی ترجمه شد. این آمیزه (ملهم از نظر émanationniste) که ثنویت ایرانی را با مذهب نو افلاطونی دربرمی‌گرفت وپیش از اسلام شکل و قالبی مسیحی یافته بود، درقرن دوم هجری (هشتم میلادی) طبیعت ثانوی نو مسلمانان را تشکیل میداد. به اعتقاد **آبل** اینگونه معتقدات با مفهوم امامت در اسلام و پیشرفت آن در زمینه‌های سیاسی و مذهبی سازگار بوده است. امام حاضر یا غائب عصر آدم حقیقی و پذیرنده یا مخزن اسرار الهی ودارای علم‌الباطن یا علم‌ارثی است. به اعتقاد شیعه اطاعت امام رکن ایمان است. «امام یا رهبر اسماعیلیان عقل کلی مجسم است و به تدریج جنبه‌های گوناگون حقیقت را بر مبتدیان مکشوف می‌سازد. عقل کلی در هر عصری به فراخور رشد فکری‌مردم، به درجه‌ای درشخص امام تجسدمی‌یابد». «عقل‌کلی گاه به‌گاه درشخصیت امام مجسم می‌شود، وامام نفوس‌جزئی را به‌فراخور آزمایش ودریافت آنان، منور می‌گرداند وآرام آرام ازمیان کثرات، به دنیای وحدت جاویدان راه می‌برد». بنابراین مبلغان و پیروان برگزیدهٔ امام چون دعاة اسمعیلی نیز باولادت جدید یا روحانی قادر به دریافت وحصول علم ارثیه‌اند، یا از فیض دانش ومعرفت باطنی کم‌وبیش بهره‌مند میتوانند بود. «باطنیه که خودرا اهل تعلیم و مخصوصان امام می‌دانستند و می‌گفتند پرتوعلم را مستقیم از امام معصوم بایدگرفت، دربارهٔ خویش همین معنی را مدعی بودند»: این اندیشه ونیز توفیق فاطمیان به شأن واعتبارعلوم خفیه افزود وتوجه ورغبت به‌آن را خاصه درمصررواج داد.

ادگار بلوشه براین اصل هندی وایرانی هزارویك‌شب، یك بخش کهن تورانی هم می‌افزاید. میدانیم که سحر وجادو دراوستا حرام وناپسند شناخته شده است و مغان از اشتغال به سحر و جادو اجتناب می‌کـرده‌اند. «مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسناست که بمعنی پرستندهٔ دیو یا پروردگار باطل است. دراوستا غالباً‌دیویسنا از برای تورانیان آمده (آبان‌یشت فقرهٔ ۱۱۳، درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱) وبسا با صفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است (آبان‌یشت فقرات ٦٨ و ٩٤ و١٠٩، وندیداد فرگرد ۷ فقرهٔ ۳٦ و فرگرد ١٩ فقرات ٢٤ و ٤١ وسروش یشت‌ها دخت فقرات ٤ و٦). درهرجای از اوستا که کلمهٔ دیوها آمده، ازآن پروردگاران باطل یـا گروه شیاطین یا مردمان مشرك و مفسد اراده شده است وغالباً دیوها با جادوان و پریها وکوی‌ها وکرپانها یکجا ذکر

۹ - شادروان پورداود.

شده‌اند که همه از گمراه‌کنندگان اند »[11] باری چون « در اوستا دیوها و جادوان و پریها و کوی‌ها و کرپانها در عرض هم‌اند و (در آن) بشدت تمام بـــرضد (سحر و جادو) سخن رفته و (ساحری و جادوگری) از گناهان بزرگ شمرده‌شده وبسا ازجادوان گروه شیاطین ساحر و گمراه‌کنندگان وفریفتاران اراده شده‌است »[11]، بلوشه مایهٔ ساحری‌وجادوگری هزارویك‌شب را از منبع تورانی پنداشته است . بلوشه مینویسد بدرستی معلوم نیست اقوامی‌که سابقاً درتوران زمین (حدود مرو وفرغانه و سند و سمرقند تا مرزچین . «سرزمین توران بایران ویج یا مملکت خوارزم (خیوه) متصل بوده ، ازطرف مشرق جیحون تا بدریاچهٔ آرال‌که جغرافی‌دانان قرون وسطی آنرا دریاچهٔ خوارزم می‌نامیدند، امتداد داشته است»)[11] می‌زیسته‌اند ادبیاتی نوشته داشته‌اند یا نه واگرهم چنین‌ادبیاتی وجود داشته چیزی از آن دردست نیست ، زیرا افسانه ها و داستان‌های خاص آن سرزمین از طریق منابع اسلامی به مـــا رسیده است . اما ازقراین گوناگون چنین برمی‌آیدکه‌کتب و نوشته‌های مربوط به سحر وساحری درگذشته در آن سامان موجود بوده و با پیشرفت ایران اسلامی ناپدید شده و فقط نشانه‌های آن در افسانه‌ها وداستان‌های ایرانی بیادگار مانده است . این داستان‌ها که اصل تورانی دارند لکن ایرانی‌شده‌اند، بـــه سبب جنبهٔ افسون‌آمیز وشگفت‌انگیزشان مهم‌ترین بخش هزارویکشب را تشکیل میدهند ونمونهٔ بارز اینگونه قصه‌ها سرگذشت علاءالدین و چراغ جادوست که درچین یعنی در ترکستان چین روی میدهد . اما «ازاوستا وکلیهٔ کتب دینی پهلوی وداستان ملی ومورخین قدیم ابداً شکی نمی‌ماند که ایرانیان وتورانیان هردو ازیك نژاد بوده‌اند . بنا به سنت‌بسیار کهنی ایرانیان وتورانیان هردو از یك دودمانند ، و سلسله‌نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است ، جزاینکه ایرانیان زودتر شهرنشین ودارای تمدن شدند وتورانیان‌بهمان وضع بیابان‌نوردی وچادرنشینی خود باقی ماندند»[11]، و نیز «از داستان ملی ما چنین برمیآیدکه تورانیان وایرانیان پیش ازظهور زرتشت دارای یك دین بوده‌اند وجنگ ارجاسب‌شاه تورانی با ایرانیان از این رو بوده است‌که کی‌گشتاسب ازآئین کهن روی گـــردانیده بدین نو درآمده بود و ایرانیان به سبب روی کردن بتمدن برزیگری و شهر نشینی بجاه و جلال خـــود افزوده محسود تورانیان شده بودند . بدین سبب ایرانیان شهرنشین وبرزیگر همیشه دچار غارت و دستبرد تورانیان بیابان‌نورد وراهزن بودند وسراسر شمال و مشرق ایران میدان تاخت‌وتاز آنان بود . رفته‌رفته پایهٔ تمدن ایرانیان بجائی رسدکه تورانیان غارتگررا بیگانه خواندند .

دست‌اندازی اقوام بیگانه درسرزمین تورانیان درحدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داد . افتادن بلخ وسند بدست بیگانگان ومتواری‌شدن ایرانی نژادان آن سامان ویا درتحت فرمان خارجه درآمدن آنان ، متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد . ایرانیان که اززمان قدیم همسایگان شرقی خودرا تورانی ودشمن مینامیدند ، بعدها اقوام بیابان‌نورد وچادرنشین وحشی راکه به‌سرزمین قدیم‌توران آمده بغارت و یغماپرداختند تورانی نام دادند ، اعمّ ازاینکه آنان حقیقتاً تورانی باشند یا از نژاد دیگر . سواحل جیحون وسیحون که از یك قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت‌وتاز طوایف مختلف بوده همیشه بنظر ایرانیان داستان عهدکهن وستیزهٔ تورانیان اصلی ودشمنان دیرین را مجسم میکرد . نوبه بنوبه هرقبیلهٔ مهاجر که به آن سرزمین‌ها میرسید وبنای کشتار وغارت میگذاشت ، نزد ایرانیان از تورانیان بشمارمیرفتند ، خواه آن قبیله‌آریائی بود خواه مغول وهیتال وترك وتتار. درواقع میتوان گفت‌که بعدها ایرانیان کلمهٔ توررا مانند کلمهٔ Barbaros یونانیان بکار برده‌اند ؛ ازاینرو درنوشتهای متأخر مانند شاهنامه وکلیهٔ کتب تواریخ و کتب پهلوی قرون وسطی که آبشخور همهٔ‌آنها روایات عهد ساسانی است و همه متکی به سنت آن عهد است ، تورانیان وترکها و چینیها بدون امتیاز درردیف هم شمرده شده‌اند . دراین کتب هرجائی که سخن از ستیزهٔ ایران وتوران است بسا یك شخص گاهی تورانی و گاهی ترك وچینی وپیغو خوانده شده است ، درصورتی‌که در کتب دینی و داستان ملی ما هرجائی که از تورانیان یاد شده ، سخن از عهدی است که هنوز ترکها وکلیهٔ مغولها بسرزمین توران نرسیده بودند»[11]. بدینگونه به‌سبب هم‌نژادی و هم‌کیشی ایرانیان وتورانیان در آغاز ، پذیرفتن گفتهٔ بلوشه‌که جنبهٔ سحر و ساحری در هزارو یکشب ریشه‌ای منحصراً تورانی و نه ایرانی دارد ، دشواربنظر میرسد .

---

۱۰ – « درآئین مزدیسنا به‌سه طبقه ازفرشتگان اعتقاد دارند : نخست امشاسپندان‌که بتدریج عدد آنان به‌هفت قرارگرفته وواسطهٔ فیض میان اهورامزدا و بندگان‌اند . هریك ازاین فرشتگان را دوجنبه است : یك وجه لاهوتی و روحانی و یك صورت ناسوتی و جسمانی . درعالم مادی حفاظت وپرستاری مخلوقات اهورامزدا سپرده به‌آنان است وآنچه درعالم‌کون ومکان ووجود میگذرد ، بدستیاری این‌گماشتگان صورت می‌پذیرد . درادبیات مزدیسنا برای هریك از امشاسپندان همکار یعنی یاران وهمراهانی ذکرکرده‌اند ، هم‌چنین هریك را همستار یعنی رقیب و دشمنی است . دوم ایزدانی‌که تعیین عدد آنان ممکن نیست چه درخورشید یشت ازصدها وهزار ایزدان مینوی سخن رفته است وطبقه سوم فروهران‌که شمارهٔ ایشان باندازهٔ مخلوقات اهورمزداست » ، شادروان پورداود .

۱۱ – شادروان پورداود .

رسالهٔ خط[1]

پرویز اذکایی

مجموعه‌یی خطی ، درکتابخانه‌ی مجلس شورای ملی ، بشماره‌ی ۶۱۵۰ هست ؛ که مؤلف‌آن : آقا رضی‌الدین محمدبن حسن قزوینی – مرده بسال ۱۰۹۶ – است .

«وی ازدانشمندان بنام روزگار صفوی است . ونخستین کسی است‌که شالودهٔ دائرةالمعارفی را ریخته و بنام «لسان‌–الخواص» توانست یك مجلّد ازآن را بپایان رساند . . .»[1] .

مجموعه‌ی مزبور ، شامل ۱۲ رساله است ، که مؤلف رساله‌های ۱ – ۱۰ ، صراحةً آقارضی ذکرشده‌است . وهرچند که ازنام مؤلف رساله‌های ۱۱ و ۱۲ – مقاله‌ی حاضر – ذکری نشده ، تحقیقاً باید از همو باشد .

نام و موضوع رساله‌ها بترتیب ، ازاین قراراست :

۱– وقتیّه ، ۲– قبلهٔ آفاق ، ۳– نوروزیّه ، ٤– مولودیّه ، ٥ – تهجّدیّه ، ٦ – میزان‌ُالمـَقادیر فی تِبیان التـَّقادیر ، ۷ – العیاریّه ، ۸ – درعلم فراست ، ۹ – مختصر درعلم نجوم ، ۱۰ – جمع مختصر– «درعلم عروض و قافیه وصنایع‌الشعر» – معروف به «مختصر وحیدی»[2] .

۱۱ – (مقاله‌ی حاضر) : دربیان «کاغذ»[3] و «رنگهای الوان(؟)» و «نگاره‌ها»[4] و «ترکیب مرکب» و «قلم» ، ۱۲ – «خط َاوْهـَل»[5] . . . . .

و «خط مشجـّر» ، که متأسفانه ، پس از این عنوان ، نسخه بپایان رسیده (گ ۹۷ پ) ، و ناقص است . گویا ، یك ویا چند برگ افتاده باشد . ودرهامش همین صفحه ، «قاعده دردانستن غـُرّهٔ ماه (وتطبیق آن با سالهای هجرت واستخراج ماههای آن) » ، نوشته آمده‌است . بجز رساله‌ی ٦ – که بعربی است – بقیـّه‌ی رساله‌ها پارسی است .

نسخه ، سابق براین ، به‌مرحوم «حاج سید نصرالله تقوی» تعلق داشته ومؤلف «الذریعه» آنرا دیده وذیل معرفی برخی ازرساله‌های‌آن ، ازآن بعنوان مجموعه‌ی آقارضی ، یاد کرده است[6] .

اینك ، نسخه شناسی مجموعه ، که جزومفهرسات‌نگارنده درجلد سیزدهم فهرست‌کتابخانه‌ی مجلس شورای‌ملی (تهران ، ۱۳٤٦ ، ص ۱٥٤ – ۱٦۲) به طبع رسیده است :

نستعلیق «محمد صالح بن محمدرضا» . رمضان ۱۱۰۰ هـ ق . ۹۷ برگ ، ترمهٔ اصفهانی . ۲٥ سطر : ٦٫٥ × ۱٤ . ج : میشن سرخ لایی – ۱۲٫٥ × ۱۹٫٥ .

عنوانها وخط ونشانها ودایره‌ها ، شنگرف ، کرانهٔ برخی صفحه‌ها نوشته دارد .

دربرگ آغاز ، علاوه برشعرهایی چند ، مـُهرکاتب «محمد صالح» و مهر تملکی باتاریخ ۱۲۷٥ و مهر«محمدصادق حسینی» و «پروین(؟) بن لطفعلی – ۱۱۷۰» و مهر«حاج سید نصرالله تقوی» نقشست .

(پ – ۱)

دربیان

کاغذ و رنگهای الوان [و نگاره‌ها و ترکیب مرکـّب و قلم و خطّ َاوْهـَل]

کاغذهای جمیع بلاد را تجربه‌کرده‌اند، آنچه پسندیده‌تر وباینده‌تر است ؛ کاغذ « بغداد » و « دمشق » و « آمل » و « سمرقند » است ، که خطوط را قابل است . وکاغذهای جایهای دیگر اکثرشکننده ونشرکننده وناپایدار است . وکاغذ را اگر اندك گونه[7] دهند ، بهتربود ؛ بسبب آنکه بیاض قـّوة باصره را ضعیف میکند . وتا غایت همه[ی] خطوط استادان برکاغذهای ملـّون مطالعه[8] افتاده ،

---

۱ – دانش‌پژوه : مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات – سال ۱۳ – شمارهٔ ۳ (فروردین‌ماه ۱۳٤٥) – ص۱٥۱ ، که مقاله‌ی «تاریخ مشاهیر امامیه»ی آقارضی‌را تصحیح ودرشماره‌ی مزبور، طبع کرده‌است، (ص۱٥۱–۱٥٥).

۲ – تألیف : وحید تبریزی ، متخلص به وحید – مردهٔ ۹٤۲ هـ درگیلان – (الذریعه ، ۳ : ٦٤ ، ٥ : ۱۳۹) .

۳ – درباره‌ی انواع کاغذ ، رجوع شود به مقاله‌ی «کتاب» ازآقای ایرج افشار ، در «ایرانشهر» (ج ۱ ص ۷٤٥ ببعد) ، که ازمنابع عمده‌ی این موضوع ، آگاهی داده‌اند .

٤ – این عنوان درنسخه‌ی خطی رساله نیست . نگارنده به مناسبت آنکه ، بخشی ازرساله اختصاص به « حلّ »ها ، که درتصویر وتذهیب ، مورد استعمال بوده‌اند ، دارد ؛ این نام را برآنها نهاد .

٥ – این خط ، خطی‌است رمزی ، مأخوذ ازهمین الفبای عربی – چنانکه درجای خود بیان شود . درباره‌ی : ۱ – ریشه‌ی خطهای موجود درجهان ونظریات مربوط بدان ، ۲ – خطهای‌گوناگون غربی وشرقی ، قدیم وجدید ، ۳ – تاریخ نهضت اصلاح خط شرقی اسلامی ، ٤ – مخترعان خط ایرانی وکوشندگان درتغییرآن (که نخستین آنان : آخوندزاده بود – در ۱۲۷٤ هـ ق) ، ٥ – خطهای‌گوناگون پیشنهاد شده ازطرف ایشان و رسالات آنان دراین زمینه ، رجوع شود به : الذریعه – ج ۷ ، ص ۱۷۷ – ۱۸۰ (متن، وحواشی‌ممتـّع ویراینده‌ی دانشمند، آقای دکترعلی‌نقی منزوی) . ایران‌کوده – شماره‌ی ۲ – « دبیره » – نگارش آقای ذبیح بهروز . ایران‌کوده – شماره‌ی ۸ – «خط وفرهنگ» – نگارش آقای ذبیح بهروز . ومراجع مقالاتی‌که در «فهرست مقالات فارسی (تألیف آقای ایرج افشار) » ، تحت عنوان : «خوشنویسی» (ص ۱۹۹ – ۲۰۷) و «املاء و رسم‌الخط» (ص ٥۷۸ – ٥۸۳) فهرست شده است .

٦ – الذریعه – ٤ : ٥۰۳ ، ۱۱ : ۲۲۰ و ۲۳۰ ، ۱٦ : ۱٥۳ .

۷ – دراصل : کونه = گونه ، بمعنی رنگ ولون باشد . (برهان) .

۸ – دراصل : معالعه (؟) .

و «الوان» مختلفه بسیار است. بعضی مفرد مجرّد، چون: «زرد» و «سرخ» و «آل» و «کبود» و «زنگاری» و «خودرنگ» و «کاهی». وآنچه مرکّب است؛ بعضی دیگر، چون: «عودی» و «سبز» و «گلگون» و «فریسه» و «نارنجی».

پس طریق هریك به نمودار[9] بیان وعیان کرده میشود:

«**رنگ زرد**»، قدری زعفران بی‌غشّ راکه نیك تلخ باشد، و زردرنگ بود، ریشه ریشه ازیکدیگر جداکند و در شیشه اندازد. وهریك مثقال زعفران را پنج سیرآب پاك بیامیزد، و سرشیشه محکم کند، ودرآفتاب نهد سه روز، تا تمامت شیرهٔ آن بیرون آید وجرم او چون‌کاه بماند. آنگاه آنرا به رِکویی[10] پاك [و] نازك بیالاید، و درقدح چینی بگذارد، تا نیك صاف شود. پس‌درطبقی‌پاك[و]بزرگ ریزد، وپهن[کند]وکاغذرا درآن‌بیالاید وچندان‌توقف‌کند، که‌رنگ درمجموع اجزاء کاغذ اثرکند. آنگاه پارهٔ کرباس پاك را برطنابی اندازد، وکاغذ را بربالای آن‌کرباس افکند، ودر سایه خشك‌کند؛ بعدازآن مهره زند.

«**رنگ سرخ**»، به‌آبِ «بَقّم»[11]جوشیده‌کنند. وبه‌آبِ گُل «بستان افروز»[12] کنند، که جوشیده بود. و به آبِ «شاه توت». اما این رنگها را بقایی نیست، و زرد و متغیّر میشوند، وکاغذ را درشت وشکننده میکنند. اما اگر ازرنگ «لاك»[13] کنند، بغایت خوب وبی‌عیب است. وهرپنج سیر رنگ لاك را، که دردیگ سنگین با یك من آب ونیم سیر لُتر[14] بجوشانند، تا با ده سیر آید؛ صاف‌کند وکاغذ رارنگ کند، وبرهمان منوال خشك‌کند.

«**رنگ آل**»[15]، قدری‌گل «مُعَصْفَر»[16]را بررکویی افکند پاك. واندك اندك آب بر وی میزند، تا هر زردابی‌که دارد، مجموع ازآنجا بچکد. هریك من‌گل معصفررا دوسیر «اشخوار»[17] سوده بر وی افکند، ویك ساعت دست بر وی مالد. بعد ازآن اندك اندك آب‌گرم بروی افشاند، تا رنگ ازوی بیرون‌آید. آنگاه پاره[یی] آب‌کِشتهٔ[18] ترش، یاآب نارنج یا لیمو یاآب‌انارترش یاآب غوره یا سرکهٔ کهنه، درآن رنگ‌کند؛ تا صاف شود. بعدازآن، کاغذ را دررنگ نهد، ویك روز یایك شب بگذارد. بعدازآن‌بیرون‌آورد، وبرهمان قانون خشك سازد. واحتیاط تمام بایدکرد. واین رنگ مشکلترین الوانست.

«**رنگ‌کبود**»، به «نیل سرابی» صاف‌کرده‌کنند. وبه آب‌گُلهای‌کبود. اما آن نیز پسندیده نیست. بهتر از همه آنست ،که درفصل‌تابستان، قدری تخم علف«آفتاب‌گردش»[19] بگیرد، و رِکویی پاك را بشیرهٔ آن بیالاید، ودرسایه خشك کند؛ باز بیالاید، تا سه بار. بعدازآن، پاره[یی]خاك را به‌آب نوشادر نمکین‌کند. وآن رکوی رنگین یك ساعت درزیرآن خاك نمناك‌کند، تا رنگ لاجوردگیرد، وخشك‌کند. هرگاه که خواهد، قدری ازآن‌کبودك درآب سرد بیفشارد وصاف سازد، وکاغذ بدان رنگ‌کند. اما این نیز پایدار نباشد، وازرنگ اصل بگردد وبنفش شود.

---

۹ -- نمودار، بمعنی نمایان . . . و شبه و مانند – و دلیل و برهان و . . . و نیز نمونه، مقدارکم ازچیزی‌که دالّ بربسیارباشد. (برهان).

۱۰ – رکوی = رگوه = رگو، به‌کسر اول وضم ثانی وسکون واو . . . ، کرباس و لته و جامهٔ کهنهٔ سوده شده وازهم رفته باشد – وچادرشب یك لخت را نیزگویند؛ وبضم اول‌هم درست‌است. (برهان).

۱۱ – بقم، بفتح اول وتشدید قاف، معرّب «بکم» و «بگم» (بفتح اول ودوم)، چوبی است سرخ، که رنگ رزان بدان رنگ‌کنند. وبفارسی آنرا بکم گویند. درخت آن بزرگ است، وبرگش ببرگ بادام ماند . . . . (برهان: ص ۲۹۳ – ٤ و ۲٤٦۱ متن و حاشیه).

۱۲ – بستان‌افروز، گلی است سرخ رنگ و بی‌بوی، که آنرا تاج خروس وگل یوسف نیزگویند، وبعضی اسپرغم راکه ضیمران باشد بستان‌افروز میگویند . . . (برهان).

۱۳ – لاك . . . ، ونام رنگی‌است مشهور (دریونانی: **Lakxa** فرانسوی: **Laque**، ازهندی متوسط: **Lakkha** گرفته شده. بعضی پنداشته‌اند درقرن اول ودوم میلادی به اروپا رسیده، ولی . . . پیشتر بیونان رسیده بود . . .) که درهندوستان بهم میرسد وبدان چیزها رنگ‌کنند وآن شبنمی باشدکه برشاخهای درخت «کنار» ودرختهای دیگر نشیند ومنجمدگردد وآنرا بگیرند وبکوبند وبپزند، ازآن رنگ سرخی حاصل‌گرددکه مصوّران ونقاشان هم‌کارکنند وغازهٔ زنانرا نیز ازآن سازند ونخالهٔ آن مانند صمغ باشد، وبدان‌کارد وشمشیر وخنجر وامثال آنرا در دسته محکم کنند و بکارهای دیگر نیز می‌آید . . . (برهان، متن وحاشیه).

۱٤ – لتر، که دراصل بضم لام ضبط شده‌است، معلوم نشد. لاکن قریب به مفهوم بالا: «لتره» (بفتح، وفتح دوم): وزنهٔ مساوی نیم من تبریز ویا سیصد مثقال، و رطل [که گویا مقلوب ومعرّب آنست]، وظرفی‌که درآن شراب وجز آن‌کنند. (فرهنگ‌ها).

۱۵ – آل، سرخی نیمرنگ راگویند. (برهان).

۱٦ – مُعَصْفَر، زردرنگ. وگل معصفر، گل‌کاژیره (=کاجیره)، همان‌گل زرد است، ازخانوادهٔ گل سرخ.

۱۷ – اشخوار = اشخار = شخار، قلیا را گویندکه زاج سیاه است – ورنگ رزان وصابون‌پزان، بکار دارند. وبهترین وی آنست که از اشنان سازند. و در وی خواص عجیبه بسیاراست . . . (برهان).

۱۸ – کشته، بکسر اول . . . – وآلو و زردآلو و امرود وشفتالو و امثال آنرا نیزگویند، که دانهٔ آنها را برآورده وخشك کرده باشند. (برهان).

۱۹ – آفتاب‌گردش، ترکیب دیگری است همانند وهم معنای «آفتاب‌گردان» و «آفتاب‌گردك» و «آفتاب پرست»، که گلی است زرد بارتفاع ٦ر. تا ٥ر۲ متر واصل آن ازآمریکای جنوبی است . . . «این لفظ (آفتاب پرست) را برسه چیز اطلاق می‌کنند، خصوصاً: برگل نیلوفر– . . . وگلی‌که برهرطرف آفتاب میل‌کند، برگهای آن روی بدان جانب‌کند. واهل هند برهرگل‌کبود عموماً . . .» (برهان: ص ٤۹ – ٥٠، متن وحاشیه).

«**رنگ زنگاری**»[۲۰] خوب را ، که از ورق مس وسرکهٔ کهنه حاصل شده باشد ، درکاسهٔ چینی بسرکه صلایه[۲۱] کنند ، تا هیچ جرم در وی نماند . پس هریك سیر زنگاررا ، ده سیر آب بیامیزد ؛ ویکشبانروز بنهد وسر بپوشد ، تاگرد وخاك بروی نرسد . بعدازآن ، صافی آنرا بگیرد ، وکاغذ بدان رنگ‌کند .

«**رنگ خودرنگ**»[۲۲]، قدری برگ حنا[ی] پاك بی‌غبار وخاك را ، [که] ناکوفته بود ، درآب گرم‌کند ؛ ویکروز یا یکشب بگذارد . بعدازآن بیالاید ، وصاف سازد ، وکاغذ بدان رنگ‌کند . وهریك سیر حنا را ، ده سیر آب باید . واگرآب زیاده‌کند ، رنگ ملّه[۲۳] شود . واکثر این‌رنگ‌اختیارکرده‌اند.

«**رنگ کاهی**» ، قدری‌ازآن زردآب ، که ازگل معصفر گرفته باشند ، نیك صافی سازند ؛ وکاغذ بدان رنگ‌کنند ؛ ودرآفتاب خشک‌گردانند .

*

اماآنچه مرکّبست ، هردو رنگ را بیامیزند؛ رنگ‌دیگر حاصل شود :

«**رنگ عودی**»[۲۴]، قدری رنگ لاك ورنگ‌کبودك را باهم ضمّ‌کنند ، وکاغذ را رنگ‌کنند. وآمیزش الوان ، تعلّق به ارادت‌کاتب دارد . ازهرکدام زیادت‌کند ، تغییر در لون ظاهرشود ؛ تا هرکسی چه اختیارکند .

«**رنگ سبز**» ، قدری‌کبودك و اندکی زردآب با هم بیامیزد ، وصاف سازد ، وکاغذ بدان رنگ‌کند ، وخشگ سازد ؛ وباز رنگ‌کند .

«**رنگ گلگون**» ، قدری رنگ «لال»[۲۵] و زعفران با یکدیگر بیامیزد ، وکاغذ بدان رنگ‌کند ، و اگر زعفران زیادت‌کند ، بهترآید .

«**رنگ فریسه**»[۲۶]، قدری‌آب مازو وکبودك‌باهم بیامیزد، ویکروز بگذارد ؛ تا صاف شود ، کاغذ بدان رنگ‌کنند.

«**رنگ نارنجی**» ، قدری زعفران وشاه‌آبِ[۲۷] گل‌معصفر باهم بیامیزد ، وکاغذ را نیم در وی بگذارد . وبعدازآن در سایه خشک‌کند. واگر اول‌کاغذ را آل‌کند، پس‌ازآن‌بزعفران برآرد ، بهتربود .

*

و**چند نوع** وگونه اختراع‌کرده‌اند ، که خط بروی خوب می‌آید :

– قدری حنا وزعفران وکبودك باهم بیامیزد وکاغذ بدان رنگ‌کند .

دیگر، اندکی سیاهی وزعفران وآب غوره مختلط‌کنند، وکاغذ بدان‌گونه دهند .

دیگر ، تخمی خطمی ، شبانروزی درآب‌کند و بیالاید ، وکاغذ بدان‌گونه دهد . واین بغایت مختار وپسندیده است . وکاغذ را نرم سازد . وخط بروی خوب آید .

دیگر، قدری نشاسته ، آهارِ تُنُك[۲۸] بزنند و بیالایند ، وکاغذ را بدان برآرد ، وخشگ‌کند . و دوکاغذ را به‌آهار برهم میتوان چسبانید ؛ چنانکه هردو یکی شود ، مهره زند وبنویسد ، که خط بروی بغایت خوانایی و زیبایی ، بنهایت می‌آید . و با «کاغذ سلطانی» برابر آید .

دیگر، قدری سریشم ماهی سفید را ، سه شبانروز درآب پاك‌کند. وبعدازآن به‌آتش، نرم‌گرم‌کند؛ درحال شود بیالاید؛ وکاغذ بدان برآرد وباحتیاط خشگ‌کند و مهر زند و بنویسد.

و بچند چیزدیگر،کاغذ تنك را قوی توان ساخت . تا پُرز[۲۹]هاکه بروی باشد ، وقلم‌کاتب را مانع و دافع سرعت حرکت شود ، بصلاح آرد :

---

۲۰ – زنگاری ، سبزرنگ وبرنگ زنگار = اکسید مس وزنگ فلزات وآیینه وجز آن .

۲۱ – صلایه ، ساییده – وهرسنگ پهن وهمواری‌که درروی آن دارو ، یا چیز دیگر بسایند .

۲۲ – خود رنگ ، چیزی‌که دارای رنگ طبیعی باشد . ورنگ زرد تیره . ورنگ ثابت وتغییرناپذیر . (فرهنگ نفیسی) . وبعضی گویند آنچه ناکاشته بروید . انوری :

رخم از خون چو لالهٔ خود رنگ   اشکم ازغم چو لؤلؤی شهوار ...

(آنندراج) .

۲۳ – مَلّه (بفتح اول وتشدید دوم) ، قسمی ازپنبه ، که زرد خودرنگ است . (فرهنگ نفیسی) .

۲٤ – عودی ، رنگی است مایل بسیاهی ، مانند عود = . . . چوبی که دود آن بوی خوش دارد . . . سیاه رنگ‌که جهت بخور سوزانند و . . . . (آنندراج ، فرهنگ نفیسی) .

۲۵ – لال ، . . . ورنگ سرخ را نیزگفته‌اند . . . (برهان) . لاك هم توان خواند وتواند بود .

۲۶ – فریسه ، درفرهنگها بدین شکل ، موافق مفهوم بالا (که‌گویا: نوعی رنگ سبز باشد)، یافته نشد . لاکن «پریز» و «فریز» و «فریس» نامهای‌گیاهی است خوشبو ، درنهایت سبزی وتازگی . . . ، وسبزه‌که درکنار جوی ورودخانه وتالاب وجایی‌که آب بسیار باشد بروید ، . . . (برهان) .

۲۷ – شاه‌آب (= شاهاب) وشاهابه : رنگ سرخی باشد ، که مرتبهٔ اول ازگل‌کاژیره (= گل زرد) کشند . (برهان) .

۲۸ – تنك ، بضم اول ودوم ، . . . روان (ضد غلیظ) . . . رقیق ... ، دردزفولی ، Tonok بمعنای رقیق وآبکی وکم‌آمده ... (برهان : حاشیه ص ۵۱۹) .

۲۹ – پُرز ، بضم اول وسکون ثانی . . . ، آن باشدکه برروی سقرلات (= پارچه‌یی پشمی) ، ودیگر پشمینها بعدازپوشیدن بهم رسد . (برهان) . پرزه هم‌گفته‌اندکه‌کرك باشد ، یاگردی شبیه‌کرك‌که روی برخی میوه‌ها وجود دارد .

– لعاب «اسبغول»[۳۰] را نیك صاف سازد، و کاغذ را یك زمان دروی بگذارد، بعدازآن خشك کند.

دیگر – آب خربزهٔ شیرین، و آب تخم خیاَرین[۳۱]، وشیرهٔ انگوربی‌دانه، وحلیم برنج بی‌روغن، وآب صمغ‌عربی، وآنچه بدینها ماند مقوّی کاغذست. و همچون آینه سازد. پس هر کدام اختیار کند، مجموع مجرّبست.

و **شرح الوان**، ازآن کرده شدکه دراین‌روزگار، ظرافت ولطافت برطبایع مستولی شده. و رُقاع‌که به بُقاع نویسند، ازتکلّف و تلطّف حالی، خالی نباشد. و بعضی کاغذ را الوان و مَیْده[۳۲] و افشان کنند. اما هرچه اززبان سلطان به اطراف واکناف، یا از اشراف و اعراف بخواقین نویسند؛ ادب‌آنست که، برکاغذ سفید باشد؛ بلکه اگرمهر نیز نزنند، اولیترست. ولیکن ازدوستان ویاران بهمدیگر هرتکلّف‌که‌کنند، عیب نیست.

*

«**زرحَل**» . بعدازآنکه استادان زرکوب، زرخوب ازیك مثقال طلاء تمام عیار، مقدار صدورق، گرفته باشند؛ ازآن اوراق چند عدد بستاند؛ وقدری سریشم سیاه بگدازد، واندکی ازآن درکاسهٔ چینی‌کند، ویك یك ورق درکاسه افکند، ودست را به‌آب‌گرم وصابون رقی، پاك بشورد؛ و به دوانگشت، یکی سبّابه ویکی وسطی، ازدست راست برگردا – گردکاسه بمالد، تا چون داندکه آمیخته شد، آب صافی‌بسیار درکاسه‌کند، ودست وکاسه را پاك بشوید، وازغبار وچربی وسیاهی محافظت‌کند، وبنهد تا تمام طلا با تك‌کاسه نشیند. پس آن آب زیادتی را بریزد، وبقلم‌موی ازآن حل برکلك کند وبنویسد. وچون خشك شود، بسنگ یشم[۳۳] یا جزع[۳٤] جلا داده، آهسته آهسته مهره زند. واگر تواند بسیاهی، تحریر نیك باریك‌کند.

«**نقره حل**» هم برین طرز، که زر را حل‌کنند، وبه آب صمغ غلیظ نیز حل توان‌کرد. و به عسل مصفّی هم حل میکنند. وشرط آنست‌که، هرگاه که‌کتابت تمام‌کند و زر ونقره حل‌کرده بماند، آن آبی‌که درکاسه باشد، بریزد. وآنرا برآتش خشك‌کند، که درمیان آب اگر بسیار بگذارد، تیره شود. پس هرگاه‌که بازآغازکند بنوشتن، زر و نقره بهمان دوانگشت، به‌آب صمغ یا سریشم قدری بمالد؛ آنگاه برآن منوال‌کتابت‌کند.

«**برنج ومس حل**» . قدری برنج مروی را، یا صفحهٔ مس صافی را، برسنگ‌آب بساید؛ تا بازنشیند. آب آنرا بریزد وبسریشم سیاه، مثل زر ونقره، بمالد وبدان‌کتابت کند، وبسنگ جزع مهره زند؛ خوب نماید.

«**لاجورد حل**» . ازکوه بدخشان حاصل شود. وآنرا صلایه‌کنندوبشویند، وسرآب‌آنرابگیرند، وآنراشمط[۳۵]خوانند. وآنچه بماند، بغایت رنگین وشکفته باشد. پس چون خواهد که بکاربرد، بایدکه اول صمغ آنرا خمیرکند، وبسیار درتك کاسه بمالد. بعد ازآن به‌آب صمغ رقیق آنرا بدان مرتبه رساند، که لایق وموافق‌کتابت باشد؛ بکاربرد.

«**لاجورد عملی**» . ترکیب آن از نیل خام سرابی و اسفیداج[۳٦] وآب صمغ باشد، که نیل بروی سنگ، به‌آب بساید. و اسفیداج را بشوید، و نرم آنرا به‌نیل بیامیزد. وتا آنگاه‌که بقوام آید به‌آب صمغ صلایه‌کند، وبکار برد. وکتابت بسیار پایدار باشد.

«**شنجرف**» . اصل‌آن‌ازگوگرد وسیمات است. وازگِلِ حکمت[۳۷] ظرفی سازند وبه‌آتش، نرم نرم آنرا بپزند. وبهترین آن درفرنگ سازند. پس‌کاتبانرا دربسیار محلها بکارآید. ودرصلایه‌کردن‌آن احتیاط تمام شرطست. اول برسنگ بساید، تا نیك نرم شود. بعدازآن، اندك اندك به‌آب انارترش صلایه کند، تا وقتی‌که هیچ جرم نماند. به‌آب‌گرم، سنگ ودست‌را درجای بشوید، و دوساعت بگذارد. پس زردابی‌که برسرآن آمده بود بریزد. وباقی را برخشت پختهٔ نو، آب نارسیده‌کند،

---

۳۰ – اسبغول، بکسر اول وفتح ثالث، (= اسپخول، اسپیوش، اسپرزه)، بزر قطونا باشد. (برهان).

۳۱ – خیاَرین، مأخوذ از تازی: خیار بالنگ و خیار شنگ. (فرهنگ نفیسی).

۳۲ – مَیده، ازمصدر میدن: نوبودن... وبیختن وپاك وپاکیزه کردن...، میده‌کردن: آرد را دوباره بیختن ونرم ساییدن. (فرهنگ نفیسی).

۳۳ – یشم، نام سنگی قیمتی‌که ازچین ویا هند می‌آورند... – عقیق. (فرهنگ نفیسی). ر – ش: برهان: حاشیه‌ی ص ۲٤۳۵ – ٦.

۳٤ – جزع، مهره‌ی یمانی، سنگی است سیاه وسفید، دارای خالهای سفید و زرد و سرخ و سیاه، درمعدن عقیق پیدا میشود.

۳۵ – شمط، بالفتح والکسر ونیز بالتحریك بطای مهمله. ع: دیگ‌افزار، ونیز شمط بالفتح، درآمیختن چیزیرا بچیزی وپرکردن آوند را، وبرافتادن غورهٔ نخل، وافشانده شدن برگ درخت – وشمط، بفتحتین: سپیدی موی بسیاهی درآمیخته، وسپید وسیاه موی شدن مرد. (آنندراج).

۳٦ – اسفیداج، معرّب اسفیداب (= سفیداب) است، که زنان برروی مالند، ونقاشان ومصوران هم‌کار فرمایند... (برهان).

۳۷ – گِل حکمت، نوعی‌گل‌که ظرفهای شیشه‌یی را بدان اندود کنند، تا ازتابش آفتاب نترکد. (فرهنگ نفیسی).

تا زود خشک شود . پس قدری را به‌آب صمغ بسرشد وبدان کتابت کند .

«**زنگار**» . توفال[۳۸] مس را مقداری بستاند ، ودرظرفی کند ، وهمان مقدار ازسرکهٔ کهنه باآن بیامیزد ، ودرچاه‌آب آویزد ، ومدت چهل روزبگذارد . پس چون بیرون [آ رد]، زنگار شده باشد . قدری را به رکویی بپزد ، ودرکاسهٔ چینی به‌آب عنزروت[۳۹] صلایه‌کند ، وبدان آنچه خواهد بنویسد . واگر اندك زعفران با وی بیامیزد « فُستقی» شود. اماخاصیت او آنست ، که چون مدتی برآید ، کاغذ را سوراخ سازد وبر دوام وقوام آن ، اعتماد واعتضادی نباشد .

«**طلقْ حلّ**» . سنگیست‌که ازمیان توده‌های خاك ، که درکوههای بزرگ باشد ، حاصل شود . وآن دونوع باشد : یکی ورق ورق ، برروی یکدیگر، مثال‌آبگینه ؛ وازآن‌تابهای حمام سازند. ودیگر، ورق او بغایت ریزه وروشن وتنك وپاك ودرخشنده . پس ازین نوع ثانی ، قدری را درخریطه‌کند ،که ازکرباس باشد ، وپاره‌های یخ درخریطه اندازد ، وبرسرکاسه دردست میمالد ، وآب آن بتدریج درکاسه میریزد ، تا چون یخ تمام آب شود ؛ باردیگر یخ درخریطه‌کند . همچنین چند کَـرّت صلایه‌کند. پس‌یك شب بگذارد. بعدازآن، آب زیادتی را بریزد ، وبه‌آب صمغ حل‌کند ، وبدان‌کتابت‌کند برکاغذ رنگین . واگر اندکی زعفران باآن آب بیامیزد ، مثل زر نماید . واگر با شنجرف بیامیزد ، همچون افشان نقره نماید . واگر برکاغذ آل نویسد ، وبه جزع مهره زند ، همچون زر ونقره نماید . واین را طلق محلوب[۴۰] گویند . واگر طلق را محلول تواندکرد ، از وی بسیار عجایب‌وغرایب توان ساخت.

«**زرنیخ حلّ**» . واین نیز دوگونه باشد : زرنیخ ورق ، وزرنیخ‌کلوخ . اما زرنیخ ورق ، رنگین‌تر ودرخشان‌ترست . قدری ازآن بستاند ، وبرروی سنگ نرم‌کند ، وبساید . پس بکرباس‌بپزد ، وبه‌آب سرد صلایه‌کند ، وبصمغ بسرشد ، وبدان کتابت‌کند؛ که بغایت رعنا نماید. اما نزدیك‌لاجورد ، وبرکاغذ کبود یا سیاه یا آل .

«**گِـل هرموز**»[۴۱]. ازقعر دریا حاصل شود . هرگاه آب با قعر افتد ، مردم ازآن بسیار بردارند ، وخشک‌کنند . قدری ازآن بستاند ، ودرآب‌کند . بعدازآن ، ازین طبق بدان قدح ، وازین قدح بدان‌کاسه ، میکند. وهربارآنچه برسرآب می‌آید، درقدحی میکند ، تاآخر همه را در دوات‌کند. وقدری سودهٔ بیخته با وی بیامیزد ، عودی باشد .

«**اسفیداج حلّ**» . از قلعی سازند . قدری ازآن بستاند، ونرم بساید ، وبه‌آب صمغ خمیرکند . بعدازآن درمیان آب ، بسیار نهد ، تا اندك حل شود . آنرا نیز قدح بقدح پیماید ، واسراب[۴۲] آنراکه روح[۴۳]میخوانند ، جمع میکند وآب زیادتی را میریزد ، تا بقرارآید . به‌آب صمغ‌کند ، وبدان هرچه بنویسد ، پسندیده آید .

«**عروسك**»[۴۴]. ازشاه‌آب معصفر سازند . چنانکه قدری شاه‌آب را درظرفی‌کنند، وپاره یخ درآنجا افکنند، تا لَـخت ــ لخت شود ، چون جگر . پس اندك آبی‌که زیادت داشته باشد ، پاره[یی] پشم را شانه‌کند ، وبرلب آن قدح نهد وقدح را کژ کند ، تا بمرور بچکد . بعدازآن ، قدری صمغ سوده باآن بیامیزد ، وبر نی انداید ، تا درسایه خشک شود . بعدازآن ، که احتیاج باشد ، اندکی را درآب‌گرم حل‌کند؛ وبدان هرچه خواهد بنویسد . واگرشب درآب بماند ، تیره شود .

وبدین مجموع الوان ، که یادکرده شد ، جدول توان کشید . واگر جدول ، حل طلا باشد ، زیادتی تکلف و زینت گردد . وعلی هذا القیاس ، تا محل چه باشد و لایق‌که شناسد.

*

دربیان

ترکیب مرکّب . اگرخواهند مداد سیاهِ روانِ برّاق پیدا سازند ، وزیادت ازعادت بدان مهم پردازند ، خود ساختن اولی مینماید . و متقدّمان درباب آداب مرکّب ، نُسخهای منتخَب ومجرَّب ، مرتّب‌کرده‌اند. وآنچه‌ازهمه بهتروآسانتر بود ، اینست : بایدکه قدریِ روغن‌کتان خالص بستاند . واز پنبهٔ نو ، فتیلهٔ سطبربتابد؛ واندك نم‌کند ودرچراغ نهد وروغن

---

۳۸ – توفال ، بمعنای اندوده (مأخوذ ازمعنای اصلی) ، رویه ، وپوشش روی مس‌که همان زنگ وزنگار است .

۳۹ – عنزروت ، مأخوذ از انزورت فارسی : صمغی‌که ازطایفهٔ چتری ، ازبوتهٔ خارجهودانه – درخت جهودانه – بدست می‌آید . نامهای دیگرش : «زنجرو» ، «گلك» ، کنجیده ، کحل‌کرمانی وکحل فارسی است . (برهان ، فرهنگ نفیسی) .

۴۰ – محلوب : دوشیده شده . وآیا «حَلَبی (= ورقهٔ نازك‌فلزی، که ازترکیب روی وآهن ساخته میشود . تونکه .) » ، منسوب بدین شیوه‌ی ساختن طاق نیست ؟

۴۱ – هرموز ، بنابرمشروح ، مقصود : جزیره‌ی معروف درخلیج فارس است . وتلفظ قدیم آن چنین بوده است . (برهان) .

۴۲ – آسراب ، جمع سرب : آب روان شده ، سرریز ، تراویده . (اماگویا): اسرب = سُرب ، یکی ازفلزات . . . که درنقاشی نیز بکار می‌رود .

۴۳ – روح (فرهنگ نفیسی: روح توتیا :) . . . ونوعی‌ازرصاص قلعی . (گویا) : روی ، که درعامیانه ، همین « روح » گویند . «ودرنقاشی ، سفیداب روی را بجای سفیداب سرب استعمال می‌کنند» (فرهنگ نفیسی) .

۴۴ – عروسك ، . . . ورنگ لعلی را نیزگویند . . . (برهان) .

پرسازد ودرکونه[45] بنهد، که باد نباشد؛ وروشن کند وسبویی آب نارسیده را، پاره[یی] ازطرف سربشکند، وبرسرآن چراغ بیاویزد، تا آنگاه که دوده جمع شود. آن دوده را ازسفال به پرمرغ فراهم آرد، ودرمیان کاغذکند، ومحکم بپیچد، ودرمیان خمیرگیرد، ودرتنورگرم برد، تا نیك پخته شود. پس چون ازآن چربی، که اصل دوده مستودعست، بشدت حرارت بسوزد؛ ازتنور بیرون آرد، ومقدار ده درم برکشد وبنهد وصمغ عربی سفید پاك– که اگریك حبّه دردهن گیرد، در دم آب شود وهیچ جرم نماند – مقدار بیست درم بستاند، وسه شبانروز درآب جوشیده کند، که سرد شده باشد، تا نیك حل گردد. آنگاه بکرباسی محکم بپالاید. پس دوده را در هاون کند، وبدان آب صمغ خمیرکند وبسیار بکوبد، تا هردو مضمحل شوند. بعدازآن، مازوی رسیدهٔ بی سوراخ را نرم کند، مثل جو وگندم، پانزده درم وپنج روز درآب کند ودرآفتاب نهد، تا شیرهٔ وی تمام بیرون آید. آنرا نیز برکویی سطبر بپالاید، وازین آب مازو، اندك اندك درآن دوده می ریزد وصلایه میکند، تا تمام آن آب مازو را در وی صرف کند. آنگاه پنج درم زاگ ترکی را برروی صفحهٔ آهن یا مس نهد، وبرسرآتش دارد، تاآن گوگردی که در ذات زاگ ودیعت وطبیعت است، پاك بسوزد. پس نرم بساید، واندك اندك درسیاهی می ریزد؛ وچند روز بانجام بر دوام صلایه میکند، تا اجزاء مجموع بهم ضمّ شود. پس قدری آب حنا وآب برگ مورد[46] وآب وسمه[47] وقدری گلاب وعرق نسترن وآب زعفران وصبر[48] سوده ونمك فسانی[49] واندکی مروارید ومرجان سوده ومشگ وعبیر اشهب وزر ونقره ومس وبرنج حل وشنجرف ولاجورد باآن سیاهی بیامیزد، که ازینها هریك خاصیتی دیگردارند، وفائده[یی] دیگر. واین ترکیب عجیب، هرگز بسبب آب وهوا تبدیل وتغییر نپذیرد؛ وسالهای بسیار وقرنهای بیشمار برصفحات روزگار ناهموار، پایدار وبرقرار بماند. واین را «مداد طاوسی» میخوانند. و دیر غلیظ میشود. واگربسبب مرور وکرور شهور و اَعوام وحرارت ویبوست هوای صبح وشام، اندك غلظتی در وی مشاهده کند وناروان رود، چاره آنست که، اندك «کفك دریا»[50] وصمغ وسندروس[51] سوده در دوات کند، تا غلیظ ترشود. پس اندکی گلاب در وی ریزد، تا باز بحال اصل آید. واگرکسی قوّت وقدرت آن نباشد، که ازعهدهٔ تکلیف این مصالح و ادوات بیرون آید، نوع دیگرآسان ترآنست، که یکی ازفضلا نظم کرده است؛ تا زودتر یادگیرند. وآن رباعی اینست که برای مثال. نظم:

بستان دو درم دود چراغ بی نم
صمغ عربی درو فکن چار درم
مازو[52] سه درم، نیم درم ترکی زاگ
از بهر مرکبّش بفرسای بهم

– نوع دیگر ازفواید، مولانا «صدرالشریعه»[53] اختصار کرده است. نظم:

همسنگ دوده زاگ است، همسنگ هردو مازو،
همسنگ هرسه صمغست، آنگاه زور بازو.

– نوع دیگر، قدری مازو را خردکند، وسه روز در آب بگذارد. پس آن آب صاف را در «هرکاره»[54] یِ سنگین

---

۴۵ – کونه، (کذا). وگویا: کومه، خانه‌ای راگویند که از نی وعلف سازند... (برهان، فرهنگ نفیسی). ویا: کوره، بمعنی آتش گاه آهنگری ومسگری وجایی که خشت وگچ وامثال آن پزند، تنور.

۴۶ – مورد، بضم اول وسکون دوم وسوم...، نام درختی است که آنراآس می گویند. برگش درغایت سبزی وطراوت باشد ودر دواها بکار برند... (برهان).

۴۷ – وسمه،... گیاهی است برگش شبیه ببرگ مورد وساقش غیرمجوّف وثمرش بقدر فلفلی وبعد ازرسیدن سیاه گردد وبدان ابرو وموی را خضاب کنند... (منتهی الارب).

۴۸ – صبر، شیره یا صمغ گیاهی است برنگ زرد، طعمش تلخ. درطب استعمال زیاد دارد. درصنعت نیز برای رنگ کردن پشم وابریشم بکار می رود، گیاه آن ازنوع زنبق است...، نامهای دیگرآن: الوا (بفتح اول)، تبرزد و تبرزه (معرَّب: طبرزد)، چدروا، شب‌یار. (برهان: ص ۱۵۹، ۴۶۶، ۶۲۵، ۱۲۴۸).

۴۹ – فسان = سنگ. نمك فسانی، (گویا): نمك بلوری، نمك معدنی.

۵۰ – کفك دریا، – کف دریا: دارویی که بتازی زبدالبحر گویند. (فرهنگ نفیسی).

۵۱ – سندروس: «ازیونانی Sandarache صمغ زردی (شبیه بکاه ربا. و روغن کمان را ازآن پزند)، که ازدرختی مخصوص در افریقا جاری شود. ونیز بنوعی ازمعدنیات اطلاق گردد.» – ورنگ سرخ را نیزگویند و نسبتش برنگ زرد خود ظاهر است. «سندر» و «سندره» هم گفته‌اند. (برهان).

۵۲ – مازو،... بار درختی است. وبدان پوست را دباغت کنند. ویك جزو ازاجزای مرکب‌هم هست – به(بلوط) اطلاق شود. (برهان).

۵۳ – صدرالشریعه، (گویا): صدرالشریعهٔ ثانی یا صغیر، عبیدالله بن مسعودبن تاج‌الشریعه محمودبن صدرالشریعهٔ محبوبی حنفی بخاری باشد، ملقب به جمال‌الدین ومعروف به فقیه، اصولی خلافی جدلی، محدث ماهر، ادیب نحوی لغوی، متکلم منطقی، ازاکابرعلمای حنفیه در قرن‌هشتم هجرت، وازخانوادهٔ علمیه بوده، وعلوم متداوله را ازجدخود تاج‌الشریعه، و او نیز ازپدر خود صدرالشریعهٔ اول – کبیر – اخذ نموده، وبه تنقیح تألیفات جد خود تاج‌الشریعه اهتمام داشته است. دارای آثار چندی است درعلوم متداول، که برخی ازآنها چاپ شده است. وفات وی بسال ۷۵۰ دربخارا بوده است. (ریحانة الادب – ج ۲، ص ۴۶۹ – ۷۰).

۵۴ – هرکاره، دیگی راگویند که ازسنگ ساخته باشند. – «سنگ خلج مشهد (= طوس) وسنگ سیاهی که ازآن هاون و دیگهایی بنام «هرکاره» و دیزی میسازند، ازمحصولات خاص مشهد است، وجاهای دیگر ازاین نوع سنگ نیست. بگفتهٔ خود مردم شهر«هرکره»، که دارای چند خانهٔ کندو مانند است، که بتعدادآنها درآن‌واحد می‌توانند چندین غذا بپزند. وشاید بهمین جهت نامش را هرکاره گذاشته‌اند. (ر – ش: ←

کند، وآتش نرم نرم کند، تا چنان با قوام آید، که چون برکاغذ نویسد نشر نکند. آنگاه زاگ پاك بی‌گوگرد وخاك با وی بیامیزد وبیالاید، مدادی نیکوست. اما از نم نگاه باید داشت، که نشو نکند و اوراق بریکدیگر[ن]چسبد.

– نوع دیگر، ازین نیزآسان‌ترآنست که: قدری نشاسته را درتابهٔ آهنین کند، وآتشی تیزکند، تا بسوزد. وآتش در وی افتد. پس به‌آب یاگلاب حل کند، وبدان کتابت کند.

*

دربیان

«**قلم**»، که قلم نیك کدامست. وعلامت و امارت قلم خوب، آنست که: رنگ پوستش شفاف وسرخ باشد، وگران وزن باشد، وبلند قامت و راست هیأت. و رنگ اندرون او، بغایت سفید. وهرقلم که پوستش زرد ویا سیاه باشد، وخام وسبك وزن، ومیانهٔ او تیره وبی‌مغز، وکوتاه قد وکژ بود؛ بروی اعتماد نشایدکرد. وخط از وی برحسب ارادت کاتب واقع نشود. والله اعلم بالصواب.

*

«**خطّ اوهل**»[55]. شخصی که بقوّت طبع فیّاض، وقدرت دل مرتاض، یگانهٔ زمان وفرزانهٔ اوان خود بوده، خطی وضع کرده و ضابطه[یی] بیرون آورده، و مستحسن افتاده. و طریقهٔ آن، چنانست که: ازمجموع حروف تهجّی، چهارده حرف که غیرمنقوط است، اختیارکرده، چون: «ا» و «ح» و «د» و «ر» و «س» و «ص» و «ط» و «ع» و «ك» و «ل» و «م» و «و» و «ه» و «لا». وهردو حرف را باهم ضمّ کرده، مقرر برآنکه، قایم مقام یکدیگر باشند. ومجموع ترکیبی ساخته است، چنانکه: «کم، صلا، او، حط، در، سع، له»[56]. وهرحرف که منقوط است، براصل خود باشد. وبدین خط واصطلاح، همه چیز توان نوشت. وبدین ضابطه، سخن توان گفت. وهربیت که خواهند، برهمان وزن، بدین قاعده توان خواند. وچون درمیان کلمات وعبارات، کلمه[یی] واقع شود، که مجموع حروف آن نقطه‌دار بود، همچون: «شیخ»، اگر برهمان حال ومنوال بگذارند، درنوشتن وخواندن، معلوم ومفهوم شود؛ پس آن کلمه قلب کنند. همچنانکه «شیخ» – «خیش» شود، و «پیش» – «شیپ». بایدگفت، برین‌ترتیب، ابیات بنویسد:

«وی کانع ردایشون» «وکداز مجو باری».

ترجمه:

ای مونس درویشان امروز کجا بودی؟
«ای کدلك ره دیشون ردسین شفو باری»:
وی مرهم دل ریشان در عین شفا بودی.

واگر جمعی ازمستعدّان، برین اصطلاح وی، ممارست ومداومت نمایند، وسخن گویند، هیچ آفریدهٔ دیگررا برآن اطلاع ووقوف کامل، حاصل نشود. باآنکه مردم ترك وعرب، اندك حکایت اهل عجم را فهم کنند، وعجم اکثر لغات ترکان را وعربان را دریابند؛ هرچند برآن زبان شعور نداشته، اما تاکسی ازین اصطلاح، نیك واقف نباشد، برهیچ لغت او مطلع نتواند شد.

«**خطّ مشجّر**». این خط را یکی . . . [پایان نسخه].

حدودالعالم – چاپ دانشگاه – ص ۹۰. برهان – ص ۲۳۲۳. ماهنامهٔ فرهنگ – شماره‌ی ۳ (اسفندماه ۱۳۴۰)، مقاله‌ی «طوس دیروز ومشهد امروز» بقلم: مهدی اخوان ثالث (م. امید) – ص ۵۷)».

۵۵ – اوهل، بنابرهمان رموزی که خود شرح داده، باید ضابطه‌ی «واله» باشد، که گویا نام ویا شهرت واضع خط است، که پیش اززمان نگارش این رساله – یعنی دهه‌های آخر نیمه‌ی دوم سده‌ی یازدهم – میزیسته است. درصورت صحت این استنباط، وی جز «محمد یوسف (قزوینی) اصفهانی» متخلص به «واله» شاعر ومورخ زمان صفویه، نباید باشد؛ همان که تاریخ «خلدبرین» را به سال ۱۰۷۱ ﻫ – زمان شاه سلیمان صفوی – تألیف کرده است. وی، برادر «میرزا محمد طاهر وحید قزوینی (۱۰۱۵ – ۱۱۱۰ ﻫ)» وزیرشاه سلیمان صفوی است، که مؤلف کتاب «عباسنامه» (که نام درست آن: «تاریخ جهان‌آرای عباسی» است) هم هست.

نام کتاب «خلدبرین» تألیف «واله»ی مذکور، دربرخی نسخه‌ها «حدائق‌الخلد» ذکر شده (درهفت «حدیقه» ازشاه اسماعیل تا شاه‌عباس ثانی) ونیز در «الذریعه» – ذیل این نام – مؤلف آن «محمد طاهر وحید» مذکور برادر «واله» یادگردیده است. [نام کتاب دردیباچه «خلدبرین» ودرپایان «حدائق‌الخلد» آمده].

(رش: «الذریعه»، ج ۳ – ص ۲۵۱، ج ۷ – ص ۲۳۹. «عباسنامه» – چاپ ابراهیم دهگان، اراك، ص «یح» مقدمه. «استوری»، ۱ : ۱۳۱ و ۱۲۴۳. «وحید» (مجله)، سال ششم (خردادماه ۱۳۴۸)، ش ۶، ص ۵۳۲ – ۳ (مقاله‌ی آقای سهیلی خوانساری). بعلاوه، دوست بزرگوار وارجمندم آقای «احمد منزوی» نیز به مراجع ذیل، درمورد نسخ خطی «خلدبرین» و مؤلف آن، راهنماییم کرده‌اند، که با سپاسگزاری از ایشان، برای استفاده‌ی علاقه‌مندان، نوشته می‌آید:

۱ – فهرست سپهسالار، ٤ : ۲۹۳.
۲ – فهرست مجلس، ۲ : ۱٤۰.
۳ – فهرست دانشگاه، ۹ : ۱۰۳۷.
٤ – نشریهٔ دانشگاه، ۲ : ۷٤ و ٤ : ۳۲۵.
۵ – نسخه‌های کتابخانه‌ی ملی «ملك»:
– ش: ٤۱۳۲، تاریخ تحریر ۱۲۹٤،
– ش: ٤۱۳۳، تاریخ تحریر ۱۱۰٤،
– ش: ٤۱۳٤، تاریخ ۷ صفر ۱۰۹٦،

وجز اینها . . . درمجلدات دیگر از «فهرست مجلس» و نیز «مهدوی» . . .).

۵٦ – : ك = م، م = ك. ص = لا، لا = ص . . . . (الخ).

مراسم ازدواج زرتشتیان

از : داریوش به‌آذین

مقدمه

درآئین ایران باستان ازلحاظ نظم کارهای اجتماعی و جلوگیری از مفاسد اخلاقی ، درباره زناشوئی تأکید زیادشده است . زرتشت دراوستا برای ازدواج وتشکیل خانواده منزلت والائی قائل گردیده میگوید :

«مردی که زن دارد برآنکه چنین نیست فضیلت دارد.»

عجیب این است کــه هنوز هم زرتشتیان که تعداد کل آنها دردنیا ۲۸۰ هزار نفر ودر ایران ۲۳ هزارنفر میباشند پس ازگذشت قرنها مراسم مربوط به ازدواج خودرا محفوظ داشته و برطبق سنت‌های دیرین خود عمل میکنند .

ما دراینجا فقط بمراسم ازدواج زرتشتیان درتهران که با اندك تفاوتی دربین زرتشتیان کرمان و یزد معمول ومرسوم میباشد اشاره میکنیم .

***

مراسم ازدواج زرتشتیان

خواستگاری زردشتیان باین طریق است که مادر وخواهر پسر درصورت تمایل خانواده دختر با چندنفر ازبستگان‌نزدیك برای خواستگاری دختر میروند . دراغلب مواقع خانواده پسر نامه‌ای که درخصوص خواستگاری ازطرف پسر بعنوان‌پدردختر نوشته شده همراه خود میبرند . این نامه را بیشتر برای‌شگون روی کاغذ سبزرنگ نوشته ودر پاکتی سبز میگذارند و بایك دستمال سبز و یك کله قند همراه با مقداری سنجد وآویشن[1] Avishan بمنزل دختر میبرند[2].

جواب نامه پسر چند روزبعد از طرف خانواده دختر با همان تشریفات بمنزل پسر برده میشود . دراین نامه پدر دختر، موافقت خودرا نسبت بوصلت دختر خود اعلام میدارد و بدنبال آن مرحله نامزدی آغاز میشود .

در روز نامزدی پسر باتفاق اقوام خود به خانه دختر میرود و ضمن بردن حلقه نامزدی هدایائی (ازقبیل کیف ، کفش ، پارچه ، سکه طلا) به دختر هدیه میکند . اهداء این هدایا توأم با مراسم خاصی است . درجلوی همه این هدایا دو لاله که در داخل هرکدام یك شمع روشن قرار دارد همراه آئینه ، گلاب‌پاش ، یك کله قند و تعدادی نقل با خود میبرند وبعداز تقدیم این هدایا از طرف پسر به دختر ، آنان حلقه نامزدی را دردست همدیگر میکنند .

چند روز بعد ازنامزدی ، اقوام دختر متقابلا با دولاله روشن وشیرینی سفید(نقل) وکله قند سبزپوش ،گل ، پارچه ، کراوات وهدایای دیگر به خانه پسر میروند وآنهارا بخانواده

---

۱ - یکنوع‌گیاه خوشبوی است .

۲ - دونوع خواستگاری دیگر دربین زرتشتیان تهران مرسوم میباشد: نوع اول خواستگاری بوسیله « دهموبد » و نوع دیگــر خواستگاری فقط با نوشتن نامه ازطرف پسر بپدر دختر انجام میگیرد .

پسر هدیه میکنند . دراین دیدار ، دختر همراه پدر و مادر واقوام خود نمیرود زیرا اینکاررا یکنوع سبکی از طرف‌دختر میدانند .

پسر میتواند بعد ازانجام مراسم نامزدی به خانه دختر رفت‌وآمدکند ولی با انجام مراسم نامزدی دختر به پسر حلال نمیشود . بعدازمدتی ، که البته به آمادگی دوخانواده بستگی دارد ، روز عروسی را که باید روز نیك و مبارك باشد تعیین میکنند[3] .

چند روز قبل ازعروسی ، عروس وداماد و اقوام بسیار نزدیك بخرید وسایل عروسی میروند . ازطرف داماد لباس عروسی (کیف وکفش ، چند قواره پارچه ، زیورآلات ولوازم آرایش . . . .) واز طرف دختر لباس‌دامادی وهدایای‌دیگری (ازقبیل کفش ، کراوات ، دگمه سردست . . . .) خریداری میشود . دوسه روز قبل ازعروسی از طرف اقوام عروس جهیزیه را بخانه‌ای که باید عروس وداماد با هم در آن‌زندگی کنند میبرند و خانه را بسلیقه خود تزئین وآماده میکنند .

همچنین دراین روز ضمن برپاکردن جشن کوچکی با نخی‌که از طرف خانواده دختر فرستاده شده رختخواب عروسی بوسیله خانواده پسر دوخته میشود .

عقد وعروسی زرتشتیان دریك روز انجام میگیرد . روز عروسی ، عروس و داماد واقوام نزدیك قبل از غروب برای انجام مــراسم عقد در معبد حاضر میشوند . دراین مراسم در پیشاپیش عروس وداماد ، کتاب اوستا ، دولاله روشن ، آئینه، نقل سفید ، انار وتخم‌مرغ بوسیله اقوام نزدیك به معبد برده میشود . عروس وداماد درجای مخصوصی که در جلوی سفره عقد است می‌نشینند .

سفره عقد سفره سفیدی است که روی میز گسترده شده در روی آن کتاب اوستا ، آئینه شمعدان ، یك سینی محتوی شیرینی سفید (نقل) گل ، یك مجمر آتش درحالیکه روی آن عود میسوزد ، تخم‌مرغ ، انار ، قیچی ، ریشه شرابه سبزرنگ (ریشه‌ای‌که اغلب دورکوسن میدوزند) و یك سینی لورك **Lork** (آجیل) قراردارد . روبروی عروس وداماد موبد و کنارشان خانواده های نزدیك می‌نشینند . آنگاه مراسم عقد درحضور دوشاهد که یکی ازطرف خانواده دختر و دیگری ازطرف خانواده پسر میباشد وهمچنین یك نماینده که ازطرف انجمن زرتشتیان میباشد انجام میگیرد . سپس موبد شروع بخواندن قطعاتی ازاوستا نموده واندرز زناشوئی میدهد . بعد ازطرفین می‌پرسدکه آیا به ازدواج با هم راضی هستند یا نه — بعداز شنیدن جواب مثبت ازطرفین تشریفات ثبت ازدواج در دفتر رسمی زرتشتیان انجام میگیرد وعروس وداماد وشهود آنرا امضاء میکنند بعداز اتمام مراسم عقد ، تخم‌مرغی‌که درسر سفره عقد بوده بوسیله «دهموبد»[4] به پشت‌بام پرتاب میشود. با اینکار دهموبدحقوقی راکه پدر نسبت به دختر خود داشته با قیچی بریده باین تخم‌مرغ مصالحه کرده از خــانه بیرون میاندازد باین منظورکه پدر دیگر حقی بدختر ندارد .

بعد ده‌موبد در حالیکه گلاب و آئینه دردست دارد جلو مهمانان آمده ضمن نگاه داشتن آئینه روبروی آنان به آنها گلاب میدهد و یك نفر دیگرکــه پشت سر ده‌موبد حرکت میکند به مهمانان شیرینی تعارف میکند . آنگاه ده موبد سینی بزرگ محتوی لورك را برداشته به تقسیم آن بین مهمانان که معمولاً سهم خودرا بخانه میبرند می‌پردازد .

بعدازانجام مراسم عقد ، موبد ، عروس وداماد را درمعبد سه‌بار دورآتش مقدس میگرداند[5] آنگاه عروس وداماد بــه مجلس‌جشن عروسی میروند وبعداز اتمام مراسم جشن ، عروس وداماد بوسیله اقوام نزدیك بخانه داماد برده میشوند .

در جلو در خانه جلوی پــای عروس وداماد آتش میافروزند[6] .

درخانه بمهمانان شربتی بنام«شربت ِ در ِ حجله» میدهند. درموقع ورود عروس وداماد به حجله مادرشوهر هدیه‌ای (از قبیل : گوشواره ، انگشتر ، دستبند و سینه‌ریز) به عــروس میدهد .

بعدازورودعروس‌وداماد بحجله ، درحضورعده‌ای‌اززنان خانواده نزدیك آنها ، عروس و داماد به پاشوئی یکدیگــر میپردازند . ابتدا سینی را درزیرپای عروس و داماد قرار میدهند . عروس وداماد ازظرفی‌که محتوی مقداری سبزی‌چمن (رنگ سبز درپین زرتشتی‌ها میمون و مبارك بوده و بمعنی

---

۳ — بعقیده زرتشتیان بعضی ازروزها نیك ومبارك است وانجام بعضی‌کارها دربعضی روزها ممنوع میباشد . مثل خوردن‌گوشت درچهار روز هرماه (وهمن — ماه — گوش — رام) . دربهمن‌ماه نیز عده‌ای مطلقاً ازخوردن‌گوشت پرهیز مینمایند زیراکه ماه بهمن ، ماه اندیشه نیك وآشتی وصلح وخیرخواهی است .

٤ — ده موبد دستیار موبد بوده وظیفه‌اش تنظیم‌کارها ومراسم مذهبی است .

٥ — زرتشتیان به‌آتش بعلت روشنائی وخاصیت پاك‌کننده آن احترام فوق‌العاده قائلند وآنرا سمبل روشنائی مهر وفداکاری وقبله خود میدانند تا جائیکه بطرف آفتاب وماه وروشنائی چراغ وآتش نماز میخوانند بدین معناکه صبحها بطرف شرق وعصرها بطرف غرب وشب‌ها بطرف ماه نماز میخوانند .

٦ — دریزد وکرمان زرتشتیان عروس را با تشریفات خاص بخانه داماد میبرند بدین ترتیب‌که سمت راست عروس ، خواهر داماد وسمت چپ او خواهرعروس (یا یکی اززنان فامیل عروس) قرارگرفته زنان فامیل درحالیکه صف چهار یا پنج نفری تشکیل داده‌اند پشت سرعروس بطرف خانه داماد حرکت میکنند . قافله عروس‌ازجلوی منزل هرزرتشتی عبورکند درپیش پای‌آن ، آتش افروخته برروی آن اسفند وکندر (شیره درخت‌کاج وبعضی ازدرختهای معطر) دود میکنند .

خرمی وشادی است) که اصطلاحاً بآن «مرغ»[۷] یا «مرو»[۸] و عوام بآن «مور»[۹] میگویند ، ومقداری شیر و آب که همه باهم مخلوط شده برداشته هردوپای عروس را باآن میشوید وسپس عروس پای داماد را میشوید بدین منظورکه مانند گیاه مرو همیشه زندگی آنها سبز و خرم باشد و مانند آن شیر همواره ازگناهان پاك ومنزه گردند ومانند آن ریشه مروبقاء و دوام زندگیشان بیشتر باشد .

دراین موقع مدعوین عروس وداماد را تنها میگذارند. عروس وداماد اناری‌شیرین‌راکه درروی‌سفره‌گواه (زردشتی‌ها به عقد گواه میگویند) بوده دراطاق حجله باهم میخورند تا باندازه دانه‌های آن دارای اولاد گردند .

صبح روز بعد رختخواب عروس وداماد بوسیله خواهر شوهر (یا خواهرزن) بزرگتر جمع میشود . رسم است که داماد سکه‌ای بـرای خواهر خود در رختخواب میگذارد و خواهرشوهر موقع جمع‌کردن رختخواب ، آنرا برمیدارد . صبح همان روز نیز از طرف خانواده عروس مقداری ماست (بعنوان روسفیدی) همراه شیرینی‌وپشمك (برای‌شیرین‌کامی) بخانواده های نزدیك عروس وداماد فرستاده میشود داماد عصر همانروز (که روزپاتختی است) قبل ازآمدن مدعوین بوسیله چندتن از مردان فامیل همراه موبد با دولاله روشن ومقداری شیرکه با برگ گل وآب مخلوط میباشد برسر آب روان میرود وبعداز خواندن قطعاتی از اوستا توسط موبد ، آنرا در آب روان میریزد تا بدین‌ترتیب هـرگونه آلودگی قبل از زناشوئی او شسته شود وازاین به‌بعد با طهارت و با عفت مثل آب وشیر وگل پاك باشد .

درمراجعت داماد برای دست‌بوسی و تشکر اززحماتی‌که پدر برای دختر خود کشیده است بخانه پدرزن میرود و بـا بوسیدن دست مادر و پدر زن خود اززحمات آنها درتربیت دخترشان که حالا زن اوست سپاسگزاری مینماید . پدر زن هدیه‌ای (ساعت وامثال آن) به داماد میدهد . بعد داماد بخانه خود مراجعت میکند .

درمراجعت داماد ، درمدخل در خانه ، عروس کاسه‌ای ازنقل وشیرینی بعنوان پذیرائی از داماد به سر او میریزد .

دراین موقع اقوام ودوستان هدایائی راکه قبلا آماده کرده‌اند به عروس وداماد میدهند .

آنگاه داماد بعنوان شیربها اناری راکه به آن ۳۳ یا ۱۰۱ سکه[۱۰] زده‌شده همراه یك جفت‌کفش بمادرزن هدیه میکندویك جفت‌کفش نیز بخواهرزن میدهد .

روز سوم عروسی روز آش رشته است رشته این آش‌باید بدست عروس بریده شود وبدست داماد به دیگ ریخته شود . این آش را نیز ضمن برگزاری جشن کوچکی بین دوستان و اقوام تقسیم میکنند .

رسم است‌که عروس وداماد قبل‌ازرفتن بجای دیگرهمراه اقوام خود به زیارتگاه ومکان مقدسی بنام «شاورهرام ایزد» Shaverahram eized میروند . بعداززیارت شاورهرام دریك روز خوب هفته مادر شوهر و پدرشوهر ، عروس و پسرشان‌را به خانه خود دعوت میکنند وموقع ورود آنها هدایائی به‌عنوان پاگشا به آنها میدهند . همین عمل را مادرزن و پدرزن نسبت به داماد ودختر خود انجام داده و هدایائی بعنوان پاگشا به‌آنها میدهند بعدازآن فامیل‌های‌نزدیك‌عروس‌ودامادرا بخانه‌هایشان دعوت میکنند . گاهی این دعوت‌ها یکسال طول میکشد زیرا عروس وداماد هرهفته درخانه یکی‌ازفامیل‌ها مهمان میشوند. این مهمانیها نیزتوأم با تشریفات خاصی است بدین معنی‌کـه موقع ورود عروس وداماد یك شاخه گل‌وگیاه سبزی یا یك دانه انار (یاسیب ویا نارنج) به آنها داده مقداری «آویشن» که با شیرینی و سنجد وبادام وغیره مخلوط است بر سرآنها میریزند وچندین مرتبه با صدای بلندکه توأم با خوشحالی‌است نسبت به عروس وداماد «هبیروشادباش»[۱۱] میگویند .

Marg - ۷
Marv - ۸
Mavr - ۹

۱۰ - زرتشتیان بعضی اعداد را مقدس میدانند عدد ۳۳ را بعلت تعداد فرشتگان و ۱۰۱ را بعلت اینکه نام خدا است مقدس‌تر ومحترم‌تر می‌شمارند .

۱۱ - این‌کلمه بجای هورای زرتشتیان بکار میرود .

بها ۶ ریال